

# تضاد «مفاتيح الجنان» با قرآن

(تحریر دوّم)

با تجدید نظر و اضافات

تألیف:

آیت اللہ العظمی علامہ سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

جميع الحقوق الفكرية والطباعة محفوظة

جميع الحقوق محفوظة، ولا يسمح الإفادة من هذا الكتاب أو نقله في أي شكل أو واسطة، سواء أكانت إلكترونية أو ميكانيكية، بما في ذلك التصوير بالنسخ (فوتوكوبي)، أو التسجيل، أو التخزين والاسترجاع، دون إذن خطي من المؤلف.

عنوان فارسي كتاب  
تضاد مفاتيح الجنان با قرآن

عنوان عربي كتاب  
تعارض «مفاتيح الجنان» مع القرآن  
دراسة نقدية شاملة لكتاب مفاتيح الجنان  
في ضوء القرآن والسنة وعلم الرجال والعقل

تأليف

آية الله العظمى علامة  
سيد ابوالفضل ابن الرضا برقي قمي  
(١٣٣٠هـ-١٤١٤هـ.ق) مطابق با (١٢٨٧-١٣٧٠هـ.ش)  
[www.borqi.com](http://www.borqi.com)

ناشر

دار العقيدة للنشر والتوزيع  
[www.aqideh.com](http://www.aqideh.com)

چاپ دوم / الطبعة الثانية  
١٤٣٥هـ / ٢٠١٤م

ناظر علمي و فني  
مجموعه‌ی موحدين  
[www.mowahedin.com](http://www.mowahedin.com)  
[contact@mowahedin.com](mailto:contact@mowahedin.com)

ح) البرقي، أبو الفضل بن الرضا، ١٤٢٩هـ

فهرسة مكتبة الملك فهد الوطنية أثناء النشر  
البرقي، علامة سيد أبو الفضل بن الرضا، ت ١٤١٣هـ،  
القمي عباس بن محمد رضا، ت ١٣٥٩هـ  
مفاتيح الجنان/ الفارسية / علامة سيد أبو الفضل البرقي،  
العوضي، إسحاق عبدالله محمد - الرياض، ١٤٢٩هـ  
١٦,٥ × ٢٤سم

ردمك: ٥-١٣٦٨-٠٠-٦٠٣-٩٧٨

١. الأدعية والأذكار ٢. العتبات المقدسة ٣. أضرحة الأئمة  
والأولياء ٤. الشيعه- نقد  
أ.القمي، عباس بن محمد رضا، ت ١٣٥٩هـ، مفاتيح الجنان  
العوضي، إسحاق عبدالله محمد الديري (مصحح) ب.  
العنوان

١٤٢٩/٥٥٨٠

ديوي: ٩٣، ٢١٢

العقيدة  
Aqideh

توزيع شركة مكتبة  
المملكة العربية السعودية - الرياض - المحمدية  
طريق الأمير تركي بن عبدالعزيز الأول  
هاتف: ٤٨٠٨٦٥٤ - فاكس: ٤٨٨٩٠٢٣  
هاتف مجاني: ٩٢٠٠٢٠٢٠٧  
ص.ب: ٦٢٨٠٧ الرياض ١١٥٩٥

## فهرست مطالب

۱	مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین.....
۵	مقدمه‌ی ناشر.....
۹	پیش‌گفتار.....
۱۳	مقدمه: تأملی درباره‌ی قاعده‌ی «تَسَامُحٌ دَرِ ادَلَّةِ سُنَنِ».....
۱۳	معرفی علی بن الحکم.....
۲۲	معرفی شیخ عباس قمی و کتابش.....
۲۲	قول حاج میرزا حسین نوری درباره‌ی دعاهای بی‌مدرک.....
۲۵	شکایت شیخ عباس از دست بردن و تحریف کتابش.....
۲۶	نذکار و هشدار به خوانندگان.....
۲۹	دو حدیث درباره‌ی بدعت.....
۳۳	کلام جعفر سبحانی درباره‌ی عادات مردم در عهد جاهلیت.....
۳۵	تحریف قرآن.....
۳۸	نگاهی به حواشی مفاتیح از صفحه ۲ الی ۱۲.....
۲۹	معرفی حسین بن ابی العلاء.....
۴۱	درباره نبأ عظیم.....
۳۲۸ و ۴۰	معرفی محمد بن حسان.....
۴۷	تحقیقی مختصر در «مفاتیح الجنان» - «باب اول».....
۵۱	معرفی محمد بن جعفر بن بطه.....

- ۵۶..... معرفی زکریا المؤمن.....
- ۶۰..... فصل پنجم باب اول مفاتیح.....
- ۶۳..... فصل ششم باب اول مفاتیح.....
- ۶۳..... معرفی ابوبصیر یحیی بن قاسم.....
- ۶۴..... تذکری درباره‌ی مطالب و تعابیر صوفیانه.....
- ۶۶..... دعای کمیل.....
- ۶۸..... دعای عشرات.....
- ۶۹..... دعای سمات.....
- ۶۹ و ۷۳..... معرفی احمد بن محمد بن عیاش الجوهری.....
- ۷۱..... «تذکری مهمّ درباره‌ی دعاها‌یی که متن نامعیوب دارند».....
- ۷۳..... دعای مشلول.....
- ۷۴..... دعای یستشیر.....
- ۷۴..... دعای مُجیر.....
- ۷۴..... دعای عدیله.....
- ۷۵..... دعای جوشن کبیر.....
- ۷۷..... دعای جوشن صغیر.....
- ۷۸..... دعای سیفی معروف به دعای قاموس.....
- ۷۹..... تذکر مهمّ درباره‌ی «توحید عبادت».....
- ۸۰..... تاملی درباره آیه ۳۴ سوره توبه.....
- ۸۲..... قول علامه طباطبایی و مرتضی مطهری درباره مهجور بودن قرآن.....
- ۸۴..... عبادت بودن دعا.....
- ۹۴..... تاملی درباره آیه ۹۸ سوره انبیاء.....
- ۱۰۲..... معنای «دون الله».....
- ۱۰۴..... قول جعفر سبحانی درباره مشرکین عربستان.....

- ۱۱۰ ..... روایتی درباره توحید از کتاب «احتجاج» طبرسی
- ۱۱۸ ..... گفتگویی درباره توحید عبادت
- ۱۲۰ ..... شبهاتی که درباره توحید عبادت ذکر می‌شود
- ۱۲۰ ..... شبهه‌ی اوّل (معنای دعا)
- ۱۲۱ ..... شبهه‌ی دوّم (استقلال و عدم استقلال معبود)
- ۱۳۱ ..... سوگند به غیر خدا
- ۱۳۲ ..... شبهه‌ی سوّم (قول مطهری درباره مرز شرک و توحید و مساله ولایت تکوینی)
- ۱۴۱ ..... قول مجلسی درباره معجزات حضرت عیسی (ع)
- ۱۴۷ ..... تاملی درباره آیه ۴۹ سوره آل عمران
- ۱۵۸ ..... اسراف و تبذیر درباره قبور
- ۱۶۰ ..... شبهه‌ی چهارم (زنده بودن شهدا)
- ۱۶۲ ..... شبهه‌ی پنجم (تاملی در آیه ۱۷ سوره انفال)
- ۱۶۸ ..... شبهه‌ی ششم (استمداد از اموات و غیر اموات)
- ۱۶۹ ..... قول آقای جلالی قوچانی درباره توحید عبادت و استعانت از غیر خدا
- ۱۸۲ ..... قول جعفر سبحانی درباره «توسط» اولیای دین به نقل از کتاب «توسل یا...»
- ۱۸۸ ..... ماجرای نماز استسقا در خلافت عمر
- ۱۹۳ و ۳۲۹ ..... علم غیب پیامبر و ائمه
- ۱۹۸ ..... گفتگوی پیامبر با اموات
- ۲۰۶ ..... شبهه هفتم (معنای وسیله)
- ۲۱۶ ..... مساله احضار ارواح
- ۲۲۶ ..... شبهه‌ی هشتم (مغالطه درباره آیات ۶۴ سوره نساء و ۹۷ سوره یوسف)
- ۲۳۲ ..... فصل هفتم باب اول مفاتیح
- ۲۳۲ ..... دعای توسّل
- ۲۳۵ ..... حرز حضرت امام زمان زین العابدین

- ۲۳۷..... دعای سریع الإجابة.....
- ۲۴۱..... فصل هشتم باب اول مفاتیح.....
- ۲۴۴..... مناجات منظومه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.....
- ۲۴۹..... باب دوم.....
- ۲۴۹..... فصل اول باب دوم مفاتیح (ماه رجب).....
- ۲۵۲..... عدم ارتباط زیارتنامه هفتم رجبیه با اسلام.....
- ۲۶۰..... تحقیقی درباره نزول دفعی قرآن کریم.....
- ۲۶۳..... تاملی درباره منقولات شیخ عباس از سفرنامه ابن بطوطه.....
- ۲۷۵..... ذکر یک خاطره.....
- ۲۷۶..... شرح یک مناظره.....
- ۲۸۱..... تاملی درباره «سجده» و «نذر».....
- ۲۹۲..... ذکر یک خاطره.....
- ۲۹۸..... فصل دوم باب دوم مفاتیح (ماه شعبان).....
- ۳۰۰..... مناجات شعبانیه.....
- ۳۰۲..... قول مرحوم قلمداران (ره) درباره تفسیر منسوب به حضرت عسکری (ع).....
- ۳۰۴..... قول مرحوم قلمداران درباره تفسیر برهان.....
- ۳۱۲..... فصل سوم باب دوم مفاتیح (ماه رمضان).....
- ۳۱۶..... دعای افتتاح.....
- ۳۲۱..... اصول دین.....
- ۳۲۵..... معنای «آل».....
- ۳۳۲..... دو حدیث درباره علمای سوء.....
- ۳۳۴..... نظری اجمالی به کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن».....
- ۳۳۹..... محدودیت وجودی غیر خدا.....
- ۳۶۳..... منظومه‌ای درباره‌ی اسماء حُسنایِ اِلهی.....

- فصل پنجم و ششم باب دوم مفاتیح ..... ۳۶۴
- تاملی درباره‌ی خلافت بلافضل علی (ع) ..... ۳۶۸
- وضعیت جغرافیایی غدیر خم ..... ۳۷۰
- شرح حال زبیر بن العوام ..... ۳۷۴
- تاملی در آیه ۳ و آیه ۶۷ سوره مائده ..... ۳۷۴
- کلام امیرالمؤمنین درباره‌ی احکام بیعت ..... ۳۷۸
- تامل در مساله‌ی شورای شش نفره‌ی عمر ..... ۳۷۹
- مساله بیعت ..... ۳۹۱
- قصه‌ای از شیعیان ..... ۳۹۳
- قصه‌ای از اهل سنت ..... ۳۹۴
- تذکری بسیار مهم درباره‌ی کتاب الإرشاد شیخ مفید ..... ۳۹۵
- تاملی درباره‌ی سوره‌ی الدهر (الإنسان) ..... ۴۰۱
- فصل هفتم و هشتم باب دوم مفاتیح (محرم و صفر) ..... ۴۰۳
- فصل نهم باب دوم مفاتیح ..... ۴۰۵
- تاملی در آیه ۴۰ سوره توبه ..... ۴۰۷
- فصل دهم باب دوم مفاتیح ..... ۴۱۰
- فصل یازدهم باب دوم مفاتیح ..... ۴۱۱
- باب سوّم ..... ۴۱۳
- درباره‌ی آداب زیارت ..... ۴۱۵
- قول مصطفی لطفی المنغلوطی ..... ۴۲۰
- فصل دوّم باب سوم مفاتیح ..... ۴۲۴
- فصل چهارم باب سوم مفاتیح (در زیارت حضرت امیرالمؤمنین) ..... ۴۳۲
- احادیثی درباره نوحه خوانی ..... ۴۳۳
- «صراط مستقیم» بودن حضرت علی (ع) ..... ۴۳۹ و ۴۸۲

- ۴۴۲ ..... تاملی در آیه‌ی ۵۴ سوره مائده
- ۴۴۴-۴۴۳ ..... سیره‌ی حضرت علی (ع) درباره‌ی مخالفین خود
- ۴۴۸ ..... فصل پنجم باب سوم مفاتیح
- ۴۵۰ ..... فصل ششم و هفتم باب سوم مفاتیح
- ۴۵۲ ..... زیارت عاشورا
- ۴۵۸ ..... بیان خاطره‌ای از مسجد جمکران
- ۴۵۸ ..... شاه عباس و شیخ بهایی
- ۴۶۳ ..... درباره‌ی آل یاسین
- ۴۶۴ ..... تاملی در آیه ۱۰۴ سوره آل عمران
- ۴۶۶ ..... بررسی دعای ندبه
- ۴۷۲ ..... سوال دکتر شریعتی درباره دعای ندبه
- ۴۷۳ ..... جواب علامه شوشتري به دکتر شریعتی
- ۴۷۵ ..... قول استاد بهبودی درباره امام قائم
- ۴۹۰ ..... معنای بقیه الله
- ۵۰۳ ..... مقام سوم از فصل زیارات جامعه و معرفی ابوالفضل الشیبانی
- ۵۰۶ ..... تحقیقی درباره‌ی حدیث کساء در مفاتیح



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبر دوستی و رحمت. دینی که امروز مفتخر به آنیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذاشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل ندادند. آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَنَسِّک، بر قامت رعنای دین حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز،

مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می‌دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه‌ی امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهامت شدند و قلم فرسودند و سخن در دادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی‌پروا فریاد برآوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلقِ ازرق فام را      بر بادِ قلاشی دهیم این شرکِ تقوا نام را  
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت‌پرستی می‌رود      توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود- در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانت و کوشید تا با ریشه‌یابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی است برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و

عیار سنجیِ مدعیات دینی و در سایهٔ آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیاتبخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر هست که اصلاح‌گرانی که امروز کتابهایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعهٔ امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتابهایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتابهای بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیدهٔ پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

\*\*\*

## اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی است در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خدا. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

- ۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاق جهل و تعصب زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

\*\*\*

### چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مقدر نخواهد بود، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاک پیامبر مهر و رحمت ﷺ. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی باشد برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق.

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



## مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاکترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمهٔ دوم سدهٔ دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دورهٔ خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی‌اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند

و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشیدِ دین را در پسِ ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته      هوا و هوس، گرد برخاسته  
نیینی که هر جا که برخاست گرد      نینند نظر، گرچه بیناست مرد

تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمین در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین فروشان و بدعتگذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تاسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفهٔ بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس/۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند. نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملا

منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاهها و مواضع فکری مطرح شده در این کتابها، الزاما دیدگاههای ناشر و دست اندرکاران انتشار این مجموعه نیست، اما بی تردید، نفعهای است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکری شان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملا شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تطور فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی می‌نویسد* و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای باشد برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق. باشد که خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

## تذکر

ارجاعات این کتاب به صفحات کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» و کتاب «سوانح ایام»، بر اساس نسخه جدید کتاب‌های «عرض اخبار» و «سوانح ایام» که همراه با این مجموعه چاپ می‌شود اصلاح گردید. ارجاعات مولف به صفحات همین کتاب نیز، بر اساس نسخه‌ی حاضر، تصحیح و تنظیم گردید.

اما مواردی که مرحوم مؤلف، خواننده را به سایر کتب خود یا کتب مرحوم «قلمداران» (زیارت و زیارتنامه، راه نجات از شرِّ غُلاة، شاهره اتّحاد) ارجاع داده است، مقصود وی شماره‌ی صفحات در نسخه‌ی اصلی آن‌هاست که با حروف تاییپ «آی. بی. ام (نویسه‌ای و نامگانی)» تکثیر و پخش گردیده بود.

(ناشر)



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## پیش‌گفتار

سپاس بی‌قیاس و حمد نامحدود خداوند متعال را سزاست که مرا در ایام خانه به دوشی و ضعف پیری و بیماری‌های ناشی از زندان‌های اخیر و فقدان آزادی و نداشتن امنیت جانی که از بیم هجوم خرافیون و عمال آخوندها نمی‌توانم در خانه‌ی خویش ساکن باشم و حتی در منزل خود اجازه‌ی اقامه‌ی نماز جمعه و برگزاری جلسات تفسیر قرآن برای دوستان و آشنایان را ندارم، به من امکان اصلاح و تهذیب برخی از تألیفات گذشته‌ی خود را عطا فرمود. در این روزهای واپسین عمر که کار چندانی از من ساخته نیست و به کتب مورد نیاز دسترسی ندارم، تجدید نظر و اصلاح کتابی را آغاز می‌کنم که درباره‌ی «مفاتیح الجنان» تألیف کرده بودم و به تعدادی محدود میان دوستان و برادران ایمانی توزیع شده بود.

بیش از پرداختن به مطالب کتاب مذکور و معرفی مؤلف آن، لازم است یادآور شوم که خدا هدایت بشر را منحصر به هدایت قرآن نموده و کتابش را هادی و راهنمای مسلمین قرار داده و فرموده: ﴿قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ﴾ [البقرة: ۱۲۰ و الأَنْعَام: ۷۱] «ای پیامبر! بگو که [فقط] هدایت خدای تعالی، هدایت است». و نیز فرموده: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدَىٰ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ [البقرة: ۲] «این کتابی است که تردیدی در آن نیست و متقیان را [مایه‌ی] هدایت است». یعنی اهل انصاف و تحقیق اگر جوایب حق و هدایت اند باید خواسته‌ی خود را در قرآن بجویند. و نیز فرموده: ﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ

لَمَّا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾ [یونس: ۵۷] «ای مردم، همانا شما را از سوی پروردگارتان اندرزی آمد که شفای [بیماری‌هایی] است که در سینه‌هاست و برای مؤمنین هدایت و رحمت است».

خدا بارها کتابش را ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۸۵] «مایه‌ی هدایت مردم» خوانده است پس بر فرد فرد مسلمین واجب است که هرچه به عنوان دین و شریعت - از جمله احادیث و ادعیه و زیارات - به ایشان ارائه می‌شود به قرآن کریم عرضه بدارند و اگر با کتاب خدا و هدایت الهی سازگار نبود ترک نموده و در واقع با کتاب الهی جنگ و مبارزه نمایند.

دین اسلام که دینی الهی است و خدا آن را برای بندگان خود تا قیامت مقرر داشته، برای آن میزانی قرار داده تا هر کس نتواند هرچه خواست در این دین وارد یا از آن کم کند. خدا خود کتابش را «میزان» قرار داده و فرموده: ﴿اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿٧﴾﴾ [الشوری: ۱۷] «خدا است آن که کتاب و میزان را به حق و درستی فرو فرستاد». و فرموده: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ﴾ [الحديد: ۲۵] «هر آینه فرستادگان خویش را با دلائل روشن گسیل داشتیم و با ایشان کتاب و میزان را نیز فرو فرستادیم». از این رو وظیفه و تکلیف مسلمین آن است که همه‌ی امور دین خود را با قرآن بسنجند و آیین خدایی خویش را از کم و زیاد و تغییر و انحراف و ورود مطالب ضدّ دین حفظ نمایند.

ولی هزاران افسوس که مسلمین کوتاهی کرده و عقل خود را کنار نهاده و هرچه به نام دین به دستشان رسیده و پسندیده‌اند، پذیرفته‌اند و با این میزان الهی نسنجیده‌اند. جای تعجب است با این که خدای تعالی قرآن را برای مسلمین «میزان» قرار داده تا مطالب دینی را با آن بسنجند و حق و باطل را از یکدیگر جدا سازند و دین او را آلوده ننمایند و هم‌چنین رسول خدا ﷺ و سایر بزرگان دین سفارش بسیار کرده‌اند که هر خبری از ما رسید فوری قبول نکنید و با کتاب الهی بسنجید، اگر موافق قرآن بود بپذیرید و گرنه نپذیرید، چگونه مسلمین کتاب خدا را رها کرده و به انحراف افتاده‌اند و به انواع خرافات و موهومات مبتلا

شده‌اند؟! رسول خدا ﷺ فرموده: «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُوهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»  
 «آنچه موافق کتاب خداست بگیرید و آنچه مخالف کتاب خداست، رها کنید»<sup>(۱)</sup>.

و از حضرات صادقین (علیهم‌السلام) منقول است که فرموده‌اند: «لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ  
 اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ» «از قول ما [چیزی را] باور مکن مگر آن که موافق کتاب خدا و سنت  
 پیامبرش باشد»<sup>(۲)</sup>. ما در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» به اندازه‌ی کافی  
 درباره میزان بودن قرآن و سفارش بزرگان دین به لزوم سنجیدن روایات با کتاب خدا،  
 سخن گفته‌ایم<sup>(۳)</sup>. (مراجعه شود)

البته هر کس بخواهد بدعتی در دین بگذارد و یا دروغی را به اسلام نسبت دهد، دروغ  
 خود را به پیامبر و بزرگان دین و یا راویان خوشنام می‌بندد، تا دیگران بپذیرند. پس صرف  
 عادل و راستگو بودن راوی کافی نیست بلکه باید هر روایتی را با قرآن کریم سنجید، چه  
 بسا احادیث باطله که زوات آن‌ها مردم ساده و عادل بوده‌اند ولی جاعل حدیث آن‌ها را  
 فریب داده و به دست ایشان دروغ‌های خود را انتشار داده! خصوصاً که در قرن دوم و سوم  
 هجری حوزه‌ی علمیّه و یا دانشگاهی در میان مسلمین وجود نداشته که احادیث و اخبار  
 دینی در آن‌جا به دقت بررسی شود، هر کسی هر چه خواست جعل کرده و به دست مردم  
 عابد و زاهد زود باور منتشر ساخته و باعث گمراهی مسلمین شده است. گرچه خوشبختانه

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۸ حدیث ۱۰.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۹ حدیث ۴۷.

۳- رجوع کنید به مقدمه کتاب مذکور، خصوصاً صفحه‌ی ۲۵ و ۲۶ و صفحه ۲۶۷ به بعد.

تذکر مهم: از خواننده‌ی محترم تقاضا دارم قبل از مطالعه‌ی این کتاب، مقدمه‌ی تحریر دوم کتاب  
 «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» و مطالب صفحه‌ی ۹۷۳ به بعد کتاب مذکور را مطالعه نماید  
 سپس این کتاب را به دست گیرد زیرا اطلاع از مطالب مذکور برای استفاده‌ی بهتر و بیشتر از کتاب  
 حاضر بسیار مفید است. ما در این کتاب در بسیاری از موارد، خوانندگان را به کتاب نامبرده و یا کتاب  
 «زیارت و زیاتنامه» ارجاع می‌دهیم.

بسیاری از خرافات و مطالب خلاف روح دین، توسط عُلاة و منحرفین و افراد مشهور به کذب و جعل، اشاعه یافته که نامشان در کتب رجال مضبوط است.

در روزگار ما فردی کم اطلاع بر کتاب «مفاتیح الجنان» دیباچه و تقریظ نوشته بدین مضمون که میزان شناسایی مرد را در اخبار اهل بیت بر صدق حدیث و ادای امانت منوط و مربوط فرموده‌اند و مهم‌ترین معیار همانا صدق لهجه و سماع از ثقة مقرر شده است!

باید گفت: چه بسیار مردمان صادق و زاهد و عابد که عقاید و افکارشان موافق کتاب خدا نیست! البته صدق و راستی یکی از صفات متقین است ولی ممکن است فرد راستگو اشتباه کند و یا ناقل کاذبی را صادق پندارد. چه بسیار مطالب باطل که از همین راویان موثوق نقل شده و مردم را به انحراف و حتی شرک مبتلا کرده است!

پس محدثین کم بصیرت و مقلدین ایشان که تمام همشان مصروف صحّت سند و ثقة بودن راویان است و به متن روایات توجه جدی نداشته و در آنها تفکر و تعمق نمی‌کنند، سخت در اشتباه‌اند. بنابراین تمجیدی که از کتاب «مفاتیح الجنان» در دیباچه آمده است، صحیح نیست و بایسته است که دانشمندان بصیر به عقاید قرآنی، در مطالب کتاب «مفاتیح الجنان» نظر کرده و حق را از باطل و صواب را از ناصواب جدا سازند. متأسفانه تاکنون هیچ کس به این کار اقدام و برای مردم خیر خواهی و ایشان را راهنمایی ننموده است. ما برای رضای پروردگار و خدمت به خلق خدا، مختصری در این مورد به برادران دینی تقدیم می‌داریم و اجر خویش را از حقّ متعال می‌خواهیم. امید است که خداوند بزرگ به رغم مخالفت دکانداران مذهبی و خرافه فروشان، امکان انتشار این کتاب را در میان مردم، فراهم سازد. ﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾.

خادم الشريعة المطهرة: سید ابوالفضل ابن الرضا (برقی)

## مقدمه

### تأملی درباره‌ی قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن»

قبل از پرداختن به کتاب «مفاتیح الجنان» لازم است بدانیم یکی از عللی که سبب شده اخبار مجعول نامعقول مخالف روح اسلام و انواع خرافات و موهومات در میان مسلمین رواج یابد قاعده‌ای نابخردانه است به نام «تسامح در ادله‌ی سنن» با این که درباره‌ی قاعده‌ی مذکور مطالبی در «عرض اخبار اصول...» آمده است<sup>(۱)</sup>، اما هنگام مطالعه‌ی مجدد کتاب حاضر، ضروری دیدم که در این جا نیز مختصری درباره‌ی این مسأله به عرض برسانم:

بدان که احادیث «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ...إِلْخ» که به اختصار مشهور است به احادیث «مَنْ بَلَغَهُ» و مستند و متکای قاعده‌ی مضره‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» محسوب می‌شود، در کتب حدیث از قبیل «محاسن برقی» و «کافی کلینی» و «ثواب الأعمال صدوق» نقل شده و برخی از روای آن عبارت‌اند از: «علی بن ابراهیم»<sup>(۲)</sup>.... قائل به تحریف قرآن و «محمد بن سنان»<sup>(۳)</sup> کذاب و «علی بن الحکم» تفرقه‌انداز و دشمن قرآن و راوی قرآن دارای هفده هزار آیه‌ی!<sup>(۴)</sup> و «عمران الزعفرانی» و «محمد بن مروان» مجهول الحال!

۱- رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحه‌ی ۷۲ به بعد.

۲- برای آشنایی با وی رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۷۲ و ۱۰۵ و ۱۵۸.

۳- وی در «عرض اخبار اصول» صفحه‌ی ۳۰۹ معرفی شده است.

۴- برای شناخت او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۲۸۱ و ۶۸۰ و ۷۷۴- وی فقط روایت قرآن دارای هفده هزار آیه را نقل نکرده بلکه روایات دیگری نیز دارد که دال بر تحریف قرآن‌اند! رجوع

کنید به بحار الأنوار ج ۸۹، ص ۴۸، حدیث ۷ و ص ۵۰، حدیث ۱۳ و ص ۵۹، حدیث ۴۱.

در این جا یکی از روایات مذکور را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم: «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنْ الثَّوَابِ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَعَمِلَهُ، كَانَ لَهُ أَجْرٌ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَمْ يَقُلْهُ». «هر که را بر کار خیری، خبر [ترتّب] ثواب رسد و او آن کار را به جای آرد، اجر آن را خواهد داشت گرچه رسول خدا ﷺ آن [حدیث] را نگفته باشد...!»<sup>(۱)</sup>.

شیخ بهایی گفته است: در امور مستحبّ عمل به احادیث ضعیف حتی اگر بسیار ضعیف باشند و ضعف سندشان جبران نشده باشد [در میان ما شیعیان] شیوع و رواج دارد.<sup>(۲)</sup> مجلسی نیز گوید به سبب این اخبار است که می‌بینی اصحاب ما شیعیان در بسیاری از موارد در سنن و آداب و یا برای اثبات کراهت و استحباب، به اخبار مجهول و ضعیف، استدلال و استناد می‌کنند. وی راست می‌گوید و چنانکه تصریح کرده مأخذ و مستند بسیاری از مستحباب و مکروهات که علمای ما بدان‌ها قائل شده و طبق آن‌ها فتوی داده و بدین ترتیب آن‌ها را جزو دین خدا شمرده‌اند و مردم را بدان‌ها تشویق کرده یا از آن‌ها بر حذر داشته‌اند احادیث ضعیفی است که رُوات آن‌ها ناموثوق و فاسق و فاسدالعقیده و کذاب و جعّال و احمق یا مجهول بوده‌اند و چه بسیار از این گونه اخبار نامعقول و خرافی و ضدّ علم که توسط علما یا عالم نمایان در میان مردم ترویج گردیده است!

مخفی نماند که اگر بدون تعصّب و جانبداری کورکورانه در آثار علمای ما تحقیق و تفحص شود، معلوم می‌شود که اقوال ایشان در برخی از واجبات و محرّمات نیز متکی به اخبار ضعیف است، با این که علما اتفاق و اجماع دارند که در حکم به وجوب یا به حرمت، جُز به دلایل مفید علم نمی‌توان اتکاء کرد و حتی اخبار آحاد غیر محفوف به قرائن قطعیه را، به هیچ وجه مفید علم و موجب عمل نمی‌دانند تا چه رسد به اخبار ضعیف!

البته حارس البدع و مروّج الخرافات «محمد باقر مجلسی»، شاید به منظور تقویت مذکور، مدّعی شده که این اخبار را فریقین نقل کرده‌اند اما قول او صحیح نیست. خود وی نیز نام

۱- بحار الأنوار ج ۲، (کتاب العلوم، باب ۳۰) ص ۲۵۶، حدیث ۱، به نقل از «ثواب الأعمال» شیخ صدوق.

۲- قد شاع العمل بالضعاف في السنن وإن اشتدّ ضعفها ولم تُجبر. (کتاب الدرّایة من مؤلفات شیخنا البهائی،

معروف به «وجیزه»، چاپ سنگی، فصل دوّم، صفحه‌ی چهارم).

کتابی از اهل سنت را که ناقل چنین حدیثی باشد، ذکر نکرده است. شیخ بهایی در «وجیزه» فرموده: «وَهِيَ مِمَّا تَفَرَّدْنَا بِرِوَايَتِهِ» این حدیث [از احادیثی است] که فقط ما شیعیان نقل کرده‌ایم<sup>(۱)</sup>. (فتاؤل)

مجلسی که میل شدید به خرافات دارد و غیروا، برای دفاع از احادیث «مَنْ بَلَّغَهُ» و قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» شبه دلیلی آورده‌اند که واضح البطلان است. اما صرفاً به منظور اطلاع برادران ایمانی از ضعف کلام مجلسی و موافقانش، مطالبی را اجمالاً به عرض می‌رسانیم:

اولاً: رسول خدا ﷺ و ائمه فرموده‌اند هر حدیثی باید مؤید به کتاب خدا باشد در حالی که احادیث «مَنْ بَلَّغَهُ» مؤیدی از قرآن و سنت قطعیه، ندارد و حتی اگر فرض کنیم که یکی از طرق احادیث مذکور «صحیح» است می‌گوییم اعتبار سند حدیث هنگامی ملحوظ و مقبول است که محتوای حدیث با قرآن ناسازگار نباشد در حالی که اتکاء به اخبار ضعیف و اقوالی که مفید علم نیست و حد اکثر موجد «ظن» است مورد تأیید قرآن کریم نبوده و کتاب خدا در بسیاری از موارد از اتکاء به «ظن» انتقاد نموده است. از جمله در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۷۸) و یونس (آیه‌ی ۳۶) و جاثیه (آیه‌ی ۲۴) و نجم (آیه‌ی ۲۳). قرآن بارها فرموده: ﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸] «همانا گمان و پندار به هیچ روی [کسی را] از حق [و علم] بی‌نیاز نسازد». و نیز فرموده: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶] «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن». و نیز فرموده: ﴿نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۳] «مرا از روی علم و آگاهی خبر دهید اگر از راستگویان اید». و فرموده: ﴿قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ﴾ [الأنعام: ۱۴۸] «آیا شما را دانشی است که برای ما آن را بیرون آورید شما پیروی نمی‌کنید مگر گمان را». و نیز فرموده: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶] «و آنچه را که زبانتان به دروغ

۱- وجیزه‌ی شیخ بهائی، چاپ سنگی، فصل دوم، صفحه‌ی چهارم.

می پردازد مگویند که این حلال است و آن حرام است تا [در نتیجه] بر خدا افتراء بندید همانا کسانی که بر خدا دروغ می بندند رستگار نمی شوند». و نیز فرموده: ﴿أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [یونس: ۶۸] «آیا بر خدا چیزی را می گویند که نمی دانید؟».

ثانیاً: اخبار «مَنْ بَلَّغَهُ» با آیهی «نَبَأُ» معارض است که فرموده: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾ [الحجرات: ۶] «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی شما را خبری آورد، تحقیق و بررسی کنید (تا صحتش بر شما معلوم شود)». بنابراین آیه، قول فاسق قبل از تحقیق و حصول علم، قابل قبول نیست، پس چگونه اخبار منقول از ضعفا و افراد کذاب و فاسق و فاسد العقیده را که دلیلی بر صحتشان در دست نیست، قبول کنیم؟

می گویند که ما در حکم به استحباب یا کراهت به روایات ضعاف و یا قول راوی ناموثوق و فاسق استناد نمی کنیم بلکه با استناد به اخبار «مَنْ بَلَّغَهُ» که لا اقل یکی از طرق آن صحیح است، به روایات عمل می کنیم. اما خودشان می دانند که هیچ یک از طرق روایات «مَنْ بَلَّغَهُ» «صحیح» نیست بلکه همگی ضعیف اند و فقط یکی از طرق آن را «حسن» شمرده اند. بنابراین، اخبار «مَنْ بَلَّغَهُ» که فاقد مؤیدی از کتاب و سنت بوده و به لحاظ سند نیز وضع مستحکمی ندارد، قابل اتکاء و استناد نیست و پذیرش اخبار «مَنْ بَلَّغَهُ» در حکم قبول فاسق قبل از تبیین است! (فتأمل)

ثالثاً: استحباب یا کراهت از احکام خمس و مانند وجوب و حرمت از احکام شرعی و بخشی از شریعت است و احکام مذکور بدین لحاظ فرقی باهم ندارند. به چه دلیل در حکم به وجوب و حرمت به اخبار غیر صحیح و نا معتبر استناد نمی کنید اما در استحباب و کراهت بدانها استناد می کنید؟!!

شیخ «یوسف بحرانی» که از علمای اخبار است در «الحدائق الناضرة» در «کتاب الحج» پذیرفته که استحباب و کراهت مانند وجوب و حرمت، دو حکم از احکام شرع اند که جز با دلیل واضح و صریح اثبات نمی شود ولی می گوید فقهای از قبیل «محمد موسوی عاملی»



صاحب «مدارک الأحكام» چون احتیاطاً نمی‌خواسته‌اند اخبار ضعیفه را بالکل ردّ و طرد کنند لذا آن‌ها را حمل بر استحباب یا حمل بر کراهت کرده‌اند. «بحرانی» اعتراف کرده که این کار خطای محض است (= وهو غلط محض)<sup>(۱)</sup>.

ما در جواب کسانی که به اخبار ضعیف ترتیب اثر داده‌اند می‌گوییم: نکته‌ی مهمی که نباید از آن غفلت شود این است که اگر فقیه در استنباط احکام احتیاط می‌کند تا مبدا حکمی از شرع باشد و او آن را از شریعت نشمارد و به همین انگیزه، اخبار ضعیف را بالکل طرد و ردّ نمی‌کند، به همان اندازه باید احتیاط کند تا مبدا حکمی از شرع نباشد و او با اعتنا به اخبار ضعیف، آن را از شریعت قلمداد کند! (فتأمل). به عبارت دیگر، عمل به قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» نه تنها موافق احتیاط نیست بلکه خلاف آن است. در واقع احتیاط آن است که به مفاد آیه‌ی «عدم حجّیت ظنّ» [النجم: ۲۸] و «نهی از تبعیت بدون علم» [الإسراء: ۳۶] و آیه «نبا» [الحجرات: ۶] عمل شود.

رابعاً: به نقل شیعه و سنی رسول خدا ﷺ فرموده: «فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعِدّاً فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» «هر که عامدانه بر من دروغ بندد باید [بداند که در آخرت] جایگایش را در آتش دوزخ بگیرد»<sup>(۲)</sup>. حدیث «مَنْ بَلَّغَهُ» سبب می‌شود که احادیث افراد کذاب و فاسق یا مجهول، مورد اعتنا و عمل قرار گیرند و قطعاً شرع آنور به این کار راضی نیست.

۱- متأسفانه خودش و سایرین، بارها این خطای محض را در کتب فقهی خویش مرتکب شده‌اند! - این روزها کتاب «الحدائق الناضرة» در دسترس نیست تا شماره‌ی جلد و شماره‌ی صفحه را ذکر کنم. مطلب بالا را از دفترچه‌ی یادداشت خود ذکر کرده‌ام. [برقی]

[و نص عبارت عربی شیخ یوسف بحرانی چنین است: " لکنه [أي صاحب المدارك] وأمثاله جرّوا علی هذه القاعدة الغير المربوطة والكلية الغير المضبوطة، من حُمل الأخبار الضعیفة متی رموها بالضعف علی الاستحباب أو الكراهة تفادياً من طرحها بالكلية. وهو غلط محض، فإنّ الاستحباب والكراهة أيضاً حکمان شرعیان كالوجوب والتحریم لا يجوز القول بهما إلا بالدلیل الصحيح الصریح ". «الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة»، قم، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسین، قم، ۱۴۰۵ هـ. ق.، [۲۵ مجلداً]، ج ۱۶، ص ۸۹.] (مُصحح)

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۰ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۷ و صحیح مسلم ج ۱، ص ۱۰ و سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۱۴.

در نتیجه‌ی اعمالِ قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» انواع خرافات و موهومات و عقاید احمقانه و ضدّ عقل و علم که موجب وهن اسلام عزیز و ضعف و عقب ماندگی مسلمین و ایجاد تفرقه و اختلاف میان آنهاست، رواج و اشاعه یافته و همین عوارض سوء بهترین دلیل بر بطلان قاعده‌ی مذکور است، فَأَعْتَبِرُوا يَأُؤَلِي الْأَبْصَرِ.

یکی از مشکلات بزرگ مسلمین مسأله‌ی خرافات و موهومات است و متأسفانه کمتر دیده شده که آخوندها و معممین با بدعت‌ها و خرافات که مورد علاقه‌ی مردم عوام است، مبارزه کنند و برای آگاه ساختن عوام سعی بلیغ نمایند حتی اگر کسی برای آگاه ساختن مردم قیام کند او را می‌کوبند و عوام را به او بدبین می‌سازند. در طول قرون و اعصار گذشته مردم بسیار ظاهرین بار آمده‌اند و از حقایق شرع و مسأله‌ی توحید چنان که باید اطلاعی ندارند و با قرآن مأنوس نیستند. کتمان حقایق دین توسط علما و سکوت ایشان در برابر خرافات نیز موجب رواج و استحکام آنها شده است. همه می‌دانیم که: «سخنان بی‌مأخذ و جعلیات بی‌مستند چه لطمه‌ی بزرگی بر عالم دیانت وارد آورد و چه صدمه‌ی سخت بر ارکان ملیّت اسلامیّت می‌زند و چه دستاویزها برای دشمنان دین اسلام فراهم می‌نماید»<sup>(۱)</sup>.

خطر بزرگ خرافات آن است که مردم فکور و با فرهنگ را نسبت به اسلام بدبین می‌سازد و آنها این اباطیل را به حساب دین خدا می‌گذارند و نمی‌دانند که اسلام خود بزرگترین دشمن خرافات و موهومات است و یکی از اهداف اصلی دین، نجات بندگان خدا از غلّ و زنجیر آداب و آیین‌های خرافی و آزاد کردن ایشان از چنگال موهومات است. چنانکه فرموده: ﴿يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾ [الأعراف: ۱۵۷] «(پیامبر) ایشان را به نیکی فرمان داده و از بدی باز می‌دارد، چیزهای پاک و نیکو را بر آنان حلال و چیزهای بد و پلید را بر آنان حرام می‌سازد و بارگران (اعمال ناموجه) و بند و زنجیرهایی را که بر آنان بوده، بر می‌دارد».

۱- مفاتیح الجنان، دیباچه، ص ۲.

از جمله‌ی امور خرافی که مضارّ اجتماعی نیز دارد، اعتقاد به امام‌زادگانی است که مانند قارج در سراسر کشور ما روییده‌اند و اعتقادات مردم را آلوده‌اند و پول و وقت مردم بیهوده صرف زیارت مزار آن‌ها می‌شود و برای ترمیم و تعمیر مقابر آن‌ها مبالغ هنگفت خرج می‌کنند و عدّه‌ای مفتخوار پیرامون آن‌ها به ارتزاق مشغول‌اند و متأسفانه از علما نیز صدایی شنیده نمی‌شود. «عبدالله مستوفی» نوشته است: «در بعضی از دهات امامزاده‌هایی است که پاره‌ای از آن‌ها به وسیله‌ی خواب دیدن بعضی از مقدّسین دهاتی که مثلاً در فلان نقطه یکی از اولادهای امام مدفون است و کاوش در محلّ و احیاناً یافت شدن پاره‌ای چیزها که دلالت بر دفن مرده‌ای در آن محل می‌کرده است، ایجاد شده است که اصل و مبنای معقولی ندارند. در این ضمن بعضی شیادها هم پیدا می‌شوند که به فکر استفاده از متولّی شدن در امامزاده باهم تبانی می‌کنند و از همین خواب‌ها که راستش هم حجّت نیست، به دروغ می‌بینند و با این دروغ دوآتشه مردم ساده‌ی دهات را فریب می‌دهند و امام‌زاده‌ای دروغین برای آن‌ها می‌سازند و از قبه و بارگاه امامزاده‌ی جعلی که به خرج اهالی ساده برپا شده و نذر و نیازی که برای امام‌زاده می‌آورند استفاده می‌کنند! اتفاق افتاده است که بین دو نفری که امام‌زاده‌ی جعلی را سرهم کرده‌اند در موضوعی نزاع واقع شده و یکی از آن‌ها برای اثبات حقّانیت خود در حضور جماعت به همین امام‌زاده قسم خورده و رفیقش از فرط عصبی بودن گفته است: کدام امام‌زاده؟ همین امام‌زاده‌ای که باهم ساخته‌ایم؟!»<sup>(۱)</sup>

از جمله‌ی خرافاتی که در میان عوام مسلمین حتّی در تعدادی از عالم نمایان رواج دارد و نتیجه‌ی سکوت علماست، اعتقاد به کرامات و معجزات از جانب قبور ائمه یا اعقاب آن‌ها و یا سایر بزرگان دین است. در حالی که چنین اعتقاداتی مخالف اصل «توحید» و عقاید اصیل اسلامی و قرآنی است. در عصر قاجاریّه مردم ترکستان «عقیده داشتند به واسطه‌ی قبور و مزارهای اولیاء الله که در آن ممالک واقع شده، صاحبان همان مزارها، یگانه مدافع وطن آن‌ها هستند، چون که این اولیاء الله در زمان حیاتشان صاحب کرامت بودند و اعمال خارق‌العاده از

۱- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجاریه، تألیف عبدالله مستوفی، ج ۳، ص ۵۷۴.

آن‌ها به ظهور می‌رسید و یقین داشتند از برکت قبور این مردان خدا، کفار نزدیک سرحدات آن‌ها نتوانند آمد. اما روس‌های کافر بدون این که کسی از آن‌ها جلوگیری کند آمدند و خیلی هم نزدیک شدند ولی این اولیاء الله از خود معجزه نشان ندادند!... [سکنه‌ی شهر موسوم به «حضرت ترکستان» از توابع «خوقند» معتقد بودند که] این شهر به واسطه‌ی مزار شریف «سلطان خواجه أحمد» از هر نوع تعرض کفار در امان است ولی چندان طول نکشید که در مقابل گلوله ریزی توپ‌های نظامیان روس، شهر مزبور تسلیم شد!<sup>(۱)</sup>

در کتاب «امیر کبیر و ایران» به نقل از کتاب «تاریخ و جغرافیای تبریز» آمده است: «... آن‌چه مربوط به مطالب ما در اینجاست این که علمای معتبر تبریز از امیر [کبیر] حمایت می‌کردند تا این که بقعه‌ی «صاحب الأمر» در میدان «صاحب الزمان» تبریز معجزه فرمود (سنه ۱۲۶۵)! قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو، بندگیست و به بقعه پناهنده گردید. چون قصاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد<sup>(۲)</sup>. گاو از آنجا یکسره به خانه‌ی میرزا حسن متولّی بگریخت. لابد به حیوان زبان بسته الهامی رسید بود! پس گفتند: حضرت صاحب الأمر معجزی کرد... همه‌ی دکان‌ها پر چراغ و بانگ صلوات بود، و تهنیت همی گفتند که «تبریز» شهر صاحب الأمر شد و از مالیات و حکم حُکام معاف است! پس از این، حکم با بزرگ مقام است... مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود، و لولیان برپام بودند و کوس همی زدند!

نادر میرزا که ناظر این صحنه‌ی نمایش بود، می‌نویسد: آن گاو را «امیر فتاح» برده بود جُلّی از بافته‌ی کشمیر بر او انداخته، فوج همی رفتند و بر سُم آن حیوان بوسه همی زدند، وقیعه‌ی (= سرگین) آن حیوان به تبرک همی ربودند! بزرگان بدان‌جای چراغ‌دان‌ها و پرده‌ها به نذر همی بردند تا به جایی که سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند. آن‌جا خُدام و فراش‌ها بگماشته، مردم نواحی، فوج فوج با چاوشی به زیارت

۱- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تالیف محمود محمود، انتشارات اقبال،

ج ۳ ص ۸۴۶

۲- نگارنده گوید که به احتمال قوی، وی همان‌جا سکنه کرده است، زیرا قصاب‌ها چربی زیاد می‌خورده‌اند.

همی آمدند! همه روزه معجزه‌ی دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد و فلان گنگ به زبان آمد و فلان لنگ پای گرفت! برخی از بزرگان بدین کار بیشتر قوت همی دادند. تا یک ماه کس را قوت نبود سخنی در این کند. از قضای ایزدی گاو بمرد. اما مردم دست برادر نبودند و حکمران کجا یارای دم زدن داشت... الخ»<sup>(۱)</sup>.

معیر الممالک نوشته است: «یکی از خدمه‌ی اندرون مرتکب خلافی شد و از آن جا که دانست مورد خشم و باز خواست خانم خود قرار خواهد گرفت شبانگاه قرار نمود و در حضرت عبدالعظیم متحصن شد. چون این خبر به گوش شاه رسید سخت به رقت آمد.... آنگاه برای آنکه اهل اندرون ملجأ و مأمن نزدیکتری داشته و هنگام ضرورت بدان پناه برند، در نهان به یکی از گیس سپیدان حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب نما شده و به وی گفته‌اند در پای چنار کهنسال گشن شاخ در کنار مظهر قنات «مهرگرد» واقع در اندرون امام زاده‌ای به نام «عباسعلی» مدفون است! همین که این آواز در اندرون پیچید اهل حرم شادی‌ها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای دور آن درخت کشیده شود! شاه به نصب نرده امر نمود و آن را به رنگ سبز اندود کردند! از آن پس درخت مزبور به چنار عباسعلی معروف شد. زیارتنامه‌ی مخصوصی به تنه‌ی آن آویختند و اطرافش شمعدان‌های نقره کوبیده هر شب شمع‌ها در آن افروختند! رفته رفته چنار مزبور اهمیتی بسزا یافت و بست محکمی شد. اهل اندرون ندور خود را از قبیل حلوا و غیره درپای آن می‌پختند و به بدنه و پوستش دخیل‌ها می‌بستند. بدین طریق برای نیازمندان حرم، نقطه‌ی توجه و مأمن نزدیکی به وجود آمد»<sup>(۲)</sup>.

در زمان ما نیز پس از درگذشت آیت الله سید کاظم شریعتمداری، طرفدارانش مخفیانه اعلامیه‌ای منتشر کرده و برای او زیارتنامه‌ای ساختند! هم‌چنین پس از درگذشت رقیب که قدرت را به دست داشت از بیت المال این مردم نیازمند، حرمی با گنبد و دو مناره‌ی بلند ساخته و زیارتنامه‌ای نیز تهیه کرده‌اند! و دستگاه و دکان دیگری به دکان‌های قبلی افزوده شده است!

۱- امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

۲- یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه، دوستعلی معیر الممالک، کتاب‌فروشی علمی، فصل «افسانه‌ی چنار عباسعلی».

## معرفی شیخ عباس قمی و کتابش

اینکه پردازیم به کتاب «مفاتیح الجنان» و معرفی مؤلف آن: بدان که مرحوم حاج شیخ عباس قمی عالمی بود متتبع و بسیار زاهد و مقدّس ولی ساده و زود باور که به نظر ما با کتاب خدا انس وافی نداشت و قوه‌ی اجتهاد نیز دارا نبود و برخلاف او امر قرآن که با تأکید فراوان مردم را به تفکر و تعقل دعوت فرموده، در استفاده از نعمت عقل کاهل بود!

وی در مقدمه‌ی کتابش نوشته است: «بعضی از اخوان مؤمنین از این داعی درخواست نمودند که کتاب مفاتیح الجنان را که بین مردم متداول شده مطالعه نمایم و آنچه از ادعیه‌ی آن کتاب که سند دارد ذکر نمایم و آنچه را که سندش به نظرم نرسیده ذکر نمایم.... پس احقر خواهش ایشان را اجابت نموده و این کتاب را به همان ترتیب جمع آورده و نامیدم آن را به مفاتیح الجنان... الخ»<sup>(۱)</sup>. و نیز پس از ذکر «زیارت وارث» نوشته است: «.... شیخ ما»<sup>(۲)</sup> در کتاب «لؤلؤ و مرجان» فرموده این کلمات که متضمّن چند دروغ

۱- مفاتیح الجنان، مقدمه‌ی مؤلف، ص ۱۲ - همچنین در خاتمه‌ی «دعاهای روزهای ماه رمضان» (ص ۲۴۵) نیز اشاره کرده که چون روایتی را معتبر نمی‌دانسته متعرّض ذکر آن نشده است. لابدّ آنچه را که ذکر کرده معتبر می‌دانسته، اما با مطالعه‌ی کتاب حاضر اثبات می‌شود که علی‌رغم تعریف و تمجیدهایی که از او شده وی روایت معتبر را از غیر معتبر تمییز نمی‌داد! در این کتاب خواهیم دید که روایات دارای سندی که ذکر کرده غالباً معتبر نیست تا چه رسد به اخبار بی‌سند.

۲- مقصود او «حاج میرزا حسین نوری» است.

واضح است علاوه بر جسارت ارتکاب بر بدعت و جسارت افزودن بر فرموده‌ی امام علیه السلام چنان شایع و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منور اَبی‌عبدالله الحسین علیه السلام و محضر ملائکه‌ی مقربین و مطاف انبیاء و مرسلین علیهم السلام به آواز بلند خوانده می‌شود و احدی بر ایشان ایراد نمی‌کند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی‌نماید و کم‌کم این کلمات در مجموعه‌هایی که در زیارت و ادعیه‌ی احمقان از عوام جمع می‌کنند و گاهی اسمی برای آن می‌گذارند، جمع شده و به چاپ رسیده، و منتشر گشته و از مجموعه‌ی این احمق به مجموعه‌ی آن احمق نقل گردیده و کار به جایی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده است! روزی طلبه‌ای را دیدم که آن دروغ‌های قبیحه را برای شهداء می‌خواند، دست برکتفش گذاشتم، ملتفت من شد گفتم: از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری؟ گفت: مگر مروی نیست؟ گفتم: نه، گفت: در کتابی دیدم، گفتم: در کدام کتاب؟ گفت: مفتاح الجنان، ساکت شدم، چه کسی که در بی اطلاعی کارش به این جا رسد که جمع کرده‌ی بعضی عوام را کتاب شمرد و مستند قرار دهد، قابل سخن گفتن نیست!... به حال خود گذاشتن عوام در امثال این امور جزئیّه و بدعت‌های مختصره مثل غسل اویس قرن و آش «ابوالدرداء» تابع و مخلص حقیقی معاویه و روزه‌ی صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که احدی در مقام نهی بر نیامده سبب تجرّی شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می‌شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می‌روند. (انتهی کلامه رفع مقامه).

این فقیر گوید خوب تأمل کن در فرمایش این عالم جلیل که مطلع است بر مذاق شرع مقدّس، چگونه این مطلب همی عظیم و عقده‌ای بزرگ در دل او گردیده چون می‌داند مفاسد این کار را، برخلاف آنان که از علوم اهل بیت علیهم السلام محروم و بی‌بهره ماندند و بدانستن ضغتی از اصطلاحات و الفاظ اکتفا کردند که امثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بر وفق آن نمایند لاجرم کار به جایی رسد که کتاب «مصباح المتهجد» [شیخ طوسی] و «إقبال الأعمال» و «مهج الدعوات» و «جمال الأسبوع» و «مصباح الزائر» [سیّد بن طاووس] و «بلد الامین» و «جُنة الواقیه» [کفعمی] و «مفتاح الفلاح»

[شیخ بهائی] و «مقباس [المصباح]» و «ربیع الأسابیح» و «تحفة [الزائر]» و «زاد المعاد [مجلسی]» و امثال این کتب متروک و مهجور شود<sup>(۱)</sup> و این مجموعه‌های احمقانه شایع شود که در دعای «مُجیر» که از دعا‌های معتبره‌ی مرویه است در هشتاد موضع آن کلمه‌ی «بِعَفْوِكَ» زیاد کنند و کسی انکار نکند و در دعای «جوشن» که مشتمل بر صد فصل است، برای هر فصلی یک خاصیتی وضع کنند... دعایی بی‌ربط و در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعاء حَبّی گذارند و از کنگره‌ی عرش آنرا نازل نمایند و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیر و سراسیمه نماید از جمله آنکه - العیاذ بالله - جبرئیل به حضرت رسول ﷺ از جانب حق - سبحانه و تعالی - گفته باشد که هر بنده‌ای که این دعا را با خود دارد او را عذاب نکند اگر چه مستوجب جهنم باشد و عمر خود را به معصیت گذرانده باشد و مرا در هیچ وقت سجده نکرده باشد من آن بنده را ثواب هفتاد هزار پیغمبر بدهم و ثواب هفتاد هزار زاهد و ثواب هفتاد هزار شهید بدهم و ثواب هفتاد هزار نمازگزار بدهم و ثواب هفتاد هزار برهنه که پوشانیده باشد، بدهم و ثواب هفتاد هزار گرسنه که سیر کرده باشد، بدهم و ثواب به عدد ریگ‌های بیابان‌ها بدهم و ثواب هفتاد هزار بقعه‌ی زمین بدهم و ثواب مهر نبوت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح الله و ابراهیم خلیل الله بدهم و ثواب اسماعیل ذبیح الله و موسی کلیم الله و یعقوب نبی الله و آدم صفی الله و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم یا محمد هر که این دعای بزرگوار حَبّی را بخواند یا با خود دارد بیامرز و او را شرم دارم که عذاب کنم... الخ. و شایسته است که انسان از شنیدن این‌ها عوض خنده گریه کند! کتب ادعیه شیعه که به مرتبه‌ی متقن و محکم بوده... کارش به جایی رسیده که منحصر به کتاب «مِفْتَاح» شده که فی الجمله وضعش را شنیدی و این کتاب مرجع عوام و خواصّ و عرب و عجم گردیده و این نیست جُز بی‌اعتنایی اهل علم

۱- چنان که در کتاب حاضر خواهید دید شیخ عباس بسیاری از مطالب کتابش را از کتب فوق نقل کرده و اغلب آنها نیز تفاوت چندانی با کتابی که مورد حمله و انتقادش قرار گرفته، ندارند و مشحون‌اند از مطالب خرافی و ضد عقل و قرآن و البته اگر چنین نبودند مورد توجه فرد خرافی کم‌عقلی چون شیخ عباس واقع نمی‌شدند.



به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علما و فقهای اهل بیت اطهار و نهی نمودن از امثال این بدع و اضافات و دسّ و ضّاعین و تحریف جاهلین و جلو نگرفتن از نااهلان و از تصرفات بی‌خردان تا کار به جایی رسیده که دعاها موافق سلیقه‌ها تلفیق شده و زیارت‌ها و مفععه‌ها و صلوات‌ها اختراع شده و مجموعه‌های بسیار از دعا‌های دسّ شده چاپ شده و بچه «مِفْتاح»ها متولّد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته مثلاً کتاب «منتهی الآمال» این احقر را تازه طبع کردند بعضی از کُتّاب آن به سلیقه‌ی خود در آن تصرفاتی نموده... غرض من از ذکر این مطلب در این جا دو چیز بود یکی آنکه... چیزهایی که ما از روی جهل و نادانی در دعاها یا زیارات داخل می‌کنیم یا به سلیقه‌ی ناقص خود بعضی تصرفات می‌نماییم و آن را کمال فرض می‌نماییم بدانیم که همان چیزها پیش اهلش سبب نقصان و بی‌اعتباری آن دعا یا زیارت خواهد بود... دیگر غرضم آن بود که معلوم شود هرگاه نسخه‌ای که مؤلّفش زنده و حاضر و نگهبان او باشد این طور کنند با او، دیگر با سایر نُسخ چه خواهند کرد؟ و به کتاب‌های چاپی دیگر چه اعتماد است؟... این احقر با این که می‌دانستم مذاق مردم این زمان و عدم اهتمام ایشان را در امثال این امور، برای اتمام حجّت، سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارت منقوله در این کتاب حتّی الامکان از نسخه‌های اصل نقل شود و برنُسخ متعدّدۀ عرضه شود و به قدری که از عهده برآیم تصحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نماید إن شاء الله به شرط آنکه کاتبین و ناسخین تصرف در آن ننمایند... شیخ کلینی - رضی الله عنه - از «عبدالرحیم قصیر» نقل کرده که خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید و عرض کرد فدایت شوم من از پیش خود دعائی اختراع کرده‌ام حضرت فرمود بگذار مرا از اختراع خود، یعنی آن را کنار گذار و برای من نقل مکن و نگذاشت که آن دعای جمع کرده‌ی خود را نقل کند... الخ»<sup>(۱)</sup>.

۱- مفاتیح الجنان، «بیان آنچه زیاد شده به زیارت وارث» ص ۴۳۲ به بعد شیخ عباس یک بار دیگر روایت «عبدالرحیم قصیر» را در فصل «آداب زیارت» صفحه‌ی ۳۱۴ آورده است و در آنجا نیز از «خواندن زیارت‌های مخترعه» که مأثور نیست نهی کرده است.

## تذکار و هشدار به خوانندگان

این مطلب که شیخ عبّاس در کتابش آورده به علاوه‌ی تمجیدی که پیوسته آخوندها از این کتاب می‌کنند ممکن است این توهم را ایجاد کند که «مفاتیح الجنان» از این عیوب عاری است. اما تحقیق خلاف این پندار را اثبات می‌کند و خوانندگان پس از مطالعه‌ی کتاب حاضر، خواهند دانست که «مفاتیح الجنان» از مصادیق تامّ و کامل کتبی است که در سطور بالا از آن‌ها مذمت و انتقاد شده و شیخ عبّاس تفاوت چندانی با آخوندی که شیخ «حسین نوری» ماجرای گفتگوی خود را با او در کتاب «لؤلؤ و مرجان» آورده، ندارد<sup>(۱)</sup>. به راستی درست گفته‌اند که «رُبَّ مشهورٍ لا أصلَ له». «مفاتیح الجنان» مملوّ است از اخبار ضعیف و ادعیه نامستند شرک‌آمیز و روایات نامعقول و بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف حقائق تاریخی و خرافات ضدّ علم و ثواب‌های اغراق‌آمیز و عیوب دیگر! هر کس که مشهور بوده به جلیل‌القدر و شیخ‌العلماء و.... هرچه خواسته نوشته و علمای دیگر نیز به

۱- شنیده‌ام که یکی از خطبای شهیر غیر معمم تهران که پس از انقلاب به نمایندگی مجلس نیز رسید کتاب شیخ عباس را مفاتیح الجنون خوانده بود. اگر این خبر راست باشد به نظر من سخن ناحقی نگفته است، زیرا من نیز نمی‌دانم چگونه ممکن است عاقلی معتقد به قرآن، کتابی چون مفاتیح الجنان یا کتب سید بن طاووس یا کفعمی را تألیف کند.

صلاح خود ندیده‌اند که ادعاهای ایشان را بررسی کنند و نگذارند دین اسلام آلوده شود<sup>(۱)</sup> بلکه افراد بی‌صلاحیت و یا دشمنان دانا و دکانداران عوام‌فریب و یا دوستان احمق این روایات جعلی و دعاهای خرافی را مدرک قرار داده و مردم بی‌خبر را گمراه کرده‌اند<sup>(۲)</sup> و بین مسلمین تفرقه انداخته‌اند. لازم است کسی که صادقانه بر آن است که دین خدا را طبق کتاب و سنت راستین رسول خدا ﷺ بشناسد و بشناساند فریب این کتب دعا و زیارتنامه‌ها را نخورد. از جمله همین **مفاتیح الجنان** که مملو است از مطالب خرافی و ضد اسلامی زیرا غالباً موجب پذیرش احادیث از جانب مرحوم شیخ «عباس قمی» نقل کلینی یا شیخ صدوق یا شیخ طوسی یا شیخ کفعمی یا ابن طاوس یا ابن المشهدی یا مجلسی یا شیخ حسین نوری و امثال این‌ها و تبعیت از قاعده‌ی مضره‌ی «تسامح در أدله‌ی سنن» بوده است! وی به مشایخ نامبردگان نظر نداشت در حالیکه رؤات قبل از ایشان اکثراً از غلاة و ضعفا و یا فطحی یا واقفی یا ناووسی و یا از مجاهیل و یا مهمل بوده‌اند. شیخ عباس نام راویان را ذکر نکرده تا خواننده ملاحظه کند و ارزش و اعتبار مرویات و منقولات ایشان را بداند. اگر وی در «مفاتیح» نام راویان را ذکر می‌کرد، لأقل اهل تحقیق به بی‌اعتباری مطالب آن واقف می‌شدند. ما با مراجعه به احوال ایشان دیدیم که اکثر شان وضع خوبی ندارند، از قبیل:

- ۱- زیرا اگر کسی مانند نویسنده در صدد تحقیق بر آید و ایرادی را آشکار سازد او را با همه‌ی قدرت خود می‌کوبند و هزاران تهمت می‌زنند بلکه او را تفسیق و تکفیر کرده و واجب القتل می‌دانند! چرا این طور شده، جواب این است که چون دین دکان نان شد و هر که به فکر ریاست و جلب احترام عوام شد بهتر از این نمی‌شود. به هر حال ما برای رضای خدا و بیداری حقّ جوین و طالبین هدایت این تذکرات را داده‌ایم و از خدا می‌خواهیم ما را از شرّ اهل بدعت حفظ فرموده و عاقبت به خیر کند، والله العاصم.
- ۲- مخفی نماند که اینجانب نیز تا زمانی که در قم به تحصیل و تدریس مشغول بودم علاقه و اعتقاد شدید به «مفاتیح الجنان» داشتم و این کتاب آنیس و مونس من بود و از من جدا نمی‌شد و آن را بسیار می‌خواندم. شکر و منتّ خدای را که به برکت آشنایی با قرآن کریم، بیدار شدم و از خرافات نجات یافتم و اینک وظیفه‌ی خود می‌دانم که سایرین را نیز از حقیقت این کتاب آگاه سازم. امید است که برای این حقیر باقیات الصّالحات باشد. آمین یا ربّ العالمین.

عبّاس بن عامر، احمد بن رزق الكوفی، محمد بن المشمعل، محمد بن أبی زید، سهل بن یعقوب که همگی مجهول اند و قطرب بن علیف، عبدالرحمان سابط، عثمان بن جنید، ابراهیم بن مأمون، و اسحاق بن یوسف که همگی مهمل اند و «سهل بن زیاد» کذاب و «محمد بن سلیمان الدیلمی» فاسق ضعیف و «إسحاق بن عمّار» فطحی و «علی بن حسن بن فضّال» واقفی و امثال این گونه جانوران!

مرحوم قمی ادعیه و اذکاری نقل کرده از استاد خود شیخ «حسین نوری» که او از حاج ملا «فتحعلی سلطان آبادی» و او نقل کرده از آخوند ملا «صادق عراقی» که او خواب دیده و در عالم رؤیا اذکار و دعاهایی را از سیدی به نام «محمد سلطان آبادی» تعلیم گرفته است و یا در باب «کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام» می گوید مرد صالحی ادعا کرده که در خواب دیده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده قبر حضرت رضا را زیارت کنید! و اینها مدرک شده برای مؤلف «مفاتیح الجنان»<sup>(۱)</sup>! آیا شیخ عباس نمی داند که خواب حجّت نیست؟!

در سطور گذشته دیدیم که شیخ عباس در کتابش خود را مقید شمرده آنچه از ادعیه که سند دارد یا معتبر است ذکر نماید و آنچه که سندش به نظرش نرسیده یا معتبر نیست ذکر ننماید اما با مطالعه‌ی «مفاتیح» می بینیم دعاهاى زیادی را از «مجلسی» نقل می کند! در حالی که «مجلسی» مطالب بی سند و یا ضعیف السند بسیاری در آثارش ذکر کرده و بارها تصریح نموده که فلان دعا را در کتب برخی از اصحاب دیده‌ام<sup>(۲)</sup> و یا همان دعا را در نسخه‌ای قدیمی یافته‌ام! شیخ عباس با این که خود در فصل «آداب زیارت» و نیز پس از ذکر «زیارت وارث»، ادعیه و زیارات مخترعه‌ی غیر مأثوره را مورد مذمت قرار داده<sup>(۳)</sup> اما خود «دعای عدیله» را نقل کرده که معترف است دعای مذکور مأثور نیست بلکه ساخته‌ی یکی از اهل علم است! و اقرار کرده که «دعای سیفی صغیر معروف به دعای قاموس» را با تسامح

۱- مفاتیح الجنان، «در فضیلت بعض از ادعیه در تعقیب نماز صبح»، ص ۲۱ و ص ۵۰۰.

۲- به عنوان نمونه بنگرید به مقدمه‌ی مناجات خمس عشره در فضل هشتم باب اول مفاتیح ص ۱۱۴.

۳- مفاتیح، ص ۳۱۴ و ۴۳۲ تا ۴۳۷.

و به تأسی از علمای اعلام ذکر کرده است!<sup>(۱)</sup> و در فصل هفتم باب اوّل «دعای توسّل» را که فاقد سند است و در باب «کیفیت زیارت امام رضا علیه السلام» زیارتی را نقل می‌کند که خودش سند آن را بررسی نکرده و معلوم نیست استاد شیخ صدوق آن را ساخته یا مأثور از ائمه است!<sup>(۲)</sup> و در فصل ششم باب اوّل «دعای صباح» را نقل کرده که خودش درباره‌ی آن می‌گوید: «علامه‌ی مجلسی... فرموده که این دعا از ادعیه‌ی مشهوره است و من در کُتب معتبره آن را نیافتم مگر در مصباح سید باقی...!» مرحوم قمی - چنانکه گفتیم - در کتابش دعا و ذکر و زیارت بسیاری از کسانی مانند «کفعمی» و «ابن طائوس» و «ابن بابویه» و «ابن المشهدی» و «شیخ طوسی» و... نقل کرده که از خدا و رسول صلی الله علیه و آله نیست! مثلاً می‌گوید «کفعمی» در «بلد الامین» گفته است که فلان دعا را بنویسید و در آب بیندازید!<sup>(۳)</sup> آیا دین خدا - نعوذ بالله - ناقص بوده اینان تکمیل کرده‌اند؟! یا اینان - العیاذ بالله - شریک‌اند با خدا در تشریح؟! یا این که خدای تعالی - نعوذ بالله - تابع این‌هاست که هر چه بگویند امضاء و تأیید بفرماید؟! اینان چه حق داشته‌اند در مطالب دینی چیزی اضافه کنند؟ اگر هر کس از جانب خود چیزی بر دین اضافه کند، افزوده‌ی او الهی نیست بلکه دلخواهی و بشری است و ربطی به دین ندارد. و اگر به دین نسبت داده شود، «بدعت» است. امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَهُ» «سُنَّتْ آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده»<sup>(۴)</sup>. و فرموده: «مَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ فَاتَّقُوا الْبِدْعَ» «هیچ بدعتی ایجاد نشده مگر آنکه سُنَّتِی متروک می‌گردد پس از بدعت‌ها پرهیزید»<sup>(۵)</sup>.

۱- مفاتیح، ص ۱۰۳

۲- مفاتیح، ص ۱۰۵ و ص ۵۰۰ و ۵۰۱.

۳- مفاتیح الجنان، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۲۳۳.

۴- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۶، حدیث ۳۲.

۵- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۴۵.

مبتدیان حدیث شناسی نیز می‌دانند که از علائم واضح جعل حدیث آن است که ضمن آن، درباره‌ی موضوعی کم اهمیت و کوچک، مبالغه‌ی زیاد شده و گزاره‌ها گفته باشند و پیداست که اکثر این گونه احادیث را قصه گوینان یا نویسندگان و گویندگان کم مایه وضع و نقل کرده‌اند. شیخ عباس چنان که در صفحات گذشته دیدیم به نقل از کتاب استادش، از دعایی که برایش آثار و ثواب‌های عجیب و غریب نقل شده انتقاد کرده اما خودش در مفاتیح بارها و بارها ثواب‌های شگفت انگیز بلکه شاخ انگیز نقل کرده است! به عنوان نمونه می‌گوید: «هر که در روز جمعه پیش از نماز صبح سه مرتبه بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» گناهانش آمرزیده شود اگر چه بیشتر از کف دریا باشد! و یا نمازی ذکر کرده که هر کس آن را روز یکشنبه در ماه ذی القعدة بخواند همه‌ی گناهانش آمرزیده شود! و یا هر که در یکی از ماه‌های حرام، پنجشنبه و جمعه و شنبه را روزه بدارد نهصد سال عبادت محسوب می‌شود!»<sup>(۱)</sup> وی مدعی است که نمازی دو رکعتی در عید غدیر معادل صد هزار حج تمتع و صد هزار عمره ثواب دارد و همه‌ی حوائجش بر آورده می‌شود!<sup>(۲)</sup> و یا قول مجلسی را آورده که مدعی است هر که بر حضرت زهرا عليها السلام صلوات بفرستد در بهشت جلیس پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود!<sup>(۳)</sup> شیخ عباس می‌گوید: نماز در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام برابر دویست هزار نماز است!<sup>(۴)</sup> (از کجا دانسته که نماز در حرم آن حضرت چنین ثوابی دارد؟ معلوم می‌شود که دین شیخ عباس حساب و کتاب درستی ندارد! پس چرا از کتاب مفتاح الجنان انتقاد کرده؟! شیخ عباس در جای دیگر گفته دو رکعت نماز در حرم علی علیه السلام معادل صد رکعت است!<sup>(۵)</sup> (بالاخره معلوم نکرد معادل

۱- مفاتیح الجنان، در اعمال شب جمعه، ص ۳۴ و «در اعمال ماه ذی القعدة» ص ۲۵۱.

۲- مفاتیح، «اعمال عید غدیر» ص ۲۸۱.

۳- مفاتیح، «زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله» ص ۳۲۴- مجلسی نیز سندی ذکر نکرده است!

۴- مفاتیح، «زیارت مطلقه امیر المؤمنین» ص ۳۶۵.

۵- مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۶- راوی این حدیث «محمد بن اسماعیل بزیع» و «منصور

بن یونس» است (ر.ک. وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۵۲۶ و ۵۲۷) هر دو در کتاب «عرض اخبار اصول...»

معرفی شده‌اند. اولی در صفحه ۳۲۰ و دومی در صفحات ۳۲۰، ۵۲۳، ۶۲۰ و ۶۷۱.

دویست هزار نماز است یا معادل صد رکعت؟! و نیز می‌گوید نماز در مسجد کوفه معادل هزار نماز است که در جای دیگری خوانده شود!<sup>(۱)</sup> (ملاحظه کنید که مسجد الحرام و مسجد الأقصی و مسجد النبی را استثناء نکرده است!) و می‌گوید نماز واجب در مسجد کوفه، معادل حج تمتع و نماز نافله، معادل عمره‌ای است که با پیامبر انجام شده باشد و هزار وصی پیامبر در آن نماز خوانده‌اند!<sup>(۲)</sup> (معلوم نیست چگونه پیامبران پیشین که از دنیا رفته‌اند به دنیا بازگشته و در آن مسجد نماز خوانده‌اند؟ با توجه به این که کوفه در زمان خلافت عمر بنا شده و قبل از او در آن منطقه شهری نبوده تا مسجد داشته باشد!) و باز در همان جا می‌گوید: همه‌ی پیامبران و همه‌ی عباد صالحین در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند!<sup>(۳)</sup> (معلوم نیست که از نظر شیخ عباس آیا همه‌ی انبیاء در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند؟! و در همان جا می‌گوید: مسجد کوفه از مسجد الأقصی - که قبله‌ی نخست مسلمین و مورد احترام همه‌ی پیروان حضرت ابراهیم علیه السلام است - افضل است<sup>(۴)</sup>) (می‌پرسیم: چرا خدا پیامبرش را به جای

۱- مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷- راوی این حدیث یکی از ضعفاست موسوم به «محمد بن علی ماجیلویه» برای آشنایی با دو راوی دیگر همین حدیث که «محمد بن سنان» و «مفضل بن عمر» نام دارند، رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» صفحه‌ی ۳۰۸ و ۱۶۸.

۲- مفاتیح الجنان «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷، راوی این حدیث «سعد بن طریف» است (ر.ک وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۵۲۵ حدیث ۱۵) برای شناخت او رجوع کنید به عرض اخبار اصول... ص ۷۷.

۳- مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷- این حدیث را کذاب مشهور «سهل بن زیاد» نقل کرده است. (ر.ک وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۵۲۱ و ۵۲۲ حدیث ۳) «سهل» را در عرض اخبار اصول... صفحه‌ی ۷۸ معرفی کرده‌ایم.

۴- مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه»، ص ۳۸۷ این روایت را مردی ناشناس نقل کرده و مرحوم قمی پذیرفته است! (ر.ک. مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۱، ص ۲۳۵) در حدیث مذکور به امام صادق علیه السلام افتراء بسته‌اند که فرموده: «مسجد الأقصی» در بیت المقدس نیست (!) بلکه در آسمان است (!) که پیامبر صلی الله علیه و آله در معراج خود به سوی آن رفت و مسجد کوفه افضل است از مسجد «بیت المقدس»! در حالی که قرآن فرموده: ﴿بَارَكْنَا حَوْلَهُ﴾ «پیرامونش را برکت بخشیدیم». [الإسراء: ۱] یعنی: این مسجد در زمین واقع است و در سر زمین پر برکت قرار دارد. اصولاً مسجد در آسمان چه فایده‌ای دارد؟ تفسیر «مجمع البیان» و تفسیر «المیزان» و تفسیر «نمونه» همگی «مسجد الأقصی» را در «بیت المقدس» دانسته‌اند.

مسجد الأقصى به کوفه که نزدیک تر و مسجدش برتر بود، سیر نداد و از این مسجد در قرآن کریم ذکری نیست؟!» در آداب زیارت «(ص ۳۱۴) شعری از «بحر العلوم» آورده که بیت اول آن چنین است:

وَمِنْ حَدِيثِ كَرْبَلَا وَالْكَعْبَةِ لِكَرْبَلَا بَانَ غُلُو الرُّتْبَةِ

ودلالت بر برتری کربلاء بر کعبه دارد! ودر «زیارت وداع» (ص ۳۳۹) از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده، می گوید: «مقدار خوابیدن جسد مبارک پیغمبر ما و ائمه عليهم السلام از زمین اشرف است از کعبه معظمه به اتفاق جمیع فقهاء، چنانچه شهید (ره) در قواعد تصریح به آن نموده!» و با خود نیندیشیده که پیامبر اکرم و ائمه خود به زیارت کعبه می رفتند و به سوی آن نماز می خواندند، پس چگونه ممکن است قبر آن‌ها اشرف از کعبه باشد!

در فصل یازدهم باب دوّم در «اعمال ماه‌های رومی» درباره‌ی شفای مردم از امراض، روایتی بسیار عجیب از «عبدالله بن عمر» آورده که خود می گوید: ضعیف است!<sup>(۱)</sup> می پرسیم: پس چه شد آن سخن‌ها که در مقدمه کتاب (ص ۱۲) و در صفحه‌ی ۴۳۲ آورده بودی؟ هم چنین می پرسیم: آیا فقط این روایت ضعیف السند است یا بسیاری دیگر از مطالبی که در کتابت آورده‌ای، چنین است؟

در باب سوّم که مختصّ زیارات است، در مقدمه‌ی باب مذکور که «در آداب سفر است» (ص ۳۰۸ و ۳۰۹) مطالب و قصّه‌های عجیبی آورده و نیز در توصیه‌ی پنجم (ص ۳۱۰) به جای آن که پیشنهاد کند مسافر آب آشامیدنی خود را بجوشاند، توصیه‌ای کرده که ضدّ بهداشت است!

شیخ عباس در بخش «حرز حضرت فاطمه» یک دعای ضدّ تب نقل کرده<sup>(۲)</sup> و در «اعمال شب اول رمضان» یک غسل ضدّ خارش تعلیم داده<sup>(۳)</sup> (قابل توجه مبتلایان به

۱- مفاتیح الجنان، ص ۳۰۳ به بعد.

۲- مفاتیح، ص ۱۰۹ با این که از متن حدیث مذکور دروغ می بارد اما بد نیست بدانیم که برخی از روّات آن عبارت اند از: «حسین بن محمد بن سعید» که مجهول الحال است و «جعفر بن محمد بن بشرویه» و «داود بن رشید» و «ولید بن شجاع بن مروان» که مهمل اند. (ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۲ ص ۳۷ و ۳۸)

۳- مفاتیح، ص ۲۱۳.



حساسیت و امراض جلدی!) و در «اعمال روز عید فطر» از قول «شیخ مفید» می‌گوید خوردن خاک سید الشهداء علیه السلام شفای هر دردی است!<sup>(۱)</sup> و در «اعمال روز اول محرم» از قول «شیخ طوسی» می‌گوید: مستحب است که خاک امام حسین علیه السلام تناول شود!<sup>(۲)</sup> (قابل توجه اطباء و دانشجویان پزشکی که بیهوده سال‌ها درس خوانده‌اند و هنوز توان مداوای همه‌ی امراض را ندارند و متأسفانه نمی‌دانند که شیخ ما راه علاج همه‌ی بیماری‌ها را کشف کرده است!) در حالی که پر واضح است اسلام قطعاً توصیه‌های خلاف بهداشت ندارد.

مرحوم قمی برای تسکین درد دندان می‌گوید: چوبی یا آهنی بگذارد بر دندان دردگن و افسون کند آن را از جانب آن و... [بگوید] «العَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ دَوْدَةُ تَكُونُ فِي الْقِمِّ تَأْكُلُ الْعِظْمَ وَتُنزِلُ الدَّمَ...» «شگفتی بسیار از کرمی که در دهان است استخوان می‌خورد و خون را جاری می‌سازد... الخ!»<sup>(۳)</sup>. و یا می‌گوید: حیوانات نیز برای علاج جراحات خویش سر قبر حضرت علی علیه السلام می‌آمدند! (قابل توجه دام‌پزشکان)<sup>(۴)</sup>.

به نظر ما اگر این گونه مطالب در دانشگاه‌ها و مراکز علمی خوانده شود قطعاً موجب خنده بلکه قهقهه‌ی مستمعین خواهد شد و از این حیث برای تفریح و استراحت دانشجویان و اساتید و انبساط خاطر آنان، بسیار مفید است!

یکی از علمای زمان ما درباره‌ی عادات مردم در عهد جاهلیت نوشته است: «بت‌های دیگر نیز مورد پرستش بود که معمولاً از ملت‌های مجاور یا زمان‌های پیشین به عرب دوران جاهلی رسیده، در آن‌جا پرستندگانی پیدا کرده بودند، مانند: فِلس، بَعْل، يَغوث، يَعوق، نَسْر، و دء، سُواع که نام آن‌ها در قرآن مجید نیز آمده است.

پرستندگان هر کدام از این بت‌ها که اصل آن در محلی نگهداری می‌شد نمونه‌ای از بت مورد علاقه‌ی خود را می‌ساختند تا در خانه و مسافرت مورد پرستش قرار دهند!

۱- مفاتیح، ص ۲۴۹.

۲- مفاتیح، ص ۲۸۹.

۳- مفاتیح، الجنان، حاشیه‌ی ص ۲۸۷.

۴- مفاتیح، «در فضیلت زیارت امیر المؤمنین»، ص ۳۴۲.

کار بُت پرستی به جایی رسید که گاهی یک مسافر بُت پرست در هر منزلی می‌رسید چهار سنگ پیدا می‌کرد و زیباترین آنها را انتخاب نموده که آن را در جایی نصب می‌کرد و به پرستش آن می‌پرداخت»<sup>(۱)</sup>. «مردم مکه احترام و علاقه‌ی خاصی به کعبه داشتند، هر وقت به خارج شهر می‌رفتند، سنگ‌هایی از کعبه همراه می‌بردند در آن‌جا پیرامون آن‌ها طواف می‌نمودند این رفتار به تدریج شدت یافت و صورت پرستش به خود گرفت و در نتیجه بُت پرستی جای یکتا پرستی را گرفت»<sup>(۲)</sup>. «عمر بن جموح یکی از اشراف... ساکن یثرب بود. وی علاقه‌ای که به خدای خانوادگی خویش داشت یک الگوی چوبی از منات ساخت و در خانه‌ی خود در جایگاه محترمانه‌ای قرار داد و به پرستش آن پرداخت»<sup>(۳)</sup>.

اینک مطالب بالا را مقایسه کن با آنچه شیخ عباس قمی در مفاتیح در «زیارت حضرت رسول ﷺ از بعید» (ص ۳۲۴) آورده: «علامه‌ی مجلسی در زاد العباد در اعمال عید مولود که روز هفدهم ربیع الأول است فرموده شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس (ره) گفته‌اند که چون در غیر مدینه‌ی طیبه خواهی که حضرت رسول ﷺ را زیارت کنی غسل بکن و شبیه به قبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارک آن حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آن حضرت گردان و بگو... الخ». آیا این کار همسان کار مشرکین عرب نیست؟ آیا کسی که بویی از توحید برده باشد چنین مطالبی را خطاب به موحّدین و مسلمین می‌نویسد؟ آیا پیامبر اکرام ﷺ آن همه مجاهدت کرد و آن همه زحمت و مرارت را تحمّل فرمود که مردم با بت‌ها چنین نکنند و با قبر خودش و نوادگانش چنین کنند؟! یا این که تمام سعی و مجاهدت رسول خدا ﷺ و علی علیهما السلام و سایر اصحاب پیامبر آن بود که مردم فقط رو به سوی خدا آورند و فقط به او توجّه کنند؟ (فتأمل جدّاً) به همین

۱- راز بزرگ رسالت، جعفر سبحانی، از انتشارات کتابخانه‌ی مسجد جامع تهران، ۱۳۵۸ ص ۴۳.

۲- راز بزرگ رسالت، ص ۲۳۷.

۳- راز بزرگ رسالت، ص ۲۴۰.

سبب مسلمین مکلف‌اند هر روز لا اقل ده بار در نمازهای خود بگویند: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵] «فقط تو را عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌خواهیم».

مرحوم قمی معلومات و مقبولاتش متکی به اخبار مذهبی و خرافاتی بوده که از مجعولات غلاة و فریق منحرف می‌باشد، خصوصاً افکار باطل اخباریین، زیرا استاد و معلم او که دانش خود را از وی فرا گرفته، «حاج میرزا حسین نوری» است که کتابی نوشته به نام «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب!» وی کتاب خدا را تحریف شده می‌داند و با نوشتن این کتاب یهود و نصاری را شاد نموده است! متأسفانه این شاگرد با استاد خود هم عقیده است و در «مفاتیح» در «اعمال روز جمعه» می‌نویسد: «بدان که از برای خواندن آیه الکرسی عَلَى التَّنْزِيلِ، در روز جمعه فضیلت بسیار روایت شده». و در حاشیه‌ی همان صفحه می‌نویسد: «علامه‌ی مجلسی فرموده که به روایت علی بن ابراهیم و کلینی، آیه الکرسی عَلَى التَّنْزِيلِ [چنانکه نازل شده] چنین است: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي...»<sup>(۱)</sup>. و صلواتی از فردی اصفهانی نقل کرده (ص ۵۲) که دلالت بر تحریف قرآن دارد!<sup>(۲)</sup> گویی شیخ عباس این آیه را نخوانده است که می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل نمودیم و بی‌گمان که ما البتّه آن را نگهبانیم». و گویی نمی‌داند اخباری که دلالت بر تحریف قرآن دارد تماماً ضعیف و قرائن جعل در آن‌ها زیاد است<sup>(۳)</sup>. ای کاش کسی قبل از این که مرحوم قمی تألیف «مفاتیح الجنان» را آغاز کند به او برمی‌خورد و می‌گفت: منقول است که هر که هر

۱- مفاتیح الجنان، ص ۳۶.

۲- ر.ک کتاب حاضر، صفحه‌ی ۳۹، ۴۰ و ر.ک. منتهی الآمال، ج ۲ ص ۳۵۵. (مخفی نماند آنچه از «منتهی

الآمال» نقل می‌کنیم، بر اساس چاپ کتابفروشی اسلامیّه و به خط حاج میرزا حسن هریسی ارونقی است).

۳- درباره‌ی عدم تحریف قرآن، رجوع کنید به تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول»

صفحه‌ی ۷۸۲ به بعد و کتاب «البيان» تألیف آیت الله ابوالقاسم خوئی.

روز این آیه را بخواند برایش بسیار مفید است: ﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۰۰] «(خداوند) پلیدی را بر کسانی می نهد که نمی اندیشند».

\*\*\*

باری، کتاب «مَفَاتِيحِ الْجَنَانِ» چنان که مختصراً به عرض خواهد رسید مملو است از خرافات و موهومات که غُلاة و کذّابین به نام دعا یا زیارت جعل کرده اند و به دست محدثین و نویسندگان زودباور ساده لوح منتشر ساخته اند.

در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۶۶ به بعد) به اجمال، مطالبی درباره‌ی انواع حدیث و عیوب حدیث بیان کرده ایم که مناسب است خوانندگان کتاب حاضر از آن بی اطلاع نباشند ولی به هر حال از نظر ما مهم ترین معیار قبول یا ردّ روایات و ادعیه، موافقت یا عدم موافقت آن‌ها با قرآن کریم است.

تذکر: نسخه‌ای از «کَلِّياتِ مَفَاتِيحِ الْجَنَانِ» که در اختیار ماست و بدان استناد کرده و شماره‌ی صفحه‌ی مطالب را از آن نقل می کنیم، به خطّ مرحوم «میرزا طاهر خوشنویس» تبریزی و چاپ کتاب‌فروشی «محمد حسن علمی» است که توسط «حاج ملا علی واعظ تبریزی خیابانی» با نسخه‌ای که به خطّ مؤلف بوده، مقابله و تصحیح شده و نامبرده به رسم تأیید، صفحه‌ی آخر کتاب (ص ۶۰۰) را مُهر خویش مهور ساخته است. کتابت این نسخه در بیست و یکم رجب سال ۱۳۵۶ هـ.ق. مطابق پنجم مهر ۱۳۱۶ هـ.ش. پایان یافته و «حدیث کساء» با ترجمه‌ی فارسی به خطّ «حسن بن حاج عبدالکریم هریسی»، از صفحه‌ی ۶۰۴ به بعد آمده است.

مخفی نماند که کتاب «مَفَاتِيحِ الْجَنَانِ» مرحوم شیخ عباس قمی مشتمل است بر متن که به «مَفَاتِيحِ الْجَنَانِ» موسوم است و حاشیه‌ای به نام رساله‌ی «الباقیات الصّالحات فی الأدعیه والصلوات المندوبات» و هر دو (= متن و حاشیه) از صفحه‌ی ۱۲ آغاز شده و در صفحه‌ی ۵۷۱ پایان می پذیرند. سپس متن «ملحقات مَفَاتِيحِ الْجَنَانِ» با مقدمه‌ای از مؤلف همراه حاشیه‌ی آن به نام «ملحقات الباقیات الصّالحات» از صفحه‌ی ۵۷۲ شروع شده و به نیمه‌ی

صفحه‌ی ۵۹۲ ختم می‌شود. این هر چهار قسمت بی‌شبهه تألیف آن مرحوم است. اما نمی‌توان مطالبی را که در حاشیه‌ی صفحات قبل از صفحه‌ی ۱۲ و مطالبی را که تحت عنوان «ملحقات دوّم» در متن و حاشیه‌ی صفحه‌ی ۵۹۲ به بعد آمده، با قاطعیّت به آن مرحوم منتسب ساخت<sup>(۱)</sup>. والله العالم. «حدیث کساء» نیز چنان که خواهیم دید «قطعاً بر خلاف رضای مؤلف به کتابش منضمّ شده است»<sup>(۲)</sup>. وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

۱- متأسفانه در تحریر قبلی کتاب، از ذکر این نکته، قصور کرده بودم.

۲- ر.ک کتاب حاضر، ص ۵۰۵.

## نگاهی به حواشی مفاتیح از صفحه ۲ إلى ۱۲

چنان که در «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» گفته شد مرحوم «شهید ثانی» (شیخ زین الدین عاملی) در کتاب «البدایة فی علم الدرایة» (چاپ سنگی، ص ۷۲) تصریح کرده روایات غلوآمیز عجیبی که واقدی و ثعلبی و زمخشری در کتب خود درباره‌ی ثواب قراءت سوره‌های قرآن آورده‌اند، جعلی است!<sup>(۱)</sup> استاد «محمد باقر بهبودی» نیز فرموده: «زنادقه و غُلاة در خاموش کردن نور اسلام و تباه ساختن شریعت و احکام دین و ایجاد شک و تردید در دل‌ها و بازی با حقایق و معارف دینی و ترویج خرافات و اباطیل و بدعت‌ها و ایجاد تفرقه و اختلاف از هیچ کوششی فرو گذار نکرده‌اند... معجزات خرافی بیهوده و نابجا جعل کرده و آن‌ها را از زبان قصه‌پردازان و مشایخ و رؤات ساده لوح حدیث نشر دادند... مطالب سست و نااستوار تصوّف و عرفان را در احادیث درج نمودند... هم‌چنین عباداتی بدعت نهادند و صلواتی اختراع کردند و ادعیه‌ی عرفانی و غیرعرفانی ساختند و عاملین به آن‌ها و خوانندگان چنان دعاهایی را به ثواب‌های گزاف و حصول نعمت‌های اخروی، بشارت دادند و بسیاری از عابدان ساده لوح شب و روز از انجام این عبادات [نامستند] و خواندن این ادعیه‌ی [دروغین] کوتاهی نکرده و [بدین ترتیب] از سنت عادلانه و استوار نبوی منحرف شده و از نتیجه‌ی عبادت و دعا بی‌بهره ماندند در حالی که می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند... (مقدمه‌ی «صحیح الکافی»، طبع بیروت، چاپ اوّل ج ۱ - هم‌چنین رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۱۵ به بعد).

۱- رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحه‌ی ۲۷ إلى ۲۸.

نگارنده گوید متأسفانه کتب شیعه نیز از گزند چنین روایاتی مصون نمانده‌اند و در «مجمع البیان» و تفسیر صافی و... از این گونه روایات خرافی دیده می‌شود. در «مفاتیح الجنان» نیز این روایات را آورده‌اند، از آن جمله به نقل از «مفاتیح النّجاح» درباره‌ی سوره‌ی «یس» بدون ذکر سند می‌گوید: «سوره‌ی یس به صاحبش می‌رساند خیر دنیا و آخرت را و دفع می‌کند از او بلای دنیا و آخرت را و دفع می‌کند هر شرّی را و روا می‌کند جهت او هر حاجتی را و هر که بخواند این سوره را برابر بیست حجّ است برای او و هر که بشنود جهت او باشد هزار نور و هزار یقین و هزار برکت و هزار رحمت و از او بیرون می‌آورد هر کوفتی را!»<sup>(۱)</sup>.... منقول است که هر که در قبرستان در آید و سوره‌ی یس بخواند خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - عذاب اموات را تخفیف دهد و جهت او باشد به عدد ایشان حسنات(!).... و هر که پیش از خواب در شب بخواند موکّل سازد خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - بر او هزار فرشته که حفظ کنند او را از شرّ هر شیطان رجیم و از هر آفتی و اگر بمیرد در آن روز خدای تعالی او را داخل بهشت سازد<sup>(۲)</sup> (!) و یا «در اعمال شب جمعه» (ص ۳۱) گفته است: «هر که هر شب جمعه سوره‌ی واقعه را بخواند... هیچ آفت از آفات دنیا به او نرسد...». و یا در صفحه‌ی ۳۸ از قول «عنبسه بن مصعب» که از ضعفاست، می‌گوید: هر که سوره‌ی ابراهیم و سوره‌ی حجر را در دو رکعت در روز جمعه بخواند هرگز پریشانی و دیوانگی و بلایی به او نرسد!<sup>(۳)</sup>

۱- مفاتیح الجنان، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۳- روایت مذکور به ابوبکر منسوب است! (ر.ک. مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۱ ص ۳۰۴)

۲- مفاتیح، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۴- این حدیث را در «وسائل الشّیعه»، ج ۴ ص ۸۸۶، حدیث ۱ «بینید یکی از رُوات آن «اسماعیل بن مهران» است که در «عرض اخبار اصول...» (ص ۷۰۶ و ۸۶۵) معرفی شده و دیگری «حسین بن أبی العلاء» واقفی است که علما در باره‌ی وی اختلاف دارند، «کسی» او را توثیق نکرده و فاضل جزائری او را ضعیف شمرده است. روایت عجیب «هر که سه طسین را در شب جمعه بخواند... الخ» (ص ۳۱) نیز از اوست. ر.ک. وسائل الشّیعه، ج ۵، ص ۸۹، حدیث ۱۲.

۳- برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشّیعه ج ۵، ص ۵۹، حدیث ۹.

این‌ها یقیناً دروغ است اخباری است غلوآمیز و غرورانگیز. رسول خدا ﷺ و بسیاری از اصحابش سوره‌ی یس و سوره‌ی واقعه و.... را خواندند و شرور و آفات دنیا از آنان دفع نشد. و یا درباره‌ی سوره‌ی الرَّحْمَان می‌نویسد: «... می‌آید از نزد خدای - عَزَّ وَجَلَّ - ... و می‌ایستد نزد خدای تعالی<sup>(۱)</sup>». و یا می‌نویسد: «هر که بخواند سوره‌ی الرَّحْمَان و هر جا بخواند ﴿فِي أَيِّ آءِالَاءٍ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾ [الرحمن] بگوید: «لَا يَشِيءُ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أَكْذِبُ»، پس اگر در شب بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده و اگر در روز بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده<sup>(۲)</sup>! نویسنده عقلش را بکار نگرفته که خداوند متعال مکان ندارد که چیزی نزد او بیاید و نزدیک او یا دور از او بایستد! دیگر آنکه اگر با خواندن این سوره ثواب شهادت حاصل می‌شود دیگر جهاد فی سبیل الله و آلات حرب لازم نیست! آیا استعمار بهتر از این می‌خواهد؟! (فتأمل)

در باره‌ی سوره‌ی جمعه می‌گوید: «از حضرت صادق علیه السلام منقول است که واجب است بر هر مؤمن هر گاه شیعه‌ی ما باشد که بخواند در نماز شب جمعه، سوره‌ی «جمعه» و «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و در نماز ظهر آن، «جمعه» و «منافقین» و هر گاه این را به عمل آورد چنان است که گویا عمل رسول خدا ﷺ را بجا آورده... الخ» این روایت مشعشع یک بار دیگر در مفاتیح «در اعمال روز جمعه» (ص ۴۸) تکرار شده است!<sup>(۳)</sup> طبق این خبر عمل رسول خدا ﷺ و آن همه زحمات و مرارت‌ها و جهادهای آن حضرت، معادل است با خواندن دو

۱- مفاتیح، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۵- روایت مذکور را در «وسائل الشیعه»، ج ۴ ص ۸۰۹ حدیث ۲ ببینید.

۲- مفاتیح الجنان، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۶.

۳- برای مطالعه‌ی روایت مذکور رجوع کنید به «وسائل الشیعه»، ج ۴ ص ۷۹۰ حدیث ۸- برخی از روایات حدیث مذکور عبارت‌اند از «منصور بن حازم» که در صفحه‌ی ۲۳۰ و ۳۵۳ و «سیف بن عمیره» که در صفحه‌ی ۹۸ و «اسماعیل بن مهران» که در صفحه‌ی ۷۰۶ و ۸۶۵ از کتاب «عرض اخبار اصول...» معرفی شده‌اند. راوی دیگر آن «محمد بن حسان» است که شیخ طوسی و غضائری و ابن داود و علامه‌ی حلی او را تضعیف کرده‌اند و بنابه قول نجاشی، روایات او بسیار مورد پسند ضعفاست و آن‌ها روایات بسیاری از او نقل می‌کنند!



سوره! دیگر آن که شیعه‌ی امام صادق علیه السلام چرا روز جمعه، نماز جمعه نمی‌خواند و نماز ظهر می‌خواند؟

درباره‌ی سوره‌ی «نبا آیه ۲» می‌گوید: ﴿عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ۲﴾ هم ولایت است و هم حضرت امیر علیه السلام! در صورتی که حضرت امیر علیه السلام در «صحیفه‌ی علویّه» در «دعای روز دوشنبه» می‌گوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانِي لِلْإِسْلَامِ وَأَكْرَمَنِي بِالْإِيمَانِ وَبَصَّرَنِي فِي الدِّينِ وَشَرَّفَنِي بِالْيَقِينِ وَعَرَّفَنِي الْحَقَّ الَّذِي عَنْهُ يُؤْفَكُونَ وَالنَّبِيَّ الْعَظِيمَ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ» سپاس و ستایش خدایی را که مرا به اسلام هدایت نموده و به ایمان گرامی داشت و در دین بینش عطا فرمود و با یقین شرافت بخشید و حقی را که [کافران ناسپاس] از آن روی می‌گرداندند و خبر بزرگی را که در آن اختلاف کرده‌اند، به من شناساند». از این دعا معلوم می‌شود «النَّبِيُّ الْعَظِيمُ = خبر بزرگ» خود آن حضرت نیست بلکه او مؤمن به آن است. (فتاوی) با توجه به این که آیه فرموده مکیان درباره‌ی آن اختلاف دارند می‌توان گفت: خبر مذکور توحید یا نبوت پیامبر نبوده زیرا مکیان به اتفاق این دو را، قبول نداشتند اما در مسأله‌ی بعث اموات و قیامت، برخی به بقای روح قائل بودند و با معاد روحانی مخالف نبودند. برخی در امکان معاد تردید داشتند و برخی کاملاً منکر بودند و با توجه به این که در آیات بعدی دوبار با لحن تهدید آمیز فرموده: ﴿كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۱﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿۵﴾ [النبا: ۴، ۵] «نه چنین است [که پنداشته‌اند] به زودی خواهند دانست پس نه چنین است [که پنداشته‌اند] بزودی خواهند دانست». و در آیه‌ی هفدهم فرموده: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتَنَا ﴿۱۷﴾ [النبا: ۱۷] «همانا روز جدایی [نیکو کردار از بد کردار] وعده گاه است» و سپس به ذکر جهنم و بهشت می‌پردازد طبعاً این خبر با واقعه‌ی عظیم قیامت که در آینده واقع خواهد شد مناسبت دارد. «مجمع البیان» نیز با این که به اخبار خرافی بی‌توجه نیست ولی در این جا اعتنایی به این که منظور از «النَّبأ العظیم» ولایت است، نکرده؛ تفسیر «المیزان» نیز به اخبار مذکور اعتنا نکرده و گفته است: مراد از خبر عظیم بعث و قیامت است زیرا قرآن کریم در سوره‌های مکی خصوصاً سوره‌هایی که اوائل بعثت نازل شده تأکید و اهتمام کامل به اثبات

قیامت و یَوْمُ الْفَصْلِ دارد. تفسیر نمونه نیز برای این که آبروی روایات را حفظ کند سه روایت نامعتبر آورده و چون دیده قول روایات هیچ تناسبی با آیات سوره‌ی «نبأ» ندارد، بی دلیل ادعا کرده که ممکن است منظور باطنی آیات، «ولایت» باشد! اما به هنگام تفسیر آیه اعتراف کرده که توجه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مسأله‌ی «معاد» بود، روی هم رفته تفسیر آیه به معاد و رستاخیز را تأکید می‌کند. و تصریح می‌کند که تفسیر آیه به معاد بر همه‌ی اقوال برتری دارد.

نگارنده گوید اگر قرار باشد برای آیات باطن بدون تناسب و ارتباط با ظاهر قائل شویم ما نیز می‌گوییم معنای باطنی از «النَّبَأُ الْعَظِيمُ» آن است که علمای دین و آخوندها، متعصب و خرافی و سبب انحراف و گمراهی عوام هستند و این مسأله‌ای است که قبول آن برای عوام آسان نیست و در آن اختلاف و تردید دارند و در قیامت خواهند دانست که آن‌ها چه فریب بزرگی خورده‌اند؟! «بَاؤُكَ تَجْرٌ وَبَائِي لَا تَجْرٌ».

علاوه براین، سوره‌ی «نبأ» در مکه نازل شده و اهل مکه درباره‌ی حضرت علی عليه السلام تساؤل و اختلاف نداشتند تا خداوند جواب دهد.

و درباره‌ی سوره‌ی «قدر» نوشته: «هر که سوره‌ی إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب پروردگار او را ندا کند که خدا گناهان گذشته‌ی تو را آمرزید، عمل را از سر گیر<sup>(۱)</sup>!» یعنی دوباره خطایا و جنایات خود را از سر گیر! نمی‌دانیم چرا نویسندگان و ناقلین این گونه اخبار و خوانندگان آن‌ها، فکر خود را به کار نگرفته‌اند که این اخبار ضد قرآن و قانون الهی است که فرموده: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۗ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۗ﴾ [الزلزلة: ۷، ۸] «پس هر که هم‌وزن ذره‌ای کار خیر به جای آرد [نتیجه‌ی] آن را می‌بیند و هر که هم‌وزن ذره‌ای بدی مرتکب شود [نتیجه‌ی] آن را می‌بیند». و فرموده: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ ۗ﴾ [الطور: ۲۰] «هر انسانی در گرو دستاورد خویش

۱- برای دیدن حدیث مذکور رجوع کنید به «وسائل الشیعه» ج ۴ ص ۸۱۱ حدیث ۹ - یکی از زوایات آن «حسین بن ابی العلاء» است که در پاورقی شماره‌ی ۲، صفحه‌ی ۳۹ کتاب حاضر معرفی شد.

است». و فرموده: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [المدرثر: ۳۸] «هر نفسی در گرو دستاورد خویش است». و نیز فرموده: ﴿إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۱۶] «اگر [عمل انسان] هموزن دانه‌ی خردلی در [درون] تخته سنگی یا در [گوشه‌ای] از آسمان‌ها یا زمین [پنهان] باشد، خدا آن را [در محاسبه] می‌آورد، همانا خدا باریک بین و آگاه است».

همین مقدار برای این که بدانیم حواشی این بخش از کتاب «مفاتیح الجنان» تا چه اندازه به اسلام و مسلمانی مرتبط است، کفایت می‌کند و تفصیل بیشتر لازم نیست. البته وضع سایر بخش‌های «مفاتیح» نیز از این بهتر نیست. به عنوان مثال «در اعمال روز جمعه» (ص ۴۹) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجَّلْ فَرَجَهُمْ»، نمیرد تا امام قائم را درک نماید!» و یا «در اعمال شب جمعه» (ص ۳۱) می‌گوید: «هر که در هر شب جمعه سوره‌ی بنی اسرائیل (= الإسراء) را بخواند نمیرد تا به خدمت حضرت قائم برسد و از اصحاب آن حضرت باشد!» لازم است بدانیم که جاعل این خبر آن را از قول حضرت صادق علیه السلام نقل کرده و غافل بوده که در زمان آن حضرت کسی جز خودش امام نبوده یعنی هنگام صدور این حدیث امام قائم همان حضرت بوده و لاغیر! آیا جاعل فهمیده که چه بافته است؟ چرا شیخ عباس هنگام نوشتن این دو حدیث در کتابش از خود سؤال نکرده که پس تکلیف کسانی که تا زمان او این سوره یا این صلوات را خوانده‌اند و از دنیا رفته‌اند و به خدمت حضرت صادق و یا امام دوازدهم نرسیده‌اند چیست؟! <sup>(۱)</sup> البته من نیز باید از خودم بپرسم که آیا اصولاً شیخ عباس و نظایر او فکر می‌کرده‌اند، یا کاری به کار عقل خود نداشته‌اند و استفاده از عقل خدا داد را لازم نمی‌دانستند!

۱- برای مطالعه‌ی این دو حدیث رجوع کنید به مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۴۲۳ و به وسائل الشیعه ج ۵

ص ۸۸ حدیث ۸- این حدیث را «حسین بن ابی العلاء» روایت کرده که در کتاب حاضر در صفحه‌ی ۳۹

پاورقی شماره‌ی ۲ معرفی شد.

در همان صفحه برای خواندن سوره‌ی «صاد» می‌گوید: «به سند معتبر (!) از حضرت باقر علیه السلام منقول است که هر که سوره‌ی «صاد» را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و عقبی آن قدر به او عطا کنند که نداده باشند مگر به پیغمبر مرسل یا مَلَكٌ مَقْرَبٌ و داخل بهشت گردانند او را با هر که خواهد از اهل خانه‌ی او حتّی خادمی که او را خدمت کرده است اگر چه داخل عیال او نباشد و در حدّ شفاعت کردن او نباشد!»<sup>(۱)</sup>

و باز در همان صفحه می‌گوید: «هر که سوره‌ی کَهِف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و حقّ تعالی او را در روز قیامت با شهداء محشور گرداند و با ایشان باز دارد!»<sup>(۲)</sup>

و باز در همان جا از قول حضرت صادق علیه السلام می‌گوید: «هر که سوره‌ی الم سجده را در هر شب جمعه بخواند حقّ تعالی در قیامت نامه‌ی او را به دست راست او دهد و او را بر اعمال او حساب نکند و از رفقای محمد صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام باشد!»<sup>(۳)</sup> و یا در صفحه‌ی ۱۵ می‌گوید هر کسی فلان دعا را بخواند «خدا دیوان گناهان او را نگشاید!» این گونه اقوال مخالف قرآن است که فرمود: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأعراف: ۶] «هر آینه البتّه از مردمی که رسول برایشان فرستاده شده سؤال می‌کنیم و هر آینه البتّه از پیامبران [نیز] سؤال می‌کنیم». خدا پیامبران را مسؤول می‌داند، پس چگونه ممکن است هر که سوره‌ای یا دعایی بخواند مسؤول نباشد و خدا اعمال او را محاسبه نکند؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

۱- برای دیدن این حدّث رجوع کنید به «وسائل الشیعه ج ۵، ص ۸۹، و ۹۰ حدیث ۱- یکی از زُوات حدیث «عمرو بن جبیر العزرمی» نام دارد که مجهول است. باید به شیخ عباس بگوئیم که معنای «سند معتبر» را نیز فهمیدیم!

۲- برای دیدن این حدیث رجوع کنید به «وسائل الشیعه ج ۵ ص ۸۸ حدیث ۹ - دو تن از زُوات این حدیث عبارت اند از «محمد بن حسان» و «اسماعیل بن مهران». برای اطلاع از وضع آن دو رجوع کنید به پاورقی شماره‌ی ۳ صفحه‌ی ۴۰.

۳- ر.ک «وسائل الشیعه ج ۵ ص ۸۹ حدیث ۱۳- این حدیث را «حسین بن أبی العلاء» نقل کرده که در پاورقی شماره‌ی ۲ صفحه‌ی ۳۹ کتاب حاضر معرفی شد.

به راستی مؤلف «مفتاح الجنان» و یا مؤلف «مفاتیح الجنان» و نظایر این دو از خود نپرسیده‌اند که چگونه ممکن است دین الهی از یک سو بگوید: ﴿أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَتَرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿۲﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ﴿۳﴾... وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعٰلَمِينَ ﴿۶﴾﴾ [العنکبوت: ۲ و ۳ و ۶] «آیا مردم پنداشته‌اند که چون [به زبان] بگویند ایمان آوردیم رها می‌شوند و آزموده و امتحان نمی‌شوند؟ و هر آینه کسانی را که پیش از ایشان بوده‌اند آزمودیم تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم بدارد و دروغ‌گویان را [نیز] معلوم بدارد.... و هر که جهاد و جهاد کند برای خود مجاهدت می‌کند همانا خداوند بی‌گمان از جهانیان بی‌نیاز است». و بفرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرَ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿۱۶۱﴾﴾ [البقرة: ۲۱۴] «آیا پنداشته‌اید که به بهشت در می‌آیید درحالی که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمده بر سر شما نیامده است؟ آنان را دشواری‌ها و گزند و زیان رسید تا بدان‌جا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند چنان لرزان و آشفته شدند که می‌گفتند [پس] یاری خدا کی فرا می‌رسد؟ آگاه باشید که یاری خداوند نزدیک است». یعنی حصول سعادت ابدی در گرو ایمان و عمل و مجاهدت خالصانه است، و از سوی دیگر بگوید اگر فلان دعا را بخوانید یا فلان زیارت را بجای آورید، بهشت و سعادت آخری از آن شما خواهد بود؟! چنین کاری بی‌تردید موجب نقض غرض از تشریح احکام است زیرا در این صورت چرا باید کار ساده‌تر را فرو گذاشت و راه دشوارتر را برگزید؟! وقتی می‌توان با یک دعا یا یک زیارت بهشت را خرید چرا باید تن به جهاد با نفس و فدا کاری و جهاد فی سبیل الله داد؟ این ثواب‌های عجیب و غریب اگر باور شود سبب گریز مردم از عمل خواهد بود و موجب بی‌اعتباری تشویق و تهدید دین در عمل به اوامر و اجتناب از نواهی شرع می‌شود. فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا؟



## تحقیقی مختصر در «مفاتیح الجنان» «باب اوّل»

بدان که مرحوم قمی کتابش را به سه باب تقسیم کرده: باب اوّل در تعقیب نمازها و دعا‌های ایام هفته و اعمال شب و روز جمعه و بعض ادعیه مشهوره و مناجات خمس عشره و غیرها.

باب دوّم در اعمال ماه‌های سال و فضیلت و اعمال نوروز و اعمال ماه‌های رومی.  
باب سوّم در زیارت و آنچه مناسب آن باب است.

در این صفحات مطالب «باب اوّل» را گذرا و به اجمال بررسی می‌کنیم: مرحوم قمی در صفحه‌ی سوّم کتابش، عهد خود با خوانندگان را که در صفحه‌ی اوّل بدان متعهد شده بود، از یاد برده و در فصل «تعقیبات مشترکه» (ص ۱۴) دعایی آورده از «مصباح المتهجد» شیخ طوسی که او نیز سندی برای آن ذکر نکرده است، در حالی که شیخ عباس در مقدمه‌ی «مفاتیح الجنان» (ص ۱۲) ملتزم شده بود مطالبی را که سندش به نظرش نرسیده ذکر ننماید! منظور ما دعایی است که می‌گوید جبرئیل به حضرت یوسف علیه السلام تعلیم کرد. می‌پرسیم آیا زنان که ریش ندارند نباید این دعا را بخوانند؟ دیگر آن که چرا جبرئیل دعایی به آن حضرت آموخت که ده‌ها قرن پس از او نیز تحقق نمی‌یافت؟ آیا - نعوذ بالله - دعایی که برای آن حضرت مفیدتر باشد، نمی‌دانست؟!

خلاصه‌ی کلام آن که مرحوم قمی برخلاف عهدش با خوانندگان، آنچه در این فصل آورده غالباً یا بی‌سند است یا ضعیف السند و هر که به کتبی که وی به عنوان مأخذ ذکر کرده مراجعه کند صحّت قول ما را تأیید خواهد کرد. ما به طور گذرا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم. زیرا ذکر همه‌ی آن‌ها خلاف اختصار است.

در صفحه‌ی ۱۶ سلامی بر دوازده امام از «ابن بابویه» نقل کرده که وی می‌گوید پس از آن «هر حاجت که داری از خدا بطلب!» آیا شیخ صدوق حقّ تشریح داشته؟! وی چه حقّ داشته که چیزی در دین از خود بگوید؟ هم‌چنین آن‌چه که از «مصباح» کفعمی نقل کرده سند ندارد. در صفحه‌ی ۱۷ حدیثی از قول امام محمد تقی علیه السلام آورده که راوی آن «حسن بن العباس بن الحریش الرازی» است<sup>(۱)</sup>.

در صفحه‌ی ۱۸ «نماز غفیله» را ذکر کرده که سند آن وضع خوبی ندارد<sup>(۲)</sup>. ولی از حدیث مذکور و احادیث متعدّد دیگری که در وسائل مذکور است، می‌توان دریافت که ائمه علیهم السلام جایز می‌دانسته‌اند که پس از «حمد» قسمتی از یک سوره‌ی قرآن قرائت شود<sup>(۳)</sup>. (فتأمل)

در صفحه‌ی ۱۹ و ۲۰ آنچه از «مصباح» شیخ طوسی در تعقیب نماز عشاء و نماز صبح نقل کرده، سند ندارد! در صفحه‌ی ۲۰ روایتی از کلینی در تعقیب نماز صبح و مغرب نقل کرده که دو تن از رُوات آن عبارت‌اند از «اسماعیل بن مهران» و «علی بن ابی حمزه‌ی بطائنی!»<sup>(۴)</sup> در همین صفحه از «جعفی» که از ضعف‌است دعایی برای درد چشم نقل می‌کند که چنین آغاز می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ...» مگر محمد و آل محمد حقّی بر خدا دارند؟!<sup>(۵)</sup> یا خداست که بر ایشان حقّ عظیم دارد؟

۱- روایت مورد نظر ما در مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۳۴۸، مذکور است برای شناخت «حسن» نیز رجوع

کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۵۹۶.

۲- ر.ک. مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۴۶۱.

۳- برای اطلاع از احادیث مذکور رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج ۴ صفحه‌ی ۷۳۷ به بعد.

۴- «اسماعیل» در صفحه‌ی ۷۰۶ و ۸۶۵ و «علی» در صفحه‌ی ۱۵۹ و ۱۹۴ کتاب «عرض اخبار اصول...» معرفی شده‌اند.

۵- برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۵۵- حدیث ۵.



در صفحه‌ی ۲۱ خوابی را ذکر کرده که چون خواب حجّت نیست به آن نمی‌پردازیم.

در صفحه‌ی ۲۲ نقل کرده که: «فريضة و واجب است بر هر مسلمانی که ده مرتبه پیش از غروب این دعا را بخواند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ... إلخ»<sup>(۱)</sup>. آیا شیخ عباس نمی‌داند که هیچ یک از علمای اسلام حتّی علمای امامیه به چنین واجبی قائل نیستند؟! در فصل سوّم باب اوّل (ص ۳۲) دعا‌های ایام هفته را از «ملحقات صحیفه‌ی سجّادیه» نقل کرده که اصلاً مدرکی برای این ملحقات نیست و عجیب است که مانند یهود هفته را از یکشنبه آغاز و به شنبه ختم کرده است؟! این دعاها در «بلد الامین» کفعمی نیز بدون سند آمده است.<sup>(۲)</sup> مضمون بعضی از جملات این دعاها شرعاً و عقلاً مورد اشکال است مانند مسأله‌ی توسّل (در دعای روز پنجشنبه) که شرح مختصر آن بیاید.<sup>(۳)</sup> در «بلد الامین» جمله‌ی ما قبل آخر دعای روز پنجشنبه، چنین است: «وَأَجْعَلْهُ لِي شَافِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَافِعًا» و کلمات «تَوَسَّلِي بِهِ» را ندارد.<sup>(۴)</sup>

در صفحه‌ی ۲۹ نقل نموده: «هر که معصیت خدا را در شب جمعه ترک کند حقّ تعالی گناهان گذشته‌ی او را بیامرزد». می‌گوییم: چه کار خوبی است که شش روز هفته را گناه کنیم و شب جمعه و روزش را استراحت کنیم تا هم برای گناه کردن در هفته‌ی آینده تجدید قوا کرده باشیم و هم گناهان هفته‌ی قبل آمرزیده شود! اما قرآن کریم فرموده: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۲۳] «نه به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب، هر که عمل بدی مرتکب شود، بدان کیفر شود و جز خدا برای خویش یار و یاوری نخواهد یافت». حال خواننده مختار است کلام خدا را قبول کند یا روایت مفاتیح را!

۱- این روایت مذکور است در وسائل الشیعه ج ۴ ص ۱۲۳۵ حدیث ۴ (به نقل از خصال شیخ صدوق) یکی از روّات آن «تمیم بن بهلول» نام دارد که مهمل است و راوی دیگر آن به نام «بکر بن عبدالله بن حبیب» ضعیف است.

۲- در «مصباح» کفعمی (فصل ۱۷ فی أدعية اللیالی والایام) نیز بدون سند ذکر شده است.

۳- ر. ک همین کتاب، صفحه‌ی ۶۰ به بعد.

۴- البلد الامین، الشیخ ابراهیم الکفعمی، ص ۱۳۹ و نیز رجوع شود به کتاب مصباح نامبرده، فصل هفدهم.

درباره‌ی مطالب صفحه‌ی ۳۱ قبلاً سخن گفته‌ایم<sup>(۱)</sup> و تکرار نمی‌کنیم. در صفحه‌ی ۱۲ مدّعی است که شعر خواندن در شب و روز جمعه مکروه بوده و بایسته است که ترک شود اگرچه شعر حقّی باشد و حتّی نماز کسی که شعر بخواند قبول نمی‌شود. می‌گوییم اگر این روایت را قبول دارید چرا بر ضدّ این خبر، مساجد را در شب و روز جمعه پر کرده‌اید از شعر و مدّاحی و دست زدن و یا مرثیه خواندن و....

در همین صفحه می‌گوید: «هر که هفت مرتبه این دعا را بخواند در شب جمعه یا روز جمعه اگر در آن روز بمیرد داخل بهشت شود... الخ» در حالیکه حدیث مذکور مرسل و بی‌اعتبار است<sup>(۲)</sup>. و هم‌چنین دعایی از «مصباح» شیخ طوسی نقل کرده که وی سند آن را ذکر نکرده است! و در همین صفحه روایت کرده از شیخ طوسی و سید بن طاووس و کفعمی و سید بن باقی که مستحب است فلان دعا را بخوانند! ما سؤال می‌کنیم اگر آن دعا از رسول خدا ﷺ است چرا از خود آن حضرت نقل نمی‌کنید و اگر از رسول خدا ﷺ نیست شیخ و سید و دیگران چه حقّ داشته‌اند که مستحبّی بر دین اضافه کنند؟!

در «اعمال روز جمعه» (ص ۳۴) می‌گوید: «و چون صبح روز جمعه طالع شود این دعا را بخواند: «أصْبَحْتُ فِي ذِمَّةِ اللَّهِ... إلخ» در حالی که راوی این حدیث یکی از غُلاة و ضعفاست به نام «داود بن کثیر الرّقعی»<sup>(۳)</sup>.

و در «اعمال روز جمعه» (ص ۳۷) اکاذیب «صالح بن عقیبه» را درباره‌ی انار آورده است!<sup>(۴)</sup> در صفحه‌ی ۳۸ می‌گوید: «دعای ندبه را که از اعمال اعیاد اربعه است بخواند» در حالی که بسیاری از جملات دعای مذکور ضدّ قرآن است! و در صفحات آینده شرحش بیاید<sup>(۵)</sup>. إن شاء الله تعالی.

۱- ر.ک. همین کتاب، صفحه‌ی ۳۹

۲- ر.ک. مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۴۲۷.

۳- ر.ک. جمال الأسبوع، سید بن طاووس، الفصل التاسع عشر، «فبما يقولُهُ إذا طلع فجرُ يوم الجمعة» برای آشنایی با «داود» رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۴۱۴.

۴- برای آشنایی با «صالح بن عقیبه» و مطالعه‌ی دروغ‌های او درباره‌ی انار، رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۳۱۴ به بعد.

۵- ر.ک. کتاب حاضر، صفحه‌ی ۴۶۵.

«در اعمال روز جمعه» (۳۷ و ۳۸) به امام باقر علیه السلام افتراء بسته‌اند که آن حضرت فرمود: «زیارت کنید مردگان را در روز جمعه که می‌دانند کیست که به زیارت ایشان رفته است و شاد می‌شوند!»<sup>(۱)</sup> در حالی که قرآن می‌گوید مردگان از دنیا خبر ندارند و در عالم برزخ هستند. یکی از روایات حدیث مذکور «محمد بن جعفر بن بطّه» نام دارد که به قول نجاشی در اخذ حدیث متساهل بود و در آثار او اشتباهات زیادی وجود دارد و ابن الولید او را ضعیف شمرده است. راوی دیگر آن «علی بن الحکم»<sup>(۲)</sup> است. راوی دیگر آن ربیع بن محمد المسلمی است که توثیق نشده است.

درباره‌ی نماز حضرت رسول صلی الله علیه و آله (ص ۳۹) می‌گوید: «چون فارغ شدی میان تو و خدا گناهی نمی‌ماند مگر آنکه آمرزیده شده است!» و درباره‌ی نماز حضرت امیرالمؤمنین (ص ۴۰) می‌گوید: «هر که از شماها چهار رکعت نماز امیر المؤمنین علیه السلام را بجا آورد از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و حاجت‌های او بر آورده شود!» و یا «در اعمال روز جمعه» (ص ۴۹) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَاتِكَ وَصَلَاةَ مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ = پروردگارا، درودهای خودت را و درود فرشتگان و پیامبرانت را بر محمد و خاندان محمد مقرر فرما؛ نوشته نشود بر او گناهی تا یک سال!» این دستورها برای جری کردن گنهکاران خوب است. بنابراین، هرکس گناهی کرد این نمازها یا این صلوات را می‌خواند و آمرزیده می‌شود. این توصیه‌ها برای اراذل و اوباش و فساق و ستم‌گران جالب است که به آنها عمل کنند تا گناهی بر آنان نوشته نشود و در دنیا بی‌قید و بند باشند و در آخرت وارد بهشت شوند! سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

پس از نماز جعلی که از قول حضرت صادق علیه السلام آن را به علی علیه السلام منتسب ساخته‌اند دعایی به آن حضرت نسبت داده‌اند که حضرتش به خداوند عرض می‌کند: «يَا مُتَرَفُّفٌ... يَا

۱- حدیث فوق مذکور است در وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۹۲ حدیث ۱.

۲- درباره‌ی او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی ۱۳ پاروقی شماره‌ی ۴.

مُتَجَبَّرٌ، يَا مُتَمَلِّكٌ...» در حالی که علی علیه السلام که آشناترین فرد با قرآن و امیر الکلام به شمار می‌رود فصیح‌تر از آن است که خطاب به خدا چنین صفاتی را ذکر نماید، اگر این دعا از آن حضرت بود بی‌تردید به تأسی از قرآن کریم و با توجه به اقتضای مقام و مقال عرض می‌کرد: «یا رَوْوُفُ یا جَبَّارُ یا مالِکُ» (فتاؤل). به نظر ما بافنده‌ی این دعا حتّی عرب نبوده تا چه رسد به فارس میدان فصاحت و بلاغت، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام!

در قسمتی از همین دعا از قول آن حضرت گفته است: «اللَّهُمَّ بِمُحَمَّدٍ سَيِّدِي وَبِعَلِيٍّ وَلِيِّيَّ وَبِالْأَثَمَةِ الرَّاشِدِينَ...إِلْخ» جاعل دعا این قدر نمی‌فهمیده که علی علیه السلام خود در دعایش عرض نمی‌کند: «بِعَلِيٍّ وَوَلِيِّيَّ» «سوگند به علی که ولی من است» و ائمه‌ی راشدین هرگز خدا را به خودشان که ولی خود می‌باشند، قسم نمی‌دادند، چه نادان است آن که خدا را قسم بدهد به خودش! حاشا که ائمه‌ی بزرگوار چنین کنند! واقعاً فریب بزرگی است که بگوییم هر که این نماز را با این تعابیر سُست، بخواند «گناهان گذشته و آینده‌ی او آمرزیده شود و چنان باشد که دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد و حقّ تعالی گرسنگی قیامت را از او رفع کند!»

نمازی به نام «نماز حضرت فاطمه علیها السلام» (ص ۴۱) ذکر کرده که مدّعی است جبرئیل علیه السلام به آن حضرت تعلیم کرده است! <sup>(۱)</sup> آیا جبرئیل مسائل شریعت را برای غیر پیامبر نیز می‌آورد؟! رُوات این نماز عبارت‌اند از دو کذاب مشهور به نام‌های «محمد بن سنان» <sup>(۲)</sup> و «مفضل بن عمر» <sup>(۳)</sup> و پس از این نماز، نماز و دعای دیگری از حضرت فاطمه علیها السلام با تعابیر سُست آورده است. مثلاً گفته: «لَمْ آتِكَ بِعَمَلٍ صَالِحٍ قَدَّمْتُهُ وَلَا بِشَفَاعَةِ مخلُوقٍ رَجَوْتُهُ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِشَفَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ = خدایا، من کردار شایسته‌ای که پیش فرستم و شفاعت مخلوقی را که به آن امیدوار باشم و با شفاعت او به سوی تو تقرّب بجویم، نیاورده‌ام، جز محمد و اهل بیت او!»

۱- خبر فوق مذکور است در مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۴۵۹.

۲- ر.ک. کتاب حاضر پاورقی شماره‌ی ۳ در صفحه‌ی ۱۳.

۳- وی در «عرض أخبار أصول...» معرفی شده است، صفحه‌ی ۱۶۸.

مگر شما حضرت فاطمه علیها السلام را از اهل بیت پیامبر نمی‌دانید؟ آیا ممکن است حضرت زهرا علیها السلام خودش را به عنوان شفیع خویش به خدا عرضه بدارد؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ چگونه ممکن است حضرت زهرا علیها السلام چنین بگوید در حالی که همسر بزرگوارش در دعاهایش عرض می‌کرد: «وَقَدْ رَجَوْتُ مِمَّنْ تَوْلَانِي فِي حَيَاتِي بِإِحْسَانِهِ أَنْ يَشْفَعَهُ لِي عِنْدَ وَفَاتِي بِغُفْرَانِهِ = از خدایی که در دوران زندگی مرا با احسان خویش سرپرستی فرمود امید دارم که هنگام وفاتم همان احسان را برای آمرزشم شفیع قرار دهد»<sup>(۱)</sup>. و عرض می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَأَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ = خدایا، با ذکر تو به سوی تو تقرب می‌جویم و خودت را به پیشگاهت شفیع قرار می‌دهم»<sup>(۲)</sup>. و می‌فرمود: «لَا شَفِيعَ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ = شفیع موقرتر از توبه نیست»<sup>(۳)</sup>. و نواده‌ی بزرگوارش حضرت زین العابدین علیه السلام عرض می‌کرد: «وَإِنْ شَفَعْتُ فَلَسْتُ بِأَهْلِ الشَّفَاعَةِ... شَفَّعَ فِي خَطَايَايَ كَرَمَكَ... لَا شَفِيعَ لِي إِلَيْكَ فَلْيَشْفَعْ لِي فَضْلُكَ = اگر شفاعت بخواهم سزاوارش نیستم.... درباره‌ی خطاهایم کرم و بخشایش خود را شفیع [من] قرار ده... در پیشگاهت شفعی ندارم پس باید که فضل و بخشایش تو برایم شفاعت کند»<sup>(۴)</sup>. و عرض می‌کرد: «لَا شَفِيعَ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ» «هیچ شفعی که به پیشگاهت برایم شفاعت کند ندارم»<sup>(۵)</sup>.

مهم‌تر از این‌ها، قرآن کجا فرموده که مخلوق مورد امید است؟ پیامبر در کدام دعای معتبر و مستند، انبیاء دیگر را شفیع خود یا واسطه‌ی تقرب خویش به خدا قرار داده است؟<sup>(۶)</sup>

۱- صحیفة علویة، دعاؤه فی المناجاة.

۲- مفاتیح الجنان، دعای کمیل ص ۶۲.

۳- نهج البلاغه، کلمات قصار شماره‌ی ۳۷۱ و سفینة البحار ج ۲ ص ۶۴۶.

۴- صحیفة‌ی سجادیة، دعاؤه علیه السلام فی ذکر التَّوْبَةِ وَطَلَبِهَا.

۵- صحیفة‌ی سجادیة، دعاؤه علیه السلام بعد الفَراغِ مِنْ صَلَاةِ اللَّیْلِ.

۶- درباره‌ی شفاعت رجوع کنید به کتاب زیارت و زیارتنامه، صفحه‌ی ۲۳۱ به بعد و راه نجات از شرِّ

غلاة، صفحه ۲۳۳ به بعد.

ضمناً صدر روایت مذکور افضلیت فاطمه علیها السلام را بر علی علیه السلام می‌رساند، در صورتی که شما علی علیه السلام را افضل می‌دانید!

پس از نماز جعلی فوق، از کتاب خرافی «جمال الأسبوع» سید بن طاوس، برای هر یک از ائمه نمازها و دعاهایی بدون سند ذکر کرده است؟! آیا امامان حقّ تشریح داشته‌اند تا نمازی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به امت تعلیم نفرموده بود، تشریح کنند؟! اگر این نمازها را پیامبر آورده بود، اختصاص هر یک از آنها به یکی از ائمه معنی نداشت؟ اصولاً اختصاص نماز به یکی از ائمه یعنی چه؟

دعایی که پس از نماز صاحب الزّمان آورده بسیار رسوا و ضدّ قرآن و موجب شرک و کفر است!<sup>(۱)</sup> در این دعا- چنان که در «زیارت و زیاتنامه» در احوال «حسن مثله‌ی جمکرانی» (ص ۱۶۷، راوی ۱۰۲) آورده‌ایم - می‌گوید: «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ احْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَايَ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ (سه بار) الْعَوْثَ (سه بار) اَدْرِكْنِي (سه بار) الْأَمَانَ (سه بار)!»

چگونه ممکن است کسی با قرآن آشنا باشد و چنین شرکیاتی را تحمل کند که شیخ عباس آورده است؟

در این دعا غیرخدا را خوانده که شرک و ضدّ ده‌ها آیه‌ی قرآن است چنانکه فرموده: ﴿... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «پس با خدا کسی را مخوانید» یعنی فقط خدا را بخوانید و نیز فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۲۰] «فقط پروردگارم را می‌خوانم و کسی را با او [در خواندن] شریک نمی‌سازم». و ده‌ها آیه‌ی دیگر که خواندن و حاضر و ناظر و سمیع و بصیر دانستن غیرخدا را در همه جا، شرک شمرده است.

به اضافه این که حضرت محمد و علی را یک بار مقدّم داشته و بار دیگر مؤخر! شاید برای این که به ایشان بر نخورد و گله نکنند و علی نگوید چرا نام مرا مقدّم نداشتی یا چرا

۱- دعای مذکور در وسائل الشیعه ج ۵، ص ۲۹۸ نیز بدون سند آمده است.

مرا مؤخر ذکر کردی؟! لذا هر دو را یک بار مقدم داشته است که جای گله و شکایت نباشد! یا شاید واقعاً نمی دانسته یا مطمئن نبوده که حضرت محمد افضل از علی است!

دیگر آن که می گوید: همانا شما دو تن کافی هستید و مرا کفایت کنید! آیا صاحب الزمان قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری سؤال فرموده: ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

﴿النساء: ۶﴾ [خدا محاسبه را کافی است]. ﴿وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿۱۵﴾

﴿النساء: ۴۵﴾ [خدا [برای] دوستی و سرپرستی کافی است و خدا [برای] یآوری کافی است].

خداوند متعال فرموده من برای نصرت و سرپرستی و حساب و سایر امور کافی هستم ولی

این دعا می گوید ای محمد و علی شما کافی هستید و مرا کفایت کنید مرا یاری کنید مرا

حفظ کنید در حالی که قرآن فرموده: ﴿إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۵۷﴾ [هود: ۵۷] «همانا

پروردگارم بر همه چیز حافظ و نگاهبان است». و خطاب به پیامبر فرموده: ﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ

عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿۸۰﴾ [النساء: ۸۰] «ما تو را بر آنان حافظ و نگاهبان نفرستادیم». ﴿وَمَا جَعَلْنَاكَ

عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿[الأنعام: ۱۰۷] «و تو را بر آنان حافظ و نگاهبان قرار ندادیم».

چرا باید مدعیان علم و حدیث این قدر خرافی و از قرآن بی خبر یا عوام ترس باشند که

به شرک وارد شوند و ملت را به شرک مبتلا سازند؟! آیا کسی که به صاحب الزمان خیالی

می گوید: «الْعَوْث» یا «أدرکني = مرا دریاب» یا به فریادم برس، نمی داند که غیر خدا فریادرس

نیست. رسول خدا ﷺ و سایر انبیاء و امیر المؤمنین کی خود را فریادرس مردم خوانده اند،

آن هم از راه دور یا پس از وفات؟!

آیا بافنده‌ی دعا نمی داند که بنا به فرموده‌ی قرآن حضرت محمد و علی پس از رحلت

از دنیا بی خبر و بدون خوف و حزن در جوار رحمت حق قرار دارند و جز به خدا به چیزی

توجه ندارند؟!

در صفحه‌ی ۴۷ روایتی از قول «مفضل بن عمر» آورده است که از ضعفاست و نماز

حضرت فاطمه را نیز او نقل کرده است<sup>(۱)</sup>. در صفحه‌ی ۵۰ صلواتی ذکر کرده که اگر روز

۱- برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی ۳۱ پاروقی شماره‌ی ۱.

جمعه پس از نماز عصر خوانده شود «بنویسد حقّ تعالی برای او صد هزار حسنه و محو فرماید از او صد هزار سیئه و بر آورد صد هزار حاجت او را و بلند فرماید برای او صد هزار درجه!»<sup>(۱)</sup>

«در اعمال روز جمعه» (ص ۵۱) می گوید: امام زمان «زمین را از لوث شرک و کفر... پاک و پاکیزه می فرماید!» این قول مخالف قرآن است که درباره ی نصاری فرموده: ﴿فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [المائدة: ۱۴] «پس تا روز ستاخیز میان ایشان دشمنی و کینه افکنیدیم». و در باره ی یهود فرموده: ﴿وَأَلَقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [المائدة: ۶۴] «و تا روز رستاخیز میان ایشان دشمنی و کینه افکنیدیم». و آیات دیگری که دلالت دارد کفر و شرک در میان بشر وجود خواهد داشت و غیرمسلمانان تا قبل از قیامت باقی می مانند و میانشان نیز مخالفت و عداوت بر قرار خواهد بود.

در «اعمال روز جمعه» (ص ۵۲) صلواتی را از «مصباح المتهجد» شیخ طوسی نقل کرده<sup>(۲)</sup> که مروی است از فردی «مهمل» به نام «أبو الحسن ضراب اصفهانی» و او نقل کرده از پیرزنی سبزه رو (این شد سند شرعی؟! )<sup>(۳)</sup>.

در قسمتی از این صلوات درباره ی پیامبر ﷺ می گوید: «المُؤَوِّضُ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ» «کسی که دین خدا به او وا گذار شده!» مخفی نماند که این گونه اباطیل تحت تأثیر احادیث باب ۱۱۰ «کافی» کلینی است. ما در بطلان این قول در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» مطالبی گفته ایم (ص ۲۴۹ به بعد و ص ۶۲۲). در این جا نیز یاد آور می شویم که

۱- ر.ک. وسائل الشیعه ج ۵ ص ۷۹ حدیث ۲ - یکی از روایات این حدیث «محمد بن عیسی البقطنی» است که در «عرض اخبار اصول...» صفحه ی ۲۱۴ معرفی شده و دیگری «زکریا المؤمن» است که علامه ی حلّی وی را در شمار ضعفاء آورده و فرموده او واقفی است.

۲- این صلوات جزئی از قصّه ای است سرا پا دروغ شامل معجزه و علم غیب که شیخ عباس فقط قسمت صلوات آن را ذکر کرده، قصّه ی مذکور را مجلسی نیز ثبت کرده است. ر.ک. «بحار الأنوار» ج ۹۱ ص ۸۱ به بعد.

۳- یکی دیگر از روایات افسانه ی فوق «احمد بن علی الرازی» نام دارد که از غُلاة است.



رسول خدا ﷺ یک چیز را فقط بر خود حرام کرد و حتی آن را به عنوان حرام به سایرین اعلام نکرد، خدا به او عتاب فرمود که: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ [التحریم: ۱] «ای پیامبر، چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال ساخته بر خویشتن حرام می کنی؟» و نیز هنگامی که گروهی از منافقین برای عدم حضور در جهاد عذرها آوردند و رسول خدا ﷺ قبل از تحقیق به ایشان اذن داد حق تعالی او را عتاب فرمود که: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۴۳] «خداوند از تو درگذرد چرا ایشان را رخصت دادی؟» اگر این تفویض حقیقت داشت آن عتاب معنی نداشت. در شأن نزول آیهی سی و نه سورهی مبارکه ی حج نوشته اند مسلمانان که تحت آزار شدید مشرکین بودند و مضروب و مجروح می شدند، نزد رسول خدا ﷺ می آمدند و اجازه ی مبارزه می خواستند و آن حضرت در جوابشان می فرمود: «اصبروا فَإِنِّي لَم أُمِرَ بِالْقِتَالِ» «صبر کنید زیرا من [هنوز] به جنگ، فرمان نگرفته ام». از این رو اولین آیه ی قتال چنین نازل شد که ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَتِّلُونَ﴾ [الحج: ۳۹] «برای کسانی که به جنگشان آمده اند اجازه رخصت جنگ داده شد». و لذا خدا فرموده: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... الظَّالِمُونَ... الْفَاسِقُونَ﴾ [المائدة: ۴۴، ۴۷] «و آنان که مطابق آنچه خداوند نازل فرموده حکم نکنند، ایشان کافراند... ستمگراند... فاسقاند». و نیز فرموده: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾﴾ [الحاقة: ۴۴، ۴۶] «و اگر وی برخی سخنان را بر ما می بست هر آینه او را به دست [قدرت] گرفته بودیم آنگاه شاهرگش را بریده بودیم». بنابر این دین فقط از طرف خداست و رسول خدا ﷺ حق ندارد چیزی زیاد و یا کم نماید.

پس از صلوات بر پیامبر، حجت تراشی کرده و دوازده «حُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تحویل خواننده داده است! در حالی که خدا می فرماید پس از رسولان الهی کسی «حُجَّةَ اللَّهِ» [النساء: ۱۶۵] نیست و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حُجَّتُهُ = با پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله حجت خدا پایان پذیرفت». (نهج البلاغه: خطبه ی ۹۱)

در این دعا حُجَجِ مذکور را ستون‌های دین و ارکان توحید خوانده یعنی اگر اینان نبودند دین بی‌ستون و توحید بی‌رکن می‌بود! می‌پرسیم چرا خدا در کتابش ستون‌های دین و ارکان توحیدش را معرفی نکرده و شناساندن آن‌ها به مردم را بر عهده‌ی مشایخ کلینی و صدوق نهاده است؟! هم‌چنین ائمه را «تَرَا جَمَّةَ وَحْيِكَ = مترجمان وحی تو» خوانده! این ادعا نیز متکی است بر روایت نامعتبر کلینی در باب ۶۹ کافی خصوصاً روایت سوّم که بطلانش را در کتاب «عرض اصول بر قرآن و عقول» (ص ۳۹۹) آشکار کرده‌ایم.

سپس گفته است: «خُلَفَاءُكَ فِي أَرْضِكَ» یعنی ائمه‌ی را خلیفه‌ی خدا در زمین شمرده است! در حالی که خدای تعالی خلیفه ندارد زیرا خلیفه برای کسی متصور است که بمیرد یا برود یا معزول گردد یا به سبب مشغول بودن به کاری، برای کارهای دیگر خلیفه بگیرد و خدا نه وفات کرده و نه جایی رفته و نه مشغول بودن به شأنی او را از شئون دیگر باز می‌دارد و نه معزول شده است تا خلیفه بگیرد. اگر منظور این نبوده، در این صورت باید می‌گفت: «خُلَفَاءُ نَبِيِّكَ فِي أَرْضِكَ = خلفای پیامبرت در زمین تو». اگر این دعا از ائمه می‌بود قطعاً آن‌ها منظور خود را با فصاحت بیان می‌کردند در حالی که این دعا از جعلیات راویان کم سواد است.

درباره‌ی ائمه گفته است: «اصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَارْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ» ایشان را بر بندگانت برگزیدی و برای دینت بدیشان راضی شدی! آشنایان با قرآن کریم می‌دانند که ارتضاء و اصطفا‌ی الهی در مورد بنی آدم منوط به اعلام خداست و در قرآن - جز درباره‌ی حضرت مریم و طالوت - فقط در مورد انبیاء به کار رفته است. شما که ائمه‌ی را از قبیل طالوت نمی‌دانید بلکه بالاتر می‌شمارید پس بر شماست که بگویید خدا در کجا ارتضاء و اصطفا‌ی امیر المؤمنین و اولادش را اعلام فرموده است؟ آیا نمی‌دانید در اسلام نسبت دادن چیزی به خدا بدون سلطان و دلیل متقن شرعی، گناه است؟! آیا این ادعاها مدرکی دارد؟

همچنین گفته است: «الْبَسْتَهُمْ نُورَكَ وَرَفَعْتَهُمْ فِي مَلَكُوتِكَ = نورت را به آن‌ها پوشانیدی و ایشان را به ملکوت عروج داری». این قول کذب است. زیرا جدّشان که از همه والاتر و برتر است بشری مانند دیگران بوده و از نور پوشیده نشده بود و لباس نور نداشته و جز او

هیچ یک از اولاد و اقاربش به ملکوت و معراج نرفته است. خداوند به او فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ﴿١١٠﴾﴾ [الکھف: ۱۱۰] «ای پیامبر! بگو که من بشری چون شما هستم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبود و خدایی یگانه است پس هر که امید دیدار پروردگار خویش را دارد باید که کردار نیکو و شایسته به جای آرد و احدی را در عبادت پروردگارش شریک نسازد». و فرموده: ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾ [الفرقان: ۷] «و گفتند این چه فرستاده‌ای است که [چون دیگران] غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» (و نیز بنگرید به آیه ی ۲۰ همین سوره) معلوم می‌شود پیغمبر قرآن با پیغمبر مفتاح الجنان تفاوت بسیار دارد.

در این دعا از خدا خواسته که امام قائم را از دست جبارین و ستمگران خلاص کند! کسی نبود به او بگوید شما که خود می‌گویید امام شما برای این که به دست جبارین اسیر یا مقتول نشود، غیبت کرده پس الآن امام غائب شما در دست ظالمین نیست تا خدا او را خلاص کند! جاعل دعا نفهمیده که چه بافته است.

از همه مفتضح‌تر آن است که این دعا دلالت بر تحریف قرآن دارد و می‌گوید: «اللَّهُمَّ جَدِّدْ لِي مَا مَجِي مِنْ دِينِكَ، وَأَخِي بِهِ مَا بُدِّلَ مِنْ كِتَابِكَ، وَأَظْهَرْ لِي بِهِ مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ» «پروردگارا، با او آنچه از دینت محو شده، تجدید فرما و با او آنچه از کتابت تبدیل شده زنده کن و آنچه از حکم و فرمان تو تغییر کرده، آشکار ساز!» جاعلین و فرقه سازان این همه بدعت در اسلام آورده‌اند، اذان مسلمین را تغییر داده و موقع مغرب را عقب‌تر برده و نماز عیدین را دگرگون کرده‌اند و..... باز فریاد می‌کنند و اشک تمساح می‌ریزند که خدایا، آنچه از دینت محو و تبدیل شده به حالت قبل برگردان تا بدعتی در آن نباشد! جاعل این دعا و نظایر آن مانند دزدی است که خود چیزی بدزدد و در همان حال برای فریفتن مردم، فریاد کند: آئی دزد، آئی دزد!

در آخر دعا، ائمه‌ی را عُرْوَةُ الْوَثْقَى و حَبْلُ الْمَتِينِ و صراط المستقیم خوانده است! با این که حضرت امیر مکرراً فرموده عُرْوَةُ الْوَثْقَى و حَبْلُ الْمَتِينِ قرآن است (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۹۲ و ۱۹۸) و فرموده من «حَبْلُ اللَّهِ» هستم بلکه فرموده من تابع دین و مطیع حَبْلُ اللَّهِ می‌باشم. جاعل نادان در آخر این دعا برای امام غائب دعا می‌کند که: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى وَلِيِّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِهِ وَالْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ وَمُدِّي فِي أَعْمَارِهِمْ وَزِدْ فِي آجَالِهِمْ». «پروردگارا، بر ولی خود و والیان عهدت و امامان از فرزندان او درود فرست و بر عمر ایشان بیفزای و مدت عمرشان را افزون کن!» آیا جاعل فهمیده که چه یافته است؟ آیا او خیال کرده که ائمه‌ی دیگر، فرزندان امام غائب‌اند و همگی زنده‌اند که برایشان از خدا طول عمر می‌خواهد و نمی‌داند که ائمه‌ی اجداد اویند و از دنیا رفته‌اند؟! یا این که نمی‌داند بنابه اعتقاد شیعه امام غائب آخرین امام است و پس از او امامی نیست؟!!

این است آنچه به نام دین خدا در کتب مذهبی وارد کرده و مردم را گمراه ساخته‌اند و یک عالم حَقِّگو پیدا نشده که حقایق را بیان کند و مردم را نجات دهد!

### فصل پنجم:

در صفحه‌ی ۵۴ ماجرای آورده درباره‌ی امام علی النقی علیه السلام که ناقل آن یکی از غُلاة و جاعلین حدیث است موسوم به «محمد بن موسی»<sup>(۱)</sup> و مدّعی است که امام فرمود: «مراد از ایام و روزها ما هستیم مادامی که پیاست آسمان‌ها و زمین، شنبه اسم رسول خدا صلی الله علیه و آله است و یکشنبه امیر المؤمنین علیه السلام و دوشنبه حسن و حسین علیهما السلام سه شنبه علی بن الحسین و و محمد بن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی علیهما السلام و منام و پنجشنبه فرزندان حسن و جمعه فرزندان فرزندم است... الخ» بنابراین امام زین العابدین علیه السلام در دعا‌های ایام هفته‌ی خود که شیخ عباس در فصل سوم مفاتیح آورده، شوخی کرده - نعوذ بالله - که در دعای یکشنبه عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ فِي يَوْمِي

۱- این حدیث مذکور است در «بحار الأنوار» ج ۹۹، ص ۲۱۰ و در «جمال الأسبوع» فصل سوم.

هَذَا وَمَا بَعْدَهُ مِنَ الْأَحَادِ مِنَ الشَّرْكِ وَالْإِلْحَادِ». «پروردگارا، همانا در این روز و یکشنبه‌های دیگری که پس از آن است از شرک و إلحاد به سوی تو پناه می‌جویم». و منظورش این بوده که در این علی و علی‌های دیگری که پس از آن است از شرک به خدا پناه می‌برم! و یا اگر در دعای پنجشنبه عرض کرده: «اللَّهُمَّ أَقْضِ لِي فِي الْحَمِيسِ خَمْسًا» «پروردگارا، در پنجشنبه پنج حاجت را برآورد ساز»، مقصودش آن بوده که در حضرت عسکری که هنوز پدران‌ش به دنیا نیامده‌اند، پنج حاجتم را عطا کن! زیرا این روزها ظرف زمانی ائمه نبوده بلکه خود ائمه بوده‌اند! و منظور از «فِي الْاِثْنَيْنِ» یا «فِي الثَّلَاثَاءِ» یا «فِي الْأَرْبَعَاءِ» آن است که ظرف زمان و مظلوف آن هر دو ائمه بوده‌اند! این است ضدّ و نقیض گویی دعا نویسان و خرافه فروشان.

پس از این قصّه خرافی، زیاراتی ذکر کرده که سند آن در بحار الأنوار (ج ۹۹ ص ۲۱۱ به بعد) و «حمال الأسبوع» نیامده است فقط «سید بن طاووس» خرافی در زیارت امیر المؤمنین می‌گوید این زیارت منقول است از کسی که صاحب الزمان را نه در خواب بلکه در بیداری مشاهده کرده است! صرف نظر از مجهول بودن روایات، متن زیارات نیز بر خلاف عقل و قرآن است و همین بهترین دلیل بر جعلی بودن آن‌هاست. در این زیارات به پیغمبر و ائمه می‌گوید: من امروز مهمان شمایم مرا به خوبی میزبانی کنید! گویا این مهمان ناخوانده رسول خدا و ائمه را حاضر و ناظر و مطلع از سخنان خود می‌داند و از آنان توقع میزبانی دارد! و نمی‌داند که آن بزرگواران از دار دنیا به دار السلام رفته‌اند و طبق آیات قرآن از دنیا و فسق و فجور و خیانت مردم بی‌خبر هستند و گرنه دارالسلام برای آن‌ها «دارالغصّة والحزن» می‌شود. اصولاً انبیاء و ائمه پس از رحلت، مکلف به مهمانداری و قبول حرف‌های دروغگویان نیستند که به مهمان داری همه کس حاضر شوند بلکه انبیاء و اولیاء همه مطیع خدا هستند. در این زیارات به امامی که حاضر نیست کسی غیر خدا را پناهگاه خود قرار دهد و هیچگاه غیر خدا را شایسته‌ی پناه بردن معرفی نکرده و فعلاً نیز در دنیا حاضر نیست می‌گوید: من به تو پناهنده هستم؟! از همه خرافی‌تر این که حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را حاضر دانسته و خطاب به آنحضرت می‌گوید: «إِمْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ» «تو را کسی

امتحان کرد که تو را پیش از آنکه خلق کند، آفرید!» آیا جاعل فهمیده که چه بافته؟ آیا «سید بن طاووس» هنگام ثبت این زیارت در کتابش فهمیده که چه می‌نویسد؟ حال اگر کسی جمله را چنین معنی کند که خالق تو قبل از آنکه تو را خلق کند امتحانت کرد! این نیز صحیح نیست زیرا کسی که هنوز خلق نشده چگونه مورد امتحان شده؟!

در این زیارات برای ائمه تملق و چاپلوسی کرده و اوصافی خرافی برای ایشان قائل شده، از جمله مانند صلوات خرافی که در اعمال روز جمعه (ص ۵۲) آورده است، ائمه را خزانه داران علم خدا و مترجمان وحی شمرده که بطلانش را در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۴۴۵ و ۹۲۵) بیان کرده‌ایم. دیگر آنکه به حضرات حسنین علیهم السلام می‌گوید: «فَأَضِيقَانِي فَأَحْسِنَا ضِيَاقِي..... فَإِنَّكُمَا مَأْمُورَانِ بِالضِّيَاقَةِ» «مرا مهمان کنید و نیکو مرا مهمان‌داری کنید.... پس همانا شما مأمور به مهمان‌داری هستید!» راوی از کجا فهمیده که حضرات ائمه پس از رحلت مأمور به این کار هستند؟!

در این زیارت ائمه را وفی و طیّب و طاهر و زکی و برّ و صادق و امین و نور خدا خوانده ولی بلافاصله پس از این زیارات در آغاز فصل ششم باب اول «دعای صباح» را آورده که امام را یک گناهکار هوا پرست معرفی می‌کند و مدّعی است که حضرت علی علیه السلام عرض می‌کرد: «فَاصْفَحِ اللَّهُمَّ عَمَّا كُنْتُ أَجْرَمْتُهُ مِنْ زَلِّي وَخَطَائِي...» «پروردگارا، از آنچه جرم مرتکب شده بودم و از لغزش و خطایم درگذر». و یا عرض می‌کرد: «إِلَهِي! قَلْبِي مَحْجُوبٌ وَنَفْسِي مَعْيُوبٌ وَعَقْلِي مَغْلُوبٌ وَهَوَائِي غَالِبٌ وَطَاعَتِي قَلِيلَةٌ وَمَعْصِيَتِي كَثِيرَةٌ وَلِسَانِي مُقَرَّرٌ بِالذُّنُوبِ». «ای خدای من قلب و دلم محجوب و نفس و روح معیوب و عقل من مغلوب و هوای نفسم غالب و طاعتم اندک و معصیتم بسیار است و زبانم به گناهان اقرار دارد!» کسی نبوده به این افراد دعاساز بگوید چرا تکلیف خود را معین نمی‌کنید و در جایی امام را طیّب و طاهر و نور خدا می‌خوانید و گاهی او را یک گناهکار هوا پرست جلوه می‌دهید؟!

## فصل ششم:

در این فصل تعدادی از ادعیه از جمله «دعای صباح» را آورده و درباره‌ی این دعا می‌گوید: علامه‌ی مجلسی این دعا را در کتاب دعای «بحار» و در کتاب «صلاة» با بیان ذکر نموده و فرموده که این دعا از ادعیه‌ی مشهوره است و من در کتب معتبر آن را نیافتم مگر در «مصباح» سید بن باقی... (ص ۶۲). لازم است به خوانندگان یاد آور شویم که «سید بن باقی» از علمای قرن هفتم و معاصر محقق حلّی بوده که مصنّفات او متعلّق است به سال ۶۵۳، چگونه او با بیش از شش قرن فاصله از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است؟! مجلسی می‌گوید: «یحیی بن قاسم العلوی گفته در سفینه‌ای این دعا را به خطّ علی بن ابی طالب دیده‌ام»<sup>(۱)</sup>. در حالی که «ابوبصیر یحیی بن قاسم» چنانکه «هاشم معروف الحسنی» نیز فرموده<sup>(۲)</sup> فاسد العقیده و از ضعفا و متهمین است.

در این دعا گفته: «بَاعَدْتَنِي ذُنُوبِي عَنْ دَارِ الْوِصَالِ = گناهانم مرا از سرای وصال دور کرده است». در حالیکه علی علیه السلام صوفی نبوده که از اصطلاحات صوفیه استفاده کند و اصولاً تصوّف بعد از حضرت در سرزمین‌های اسلامی وارد شد. علاوه بر این، علی علیه السلام در نهج البلاغه فرموده خداوند متعال وصل و فصل ندارد، برای خود در برابر خدا فراق و وصال نباید قائل شویم و این تعبیر لائق ذات اقدس حق نیست.

۱- بحار الأنوار، ج ۹۱ ص ۲۴۷.

۲- الموضوعات فی الآثار والأخبار، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ص ۲۳۱.

## تذکری درباره‌ی مطالب و تعابیر صوفیانه

نظر به این که در این دعا و تعدادی از دعا‌های رائج در میان مردم ما، از جمله دعای «کمیل» و مناجات خمس عشره و....، تعابیر صوفیانه دیده می‌شود لازم است در این جا مطالبی را به خوانندگان یاد آور شویم:

یکی از مسائلی که باید خداوند سبحان را از آن منزّه و مبرّی دانست وصال خلق است به ذات اقدس الهی. ولی صوفیّه به نام فَنَاءِ فِی اللَّهِ و بَقَاءِ بِاللَّهِ که صِرْفِ إِدْعَا و خودخواهی ایشان است و بی آن که دلیلی از قرآن و احادیث معتبر ارائه کنند، می‌گویند وصل به حق و واصل شدن عارف به خالق متعال ممکن است! این ادّعی گزاف از یادگارهای قبل از اسلام در آیین «بودا» و بعضی از نصاری و هم‌چنین عدّه‌ای از مشرکین یونان است. چنان که در «نفحات الأُنس» جامی (ص ۱۰۲) آمده: بودا به طور کلیّ غایت استکمال نفس را همان اتّصال به «نیروانا» که مقام «فنا» ست می‌داند. صوفیّه گویند چون کسی ریاضت کشید و به حقیقت واصل شد شریعت از او ساقط گردد! چنانکه ملای رومی در جلد پنجم مثنوی گوید: «لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَتِ الشَّرَائِعُ» «اگر حقائق [بر کسی] آشکار شود شرایع باطل می‌شود». و گوید چون به خدا واصل شدی دیگر رسول و قرآن لازم نداری. منصور حلاج بنابه نقل «تحفة الأخیار» میرزا طاهر قمی (ص ۱۱۶) می‌گوید: «إِنَّ الْمَرْءَ قَائِمٌ عَلَى بَسَاطِ الشَّرِيعَةِ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَى مَقَامِ التَّوْحِيدِ فَإِذَا وَصَلَ إِلَيْهِ سَقَطَتْ مِنْ عَيْنِهِ الشَّرِيعَةُ» «انسان تا زمانی بر بساط شریعت است که به توحید نرسیده و چون به توحید واصل شود شریعت از چشمش می‌افتد!» شیخ عطار گفته است:



خدا را یافتم دیدم حقیقت برون رفتم من از عین شریعت صوفیه گویند چون کسی به حقّ واصل شد نمازی لازم ندارد و کسی که واصل شد، تکالیف از او برخاست! ولی انبیاء علیهم‌السلام چنین ادّعایی نداشتند. چنان‌که حضرت عیسی علیه‌السلام می‌فرمود: ﴿وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾ [مریم: ۳۱] «(خداوند) مرا تا زمانی که زنده‌ام به نماز و زکات سفارش فرموده است». قرآن کریم درباره‌ی آن حضرت فرموده: ﴿لَنْ يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِي ۖ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۷۲] «هرگز مسیح از این که بنده‌ی خدا باشد اِبا نمی‌ورزد و فرشتگان مقرب نیز [اِبا ندارند] و هر که از پرستش او اِبا ورزد و خود را بزرگ شمارد پس خدا همگی ایشان را به سوی خویش گرد آورد». آیا حضرت روح الله علیه‌السلام واصل نبود؟ و یا ملائکه‌ی مقرب که همواره به تسبیح و تقدیس حقّ مشغول‌اند، [البقرة: ۳۰] واصل نیستند؟!

انبیاء علیهم‌السلام با آنکه مقرب‌ترین بندگان خدا بودند اما تا آخر عمر، خود را به عبادت و بندگی پروردگار موظّف می‌دانستند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عبادت بسیار می‌کرد و تا پایان عمر پر برکتش از عبادت و انجام احکام شرع دست برنداشت.

خدا در کتب آسمانی برای خود وصل و فصل قائل نشده و بندگان را به وصول به خود دعوت نفرموده خدا همه جا حاضر و ناظر است و دور نیست تا به او واصل شوند. جسم و جوهر نیست که قابل اتّصال و انفصال باشد و هر چیزی که قابل وصل باشد محدود است و حقّ تعالی محدود نیست. به علاوه عقول و افکار به کنه ذات خدا پی نبرند چگونه به او واصل گردند؟! خدایی که فرموده: ﴿وَتَحَنُّنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶] «ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم». و فرمود: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ [الحديد: ۴] «هر جا که باشید او با شماست». دیگر وصل و فصل معنی ندارد. علی علیه‌السلام فرموده: «لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَيْمَمِ وَلَا يَنَالُهُ غَوْضُ الْفِطْنِ، الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مُحَدُودٌ وَلَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ» «همت‌های بلند و افکار ژرف، ذاتش را در نیابند همان [خدایی] که صفاتش را حدی نیست و (کمالش) را وصف نتوان کرد». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱) آری، ملاقات و مواجهه با رحمت یا عذاب خدا ممکن است ولی

این غیر از وصل شدن به حقّ است. بشری که به دستگاه محیر العقول جسم و روح خویش کاملاً پی نبرده و به کوچکترین مخلوق خدا و حقیقت آن دست نیافته چگونه می‌خواهد به خالق جهان وصل شود. این ادّعا از جهالت و بی‌فکری و بی‌شرمی است. هر که خطبه‌ی ۱۸۶ نهج البلاغه را بخواند درمی‌یابد که مسأله‌ی وصل و فصل از حقّ، باطل است. در دعاهاى معتبر مأثور از پیامبر ﷺ نیز تعبیر وصل و فصل یا فراق و وصال و عشق و معشوقیت نیامده است، زیرا در عشق تغییر حال است و تغییر در ذات الهی راه ندارد. ثانیاً: عشق شدت میل نفس است و او را میل نفسانی نیست. ثالثاً: در عشق باید معشوق قابل تصوّر باشد و او منزّه است از این که تصوّر شود. رابعاً: انبیاء به عشق خدا دعوت نکردند و در قرآن کلمه‌ی عشق و عشاق و یا أَيُّهَا الْعُشَّاق و یا أَيُّهَا الْعَاشِقُونَ و... نیامده و خدا بندگان را به عشق خویش ترغیب نفرموده است، خامساً: صفات و أسماء الهی توقیفی و موقوف به ورود از شرع است و در شرع و در تعبیر قرآنی کلمه‌ی وصال و فراق و عاشق و معشوق و... وارد نشده است و اگر اخباری در کتب متأخرین دیده می‌شود جعل صوفیان و قلندران است.

پس ادّعای شعرا و صوفیه که مدّعی عشق به خدا شده‌اند با کتاب آسمانی سازگار نیست و بی‌ادبی و جسارت و خودبزرگ بینی است و خدا منزّه از وصل و فصل و معشوقیت است و کسانی که مدّعی وصل بودن به خدای متعال شده‌اند، باید توبه کنند.

\*\*\*

**دعای کمیل:** دوّمین دعای فصل ششم باب اوّل «مفاتیح» دعای «کمیل» است. مؤلف پیش از نقل دعا قول مجلسی را آورده که این دعا بهترین دعاها است و دعایی است که حضرت علی علیه السلام از خضر موهوم گرفته و به کمیل یاد داده است! باید گفت شما که علی را غیر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از همه‌ی انبیاء بالاتر می‌دانید پس چگونه کسی که أعلم و أفضل از خضر است از او دعا تعلیم می‌گیرد؟ به اضافه این که وجود خضر در زمان حضرت امیر علیه السلام دروغ است. خدا خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مِثَّ فَهْمُ الْخُلْدِ لَدُونَ ﴿٣٤﴾﴾ [الأنبياء: ۳۴] «ما برای بشری قبل از تو ماندن در دنیا و جاودانگی قرار ندادیم (و همه مرده‌اند) پس اگر تو بمیری، ایشان می‌مانند و جاودانه‌اند؟»

در این دعا «خضر» بر محمد و آل محمد و ائمه درود می‌فرستد! اگر مقصود خضری است که تا زمان رسول خدا ﷺ و آل او زنده بوده، در این صورت چنان که گفتیم وی موجودی افسانه‌ای و موهوم است و اگر منظور مأمور تعلیم حضرت موسی (الکهف، آیه‌ی ۶۵ به بعد) است در این صورت معلوم نیست که وی بر پیامبری که اجدادش ولادت نیافته بودند، درود فرستاده باشد. نکته‌ی دیگر آن که در این دعا می‌گوید: «فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ بَعْضَ (مِنْ نَقْضِ)، وَخَالَفْتُ بَعْضَ أَوْامِرِكَ فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ وَلَا حُجَّةَ لِي فِيهَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قَضَاؤُكَ». «خدایا، به واسطه‌ی جریان (قضا و قدر تو) بر من، از برخی از حدود تو در گذشتم و با بعضی از اوامرت مخالفت کردم پس تمام این احوال حمد تو بر من است و در آن چه درباره‌ی من قضاوت و حکم فرموده‌ای هیچ حجّتی ندارم!» بنابه نسخه‌ی حاضر می‌گوید خدایا، از حدودت تجاوز و با اوامرت مخالفت کردم پس در تمام این احوال حمد تو بر من است! به عوض آن که بگویند در تمام این احوال خطا کردم و دلیل و عذر مقبولی ندارم و از کرده‌ام پشیمانم، گفته است تو را حمد می‌کنم یا به عبارت ساده‌تر می‌گوید الْحَمْدُ لِلَّهِ که عصیان کردم! گمان نمی‌کنم هیچ انسان فهمیده‌ای چنین سخن بگوید تا چه رسد به خضر یا علی عليه السلام.

خدا رحمت کند «فرهاد میرزا» فرزند فتحعلی شاه را که گفته کلمه‌ی «الْحَمْدُ» در این جا اشتباه است بلکه صحیح آن «الْحُجَّةُ» بوده، وقت انتقال خطّ کوفی به خط نسخ، اشتباه شده زیرا کلمه‌ی «حمد» و «حُجَّةُ» در خطّ کوفی مشابه یکدیگرند.<sup>(۱)</sup> از جمله‌ی بعدی و مقایسه‌ی آن با جمله‌ی مورد نظر می‌توان فهمید که توجیه «فرهاد میرزا» مقبول است. در واقع عرض می‌کند: خدایا، تو بر کارهای نا بجایی که کرده‌ام و در حکم عَلِيهِ مِنْ، دلیل و حجّت داری (به حرف جرّ «عَلِي» توجّه شود) و من هیچ دلیل و حجّتی به نفع خود و برای تبرئه‌ی خود ندارم (به حرف جرّ «لَام» در کلمه‌ی «لِي» توجّه شود).

در این دعا مانند شعرا و صوفیه خطاب به خدا تعبیر فراق را به کار برده و گفته: «فكيف أصبرُ على فراقك» «چگونه فراق تو را تحمل کنم؟» در حالی که انبیاء و کسانی که معارف خود را از وحی می گیرند چنین جسارتی نکرده و تعبیر وصال و فراق را به کار نبرده اند.

**دعای عشرات:** یکی از دعاهای مجعول همین دعای عشرات است. سند آن بسیار معیوب است.<sup>(۱)</sup> یکی از رُوات این دعا «حسن بن فضال» واقفی است<sup>(۲)</sup> و راوی دیگر «حسن بن الجهم» است<sup>(۳)</sup> که دعا را از فرد مجهولی روایت کرده علاوه بر این معلوم نیست که فرد مجهول آن را از «حسن بن محبوب»<sup>(۴)</sup> نقل کرده یا فرد دیگری! (این هم شد سند؟! متن حدیث نیز واضح ترین دلیل بر مجعولیت آن است زیرا می گوید این دعا را ائمه پنهان کرده و به غیر خودشان و یا شیعیان تعلیم نمی دادند! به علاوه این که برای این دعا ثواب های عجیب و غریب قائل شده و مدعی است خواننده ی دعا شهید می میرد و هر روز یک میلیون حسنه و یک میلیون درجه برایش نوشته شده و یک میلیون سیئه از او محو می شود و عرش و کرسی برایش استغفار می کنند و.... هکذا.

اینک متن دعا را ببینیم: در این دعا مانند دعای بی سند روز جمعه (ص ۲۶ که منقول است از ملحقات صحیفه و یا فصل ۱۷ مصباح کفعمی) با این که گفته است: «كَفَى بِكَ شَهِيداً» «خدایا، شاهد بودن تو کافی است». ولی به این قول خود پایبند نمانده و می گوید: «وَأَشْهَدُ مَلَائِكَتَكَ وَأَنْبِيَاءَكَ وَرُسُلَكَ وَحَمَلَةَ عَرْشِكَ وَسَكَانَ سَمَاوَاتِكَ وَأَرْضِكَ وَجَمِيعَ خَلْقِكَ» «فرشتگان را پیامبران و فرستادگان را و حاملین عرش را و ساکنین آسمانها و زمین را و همه ی مخلوقین تو را شاهد می گیرم!» آیا ممکن است امام حیوانات را شاهد خود بگیرد؟ یا کسانی را که سالها قبل از وی از دنیا رفته اند شاهد خود قرار دهد؟ قطعاً امام چنین نمی گوید. آیا جمیع مخلوقین و ساکنین زمین و آسمان و انبیاء و رسل اقرار او را می شنوند

۱- ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۲ ص ۴۰۸ به بعد.

۲- وی در «عرض اخبار اصول...» صفحه ی ۱۱۸ معرفی شده است.

۳- وی در «عرض اخبار اصول...» صفحه ی ۱۶۹ معرفی شده است.

۴- برای آشنایی با او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۳۲۵.

تا گواه او باشند؟ اگر نامبردگان را مانند خدا سمیع و بصیر می‌داند این جملات ناصحیح و شرک‌آمیز است و مسلمان چنین عقیده‌ای ندارد. سپس مذهب خود را در دعا وارد کرده و در واقع مقصود اصلی از جعل این دعا همین بوده که به بهانه‌ی دعا، مذهب خود را به گردن ائمه اهل بیت بیندازد و آن‌ها را «حُجَّةَ الله» قلمداد کند، گرچه آن بزرگواران راضی نباشند و این قول را بدعت بدانند! چنانکه علی علیه السلام فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ» (با پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله حجت خدا پایان پذیرفت). (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱) بنابراین ائمه‌ی حُجَّةَ الله نیستند و کسی جز انبیاء، برگزیده‌ی از جانب خدا نیست.

**دعای سمات:** چهارمین دعای فصل ششم «دعای سمات» است که آن را دعای «شَبُور» گویند که به معنای «بوق» است! و چه بسا از بافته‌های یهود باشد. شیخ عباس ادعا کرده که علما آن را به سندهای معتبر (!) نقل کرده‌اند! اما خودش این سندهای معتبر (!) را ذکر نکرده! برای این که بدانیم تا چه اندازه در این ادعا صادق یا صائب است سند این دعا را چنان که «مجلسی» آورده است <sup>(۱)</sup> به اطلاع خوانندگان می‌رسانیم یکی از رُوات این دعا «احمد بن محمد بن عیاش الجوهری» است که به قول علمای رجال ضعیف و مرویاتش بی‌اعتبار است و مختل العقل یا مختل الدین بوده وی همان است که دعای پنجم رجیبه را نقل کرده که دعایی خرافی و قبیح است <sup>(۲)</sup>. «ابن عیاش» این دعا را از «عبدالعزیز بن أحمد بن محمد الحسنی» گرفته که مهمل است. او روایت کرده از «محمد بن علی بن الحسن بن یحیی الراشدی» که او نیز مهمل است. یعنی این دعا را ضعیفی از مهملی از مهملی نقل کرده است! این دعا را دو کذاب دیگر به نام «محمد بن سنان» <sup>(۳)</sup> و «مفضل بن عمر الجعفی» <sup>(۴)</sup> نیز نقل کرده‌اند. حال خواننده بداند که مطالب دینی که در مفاتیح آمده میراث چه کسانی است!

۱- بحار الأنوار، ج ۸۷، ص ۹۶ به بعد.

۲- ر.ک. همین کتاب، ص ۲۴۸.

۳- وی در کتاب «عرض أخبار أصول...» صفحه‌ی ۳۰۸ معرفی شده است.

۴- وی در کتاب «عرض أخبار اصول...» صفحه‌ی ۱۶۸ معرفی شده است.

در حاشیه‌ی «مصباح» کفعمی از قول حضرت باقر علیه السلام درباره‌ی این دعا آمده است که اگر حاجتی دارید این دعا را به درگاهِ الهی بخوانید و آن را برای سفها و زنان و کودکان آشکار نکنید! حاشا که حضرت باقر علیه السلام چنین سخنی بگوید؟!

این دعا دارای کلمات و تعابیر مبهم و مشکل است در حالی که دعا‌های مأثور از پیامبر فاقد غموض و تعقید است. سازنده‌ی دعا پس از این دعا می‌گوید: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدُّعَاءِ وَبِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا وَلَا تَأْوِيلَهَا وَلَا بَاطِنَهَا وَلَا ظَاهِرَهَا عَيْرُكَ». «خدایا، تو را به حقّ این دعا و به حق این اسمائی که هیچ کسی غیر از تو تفسیر و تأویل و باطن و ظاهر آن را نمی‌داند، قسم می‌دهم!»

لازم است بگوییم: این قول مخالف احادیث کلینی است که در کافی ذکر شده، از قبیل آن که امام کسی نیست که اگر از او سؤالی پرسند بگوید نمی‌دانم (باب ۹۲ حدیث ۱) و «لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ» «چیزی از ایشان نهان نیست» و نظایر این‌ها. معلوم می‌شود جاعل دعا کلماتی به هم بافته و برای منصرف کردن خواننده از این که به دنبال فهمیدن مقصود از جملات دعا باشد جملات فوق را در آخر دعا آورده است! در حالی که باید پرسید دعایی که خواننده معنای آن را نمی‌فهمد چرا باید بخواند؟ خواندن چنین دعایی لغو و باطل است. اصولاً دعایی که به قول شما امام و پیغمبر حتی ظاهر آن را نمی‌دانند چه فایده‌ای دارد؟ عجیب است با این که در دعای مذکور آمده است هیچ کس جز خدا معنای دعا را نمی‌داند، مجلسی کوشیده است آن را شرح و توضیح دهد!

باید گفت: عده‌ای مردم دروغگو یا خرافی برای ما دعایی بافته‌اند و کسانی با القابی از قبیل أعلم العلماء و خیریت علم حدیث و.... می‌خواهند آن را توضیح دهند و هر خرافه‌ای را به نوعی توجیه و تصویب کنند!

## «تذکری مهم درباره‌ی دعاهایی که متن نامعیوب دارند»

یکی از برادران ایمانی که تحریر قبلی کتاب حاضر را خوانده بود از نگارنده پرسید: مثلاً دعای روز یکشنبه یا دعای جوشن کبیر که در مفاتیح آمده و دارای مضامین بسیار خوب و فاقد جملات شرک‌آمیز است چه ایرادی دارد و چرا آن را نخوانیم؟ در جواب گفتم: من نمی‌گویم که این دعا را نخوانید بلکه می‌گویم این دعا را وارد از شرع ندانید. در این‌جا ضروری دانستم در مورد ادعیه و کلاً اخبار مذهبی مطالبی را در تحریر دوم کتاب، به عرض خوانندگان برسانم:

خداوند علیم قدیر گواه است که نگارنده با دعاهایی که جملات آن خلاف عقل و قرآن نیست مخالفتی ندارم اما تذکر یک نکته‌ی مهم را که علماء غالباً درباره‌ی آن سکوت می‌کنند لازم و ضروری می‌دانم: چنان‌که در کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» (ص ۲۷۷) اشاره شده، اگر متن خبر یا دعایی فاقد ایراد باشد به صرف فقدان ایراد، نمی‌توان آن را به شارع نسبت داد در حالی که فقهای ما اغلب درباره‌ی اخبار مذهبی می‌گویند: دلیلی بر مخالفت فلان خبر با کتاب و سنت نداریم. یا می‌گویند: می‌توان این خبر را به نحوی که موافق سایر أدله باشد توجیه کرد. یا می‌گویند: با سایر روایات قابل جمع است. هکذا... و بدین ترتیب اخبار مذهبی را می‌پذیرند در حالی که چنین کاری موجه نیست بلکه باید أدله‌ی متقن برای إسناد خبر به شارع در دست باشد یعنی نباید پنداشت که می‌توان هر سخنی را که نادرست نباشد، به شارع منتسب ساخت، به عبارت دیگر برای إسناد چیزی به شرع کافی نیست که متن روایتی معیوب و مخالف قرآن نباشد

بلکه لازم است پس از حصول علم و اطمینان نسبت به نامعیوب بودن متن خبر، أدله‌ی کافی و متقن برای اسناد و انتساب خبر به شارع، در دست باشد. یعنی چنانکه در مبحث «تسامح در أدله‌ی سُنَن» نیز گفتیم، بیش از آنکه احتیاط می‌کنیم مبدا سخنی از شرع باشد و ما آن را از شارع نشماریم باید احتیاط کنیم که مبدا سخنی از شارع نباشد و ما آن را به شارع اسناد دهیم زیرا در صورت اول ما تکلیف نداریم خبری را که تمام لوازم و جوازات و مقتضیات را برای انتساب به شارع دارا نیست، از شرع بدانیم و نام این کار را احتیاط بگذاریم (اتمام حجّت و ابلاغ کامل بر عهده‌ی شارع است) اما قطعاً وظیفه داریم که احتیاط کنیم و قبل از حصول کلیه‌ی لوازم و شروط انتساب خبر به شرع، از اسناد آن به دین، اجتناب کنیم. (فتأمل جداً)

از این رو به کسی که می‌گوید عقلاً محال نیست که رُوات کذّاب نیز در مواردی راست بگویند، فلذا این احتمال منتفی نیست که خبری که متن آن نامعیوب است لیکن راوی آن موثوق نیست واقعاً از شرع باشد، می‌گوییم: آری این احتمال منتفی نیست اما این احتمال برای ما ایجاد تکلیف نمی‌کند و تکلیف ما همان است که بود یعنی تا قبل از حصول جمیع شروط و لوازم، مأذون نیستیم که خبری را به شارع نسبت دهیم. به عبارت دیگر درست است که قول شارع هیچ‌گاه نادرست نیست ولی این نه بدان معنی است که هر سخنی که نادرست نباشد قابل انتساب به شارع است. (فتأمل)

بنابراین اگر کسی این اذکار و ادعیه را که متن نامعیوب دارند نه به عنوان ورود بخصوص از شرع بلکه از آن رو که مشمول عمومات اوامر و جوازات شرعی است، بخواند، اشکالی ندارد زیرا آن دعا را به شرع منتسب نساخته و در عین حال می‌دانیم که شرع به صورت عامّ، اذن ذکر و دعا داده بلکه به ذکر خدا و دعا به درگاهِ اَللهی امر فرموده و اذکار و ادعیه‌ای که جملاًشان مخالف عقل و شرع نیست از مصادیق ذکر و دعا می‌باشند و به همین سبب ما از اِذْن عامّ شرع به دعا، استفاده کرده و دعاهای نامعیوب را می‌خوانیم.

پس اگر احتمالاً ائمّه این دعاها را خوانده باشند در صورتی که منقول از رسول خدا ﷺ نباشند - چنانکه اغلب ادعیه‌ی مذکور در مفاتیح و کتب مشابه آن، مأثور از پیامبر نیست -



خواندن دعا توسط آن بزرگواران به معنای ورود از شرع نیست<sup>(۱)</sup> بلکه از مصادیق استفاده‌ی آنان از اذن عام شرع، به دعاست و تا زمانی که ادله‌ی کافی و متقن بر انتساب آن‌ها در اختیار نباشد، مجاز نیستیم که آن‌ها را به شرع نسبت دهیم.

دیگر آن که تعداد زیادی از دعاهای مذکور در مفاتیح و نظایر آن، بسیار طولانی و بالغ بر چندین صفحه است در حالیکه در سنت پیامبر دعاهای بسیار طولانی، دیده نمی‌شود. علاوه بر این ضمن تعدادی از اخباری که دعاهای نامعیوب ذکر کرده‌اند آثار و ثواب‌های عجیب و غریب قائل شده‌اند که از واضح‌ترین نشانه‌های جعل حدیث است و بنابه موازین علم درایة الحدیث قابل قبول نیستند. بنابراین اسناد این گونه دعاهای به شرع، قطعاً خلاف احتیاط است.

### دعای مشلول: پنجمین دعای فصل ششم دعای مشلول است، که در مصباح کفعمی و

مهج الدعوات و بحار الأنوار (ج ۹۲ ص ۳۹۴ به بعد) بدون سند آمده است. این دعا مشتمل است بر اسماء الهی و چون حق تعالی در قرآن فرموده: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الأعراف: ۱۸۰] «و خداوند نیکوترین نام‌ها را داراست پس او را به آن نام‌ها بخوانید و رها کنید کسانی را که در نام‌های او انحراف جسته و کج‌روی می‌کنند». طبق این آیه باید خدا را با اسماء الهی خواند، بنابراین اسماء الهی باید از طریق وحی برسد یعنی اسماء الهی توقیفی بوده و به اعلام وحی موقوف است زیرا، خدا خود می‌داند که چه اسمی و چه وصفی لائق ذات اقدس اوست و غیر حق تعالی کسی حق ندارد برای او نام‌گذاری نماید. وحی نیز مختص انبیاء است. تعدادی از اسمائی که در دعای مشلول آمده معلوم نیست که صادر از وحی باشد. پس قاعده‌ی کلی این است که اسماء الهی باید از رسول خدا ﷺ برسد و دعاهایی که از غیر رسول خدا ﷺ رسیده، نمی‌توان آن‌ها را به شرع نسبت داد. دعای مشلول نیز مشمول همین قاعده‌ی کلی است.

۱- چنانکه از قول علی رضی الله عنه آوردیم (ص ۲۸): «سنت آن است که رسول خدا ﷺ آورده و بدعت آن است

که پس از آن حضرت ایجاد شده است».

**دعای یستشیر:** ششمین دعای فصل ششم که سند آن را ذکر نکرده‌اند، «دعای یستشیر» است که متن آن اشکالی ندارد اما ثواب‌های عجیبی برای آن ذکر شده، از آن جمله گفته‌اند کسی که در زندگی مرتکب کبائر شده باشد و این دعا را بخواند و بدون این که توبه کرده باشد، شهید مرده و خدا به کرم خویش او را می‌آمرزد! <sup>(۱)</sup> این ادّعا یعنی زائد بودن تمام اوامر و نواهی شرع! ﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يَقُولُوْنَ عَلُوًّا كَبِيْرًا﴾.

**دعای مُجِیر:** هفتمین دعای فصل ششم، «دعای مجیر» است که متن آن اشکالی ندارد اما ثواب‌های عجیبی برای آن قائل شده‌اند بی‌آنکه سندی برای آن ذکر کنند. شیخ عباس به نقل از کفعمی نوشته است که: هر که این دعا را در آیام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگر چه به عدد دانه‌های باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد! هم‌چنین کفعمی در حاشیه‌ی «مصباح» می‌گوید پیامبر فرموده هر که این دعا را ده بار بخواند، اگر دریاها مرگب و درختان تبدیل به قلم شوند و انس و جن و فرشتگان نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب خواننده‌ی دعا را اِحصاء کنند!

ای کاش شیخ عباس یا سید بن طاووس یا کفعمی و... گاهی از عقل خویش استفاده می‌کردند. پروردگارا، آن را که عقل دادی چه ندادی و آن را که عقل ندادی چه دادی؟ ﴿وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ﴾.

**دعای عدیله:** هشتمین دعای فصل ششم «دعای عدیله» است که قبلاً درباره‌ی آن سخن گفته‌ایم (ص ۲۸). در این دعا جاعل، عقاید خرافی خود را وارد کرده و خواسته دوازده امامی را که نصّ معتبری بر امامت الهیهی ایشان در دست نیست به عنوان ائمه‌ی منصوب معرفی کند! درباره‌ی امام دوازدهم می‌گوید: «بِبَقَائِهِ بَقِيَّتِ الدُّنْيَا، وَبِيَمِينِهِ رُزْقُ الْوَرَى، وَبِوُجُوْدِهِ ثَبَتَتِ الْاَرْضُ وَالسَّمَاءُ» «به بقای وجود اوست که دنیا باقی است و به یمن و برکت

۱- مهج الدعوات ومنهج العبادات، سید بن طاووس، انتشارات کتابخانه‌ی سنائی، ص ۱۲۴ - متن عربی چنین است: «مَنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ وَكَانَ فِي حَيَاتِهِ قَدْ ارْتَكَبَ الْكِبَائِرَ ثُمَّ مَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ أَوْ مِنْ يَوْمِهِ بَعْدَ مَا دَعَا اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ بِهَذَا الدَّعَاءِ مَاتَ شَهِيدًا وَإِنْ مَاتَ يَا سَلْمَانُ عَلَى غَيْرِ تَوْبَةٍ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ ذُنُوبَهُ بِكَرَمِهِ وَعَفْوِهِ؟»

وجود اوست که به خلایق روزی داده می‌شود و به اثر وجود اوست که زمین و آسمان بر جای مانده است!» این قول افتراء به خدا و غُلُو است زیرا خدا قبل از امامان و در زمان نبود پیامبر نیز به مخلوقات خود روزی می‌داد و آسمان و زمین را حفظ می‌فرمود. هم‌چنین گفته است: «أَشْهَدُ أَنَّ أَقْوَالَهُمْ حُجَّةٌ وَأَمْتِئَالَهُمْ فَرِيضَةٌ وَطَاعَتُهُمْ مَفْرُوضَةٌ» «شهادت می‌دهم که اقوال ایشان حجت و فرمان پذیری از آنان واجب و اطاعت از ایشان واجب است!» می‌پرسیم: جعل حجت به دست شما حدیث بافان و دعاسازان است یا این که خدا خود باید حجت خویش را معرفی فرماید؟ خدا در کجا گفته ائمه «حُجَّةَ اللَّهِ» و اطاعتشان واجب است؟ چرا خدا این حُجَج را در کتابش معرفی نفرموده است بلکه فرموده بعد از انبیاء حجّتی نیست [النساء: ۱۶۵] حضرت علی علیه السلام نیز فرموده حجّت خدایی با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم تمام شد. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱)

پس از این دعای مجعول، روایت بی‌اعتباری<sup>(۱)</sup> آورده که یکی از روات آن «ابراهیم بن اسحاق النّهاوندی» و دیگری «محمد بن سلیمان الدیلمی»<sup>(۲)</sup> است.

**دعای جوشن کبیر:** نهمین دعای فصل ششم «دعای جوشن کبیر» است. کفعمی این دعا را در «مصباح» بدون ذکر سند آورده است. مجلسی نیز این دعا را نقل نموده اما سندی برای آن ذکر نکرده است.<sup>(۳)</sup> این خبر می‌گوید در یکی از غزوات، پیامبر از سنگینی زره خویش شکایت کرد، جبرئیل این دعا را برای آن حضرت آورده و گفت: زره از تن برون کن و این دعا را بخوان که موجب امنیت تو و اُمت تو خواهد بود! می‌پرسیم در کدام غزوه بود که این دعا نازل شد؟ ثانیاً: در کتب معتبرسیره مذکور نیست که پیامبر در غزوات زره نمی‌پوشید. ثالثاً: بسیاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غزوات شهید شدند و این دعا موجب امنیت آنان نشد. در این خبر مطالب عجیبی آمده از جمله این که هر که این دعا را بخواند و

۱- روایت فوق مذکور است در «وسائل الشیعه» ج ۴ ص ۱۰۳۸ حدیث ۱.

۲- در کتاب «عرض اخبار اصول...»، ابراهیم در صفحه‌ی ۱۰۱ و ۱۰۳، و محمد در صفحات ۱۰۱ و ۳۵۱ و ۷۶۰ معرفی شده‌اند.

۳- بحار الأنوار ج ۹۱ ص ۳۸۲ به بعد.

یا با خود داشته باشد خدا بهشت را بر او واجب می‌سازد! و مانند ثواب حضرت ابراهیم و موسی و عیسی خواهد داشت! و اگر این دعا با کافور یا مشک بنویسند و سپس آن را بشویند و آبش را بر کفن مرده بپاشند عذاب قبر از او برداشته می‌شود و هفتاد هزار فرشته به قبر میّت وارد شده، او را به بهشت بشارت می‌دهند! و هر که این دعا را بر کفن خویش بنویسد حقّ تعالی حیا می‌کند که او را به آتش دوزخ عذاب کند!

أولاً: خداوند متعال را نباید با بندگان قیاس کرد و برای او شرم و حیا قائل شد. ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۷۴] «برای خدا مثال نزنید همانا خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

ثانیاً: بنا به این حدیث هر شخص آلوده‌ی فاسقی می‌تواند اسماءِ الهی را بر کفن خویش بنویسد و از مجازاتِ الهی فرار کند! ﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعَالٰی عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِیْرًا﴾  
ثالثاً: اصولاً اسماءِ الهی را نباید بر کفن نوشت زیرا در میان قبر به چرک و خون و محتویات امعاء میّت آلوده خواهد شد و مخالف با احترام به خدا و اسماءِ حسناى الهی است. قرآن کریم فرموده: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ [الأعلى: ۱] «نام پروردگار و الایت را منزّه شمار».

رابعاً: درباره‌ی این دعا گفته شده که هر کس آن را در ماه رمضان سه بار بخواند حقّ تعالی جسد او را بر آتش دوزخ حرام سازد! این با تعالیم اسلام موافق نیست بلکه هر بنده‌ای که مرتکب کبائر و محرّمات نشده باشد پیکرش بر آتش حرام خواهد بود و اگر مرتکب شده باید توبه و جبران نماید نه آنکه دعایی را سه بار بخواند. (فتاؤل)

مؤلف مفاتیح می‌گوید: «خواندن این دعا در خصوص شب‌های قدر در خبر ذکری از آن نیست لکن علامه‌ی مجلسی در «زاد المعاد» در ضمن اعمال شب‌های قدر فرموده و در بعضی از روایات وارد شده است که دعای جوشن کبیر را در هر یک از این سه شب بخوانند و کافی است فرمایش آن بزرگوار ما را در این مقام!»

البته وضع روایات و اعتبار آن‌ها معلوم نیست و قول مجلسی نیز حجّت نیست. از شیخ عباس می‌پرسیم: آیا مجلسی می‌تواند آداب و اعمال شرعی را کم و زیاد کند؟ آیا مجلسی حجّت است؟!

مطلبی که در اینجا ذکر آن ضرورت دارد این است که متن دعای جوشن کبیر معیوب نیست اما باید پرسید: اگر شما این دعا را و امثال آن را قبول دارید چرا بر خلاف آن عمل می‌کنید و اگر آنچه را که در این دعا آمده درست می‌دانید پس اکثر عقائد شما باطل است. مثلاً در بند ۱۹ دعا آمده است: «يَا مَنْ لَيْسَ أَحَدٌ مِثْلَهُ» «ای خدایی که احدی مانند او نیست». در حالی که شما امام را مانند خدا همه جا حاضر و ناظر و از هر چیز مطلع می‌دانید! در بند ۲۲ گفته است: «يَا مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ... يَا مَنْ لَمْ يَهْتِكِ السِّرَّ». «ای خدایی که زشتی و بدی (بندگان) را پوشانده است... ای خدایی که پرده (آبروی کسی) را ندرد». یعنی خدا ستار العیوب است. ولی شما می‌گویید همه‌ی گناهان به رسول خدا ﷺ و ائمه عرضه می‌شود (کافی باب ۸۷) و نعوذ بالله خدا ستار العیوب نیست! در بند ۳۱ چنین می‌خوانیم: «يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ..... يَا عَالِمًا لَا يَجْهَلُ» «ای خدای زنده‌ای که نمی‌میرد... ای خدای دانایی که نادانی (در او راه) ندارد». اما شما امام را هم زنده‌ای می‌دانید که نمی‌میرد و عالمی است که به چیزی جاهل نیست! در بند ۳۸ آمده است: «يَا مَنْ لَا مَفْرَعٌ إِلَّا إِلَيْهِ..... يَا مَنْ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِهِ، يَا مَنْ لَا يُسْتَعَانُ إِلَّا بِهِ... يَا مَنْ لَا يُرْجَى إِلَّا هُوَ» «ای خدایی که پناهگاه و شکایت‌گاهی جز به سوی او نیست... ای خدایی که تحوّل و نیرویی جز از او نیست ای خدایی که جز از او استعانت و مدد جویی نشود... ای خدایی که جز به او امیدوار نتوان بود». ولی شما بر خلاف این جملات، از حضرت علی و ابوالفضل و حضرت رضا و مهدی کمک می‌خواهید و یاری می‌جوئید و «یا علی مدد» و «یا مهدی ادرکنی = ای مهدی، مرا دریاب» می‌گویید و معتقدید آن‌ها صدای شما را می‌شنوند! در بند ۹۰ گفته است: «يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ، يَا مَنْ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ» «ای خدایی که جز ا و کسی غیب نمی‌داند، ای خدایی که جز او بدی را بر طرف نمی‌سازد» اما شما امام را هم عالم الغیب و بر طرف کننده‌ی بدی و شفا دهنده‌ی مرض می‌دانید!

**دعای جوشن صغیر:** دهمین دعای فصل ششم «جوشن صغیر» است. این دعا مدرک و

سندی که آن را به رسول خدا ﷺ برساند، فاقد است و به صرف نقل مجلسی (ج ۹۱ بحار

ص ۳۲۰) و کفعمی و ابن طاووس نمی‌توان آن را از شرع دانست. در مفاتیح آمده است: «چون موسی هادی عباسی قصد قتل حضرت کاظم علیه السلام نمود آن حضرت این دعا را خواند جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با وی فرمود حقّ تعالی هلاک خواهد کرد دشمن تو را!» این ادعا مخالف است با روایات باب ۶۱ کافی که می‌گوید امام اخبار غیبی را در خواب نمی‌بیند<sup>(۱)</sup>. دیگر آن که بر خلاف مفاتیح که می‌گوید: امام قبل از خواب دیدن این دعا را خوانده است در بحار الانوار (ج ۹۱ ص ۳۲۰) چنین مذکور است که امام پس از خواب دیدن دعای مذکور را خوانده است.

### دعای سیفی معروف به دعای قاموس: یازدهمین و آخرین دعای فصل ششم «دعای

سیفی» است که شیخ عباس مدرکی برای آن ذکر نکرده جز این که شیخ نوری آن را در صحیفه‌ی ثانیه‌ی علویّه ذکر کرده است. ما قول شیخ نوری را حجّت نمی‌دانیم و می‌دانیم که خرافات در کتب او فراوان دیده می‌شود. او همان است که قرآن را تحریف شده می‌داند!<sup>(۲)</sup> و همو گفته: «در کلمات ارباب طلسمات و تسخیرات شرح غریب است و از برای او آثار عجیبه ذکر کرده‌اند!» در حالی که ارباب طلسمات مردمی خرافی بوده‌اند. با این حال شیخ عباس از باب تسامح این دعا را در کتابش آورده است در حالی که در امور شرعی تسامح روا نیست و همین تسامحات موجب شده که هزاران برگ و بار زائد به دین خدا بسته‌اند و مذهب‌ها ساخته و بدعت‌ها رواج داده‌اند. ما قبلاً (ص ۱۳) درباره‌ی قاعده‌ی مضرّه‌ی تسامح در أدله‌ی سنن سخن گفته‌ایم. (مراجعه شود).

۱- در این مسأله مفید است که رجوع کنید به کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» ص ۴۱۲.

۲- ر.ک. کتاب حاضر صفحه‌ی ۳۲.

## تذکر مهمّ دربارهی «توحید عبادت»

بدان که مهم‌ترین مسأله در اسلام بی‌شبهه مسأله‌ی شرک و توحید است که شقاوت و سعادت ابدی ما بندگان، به آن بستگی نام دارد. خدای متعال فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۴۸] «همانا خداوند این که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و آنچه کمتر و فروتر از آن باشد. برای هر که بخواهد، می‌آمرزد و هر که به او شرک آورد، دروغی [به خدا بسته] و گناهی بزرگ مرتکب شده است». و حتی خطاب به پیامبر اکرم ﷺ فرموده: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [بل الله فأعبد وكن من الشكرين] ﴿[الزمر: ۶۵، ۶۶]» و هر آینه که به کسانی که پیش از تو بوده‌اند وحی شد که اگر شرک آوری هر آینه بی‌گمان کار [نیکت] تباه و نابود گردد و البته قطعاً از زیانکاران باشی بلکه فقط<sup>(۱)</sup> خدای را عبادت کن و از سپاسگزاران باش». و نیز دربارهی مردم فرمود: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۵]<sup>(۱)</sup>. «و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی‌آورند مگر این که [در حال ایمان به شرک آلوده] و مشرک‌اند».

لذا باید با اهتمام و توجه بسیار، ایمان خود را حتی المقدور از شائبه‌ی شرک حفظ کنیم<sup>(۲)</sup> و ضروری است که در این راه خود را از قید مأنوسات محیط و رسوم و آداب و عادات آباء و

۱- دربارهی سه آیه‌ی فوق رجوع کنید به تفسیر تابشی از قرآن تالیف نگارنده.

۲- رسول خدا ﷺ فرموده: «الإشراك في الناس أخفى من ديبب التمل على المسح الأسود في الليلة المظلمة» «شرک ورزیدن مردم از جنبش مورچه بر گلیم سیاه (یا سنگ سخت) در شبی تاریک نهان‌تر و پوشیده‌تر است». لذا مؤمن باید با توجه کامل ایمان خود را از شرک حفظ نماید.

اجداد که دلیل محکم شرعی ندارند، رها سازیم و در این موضوع بسیار مهم، سخن بی دلیل و مدرک را از هیچ کس حتی از معممین نپذیریم و فریب روایات نامعتبر را نخوریم. (فتاویٰ جلد ۱). چون معممین را در این جا ذکر کردم لازم است برای اتمام حجت این آیهی قرآن را نیز بیاورم که به مسلمین هشدار داده و خطاب به مؤمنین فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همانا بسیاری از علمای دینی و زهد پیشگان هر آینه مال‌های مردم را به ناروا می‌خورند [و آنان را] از راه خدا باز می‌دارند»<sup>(۱)</sup>.

۱- به نظر نگارنده ترجمه‌ای که در متن آورده‌ایم نزدیک‌ترین ترجمه به هدف و مقصود آیهی شریفه است زیرا «حَبِر» «مفردِ اَحْبَار» به معنای مطلق دانشمند خصوصاً دانشمند دینی است. چنانکه به ابن عباس، «حبر الأُمَّة» گفته می‌شود. البته به معنای اُسقف و پاپ مسیحیان و رئیس کاهنان یهود و روحانیون یهودی نیز استعمال می‌شود اما باید توجه داشت که معنای آن منحصر به علمای دینی یهود نیست. «راهب» (مفردِ رُهْبَان) به معنای فرد زهدپیشه و زاهد مآب است که به نحوی آشکار به عبادت و رعایت احکام شرع می‌پردازد و توجه چندانی به دنیا و امور دنیوی در او مشاهده نمی‌شود و غالباً در دیر یا صومعه یا زاویه‌ای به عبادت می‌پردازد. البته به پارسای ترسایان نیز اطلاق می‌شود. اما چون می‌دانم خرافیون و بهانه جویان در این ترجمه مناقشه و هياهو می‌کنند لذا ترجمه‌ی مأنوس قرآن را نیز می‌آورم و آیه را بنابه ترجمه‌ی مذکور، توضیح می‌دهم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا بسیاری از علمای دینی یهود و راهبان هر آینه مال‌های مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند». باید توجه داشت که نمی‌توان این آیه را به مذمت علما و زهدای یهود و نصاری منحصر دانست زیرا مخاطب آن مسلمین اند و با ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ آغاز شده است و می‌خواهد مؤمنین را متوجه سازد که نباید مسائل اعتقادی و امور شریعت را به صرف این که عالم یا زاهدی گفته است، قبول کنند بلکه باید از آن‌ها برای اقوالشان، دلیل شرعی طلب کنند و إلاً صرف مطلع ساختن مسلمین از این که علمای یهود و پارسایان نصاری مردم را از راه خدا باز می‌دارند و اموال مردم را به ناروا می‌خورند مسأله‌ای است که ارتباط چندانی با مسلمین ندارد زیرا آنها اموال مسلمین را نمی‌خورند علاوه بر این قید ﴿كَثِيرًا﴾ لزومی نداشت زیرا یهود و نصاری - نه فقط کثیری از ایشان - بلکه همگی با اسلام موافق نبودند و مردم را از گرویدن به اسلام باز می‌داشتند. (فتاویٰ) در واقع آیه می‌خواهد به مسلمین هشدار دهد تا به وضعی مشابه یهود و نصاری مبتلا نشوند که اقوال را به سبب آنکه به عالم یا زاهدی منتسب بود، می‌پذیرفتند زیرا چیزی که



برای یهود و نصاری بد باشد برای مسلمین نیز بد است و مسلمان سخن را تا زمانی که مستند و متکی به دلیل و مدرک شرعی نباشد حتّی اگر عالم یا زاهدی گفته باشد، نباید بپذیرد. مقصود از این که «هر آینه مالهای مردم را به ناروا می خورند» نه آن است که مال مردم را به جبر و زور می گرفتند بلکه با بهانه های شرعی و به عنوان حکمی از احکام دین مال مردم را می خوردند چنان که زمان ما نیز بسیاری از علما و مقدّس نمایان به نام دین، نان می خوردند و به عنوان وجوه شرعیّه از مردم پول می گیرند و سهم امام و خمس از غیر غنائم جنگی را که اصلاً در اسلام تشریح نشده، از فروع دین قلمداد کرده و زکات که بارها و بارها در قرآن بر آن تأکید گردیده مواردش محصور و محدود شده و چندان مورد توجّه نیست! زیرا زکات به تصریح قرآن باید به مصرف فقرا و مساکین و مصالح عمومی مسلمین برسد و اختصاص به علما و مقدّس نمایان ندارد. مسلمین نیز به صرف این که فلان عالم چنین گفته تحقیق نمی کنند و قول معممین را می پذیرند.

اگر کسی درباره ی جمله ی «[مردم را] از راه خدا باز می دارند» پرسد چگونه بسیاری از علما و زُهداد مردم را از راه خدا باز می دارند؟ توجّه او را به این نکته جلب می کنم که پر واضح است که اینگونه افراد علناً و به صراحت نمی گویند به راه خدا نروید زیرا ظاهری موافق دین و شریعت دارند و خود را مبلغ و مروّج دین معرفی کرده اند لیکن عملاً دین واقعی را متروک نهاده چیزهایی را به نام دین ترویج و تبلیغ می کنند که از دین نیست مثلاً دین اسلام را که دین تحقیق و دلیل خواهی است به صورت دینی که می گوید مردم باید از علما تقلید کنند، جلوه می دهند و در عوض جهاد در راه خدا، گریه و زاری و سینه زنی و زنجیرزنی و شعر خوانی و مدّاحی را به مردم آموخته اند. در کنار مسجد، حسینیه و مهدیه و فاطمیه و.... تأسیس شده و علما ساکت اند، به جای توحید و توجّه به خدای یگانه، توجّه به انبیاء و بزرگان دین و خواندن دعاهای شرک آمیز ندبه و توسّل به مردم یاد داده اند! و مردم را به تملّق و چاپلوسی و مدح اولیاء خدا که از دار فانی به سرای باقی رفته اند، تشویق می کنند!

متأسفانه مردم گمان می کنند هر که عمامه به سر و القاب پر طمطراق از قبیل ثقة الاسلام یا مرجع عالیقدر یا آیه الله العظمی و.... دارد، هر چه بگوید موافق قرآن است، دیگر آن که می پندارند آخوندها خادم دلسوز دین و مروّج حقایق اسلام اند اما واقعیت غیر از این است. این جانب سالیان متمادی از عمرم را در حوزه های علمیه ی قم و نجف و مشهد و در میان آخوندها به تحصیل و تدریس گذرانده ام و بانقاط ضعف و قوت آنها از نزدیک آشنایم. اما در این جا قول روحانیانی را می آورم که پس از انقلاب از آنها تعریف و تمجید بسیار می کنند. امید است که این مطالب موجب تبه خوانندگان گردد، و مَا ذَلِكَ عَلَي اللّهِ بِعَزِيزٍ.

قول اول را از صاحب تفسیر «المیزان» می آورم که ذیل آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره ی مائده تصریح کرده که: «إِنَّكَ إِنْ تَبَصَّرْتَ فِي أَمْرِ هَذِهِ الْعُلُومِ وَجَدْتَ أَنَّهَا نُظِّمَتْ تَنْظِيمًا لَا حَاجَةَ لَهَا إِلَى الْقُرْآنِ أَوْلًا حَتَّىٰ أَنَّهُ يُمَكِّنُ لِمُتَعَلِّمٍ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا جَمِيعًا: الصَّرْفَ وَالنَّحْوَ وَالْبَيَانَ وَاللُّغَةَ وَالْحَدِيثَ وَالرِّجَالَ وَالتَّرَايَةَ وَالْفِقْهَ وَالْأَصُولَ فَيَأْتِي آخِرَهَا ثُمَّ يَتَضَلَّعُ بِهَا ثُمَّ يَجْتَهِدُ وَيَتَمَهَّرُ فِيهَا وَهُوَ لَمْ يَقْرَأِ الْقُرْآنَ وَلَمْ يَمَسَّ مُصْحَفًا قَطُّ... الخ = همانا اگر در احوال این علوم (= علوم دینی) بنگری ملاحظه می کنی که علوم مذکور چنان تنظیم شده اند که هیچ به قرآن احتیاج ندارند و متعلم می تواند همه ی این علوم از صرف و نحو و بیان و لغت و حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول را فرا گیرد و به آخرین مراحل برسد و در آنها اجتهاد کند بی آنکه قرآن بخواند یا به قرآن دست بزند...!».

«مرتضی مطهری» نیز درباره ی متروک و مهجور بودن قرآن، نوشته است: «اگر کسی علمش قرآن باشد یعنی در قرآن زیاد تدبّر کرده باشد، تفسیر قرآن را کاملاً بداند، این آدم چقدر در میان ما احترام دارد؟ هیچ. اما اگر کسی کفایه ی آخوند ملاً کاظم خراسانی را بداند، یک شخص محترم و باشخصیت شمرده می شود! پس قرآن در میان خود ما مهجور است و در نتیجه ی همین اعراض از قرآن است که به این بدبختی و نکبت گرفتار شده ایم... یکی از فضلاء خودمان... می گفت: خدمت آیت الله خویی - سلمه الله تعالی - رسیدم به ایشان گفتم: چرا شما درس تفسیری که سابقاً داشتید ترک کردید؟... ایشان گفتند: موانع و مشکلاتی در درس تفسیر هست... به ایشان گفتم: علامه ی طباطبایی در قم که به این کار ادامه دادند و بیشتر وقت خودشان را صرف این کار کردند، چطور شد؟ ایشان گفتند: آقای طباطبایی تضحیه کرده اند. یعنی آقای طباطبایی خودشان را قربانی کردند، از نظر شخصیت اجتماعی ساقط شدند و راست گفتند!»

عجیب است که در حسّاس ترین نقاط دینی ما اگر کسی عمر خود را صرف قرآن بکند، به هزار سختی و مشکل دچار می شود، از نان، از زندگی، از شخصیت، از احترام، از همه چیز می افتد، اما اگر عمر خود را صرف کتاب هایی از قبیل کفایه بکند، صاحب همه چیز می شود. در نتیجه هزارها نفر پیدا می شوند که کفایه را چهار لا بلد هستند، یعنی خودش را بلد هستند، ردّ کفایه را هم بلد هستند، ردّ او را هم بلد هستند، ردّ ردّ او را هم بلد هستند اما دو نفر پیدا نمی شود که قرآن را به درستی بداند! از هر کسی درباره ی یک آیه ی قرآن سؤال شود، می گوید باید به تفاسیر مراجعه شود... الخ» (ده گفتار، مقاله ی رهبری نسل جوان).

قول دوم را از «فدائیان اسلام» که پیروان مرحوم سیّد «مجتبی میر لوحی» (نواب صفوی) بوده اند، می آورم که این جانب در ایام جوانی به آنها بسیار نزدیک بودم. آنها در کتاب «راهنمای حقایق»

از جمله مشکلات و انحرافات دینی که گریبان گیر مردم ماست و ما را به ورطه‌ی شرک می‌کشاند مسأله‌ی توسّل و طلب شفاعت است که علمای ما نیز در این موضوع به جای راهنمایی مردم و نهی ایشان از این گونه انحرافات بزرگ، آنان را تشویق می‌کنند و تنور خرافات را گرم نگه می‌دارند و نان خود را می‌پزند!

اگر کسی بی‌تعصب و پیشداوری در قرآن کریم تدبّر و تأمل کند، خواهد دید که قسمت مهمّی از آیات قرآن ردّ است بر شرک در عبادت، کتاب خدا در مسأله‌ی «توحید» بیش از هر چیز بر توحید عبادت تأکید شدید کرده است<sup>(۱)</sup>. در سطور آینده برای بیداری خوانندگان عزیز مطالبی را در چند بند دربارهی «توحید عبادت» می‌آوریم:

أ) خدا فرموده: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ ذَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰] «پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت

خطاب به آخوندهای با اسم و رسم که در چشم عوام، بزرگ می‌نمایند، چنین گفته‌اند: «تو برای ریاست خود آن قدر که کوشیدی به خدا برای حفظ اسلام یک هزارم آن در تمام عمرت کوشش نکردی. به خدا آنگاه که احساس کوچکترین خطری برای عنوان و مقام دنیای خود کنی. مهیبای هر اقدامی و تکفیر و تفسیقی می‌باشی، گرچه به بنیاد مقدّس اسلام لطماتی وارد آید، اما اگر در پیش چشمت محصول مصائب انبیاء و محمد و آل محمد علیهم‌السلام و محصول خون مقدّس حضرت سید الشهداء علیهم‌السلام جگرگوشه‌ی پیغمبر را آتش زنند، تا جایی که برای شخصیت خود احساس خطر نکنی باکت نیست!» (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب مذکور مراجعه کنند).

مرتضی مطهری نیز دربارهی نحوه‌ی زندگی تعدادی از آخوندها نوشته است: «روحانیین شیعه... ناگزیر هستند سلیقه و عقیده‌ی عوام را رعایت کنند و حُسن ظنّ آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جاست... بلکه منتهای تأسّف است که مردم جلو چشم خود ببینند که اولاد و احفاد و حواشی برخی از مراجع تقلید بزرگ، آنقدر از هرج و مرج و بی‌نظمی‌های بودجه‌ی روحانیت اختلاس می‌کنند که سال‌های متمادی در کمال اسراف خرج می‌کنند و تمام نمی‌شود... الخ».

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب «ده گفتار»، مقاله‌ی «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» مراجعه کنند).

۱- در این مورد مفید است که به تفسیر تابشی از قرآن مراجعه شود.

کنم، براستی آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی سرافکنده و خوار به دوزخ در آیند». طبرسی در «مجمع البیان» می گوید: «این آیه دلالت دارد بر اهمّیت و عظمت دعا نزد خدای متعال و فضیلت انقطاع به سوی خدا»<sup>(۱)</sup>. بنابراین، دعا عبادت است<sup>(۲)</sup> و کسی که به درگاه خدا دعا نکند و تکبر ورزد مستحق دخول دوزخ است و چون مسلمان بنا به آیهی ﴿وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ [الکھف: ۱۱۰] «و باید در عبادت پروردگارش احدی را انباز و شریک نسازد» لذا جایز نیست که غیر خدا را مخاطب دعای خویش قرار دهد. (فتأمل جدّاً) خدا در آیهی ۶۰ سورهی غافر فرموده مرا بخوانید و نفرموده انبیاء و اولیاء مرا بخوانید و جمله‌ای «شبه شرطیه» (= جواب طلب) آورده که تحقّق مفاد جمله‌ی تالی، مشروط و منوط است به تحقّق جمله‌ی مقدّم، یعنی شرط استجاب دعا خواندن خدا است<sup>(۳)</sup>. بنابراین کسی که غیر خدا را بخواند به مفاد جمله‌ی مقدّم عمل نکرده است و طبعاً مفاد جمله‌ی تالی

۱- وفي الآية دلالة على عظم قدر الدعاء عند الله تعالى وعلى فضل الانقطاع إليه.

۲- در احادیث وارد شده: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» (طبرسی در «مجمع البیان» ذیل آیه ۶۰ سورهی «غافر» روایاتی نقل کرده که ما در اینجا می آوریم، پیامبر ﷺ فرموده: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» «دعا همان عبادت است». امام باقر ﷺ فرموده: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ = بهترین عبادت دعاست». امام صادق ﷺ درباره دعا فرموده: «هِيَ الْعِبَادَةُ الْكُبْرَى» دعا عبادت بزرگتر است.

۳- تعجب است از آخوندها که هرگاه حدیث یا روایتی به نفع دکانشان نباشد از آن چندان یاد نمی کنند! از جمله‌ی کمتر دیده‌ام که هنگام تفسیر آیهی ۶۰ سورهی غافر از امام سجاد ﷺ یاد کنند که در بند ۱۵ دعای ۴۵ صحیفه‌ی سجادیّه‌ی عرض می کند: «وَقُلْتُ: ﴿أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَكْبِرُوْنَ عَنِّي عِبَادَتِي سَيَدْخُلُوْنَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ فَسَمِيَتْ دُعَاكَ عِبَادَةً وَتَرَكَهَ اسْتِكْبَارًا...» (پروردگارا) و فرمودی: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم براستی آنان که از عبادت من تکبر ورزند بزودی سرافکنده و خوار به دوزخ در آیند پس دعا (و درخواست از) خودت را «عبادت» و ترک این کار را کبر و سرکشی نامیدی...». (همچنین رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴) و یا در بند ۱۳ دعای ۴۶ صحیفه‌ی سجادیّه‌ی عرض می کند: «خَابَ الْوَافِدُونَ عَلَى غَيْرِكَ وَخَيَّرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ وَضَاعَ الْمُلِمُونَ إِلَّا بِكَ...». (پروردگارا) آنان که به سوی غیر تو آمدند نومید گشتند و آنان که جز به سوی تو روی آوردند زیان کردند و آنان که به درگاه غیر تو فرود آمدند، تباه شدند....».

محقق نمی‌شود و چنانچه هم خدا و هم غیرخدا را بخواند بر خلاف صریح آیه‌ی ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾... ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸، ۲۰] «با خدا احدی را نخوانید..... (ای پیامبر) بگو: فقط پروردگارم را می‌خوانم و [در خواندنم] احدی را انباز و شرک او نمی‌سازم» عمل کرده است!

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره‌ی قرآن کریم فرموده: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» «بخشی از آن از بخش دیگر سخن گفته و بخشی از آن گواه بخش دیگر است»<sup>(۱)</sup>. با توجه به این ارشاد بسیار گرانقدر علی علیه السلام و با مقایسه‌ی آیات قرآن با یکدیگر، به وضوح می‌توان دریافت که از نظر قرآن «دعا» از بارزترین مصادیق عبادت است. علاوه بر آیه‌ی ۶۰ سوره‌ی غافر که در سطور بالا آوردیم و در آن دعا عبادت شمرده شده، قرآن در موارد بسیاری «دعا» را در موضع «عبادت» به کار برده و «دعا» برای غیر خدا را شرک شمرده است فی‌المثل اگر در جایی فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [النحل: ۲۰] «و کسانی را که غیر از خدا می‌خوانند چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند» در جای دیگر می‌فرماید: ﴿أَيْشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۱] «آیا چیزهایی را (با خدا) شریک می‌شمارند که چیزی را نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند؟» و نیز می‌فرماید: ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ...﴾ [الفرقان: ۳] «و به جز خدا، معبودانی گرفتند که چیزی نیافرینند و خود آفریده می‌شوند».

اگر در جایی فرموده: ﴿قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا﴾ [الأنعام: ۷۱] «بگو آیا جز خدا چیزی را بخوانیم که ما را نه سودی بخشد و نه زیان رساند؟!» و یا فرموده: ﴿يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ﴾ [الحج: ۱۲] «جز خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانش رساند و نه سودی بخشد این همان گمراهی دور است». و یا فرموده: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا

مِّنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٦﴾ [یونس: ۱۰۶] «(ای پیامبر) جُز خدا آنچه که تو را سود نبخشد و زیان نرساند، مخوان که اگر چنین کنی، در این صورت همانا از ستمکارانی». در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ [یونس: ۱۸] «جُز خدا، چیزی را عبادت می‌کنند که نه زیانشان رساند و نه سودی بخشد». و یا می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ﴾ [الفرقان: ۵۵] «جُز خدا چیزی را عبادت می‌کنند که نه ایشان را سود بخشد و نه زیان رساند».

اگر در جایی فرموده: ﴿ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [الأعراف: ۲۹ و غافر: ۶۵] «در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اید، او را بخوانید». یا فرموده: ﴿فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [غافر: ۱۴] «پس خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌اید، بخوانید». در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾﴾ [الزمر: ۲] «خدا را در حالی که دین را برای او خالص کرده‌ای عبادت کن». ﴿قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١١﴾﴾ [الزمر: ۱۱] «(ای پیامبر) بگو همانا من فرمان یافته‌ام که خداوند را در حالی که دین را برای او خالص ساخته‌ام، عبادت کنم». ﴿قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾﴾ [الزمر: ۱۴] «(ای پیامبر) بگو فقط خدا را عبادت می‌کنم در حالیکه دینم را برای او خالص ساخته‌ام». و فرموده: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [البینة: ۵] «و فرمان نیافته‌اند جُز آنکه خدای را عبادت کنند در حالی که دین را برای او خالص ساخته‌اند».

اگر در جایی فرموده: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾﴾ [الجن: ۱۸] «پس با خدا احدی مخوانید». در جای دیگر فرموده: ﴿أَمَرَ آلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [یوسف: ۴۰] «فرمان داده که جُز او را عبادت مکنید».

اگر فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠﴾﴾ [الجن: ۲۰] «(ای پیامبر) بگو فقط پروردگارم را می‌خوانم و [در خواندم] احدی را با او شریک نمی‌سازم» در جای دیگر فرموده: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶] «و خدا را عبادت کنید و چیزی را

با او شریک مشمارید». و فرموده: ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ [النور: ۵۵] «مرا عبادت می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌شمارند».

اگر فرموده: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ﴾ [فاطر: ۱۳] «و کسانی را که به جُز او می‌خوانید مالک پوست هسته‌ی خرمايي نیستند (تا چه رسد به خرما)». در جای دیگر فرموده: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا﴾ [النحل: ۷۳] «و جُز خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که مالک و صاحب اختیار روزی ایشان نیستند». و فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا﴾ [العنکبوت: ۱۷] «همانا کسانی را که جُز خدا عبادت می‌کنید مالک و صاحب اختیار روزی شما نیستند». بنابراین مسلمان باید فقط خدا را بخواند<sup>(۱)</sup> و لا غیره<sup>(۲)</sup>. جای تأسّف و تعجّب بسیار است

۱- منظور خواندنی است که مستلزم فرض صفات الهی برای مدعوّ باشد.

۲- چنانکه در «مفاتیح الجنان» (در فضیلت و اعمال ماه مبارک رمضان، دعای ابو حمزه‌ی ثمالی) آمده، حضرت سجاد علیه السلام عرض می‌کرد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَلَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي = سپاس و ستایش خدایی راست که جُز او را نمی‌خوانم که اگر غیر او را می‌خواندم دعایم را اجابت نمی‌کرد». و چنان که در «صحیفه‌ی سجادیه‌ی» منقول است، عرض می‌کرد «لَا يَشْرُكَكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي وَلَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ دُعَائِي = در رجاء و امیدم کسی با تو شرکت ندارد و در دعا و خواندنم کسی با تو همراهی ندارد». (صحیفه‌ی سجادیه‌ی، دعاؤه متفرّعاً إلى الله) و نیز عرض می‌کرد: «لَا أَدْعُو سِوَاكَ وَلَا أَرْجُو غَيْرَكَ = جُز تو را نمی‌خوانم و به کسی جز تو امید ندارم». (دعاؤه في التّضرّع).

و از علی علیه السلام منقول است که «رَبِّي الْوَاحِدُ الْأَحَدُ لَا أَشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا أَدْعُو مَعَهُ إِلَهًا آخَرَ» «پروردگام یکتای یگانه است که چیزی را با او شریک نمی‌شمارم و با او معبود دیگری را نمی‌خوانم». (صحیفه علویه، دعاؤه في اليوم الرابع والعشرين من الشهر).

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است: «لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُشْرِكًا حَتَّى يُصَلِّيَ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَدْبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ أَوْ يَدْعُو لِغَيْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ = بنده‌ی خدا مشرک نگردد تا برای غیر خدا نماز گزارد یا حیوانی را برای غیر خدا ذبح کند یا غیر خدای - عزّوجلّ - را (در دعا) بخواند». (خصال صدوق، حدیث ۳۴۱).

که مردم زمان ما به بهانه‌ها و توجیهات مختلف غیر خدا را می‌خوانند<sup>(۱)</sup> و به غیر خدا متوسّل می‌شوند! آخوندها نیز ساکت‌اند بلکه مردم را تشویق می‌کنند!

ب) خداوند فرمود: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ ۗ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾﴾ [الإسراء: ۵۶، ۵۷] «ای پیامبر! بگو کسانی را که غیر خدا [معبود و پاسخ دهنده] پنداشته‌اید، بخوانید پس [بدانید که] مالک و عهده دار بر طرف کردن ضرر از شما نیستند، کسانی را که می‌خوانند هر که از ایشان که مقرب‌تراند خود به سوی پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت او امید وارند و از عذاب او بیمناک‌اند براستی که عذاب پروردگارت حذر کردنی است».

در آیات فوق خدا مذمت کرده از کسانی که غیر خدا یعنی بزرگان و مقربین الهی را می‌خوانند که از ایشان ضروری را دفع نمایند یا آن را تغییر دهند<sup>(۱)</sup>. خدا فرموده آنان دافع ضرر یا تغییردهنده‌ی احوال و اوضاع شما نیستند و این کار بر عهده‌ی آنان نیست. آن بزرگان خود به دنبال وسیله‌اند<sup>(۲)</sup> تا رحمت خدا را جلب کنند و یا از عذاب نجات یابند و پرواضح است چنین کسانی که امید به رحمت پروردگار داشته و از عذاب او بیمناک

۱- در حاشیه‌ی همین مفاتیح الجنان (که موسوم است به «الباقیات الصالحات» در قسمت «ادعیه‌ی عافیت» به نقل از «عدّة الدّاعی») از قول حضرت صادق علیه السلام آمده است که عرض می‌کرد: «اللّٰهُمَّ إِنَّكَ عَيْرَتَ أَقْوَامًا فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ رَزَعْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾﴾ [الإسراء: ۵۶] فیا مَنْ لَا يَمْلِكُ كَشْفَ ضُرِّي وَلَا تَحْوِيلَهُ عَنِّي أَحَدٌ غَيْرُهُ..... إلخ = پروردگارا، همانا تو در کتابت بر اقوامی عیب شمردی [که غیر خدا را می‌خوانند] و فرمودی: "ای پیامبر، بگو کسانی را که غیر خدا [معبود و پاسخ دهنده] پنداشته‌اید بخوانید پس [بدانید که] مالک و عهده دار بر کنار ساختن زیان و گزند از شما و دگرگون ساختن آن نیستند» پس ای آنکه احدی جز او مالک و عهده دار بر کنار ساختن گزند و زیان از من یا دگرگون ساختن آن نیست،... الخ» همچنین دربند ۹۰ دعای جوشن کبیر می‌خوانید: «یا مَنْ لَا يَصْرِفُ السَّوْءَ إِلَّا هُوَ».

۲- درباره‌ی «وسیله» رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه‌ی ۲۱۹ به بعد.



بوده‌اند به هیچ‌وجه موجود بی‌جان از قبیل بت و تمثال نبوده بلکه افراد والامقام و مقرب بوده‌اند. اما خدا فرموده چنین افرادی قابل خواندن نیستند اما متأسفانه مردم متوجّه نیستند و به بهانه‌های گوناگون بلکه با لجاجت و تعصّب، بزرگان دین را که هزار سال است از دنیا رفته و به عالم دیگر منتقل شده‌اند، می‌خوانند و آنان را «باب الحوائج» می‌دانند! البته افراد متعصّب می‌گویند چون انبیاء و ائمّه از مقربینِ الهی می‌باشند پس خواندنشان جایز است! اما چنان‌که در آیات ۵۶ و ۵۷ سوره‌ی اسراء ملاحظه شد خدا کسانی را که به او تقرّب دارند، هیچ‌کاره خوانده و فرموده دفع ضرر و تغییر احوال شما در اختیار آنها نیست بلکه آنان خود جویای - نه این‌که وسیله‌ای را بخوانند (فتأمل) - وسیله‌ای هستند که سبب جلب رحمت حقّ باشد و ایشان را از عذابِ الهی دور سازد زیرا از عذاب خدا بیمناک‌اند.

دکّانداران مذهبی در برابر این آیات واضح جواب خدا را چه می‌دهند؟ آیا از قیامت بیم ندارند؟! به نظر ما علّت این‌که با وجود این آیات واضح و صریح قرآن هنوز چنین اعمال شرک‌آمیزی از میان مسلمین نرفته، تعصّب و لجاجت علما و توجیّهات عوام فریب ایشان و تمسّک به روایات جعلی و ضعیف است.

ج) خدا فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳۷﴾... وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۳۷﴾ [الأعراف: ۱۹۴، ۱۹۷] «همانا کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید بندگانی مانند شما نیستند پس بخوانیدشان، اگر راستگوی‌اید باید که شما را پاسخ دهند [در حالیکه چنین نیست]... و کسانی که غیر از خدا می‌خوانید نتوانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری می‌کنند». و فرموده: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۴۰﴾ [الروم: ۴۰] «خداست که شما را آفرید آنگاه شما را روزی داد سپس شما را می‌میراند سپس شما را (روز رستاخیز) زنده می‌سازد. آیا هیچ‌یک از شریکان شما هست که چیزی از این کارها بکند؟ خدا منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌شمارند». و فرموده: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا

يَخْلُقُ أَفْلا تَذَكَّرُونَ ﴿٧٧﴾... وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٧٨﴾  
 أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾... وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ  
 رِزْقًا مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٨٠﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ  
 وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾﴾ [النحل: ١٧، ٢٠، ٢١، ٧٣، ٧٤] [پس آیا کسی که می آفریند چونان کسی  
 است که [چیزی] نمی آفریند آیا متذکر نمی شوند... و کسانی را که غیر از خدا می خوانند  
 چیزی نمی آفریند و خود آفریده می شوند. مردگان زنده نیستند و نمی دانند چه هنگام بر  
 انگيخته می شوند... عبادت می کنند غیر از خدا آنچه را که در آسمانها و زمین مالک رزق و  
 روزی ایشان نیست و توانایی [این کار را] ندارند. پس برای خدا مثلها مزیند که خدا می داند  
 و شما نمی دانید.]

و فرموده: ﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَن عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا  
 يَسْتَحْسِرُونَ ﴿٨٢﴾ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٨٣﴾ أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ  
 ﴿٨٤﴾... أَمْ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّن مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّن قَبْلِي بَلْ  
 أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٨٥﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ  
 أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٨٦﴾﴾ [الأنبياء: ١٩-٢١، ٢٤-٢٥] «و از آن اوست هر که آسمانها  
 و زمین است و آنان (= فرشتگان) که نزد اویند<sup>(١)</sup> از عبادت او سرکشی ندارند و خسته و  
 مانده نمی شوند و شب و روز (خدای) را به پاکی ستوده و سست نمی شوند. آیا (مردم)  
 معبودانی از زمین گرفته اند که آنان زنده می کنند [و حیات می بخشند]؟!... آیا غیر از خدا  
 معبودانی گرفته اند؟! بگو: برهان خویش را بیاورید. این است ذکر کسانی که با من اند و  
 ذکر کسانی که پیش از من بوده اند، بلکه بیشتر اینان حق را نمی دانند و زین سبب  
 رویگردانند و پیش از تو هیچ فرستاده ای نفرستادیم مگر این که به او وحی می کردیم که  
 جُز من معبودی [حق] نیست پس تنها مرا عبادت کنید.»

١- در تفسیر «مجمع البیان» آمده است که منظور از «عِنْدَهُ = نزد او» در این آیه (دارای تقرّب و منزلت بودن) است.

در این آیات خداوند فرموده همه‌ی کسانی که در زمین و آسمان وجود دارند - اعمّ از ملائکه و انبیاء و سایر مقرّبین - مالک و صاحب اختیارشان خداست و آنها نیز همگی شبانه روز او را عبادت می‌کنند پس اگر شما راست می‌گویید و دوستدار و پیرو ایشان‌اید باید مانند آنها خدا را عبادت کنید نه آنها را، خدا را معبود بگیرید نه آنها را. به قول «تفسیر نمونه» آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی انبیاء در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصاً خالق حیات و زندگی که روشن‌ترین چهره‌های خلقت است. مؤلف «المیزان» نیز ذیل آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی انبیاء می‌گوید: در قرآن که ذکر نازل بر من و برای بشر معاصر من است و در کتب آسمانی قبل که ذکر مردم گذشته بود آنچه دربارهی عبادت آمده، همه‌ی آنها عبادت را منحصر برای خدا و الوهیت را شایسته‌ی او به تنهایی دانسته‌اند.

علاوه بر این فرموده شما که برای غیرخدا اعمال عبادی به جای می‌آورید اگر کارتان را درست می‌دانید برای این کار خود برهانی بیاورید که خدا و شریعتِ الهی. اجازه‌ی چنین کاری داده‌اند زیرا شریعتِ این پیامبر و پیامبران سابقین چنین کاری را جز برای خالق مجاز نשמوده‌اند بلکه ما به همه‌ی انبیاء بلااستثناء وحی می‌کردیم که هیچ معبودی جز خدا حقّ نیست، لذا باید فقط خدا عبادت شود و لاغیر و نباید اعمال عبادی را که یهود و نصاری و یا حتی خرافیین مسلمان نسبت به بزرگان دین بجا می‌آورند، به حساب دین خدا بگذاریم.

(د) ﴿وَإِذَا رَعَا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۸۷﴾ وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۸۸﴾﴾ [النحل: ۸۶، ۸۷] «و چون کسانی که شرک ورزیدند، شریکان خویش را ببینند، گویند پروردگارا، اینان‌اند شریکان ما که غیر از تو می‌خواندیم پس آنان [سخنشان را رد کرده] و جواب گویند: همانا شما دروغ‌گویان‌اید در آن روز [به حقیقت] تسلیم شوند و آنچه افترا می‌بستند [از نظرشان] گم شود».

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ فَرَزَلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿۸۹﴾ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿۹۰﴾ هُنَالِكَ تَبْلُغُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ وَضَلَّ

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾ [یونس: ۲۸-۳۰] «و روزی که همه‌ی ایشان را گرد آوریم آن‌گاه کسانی را که شرک ورزیدند گوئیم: شما و شریکانتان بر جای خویش باشید پس میانشان جدایی و فاصله می‌نهییم و شریکان ایشان گویند: [در حقیقت] شما ما را عبادت نمی‌کردید [بلکه به اوهام خود دل‌گرم بودید] همانا خدا میان ما و شما شهادت را بسنده است که ما همانا از عبادت شما بی‌خبر بودیم. آن‌جاست که هر کسی [درستی و نادرستی و سود و زیان] آن‌چه از پیش فرستاده بیازماید و به سوی خدایی که به حقّ مولی و سرور ایشان است باز گردانیده شوند و آنچه افتراء می‌بستند [از نظر شان] گم شود».

آیات فوق دلالت دارد که روز قیامت عابد و معبود و داعی و مدعُوّ و مشرک و شرکائی که قائل بودند همه احضار می‌شوند و در محکمه‌ی الهی معبود به عابد و مدعُوّ به داعی خود می‌گوید تو مرا عبادت نمی‌کردی زیرا من چنان‌که می‌پنداشتی نبودم بلکه تو معبودی غیر واقعی و خیالی داشتی زیرا عابد و معبود هر دو مخلوق خدا و در احتیاج به خداوند همسان‌اند ولی عابد تصوّر می‌کرده که معبودش صفات خدایی دارد و در واقع معبودی را عبادت کرده که واقعیت نداشته است. لذا روز ستاخیز مدعُوّ و معبود به داعی خود می‌گوید اشتباه کردی، آن معبود خیالی تو من نبودم و آن صفات پنداری تو را نداشتم. بنابراین کسانی که امام یا امام‌زاده را می‌خوانند و برای او نذر و طواف و کرنش تمام می‌کنند به خیال این که امام حاضر و ناظر و قاضی الحاجات است، یک موجود خیالی ساخته‌اند. امام (یا سایر معبودها) نیز روز قیامت به ایشان می‌گویند آنچه می‌پنداشتید ما نبودیم از ایشان تبری می‌جویند و خدا را شاهد می‌گیرند که ما از عبادت شما نسبت به خود خیر نداشتیم.

اگر کسی بگوید منظور آیه بُت‌های بی‌شعور هستند. می‌گوئیم: اولاً در آیه لفظ «اصنام» نیامده. ثانیاً چگونه بت‌هایی که در دنیا فاقد حسّ و شعور بودند، در قیامت سخن می‌گویند؟ بلکه اولاً معبود مشرکین منحصر به بت نبوده، ثالثاً «بُت» را نیز مستقلاً کرنش و تعظیم نمی‌کرده‌اند بلکه «بُت» تمثال و یادآور بزرگان و صالحین و ملائکه بوده است و در قیامت آن بزرگان خود سخن می‌گویند نه چوب‌ها و سنگ‌هایی که به یاد آنان ساخته شده بود.

چنانکه خدا نیز فرموده: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَتُولَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَعَابَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِمِ مِّنْكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢١﴾﴾ [الفرقان: ۱۷-۲۰] «و روزی که ایشان را آنچه جز خدا عبادت می‌کنند، محشور سازد. آنگاه [خدا به معبودان] فرماید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود راه را گم کردند؟ گویند: تو والا و منزهی [که حقیقت را ندانی] ما را نسزد که جز تو اولیائی [برای خویشان] بگیریم لیکن آنان و نیاکانشان را بهره‌ها و نعمت‌ها دادی تا یاد و پیام [و کتاب و شرایع] تو را از یاد بردند و گروهی تیره بخت و هلاک گردیدند. [خدا به شرک آوران فرماید] براستی آنان شما را دروغگو شمرده و تکذیب کردند پس نمی‌توانید که [عذاب از خویش] بگردانید و [یا یکدیگر را] یاری کنید و هر که از شما ستم کند و شرک ورزد<sup>(۱)</sup> او را عذابی بزرگ می‌چشانیم. و پیش از تو پیامرانی نفرستادیم مگر آن که ایشان نیز [بسان دیگران] طعام خورده و در بازارها راه می‌رفتند و برخی از شما را وسیله‌ی آزمودن برخی دیگر قرار دادیم که آیا شکیبایی می‌ورزید؟ و پروردگار تو بیناست.»

از جمله آیاتی که به آن تمسک می‌شود تا عوام بپندارند که نواهی قرآن در خواندن غیر خدا، مختص به بُت‌هاست، آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی انبیاء است. به یاد دارم در یکی از جلسات تفسیر قرآن که در منزل منعقد می‌شد آخوند جوانی حاضر شد که نمی‌دانم برای برهم زدن جلسه آمده بود یا قصد تحقیق داشت. وی در میانه‌ی جلسه برخاست با صدای بلند و در مخالفت با من، گفت: استاد تو به آیاتی که در نهی از خواندن غیر خدا می‌خوانی و انبیاء و ائمه را نیز

۱- خداوند در قرآن [لقمان: ۱۳] شرک را ظلم عظیم شمرده و پرواضح است ظمی که عذاب کبیر در پی

داشته باشد همان شرک است. (فتا‌مل)

مشمول آن‌ها می‌دانی، درست نیست زیرا آیات خطاب به مشرکین مگه است که بت پرست بودند. تو به چه دلیل غیرت را مشمول آیه می‌دانی؟ قرآن فرموده: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۸] آیا تو معتقدی حضرت عیسی و مریم و ائمه و صالحین نیز وارد جهنم می‌شوند و خدا آن‌ها را عذاب می‌کند؟!

به او گفتم: عجیب است که مانند مشرکین با ما مخالفت می‌کنی زیرا یکی از مشرکین همین اشکال را به پیامبر اکرم کرده است!<sup>(۱)</sup>

ثانیاً: قرآن فقط یک آیه ندارد و مورد استناد ما نیز فقط این آیه نیست بلکه آیات متعدّد قرآن و حقایق تاریخی مؤید قول ماست که نهی از خواندن غیرخدا شامل غیرت نیز می‌شود.

ثالثاً: چرا آیه‌ی بعد را نخواندی که در قرآن لفظ «هَتُولَاءِ» و فعل جمع مذکر «وَرَدُوها» استعمال شده که مخصوص عقلاست.

رابعاً: دو آیه‌ی بعد از این آیه (آیه‌ی ۱۰۱) ایراد تو را مرتفع ساخته است. مگر تفاسیر شیعه را درباره‌ی این آیات نخوانده‌ای؟!

متأسفانه جلسه‌ی آن روز به عصبانیت و هیاهو میان دوستان آخوند مذکور و دوستان ما منجر شد و نتیجه‌ای مفید نداشت اما مناسب است که در این جا آیه‌ی منظور را بیاوریم و پیرامون آن توضیحاتی بنگاریم:

﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾ ﴿۹۸﴾ لَوْ كَانَ هَتُولَاءِ ۚ إِلَهَةً مَّا وَرَدُوها وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۹۹﴾... إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿۱۰۱﴾ [الأنبياء: ۹۸-۹۹ و ۱۰۱] «همانا شما و آنچه جز خدا عبادت می‌کنید همیشه دوزخ‌اید و شما واردشوندگان آن‌اید. اگر اینها [که عبادت می‌کردید] معبودانی [به حق] می‌بودند به دوزخ وارد نمی‌شدند، همگی در آن جاودان‌اند.... همانا کسانی که پیش از این از سوی ما [وعدده] نیکو به آنان داده شده، ایشان از آن [دوزخ] دوراند».

۱- برای اطلاع از اشکال «ابن زبیری» که از مشرکین بود به صفحه‌ی ۹۷ کتاب حاضر مراجعه کنید.

اغلب مفسرین از جمله شیخ طوسی و شیخ طبرسی ذیل آیهی ۱۰۱ سورهی «انبیاء» گفته‌اند که منظور از جملهی ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾ [الانبیاء: ۱۰۱] «کسانی که پیش از این از سوی ما [وعده‌ی] نیکو داده شده» حضرت عیسی و عزیر و مریم و فرشتگانی هستند که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و با این آیه از مفاد آیهی ۹۸ استثناء شده‌اند.

شیخ طوسی فرموده مراد از ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [الانبیاء: ۹۸] «آنچه جز خدا عبادت می‌کنید» شیاطینی هستند که مردم را به عبادت غیر خدا دعوت کردند و ایشان نیز اطاعت کردند و گویی آن‌ها را عبادت کرده‌اند، چنانکه در آیهی ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ [مریم: ۴۴] «ای پدر شیطان را عبادت مکن» مقصود آن است که شیطان را اطاعت مکن<sup>(۱)</sup>.

علامه‌ی طباطبائی در «المیزان» گفته است با این که خدای تعالی غالباً در کلام خود از بُت‌ها به ذوی العقول تعبیر نموده [و حتی در آیهی ۹۹ همین سوره لفظ جمع مذکر که مخصوص عقلاست بکار رفته است] و فرموده: ﴿مَا وَرَدُوهَا﴾ [الانبیاء: ۹۹] اما در این آیه به جای «مَنْ تَعْبُدُونَ» فرموده «ما تَعْبُدُونَ» و مراد از آن، چنانکه بعضی گفته‌اند، بت‌ها و تماثیلی است که آن‌ها را می‌پرستیدند نه معبودین از انبیاء و صلحاء ملائکه. و جمله‌ی بعدی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۱] این قول را تأیید می‌کند و ظاهراً آیات مذکور از خطابات روز رستاخیز به کفار است که در آن موقع حکم شود که تا ابد داخل آتش شوند نه این که خطابی دنیایی باشد و آینده‌ی کفار را بیان کند. وی در تفسیر آیهی ۲۳ و ۲۴ سورهی «صافات» پس از آن که آیات مذکور را نظیر و مشابه آیهی ۹۸ سورهی انبیاء می‌شمارد، می‌نویسد: ممکن است مراد از لفظ «ما» اعمّ از معبودین با شعور و بی‌شعور باشد و در نتیجه افرادی از قبیل فراعنه و نمرود و... را شامل شود ولی در این صورت نیز شامل ملائکه و حضرت مسیح علیّه السلام و... نمی‌شود چون با آیهی ۱۰۱ سورهی «انبیاء» این دو طائفه استثناء شده‌اند.

در «تفسیر نمونه» ذیل آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی «انبیاء» آمده است: بعضی احتمال داده‌اند که اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح علیه السلام و مریم است که بدون خواستِ آن‌ها به وسیله‌ی گروهی عبادت شدند و از آن‌جا که آیات سابق می‌گفت: شما و خدایانتان وارد دوزخ می‌شوید (الانبیاء: ۹۸) و این تعبیر ممکن بود شامل امثال حضرت مسیح علیه السلام نیز بشود، قرآن بلافاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان می‌کند که این گروه هرگز وارد دوزخ نخواهند شد، بعضی از مفسران شأن نزولی در مورد این آیه ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد بعضی همین سؤال را از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کردند و آیه در پاسخ آن‌ها نازل گردید.

شأن نزولی را که «تفسیر نمونه» به آن اشاره کرده از تفسیر «گازر» می‌آوریم که نوشته است: «سبب نزول آن بود این آیت را که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد الحرام شد، دید صنادید قریش را که در حطیم سیصد و شصت بُت نهاده بودند و آن را سجده می‌کردند. رسول صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره کرد. نصر بن الحارث با رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سخن آمد. رسول صلی الله علیه و آله و سلم وی را مُفَحَّم کرد<sup>(۱)</sup> و حجت بر ایشان لازم شد. رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان خواند: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ﴾ [الانبیاء: ۹۸] ایشان دلتنگ شدند از آن‌جا برخاستند. عبدالله بن الزبیری را دیدند. گفتند: امروز محمد ما را چنین و چنین گفت و ما از آن دلتنگ شدیم. گفت: اگر من حضور می‌داشتم او را خجل می‌کردم و با حجت بر او غالب می‌شدم، نزد او رفتند و رسول صلی الله علیه و آله و سلم را حاضر کردند. او گفت: یا محمد، تو می‌گویی: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ...﴾؟ گفت: آری. گفت: این بر توست. گفت: چرا؟ گفت: برای آنکه عذیر در این میان باشد که معبود جهودان است و عیسی که معبود ترسایان است و فرشتگان که معبود بنی ملیح‌اند از عرب. رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت: معبودان ایشان شیاطین‌اند که ایشان را دعوت کرده‌اند به آن<sup>(۲)</sup>، و آن

۱- مُفَحَّم کرد = زبانش را با استدلال قوی بست. پاسخی دندان شکن داد.

۲- چنانکه آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی «سبا» نیز گویای همین حقیقت است.



معبودان به آن رضا ندارند<sup>(۱)</sup>. خدای تعالی این آیت فرستاد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ﴾ [الأنبياء: ۱۰۱]<sup>(۲)</sup>.

مفسرین دربارهی لفظ «ما» در این قبیل آیات توضیح داده‌اند که در آیاتی نظیر ﴿وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا﴾ [الشمس: ۵] «سوگند به آسمان و هر آنچه که آن را برپا داشت». و «ما» در سوره‌ی «کافرون» به معنای «شیء» است و لفظ «شیء» اگر مفید عموم باشد بازهم ایراد أمثال «ابن زبیری» و غرض ورزانی نظیر وی وارد نیست زیرا آیات مورد نظر (آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی فرقان و ۹۸ سوره‌ی انبیاء و آیه‌ی ۲۳ و ۲۴ سوره‌ی صافات و...) با دلایل عقلی و نقلی مستقل - دربارهی ملائکه و انبیاء و صالحینی که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و خدا به آن‌ها وعده‌ی نیکو داده است - تخصیص خورده‌اند. بنابراین ایراد کسانی مانند «ابن زبیری» وجهی ندارد. اما اگر با نظر به شأن نزول آیه گفته شود چگونه ممکن است پیامبر ﷺ بفرماید منظور آیه «شیاطین» است در حالیکه «شیاطین» در زمهری عُقَلَایند و لفظ «ما» عُقَلَا را شامل نمی‌شود؟ می‌گوییم: با توجه به این که اصنام و بُت‌ها و تماثیل به سبب انتساب به انبیاء و صالحین و ملائکه و... در نظر مشرکین از تقدّس و حرمت بی‌بهره نبوده‌اند<sup>(۳)</sup> لذا کلمه‌ی «ما» برای اشاره به آن‌ها مناسب‌تر است اما باید توجه داشته باشیم که در ادامه‌ی کلام لفظ «هَتُّوْلَآءٍ» و فعل جمع «وَرَدُّوْهَا» استعمال شده که این الفاظ با شیاطین و شیطان صفتانی از قبیل فرعون و نمرود مناسب‌تر است و به همین سبب نیز در «مجمع البیان» کلمه‌ی «هَتُّوْلَآءٍ» در آیه‌ی ۹۹ سوره‌ی انبیاء به اصنام و شیاطین تفسیر شده است<sup>(۴)</sup>.

۱- آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی «فرقان» به همین موضوع اشاره دارد.

۲- جلاء الأذهان و جلاء الأحزان، ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی، به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی.

۳- رجوع کنید به حاشیه‌ی صفحه ۹۷.

۴- به عنوان نمونه رجوع کنید به تفسیر «مقتنیات الدرر» سیّد علی الحائری الطهرانی، دار الکتب الاسلامیه (طهران)، ج ۷، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

با توجه به مطالب فوق اینک به توضیح آیه‌ی مورد نظر و نظایر آن می‌پردازیم:

اگر بدون تعصب و پیش‌داوری در قرآن تأمل و تدبّر شود خواهیم دید که این موضوع به قدر کفایت در کتاب خدا توضیح داده شده است. و جایی برای این گونه مغالطات نیست و خرافتین با این اشکالات جُز فریب عوام - و شاید فریب خود - مقصودی ندارند.

پرواضح است که یکی از مهم‌ترین و شایع‌ترین عوامل تفرّق در ادیان و انحراف در دین خدا، شخصیت‌پرستی است که گاه مستقیماً درباره‌ی شخص یا اشخاص معین صورت می‌پذیرد و یا به صورت تعظیم و تقدیس مقابر یا مظاهر و تماثیل ایشان یا اشیاء مربوط به آنان صورت می‌گیرد. اما می‌دانیم - چنان‌که در سطور فوق از همین بند ملاحظه شد - روز قیامت عابد و معبود و داعی و مدعوّ - غیر از خدا - در قیامت احضار می‌شوند. اما معبود و مدعوّ بر دو قسم‌اند:

اول: آنان که بدون رضایشان و بی‌آن‌که بدانند، معبود واقع شده‌اند و در قیامت پس از اطلاع از این موضوع با عابدین و داعیان خود مخالفت نموده و آن‌ها را تکذیب می‌کنند (یونس: ۲۸ تا ۳۰، النحل: ۸۶ و ۸۷، الفرقان: ۱۷ تا ۱۹).

دوم: گمراهانی که مطاع و از ائمه‌ی ضلالت و از کُبراء و بزرگان بوده و با سرسپردگی مردم به خود مخالف نبوده‌اند. اینان به گمراهی خود اقرار می‌کنند<sup>(۱)</sup> [الصّافات: ۳۲] و با پیروان و مقلّدین خود عذاب می‌شوند. [الأعراف: ۳۸ و ۳۹، القصص: ۶۲ تا ۶۴، الأحزاب: ۶۷، الصّافات: ۲۲ تا ۳۴].

البته مظاهر و تماثیل هر دو دسته نیز به عنوان هیمه‌ی دوزخ به کار می‌رود و مقصود از انداختن بت‌ها و تماثیل فاقد حسّ و شعور در جهنّم، چنان‌که مفسّرین - از جمله طبرسی در مجمع البیان و مؤلّفین تفسیر نمونه - گفته‌اند، تشدید حسرت و اندوه مشرکین و توبیخ ایشان است تا ببینند در آتشی که از بُت‌هایشان زبانه می‌کشد، می‌سوزند.

۱- پر واضح است که کسانی از قبیل عُزَیر و عیسی و مریم و... که معبود واقع شده‌اند خود را در قیامت گمراه نمی‌دانند بلکه با عابدین و داعیان خود مخالفت می‌کنند. و نیز ر.ک به حدیثی که در صفحه‌ی ۲۷۱ کتاب حاضر آورده‌ایم.

هـ) ﴿...وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾... قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَاتٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿١٥﴾﴾ [فاطر: ١٣، ١٤، ٤٠] «و کسانی را که جز او می‌خوانید مالک پوست هسته‌ی خرما می نیستند. اگر بخوانیدشان دُعا و خواندن شما را نمی‌شنوند و اگر [به فرض] بشنوند پاسختان ندهند و روز ستاخیز شک شما را ردّ و انکار کنند و هیچ کس تو را چون [خدای] آگاه [از حقایق امور] خبر ندهد..... بگو آیا دیده‌اید شریکانتان را که جز خدا می‌خوانید نشانم دهید که از زمین چه چیز آفریده‌اید؟ آیا آنان در [کار] آسمان‌ها همکاری و مشارکت داشته‌اند؟! یا به ایشان کتابی داده‌ایم که آنان برهانی از آن کتاب دارند؟ بلکه ستمگران یکدیگر را جز فریب و عده نمی‌دهند».

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَنْتَوْنِ بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأحقاف: ٤-٦] «بگو: مرا خبر دهید [آیا دیده‌اید یا اندیشیده‌اید] که آنچه جز خدا می‌خوانید، نشانم دهید که از [موجودات] زمین چه آفریده‌اند یا در [آفرینش] آسمان‌ها مشارکت و همکاری داشته‌اند؟! اگر راست می‌گویید [دلیلی یا ادعایی از] کتابی که پیش از این [قرآن نازل شده] برایم بیاورید یا اثری علمی [که دلیل مدّعی شما باشد]. و کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ ندهد و از دعا و خواندن ایشان غافل‌اند و چون [در روز رستاخیز] مردم بر انگيخته شوند و گرد آیند، آنان [که خوانده می‌شدند] دشمنان ایشان گردند و عبادت ایشان را [نپذیرند و] انکار کنند». خدا خود تصریح فرموده: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾﴾ [سبأ: ٢٢] «ای پیامبر) بگو: کسانی را که جز خدا [قابل خواندن] پنداشته‌اید، بخوانید [آنان]

همسنگ ذره‌ای در آسمان‌ها و زمین مالک نیستند و در آن دو هیچ مشارکتی [با خدا] ندارند و خدای را از ایشان هیچ پشتیبان و مددکاری نیست».

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُۥٓ اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوْا ذُبَابًا وَّلَوْ اَجْتَمَعُوْا لَهُۥٓ وَاِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوْهُ مِنْهُ ضَعْفَ الطَّالِبِ وَاَلْمَطْلُوْبِ ﴿٧٣﴾﴾ [الحج: ٧٣] «ای مردم، گوش فرا دهید که مثالی زده شده، همانا کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی را نیافرینند گرچه همگی بر این کار [به همکاری] گرد آیند و اگر مگس چیزی را از ایشان برآید، [به سبب ناتوانی] از او باز نستانند، طالب و مطلوب [هر دو] ناتوانند».

خواننده‌ی گرامی، در آیات فوق تأمل و تدبّر کن. در این آیات چنان‌که ظاهر است مقصود از ﴿مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ﴾ غیر خدا (یا پایین‌تر از خدا) است و معلوم می‌شود هرکس یا هرچیز که از وحی راجع به آن دلیلی متقن در دست نیست نباید مورد عبادت قرار گیرد، چه پیغمبر باشد، چه امام، چه ولیّ مقرب، چه... زیرا آن‌ها هم مصداق غیر خدا و هم مصداق ﴿عِبَادًا اَمْثَالِكُمْ﴾ [الأعراف: ١٩٤] می‌باشند<sup>(۱)</sup>. بنا به آیات فوق نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند انبیاء و ائمه و صلحاء بر اثر طاعت و عبادت فراوان، پس از مرگ نیز با دنیا ارتباط دارند و دارای «کرامت» می‌باشند و چنین و چنان‌اند و خلاصه این‌که از خوانندگان خود بی‌خبر نیستند!

باید در جواب آن‌ها بگوییم اولاً ادّعی شما دلیل و مدرک قرآنی ندارد. ثانیاً: شما در قیامت جواب خدا را چگونه می‌دهید که فرموده غیر از خدا را بخوانید و فرموده غیر از خدا هر که را می‌خوانید مخلوق است و خالق هیچ موجودی نیست یعنی هر که خود مخلوق است و خالق نبوده و خلق و روزی دادن و میراندن و زنده کردنِ بندگان به دست او نیست نباید خواند، هم‌چنین فرموده کسانی را که می‌خوانید اموات‌اند و زنده نیستند و از زمان قیامت و برانگیخته شدن خود آگاه نیستند. بنابراین هر که مرگ او را در می‌یابد و از زمان

۱- خصوصاً که از دنیا رفته‌اند و گوشی که اصوات این عالم را بشنوند ندارند و لذا خواندنشان لغو است.

قیامت آگاه نیست، نباید خواند. آیا انبیاء و اولیاء که شما شب و روز و از دور و نزدیک می‌خوانید مرگ آنها را از این دنیا نبرده و از زمان قیامت آگاه‌اند؟!]

(و قرآن نیز فرموده: ﴿رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ﴿١٤﴾ هَتُولَاءِ قَوْمَنَا أَلْتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ ءِالِهَةً لَّوَلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطَانٍ بَيْنِنَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿١٥﴾﴾ [الکھف: ۱۴، ۱۵] «پروردگار و صاحب اختیار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است و هرگز جز او معبودی را نمی‌خوانیم که [اگر غیر او را قابل خواندن بدانیم] در این صورت هر آینه سخنی ناصواب گفته‌ایم. اینان قوم ما هستند که جز خدا معبودانی گرفته‌اند چرا بر [حقانیت] آنها دلیل و برهانی روشن نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغی را افتراء بسته است؟!». ملاحظه می‌کنید که قرآن می‌فرماید برای عبادت هر موجودی باید دلیل و برهان روشن داشته باشیم و بی دلیل متقن نمی‌توان برای هیچ موجودی اعمال عبادی به جای آورد. و نیز فرموده: ﴿عَارِبَابٌ مَّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤَكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾﴾ [یوسف: ۳۹، ۴۰] «آیا ارباب جدا جدا بهتراند یا خداوند یگانه‌ی مقتدر؟ شما [در واقع] جز او [که حق است] عبادت نمی‌کنید مگر نام‌هایی که خود و نیاکانتان آنان را نام‌گذاری کرده‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نفرموده حکم و فرمانروایی جز از آن خدا نیست. فرمان داده که جز او را عبادت نکنید این است دین پا برجا و استوار لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.»

در این آیات تصریح شده که خواندن غیر خدا - البته خواندنی که مستلزم فرض صفات الهی برای مدعو باشد<sup>(۱)</sup> - باید متکی به دلیلی از شرع باشد. خدا دلیلی بر جواز این کار نفرستاده است و چون خدا فرمان داده که جز او عبادت نشود و چنین خواندنی - چنان که

۱- شیخ حرّ عاملی روایتی آورده که امام فرموده: «... مَا جَاءَكُمْ عَنَّا مِمَّا لَا يَجُوزُ أَنْ تَكُونَ فِي الْمَخْلُوقِينَ فَاجْحَدُوهُ وَلَا تَرُدُّوهُ إِلَيْنَا = آنچه از قول ما برای شما آمد که جایز نیست در مخلوق باشد پس آن را انکار

کنید و به سوی ما بر نگردانید (و از ما ندانید)» (إثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۶۸).

گذشت (بند الف) - عبادت است لذا باید جداً از این کار پرهیز شود<sup>(۱)</sup>. در آیات فوق حضرت یوسف عليه السلام فرموده معبودها و ملجأها و باب الحوائج‌های شما همگی مخلوق‌اند و در نتیجه شایسته‌ی عبادت نیستند اما شما آن‌ها را چونان إله و معبود، می‌خوانید و عبادت می‌کنید. پدرانتان و شما - به تقلید از پدران - این عناوین را برای آن‌ها قائل شده‌اید و إلهای دلیلی از کتاب خدا ندارید. خدای مهربان نمی‌پسندد که بنده‌اش در مقابل مخلوقی - هر چند که بسیار والامقام باشد - کرنش کند و خضوع تمام به جای آورد. (فتأمل جداً).

قرآن در آیات فوق مذمت فرموده از کسانی که بنابه گمان و بدون دلیل متقن، غیرخدا را عبادت می‌کنند و بیان فرموده که خواندن غیرخدا، نیز عبادت است<sup>(۲)</sup> و همان حکم را دارد و خواندن و مدد خواستن از غیر خدا - البته خواندنی که مستلزم فرض صفات إلهی برای مدعو باشد - چنان است که غیرخدا را دارای صفات إلهی بدانیم!

مسأله‌ی مهم دیگر آن است که غالباً آخوندها عوام را فریب می‌دهند و چنانکه گفته شد سعی می‌کنند آیات فوق را به «بُت» منحصر سازند اما چنان که گفتیم مقصود از «دُونِ اللَّهِ» عُقْلًا و بزرگان و مقربانی است که مردم به آنان ارادت و توجه دارند زیرا از آن‌ها در آیات بسیاری، با «مَنْ» موصوله و ضمائر جمع که مختص عُقْلًا است<sup>(۳)</sup> - نه چوب و سنگ و فلز و... - یاد شده زیرا پرواضح است که مشرکین که بُت را می‌خواندند در واقع آن را تمثال و مظهر و یاد آور یکی از بزرگان و اولیاء و مقربین و صالحین یا ملائکه یا... می‌دانستند و در حقیقت آن‌ها را می‌خواندند نه خود چوب و سنگ را بالاستقلال. بنابه تصریح قرآن، کسانی که مشرکین می‌خواندند خدانشناس و خداپرست و خواهان تقرب به حق متعال بوده‌اند و خود وسیله‌ای می‌جستند که آن‌ها را به خدا نزدیک‌تر سازد. [الإسراء: ۵۷]. طبعاً چنین کسانی افراد صالح و نیکوکار بوده‌اند نه چوب و سنگ و فلز. بُت نیز به عنوان آلی و

۱- درباره‌ی عبادت بودن «خواندن و دعا» رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی ۷۲ به بعد.

۲- درباره‌ی این موضوع در صفحات آینده به قدر کفایت سخن گفته‌ایم.

۳- علامه سید محمد حسین طباطبایی ذیل آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی انبیاء تصریح کرده که خدای متعال در أغلب سخنانش از بت‌ها با الفاظی که مختص ذوی العقول است یاد فرموده است. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۲۷).

مرآتی مورد توجه بود و تقدس و حرمت آن نیز ناشی از تقدّس و احترامی بوده که برای آن بزرگان قائل بودند و در واقع توجه و عنایت حقیقی مشرکین به خود آن بزرگان بوده است هم‌چنان که بوداییان یا هندوها مجسمه‌ها و تماثیل «بودا» یا «کریشنا» را از آن رو که شبیه و یاد آور آنهاست و به نوعی منتسب به ایشان است تکریم و تعظیم می‌کنند نه چوب یا سنگی را که مجسمه از آن ساخته شده و إلاً دلیلی نداشت که بُت پرستان متحمّل زحمت فراوان شده و به سنگ و چوب شکل خاصی بدهند - مثلاً شکل بودا یا شکل وُدّ و سُواع و... - بلکه صرف چوب و سنگ را اکرام و تعظیم می‌کردند<sup>(۱)</sup>.

مطلّعين از تاریخ عربستان می‌دانند که «لات» و «عزّی» و «مناة» مجسمه و تمثال فرشتگان بوده‌اند (النجم: ۱۹ تا ۲۸) و یا چنانکه «هشام بن محمد کلبی» در کتاب «الأصنام» و «صدوق» در «علل الشرائع» (ص ۳) و «طبرسی» در «مجمع البیان» و سایر علمای تفسیر ذیل آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی «نوح» آورده‌اند، بت‌هایی که وُدّ و سُواع و یغوث و... نامیده می‌شدند در واقع به نام اولیاء و افراد صالحی بودند که پس از مرگشان، ابتدا مریدانشان در عبادت خدا، از سیره و روش آنها پیروی می‌کردند لیکن به تدریج و با مرور زمان و فاصله گرفتن از زمانه‌ی انبیاء، مردم در عبادت خود، به ایشان نیز توجه کردند و سپس به وسوسه‌ی شیطان و هوای نفس، صورت و تمثال ایشان را به بهانه‌ی این که یادآور آنها و مجاهدات آنان و موجب تحریض و تشویق مردم به عبادت خواهد شد، ساختند<sup>(۲)</sup>. مردم نیز به دیدار آنها می‌آمدند

۱- چنان که در زمان ما نیز عوام صرف طلا یا نقره یا آلومینیوم را مقدّس و متبرکّ و محترم نمی‌دانند اما پس از این که ضریح امام یا امامزاده‌ای از آن ساخته شد، به سبب انتساب به امام یا امامزاده، آن را متبرکّ و مقدّس شمرده و آنها را بوسیده و پیشانی بر آن می‌گذارند و به آن دست کشیده و به سر و صورت خود می‌کشند! علما نیز مخالفی نمی‌کنند! (فتاوی)

۲- از عائشه مروی است که دو تن از همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای آن حضرت از کنیسه‌ای سخن گفتند که در حبشه دیده بودند و دیوارهای آن منقوش به تصاویری بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا در میان آنان هر گاه مرد نیکوکاری می‌مرد بر گورش سجده گاه [یا عبادتگاهی] می‌ساختند و آن صورت‌ها را در آن ترسیم می‌کردند. آنان روز ستاخیز نزد خدا بدترین مردم محسوب می‌شوند». (صحیح مسلم،

و آن‌ها را تعظیم و تکریم کرده و دور آن‌ها می‌گشتند و یا قبر افراد مذکور را مورد توجه و تکریم قرار می‌دادند و بدین ترتیب از توحید و روش انبیاءِ الهی فاصله گرفتند.

یکی از مدافعین متعصب خرافات اعتراف کرده است که: امروز محققان بزرگ اسلامی با بررسی بسیاری از آیات و احادیث و متون تاریخی ثابت کرده‌اند که شرک بسیاری از بُت پرستان (اگر نگوییم همگی) شرک در عبادت بود نه شرک در ذات. یعنی آنان قبول داشتند که خدا (= الله) ذات یکتای است که آفریدگار و روزی دهنده‌ای جُز او نیست ولی اصنام و بُتان را موجودات مقرب درگاه الهی می‌دانستند که اگر رضایت آنان را جلب کنند، رضایت خدا نیز بر اثر شفاعت آنان جلب می‌شود و مضمون آیه‌ای از قرآن که در آن محیط نازل شده است نیز بر این حقیقت گواهی می‌دهند.

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾ اللَّهُ يُبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾﴾ [العنكبوت: ٦١، ٦٢] «و اگر از آنان بپرسی کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام گردانیده است، البتّه هر آینه گویند: خدا، پس چگونه [از حق] باز گردانیده می‌شوند؟! خداست که روزی را برای هریک از بندگانش که بخواهد فراخ می‌سازد و یا تنگ می‌گیرد، همانا خدا بر هر چیز تواناست.»

این دو آیه و آیات دیگر حاکی است که عرب عصر رسالت خالق جُز خدا و رازقی جُز او نمی‌دانست و با اعتقاد به چنین خدای یکتا سبب و شصت بُت را می‌پرستید و در مقابل آن خضوع می‌نمود و راه جمع این عقیده با آن عمل جُز این نیست که شرک آنان

ج ١، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب ٣، حدیث ١٦ و ١٧ و ١٨) و نیز از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود: «قَاتَلَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ = خداوند یهود و نصاری را بکشد که مقبره‌ی پیامبران خود را به عنوان مسجد و عبادتگاه گرفتند». (المُصَنَّف، عبدالرّاق صنعانی، ج ٥ ص ٤٣١، حدیث ٩٧٥٤ و ج ٦، ص ٥٤، حدیث ٩٩٨٧ و مَن لَا يَحْضِرُهُ الْفَقِيه، ج ١، ص ١٧٨ و مسند الإمام زید، مكتبة الحياة، ص ١٧٧ و صحيح مسلم، ج ١، كتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب ٣، حدیث ١٩ تا ٢٣) مالک در الموطأ و بخاری و ترمذی و ابوداود و احمد حنبل نیز حدیث مذکور را روایت کرده‌اند.



شرک در عبادت بود نه شرک در ذات و ربوبیت..... به عبارت دیگر «الله» و «إله» در نزد آنان متفاوت بود و لفظ «الله» عَلم و نام خدای یکتا بود ولی لفظ «إله» مفهوم کلی داشت و به معنی معبود بود و در اطراف کعبه سیصد و شصت معبود دیده می‌شد و همگی به عقیده‌ی آنان «إله» بودند نه «الله» و لذا پیامبر دستور داد که بگویند معبودی جز خدا نیست (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و جز او کسی را نپرستید و با مراجعه به آیه‌های ۲۵ سوره‌ی لقمان و ۳۸ سوره‌ی زمر و ۸۷ سوره‌ی زخرف حقیقت مسأله روشن‌تر می‌گردد<sup>(۱)</sup>. بنابراین وجود لفظ «الله» در میان ملت عرب گواه بر یگانگی پرستی آنان نیست... از بررسی و مطالعه‌ی عقاید بُت-پرستی آن دوران این نتایج به دست می‌آید:

۱- مردم عربستان به خدا و مبدأ اعتقاد داشتند و کلمه‌ی «الله» در بین آنان بسیار رایج بود و غالباً بُت‌ها را مظاهری قابل تقدیس و درخور پرستش می‌پنداشتند و آن‌ها را «إله=معبود» می‌دانستند نه آفریدگار هستی<sup>(۲)</sup> ولی منکر رسالت پیامبران و معاد بودند و لذا پیامبر اسلام ﷺ برای اثبات صانع نیاز چندانی نداشت و مبارزه‌ی اسلام بیشتر به خاطر اثبات یگانگی معبود و نفی بُت‌هایی بود که آن‌ها را به گونه‌های مختلفی شریک خدا می‌دانستند! آیات متعددی از قرآن روشن‌گر این معنی است که مردم آن زمان نوعاً خدا را قبول داشتند مانند: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزمر: ۳۸] «و اگر از ایشان پرسشی کیست که آسمان‌ها و زمین را آفریده است البتّه هر آینه گویند: خدا».

آنان در توجّه به بُت‌پرستی خود مطالب گوناگونی می‌گفتند، از جمله:

الف) ما شایستگی آن را نداریم که خدا را با آن عظمت مستقیماً و بدون واسطه عبادت کنیم و این بُت‌ها می‌توانند واسطه‌ی بین ما و خدا باشند.<sup>(۳)</sup> قرآن مجید از زبان این گروه

۱- درباره‌ی آیاتی که نویسنده‌ی این مطالب، بدان‌ها اشاره کرده است رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه‌ی ۱۲۷ به بعد.

۲- صاحب «المیزان» نیز ذیل آیه‌ی ۱۹ سوره‌ی انبیاء تصریح کرده بت‌پرستان که آله‌های غیرخدا در تدبیر و در عبادت قائل‌اند در مُلک کسی را شریک خدا نمی‌دانند.

۳- درباره‌ی این تشبیه مشرکین رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی ۹۹ بند هـ

می فرماید: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳] «ما آن‌ها را عبادت نمی کنیم مگر این که ما را به خدا نزدیک سازند». ﴿هَؤُلَاءِ شُفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «اینان شفیعان ما نزد خدای اند».... الخ<sup>(۱)</sup>.

به همین سبب است که می بینیم آیه ی ۲۳ سوره ی نوح درباره ی آن‌ها فرموده: «أَصْنَامَكُمْ = بُتْهَاتَانِ» بلکه فرموده: «ءَالِهَتَكُمْ = معبودهایتان». زیرا در واقع خود افراد مذکور مورد توجه بوده اند و بت‌ها به عنوان آله و مرآة مورد توجه قرار می گرفتند و إلا بدیهی است که خود چوب سنگ مستقلاً مورد توجه نبوده است<sup>(۲)</sup>. علاوه بر این، قرآن از عنوان «دون الله = غیر خدا» استفاده کرده که لفظی عام است و همه - اعم از جماد و غیر جماد و ذی شعور و غیر ذی شعور- را شامل می شود<sup>(۳)</sup>.

در آیات فوق خدا برای تشریح و تبیین مقصود مثال زده و فرموده اگر تمام مخلوقین جمع شوند و بخواهند به کمک یک‌دیگر مگسی خلق کنند، نمی توانند. پس شما چگونه چنین

۱- راز بزرگ رسالت، جعفر سبحانی، انتشارات کتابخانه‌ی مسجد جامع تهران، ص ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۴۳ و ۲۴۴.  
 ۲- شیخ عباس قمی نقل کرده است که: «عن ابن عباس قال: لَمَّا قَدِمَ النَّبِيُّ ﷺ مَكَّةَ أَبَى أَنْ يَدْخُلَ الْبَيْتَ وَفِيهِ الْأَلِهَةُ فَأَمَرُ بِهَا فَأُخْرِجَتْ. فَأُخْرِجَ صُورَةُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ ﷺ وَفِي أَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامُ! فَقَالَ: قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمْ لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطَّ». [از ابن عباس روایت شده که گفت: چون پیغمبر ﷺ وارد مکه شد از ورود به خانه‌ی کعبه که در آن بت‌ها و معبودها قرار داشتند، خودداری فرمود. پس امر کرد آن‌ها را بیرون آورند، حضرتش از میان آن‌ها صورت و تمثال ابراهیم و اسماعیل ﷺ را خارج کرد درحالی که در دستشان تیرهای قرعه بود! آن حضرت فرمود: خدا بکشد ایشان را، به خدا قسم دانستند که آن دو هرگز تیر قرعه نیفکنند». (سفينة البحار، ج ۲، ص ۵۵- مشابه این حدیث را در «نیل الأوطار» ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸ و «التاج الجامع للأصول» ج ۴، ص ۴۳۰ و «مسند الإمام أحمد» ج ۱، ص ۳۶۵ ببینید). در برخی از روایات آمده که صورتی از حضرت مریم ﷺ نیز در کعبه موجود بوده است. (مسند الإمام أحمد، ج ۱، ص ۲۷۷).

۳- باید به عمومیت نهی قرآن توجه داشت. اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا نسبت به ﴿مِن دُونِ اللَّهِ﴾ رفتاری می کنید که شایسته الله است؟! نه این که چرا به «فلان» متشبت می شوید و او را واسطه قرار می دهید، اما به «بهمان» متشبت نمی شوید و او را واسطه قرار نمی دهید.

عاجزانی را می‌خوانید و از آنان یاری می‌خواهید؟! پُر واضح است که مقصود از دون الله فقط بُتِ سنگی و چوبی نیست زیرا چنان که ملاحظه شد با لفظ «الَّذِينَ» و ضمائر جمع از آن‌ها یاد کرده که به عُقَلَاء اطلاق می‌شود. به اضافه این که به اجماع مسلمین همه‌ی انبیاء و مقرّبین نیز نمی‌توانند مگسی بیافرینند و مشارکتی در آفرینش مخلوقات ندارند و حتّی مشرکین نیز این موضوع را قبول داشتند. پس به حکم این آیات نباید ایشان را خواند و کسانی که در رفع بلیّات و دفع اضرار غیر خدا را می‌خوانند از توحید منحرف شده‌اند و «موحّد» نیستند.

در آیات سوره‌ی نحل (۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۷۳ و ۷۴) خدا فرموده غیرخالق را با خالق مساوی ندانید. در طلب حوائج و دعاها، توجّه به غیرخالق درست نیست. خالق است که آشکار و پنهان شما را می‌داند لذا امید داشتن به غیرخالق که از باطن انسان خبر ندارد و نمی‌داند که راست و که دروغ می‌گوید، موجه نیست. آیه‌ی ۲۰ و ۲۱ سوره‌ی نحل دلالت دارد که غیرخالق را که خود می‌میرد و نمی‌داند کی زنده خواهد شد، نباید خواند و تمام انبیاء و اولیاء چنین بوده‌اند<sup>(۱)</sup>. بنابراین، خواندن ایشان خلاف توحید است. آیه‌ی ۷۳ هر معبودی غیر از خدا را شامل می‌شود چه جاندار باشد یا جماد. این آیه عُقَلَاء را نیز شامل می‌شود به دلیل «لَا يَسْتَطِيعُونَ» که برای غیرعُقَلَاء استعمال نمی‌شود. پس بنا به صریح قرآن که پیامبر ﷺ فرموده: ﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ [الجن: ۲۱] «بگو: همانا من برای شما اختیار [و توان] زیان [رساندن] و هدایت را ندارم». و ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا

۱- رسول اکرم ﷺ به اجماع مسلمین رحلت کرده و بنابه صریح آیات قرآن، وقت قیامت را نمی‌داند. (الأعراف: ۱۸۷) چنانکه امام سجاد علیه السلام نیز فرموده: «أَيُّ السَّلَفِ الْمَاضُونَ وَالْأَهْلُونَ وَالْأَقْرَبُونَ وَالْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ طَحَنَتْهُمْ وَاللَّهُ الْمُنُونُ وَتَوَلَّتْ عَلَيْهِمُ السَّنُونَ وَفَقَدَتْهُمْ الْعُيُونُ وَإِنَّا إِلَيْهِمْ صَائِرُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ = کجا شدند پیشینیان گذشته و أهل و خویشان و اولین و آخرین و پیغمبران و مرسلین؟ به خدا سوگند که آسیای مرگ بر ایشان بگشت و سالیان جهان بر ایشان گذشت و از چشم‌ها ناپدید شدند و همانا ما نیز به سوی ایشان رویم و به آن‌ها ملحق شویم پس به درستی که ما از آن خداوندیم که به کمند بندگی او در بندیم و به درستی که ما به سوی پاداش و جزا دادن او رجوع کنندگانیم». (منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲ ص ۲۰ و ۲۱).

وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ﴿[الأعراف: ۱۸۸]﴾ «بگو: من مالک هیچ سود و زبانی برای خویش نیستم مگر آنچه خدا خواهد». حتی پیامبر ﷺ چه قبل از رحلت یا پس از رحلت نباید خوانده شود. البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات فوق بشری برای آن حضرت باشد.

آیه ۷۴ سوره ی نحل دلالت دارد که نباید از جانب خود، خداوند متعال را به خلق او تشبیه کنیم و برای او مثال بیاوریم زیرا خدا یگانه‌ی بی‌مثیل است، پس کسی که - مانند مشرکین صدر اسلام - خدا را به شاه تشبیه می‌کند و برای این که انبیاء و اولیاء را در کار خدا دخالت دهد، می‌گوید دست ما بندگانِ رو سیاه گنه کار به خدا نمی‌رسد چنان که به شاه یا رئیس کشور نمی‌رسد پس به نزد عزیزان و مقرّبین او می‌رویم و آنان را که نزد او عزّت و تقرّب دارند واسطه و شفیع می‌کنیم تا خواسته‌ی ما را از شاه بخواهند و به همین قیاس در قضاء حوائج و غفران گناه و امثال آن، مقرّبان درگاه خدا را شفیع می‌سازیم تا آن‌ها خواسته‌ی ما و یا آمرزش ما را از خدا طلب کنند<sup>(۱)</sup> تمثیلش ناروا و باطل و دلیل خدا شناسی است. به دو دلیل:

اول آن که خدا فرموده: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۷۴﴾﴾ [النحل: ۷۴] «پس برای خداوند مثالها [ی خود ساخته] نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید». زیرا خدای متعال در مواردی که لازم بوده، خود مثالهای مناسب آورده ولی این تمثیل را نیاورده است و شما از نزد خود و بدون دلیل و بی‌نه‌ی شرعی و بر خلاف نهی قرآن چنین تمثیلی آورده‌اید!

دوّم آنکه تشبیه و مثال شما نیز کاملاً بی‌تناسب است زیرا خداوند متعال از جهات گوناگون با شاه یا رئیس کشور تفاوت دارد:

- شاه و کارگزارانش از یک نوع‌اند اما خدا از نوع شفیعان نیست.
- شاه از دل رعیت خبر ندارد و صادق را از کاذب نمی‌شناسد ولی خدا می‌شناسد و «عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است.
- شاه همیشه و همه جا با رعایای خود نیست و از آن‌ها فاصله دارد اما خدا لحظه‌ای از

۱- این قول را مقایسه کنید یا آنچه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مگّه نقل کرده است. ر.ک. صفحه‌ی

بندگان دور و بی خبر نیست و از رگ گردن به آنها نزدیک تر است. علاوه بر این اگر سلطانی به رعیت خود بگوید هر وقت حاجتی داری به خود من مراجعه کن و من همیشه نزد تو هستم. آیا سزاوار است که رعیت اعتنا نکند و بگوید من باید به وزیر یا دربان تو مراجعه کنم؟ البتّه خیر.

- شاه محتاج وزیر و کارگزار است و بدون آنها نمی تواند سلطنت کند اما خدا عاری از احتیاج است.

- ممکن است که شاه مهربان تر و عذرپذیرتر از وزیر و کارگزار نباشد اما خدا چنین نیست بلکه ﴿أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ﴾ [الأعراف: ۱۵۱] است و از همه ی مخلوقات خود مهربان تر و عذرپذیرتر است.

- شاه در یک آن نمی تواند چند کار را باهم انجام دهد و یا چند صدا را باهم و در یک زمان بشنود و به چند نفر در یک زمان جواب دهد. اما خدا چنین نیست به قول امیرالمؤمنین (علیه السلام): «وَإِنَّهُ لَلْبِكْلِ مَكَانٍ.... وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍ». (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵) و «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ وَلَا يُغَيِّرُهُ زَمَانٌ وَلَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ» «کاری او را مشغول نمی دارد [تا از کاری دیگر باز ماند و مرور] زمان او را دگرگون نسازد و مکانی او را در خود نگیرد». (نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۸)<sup>(۱)</sup>.

۱- چنان که در مفاتیح الجنان در دعای جوشن کبیر (بند ۹۹) نیز می خوانید: «يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ سَمْعٌ عَنْ سَمْعٍ يَا مَنْ لَا يَمْنَعُهُ فِعْلٌ عَنْ فِعْلٍ يَا مَنْ لَا يُلْهِمِيهِ قَوْلٌ عَنْ قَوْلٍ يَا مَنْ لَا يُعْلِظُهُ سُؤْلٌ عَنْ سُؤْلِ». «ای خدایی که شنیدنی [صدایی] او را از شنیدن [صدای] دیگر مشغول نساخته، ای خدایی که کاری او را از کارهای دیگر باز نمی دارد و ای خدایی که گفتاری او را سرگرم نمی سازد [که از شنیدن] گفتار دیگر [باز ماند] و ای خدایی که به اشتباه نمی اندازد او را خواسته ای از خواسته ای دیگر» (شبه همین جملات در صفحه ی ۱۵ مفاتیح در تعقیبات مشترکه ی نمازهای یومیّه نیز ذکر شده است) و در دعای پنجم سحرهای ماه رمضان - چنانکه در مفاتیح ص ۹۷۱ و ۱۹۸ آمده - می خوانید: «يَا مَنْ..... لَا تَشْتَبِيهِ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَلَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ». ای شنونده ی هر صدا.... ای آن که صداهای گوناگون او را به اشتباه نیفکند و چیزی او را از چیز دیگر باز ندارد».

علاوه بر این، اگر شما معتقدید که پیغمبر و امام برای خدا هم چون کارگزار یا وزیراند برای شاه، پس چرا در «دعای مشلول» که در «مفاتیح الجنان» مذکور است می‌خوانید: «یا مَنْ..... لَمْ يَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَلَا كَانَ مَعَهُ وَزِيرٌ، وَلَا اتَّخَذَ مَعَهُ مُشِيرًا، وَلَا احْتَجَّ إِلَى ظَهِيرٍ». «ای خدایی که همسری برایش نیست و با او وزیری نبوده و مشاوری نگرفته و نیازمند کارگزار و پشتیبان نیست». و چرا در بند ۷۹ «دعای جوشن کبیر» می‌خوانید: «یا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا وَزِيرًا» «ای خدایی که شریک و وزیر ندارد!»

متأسفانه مردم ما صفات منحصر به خدا را، برای غیر خدا قائل‌اند! فی المثل کسانی که در حرم امام یا امامزاده‌ای مشغول طواف هستند<sup>(۱)</sup> همه باهم وی را مخاطب قرار می‌دهند و

۱- باید توجه داشت که طواف از اعمال عبادی است و اعمال عبادی از قبیل طواف و دعا و نذر و... را نمی‌توان برای غیر خدا به جای آورد. در نتیجه بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان غیر کعبه را طواف نمود. (فتاوی) در این جا مناسب است حدیثی را که احمد طبرسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است، بیاورم؛ در آن جا رسول خدا در جواب مشرکینی که مدعی بودند بُت‌هایشان صورت‌ها و تمثال‌های افرادی است که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند و مطیع خدا بوده‌اند و می‌گفتند ما نیز صورت‌های آن‌ها را ساختمیم و آن‌ها را به منظور تعظیم خداوند عبادت کردیم. خدا چون آدم علیه السلام را آفرید و به فرشتگان فرمان داد او را سجده کنند و آنها نیز برای تقرب به خدا او را سجده کردند و ما به سجده کردن برای آدم علیه السلام و تقرب به خدا از فرشتگان مستحق‌تر بودیم، اما این فرصت برای ما به دست نیامد از این رو تمثال او را ساختمیم و آن را برای تقرب به خدا، سجده کردیم همچنان که ملائکه برای تقرب به خدا آدم علیه السلام را سجده کردند و هم چنان که شما به گمان خود مأمور شده‌اید که به سوی مگه سجده کنید و در غیر مگه نیز با دست خود [در مساجد خویش] محراب ساخته‌اید و به سوی آن ولی به قصد کعبه، سجده می‌کنید نه به قصد محراب و در برابر کعبه سجده می‌کنید به قصد تقرب به خداوند - عزوجل - نه به قصد کعبه؛ چنین فرمود: «ما را خبر دهید هنگامی که شما صورت‌ها و تمثال‌های کسی را که خدا را عبادت می‌کرده (یعنی عابد و صالح بوده) عبادت کردید و بر ایشان سجده کردید یا نماز گزاردید و رخسار خود را به منظور سجده بر خاک نهادید پس برای پروردگار جهانیان چه باقی نهاده‌اید (که در آن عمل با غیر خود مساوی و مشابه نباشد)؟ آیا ندانسته‌اید حق کسی که بزرگداشت و عبادت او لازم می‌باشد، این است که با بندگانش مساوی و مشابه نباشد؟ مرا خبر دهید اگر پادشاهی یا بزرگی را با غلامانش حتی در بزرگداشت و خضوع و خشوع مساوی گرفتند آیا این کار پایین آوردن مقام آن بزرگ و

کسی، دیگری را منع نمی‌کند که تو سخن نگو بگذار من با امام (یا با روح امام) سخن بگویم، سپس تو سخنت را بگو و یا صبر نمی‌کند که دیگری کلامش با امام تمام شود

زیاده روی در تعظیم [بندگان و غلامان] کوچک او نیست؟! گفتند: آری. فرمود: آیا نمی‌دانید که شما از آن حیث که [می‌خواهید] خدا را با تعظیم صورت‌ها و تمثال‌های بندگان مطیعش، بزرگ بدارید [در واقع] به پروردگار جهان بی‌احترامی می‌کنید... شما برای ما مثالی زدید و ما را شبیه خودتان شمردید در حالی که ما مشابه یکدیگر نیستیم همانا ما بندگان مخلوق و مربوب خدای متعال ایم که هر چه به ما فرمان دهد می‌پذیریم و از آن چه ما را باز دارد، باز می‌ایستیم و همان طور که از ما می‌خواهد او را عبادت می‌کنیم و اگر به وجهی از وجوه ما را امر فرمود، در همان وجهی که فرموده او را اطاعت می‌کنیم و به وجوه دیگر که ما را امر نفرموده و اجازه نداده است، نمی‌پردازیم زیرا ما نمی‌دانیم، شاید او که وجه اول را از ما خواسته است وجه دوّم را نمی‌پسندد. خدای متعال از این که [در نماز] در مقابل خودش بایستیم ما را نهی فرموده و چون به ما امر فرمود که با روی کردن به کعبه، او را عبادت کنیم، اطاعت کردیم آن‌گاه به ما فرمود که در سایر بلادی که در آن‌ها مقیم می‌باشیم با روی نمودن به سمت کعبه، او را عبادت کنیم ما نیز خدای را اطاعت کردیم و در هیچ یک از این وجوه از پیروی فرمانش خارج نشدیم. بنابراین چون خدا به سجده در برابر آدم عَلَيْهِ السَّلَام امر فرمود الْبَتَّةَ به فرشتگان نه به بندگان] و به سجده در برابر تمثال و صورت او که به هر حال غیر از خود اوست فرمان نداد شما را نرسد که تمثال او را با خود او قیاس کنید زیرا شما نمی‌دانید شاید او بدان سبب شما را بدین کار فرمان نداده که آن را نمی‌پسندد.

سپس رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ما را خبر دهید اگر روزی مردی به شما اجازه دهد به منزلش وارد شوید آیا مجاز هستید که در غیر آن روز بدون امر و اجازه‌ی او وارد خانه‌اش شوید یا به خانه‌ی دیگری که شما را بدان دعوت نکرده وارد شوید؟! یا اگر مردی به شما لباسی از لباسهای او یا به خانه‌ی او یا به خانه‌ی دیگری که شما را بدان دعوت نکرده وارد شوید؟! عرض کردند: آری. فرمود: اگر آن را نگرفتید آیا مجاز هستید مشابه آن را بپذیرید؟! عرض کردند: خیر، زیرا وی چنان که در مورد اول اجازه داده است در مورد دوّم اجازه نداده است. فرمود: مرا خبر دهید آیا خدا سزاوارتر است که در مُلکش بدون فرمان وی وارد نشوند یا بندگانانش؟! عرض کردند: خداوند سزاوارتر است که در مُلکش بی‌اذن او تصرف نشود و کاری انجام نگیرد. فرمود: پس چرا شما این کار را کرده‌اید و در کجا خدا به شما فرمود که برای این صورت‌ها و تمثال‌ها سجده کنید؟ آنان ساکت ماندند و... الخ (الاحتجاج، مطبوعه‌ی النعمان، با تعلیقات محمد باقر الخراسان، ج ۱، ص ۲۲ به بعد).

سپس سخن بگوید بلکه همه باهم امام را مخاطب قرار می‌دهند! و این یعنی قائل شدن صفت خدا «لَا يَشْعَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ» برای غیر خدا!

مردم ما در همه جا چه در کنار قبر یا در خانه یا در خیابان، روز یا شب یا نیمه‌شب، در سفر یا در حضر و کلاً در هر وضعیتی که باشند، امام یا ولیّ مقربّ را می‌خوانند و معتقدند وی ندایشان را می‌شنود و برایشان وساطت و شفاعت می‌کند!<sup>(۱)</sup> و این بی‌تردید یعنی قائل شدن صفت خدای متعال برای غیر خدا!

مردم ما خطاب به امام یا امام‌زاده می‌گویند فرزندم را شفا بده یا فلان مشکلم را مرتفع ساز و قس علی هذا. گویی خدا این امور را به ایشان سپرده است! در حالی که خدا در هیچ امری از جمله استجابت خواسته‌ی بندگان، شریک و همکاری برای خود نگرفته است و فرموده: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ﴾ [الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین خالص [و بدون شائبه‌ی شرک] فقط برای خداست [و مورد پذیرش اوست] و آنان که غیر از خدا اولیاء و سرپرستانی برای خود گرفته‌اند [به این عنوان که] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم مگر

۱- امیر المؤمنین درباره خدا فرموده: «اسْتَنْجُوهُ وَاطْلُبُوا إِلَيْهِ وَاسْتَمْنِحُوهُ فَمَا قَطَعَكُمْ عَنْهُ حِجَابٌ وَلَا أُغْلِقَ عَنْكُمْ دُونَهُ بَابٌ وَإِنَّهُ لِكُلِّ مَكَانٍ وَفِي كُلِّ حِينٍ وَأَوَّانٍ وَمَعَ كُلِّ إِنْسٍ وَجَانٍ» روا شدن حاجت را از او بطلبید و در خواست خود را از او بخواهید و عطا و بخش را از او بجوید که بین شما و او پرده‌ای آویخته و دری بسته نیست و او در همه جا و در هر وقت و زمان و با هر انسان و جن همراه است». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۵) و عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَضْحَبًا وَالْمُسْتَضْحَبَ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا» پروردگارا، تو در سفر همراه ما [و نیز در غیاب ما] سرپرست خانواده‌ای و جمع [میان این] دو [صفت] را جز تو کسی نتواند زیرا آن که [به جای مسافر نزد خانواده] می‌ماند، همسفر نخواهد بود و آن که همسفر می‌شود برای سرپرستی [خانواده] جانشین انسان نخواهد بود». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۶). بنابراین فقط خدا همه جا حاضر و ناظر است و غیر او چنین نیستند.



برای این که ما را به لحاظ منزلت به خدا نزدیک سازند همانا خدا میان ایشان در آنچه اختلاف دارند، داوری خواهد کرد».

قرآن فرموده: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾﴾ [یونس: ۱۸] «و جز خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که ایشان را نه زیان و نه سودی رسانند و می‌گویند: <sup>(۱)</sup> اینان شفیعان ما نزد خدا هستند بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که [خود] در آسمان‌ها و زمین نمی‌داند [و نمی‌شناسد] (یعنی در واقع وجود ندارد تا خدا از آن باخبر باشد) خدا منزّه و اولاتر است از آنچه شریک او می‌شمارند».

اسم اشاره‌ی «هَؤُلَاءِ» و ضمیر «هُم» در «نَعْبُدُهُمْ» و ضمیر او در «يُقَرَّبُونَ» برمی‌گردد به اولیایی که مَدْعُوٌّ و معبود و مرجع مردم و از عَقْلَاء بوده‌اند. عقلای مذکور، اولیاء و صالحین یا ملانکه و.... بوده‌اند که مشرکین در حوائج و دعا‌های خود به آنان توجّه داشتند و آن‌ها را به عنوان این که ایشان را به خدا نزدیک کنند، می‌خواندند و می‌گفتند ما قابل نیستیم و یا شرم‌ساریم از این که با خدا سخن بگوییم لذا این‌ها را تعظیم و کرنش می‌کنیم تا نزد خدا به نفع ما شفاعت کنند. مانند مردم زمان ما که معتقد هستند هر کس قبور انبیاء و اولیاء را تعظیم و تکریم نماید ایشان نزد خدا برایش شفاعت می‌کنند و می‌گویند ما آنان را عبادت نمی‌کنیم لیکن چون روسیاه هستیم و لائق نیستیم که مستقیماً به سوی خدا برویم و با

۱- با توجه به آیات دیگر قرآن از جمله آیه‌ی ۳ سوره‌ی زمر می‌توان دریافت که عطف جمله‌ی «وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ...» به ما قبل، عطف تفسیری است که به منظور توضیح ما قبل آمده است و در مقام بیان مطلبی جدا از مطلب پیشین نیست. جوانی کم اطلاع از قرآن، درباره‌ی این آیه نوشته است: «به حکم او و عاطف، عبادت آنان غیر از درخواست شفاعت آنان بود. اگر درخواست شفاعت پرستش آن‌ها بوده، لفظ او زائد خواهد بود». (نقد و تحلیلی پیرامون وهاب‌نگری، همایون همتی، ص ۲۰۶). اولاً: تجاهل کرده که عطف در آیه‌ی بالا عطف تفسیری است. ثانیاً: آن‌ها بت‌ها را می‌خواندند و برایشان کرنش کرده و اعمال عبادی از قبیل نذر و طواف بجا می‌آوردند تا بدین وسیله رضایت آن‌ها را برای شفاعت در نزد خدا به دست آورند. بنابراین، دعا و عبادت معبودان، مقدمه‌ی شفاعت بوده است.

او مناجات کنیم و یا چیزی بخواهیم لذا پیامبر و ائمه‌ی را میان خود و خدا واسطه و شفیع قرار می‌دهیم!<sup>(۱)</sup>

خدا برای این که تمام این خرافات و بهانه‌ها را باطل سازد فرموده خدا از چنین چیزهایی در آسمان‌ها و زمین خبر ندارد و چیزی که خدا نداند و از آن آگاه نباشد یعنی وجود نداشته تا علم الهی بدان تعلق گیرد، لذا می‌پرسد آیا شما می‌خواهید خدا را از چیزی خبر دهید که نمی‌داند؟! اگر چنین وسائط و شفیعانی وجود می‌داشتند قطعاً خدا بندگانش را بی‌خبر نمی‌گذاشت و در کتابش آن‌ها را معرفی می‌فرمود. (فتأمل جداً).

علاوه بر این خدا فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶] «و چون بندگانم درباره‌ی من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و خواندن و دعای خواننده را پاسخ می‌دهم هرگاه که مرا بخواند». خدا بر خلاف پادشاه - و سایر مخلوقات - که همیشه به یکایک مردم نزدیک نیستند، در همه حال از رگ گردن به بندگان نزدیک‌تر است. بنابراین واسطه قرار دادن کسی که از خدا به ما نزدیک‌تر نیست، توجیهی ندارد. هیچ یک از مخلوقات حتی انبیاء و اولیاء نیز از رگ گردن به ما نزدیک‌تر و از ما فی الضمیر ما آگاه نیستند. از این رو خدا فرموده مرا بخوانید و نفرموده بندگان مقرب مرا بخوانید زیرا برای خواندن کسی که هم از سایرین به ما نزدیک‌تر و هم از درون ما آگاه و هم از دیگران مهربان‌تر است به هیچ وجه نیازی به واسطه و شفیع نیست. (فتأمل).

از این رو خداوند برای اتمام حجّت به بندگان با صراحت تمام فرموده: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطِيلُ﴾ [لقمان: ۳۰] «این [اوصاف]<sup>(۲)</sup> از آن روست که خداوند است که حقّ است و همانا آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است».

۱- این قول را مقاسیه کنید با آنچه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مگه نقل کرده است. ر.ک. صفحه‌ی ۱۰۵ کتاب حاضر.

۲- در آیات ۲۵ الی ۲۹ سوره‌ی لقمان، قدرت و علم الهی بیان گردیده است.

از سوی دیگر خدا به پیامبر فرموده: «فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ» [الروم: ۵۲] «همانا تو مردگان را نشنوانی». و فرموده: «وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ الْقُبُورِ ۗ إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿۲۳﴾» [فاطر: ۲۲، ۲۳] «و زندگان و مردگان یکسان نیستند همانا خدا هر که را خواهد بشنواند و تو (ای پیامبر) به آنان که در قبراند شنواننده نیستی تو جز هشدار دهنده نیستی».

بنابه آیات ۲۲ و ۲۳ فاطر مرده و زنده یکسان نیستند گرچه از انبیاء و صلحاء و اولیاء و مقربین باشند زیرا ایشان نیز پس از رحلت، حیات اخروی دارند اما حیات دنیوی ندارند، اصولاً هر مستمعی - جز خدا- چه انبیاء و صالحین و غیر ایشان، با عضوی می‌بیند یا می‌شنود و چون رحلت کرد رابطه‌اش با دنیا قطع می‌شود<sup>(۱)</sup>. بنابراین آن دسته از مسلمین که به خیالات واهی و خرافات موروثی، مغرور شده و بر سر قبر انبیاء و اولیاء و امام‌زادگان زاری کرده و ایشان را می‌خوانند و با آنها سخن گفته و از آنها اذن دخول می‌طلبند و خطاب به آنها زیارتنامه می‌خوانند و حوائج و رفع مشکلات خود را از آنها می‌خواهند و می‌پندارند که آنها می‌شنوند، بر خلاف این تعالیم قرآن عمل می‌کنند. (فتأمل جداً)

آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی روم با حرف تأکید و بدون استثناء و لفظ «موتی = مردگان» جمع و در سیاق نفی آمده و مفید عموم است و می‌رساند که مردگان بلا استثناء مرثیات را نمی‌بینند و مسموعات را نمی‌شنوند و حتی رسول خدا ﷺ با آن مقام والا و عالی نمی‌تواند به مردگان بشنواند پس چگونه زید و عمرو می‌توانند؟!

جایی که عقاب پر بریزد از پشه‌ی لاغری چه خیزد؟!

کسی که سر قبر انبیاء و ائمه‌ی و بزرگان دین می‌رود و می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا..... أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَتَرُدُّ جَوَابِي وَتَرَىٰ مَقَامِي = سلام بر تو ای... شهادت می‌دهم که سخنم را می‌شنوی و پاسخم را می‌دهی و ایستادنم را [در بارگاہت] می‌بینی!» چنین کسی برخلاف

۱- قرآن فرموده پیامبری که خدا میراند و پس از صد سال او را زنده فرمود ارتباطش با دنیا قطع شد و از دنیا و مدّت مرگش خبر نداشت. (البقرة: ۲۵۹).

عقل و بر خلاف قرآن شهادت داده و باید بداند که در شریعت اسلام، شهادت دادن به چیزی که بدان علم صحیح ندارد و خود نشنیده و ندیده، حرام و گناه است. (فتاأمل)

بعضی از مدافعین خرافات می گویند مقصود از «موتی = مردگان» آیه ی ۸۰ سوره ی نمل و ۵۲ سوره ی روم، مرده دلان و کفار کوردل اند که خدا ایشان را به مرده تشبیه فرموده و مقصود از آیه این است که پیامبر، کلام خدا را به کفار نمی شنوند. می گویم این گفته ی شما، کلام ما را بهتر اثبات می کند زیرا خدا کفار و معاندین را به مردگان حقیقی و اموات تشبیه فرموده و در این تشبیه، «وَجِهَ شَبَه» نشنیدن سخن است و چنان که می دانید «وجه شبه» باید در «مُشَبَّه به» اقوی از «مُشَبَّه» باشد بنابراین باید نشنیدن اموات مسلم و یقینی باشد تا خدا کفار و معاندین را به آنها تشبیه فرماید، به اضافه ی این که خدا در قرآن تصریح فرموده که پیامبر، مقبورین را نمی شنوند. (فاطر/۲۲)

ز) خدا خطاب به عده ای از اهل دوزخ فرموده: ﴿ذَالِكُمْ بِأَنَّهُمْ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحَدَّوْهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿۱۲﴾ [غافر: ۱۲] «این بدان سبب است که چون خدا به تنهایی خوانده می شود انکار کرده و کفر می ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است». اگر کسی به مردم بگوید غیر خدا را حتی به عنوان طلب وساطت و شفاعت نخوانید، مخالفت کرده و سخنش را نمی پذیرند! در حالی که باید بدانند خدا چنین حالتی را نشان بی ایمانی به آخرت دانسته و فرموده: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿۴۳﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۴۴﴾ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۴۵﴾ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِمَ الْعَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿۴۶﴾ [الزمر: ۴۳، ۴۶] «آیا جز خدا شفیعانی [برای خود] گرفته اند، بگو: آیا و اگرچه آنان صاحب اختیار چیزی نباشند و چیزی درنیابند [شما آنها را بدون اعلام خدا، شفیع می گیرید؟!]. بگو: همه ی شفاعت از آن خداست، فرمانروایی

آسمانها و زمین خاصّ اوست سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوید. چون خدا به تنهایی یاد شود دل‌های آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند، منزجر شود و چون کسانی غیر از او [نیز] یاد شوند، آن‌گاه است که شادمان می‌شوند. بگو: بارِ اِلَها، ای پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو میان بندگان درباره‌ی آن‌چه در آن اختلاف می‌کردند داوری می‌کنی».

چنان‌که ملاحظه می‌شود بنابه آیات فوق سبب عذاب و بدبختی اهل جهنّم این بوده که در دنیا چون کسی فقط خدا را می‌خواند ایشان مکروه داشتند اما اگر هم خدا را می‌خواند و هم یکی از بزرگان را، می‌پذیرفتند و تصدیق می‌کردند! چنان‌که زمان ما در مجالس و محافلی که به عنوان عبادتِ خدا برپا می‌کنند همواره غیر خدا را صدا می‌زنند مثلاً یا محمّد، یا ابوالفضل، یا حسین، یا صاحب الزّمان می‌گویند و آن را عبادت خدا پنداشته و بدان مغرور و خرسند می‌باشند! در حالی که خدا فرموده: ﴿الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَقْرَبُوا مَنَازِلَهُمْ لِأَسْمَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ يُرِيدُونَ أَنِ يَنفِرُوا فِي الْحَنَافِ يُرِيدُونَ خُرُوجًا فَلَا يَأْتِيهِمْ فِيهِمُ الْبُزْؤُا وَكَانُوا مُتَمَارِقِينَ يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَ أَعْيُنِنَا وَشَتَّىٰ ذُوقُوا عَذَابَ الْبُرْجَانِ وَالصَّالِمِيَّةِ أَذَىٰ عَنَّا عَزَبٌ لَّا يَرْجِعُونَ الْكَاذِبِينَ﴾ [الزمر: ۳۶] «آیا خداوند بنده‌اش را کافی نیست». این آیه با استفهام انکاری و توییحی آمده که در مقام اثبات کافی بودن خالق، از جمله‌ی خبریّه قطعی‌تر و دلالتش قوی‌تر است<sup>(۱)</sup>.

نکته‌ی مهمّی که نباید مورد غفلت قرار گیرد آن است که قرآن (الزّمر: ۴۵) حالت مذکور را دلیل بی‌ایمانی به آخرت دانسته است. نظریه این که آخوندها غالباً همین مطلب را بهانه‌ی این ادّعا قرار می‌دهند که شیعیان که به آخرت ایمان دارند مشمول و منظور این آیه نیستند و آیه منحصر است به مشرکین که به آخرت ایمان نداشتند! ضرور است که اُکیداً توجه خواننده را به این نکته جلب کنم که در آیه‌ی شریفه لفظ «مِن دُونِهِ» = غیر از او». (یعنی «مِن دُونِ اللَّهِ» = غیر خدا) استعمال شده لذا چنان‌چه کسی که ادّعی مسلمانان دارد مانند کسانی باشد که در آیه ذکر گردیده، از نظر قرآن به آخرت آن‌چنان که مورد قبول

۱- در بند ۹۳ دعای «جوش کبیر» - که در مفاتیح الجنان مذکور است نیز آمده است - نیز آمده است: «یا

كافياً مِن كُلِّ شَيْءٍ = ای کفایت کننده از هر چیز».

خدا باشد، ایمان نیاورده است. شما را به خدا آیا بسیاری از مردم ما حالتی مشابه آنچه که در آیه آمده است، ندارند؟!

آخرت مردم خرافی پر از واسطه و شفیع است ولی در آخرتی که قرآن بیان فرموده اولاً شفیع به انتخاب ما نیست بلکه به اذنِ الهی بوده و اصولاً شفاعت امری محدود و استثنائی است. ثانیاً از طریق مدح و تملقِ بزرگان دین و سینه زدن و زنجیر زدن یا انجام اعمال عبادی برای غیر خدا به دست نمی آید. (فتأمل).

به یاد دارم که درباره‌ی این آیه به آخوندی متعصب گفتم: از دو حال خارج نیست یا عقیده‌ی من درباره‌ی توحید عبادت درست است و خواندنِ غیرخدا جایز نیست و نباید انبیاء و ائمه را خواند و یا عقیده‌ام درست نیست. شما اگر واقعاً مؤمن به آخرت و از محاسبه‌ی روز جزاء خائف باشی لأقلّ یک در صد احتمال بده با وجود این همه نهی و مذمت از خواندن غیرخدا که در قرآن آمده است در قیامت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا ائمه را می خواندی، مگر آن‌ها غیرخدا نبودند؟ علی علیه السلام یا ابوالفضل کی گفتند ما را نیز بخوانید که تو علاوه بر خدا، آن‌ها را نیز می خواندی؟! علی علیه السلام در کجای دعاهایش غیرخدا را خواند یا در دعایش روح پیامبر را واسطه کرد که تو به تبعیت از او چنین می کردی؟! خدا کجا فرموده که اعمال عبادی خود از قبیل دعا و نذر و طواف را با یک واسطه‌ی آبرومند به من عرضه کنید؟ یا اگر از من چیزی می خواهید آن را با وساطت یک واسطه‌ی مقرب از من بخواهید؟ قرآن کجا فرموده که اولاد یا پیروان پیامبری پس از رحلت او نیز وی را به کمک طلبیده‌اند یا از او خواسته‌اند که برایشان از خدا طلب مغفرت کند؟!

اما اگر عقیده‌ی من درست نباشد و خواندن غیرخدا ممنوع و حرام نباشد آیا می توانی نیم درصد احتمال دهی که در آخرت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا در دنیا فقط خداوندِ کافی (الزُّمَر: ۳۶) را می خواندی و فقط خدا را حاضر و سمیع فی کُلِّ مکان می دانستی و چرا واسطه‌ها و شفیعان دیگر را نمی خواندی؟!

طبعاً کسی که واقعاً به آخرت مؤمن باشد، احتیاط می کند و غیرخدا را نمی خواند زیرا احتمال خطر و ضرر خواندن غیر خدا - از جمله انبیاء و ائمه - از خطر نخواندن آن‌ها، بیشتر

و قوی تر است. درست است که خدا دربارهی مشرکین فرموده: ﴿وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ، وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا﴾ [الإسراء: ٤٦] «و چون در قرآن تنها پروردگار را یاد کنی با بیزاری پشت کرده و می‌رمند» لیکن لازم است کسانی که ادعای مسلمانی دارند از این آیات عبرت گیرند و آیه را منحصر به مشرکینِ عصرِ پیامبر ندانند و سعی کنند مشابه آن‌ها نباشند! (فتأمل) فرق سخن من با سخن شما آن است که می‌گویم در حوائج و طلب آمرزش و.... فقط و تنها خدا را بخوانید اما شما مخالفت کرده و می‌گویید علاوه بر خدا، غیر خدا را نیز بخوانید در حالی که خدا در قرآن بارها فرموده: «ادْعُوا اللَّهَ = خدا را بخوانید». و هیچگاه نفرموده: «فادْعُوا النَّبِيَّ أَوْ الْإِمَامَ = پیامبر یا امام را بخوانید». و دربارهی بندگان صالح فرموده: ﴿يَدْعُونَ رَبَّهُمْ﴾ [السجدة: ١٦] «پروردگارشان را می‌خوانند». و نفرموده: ﴿يَدْعُونَ نَبِيَّهُمْ أَوْ إِمَامَهُمْ = پیامبر یا امامشان را می‌خوانند». بلکه فرموده: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ١٨] «با خدا احدی را مخوانید».

\*\*\*

امید است آیاتی از قرآن کریم که در سطور بالا آوردیم سبب تنبّه خوانندگان محترم شود و دربارهی آن‌ها تأمل و تدبّر نمایند و نعمت عظمای توحید خصوصاً توحید عبادت را به سادگی از کف ندهند و این جانب را نیز از دعای خیر فراموش نکنند.

این بخش را با حدیثی از امیر المؤمنین علیه السلام خاتمه می‌دهیم که شیخ عباس قمی نقل کرده است، هرچند به نظر ما شیخ عباس به مفاد این حدیث عمل نمی‌کرد اما امیدواریم که حدیث مذکور موجب تنبّه خوانندگان گردد:

«مَا لِي أَرَى النَّاسَ إِذَا قُرِبَ إِلَيْهِمُ الطَّعَامُ لَيْلًا تَكَلَّفُوا إِنَارَةَ الْمَصَابِيحِ لِيُبْصِرُوا مَا يُدْخِلُونَ بُطُونَهُمْ وَلَا يَهْتَمُّونَ بِغِذَاءِ النَّفْسِ أَنْ يُنِيرُوا مَصَابِيحَ الْأَبْهَامِ بِالْعِلْمِ لَيْسَلُمُوا مِنْ لَوَاحِقِ الْجَهَالَةِ وَالذُّنُوبِ فِي اعْتِقَادَاتِهِمْ وَأَعْمَالِهِمْ». یعنی: برای چیست که می‌بینم مردم را هنگامی که در شب طعام نزد ایشان حاضر می‌شود به مشقّت و رنج روشن می‌کنند چراغ را تا آن‌که ببینند چیست که داخل در شکم خود می‌کنند و لکن اهتمام نمی‌کنند در غذای

نفس (یعنی مطالبی که در سینه جای می‌دهند و اعتقاد به آن می‌نمایند) به آن که روشن کنند چراغ عقول خود را به علم تا سالم بمانند از آنچه به آن‌ها ملحق می‌شود از ضرر جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال خود<sup>(۱)</sup>.

\*\*\*

### شبهاتی که درباره‌ی توحید عبادت ذکر می‌شود

متأسفانه متعصبین و خرافه فروشان برای توجیه افکار و اعمال خرافی خویش با سفسطه و انواع مغالطات، مطالبی سُست به هم بافته‌اند و حتی برخی از آیات شریفه‌ی قرآن را مورد سوء استفاده قرار داده‌اند تا اعمال خود را موجه و مشروع جلوه دهند.

ما برخی اقوال ایشان را می‌آوریم و بطلان ادعاهایشان را با استناد به آیات قرآن اثبات می‌کنیم. امید است که موجب بیداری برادران ایمانی گردد. *إن شاء الله تعالی*.

**شبهه‌ی اول** - از جمله مغالطات آخوندها آن است که به منظور موجه جلوه دادن دعاء و خواندن انبیاء و ائمه و اولیاء می‌گویند با این که در قرآن، دعاء و خواندن عبادت شمرده شده [الجن: ۱۸] ولی هر دعایی عبادت نیست و *إلا لازم می‌آید که بگوییم انبیاء نیز غیر خدا را عبادت می‌کردند! مثلاً بگوییم نوح قوم خویش و یا رسول اکرم اصحاب خود را عبادت می‌کردند!* زیرا قرآن از قول حضرت نوح علیه السلام فرموده: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ﴾ [نوح: ۵-۷] «گفت: پروردگارا، من روز و شب قوم خویش را [به سوی تو] خواندم، اما خواندندم جز بر رمیدن و گریزشان نیفزود و هرچه ایشان را [به سوی تو] خواندم تا آنان را بیماری انگشتان خویش در گوش‌هایشان نهادند (تا سختم را نشنوند)». و یا قرآن فرموده: ﴿وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَبِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۳] «(در غزه‌ی اُحُد) پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می‌خواند». آیا می‌توان گفت که نوح قومش را عبادت می‌کرده است؟ بنابراین

۱- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲ ص ۱۳.



دعاء همیشه عبادت نیست بلکه دعاء باید با قید «اعتقاد به خدایی و ألوهیّت و استقلالِ مدعوّ همراه باشد تا عبادت شمرده شود.

درحالی که تفاوت دعاء و خواندنِ عرفی یعنی خواندنِ مقید و محدود با دعاء و خواندنِ عبادی یعنی خواندنِ نامقید، أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ است و هر طفلی به خوبی تفاوت آن‌ها را درمی یابد. با این حال، ما در صفحات گذشته بارها تأکید کردیم که بحث ما دربارهی نحوه‌ی دعاء و خواندن است. بحث ما دربارهی خواندنی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامحدود و نامقید برای مدعوّ بوده و پرواضح است که خواندنِ مقید و عرفی از بحث ما خارج است و آیاتی که بدان متشبّث می‌شوند (از قبیل دو آیه‌ی فوق و نظایر آن‌ها) بی شبهه و به وضوح تمام از مصادیق خواندن عرفی و خواندن مقید است که ربطی به بحث ما ندارد. ما می‌گوییم - چنان که در صفحات گذشته با استناد به آیات متعدّد قرآن، آشکار شد- خواندن نامقید و نامحدود فی نفسه عبادت است و قرآن صیرف این کار را بدون قیدی اضافی، عبادت شمرده و در نتیجه چنین خواندنی برای غیر خدا جایز نیست و نمی‌توان من عیندی برای «عبادت» بودن آن، قید دیگری به آن افزود! (فتأمل). خرافیون برای شرک و توحید از جانب خود مغالطه‌ای بافته‌اند که در سطور آینده به آن می‌پردازیم.

**شبهه‌ی دوّم** - از جمله مغالطاتی که به عوام عرضه می‌کنند آن است که می‌گویند مرز بین شرک و توحید اعتقاد به استقلال یا عدم استقلال موجودی غیر از خدا است.

جوانی ناآشنا به قرآن - هَدَاهُ اللهُ تَعَالَى - که پیدا است مرعوب و فریفته‌ی علمای خرافی قم و نظایر آنان است بدون تدبّر کافی در قرآن نوشته است: «اعتقاد به استقلال و عدم استقلال در فاعلیّت دربارهی غیر خداست که معیار صحیح «شرک» و «توحید» است. یعنی «شرک» عبارت است از اعتقاد به استقلال غیر خدا در اثر بخشی و فاعلیّت و «توحید» در مرتبه‌ی افعال عبارت است از اعتقاد به انحصار استقلال در فاعلیّت در ذات اقدس خدا - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - و شرک در افعال آن است که انسان در عالم ایجاد و آفرینش و تدبیر، اعتقاد به «تأثیر استقلالی» موجودی غیر خدا داشته باشد و آن را در فاعلیّت بالاستقلال، شریک و مانند خدا بداند. و تأثیر استقلالی یعنی آن موجود غیر خدا، در اثر بخشی و فاعلیّت

تدبیرش از هر قبیل که هست، هیچ گونه نیازی به خدا نداشته و خود در اداره و خواست و عمل، مستقل و خودکفا باشد. حال، اعمّ از این که آن تأثیر و تدبیر استقلالیش به صورت «اشتراک و معیت» با خدا انجام پذیرد و یا آنکه به گونه‌ی «تفویض» و واگذاری امور خلق جهان به وی، عملی گردد. تفویض و واگذاری امور خلق جهان به غیر خدا، یعنی خدا پس از آفریدن مخلوقات، از کار تدبیر و اداره‌ی امور از: زنده کردن و میراندن، روزی دادن و عزّت و ذکّت بخشیدن، کنار رفته و جمله‌ی تدبیرات را به خود مخلوقات و یا جمع مشخصی از آنان، تفویض و واگذار نماید.... گروهی نیز به نام غُلاة که مَفْوُضَه هم خوانده می‌شوند این عقیده را دارند که خدا - العیاذُ بالله - کار آفریدن و روزی دادن، زنده کردن و میراندن، شفا بخشیدن و حلّ مشکلات نمودن، همه و همه را واگذار به امامان علیهم‌السلام نموده و خود، کناره‌گیری و اعتزال اختیار کرده است. «تعالی اللّهُ عَمَّا يَقُولُ الْجَاهِلُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا»<sup>(۱)</sup>. این هر دو اعتقاد (اشتراک و تفویض) از نظر موحدان حقیقی، اعتقادی مشرکانه و باطل است که علاوه بر نهی شرعی استحاله‌ی عقلیه نیز دارد<sup>(۲)</sup>.

چنان که ملاحظه می‌کنید با خلط میان جزء و کلّ عوام را می‌فریبند یعنی جزئی از شرک را به عنوان کلّ شرک قلمداد کرده و شرک را منحصر ساخته‌اند به «قائل بودن استقلال برای غیر خدا!» پرواضح است آنچه می‌گویند بی‌شبهه شرک است اما شرک منحصر بدان نیست و دائره‌ی شرک وسیع‌تر از تعریف بالاست و قرآن کریم امور دیگری را نیز شرک شمرده است. (هر گردویی گرد است ولی گرد فقط گردو نیست)!

قرآن به اهل کتاب فرموده جُزْ خدا را عبادت نکنیم و چیزی را شریک او نسازیم [آل‌عمران: ۶۴] و فرموده: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَوْلِيَاءَ﴾ [آل‌عمران: ۸۰] هیچ

۱- پرواضح است این موضوع که خدا با واگذاری امور فوق به غیر خود، اعتزال اختیار کرده باشد یا نکرده باشد تأثیری در مشرکانه بودن این عقیده ندارد.

۲- نقد و تحلیلی پیرامون وهاب‌گیری، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول (۱۳۶۷)، ص ۱۴۹ و ۱۵۵ تا ۱۵۷.

پیامبری به شما فرمان نمی‌دهد که ملائکه و انبیاء را «رب» خود بگیرید. واضح است که یهود و نصاری نه بت‌های سنگی را عبادت می‌کردند و نه برای حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام و یا فرشتگان، استقلال وجودی قائل بودند بلکه نسبت به آن بزرگواران کارهایی می‌کردند و می‌کنند که از نظر قرآن عبادت و شرک محسوب شده است. (فتاؤل جدّ).

مطلّعين از تاریخ جزیره العرب در صدر اسلام به‌خوبی می‌دانند که اغلب مشرکین عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خلق موجودات، اِحیاء و اِماتہ، تدبیر امور عالم و روزی دادن به خلائق را فعل خدا و مالکیت حقیقی زمین و تمامی موجودات آن از جمله فرشتگان و.... را از آن خدا می‌دانستند چنانکه فرموده: ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾﴾ [یونس: ۳۱ - ۳۲] «ای پیامبر! بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌بخشد یا کیست که مالک و حاکم گوش‌ها و چشم‌هاست و کیست که زنده را از مرده برون آرد و مرده را از زنده برون آرد و کیست که کار (عالم) را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو: آیا [از این که غیر او را عبادت کنید] نمی‌پرهیزید؟ پس آن یکتا خدای، پروردگار به حق شماست پس بعد از حق، جز گمراهی [و ناحق] چیست؟ پس [از حق] به کجا برگردانیده می‌شوید».

و نیز فرموده: ﴿قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾﴾ [المؤمنون: ۸۴، ۸۹] «ای پیامبر! بگو: زمین و هر که در آن است از آن کیست؟ اگر می‌دانید، خواهند گفت: از آن خداست. بگو آیا پند نمی‌گیرید؟! بگو پروردگار آسمان‌های هفت‌گانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ خواهند گفت: از آن خداست. بگو آیا [از عذاب او] نمی‌پرهیزید؟! بگو اگر می‌دانید، کیست که اختیار و فرمانروایی همه چیز به دست اوست که پناه می‌دهد و [کسی از عذاب او] پناه داده نشود

(هیچ کس را توان پناه دادن کسی از عذاب خدا نیست) خواهند گفت: از آن خداست. بگو: پس چگونه فریب داده می‌شوید؟! و نیز فرمود ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾... وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ نَّزَلٍ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾﴾ [العنكبوت: ۶۱-۶۳] «و اگر از آنان پرسى کیست که آسمان‌ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را مسخّر ساخت، هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می‌شوند..... و اگر از آنان پرسى کیست که از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین را پس از مرگش بدان زنده ساخت؟ هر آینه البتّه گویند: الله. بگو: [بنابراین] سپاس و ستایش از آن خداست [که نعمت باران را به ما عطا فرمود] بلکه بیشتر ایشان نمی‌اندیشند [که نباید کسانی را عبادت کنند که توان فرستان باران ندارند].»

و فرمود: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ ﴿٦١﴾﴾ [لقمان: ۲۵، ۲۶] «و اگر از آنان پرسى کیست که آسمان‌ها و زمین را بیافرید هر آینه البتّه گویند: الله، بگو [بنابراین] ستایش از آن خداست بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند [نباید کسانی را عبادت کرد که خالق آسمان و زمین نیستند درحالی‌که] آنچه در آسمان‌ها و زمین هست از آن خداست، و همانا خداست که بی‌نیاز و ستوده است.»

و فرمود: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ أفرَعَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾﴾ [الزمر: ۳۸] «و اگر از آنان پرسى کیست که آسمانها و زمین را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، بگو: آیا به راستی درباره‌ی آن چه جُز خدا می‌خوانید، اندیشده‌اید که اگر الله بخواهد مرا گزندى رساند آیا آنان توانند که گزند او را [از من] بردارند؟ یا رحمت [و عنایتی] بر من خواهد آیا آنان توانند که رحمت او را [از من] بازدارند؟ بگو: الله مرا کافی است و اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند.»

و فرموده: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾﴾ [الزخرف: ٨٧] «اگر از ایشان بپرسی کیست که آنان را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می شوند؟»

و حتّی میراندن و یا عذاب کردن بندگان را مستقیماً از خدا خواسته و می گفتند: ﴿اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنزِلْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾﴾ [الأنفال: ٣٢] «پروردگارا، اگر این [قرآن سخنی] راست و درست از جانب توست پس بر ما سنگ‌هایی از آسمان ببار یا ما را عذابی دردناک بیاور». و در شرایط بسیار ناگوار که از کسی کاری ساخته نیست مانند زمانی که کشتی در میانه‌ی دریا دچار مشکلات یا طوفان یا گم کردن مسیر و.... می شد خدا را خالصانه و بی واسطه می خواندند و در چنین اوضاعی غیر خدا را نمی خواندند چنان که قرآن فرموده: ﴿قُلْ مَنْ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيْنٍ أَنْجِنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٣﴾﴾ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيْكُمْ مِّنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُّشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [الأنعام: ٦٣، ٦٤] «بگو: (ای پیامبر) کیست که شما را [به وقت درماندگی] از تاریکی‌های خشکی و دریا می‌رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نهمان می‌خوانید که اگر ما را از این [تنگنا] برهاند هر آینه البتّه از سپاسگزاران باشیم. (ای پیامبر) بگو: خداست که شما را از آن [تنگنا] و از هر اندوهی می‌رهاند آن‌گاه شما [به جای سپاس‌گزاری] به او شرک می‌ورزید».

و فرمود: ﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاً أَفْغَيْرَ اللَّهُ تَتَّقُونَ ﴿٥٢﴾ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ﴿٥٣﴾﴾ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾﴾ [النحل: ٥٢، ٥٤] «از آن اوست آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است و دین (= طاعت و عبادت) همواره از آن اوست پس آیا از غیر خدا پروا می‌کنید؟ و هر نعمتی که دارید از خداست و چون زیان و گزند می‌رسد به پیشگاه او ناله و زاری می‌کنید آن‌گاه چون [خدا] آن زیان را از شما برگردد گروهی از شما [به جای روی آوردن به خدا] به پروردگارشان شرک می‌ورزند».

و فرموده: ﴿رَبُّكُمْ الَّذِي يُزِيحُ لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَاهًا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾﴾ [الإسراء: ٦٦، ٦٧] «پروردگارتان [خدایی] است که به سود شما کشتی را در دریا می راند تا از فضل و رحمت او [روزی] بجوید همانا او به شما مهربان است و چون در دریا شما را زیان و گزندى رسد هر که را جز او می خوانید، گم شود [و آنها را از یاد می برید و نمی خوانید] و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهایی بخشد رویگردان شده [و به غیر او روی می آورید] و انسان بسیار نا سپاس است». و فرموده: ﴿فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِكَ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾﴾ [العنكبوت: ٦٥] «و چون بر کشتی سوار شوند خدا را خالصانه [و بی واسطه] می خوانند و چون ایشان را به سوی خشکی رهایی بخشد آنگاه شرک می ورزند». و فرموده: ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلْلِ دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [لقمان: ٣٢] «و آن گاه که موجی چون سایبانها آنان را [که در کشتی نشسته اند] فرا گیرد خدای را بخوانند در حالی که دین (= طاعت و عبادت) را برای او مخصوص و خالص کرده اند».

و فرموده والدین برای این که فرزند تندرستی داشته باشند خدا را می خوانند: ﴿دَعُوا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَاهُمَا صَلَاحًا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾﴾ [الأعراف: ١٨٩، ١٩٠] «آن دو خداوند را که شکرگزاران باشم پس چون [خدا] ایشان را [فرزند] تندرستی عطا فرمود آن دو در آنچه [خدا] بدیشان داد برای او شریکانی قرار دادند. خداوند از آنچه شریک او قرار می دهند والاتر و برتر است».

چنان که ملاحظه می شود مشرکین عرب، معبودان خود را واجب الوجود و خالق و رازق و مدیر امور عالم و مالک زمین و آسمان و موجودات دنیا و میرانندهی بندگان و یا عذاب کنندهی ایشان و حتی نازل کنندهی باران ندانسته و این امور را مختص خدا

می دانستند و در شرائط بسیار سخت و درماندگی فقط خدا را می خواندند و حتی اگر از ایشان پرسیده می شد که آیا معبودانشان می توانند گزند یا رحمت خدا را که برای بنده‌ای خواسته است، مانع شوند؛ جوابشان مثبت نبود و اختیار و فرمانروایی همه چیز را از آن خدا می دانستند و چنین نبود که معبودان خود را در برابر خدا، مستقلّ بالذات به حساب آورند، بلکه فقط برای آن‌ها خضوع و خشوع و اعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و قربانی و دعا و ثناء و... به جا می آوردند و آن‌ها را وسیله‌ی تقرّب به خدا می پنداشتند و آن‌ها را مستقلّ نمی دانستند چنانکه قرآن فرموده: ﴿فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [الأحقاف: ۲۸] «پس چرا کسانی را که غیر از خدا برای تقرّب [به خدا] معبودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه [آنان گم شدند] و از دستشان رفتند. این [ادّعا] دروغ ایشان بود و آن چه افتراء می بستند».

به همین سبب است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شعار «الخالقِ إلا الله» یا «الرازقِ إلا الله» یا «لامدبّرِ إلا الله» یا «لامُحیی ولا مُمیتِ إلا الله» و نظایر آن به میان مردم نرفت بلکه با شعار «لا إله إلا الله» «هیچ معبودی حقّ نیست مگر خداوند»<sup>(۱)</sup> مردم را به اسلام دعوت فرمود، زیرا آن‌ها برای غیر خدا به امید شفاعت، اعمال عبادی به جا می آوردند و درگیری و ستیز اصلی اسلام با آن‌ها در این موضوع بود نه استقلال معبودان. چنان که قرآن خود فرموده، مشرکین معبودان خویش را واسطه و شفیع میان خود و خدا می دانستند<sup>(۲)</sup>. و برای آن‌ها استقلال قائل نبودند زیرا اگر آن‌ها را مستقلّ می پنداشتند که لازم نبود به آن‌ها برای وساطت و نزدیکی به خدا، توجه کنند و اعمال عبادی به جای آورند [یونس: ۱۸ و الزمر: ۳] بلکه به خود آن‌ها مستقلّ رجوع می کردند. مرحوم طبرسی فرموده مشرکین در تلبیه می گفتند: خدایا، تو هیچ شریکی

۱- با توجه به آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی لقمان معلوم می شود که خبر محذوف «لا نافیة للجنس» کلمه‌ی «حقّ» است.

۲- درباره‌ی اعتقادات مشرکین رجوع کنید به آنچه که در کتاب حاضر از قول «جعفر سبحانی» آورده‌ایم

نداری مگر شریکی که از آن تو است (= تو صاحب اختیار اویی) و آنچه دارد نیز از آن توست<sup>(۱)</sup>.

از این بالاتر، قرآن فرموده که مشرکین معتقد بودند که خدا خود عبادت غیر خود را خواسته است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۳۵﴾ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۵، ۳۶] و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه نیاکانمان چیزی جز او را عبادت نمی کردیم و [بی خواست و فرمان او] چیزی را حرام نمی شمردیم و پیشینیان ایشان نیز چنین کردند. پس آیا جز ابلاغ روشن و آشکار پیامبران را (وظیفه ای) هست؟ در حالی که در هر امتی پیامبری برانگیختیم [که بگوید] خداوند را عبادت کنید و از [طاعت و عبادت] طاغوت (غیر خدا) دوری گزینید. و می گفتند: ﴿لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ﴾ [الزخرف: ۲۰] «اگر خدای رحمان می خواست آن‌ها را عبادت نمی کردیم». چنان که ملاحظه می شود مشرکین مدعی بودند که با رضایت و خواست خدا، غیر او را عبادت می کنند<sup>(۲)</sup> و خدای متعال ادعایشان را رد کرده و فرموده چنین نیست و ما عبادت غیر خود را هیچ گاه اجازه نداده ایم بلکه در همه ی اُمم پیامبرانی فرستادیم که بگویند از غیر خدا اجتناب کنید و خدا را عبادت کنید.

چنان که ملاحظه می شود و در صفحات گذشته نیز دیدیم بحث قرآن با مشرکین غالباً بر سر عبادت خدا و غیر خداست نه استقلال یا عدم استقلال غیر او و اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا برای عبادت غیر خدا دلیل متقن نمی آورند و اصولاً خدا عبادت غیر خود را

۱- «الاشْرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمْلِكُهُ وَمَا مَلَكَ». (تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ی ۲۸ و ۲۹ سوره ی روم).

۲- در موارد دیگر نیز مشرکین کارهای زشت و نابجای خود را به امر و اجازه ی خدا قلمداد می نمودند فی المثل چون لخت و عریان کعبه را طواف می کردند می گفتند پدران ما چنین می کردند و خدا چنین فرمانی داده است! (الأعراف: ۲۸)، رجوع کنید به مجمع البیان ذیل آیه ی مذکور) و نمی گفتند موجودی مستقل از خدا چنین اجازه ای به ما داده است.



هیچ گاه و در هیچ دینی اجازه نداده است [الکھف: ۱۵، یوسف ۳۹ و ۴۰] و آنها بی دلیل چنین اعمالی را انجام می دهند.

علاوه بر این اگر خرافیون به جای آن که از جانب خود ملاک شرک و توحید وضع کنند، در کتاب خدا تأمل و تدبّر می کردند در می یافتند که قرآن در موارد مختلفی از مردم انتقاد کرده که غیر خدا را به الوهیت و ربوبیت گرفته اند بی آن که برای آنها استقلال قائل باشند. از جمله فرمود: ﴿أَرَعَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ [الفرقان: ۴۳] (و مشابه آن است آیهی ۲۳ سورهی جائیه). «آیا دیده ای کسی را که هوای نفس خویش را إله خویش گرفته است» و فرموده: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [التوبة: ۳۱]<sup>(۱)</sup> «دانشمندان و راهبان (زهدپیشگان) خود را و مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفته اند و حال آنکه مأمور نبودند جز این که خدای یگانه را عبادت کنند، هیچ معبودی جز او [حق] نیست، مبری و منزّه است از آنچه [با او] شریک می سازند». در این آیات خدا فرموده برخی هوای نفس خویش را «إله» و برخی علمای دینی خود را «رب» خود گرفته اند. بدیهی است که آنها هوای نفس یا علمای خود را مستقلّ با لذات و خالق زمین و آسمان و متصرفّ بلامنازع نمی دانستند. قرآن فرموده: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ

۱- خوش بختانه دربارهی این آیه شیعه و سنی توافق دارند، دربارهی آیهی مذکور رجوع کنید به «صحیح الکافی» محمد باقر البهبودی، ج ۱ حدیث ۲۳ و ۴۰۹ و حدیث ۲۴ و نیز وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۹۶ و ۹۷ حدیث ۳۳۳۹۰، ۳۳۳۹۳، ۳۳۳۹۴، در منابع غیر شیعه نیز آمده است که: «ترمذی و احمد بن حنبل و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه و بیهقی و ابن جریر به طُرُق مختلف روایت کرده اند هنگامی که پیامبر آیهی ۳۱ سورهی توبه را تلاوت فرموده، عدی بن حاتم عرض کرد: مردم احبار و رهبان را عبادت نمی کردند، رسول خدا ﷺ فرمود: آری، اما آنها هرگاه چیزی را حرام می کردند، آن را حرام شمرده و هرگاه چیزی را حلال می کردند، آن را حلال می شمردند و این کار عبادت آنها محسوب می شود». (منقول از «فی ظلال القرآن»، سید قطب، ج ۴ ص ۲۰۲ و ۲۰۳) و ر.ک. «تصحیح الاعتقاد»، الشیخ المفید، با تعلیقات شهرستانی، منشورات رضی، ص ۵۷.

بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾ [آل عمران: ۸۰] «هیچ پیامبری) شما را فرمان نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را ارباب (خویش) بگیرید. آیا شما را پس از این که [تسلیم امر حق و] مسلمان شده اید به کفر فرمان می دهد؟! و فرموده: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴] «بگو: ای اهل کتاب، بیاید به سوی سخنی که میان ما و میان شما یکسان است این که جز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را با او شریک نشماریم و جز خدا برخی از ما برخی دیگر را ربّ خویش نگیرد». خدا فرموده: ﴿... ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيْ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾؟ [المائدة: ۱۱۶] در قیامت از حضرت عیسی علیه السلام می پرسیم آیا تو به مردم گفתי مرا و مادرم را «إله» بگیرید. [المائدة: ۱۱۶] تردید نیست که مردم برخی از هم نوعان خود و یا فرشتگان و انبیاء و از آن جمله حضرت مریم و حضرت عیسی علیه السلام را موجود مستقل و متصرف بلا منازع نمی دانستند بلکه آنها را بندگان عزیز و مقرب خدا می دانستند اما برای زنده و مردهی آنها تفاوت قائل نبودند و آنها را در حوائج و مشکلات می خواندند.

قرآن فرموده: ﴿لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ [یس: ۶۰] «شیطان را عبادت نکنید». و فرموده که حضرت ابراهیم به پدرش گفت: ﴿يَتَّابِتْ لَّا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا﴾ [مریم: ۴۴] «ای پدر، شیطان را عبادت مکن که همانا شیطان خدای رحمان را عصیان گر است». بدیهی است که مردم شیطان را خالق زمین و آسمان و موجود مستقل نمی دانستند. قرآن خطاب به مسلمین فرموده اطاعت از مشرکین موجب شرک است: ﴿وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۱۲۱] «و اگر از ایشان اطاعت کنید همانا شما هر آینه مشرک خواهید بود». چنان که ملاحظه می شود آیهی شریفه فرموده اگر از مجادله گران لجوج اطاعت کنید مشرک اید. پُر واضح است که کسی مجادله گران را متصرف بلا منازع و موجود مستقل نمی دانست. (فتأمل جدّاً) و اصولاً اطاعت مطلق، عبادت محسوب می شود.

قرآن از قول فرعون و اطرافیان او فرموده: ﴿وَقَوْمُهُمَّا لَنَا عَبْدُونَ﴾ [المؤمنون: ۴۷] «قوم آن دو (موسی و هارون) عابدان مايند». يعنی مطيع محض مايند.

قرآن فرموده پيروان حضرت موسی عليه السلام چون از رود نیل گذشته به قومی برخوردند که بتهایی را عبادت می کردند<sup>(۱)</sup> از این رو به آن حضرت گفتند: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ [الأعراف: ۱۳۸] «برای ما معبودی قرار ده همچنانکه آنان نیز معبودانی دارند». بدیهی است که آن‌ها می دانستند معبودی که موسی برایشان قرار دهد واجب الوجود و خالق زمین و آسمان و مستقلّ بالذات و متصرفّ بلامنازع نخواهد بود و یا وقتی که سامری طلاهای آن‌ها را گرفت و برایشان گوساله‌ای طلائی ساخت و گفت این معبود شما و معبود موسی است [طه: ۸۸] آن‌ها معبود مورد تقاضا از موسی [الأعراف: ۱۳۸] یا گوساله را واجب الوجود و خالق موجودات و رازق عباد و مستقلّ بالذات نمی شمردند، بلکه چیزی می خواستند که مانند قوم مذکور به او روی آورده و او را تعظیم و تقدیس کرده و در برابرش تواضع نموده و در حوائج به او متوسّل شده و او را واسطه و شفیع قرار داده و برایش مراسم عبادی به جای آورند!<sup>(۲)</sup> باید توجه داشت که پيروان موسی از پیغمبر خدا چنین تقاضایی کردند و اگر آن حضرت برای

۱- در آیهی شریفه لفظ «يَعْكُفُونَ» به کار رفته، لازم است یادآور شویم که «عُكُوف» به معنای روی آوردن و توجه کامل کردن به چیزی به منظور تعظیم و تکریم آن است و «عَاكِفٌ» کسی را گویند که برای عبادت مقیم مسجد یا عبادت گاهی شود.

۲- در اسلام سوگند یاد کردن به غیر خدا شرک شمرده شده است. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرموده: «مَنْ حَلَفَ بِشَيْءٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ [أو قال: أَلَا هُوَ مُشْرِكٌ] = کسی که به چیزی غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است. [یا فرمود: آگاه باشید که او مشرک است.]» (مصنف عبدالرزاق، ج ۸، حدیث ۱۵۹۲۶) استاد و معلّم شیخ عباس قمی نیز نقل کرده که پیامبر فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ [و بعض الروایات: «فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ»] = کسی که به غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده [و در برخی از روایات فرمود: به خدا کفر ورزیده] است». (مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۵۱ و ۵۴). در کتب اهل سنت نیز مشابه این روایات دیده می شود. از آن جمله: مردی به کعبه قسم خورد به او گفته شد پیامبر فرموده: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» = هر که به غیر خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است». (التّاج الجامع للأصول فی أحادیث الرّسول، ج ۳، ص ۷۵).

آن‌ها واسطه و معبودی مقرر می‌داشت، موجود مذکور به قول «مطهری» متصف به صفت «از اویی» می‌شد<sup>(۱)</sup> زیرا شارع خود آن را تعیین و مقرر ساخته بود، اما پیامبر خدا حضرت موسی علیه السلام با این خواسته‌ی آن‌ها مخالفت نموده و تقاضای آن‌ها را جاهلانه و باطل شمرد و این دلیل است بر این که شارع در روی آوردن به خدا و جلب رضایتش و طلب حاجت از او، وجود واسطه را نمی‌پسندد. (فتاؤل جلداً)

بنابراین ملاحظه می‌کنید که ملاک شرک و توحید در قرآن بسیار وسیع‌تر از آن است که خرافیون ادعا می‌کنند. بنابراین اگر کسی شرک را منحصر به خدا دانستن غیر «الله» بداند و بگوید: «شرک عبارت از آن است که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم به عنوان این که او خدا است یا حاجت از کسی خواهیم به عنوان این که او مستقل در تأثیر است و خداست»<sup>(۲)</sup>. اگر نگوییم قصد عوامفریبی داشته با اطمینان می‌گوییم که با قرآن و تاریخ جزیره العرب نا آشنا بوده است.

**شبهه‌ی سوّم** - نویسنده‌ی جوان، مغالطه‌ی دیگر را از قول مرحوم «مطهری» نقل کرده است: «آیا مرز توحید و شرک اعتقاد به قدرت و تأثیر ما فوق الطبیعی است؟ یعنی اعتقاد به قدرت مافوق قوانین عادی طبیعت برای یک موجود، اعم از فرشته یا انسان (مثلاً پیغمبر یا امام) شرک است، اما اعتقاد به قدرت و تأثیر در حد معمولی و متعارف شرک نیست و هم چنین اعتقاد به قدرت و تأثیر انسان از دنیا رفته نیز شرک است زیرا انسان مرده جماد است و از نظر قوانین طبیعی، جماد نه شعور دارد نه قدرت و نه اراده، پس اعتقاد به درک داشتن مرده و سلام کردن به او و تعظیم کردن و احترام کردن او و خواندن و ندا کردن او و چیز خواستن از او شرک است زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراء الطبیعی برای غیر خداست. هم چنین اعتقاد به تأثیرات مرموز و ناشناخته برای اشیاء، مسأله‌ی اعتقاد به تأثیر داشتن یک خاک به خصوص در شفای بیماری و یا تأثیر داشتن مکان مخصوص برای

۱- رجوع کنید به صفحه‌ی ۱۳۷ کتاب حاضر که قول مرحوم مطهری را درباره‌ی صفت «از اویی» و «به سوی اویی» آورده‌ایم.

۲- کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، بازار نوروز خان، اول بازار کاشفی، نشر ظفر، ص ۴۰.

استجاب دعا شرک است زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطبیعی در یک شیء است، چه هر چه که طبیعی است، شناختنی و آزمودنی و حسّ کردنی و لمس کردنی است. علی-هذا اعتقاد به مطلق تأثیرات برای اشیاء شرک نیست (آنچنانکه اشاعره پنداشته‌اند) بلکه اعتقاد به تأثیرات ما فوق طبیعی برای اشیاء شرک است. پس هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ما وراء طبیعت، ما وراء الطبیعه قلمرو اختصاصی خداوند است و طبیعت قلمرو اختصاصی مخلوق او و یا قلمرو مشترک خدا و مخلوقات است. یک سلسله کارها جنبه‌ی ما وراء الطبیعی دارد از قبیل احیاء (= زنده کردن) و إمامته (= میراندن) روزی دادن و أمثال اینها. باقی، کارهای عادی معمولی است. کارهای فوق معمولی قلمرو اختصاصی خداست و باقی، قلمرو مخلوقات او. این از جنبه‌ی توحید نظری.

أما از جنبه‌ی توحید عملی هر نوع توجه معنوی به غیرخداوند، یعنی توجهی که از طریق چهره و زبان توجه کننده و چهره و گوش ظاهری شخص مورد توجه، نباشد، بلکه توجه کننده بخواهد نوعی رابطه‌ی قلبی و معنوی میان خود و طرف مقابل برقرار کند و او را بخواند و متوجه خود سازد و به او توسّل جوید و از او إجابات بخواهد، همه‌ی اینها شرک و پرستش غیرخداست چون عبادت جزّ اینها چیزی نیست و عبادات غیر خدا به حکم عقل و ضرورت شرع جایز نیست و مستلزم خروج از اسلام است. به علاوه انجام این گونه مراسم، گذشته از این که انجام مراسم عملی عبادت است برای غیرخدا و عین اعمالی است که مشرکان برای بتها انجام می‌دادند، مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطبیعی برای شخصیت مورد توجه (پیغمبر و امام) است..... اینها نیز ناآگاهانه به نوعی استقلال ذاتی در اشیاء قائل شده‌اند و از این رو نقش ما فوق حدّ عوامل معمولی داشتن را مستلزم اعتقاد به قطبی و قدرتی در مقابل خدا دانسته‌اند غافل از آنکه موجودی که به تمام هویتش وابسته به اراده‌ی حقّ است و هیچ حیثیت مستقلّ از خود ندارد، تأثیر ما فوق طبیعی او مانند تأثیر طبیعی او پیش از آنکه به خودش مستند باشد مستند به حقّ است و او جزّ مجرائی برای مرور فیض حقّ به اشیاء نیست. آیا واسطه‌ی فیض وحی و علم بودن جبرئیل و واسطه‌ی رزق بودن میکائیل و واسطه‌ی احیاء بودن اسرافیل و واسطه‌ی قبض ارواح بودن ملک الموت شرک است؟

از نظر توحید در خالقیت این نظریه بدترین انواع شرک است. زیرا به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل شده است: کارهای ما وراء الطبیعی را قلمرو اختصاصی خدا و کارهای طبیعی را قلمرو اختصاصی مخلوقات خدا یا قلمرو اشتراکی خدا و مخلوق قرار داده است. قلمرو اختصاصی برای مخلوق قائل شدن عین شرک در فاعلیت است. همچنانکه قلمرو اشتراکی قائل شدن نیز، نوعی دیگر از شرک در فاعلیت است.

بر خلاف تصوّر رائج، وهابگیری تنها یک نظریه‌ی ضدّ امامت نیست بلکه پیش از آنکه ضدّ امامت باشد، ضدّ توحید و ضدّ انسان است. از آن جهت ضدّ توحید است که به تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل است و به علاوه به یک نوع شرک ذاتی خفی قائل است که توضیح داده شد و از آن جهت ضدّ انسان است که استعداد انسانی انسان را که او را از ملائک برتر ساخته و به نصّ قرآن مجید خلیفه‌ی الله است و ملائک مأمور سجده به او، درک نمی‌کند و او را در یک حدّ حیوان طبیعی تنزل می‌دهد. به علاوه تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیت انسان بدن اوست که به صورت جماد در می‌آید، یک اندیشه‌ی مادی و ضدّ الهی است... تفکیک میان اثر مجهول و مرموز ناشناخته و آثار معلوم و شناخته شده و اولی را برخلاف دومی ماوراء الطبیعی دانستن نوعی دیگر از شرک است... حقیقت این است که مرز توحید و شرک، در رابطه‌ی خدا و انسان و جهان، «ازاویی» و «به سوی اویی» است. مرز توحید و شرک در توحید نظری «ازاویی» است (إِنَّا لِلَّهِ) هر حقیقتی و هر موجودی مادام که او را در ذات و صفات و أفعال با خصلت و هویت از اوئی بشناسیم، او را درست و مطابق با واقع و با دید توحیدی شناخته‌ایم، خواه آن شیء دارای یک اثر یا چند اثر باشد یا نباشد و خواه آنکه آن آثار جنبه‌ی ما فوق طبیعی داشته باشد یا نداشته باشد. زیرا خدا تنها خدای ما وراء الطبیعه، خدای آسمان، خدای ملکوت و جبروت نیست، خدای همه‌ی جهان است. او به طبیعت همان اندازه نزدیک است و معیت و قیومیت دارد که به ما وراء الطبیعه و جنبه‌ی ما وراء الطبیعی داشتن یک موجود به او جنبه‌ی خدایی نمی‌دهد. قبلاً گفتیم که جهان از نظر جهان بینی اسلامی ماهیت «ازاویی» دارد. قرآن کریم در آیات متعددی عملیات اعجاز آمیز

از قبیل مرده زنده کردن و کورِ مادرزاد شفا دادن به برخی پیامبران نسبت می‌دهد اما همراه آن نسبتها کلمه‌ی «بِإِذْنِهِ» را اضافه می‌کند. این کلمه نمایشگر ماهیت «از اویی» این کارها است که کسی نپندارد انبیاء از خود استقلالی دارند. پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اویی» است<sup>(۱)</sup>. اعتقاد به وجود موجودی که موجودیتش «از او» نباشد شرک است. اعتقاد به تأثیر موجودی که مؤثریتش «از او» نباشد بازهم شرک است، خواه اثر، اثر ما فوق طبیعی باشد مثل خلقت همه‌ی آسمانها و زمینها و یا یک اثر کوچک بی اهمیت باشد مثل زیر و رو شدن یک برگ.

مرز توحید و شرک در توحید عملی «به سوی اویی» است ﴿وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ توجّه به هر موجود اعمّ از توجّه ظاهری و معنوی، هر گاه به صورت توجّه به یک راه برای رفتن به سوی حقّ باشد و نه یک مقصد، توجّه به خداست. در هر حرکت و مسیر، توجّه به راه از آن جهت که راه است و توجّه به علامتها و فلشها و نشانه‌های راه برای گم نشدن و دور نیفتادن از مقصد، از آن جهت که اینها علامتها و نشانه‌ها و فلشها هستند «به سوی مقصد بودن» و «به سوی مقصد رفتن» است.

انبیاء و اولیاء راه‌های خدا هستند: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ». آنان، علامتها و نشانه‌های سیرِ اِلَى اللَّهِ هستند و «أَعْلَاماً لِعِبَادِهِ وَمَنَاراً فِي بِلَادِهِ وَأِدْلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ» هادیان و راهنمایان به سوی حق می‌باشند «الدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ وَالْأَدْلَاءُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

پس مسأله این نیست که توسّل و زیارت و خواندن اولیاء و انتظار کاری ما فوق طبیعی از آنها، شرک است. مسأله چیز دیگر است: اولاً باید بدانیم انبیاء و اولیاء چنین صعودی در مراتب قربِ اِلَهی کرده‌اند که از ناحیه حقّ تا این حدّ مورد موهبت واقع شده باشند یا نه؟ از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است.)) (مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، بخش دوّم، جهان بینی توحیدی، فصل مراتب و درجات شرک، ص ۱۱۵ به بعد).

۱- سستی این قول را در صفحه‌ی ۱۲۷ کتاب حاضر بیان کرده‌ایم.

واقعاً که سطور بالا از مظاهر آشکار هوچیگری و عوامفریبی است و اشکالات فراوان دارد:

أولاً: چنانکه ملاحظه می‌شود، اشکال پیشین (استقلال و عدم استقلال) را بایانی دیگر تکرار کرده است و ما نیز در بند قبل گفتیم اگرچه مستقلّ دانستن موجودی غیر خدا شرک است اما شرک منحصر بدان نیست و قسمت اعظم مخالفت قرآن با مشرکینی است که معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانستند.

ثانياً: موحدین نمی‌گویند که «هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ماوراء طبیعت... الخ» و «به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل» نشده‌اند. چنانکه در تحریر دوّم «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» گفته‌ایم (ص ۱۳۶ به بعد) موحدین می‌گویند تردید نیست که هر حول و قوه‌ای و هر تأثیری در عالم وجود، از خدا و متکی به اراده و إذن اوست و هیچ موجودی غیر از او مستقلّ از خود دارای توان نبوده و در این موضوع به هیچ وجه تفاوتی میان طبیعت و ماوراء طبیعت نیست. اما تفاوت در خود إذنِ الهی است که بر دو نوع است: إذن عامّ و إذن خاصّ. به عبارت دیگر موحدین می‌گویند به میزانی محدود - که هر کس اعمّ از عوامّ و خواصّ درمی‌یابد تقریباً تا چه اندازه است - خدای متعال به بندگان إذن عامّ داده است. محدوده‌ی این إذن همان محدوده‌ی توان و اختیار بشری است که منشأ مسؤولیت انسان است به عبارت دیگر موجودات در این محدوده از فیض و توان بخشی حقّ متعال برخوردارند و خارج از این محدوده، فیض خدا بر انسان بسته است. و باز به عبارت دیگر: دلیلی نداریم که بگوییم خدا به برخی از مخلوقین إذن داده که هر کاری را بخواهند انجام دهند! صرف نظر از مشکلات عقلی این ادعا، شرع نیز اجازه‌ی چنین ادعایی را به ما نداده است. این عقیده مشابه عقیده‌ی مفوّضه است که بطلان آن در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۱۴۰ به بعد) بیان گردیده است.<sup>(۱)</sup> در

۱- جوان نویسنده نیز در کتابش عقیده‌ی مُفَوَّضَه را مشرکانه و باطل دانسته است. ر.ک. کتاب حاضر،



واقع شما می‌گویید خدا به برخی - از جمله انبیاء و ائمه - اذن همه‌ی کارها و یا بسیاری از کارها «از قبیل مرده زنده کردن و کورِ مادر زاد شفا دادن» و..... را داده است! اما موحدین می‌گویند ما دلیل قرآنی نداریم که خدا اذن چنین اعمالی را حتّی به بندگان خاصّ خود - از جمله انبیاء و ائمه - داده باشد و برخلاف ادّعای مرحوم مطهّری «قرآن کریم.... عملیات اعجاز‌آمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادرزاد شفا دادن» و نظایر آن را - به معنایی که مورد پسند شماست - «به برخی پیامبران» نسبت نمی‌دهد.

مطهّری نوشته است: «از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است». اما موحدین می‌گویند: هیچ کس منکر تقرب و رفعت بسیار و علوّ مقام انبیاء و ائمه و وصول آنان به عالی‌ترین درجات فلاح نیست و ما آن را از صمیم قلب قبول داریم اما اگر منظور شما از والایی مقام و درجات عالی آنان، دخیل بودنشان در اظهار معجزات و وساطت در اجابت دعای بندگان حتّی پس از رحلت و..... است - چنان‌که در سطور آینده خواهیم دید - به هیچ وجه از قرآن چنین موضوعی استفاده نمی‌شود. و اِلّا آنچه که نوشته است: «پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اویی» است. اعتقاد به وجود..... الخ.» منکری ندارد فقط اشکالش آن است که یکی از مصادیق شرک را بیان کرده و همه‌ی مصادیق آن را ذکر نکرده است.

**ثالثاً:** از جمله آیاتی که برای فریب عوام بیش از سایر آیات مورد سوء استفاده‌ی خرافیون قرار می‌گیرد آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی علیه السلام است (آل عمران: ۴۹، المائدة: ۱۱۰). درباره‌ی این آیات در تحریر دوّم کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» توضیح لازم آمده است (ص ۱۴۲ به بعد) و در این جا تکرار نمی‌کنیم فقط یادآور می‌شویم که در آن جا گفته‌ایم «منشأ وحی و معجزه یکی است و آن که وحی می‌فرستد، او است که اعجاز می‌کند و میزان دخالت پیامبر و شخصیت و اراده و نیروی معنوی او در معجزات به میزان دخالت وی در وحی است. به عبارت دیگر اگر اراده و نیروی درونی رسول در وحی دخیل است در معجزه هم هست و اِلّا فلا». اینک برای تتمیم کلام به خرافیون می‌گوییم: از نظر شما که معتقدید: «در پرتو عبادت و بندگی نه تنها حوزه‌ی بدن،

تحت فرمان و محل نفوذ اراده‌ی انسان قرار می‌گیرد، بلکه جهان طبیعت مطیع انسان می‌گردد و به إذن پروردگار جهان در پرتو نیرو و قدرتی که از تقرّب به خدا کسب کرده است، در طبیعت تصرّف کرده و مبدأ یک سلسله معجزات و کرامات می‌شود و در حقیقت قدرت بر تصرف و تسلط بر تکوین پیدا می‌کند»<sup>(۱)</sup>. آیا رسول اکرم ﷺ در معجزه‌ای که آورده بود یعنی در نزول آیات قرآن کریم دخالت داشته یا نداشته است؟ بدیهی است فرد آشنا با قرآن به این سؤال پاسخ مثبت نمی‌دهد زیرا:

الف) قبل از نزول صدر سوره‌ی علق هنوز پیامبر اُمّی، عبادت و بندگی را - در حدّی که عروج مدارج معنوی و روحانی و در نتیجه توان تصرّف در امور عالم را موجب شود - به جا نیاورده بود تا در ظهور معجزه‌ی قرآن نقشی داشته باشد. چنان‌که قرآن خطاب به پیامبر فرموده: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ [الشوری: ۵۲] «تو نمی‌دانستی کتاب [آسمانی] و ایمان چیست؟».

اگر پیامبر در نزول قرآن دخالتی می‌داشت در این صورت لازم نبود که به منظور فراموش نکردن آیات الهی آن‌ها را زیر لب تکرار فرماید تا جایی که از تلاوت آیات پیش از پایان یافتن وحی نهی شود. (طه: ۱۱۴، و القیامة: ۱۶ تا ۱۸).

اگر رسول اکرم ﷺ در نزول قرآن به نوعی دخیل بود لا اقل پیش از نزول آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی «توبه» قبل از تحقیق به برخی از منافقین برای عدم حضور در جهاد، رخصت نمی‌داد و یا کاری نمی‌کرد که آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی احزاب و آیه‌ی نخست سوره‌ی تحریم نازل شود. از این نمونه‌ها در قرآن فراوان است از جمله توقّف نزول قرآن برای حد اقلّ دوازده روز، علی‌رغم میل و اشتیاق شدید پیامبر<sup>(۲)</sup> و..... این موارد همگی مُثَبِّت این حقیقت

۱- نیروی معنوی پیامبران، جعفر سبحانی، نشر قدر ص ۴۶- همان خرافه‌ی «ولایت تکوینی» است که به صورت بالا بیان شده است. ما بطلان این قول را در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۱۳۶) آشکار کرده‌ایم و کتاب «درسی از ولایت» را نیز به منظور ردّ همین خرافه تألیف کردیم.

۲- ر.ک. تفسیر مجمع البیان، سوره‌ی مبارکه‌ی «ضحی».

است که رسول اکرم ﷺ در ظهور معجزه‌اش (قرآن) دخالتی نداشته است. بنابراین سایر انبیاء نیز در ظهور معجزات خویش دخالتی نداشته‌اند. (فتاؤل)

ب) حضرت عیسی که در گهواره سخن گفت و حضرت یحیی که در کوکی نبوت یافت که هنوز مدارج عالی معنوی و روحانی را نیپیموده بودند تا در ظهور معجزات دخیل باشند. هم‌چنین حضرت مریم - که از تولّد فرزندی بدون پدر متعجّب شد - نیز در ظهور معجزه‌ی ولادت عیسی ﷺ دخالت نداشت.

ج) بر خلاف ادّعی خرافیون از کتاب خدا استفاده نمی‌شود که انبیاء در ظهور معجزات دخیل بوده‌اند زیرا به تصریح قرآن رسول اکرم ﷺ به سبب حرص و رغبتی که به ایمان آوردن مردم داشت بسیار مایل بود که معجزاتی ظاهر شود و از روی گردانی مردم رنج می‌برد و غصّه می‌خورد [الأنعام: ۳۵] اما برخلاف میل شدید او، آن‌جا که حکمت حق اقتضاء نمی‌کرد. معجزه‌ای ظاهر نشد. به همین سبب وقتی به آن حضرت گفته شد: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ﴾ [الأنعام: ۳۷] = چرا آیتی (معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ قرآن پاسخ می‌دهد: ﴿قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۷﴾﴾ [الأنعام: ۳۷] «ای پیامبر) بگو همانا خدا تواناست که آیتی (= معجزه‌ای) فرو فرستد اما بیش‌تر ایشان نمی‌دانند». یا اگر گفته می‌شد: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ﴾ = چرا آیتی (= معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ قرآن پاسخ می‌دهد: ﴿فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿۲۰﴾﴾ [یونس: ۲۰] «ای پیامبر) پس بگو غیب (و امور غیبی از قبیل معجزات) فقط از آن خداست پس منتظر باشید همانا من نیز با شما از منتظرانم»<sup>(۱)</sup>. و پاسخ می‌دهد: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ﴾ [الرعد: ۷] «ای پیامبر) تو فقط

۱- اگر توان ایجاد معجزه در نفس پیامبر - حتّی یاذن الله - حاصل شده بود که انتظار معنی نداشت و پیامبر با توانی که نفس مطهّر آن حضرت از جانب خدا کسب کرده بود معجزه‌ای می‌آورد و یا می‌گفت هرگاه صلاح باشد می‌آورم ولی نمی‌گفت منتظرم، یعنی خود را با مخالفینش در زمره‌ی منتظرین قرار نمی‌داد. هم‌چنین لازم نبود گفته شود: «تو فقط هشدار دهنده‌ای». (فتاؤل).

هشدار دهنده‌ای». و یا اگر گفته می‌شد: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ﴾ [العنکبوت: ۵۰] «چرا آیاتی (= معجزاتی) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟» قرآن پاسخ می‌دهد: ﴿قُلْ إِنَّمَا الْأَيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۵۰﴾﴾ [العنکبوت: ۵۰] «ای پیامبر! بگو: همانا آیات (= معجزات) فقط نزد خداست و من فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم»<sup>(۱)</sup>. و به پیامبر می‌فرماید: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ﴾ [الأنعام: ۵۰] «بگو به شما نمی‌گویم که خزائن (و گنجینه‌های) خدا نزد من است و (بگو) غیب نمی‌دانم»<sup>(۲)</sup>. و می‌فرماید: ﴿قُلْ... مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ... إِنْ أُلْحُكُمُ إِلَّا لِلَّهِ... قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِّضَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ [الأنعام: ۵۷، ۵۸] «بگو... آنچه به شتاب می‌خواهید نزد من نیست فرمان (امور جهان) جز از آن خدا نیست... بگو اگر آنچه به شتاب می‌خواهید نزد من بود هر آینه میان من و شما کار به انجام رسید بود (از توانم برای از میان بردن یا شکست شما استفاده می‌کردم)».

د) مرحوم مطهری درباره‌ی معجزات انبیاء گفته است: «به صاحب (معجزه) از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده که می‌تواند به إذن و امر پروردگار در کائنات تصرف کند، عصایی را اژدها نماید، کوری را بینا سازد و حتی مرده‌ای را زنده کند، از نهران

۱- در تفسیر «مجمع البیان» درباره‌ی این آیه آمده است: «ای محمد ﷺ به ایشان بگو آیات (= معجزات) فقط نزد خداست که آن‌ها را برحسب مصالح بندگان که خود می‌داند نازل کرده و ظاهر می‌سازد و بر هر پیامبری آنچه را که برای وی و امتش مناسب‌تر است فرو می‌فرستد و بدین سبب معجزات انبیاء همسان یک‌دیگر نیست و هر پیامبری نوعی از آن را می‌آورد و آیه‌ی (من فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم) به معنای آن است که من نسبت به معصیت خدا هشدار دهنده و بیم‌رسانی هستم که راه حق و باطل را آشکار می‌سازد و خداوند سبحان معجزاتی را که گواه راستگویی من است ایجاد فرموده است.»

۲- درباره‌ی علم غیب رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن عقول» صفحه‌ی ۱۲۳ به بعد.

آگاه سازد..... الخ<sup>(۱)</sup>. اما موحدین با تعلّم از قرآن و اقوال ائمّه<sup>(۲)</sup>، می گویند انبیاء - از جمله حضرت عیسیٰ علیه السلام - علی رغم غلّو مقام و عروج به عالی ترین درجات تقرّب به حق، دخالتی در ظهور معجزات نداشتند چون مخلوق بودند و روزی به دنیا آمدند و روزی از دنیا رفتند و مانند سایرین بر نیاز به هوا و تنفس و احتیاج به غذا و طبعاً نیاز به دفع مواد زائد بدن و..... فائق نبودند و نیاز به خواب داشتند و چون در غیراحکام و مسائل شریعت از فراموشی بری نبودند [الکھف ۲۴ و ۶۱ و ۷۳] و خسته و رنجور شده [الکھف: ۶۲] و چون بیمار می شدند<sup>(۳)</sup>، پس حاکم بر جسم خویش و حاکم بر طبیعت و زنده کننده‌ی مردگان نبودند و

۱- ولاءها و ولایتها، چاپ دار التبلیغ الإسلامی قم (قطع جیبی) ص ۹۸.

۲- مجلسی درباره‌ی معجزه‌ی حضرت مسیح می گوید: «وفي قول أئمّتنا إنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدیر لا خلق تکوین وخلق عیسیٰ علیه السلام من الطّین کهیئة الطّیر هو خلق تقدیر أيضاً ومکون الطّیر وخالقه فی الحقیقة الله عزّوجلّ = در اقوال امامان ما شیعیان، افعال بندگان مخلوق خودشان است اما خلق تقدیری است (یعنی اندازه و شکل مواد را به إذن عامّ الهی تغییر می دهند) نه خلق و آفرینش واقعی و این که عیسیٰ علیه السلام از گل مانند صورت پرنده‌ای را می ساخت نیز خلق تقدیری است و ایجاد کننده‌ی پرنده‌ی واقعی و جان دار و آفریننده‌ی آن در واقع خداوند عزّوجلّ است» (بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۰۷) چنانکه حضرت رضا علیه السلام نیز فرموده: «چون از علی علیه السلام فقر و نیازمندی ظاهر گشت بنابراین صاحب چنین صفاتی که مردم ناتوان و نیازمند در این صفات با او مشترک اند، نمی تواند فاعل معجزات باشد و با این وصف دانسته می شود معجزاتی که ظاهر نموده، فعل خدای قادری است که شبیه مخلوقات نیست نه کار مخلوقی نیازمند که در صفات ضعف با دیگر ضعفاء شریک است». (الاحتجاج علی أهل اللجاج، احمد بن علی طبرسی، با تعلیقات محمد باقر خراسان، نجف «مطبعة النعمان» ج ۲، ص ۲۳۴) همچنین مطالعه‌ی فصل سوّم کتاب شریف «راهی به سوی وحدت اسلامی» تألیف مصطفی حسینی طباطبایی و کتاب أسماء حسنی تألیف سیّد جلال جلالی قوچانی، بسیار مفید است.

۳- چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده: «وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي ﴿۸۰﴾ [الشعراء: ۸۰] «و چون بیمار شوم اوست که مرا بهبود می بخشد». حضرت علی علیه السلام نیز به درد چشم مبتلا شد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در ایام آخر عمر پر برکتش بیمار شد. موجودی که صفات محدود خود را فاقد می شود و با یک بیماری صفت سلامت خود را از کف می دهد، چگونه می تواند صفات واجب الوجود را متقبّل شود؟ همچنین رجوع کنید به کلام شیخ صدوق درباره‌ی امام که در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» آورده ایم. (ص ۱۲۸).

خداوند به آن بزرگواران والا مقام - از جمله حضرت موسی و عیسی - توان ازدها کردن عصا و زنده کردن مردگان و بینا کردن کور و.... را تفویض نفرموده بود بلکه معجزات به إذن خاصّ الهی و به إرادهی پروردگار برای تأیید انبیاء و اثبات صدق ادعایشان ظاهر می‌شد. اگر خدا قدرت زنده کردن مرده یا ازدها کردن عصا یا.... را به نفس پیامبران تفویض فرموده بود و نفس آن بزرگواران از چنان توانی برخوردار می‌بود قطعاً یکی از پیامبران هنگامی که از قریه‌ای عبور می‌کرد که بام‌هایش فرو ریخته و اهالی آن مرده بودند با خود نمی‌گفت که خدا چگونه مردگان این قریه را زنده می‌سازد؟ [البقرة: ۲۵۹] و حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا نمی‌خواست که زنده شدن مردگان را به او نشان دهد تا قلبش مطمئن گردد [البقره: ۲۶۰] و قطعاً حضرت موسی علیه السلام از مار شدن عصا نمی‌ترسید و نمی‌گریخت [القصص: ۳۱] و به فرعون نمی‌فرمود: ﴿قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الإسراء: ۱۰۲] «هرآینه دریافته‌ای که این (معجزات) را جز پروردگار آسمان‌ها و زمین نفرستاده است». و اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «ارواح و ضمائر دیگران را تحت تسلط» می‌داشت، می‌توانست هر که را دوست دارد هدایت کند اما قرآن برخلاف این رأی، خطاب به پیامبر می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۵۶﴾﴾ [القصص: ۵۶] «همانا تو هر که را دوست بداری [نتوانی] هدایت کنی اما خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت شوندگان داناتر است». و به همین سبب است که وقتی مردم از انبیاء معجزه می‌خواستند و می‌گفتند: ﴿فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ﴾ [إبراهیم: ۱۰] «پس برای ما حجّتی (= معجزی) آشکار بیاورید». پاسخ می‌دادند: ﴿إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [إبراهیم: ۱۱] «ما جز آدمیانی مانند شما نیستیم لیکن خدا بر هر که از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد [و او را نبوت می‌بخشد] اما ما را نسزد که شما را حجّتی (= معجزه‌ای) آوریم مگر به إذن و خواست حق».

ه) یکی از مسائلی که تحت تأثیر اکاذیب کافی (از قبیل حدیث ۵، باب ۹۳) و نظایر آن و اباطیل صوقیّه و عرفا (از قبیل «تذکره الأولیاء» عطار و «حدائق الأنس» جامی) سعی می‌کنند به آیات مربوط به حضرت سلیمان علیه السلام تحمیل کرده و عوام را فریب دهند، آن است که می‌گویند اگر کسی بتواند تخت ملکه‌ی سبأ را در یک چشم به هم زدن از سرزمین سبأ به نزد حضرت سلیمان علیه السلام به فلسطین بیاورد پس چرا در نفس انبیاء و ائمّه چنین قدرتی نباشد که بتوانند کارهای معجزه‌آسا انجام دهند فی المثل عصا را اژدها و مرده را زنده کنند؟! دیگر آن که خدا تعیین جهت باد را به سلیمان وا گذاشته بود و باد مسخر او بود پس چه اشکالی دارد که انبیاء و ائمّه به إذن خدا در طبیعت و امور عالم تصرف کنند؟ ما به منظور انجام وظیفه و بیداری مردم، حقایق را با استناد به آیات مبارکه‌ی قرآن بیان می‌کنیم. واللّٰهُ الْمُسْتَعَان:

قرآن کریم تصریح نموده حضرت سلیمان علیه السلام علاوه بر کارگزاران انسانی، عُمّال و کارگرانی از جنیان داشته است [النمل: ۱۷] که هر گروه از ایشان کارهای خارق العاده که در آن زمان در توان انسان نبود، انجام می‌دادند. برخی از آنها در عمق بسیار، غواصی کرده و برخی دیگر بناهایی شگفت انگیز می‌ساختند از قبیل قصری که صحن آن از شیشه بود [النمل: ۴۴] یا کاسه‌هایی به بزرگی حوض یا استخر و یا دیگ‌های بسیار عظیم ثابت [سبأ: ۱۳] و هکذا.....

این کارگزاران مسخر نیروی نفسانی سلیمان علیه السلام نبوده‌اند بلکه خدا فرموده ما [خود برخی از] آنها را رام و مطیع کرده بودیم تا فرمان و خواست سلیمان علیه السلام را انجام دهند و برخی دیگر را در بندها کرده و به هم بسته بودیم تا از فرمان سلیمان علیه السلام سرپیچی نکنند [سوره‌ی ص: ۳۷ و ۳۸] و آنها به إذن الهی در پیشگاه آن حضرت کار می‌کردند و اگر کسی از آنها از فرمان ما - که اطاعت از سلیمان بود- سرپیچی می‌کرد او را عذاب سوزانی می‌چشانیدیم<sup>(۱)</sup>. [سبأ: ۱۲].

۱- مفید است که رجوع کنید به تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی سبأ.

باد نیز مسخر سلیمان نبود بلکه خدا فرموده پس از این که حضرت سلیمان علیه السلام دو آزمایش الهی را گذارند و خدای را تحمید و به سوی حق اِنابه کرد [سوره ی ص: ۳۱ تا ۳۵] در نتیجه <sup>(۱)</sup> ما باد را به نفع او تسخیر کردیم که به جانبی که وی می خواست صبحگاهان یک ماه می وزید و شبانگاه یک ماه به سوی دیگر می وزید (و یا با مداد به قدر یک ماه و شامگاه بر خلاف جهت صبحگاهان به قدر یک ماه سیر می کرد) یعنی هم چنان که خدا آتش را به نفع حضرت ابراهیم علیه السلام سرد کرد فرمود: ﴿قُلْنَا يِنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ ﴿۶۹﴾﴾ [الانبیاء: ۶۹] «گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش». و هم چنان که خدا در زمان حضرت داود علیه السلام آهن را برایش نرم کرده و فرموده: ﴿وَالْتَا لَهُ الْحَدِيْدَ ﴿۱۰﴾﴾ [سبأ: ۱۰] «آهن را برایش نرم کردیم». به کوهها و پرندگان نیز امر تکوینی کرده بود که چون داود علیه السلام خدای را تسبیح کند، با او هم نوایی کنید [الانبیاء: ۷۹ و سبأ: ۱۰]<sup>(۲)</sup> به همان صورت با قدرت لا یتناهی خویش - و نه با قدرتی که در نفس سلیمان علیه السلام گذاشته بود - باد را به نفع سلیمان مسخر ساخت.

جای تعجب است که آخوندها گویی قرآن نخوانده‌اند - یا در واقع به روی خود نمی آورند - که بارها فرموده: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْاَنْهَارَ ﴿۳۲﴾﴾ [الانبیاء: ۳۲] «خدایا» به نفع شما کشتی‌ها را رام کرد تا به فرمان [تکوینی] او در دریا روان شوند و رودها را به نفع شما مسخر نمود و خورشید و ماه را که همواره در گردش‌اند به نفع شما رام کرد و شب و روز را به نفع شما مسخر ساخت». و یا فرموده: ﴿اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ﴿۲۰﴾﴾ [لقمان: ۲۰] «آیا ندیده‌اید که همانا خدا آن چه را که در آسمان‌ها و آن چه در زمین است به نفع شما مسخر ساخته است».

۱- به حرف عطف «فاء» در صدر آیه ی ۳۶ سوره ی صاد توجه شود.

۲- فاعل «معجزات» در هر دو آیه خداست. همچنین به مقطع آیه ی ۷۹ سوره ی انبیاء توجه شود که فرموده:

﴿وَكُنَّا فَاعِلِيْنَ﴾ [الانبیاء ۷۹] «ما کننده ی این کار بودیم». آیا بیانی واضح تر از این هم ممکن است؟

﴿فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ حَدِيْثًا﴾.



آیا هیچ عاقلی می گوید آنچه در آسمانها و زمین است تحت ولایت تکوینی ماست؟! پس چگونه دربارهی حضرت سلیمان و آیهی ۸۱ سورهی انبیاء می توان گفت که آن حضرت برباد، ولایت تکوینی داشت؟!

دربارهی آیات ۳۸ تا ۴۱ سورهی مبارکهی «نمل» در کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» (ص ۵۷۲ و ۵۷۳) توضیح لازم آمده است و در این جا تکرار نمی کنیم اما متذکر می شویم که برخلاف ادّعی خرافیون، آیات قرآن بیانگر این حقیقت است که پیامبر خدا، حضرت سلیمان علیه السلام ولایت تکوینی نداشت و خودش با قدرت نفسانی و نیروی معنوی - که می گویند به إذن خدا به او تفویض شده بود - تخت را حاضر نکرد بلکه از کسانی که به امر خدا در خدمت او بودند و کارهای خارق العاده انجام می دادند، خواست که تخت را بیاورند. از آیات قرآن می توان دریافت که در مجلس سلیمان آوردن تخت - به صورت غیرعادی و البته با سرعت های مختلف - در توان بیش از یک نفر بود، از این رو حضرت سلیمان علیه السلام آوردن تخت را از مجلسیان خود خواست و پرسید کدام یک از شما پیش از آن که بلقیس به حضور ما برسد تختش را برایم می آورد؟ [النمل: ۳۸] ما دلیلی نداریم که آورندهی تخت انسان بوده است (والبینه علی المدعی) اما اگر شما بنا به روایات، اصرار دارید که وی انسانی موسوم به «أصف بن برخیا» یا «بلخیا» یا «أسطوم» یا... بوده، در این صورت وی هر که بوده - طبق همان مدارک چنانکه شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گفته است - اسم اعظم الهی را بر زبان آورد و دعا کرد و دعایش مستجاب شد و به خواست خدا تخت مورد نظر در مجلس سلیمان حاضر شد<sup>(۱)</sup>. خصوصاً که پس از حاضر شدن تخت،

۱- در ادعیهی منقول از حضرت علی علیه السلام نیز آمده که آنحضرت در دعا به درگاه حق می گفت: «وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَأَلْتُكَ بِهِ عَبْدُكَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ فَأَتَيْتَهُ بِالْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ ظَرْفُهُ» (ای خدا) از تو درخواست می کنم بدان نامت که از تو در خواست کرد بدان نام آن بنده ای که دانشی از کتاب نزدش بود، پس تو تخت را پیش از آنکه (سلیمان) چشم برهم زند برایش آوردی». (صحیفه ی علویّه، دعاؤه فی الیوم الخامس عشر من الشهر).

سلیمان علیه السلام می گوید: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي﴾ [النمل: ۴۰] «این از فضل و بخشایش پروردگار من است». بنابراین جایی برای ادعای ولایت تکوینی انبیاء و ائمه باقی نمی ماند.

اما به نظر ما وی موجودی غیر انسان بوده که از بخشی از لوح محفوظ اطلاع داشته و در توانش بوده که در حدّ اقلّ زمان چیزی را از جایی به جایی دیگر منتقل سازد. و نمی توانیم از پیش خود بفایم که وی ولایت تکوینی داشته و در آفرینش تصرف می کرده و «أرواح و ضمائر دیگران را تحت تسلط» داشته است!

باید توجه داشت که حق تعالی در آیه ی ۷۱ سوره ی حج مذمت فرموده از کسانی که بدون دلیل شرعی غیر خدا را عبادت می کنند سپس در آیه ی ۷۳ بی آن که استثناء قائل شود، با لفظ «لَنْ»<sup>(۱)</sup> فرموده غیر خدا - که انبیاء (از جمله حضرت عیسی)<sup>(۲)</sup> و ائمه ی و ملائکه ی و..... را نیز شامل می شود<sup>(۳)</sup> - حتی اگر به پشتیبانی هم برخیزند، نمی توانند مگسی را خلق کنند یعنی قدرت خلق مگس به آنها تفویض نشده است و چنان اند که اگر مگس چیزی از آنها برآید نمی توانند آن را بازپس گیرند پس چگونه ممکن است خدا در سوره ی آل عمران بفرماید که به حضرت مسیح علیه السلام قدرت زنده کردن مرده یا شفا دادن کور مادر زاد و یا به حضرت سلیمان قدرت تعیین جهت باد اعطاء شده بود؟!

اگر در مورد جزء اول آیه گفته شود که منظور آن است که آنها به صورت استقلالی نمی توانند خلق کنند باید توجه داشت که جزء دوم آیه می رساند که منظور اعمّ از خلق استقلالی و تفویضی است زیرا اگر به مخلوقی توان خلق تفویض شود در این صورت وی مراتب ما دون خلقت را نیز حائز شده و طبعاً می تواند چیزی را که مگس ربوده بازپس گیرد. (فتأمل)

۱- این لفظ غالباً برای نفی ابدی استعمال می شود و در آیه ی ۱۴۳ سوره ی أعراف نیز آمده است.

۲- توجه دارید که عوام نصاری در مشکلات و مصائب، حضرت عیسی علیه السلام و مادرش را می خوانند.

۳- نمی توان گفت منظور از «غیر خدا» در آیات فوق «بت‌ها» می باشند زیرا برای غیرخدا، لفظ «الذین» و ضمیر جمع واو و ضمیر «هم» استعمال فرموده که مخصوص عُقَلاست.

اما در مورد آیه ی ۴۹ سوره ی مبارکه ی «آل عمران» باید به چند نکته ی مهمّ توجه کنیم تا مطلبی که درباری آن می گوئیم موافق سایر آیات قرآن باشد:

اول: قرآن فرموده: ﴿وَأِنَّمَا الْأَيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۵۰] «آیات (معجزات) فقط نزد خداست». و فرموده: ﴿وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [الرعد: ۳۸ - غافر: ۷۸] «هیچ پیامبری را نرسد که جزّ به اذن و اراده خدا آیتی (= معجزی) بیاورد».

دوم: اگر بگوئیم که عیسی علیه السلام خود با قدرتی که خدا با او تفویض فرموده بود پرنده را خلق کرد در این صورت کافی بود بگوید: «أَخْلَقُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ = به اذن خدا پرنده ای می آفرینم». و جمله ی: ﴿مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا﴾ [آل عمران: ۴۹] ضرورتی نداشت. (فتأمل جدّاً دون العَصَبِيَّةِ) اما وجود این جمله مبین آن است که معجزه دو نسبت دارد: یکی به خدای متعال که موجِد و مُكُونِ آن است - چنان که در «عرض اخبار أصول بر قرآن و عقول» بیان کرده ایم. (ص ۱۳۴ به بعد) - و خدا خود درباری معجزات فرموده: ﴿وَكُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۷۹] «ما کننده ی [این کارها] بوده ایم». بنابراین نسبت معجزه به خدا نسبت حقیقی است.

نسبت دوم ارتباط معجزه با ادّعی انبیاء است که آن نیز نسبتی صحیح است زیرا خدا برای تصدیق ادّعی پیامبر و تأیید او فی المثل پرنده شدن مجسمه گلی را یا شفای نابینا یا مبتلا به پسر را یا مار شدن عصا را به درخواست یا دعا یا توجه پیامبر، تحقّق بخشیده است و بدین اعتبار این معجزه مختصّ به نبیّ یا معجزه ی منسوب به نبیّ و مؤیّد اوست.

سوم: چون تفسیر قرآن به قرآن مطمئن ترین راه فهم آیات الهی است از این رو ما نیز در توضیح آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی علیه السلام از همین طریق بهره می گیریم و برای توضیح آیه ی ۴۹ آل عمران به آیه ی ۱۱۰ سوره ی مائده استناد می کنیم که پس از سوره ی آل عمران نازل گردیده و مفسّر و مبین آیه ی ۴۹ آل عمران است.

لازم است توجه داشته باشیم که آیه ی ۴۹ سوره ی آل عمران قول حضرت عیسی خطاب به مردم و در مقام اظهار معجزات است و در این مقام ذکر برخی جزئیات ضروری نیست.

اما آیهی ۱۱۰ سورهی مائده قول خدا خطاب به حضرت عیسی و در مقام یادآوری و بر شمردن فضل و رحمتِ الهی به آن حضرت و ذکر جزئیات است و به همین سبب در آیهی ۱۱۰ سورهی مائده - بر خلاف آیهی ۴۹ سورهی آل عمران که در آن ضمیر و فعل مذکر آمده و راجع است به «طیر» - ضمیر مؤنث «ها» و فعل مؤنث «تَكُونُ» استعمال شده که راجع است به کلمه‌ی «هَيْئَةً» و می‌رساند حضرت عیسی عليه السلام به اذنِ عامِ الهی که دیگران نیز از آن برخوردارند، خالقِ هیئتِ پرنده در گل است و در همان دمید اما هیئت و صورت مذکور به اذنِ خاصِ الهی پرنده شد و بدین ترتیب بین این دو فعل تفاوت قائل شده خصوصاً که پس از جمله‌ی «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» [المائدة: ۱۱۰] و قبل از جمله «تَنْفُخُ فِيهَا» [المائدة: ۱۱۰] قید «بِإِذْنِي» را آورده است. در حالی که بی شبهه علاوه بر حضرت عیسی، سایرین نیز بر این کار توانا بودند. اما این قید می‌رساند که حتی هنگام اظهار این معجزه نیز بر عهده‌ی حضرت عیسی نبود بلکه موكول به اجازه و اذنِ الهی بوده و آن حضرت پس از اذن و اعلامِ الهی مُجاز بود این معجزه را اظهار و ارائه کند و توان چنین معجزه‌ای به قدرتِ خدا به آن حضرت واگذار نشده بود. در همین آیه در مورد مردگان نیز نفرموده «تُحْيِي = زنده می‌ساختی» بلکه تعبیر «تُخْرِجُ = خارج می‌ساختی» استعمال شده که مبین معنای «أُحْيِي» در آیهی ۴۹ سورهی آل عمران بوده و می‌رساند که حضرت عیسی عليه السلام مردگان را برای زنده کردن بیرون می‌آورد اما زنده شدن آنها فعل او نبوده است<sup>(۱)</sup>.

۱- شیخ طوسی در تفسیر آیهی ۴۹ سورهی آل عمران و آیهی ۱۱۰ سورهی مائده می‌گوید: جمله‌ی «فَيَكُونُ طَيْرًا» را با قید (بِإِذْنِ اللَّهِ) آورده اما جمله‌ی «أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» را با قید مذکور نیاورده تا با ذکر کلمه‌ی «إِذْن» ما را آگاه سازد که پرنده شدن مجسمه‌ی گلین کار خداست نه حضرت عیسی عليه السلام در حالی که دادن صورت [پرنده به گل] و دمیدن در آن، کار آن حضرت بود که بنا به تقدیر الهی در توان غیر خدا هم هست اما تبدیل موجود بی‌جان به موجود جاندار جُزْ خدا در توان هیچ کس نیست و جمله‌ی «وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» نیز مجازاً به آن حضرت نسبت داده شده و معنای حقیقی آیه این است که خدا را می‌خوانم تا مردگان را زنده سازد و خدا نیز آنها را زنده می‌سازد و آنها به اذنِ الهی زنده می‌شوند.

خصوصاً که در آیه شریفه‌ی سوره‌ی آل عمران نیز حضرت عیسی گفت: ﴿وَأُحْيِ الْمَوْتَى﴾ [آل عمران: ۴۹] «مردگان را زنده می‌کنم». اما نحوه‌ی آن را بیان نفرموده است، مثلاً در ادامه‌ی کلام نفرموده: «بِالدُّعَاءِ» یا «بِمَسْحِ الْيَدِ عَلَى الْمَيِّتِ» یا «بِالتَّوَجُّهِ إِلَى اللَّهِ» یا... و نفرموده: «بِقُدْرَةِ اعْطَانِهَا لِلَّهِ» بلکه فرموده: ﴿يَاذُنِ اللَّهِ﴾ که در امور تکوینی به معنای «بِإِرَادَةِ اللَّهِ» است، چنانکه فرموده: ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ وَيَاذُنِ رَبِّهِ﴾ [الأعراف: ۵۸] «سرزمین پاک گیاهش به اذن و خواست پروردگارش برون آید». و فرموده: ﴿تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَاذُنِ رَبِّهَا﴾ [إبراهیم: ۲۵] «هردم به اذن و خواست پروردگارش میوه می‌دهد». ﴿وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [الحج: ۶۵] «و آسمان را از این که بر زمین افتد نگاه می‌دارد مگر [اینکه افتادنش] به اذن و خواست او [باشد]». بنابراین، معلوم می‌شود معجزه که منسوب به نبی است موجد آن خداست<sup>(۱)</sup>.

دیگر آن که اگر خدا توانایی زنده کردن مردگان را به غیر خود عطا فرموده بود طبعاً أبوالأنبیاء حضرت ابراهیم علیه السلام عرض نمی‌کرد. با این که ایمان دارم ولی پروردگارا، مرا بنما که چگونه مردگان را زنده می‌سازی تا دلم آرام یابد [البقره: ۲۶۰] اصولاً اگر قدرت ایجاد معجزه به انبیاء اعطاء شده بود حواریون حضرت مسیح علیه السلام به جای آنکه بگویند: آیا پروردگارت می‌تواند خوانی از آسمان بر ما فرو فرستد؟ [المائدة: ۱۱۲] می‌گفتند: آیا می‌توانی بر ما سفره‌ای آسمانی فرود آوری؟ معلوم می‌شود که حواریون ایجاد معجزه را در توان پیامبر نمی‌دانستند. (فتأمل) از این رو حضرت عیسی علیه السلام برای نزول مائده‌ی آسمانی دعا کرد و خدای

و درباره‌ی شفای کور مادرزاد و پسر می‌گوید: «از آن رو آیه این کار را به حضرت مسیح علیه السلام نسبت داده که شفای آن‌ها به دعا و درخواست آن حضرت بوده است و جمله‌ی ﴿وَإِذْ نُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾ بدین معنی است که به یاد آر که مرا می‌خواندی و من هنگام دعای تو مردگان را زنده می‌ساختم و آن‌ها را از قبرها خارج می‌ساختم تا مردم آن‌ها را زنده ببینند و آیه این کار را به حضرت عیسی نسبت داده زیرا چنان که بیان کردیم به دعای آن حضرت بوده است. (التَّيَّان، چاپ سنگی به خط ابو القاسم خوشنویس، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۵۸۲).

۱- هم چنین رجوع کنید به «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» صفحه‌ی ۱۴۲.

تعالی در جوابش فرمود: ﴿إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ﴾ [المائدة: ۱۱۵] «همانا من فرو فرستنده‌ی آن بر شمایم». بنابراین، باید دانست که ظهور سایر معجزات نیز به همین طریق بوده است.

علاوه بر این‌ها، خدا برای اتمام حجت، صریحاً فرموده صفتی را که موجب شباهت به خدا شود از قبیل زنده کردن مرده و شفا دادن بدون وسیله و تبدیل ماهیت اشیاء (تبدیل عصا به مار و اژدها یا بیرون آوردن شتر از کوه و....) تدبیر امور زندگی مردم و حضور در کلّ مکان و شنوایی نامحدود و.... را به کسی تفویض نمی‌کنیم: ﴿ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ۗ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ ۚ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الروم: ۲۸، ۲۹] «(خدا) برای شما [افراد آزاد] مثالی از خودتان زده است: آیا در آن‌چه شما را روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مال باهم مشابه و] مساوی باشید و آن‌چنان از آنان بیم بدارید که از [أمثال] خودتان بیم می‌دارید؟! این چنین آیات [خود] را برای گروهی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم [اما] کسانی که ستم کرده‌اند بی‌هیچ دانشی، از دل‌خواه خویش پیروی کرده‌اند». در تفسیر «مجمع البیان» آمده: ((قریش در «تلبیه» می‌گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمَلِكُهُ وَمَا مَلَكَ»<sup>(۱)</sup>). خداوند متعال برای ردّ و انکار گفتار ایشان فرموده هم‌چنان که شما راضی نمی‌شوید که زیر دستان و بردگان شما در اموال و املاکتان شریک شما باشند پس چگونه راضی می‌شوید که پروردگارتان در عبادت شریک داشته باشد؟! (یعنی هم‌چنان که برای خدا اعمال عبادی به جا می‌آورید برای آنان نیز به جای می‌آورید) سپس خدا فرموده بدین سان دلایل را برای خردورزان تبیین می‌کنیم تا در آن تدبّر و تأمل کنند سپس بیان فرموده که مشرکین در آنچه شریک خدا پنداشته‌اند بی‌آنکه دانشی از جانب حق داشته باشند در شرک ورزیدن به خدا از دلخواه خود پیروی کرده‌اند))<sup>(۲)</sup>.

۱- لَبَّيْكَ خدایندگارا لَبَّيْكَ، تو را شریکی نیست مگر شریکی که او نیز با آن‌چه که دارد از آن توست.

۲- ر.ک. تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه‌ی ۲۸ و ۲۹ سوره‌ی «روم».

تدبّر در مثالی که آیه‌ی شریفه آورده است به وضوح می‌رساند که آیه، بیشتر از وجه استقلالی شرک را در نظر دارد زیرا فرموده هم‌چنان که شما به بردگان خود آن قدر مال و دارایی نمی‌دهید که با شما مشابه و مساوی شوند - با این که هم‌طراز شدن بنده با مولایش ناشی از مالی است که مولی به او می‌دهد و از نزد خود مال و ملک می‌ندارد و مولی می‌تواند آن‌چه به او داده باز پس گیرد - خدا نیز این‌گونه توانایی‌ها را به بندگان خود اعطاء نمی‌کند<sup>(۱)</sup>.

رباعاً: این که می‌گوید: «انسان.... به نصّ قرآن مجید خلیفه‌ی الله است» درست نیست و ایشان اکاذیب باب ۷۰ کافی و ابطال بلادلّیل عرفا و صوقیّه را به قرآن کریم نسبت داده است. دربارهی «خلیفه‌ی الله» بودن انسان رجوع کنید به کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» (ص ۴۵۵) ای کاش مرحوم مطهری انصاف بیشتری نشان می‌داد و به جای استعمال لفظ «نصّ» می‌نوشت: «ظاهر قرآن «خلیفه‌ی الله» بودن انسان است». گرچه این لفظ نیز درست نبود ولی لا اقلّ از انصاف فاصله‌ی کمتری می‌داشت.

اما این که می‌گوید عقیده‌ی موخّدین ضدّ انسان است و «او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزّل می‌دهد» ناشی از تعصّب وی نسبت به خرافات حوزوی است و الا بطلان این قول واضح‌تر از آن است که در نیابد. آیا اگر بگوییم انسان می‌تواند به عالی‌ترین درجات فلاح برسد و در عین حال حتّی اگر پیغمبر باشد نمی‌تواند مرده زنده کند و کور شفا دهد و عصا را مار کند و در یک زمان همه‌ی نداها را بشنود و..... «او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزّل» داده‌ایم؟! آیا حیازت والاترین فضائل اخلاقی و عالیترین درجات معرفت و تسلّط بر نفس و کسب لیاقت برای وصول به رضوانِ الهی و..... کم چیزی است و موجب ارتقاء انسان از مرتبه‌ی حیوانیت نمی‌شود؟ آیا به نظر شما آن گروه از اصحاب که مدّعی ارادت به ایشان هستند از قبیل جعفر طیار و ابوذر و عمار و شهدای بدر و اُحُد و... چه‌شکسته که مرده

۱- البتّه موجود ممکن و مخلوق نمی‌تواند واجد صفات واجب الوجود شود. «أین التراب وربُّ الأرباب»؟

زنده نمی کردند و باد مسخر اراده‌ی آنان نبود، صرفاً یک حیوان طبیعی بودند؟! انصاف دهید عقیده‌ی ما ضد انسان است یا عقیده‌ی شما؟

خامساً: از مطهری می‌پرسیم: چرا برای اثبات مقصود خود به قرآن استناد نکردی و آیتی از کتاب خدا به عنوان شاهد نیاوردی و به جملاتی از زیارت بی‌اعتبار<sup>(۱)</sup> «جامعه» متشبث شدی که لا اقل در این مقام، استناد بدان درست نیست.

علاوه بر این ما نگفته‌ایم که انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و اولیاء هادیان و راهنمایان به سوی حق و دُعاةِ اِلَى الله و اَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاةِ الله، نیستند بلکه می‌گوییم: از هادی و راهنما بودن آن‌ها نمی‌توان نتیجه گرفت که جایز است آن‌ها را در همه جا و در همه حال بخوانیم و دور مرقدشان بگردیم و آن‌ها را حتی بعد از رحلت، از احوال خود مطلع و سمیع دعای خود بشماریم. (فتأمل)

سادساً: اگر شما راست می‌گویید که به انبیاء و اولیاء باید هم‌چون «یک راه برای رفتن به سوی حق» توجه کنیم و «نه یک مقصد» ما با شما کاملاً و از صمیم دل موافق‌ایم زیرا ما اصرار داریم که باید از تعالیم و کردار شایسته‌ی آن بزرگواران تبعیت کنیم. اما شما را به خدا راست بگویید از سید نصرالدین یا امام‌زاده صالح تهران یا شاه‌چراغ شیراز و یا حضرت معصومه و نظایر ایشان - که هیچ قصبه‌ای از امثال این‌گونه مزارها محروم نیست! - چه تعلیمی باقی مانده که از آن‌ها برای رفتن به سوی حق استفاده کنیم؟

شما اموال مسلمین را بدون مجوز شرعی برای ساختن گنبد و بارگاه و تزیین قبور آن‌ها، صرف می‌کنید<sup>(۲)</sup> و مسلمین را به زیارت ایشان و خواندن زیارتنامه و گشتن دور مرقدشان و

۱- درباره‌ی بی‌اعتباری این زیارتنامه رجوع کنید به کتاب «زیارت و زیارتنامه» صفحه‌ی ۹۸ تا ۱۰۱ و ۳۵۰ تا ۳۵۶.

۲- درباره‌ی این مسأله، مطالعه‌ی کتاب زیارت و زیارتنامه بسیار مفید، بلکه ضروری است.



نذر کردن برایشان و طلب شفاعت از آنان، تشویق می‌کنید<sup>(۱)</sup> و برای زیارت قبرشان ثواب، و برای امام و حتّی و کلاء و نُوابِ آن بزرگواران صفات فوق بشری قائل‌اید!

شیخ عبّاس قمّی به نقل از «تحفه الزائر» مجلسی و «مفاتیح التّجاة» سبزواری به مردم توصیه نموده هر که را حاجتی باشد آن‌چه مذکور می‌شود بنویسد در رقعه و در یکی از قبور

۱- جالب است درباره‌ی «علیّ بن جعفر» که مردم ما فوج فوج به زیارت قبر او می‌روند خود شیخ عبّاس معترف است، در این که قبر «أبو الحسن علیّ بن جعفر العُریضی» در قم است یا در «عُریض» که یک فرسخی مدینه است که ملک آن جناب و محلّ سُکنای او و ذریّه‌اش بوده، اختلاف است (منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۴). با این که فقط نام یک پسر از فرزندان حضرت کاظم علیه السلام حمزه بوده اما شیخ عبّاس درباره‌ی «أبو القاسم حمزه بن موسی» می‌گوید قبر او در شاه عبدالعظیم (= شهر ری) است. سپس در صفحه‌ی بعد می‌گوید قبر نام‌برده «در اصطخر شیراز معروف و مشهور و محلّ زیارتِ نزدیک و دور است..... و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده‌اند مقبره‌ای است از امام‌زاده حمزه» و در همان صفحه‌ی می‌گوید: در بلده‌ی طَبِیه‌ی قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه..... و از برای او صحن و قُبه و بارگاهی است و از کلام صاحب «تاریخ قم» معلوم می‌شود که این بزرگوار همان حمزه بن موسی علیه السلام است». (منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۳۴ و ۲۳۵). چگونه ممکن است یک انسان دارای سه قبر باشد؟! وقتی قبرِ پسر بلافصل امام چنین باشد وای به قبر سایرین! متأسّفانه عوام به این مسائل توجّه ندارند و هر جا گنبد و بارگاهی باشد، به زیارتش می‌روند و امید ثواب دارند! حتّی به صرفِ خواب دیدن کسی، جایی را زیارت‌گاه می‌کنند، چنانکه شیخ عبّاس گفته است: «أحمد بن قاسم زمین‌گیر و عینین بوده و آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تباه گشت و چون وفات یافت به مقبره‌ی قدیمه‌ی مالون دفن گردید..... بعضی از صلّحای قم به خواب دید در سنه‌ی ۳۷۱ که ساکن در این تربت، مردی بس فاضل است و در زیارت کردن او ثواب و أجبر بسیار است پس دیگر باره بنای قبر او از چوب مجدّد گردانیدند و مردم زیارت کردن او را از سر گرفتند و جمعی از ثقات گفته‌اند که جمعی که صاحب علّت کهنه بوده‌اند و یا در عضوی از اعضای ایشان زحمتی و علّتی واقع شده بر سر قبر او می‌رفتند و طلب شفا می‌نمودند و به برکت روح شریف او از آن علّت شفا می‌یافتند!» (منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۵) متأسّفانه عوام نمی‌پرسند کسی که نتوانست دو چشم خود را شفا دهد چگونه مردم به واسطه‌ی او شفا می‌خواهند! دیگر آن که نمی‌پرسند از کجا دانستند که زیارت قبر او ثواب و أجر بسیار دارد؟ و نمی‌پرسند که آیا خواب هم حجّت شرعی است!؟

آنمه عليه السلام بیندازد و یا ببندد و مَهر کند و خاک پاکى را گِل سازد و آن را در میان آن گذارد و در نهري یا چاهى عميق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزّمان - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ - می‌رسد و او خودش متولّى بر آوردن حاجت می‌شود! نسخه‌ی رقعہ‌ی مذکورہ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، اى سرورم که دروہای خدا بر تو باد، با استغاثہ برای نامہ نوشتہ..... و برای درخواست از خدا - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - بر او و بر تو توکل کردم<sup>(۱)</sup>.... الخ». اگر این مسائل شرک نیست، پس شرک چیست؟! سپس می‌نویسد: ((آن‌گاہ بر بالای آن نہر یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید یا «عثمان سعید العمروی» و ولد او «محمد بن عثمان» یا «حسین بن روح» یا «علی بن محمد السمری» و یکی از آن جماعت را ندا نماید و بگوید یا فلان بن فلان سلامٌ عَلَیْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتَكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ..... پس نوشتہ را در نہر یا در چاه یا در غدیر اندازد کہ حاجت او بر آورده می‌شود..... پس معلوم شد کہ خوان احسان و کرم و فضل و نِعَم امام زمان - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - در هر قُطری از اقطار اَرْض برای هر پریشان درمانده و گمگشته و وامانده و متحیر و نادان و سرگشته و حیران، گسترده و باب آن باز و شارعش عام..... مقصود در این مقام این کہ حضرت صاحب الأمر - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - حاضر در میان عباد و ناظر بر حال رعایا و قادر بر کشف بلايا و عالم بر أسرار و خفایا.... الخ))<sup>(۲)</sup> و در ادامه نوشتہ است: «بلى إجابته مضطراً جز خدای تعالی یا خلفایش نکنند!»<sup>(۳)</sup>

آیا این کہ شیخ عباس در «الباقیات الصّالحات» (حاشیہ‌ی مفاتیح الجنان، ص ۲۴۸ به بعد) نمازی به نام «استغاثہ به حضرت بتول» به خوانندگان معرفی کرده و می‌گوید پس از نماز

۱- كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَعِيثًا.... وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ... الخ.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

۳- این گفتہ‌ی شیخ عباس را کہ إجابَةُ الْمُضْطَرِّينَ را در انحصار خدا نمی‌داند مقایسه کنید با این آیه‌ی قرآن کہ فرموده: ﴿أَمِّنْ يُّجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ.... أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ﴾ [النمل: ۶۲].

مذکور «به سجده برو و بگو صد مرتبه: يَا مَوْلَاتِي فَاطِمَةُ أَغِيثِي»<sup>(۱)</sup> پس جانب راستِ رو را بر زمین گذار و همین را صد مرتبه بگو، پس به سجده برو و همین را صد مرتبه بگو، پس جانب چپِ رو را بر زمین گذار و صد مرتبه بگو، پس باز به سجده برو و صد و ده مرتبه بگو..... الخ». و یا از «مکارم الأخلاق» طبرسی این تهمت به امام مظلوم حضرت صادق علیه السلام را نقل کرده که آن حضرت فرمود نماز گزار در سجده‌ی پس از نماز استغاثه بگوید: «يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! يَا عَلِيُّ يَا سَيِّدَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ! بِكُمَا أَسْتَعِيثُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ! أَسْتَعِيثُ بِكُمَا. يَا عَوْنَاهُ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ، وَ مِي شَمَارِي هِر يَكِّ اَز اِمَامَان رَا پَس مِي گویی: «بِكُمْ أَنْتَوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» پس به درستی که در همان ساعت به فریاد تو خواهند رسید؟! إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». و یا می گوید: امام زمان به «حسن مثله‌ی جمکرانی»<sup>(۲)</sup>

فرمود: دو رکعت نماز در مسجد جمکران مانند دو رکعت نماز در کعبه است!

آیا زیارت «هانی بن عروه» (ص ۴۰۴) و یا زیارت «نُوبَ أَرْبَعَه» که آن را از تکالیف زُؤَارِ كَاطِمِينَ شمرده و خطاب به آن‌ها می گوید: «بِكَ إِلَيْهِمْ تَوَجُّهِي وَبِهِمْ إِلَى اللَّهِ تَوَسَّلِي = به وسیله‌ی تو به سوی ایشان (= ائمه) روی می آورم و به وسیله‌ی آنان به سوی خدا توسَّل می جویم». (ص ۴۹۲ و ۴۹۳) آیا شیخ عَبَّاس آیه‌ی: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البقره: ۱۸] «و همانا سجده گاه‌ها مخصوص خداست پس با خدا، احدی را بخوانید». را نشنیده است؟ آیا قول حضرت رضا علیه السلام را در تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه‌ی مذکور نخوانده است؟!

از مطهّری می پرسیم: آیا صفاتی که وی برای امام قائل شده، صفات خدایی نیست؟ آیا وکلای امام یا ابن عروه هم پس از مرگ هر ندایی را می شنوند؟! آیا مجلسی یا شیخ عَبَّاس این مطالب را بدین منظور نوشته‌اند که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حق توجّه کنند نه یک مقصد؟!!

۱- ای مولایم، ای فاطمه مرا یاری نما.

۲- برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب «زیارت و زیارتنامه» ص ۱۶۷.

از مطهری می‌پرسیم: آیا استاد شما که در کتابش نوشته است: امام دارای «مقام خلافت کلیّ الهی است که گاهی در لسان ائمه (علیهم‌السلام) از آن یاد شده است، خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرّات در برابر ولیّ امر خاضع‌اند (!)..... اصولاً رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه (علیهم‌السلام) طبق روایاتی که داریم<sup>(۱)</sup> قبل از این عالم، انواری بوده‌اند در ظلّ عرش، و در انعقاد نطفه و طینت از بقیه‌ی مردم امتیاز داشته‌اند<sup>(۲)</sup>!....»<sup>(۳)</sup> مقصودش این بوده که مردم به انبیاء و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجه کنند نه یک مقصد؟!

با این که خوردن خاک جایز نیست و اسلام حکمی بر خلاف بهداشت ندارد، آیا علمایی که خوردن تربت حضرت حسین (علیه‌السلام) را به قصد شفاء جایز می‌دانند، قصدشان فقط این است که مردم به انبیاء و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجه کنند نه یک مقصد؟! آیا آیه الله العظمی (!) سیّد «أبو الفضل نبوی» قمی کتاب «أمرأه هستی» را فقط بدین منظور تألیف کرد تا خوانندگانش به انبیاء و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجه کنند نه یک مقصد؟!

۱- چرا به آیه‌ای از قرآن استناد نکرده است؟! زیرا در قرآن اثری از این عقاید نیست.

۲- این اقوال را مقایسه کنید با آیات قرآن کریم که خدا به پیامبر فرموده: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ﴾ [الأحقاف: ۹] «بگو من نودرآمد پیامبران نیستم و نمی‌دانم که با من و با شما چه خواهند کرد». و فرموده: ﴿قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَاللَّهُ يُمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [إبراهیم: ۱۱] «پیامبران‌شان به ایشان گفتند: ما جز بشری مانند شما نیستیم و لیکن خدا بر هر که از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد [و او را نبوت می‌بخشد]، باید توجه داشت که انبیاء این بخش از سخن مخالفین خود را که گفته بودند: ﴿إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا﴾ [إبراهیم: ۱۰] «شما جز بشری مانند ما نیستید» تأیید کرده‌اند. (فتاویل)

قرآن به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ [الکهف: ۱۱۰ و فصلت: ۶] «بگو: جز این نیست که من بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است».

۳- ولایت فقیه، روح الله الموسوی الخمینی، انتشارات امیرکبیر با همکاری نمایشگاه کتاب قم، ص ۶۷ و ۶۸.

آیا مردم ما که شب و روز در کوچه و بازار به ابوالفضل عباس یا امام حسین یا به حضرت رضا و یا به..... سوگند می‌خورند، هم‌چنان که مشرکین عصر جاهلیت نیز به بُت‌هایشان قسم می‌خوردند و می‌گفتند:

وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْ دَانَ دِينَهَا وَبِاللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ مِنْهُمْ أَكْبَرُ!<sup>(۱)</sup>

و شما آن‌ها را نهی نمی‌کنید، برای آن است که به انبیاء و ائمه هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!

آیا شیخ طوسی ملقب به «شیخ الطائفه‌ی» که در «مصباح المتهجّد» (به اهتمام انصاری زنجانی، ص ۲۷۸) و علامّه مجلسی در «زاد المعاد» (کتاب بفروشی اسلامیّه، ص ۵۲۶) در دعای بعد از نماز جعفر طیار؟! آورده‌اند که بگویند: «یا مُحَمَّدُ یا أَبَا القاسِمِ یا رسولَ اللَّهِ، یا عَیُّ یا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ انا عَبْدُکُما = ای محمّد، ای ابالقاسم، ای رسول خدا، ای علی، ای امیرالمؤمنین من بنده‌ی شمایم». بدین منظور بوده که مردم به انبیاء و ائمه هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!

آیا این که مردم ما از راه‌های دور به زیارت مرقد بزرگان دین می‌روند و به ضریح آن‌ها دست می‌کشند و سر و صورت خود را به قبر یا به ضریح می‌مالند و برای آن‌ها نذر می‌کنند و به اصطلاح سفره می‌اندازند و برای ایشان قربانی می‌کنند و شما آن‌ها را نهی نمی‌کنید، برای آن است که به انبیا و اولیاء هم‌چون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟! در حالی که می‌دانید مشرکین، از جمله قریش به زیارت «عزّی» رفته و هدایایی را تقدیم کرده و برایش قربانی می‌کردند. (ر.ک. «الأصنام»، هشام بن محمّد الکلبی، ص ۱۸ و ۳۳).

آیا رسول خدا ﷺ آن همه مجاهدت کرد و آن همه مرارت‌ها تحمّل فرمود که مردم بت‌هایشان را رها کنند و اعمالی را که به منظور تقرّب به خدا برای بت‌ها انجام می‌دادند، برای مرقد خودش و عزیزانش به جای آورند؟! آیا این است معنای توحید؟!

۱- سوگند به لات و به عزّی و به کسی که بر دین و آیین آن‌هاست. = و سوگند به خداوند، همانا خدا از

آن‌ها بزرگ‌تر است! (الأصنام، ص ۱۷)

آیا این همه اموال هنگفت و ارقام سرسام آور که باید صرف ساختن بیمارستان و مدرسه و راه و کمک به مسلمانان بیمار و مستمند و کارهای عامّ المنفعه شود ولی صرف تجدید بنا و تزیین قبور بزرگان دین می شود و شما مردم را نه تنها نهی نمی کنید بلکه تشویق هم می کنید، برای آن است که مردم به انبیاء و اولیاء هم چون یک راه برای رفتن به سوی حق توجّه کنند نه یک مقصد؟!

صرفاً به عنوان نمونه ای از این تذبذباتِ خلاف شرع، مناسب است که به خوانندگان یاد آورد شوم که هفت شماره از روزنامه‌ی «اطلاعات» آبان ۱۳۴۴ هـ.ش، به اخبار مربوط به ضریح حضرت ابوالفضل علیه السلام اختصاص یافته که من دو خبر را ذکر می کنم: «ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام که به دستور آیه الله سید محسن حکیم و به وسیله‌ی هنرمندان چیره دست اصفهانی ساخته شده است صبح فردا طیّ مراسمی جهت حمل به کربلا از اصفهان حرکت داده می شود. خبرنگار ما در اصفهان گزارش داد در ساختمان این ضریح جمعاً هفت هزار مثقال طلا (= ۳۵ کیلو) و چهل هزار مثقال نقره (= ۲۰۰ کیلو) به کار رفته..... الخ» (روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۴۴ شماره‌ی ۱۱۸۳۲).

«ضریح مطهر حضرت ابوالفضل علیه السلام... از میدان نقش جهان حرکت داده شد. پیشاپیش کاروان ضریح، آقای امام جمعه‌ی اصفهان در حرکت است.... پیشاپیش ضریح مطهر حضرت ابو الفضل شتر و گاو و گوسفند قربانی می کنند. شهر اصفهان اکنون به صورت نیمه تعطیل در آمده است و عدّه‌ای از مردم به عنوان نذر قوارهی پارچه، دستمال، گوشواره و گردنبند به پارچه‌های سبزی که حمایل کامیون‌های کاروان حاصل ضریح است می بندند... عدّه‌ای که همراهِ این کاروان مقدّس هستند ۳۰۰ نفر زن و مرد می باشند که پنجاه نفر آنان به هزینه‌ی والا حضرت ولیعهد رضا پهلوی در التزام ضریح مطهر حرکت کرده اند..... الخ» (روزنامه‌ی اطلاعات، ۲۵ آبان ۱۳۴۴، شماره‌ی ۱۱۸۳۴). برادر دانشمند ما جناب «قلمدران» رحمته الله علیه در مقدمه‌ی کتاب «زکات» (ص ۱۵ و ۱۶) به نقل از شماره‌ی ۸۲۷۱ روزنامه‌ی «کیهان» نوشته است: «شیکترین لوستره‌های جهان در حرم حضرت رضا علیه السلام نصب شد.... لوسترها ۹۵ عدد می باشد که قریب ۲۰ میلیون تومان خریداری شده است البتّه این

لوسترها به علاوه‌ی لوسترهایی است که قبلاً بوده و ارزش آن‌ها هم کمتر از این‌ها نیست». سپس برادر ما نوشته است: «دیگر حساب سایر اشیاء و تجملات و موقوفات با خداست، حال شما با همین نمونه می‌توانید فاصله‌ی این مردم را با اسلام مقایسه کنید». فَأَعْتَبِرُوا يَا أُولى الْأَبْصَارِ.

یکی از علمای مشهور زمان ما آقای «محمد رضا حکیمی» است که بسیار سنگ محرومین و مستمندان و ضعفا را به سینه می‌زند اما تاکنون نشنیده‌ام که به این گونه کارها اعتراض نموده و مردم را از این گونه اسراف‌ها نهی کرده باشد! والله أعلم.

سابعاً: درباره‌ی این افترای او که «تفکیک میان مُرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیت انسان بدن اوست که به صورت جماد در می‌آید». در بند ۴ سخن می‌گوییم. البتّه مطهّری در این افتراء، تنها نیست بلکه استادش نیز نوشته است: «مقصود این قلم‌های خونین مسموم از خدمت به دین آن است که ما خدمت‌گزاران به دین و آیین چندین هزار میلیون جمعیت و بزرگان دین و آیین و فداکاران و شهیدان در راه خدا را که به حکم قطعی فلاسفه‌ی تمام دوره‌های جهان و صراحت قرآن خدا، زنده و جاویدان‌اند و پیش خدا در نعمت و عزّت‌اند و خدای عالم با کمال عظمت از آن‌ها یادبود کرده، جماد و پوسیده بدانیم و با آن‌ها با حقارت و کوچکی رفتار کنیم و آن‌ها را در پس پرده‌ی فراموشی اندازیم.... الخ!»<sup>(۱)</sup>. اما چنان‌که در سطور آینده خواهیم دید اگر نگوییم دروغ گفته است بی‌شبهه گفته‌ی او مصداق بارز قول بلاعلم است زیرا هیچ موخّدی آن بزرگواران را پس از رحلت جماد و پوسیده نمی‌داند و خدا می‌داند که خواهان آن نیست که با ایشان با حقارت و کوچکی رفتار شود<sup>(۲)</sup> بلکه اعتقاد موخّدین آن است که همواره مردم به یاد آن‌ها باشند و آنان را دوست بدانند و مؤمنین سیره و سنن و

۱- کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، نشر ظفر، ص ۴۰.

۲- خدا شاهد است که تردید دارم علاقه‌ی او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اندازه‌ی ارادت من به آن حضرت باشد.

اقوال و افعال انبیاء و اولیای خدا را آموخته و آنها را الگو و أسوهی اعمال و رفتار خود قرار دهند. سخن موحدین چیز دیگری است که در سطور آینده بیان می‌شود.

**شبهه‌ی چهارم** - دیگر از آیاتی که مورد سوء استفاده‌ی خرافیون قرار می‌گیرد آیات ۱۵۴ سوره‌ی بقره و ۱۶۹ سوره‌ی آل‌عمران است که می‌گویند به تصریح قرآن انبیاء و صلحاء و شهداء زنده‌اند پس شما چگونه می‌گویید که آنها ندای ما را نمی‌شنوند؟! و چنان جلوه می‌دهند که گویی موحدین می‌گویند آنها نابود یا تبدیل به جماد بی‌شعور شده‌اند! در حالی که دروغ می‌گویند! واقعیت آن است که ما می‌گوییم انبیاء و شهداء و سایر پاکان در دنیای فانی ما زنده نیستند و قالب تهی کرده و به عالم باقی منتقل شده‌اند و در عالم رحمت حقّ که در قرآن از آن به «عِنْدَ رَبِّهِمْ»<sup>(۱)</sup> تعبیر شده زنده‌اند و روزی آن جهان می‌خورند، چنانکه فرموده: «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» [الأنعام: ۱۲۷] «آنان را نزد پروردگارشان سرای سلامت (و آسایش) است». از این رو با ورود به عالم دیگر حیات اخروی دارند و با این دنیا هم‌چون قالب دنیوی خود قطع رابطه کرده‌اند. مضافاً بر این که زنده بودن انبیاء و شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به ما فی الضمیر مردم و به همه چیز و همه جا نیست زیرا در زمان حضورشان در دنیا نیز علم به همه چیز و همه جا نداشتند<sup>(۲)</sup>. (فتاویل) هم‌چنین قرآن فرموده آنها از روزی‌هایی که در عالم دیگر دارند، شادمان‌اند [آل‌عمران: ۱۷۰] در حالی که اگر از دنیا و مظالم و گرفتاری‌های پیروان خود با خبر باشند فرح ایشان مبدل به غم و اندوه می‌شود.

خداوند فرموده حضرت عیسی علیه السلام روز قیامت در برابر سؤال الهی چنین پاسخ می‌دهد: «وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧٧﴾ [المائدة: ۱۱۷] «تا زمانی که در میانشان به سر می‌بردم بر آنان گواه بودم و چون مرا وفات دادی تو خود بر ایشان ناظر و نگاهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی».

۱- درباره‌ی معنای «عِنْدَ رَبِّهِمْ» رجوع کنید به کتاب زیارت و زیارتنامه، صفحه‌ی ۱۸۲ تا ۱۸۶.

۲- ر.ک. «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» صفحه‌ی ۱۲۳ تا ۱۲۹.



ملاحظه می‌کنید که حضرت عیسیٰ علیه السلام عرض می‌کند من فقط در زمان حیاتم (در دنیای فانی) شاهد بودم و پس از مرگم تو ناظر ایشان بوده‌ای نه من و شاهد هر چیزی تویی. بنابراین به تصریح قرآن انبیاء پس از رحلت به عالم باقی رفته و از دنیای ما اطلاع ندارند چنانکه پیامبری که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده ساخت از این دنیا و از مدّت مرگش بی‌خبر بود. [البقرة: ۲۵۹].

بدین ترتیب معلوم شد این کلام مطهّری که: «تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند..... الخ» دروغی است که به موحدین افترا بسته است<sup>(۱)</sup> و إلا در دنیا هیچ موحدی نیست که بگوید انبیاء و شهداء حتّی در عالم دیگر زنده

۱- جوان نویسنده نیز همین افتراء را در کتابش تکرار کرده و نوشته است: «وهابیان چون قائل به تجرّد روح و بقاء آن پس از مرگ نیستند، لذا می‌پندارند که ارواح انبیاء و اولیاء و صالحان نیز با مرگِ بدنشان نابود و منعدم شده است و از چیزی که دیگر موجود نیست طلب آثار و خواصّ و انجام کاری داشتن، خلاف عقل است!» (نقد و تحلیلی پیرامون وهابیت، ص ۲۰۸).

اما چنانکه ملاحظه شد این ادعا دروغ است و هیچ مسلمانی نمی‌گوید روح معدوم می‌شود بلکه موحدین می‌گویند روح به عالم دیگر منتقل می‌شود و با دنیای فانی ما، ارتباط ندارد و ما نمی‌توانیم با آنها مرتبط شده و سخن خود را به ایشان بشنوایم. رجوع کنید به آنچه در توضیح آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی روم و آیه‌ی ۲۲ و ۲۳ سوره‌ی فاطر گفته‌ایم. (ص ۱۱۵) علاوه براین، زائد و بی‌مورد بودن این کلام او نیز آشکار می‌شود که گفته است: «روح.... هرگز نمی‌میرد و با مرگ و تلاشی بدن از بین نمی‌رود بلکه بعد از مرگ به خاطر رهایی از قالب و قفس تن، شکوفاتر و تواناتر و آگاهتر می‌گردد» (همان کتاب، صفحه‌ی ۲۰۹) زیرا بقای روح در میان مؤمنین به ادیان الهی، منکر ندارد.

ثانیاً: آنچه گفته، در مورد روح صالحین صادق است ولی در مورد روح غیر صالحین باید گفت که روح آن‌ها از بین نمی‌رود ولی شکوفاتر نمی‌شود بلکه پزمرده‌تر و ناراحت‌تر می‌شود.

ثالثاً: در مورد روح صالحین نیز مهم‌ترین نکته آن است که توجّه داشته باشیم این شکوفایی و توانایی و آگاهی بیشتر نیز نامحدود و نامقید نیست بلکه در حوزه‌ی عالم دیگر است و عالم فانی ما را که پشت سر گذاشته‌اند، شامل نمی‌شود بلکه شکوفایی و عروج و آگاهی روح آن بزرگواران در عالم بقا و عالم برزخ و عِنْدَ رَحْمَةِ الرَّبِّ و دارالسلام و..... است و به هر حال از این گفته نمی‌توان نتیجه گرفت که ما می‌توانیم با ایشان مرتبط شده و می‌توانیم سخن خود را به ایشان بشنوایم. (فتأمل). از ادله‌ی فلسفه‌ی

نیستند بلکه می گویند انبیاء و شهداء به این دنیا ارتباط و توجه و از آن اطلاع ندارند. و علم و إدراک آنها محدود به عالم باقی است و دیگر عالم فانی را در بر نمی گیرد. (فتأمل)

**شبهه ی پنجم** - دیگر از آیاتی که خرافیون برای فریب عوام مورد سوء استفاده قرار می دهند آیه ی ۱۷ سوره ی مبارکه ی «أنفال» است که همیشه آن را ناقص نقل می کنند<sup>(۱)</sup>. به عنوان نمونه همان جوان خرافی به تأسی از آخوندها چنین نوشته است: ((قرآن می فرماید: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷] یعنی: «هنگامی که تو (ای نبی مکرم) پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی و لیکن خدا پرتاب کرد».

چنانکه می بینیم جمله ی ﴿إِذْ رَمَيْتَ﴾ اثبات رمی برای رسول خدا کرده و جمله ی ﴿وَمَا رَمَيْتَ﴾ نفی رمی از آن حضرت می کند و جمله ی ﴿اللَّهُ رَمَى﴾ عیناً همان رمی را برای خدا اثبات می نماید. یعنی در عین اثبات فاعلیت برای انسان نفی استقلال از وی کرده و در همان فعل، خدا را فاعل «مستقلّ وبالذات» ارائه می نماید!!<sup>(۲)</sup>

جوان نویسنده ناشی گری کرده و آیه را با واو عطف ذکر کرده که معلوم می شود آیه معطوف به قبل از خود است. ما آیه ی منظور را می آوریم و سپس درباره ی آن توضیح می دهیم: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِئِذَا أُنزِلَتْ الْآيَاتُ الْكُفْرِيَّةُ سَأَلْتُمُ الْمَوْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۷﴾ ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿۱۸﴾ [الأنفال: ۱۷، ۱۸] «پس شما (مؤمنان) آنان را نکشتید بلکه خدا (به امداد غیبی خویش)<sup>(۳)</sup> آنان را کُشت و تو [ای پیامبر] هنگامی که [ریگ و خاک به سوی مشرکین] افکندی [طوفان] نیفکندی بلکه خداوند [طوفان شن و خاک] افکند تا مؤمنین را به آزمون (نعمت) نیکویی از

اسلامی و فلسفه ی صدرایی که این جوان به آن بسیار می نازد و - مباحث «نفس» آن را دشوار و مردافکن می خواند و پیدا است که مرعوب آن است - نیز بر نمی آید که روح پس از مفارقت از کالبد مادی از هر محدودیتی عاری می شود! (فتأمل)

۱- این کار نشانه ی آن است که دنبال حقیقت نیستند و تصمیم خود را گرفته و حکم خود را قبلاً صادر کرده اند!

۲- نقد و تحلیلی پیرامون وهابیت و وهابیت، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۶۳.

۳- به آیات قبلی خصوصاً آیه ی ۱۲ توجه شود.

جانب خویش بیازماید همانا خدا شنوای داناست [حقیقت ماجری] این بود و همانا خدا سُست کننده‌ی نیرنگ کافران است (تا شما پیروز شوید)».

اولاً: در میان مسلمین خلاف نیست که سوره‌ی انفال و از جمله آیات مورد نظر درباره‌ی غزوه‌ی «بدر» نازل شده و کاملاً ناظر و مرتبط به وقایع غزوه‌ی مذکور است و باز خلاف نیست که در این غزوه معجزاتی به قوع پیوست از آن جمله پیامبر مشتی خاک از زمین برگرفت و آن را به جانب مشرکین پاشید و فرمود: «شَاهَتِ الْوُجُوهِ» «زشت باد این چهره‌ها» متعاقب آن طوفان و تندبادی از ریگ و خاک به سوی مشرکین برخاست و شن و خاک به چشم همه‌ی مشرکین رفت و اصحاب پیامبر ﷺ از فرصت استفاده کرده و بر آنان یورش برده و گروهی را کشتند و برخی را اسیر کردند<sup>(۱)</sup>. به همین سبب در آیه‌ی هجده فرموده خدا سُست کننده‌ی نیرنگ کفار است و او موجب شد که شما پیروز شوید.

ثانیاً: طوفان معجزه‌ی الهی بود و ما قبلاً اثبات کرده‌ایم (ص ۱۳۷ به بعد) که معجزه کار خداست و انبیاء در اظهار آن دخالت ندارند و آنچه درباره‌ی معجزات انبیاء از جمله حضرت مسیح ﷺ گفته‌ایم در این مورد نیز صادق و حاکم است. یعنی هم‌چنان که ساختن مجسمه‌ی گلی کار عیسی ﷺ بود که به اِذْنِ عَامِّ اِلَهی انجام داد و پرنده شدن آن فعل - مستقیم خدا بود که در تأیید آن حضرت تحقّق یافت در غزوه‌ی «بدر» نیز پاشیدن یک مشک خاک کار رسول خدا ﷺ بود که به اِذْنِ عَامِّ اِلَهی انجام داد و برخاستن طوفان شن فعل خدای متعال بود که برای تأیید و اِمداد پیامبر تحقّق یافت<sup>(۲)</sup>.

ثالثاً: مفعولِ فعلِ «رَمَى» محذوف است شما به چه دلیل می‌گویید که قرآن همان رمی را که از پیامبر نفی کرده به خدا نسبت داده است؟! (وَالْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي) شما که جُز ادّعاء

۱- این واقعه را هم علمای سیره از قبیل ابن هشام و هم مفسّرین و هم کتب اسباب النزول و... نقل کرده‌اند.

۲- در مورد این که چرا در قرآن، برخی از معجزات به غیر خدا نسبت داده شده، فی المثل حضرت عیسی ﷺ گفته است «من مردگان را زنده می‌کنم یا کور را شفا می‌دهم»، رجوع کنید به کتاب «عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول» صفحه‌ی ۱۴۲ و کتاب حاضر، صفحه‌ی ۱۴۰ به بعد.

چیزی ارائه نکرده‌اید! ما می‌گوییم با توجه به این که سوره‌ی اَنْفَالِ مُبَيِّنِ مسائل غزوه‌ی «بدر» و کاملاً مرتبط به آن است و مسائل مورد اشاره‌ی آن کاملاً برای مؤمنین معین و آشکار بوده و از وقایع غزوه‌ی مذکور اطلاعات بی‌واسطه داشتند لذا ذکر مفعول «رَمَى» از شدتِ وضوح، ضرورت نداشته است و طبعاً هر که از تاریخ و حوادث غزوه‌ی «بدر» مطلع باشد، می‌فهمد که مفعول «رَمَيْتَ» خاکی است که پیامبر به سوی مشرکین پاشید و مفعول «مَارَمَيْتَ» و فعل «رَمَى» طوفان ریگ و خاک است.

دلیل دیگر ما بر این که تندباد مذکور فعل مستقیم خدا بوده آن است که خدا یاری مؤمنین در «غزوه‌ی بدر» را فقط به خود نسبت داده و فرموده: ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۴۳﴾ [آل عمران: ۱۲۳] و هر آینه خدا شما را که خوار و ناتوان بودید [و موقعیت و آمادگی و ساز و برگ کنونی را نداشتید] در [غزوه‌ی] بدر یاری داد. و درباره‌ی غزوه‌ی «خندق» فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿۹﴾ [الأحزاب: ۹] ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نعمت خدای را بر خویشتان به یاد آرید آن هنگام که لشکریانی [از مشرکین به سوی] شما آمدند پس بادی و لشکریانی که ندیدید، بر آنان فرستادیم (که موجب هزیمت دشمن شد) و خدا بدان چه می‌کنید بیناست. ملاحظه می‌کنید که در این آیه ارسال باد و اعزام سپاه نامرئی فقط به خدا منسوب است و نمی‌توانید مدعی شوید که پیامبر اکرم ﷺ به نحو غیراستقلالی در آن دخیل بوده است. حال باید بگویید چرا در غزوه‌ی «خندق» ایجاد باد یا تند باد کار مستقیم خدا بوده ولی در غزوه‌ی «بدر» کار مستقیم خدا نبوده است؟!

قربان شوم خدا را                      یک بام و دو هوا را

رابعاً: صدرآیه‌ی شریفه درباره‌ی اصحاب پیامبر و مؤمنین - که توافق داریم ولایت تکوینی نداشته‌اند و جمله‌ی مورد نظر شما هم عطف به همین جمله است - نیز همین کار را کرده یعنی به قول شما فعلی را که ابتدا به مؤمنین نسبت داده از آن‌ها نفی نموده و حتی

مفعول فعل را نیز ذکر است؟ آیا در این مورد هم می‌توان گفت آیه قصد داشته که استقلال را از آن‌ها نفی کند؟! آیا مگر موجودی وجود داشته که اصحاب پیامبر را مستقلّ بالذات بداند که آیه به قصد نفی چنین عقیده‌ای نازل شود؟! هرچه دربارهی این جمله بگویید در مورد معطوف آن نیز صادق است.

علمای سیره و تفسیر تاریخ نوشته‌اند علاوه بر این که مسلمین از لحاظ عدّه و عدّه بسیار کمتر از دشمن بودند مشرکین پیش از مسلمین به چاه «بدر» رسیدند و آب را در اختیار گرفتند مسلمین ناچار بر پشته و ریگزاری فرود آمدند که به سبب نرمی خاک، راه رفتن بر آن دشوار بود و سُم چارپا در آن فرو می‌رفت و سخت بر می‌آمد، با کمبود آب، تشنگی بر اصحاب پیامبر غالب شد برخی از آنان نیز نیاز به غسل و شستشو داشتند. این شرایط نابرابر تأثیر بدی بر روحیه‌ی آنان گذاشت. در چنین اوضاعی، شب هنگام چرتی آنان را فرا گرفت که موجب آرامش آنان شد و در عین حال خوابشان آن قدر سنگین نشد که کاملاً از دشمن غدار غافل شوند و مشرکین به آن شیخون بزنند هم‌چنین باران نیز باریدن گرفت که هم زمین زیر پایشان سفت شد و هم رفع تشنگی و هم خود را تطهیر کردند و امیدوارتر شدند و خدا نیز بر دل دشمن هراس افکند و فرشتگان را فرمود که مؤمنین را دل‌گرم نموده و استوار بدارید. هم‌چنین هنگام مواجهه‌ی دو سپاه متعاقب این که پیامبر مثنیٰ خاک به سوی دشمن پاشید، طوفانی در جهت مخالف مشرکین برپا شد که چشم و بینی ایشان از آن در امان نماند<sup>(۱)</sup>.

۱- علماء دربارهی مشارکت مستقیم ملائکه در غزوه‌ی «بدر» اتفاق نظر ندارند و عدّه‌ای از ایشان معتقدند که مشارکت ملائکه بیش از تثبیت مؤمنین نبوده است! چون نمی‌خواستیم تنها به قاضی رفته باشم لذا در متن، از مشارکت مستقیم ملائکه سختی نگفتم لیکن خودم رأی آن دسته از علما را که به دخالت مستقیم فرشتگان در جنگ قائل‌اند، صحیح می‌دانم زیرا علاوه بر اخبار فراوانی که در کتب معتبر آمده است. (ر.ک. خیانت در گزارش تاریخ، انتشارات چاپخش، چاپ اول، ج اول، ص ۲۰۰ تا ۲۰۳) اگر در قرآن تأمل شود ملاحظه می‌کنیم آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی انفال در ادامه‌ی آیاتی است که امداداتِ الهی را بر می‌شمارد و مهم‌تر این که هر دو امر ذیل آیه‌ی ۱۲ دارای خصوصیتی است که با مؤمنین تناسب

با توجه به مطالب فوق قرآن می‌فرماید که نپندارید صرفاً با توان و کوشش خود که ناشی از اِذْنِ عَامِّ اِلَهِي است - و مؤمن و کافر از آن برخوردارند - بر دشمن غالب شدید و آن‌ها را کشتید بلکه این پیروزی نتیجه‌ی امداد و اعجاز اِلهِي است. بنابراین قرآن همان قتل یا رمی را که به مؤمنین و پیامبر نسبت داده از آن‌ها نفی و سلب نکرده و به خدا نسبت نداده است بلکه می‌فرماید این پیروزی بیش از آن که نتیجه‌ی کار و کوشش شما باشد نتیجه‌ی امداد و اعجاز اِلهِي است که برای تأیید نهضت پیامبر تحقّق و فعلیت یافته است تا بدانید که خدا پشتیبان و مؤیّد اوست.

ندارد زیرا انجام آن خصوصاً امر دوّم کاملاً در وُسْعِ مؤمنین نیست. و خداوندی که فرموده: ﴿لَا يُكَلِّفُ اَللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] از مؤمنین بیش از وسع نمی‌خواهد. پرواضح است که مطلوب از مؤمنین مقابله و مبارزه و حدّ اکثر کشتن دشمن مهاجم است. حال اگر مجاهدی ضربه‌ی شمشیرش را به سینه یا شانه یا شکم دشمن بزند یا تیر و کمان را مورد استفاده قرار دهد، فرقی نمی‌کند و مطلوب حاصل است و اصولاً شرائط جنگ چنان متغیّر است که نمی‌توان از قبل تعیین کرد که مجاهدین کدام عضو دشمن را هدف قرار دهند و اصولاً بسیار کم اتفاق می‌افتد که بنان (= سرانگشت) دشمن را که با آن سلاح گرفته و دائماً دستش را حرکت می‌دهد، بتوان قطع کرد مگر این که مخاطب این طلب، از توان فوق بشری برخوردار باشد. (فتأمل)

علاوه بر این آیه‌ی ۱۴ خطاب به کفّار است و آیه‌ی ۱۵ که خطاب به مؤمنین است با ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا﴾ آغاز شده و پیش از آن قرینه‌ای بر این که مؤمنین مخاطب شده‌اند مشاهده نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان بدون دلیل متقن ذیل آیه‌ی ۱۲ را که صدر آن بی‌شبهه مکالمه با ملائکه است، خطاب به مؤمنین به شمار آورد و کسانی که دو امر ذیل آیه‌ی ۱۲ را خطاب به مؤمنین می‌دانند بر خلاف ظاهر می‌گویند. به اضافه‌ی این که اگر کار ملائکه به تثبیت مؤمنین منحصر می‌شد ذکر عدد فرشتگان [آل عمران: ۱۲۴، و الأنفال: ۹] و یا ذکر صفت «مُسَوِّمِيْنَ» نشان گذار [آل عمران: ۱۲۵] لازم نبود. (فتأمل) این نیز دلیل دیگری است بر مشارکت مستقیم آنان در جنگ، درحالی که در جنگ احزاب که فرشتگان دخالت مستقیم نداشتند عدد فرشتگان ذکر نشده است.

بنابراین معنای آیه‌ی ۱۷ سوره‌ی انفال بسیار واضح است و نیازی به بافندگی‌های عرفا و صوفیه نیست زیرا آیه‌ی شریفه فرموده: این پیروزی را صرفاً نتیجه‌ی مجاهدت و مساعی خود ندانید بلکه این پیروزی غیر عادی نتیجه‌ی امداد مستقیم اِلهِي و دخالت نیروهای غیبی است که به کمک شما فرستاد.

چون جوان نویسنده شیفته و فریفته‌ی علمای قم است ما نیز جملاتی از تفسیر «المیزان» نقل می‌کنیم: «(خداوند ملائکه را به کمک ایشان فرستاد و خواب را بر آنان مسلط کرد و باران بر آن‌ها بارید و ملائکه را فرمود تا ایشان را تأیید نموده و استوار بدارند و دل دشمنان را از رُعب آکنده ساخت سپس به عنوان نتیجه‌گیری فرمود: «پس شما ایشان را نکشید لیکن خدا کُشت و تو (ای پیامبر ریگ‌ها را) نپاشیدی، خدا پاشید».

از همه‌ی این شواهد می‌توان دریافت که مراد از جمله‌ی: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷] این است که عادی بودن ماجرای «بدر» را نفی و انکار نموده و بفرماید نپندارید غلبه‌ی شما بر کفّار در این غزوه امری عادی و طبیعی بود! چگونه ممکن است مردمی اندک شمار و فاقد تجهیزات جنگی، لشکری مجهز به اسبان و اسلحه و آذوقه‌ی بسیار و مردان جنگی را تار و مار سازند؟! حال آن‌که عادتاً و طبیعتاً باید دشمن که به لحاظ عدّه و عدّه چند برابر مسلمین بود پیروز شود. پس این خدای سبحان بود که با فرشتگانی که نازل فرموده مؤمنین را استوار داشت و کفّار را مرعوب ساخت و با آن سنگریزه‌هایی که رسول خدا ﷺ به سمت ایشان پاشید آن‌ها را منهزم ساخت و مؤمنین را بر کُشتن و اسیر گرفتن آنان تمکّن بخشید و بدین وسیله کید ایشان را خنثی فرمود. بنابراین مناسبت دارد که این پیروزی به خدای سبحان نسبت داده شود نه به مؤمنین.

پس این که در آیه‌ی شریفه، قتل و رمی را از مؤمنین نفی نموده مقصود آن است که با اسناد وقایع غزوه به یک «سببِ الهی و غیرعادی» عنایت [و امداد] الهی را متذکّر شود و این امر با استنادش به اسباب ظاهری و عوامل طبیعی معلوم و معهود و این که مؤمنین نیز کفّار را کشته و رسول خدا ﷺ سنگریزه‌ها را پاشیده باشد، منافات ندارد<sup>(۱)</sup>.

بنابراین، معلوم می‌شود که اسناد فعل به مؤمنین یا به پیامبر اکرم ﷺ به اعتبار ظاهر امور و نفی و سلب فعل از ایشان و اسناد آن به خدای متعال به اعتبار و واقعیت و حقیقت ماجری است و ربطی به استقلال یا عدم استقلال غیر خدا ندارد.

۱- هم چنین می‌توان به سایر کتب تفسیر از قبیل «مجمع البیان» یا تفسیر نمونه یا.... مراجعه کرد.

**شبهه‌ی ششم** - جوان نویسنده می‌پرسد: «آیا استمداد از ارواح به صورت زنده، مثل پیغمبر زنده و امام زنده شرک نیست؟! آیا استمداد از عالم و طیب و متخصص و کشاورز و صنعت‌کار، شرک نیست؟ اگر شرک است، چرا شما استمداد می‌کنید؟ دست از هر گونه استمدادی در عالم طبع و در حیات دنیا بردارید، پس از چند لحظه‌ای همگی بمیرید و به دیار عدم و موطن اصلی خود برگردید!

اگر شرک نیست چه تفاوت دارد بین استمداد از پیامبر زنده و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت دارد بین استمداد از طیب جراح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل؟!<sup>(۱)</sup>

می‌گویند: این‌ها شرک نیست و آن‌ها شرک است چون ارواح آن‌ها دیده نمی‌شوند و به صورت نمی‌آیند و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادی شرک نیست ولی از امور معنوی و روحانی شرک است، استمداد از ماده‌ی کثیف شرک نیست و از نفوس عالی‌ه می‌چرده‌ی قدسیه شرک است»<sup>(۲)</sup>.

از جملات بالا کاملاً پیداست که جوان نویسنده، مدّعی موحدین را دریافته و یا راه تجاهل پیش گرفته تا بتواند آتش تعصب و خشم خود را فرو بنشانند و اِلّا سخن موحدین بسیار واضح است. آن‌ها بر خلاف ادّعی این جوان نمی‌گویند که استمداد از زنده شرک نیست ولی استمداد از مرده شرک است بلکه می‌گویند: اصل در بحث ما نحنُ فیه «نحوه‌ی خواندن» است نه زنده یا مرده بود مدعو، بنابراین اگر ما زنده را نیز به نحوی نامشروط و نامقید بخوانیم که مستلزم فرض صفات الهی برای او باشد، قطعاً و یقیناً شرک ورزیده‌ایم<sup>(۳)</sup>

۱- در مورد ارتباط با فرشتگان رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۱۹۱.

۲- نقد و تحلیلی پیرامون وهابیت، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۳- چنانکه امام صادق علیه السلام که مقیم مدینه بود، چون شنید که عده‌ای از ساکنین کوفه با این اعتقاد که او می‌شنود گفته‌اند: «أَبِيكَ يَا جَعْفَرُ» سجده کرد و سینه بر زمین مالید و گریست و شدیداً با این نظر مخالفت فرمود و چند بار فرمود: بلکه من بنده‌ی خدایم، بنده‌ی فرزند بنده، بنده‌ی خرد و سست. سپس فرمود: اگر حضرت عیسی علیه السلام در برابر آنچه نصاری دربار‌ه‌ی او گفته‌اند سکوت می‌کرد سزاوار بود



«فَأَسْمَعُ دُونَ الْعَصَبِيَّةِ». علاوه براین، می‌گویند خواندن میّت معقول نیست و خواندن روحش برای ما که توان ارتباط با او را نداریم توجیهی ندارد زیرا که خدای قریب مجیب رحیم سمیع بصیر را گذاشته‌ایم و روح غیرقابل دسترس را خوانده‌ایم، بدین سبب است که می‌گویند أموات را - و لو انبیاء و اولیاء باشد - نیابد خواند زیرا آن‌ها در زمان حیات، لا مکان و عالم بکلّ مکان و سمیع کلّ الأصوات نبودند و بر خلاف خدا که بصیر و سمیع بدون آلت است - و این صفت منحصر اوست<sup>(۱)</sup> - با چشم و گوش می‌دیدند و می‌شنیدند و پس از ممات چشم و گوش را از دست داده‌اند و مهم‌تر این که به عالم دیگر منتقل شده‌اند و با دنیای ما ارتباط ندارند. در این صورت اگر آن‌ها را بخوانیم این خواندن - چنانکه گفتیم (ص ۱۰۰) خواه و ناخواه مستلزم فرض صفات إلهی برای آن‌هاست.

مفید است که در این جا مطالبی را از کتاب شریف «أرمغان یزد» تألیف برادر فاضل ما جناب سیّد «جلال جلالی قوچانی» نقل کنم:<sup>(۲)</sup> خداوند متعال برای گردش زندگی جوامع بشری، وسائل و اسباب طبیعی آفریده و به افراد بشر از راه إلهام و از راه شرع بهره‌گیری و استفاده از این اسباب را در موقع مقتضی دستور داده و آنان را مکلف ساخته که جهت رفع هر یک از نیازمندی‌ها و قضاء هر یک از حوائج از طریق معین و وسیله‌ی مشخص و

که خدا او را کر و کور سازد و اگر من در برابر آنچه «أبو الخطاب» درباره‌ی من گفته سکوت کنم سزاوار است که خدا مرا کر و کور سازد.

«لَمَّا لَمِيَ الْقَوْمُ الَّذِينَ لَبَّوْا بِالْكُوفَةِ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَحَرَّ سَاجِدًا وَدَقَّ جُؤُوهَ بِالْأَرْضِ وَبَكَى وَأَقْبَلَ يَلُودُ بِإِصْبَعِهِ وَيَقُولُ: بَلْ عَبْدٌ لِيْلَهُ قِنَّ دَاخِرٌ مِرَارًا كَثِيرَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَدُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ فَتَدْمِثُ عَلَى إِخْبَارِي إِيَّاهُ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا عَلَيْكَ أَنْتَ مِنْ دَا. فَقَالَ: يَا مُصَادِفُ إِنَّ عَيْسَى لَوْ سَكَتَ عَمَّا قَالَتِ النَّصَارَى فِيهِ لَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُصَمَّ سَمْعُهُ وَيُعْمَى بَصَرُهُ وَلَوْ سَكَتَ عَمَّا قَالَ أَبُو الْخَطَّابِ لَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُصَمَّ سَمْعِي وَيُعْمَى بَصَرِي» (رجال کشی، چاپ کربلاء ص ۲۵۳).

- ۱- چنان که حضرت امیر عليه السلام درباره‌ی خدا فرموده: «سَمِيعٌ لَا يَأَلِيهِ، بَصِيرٌ لَا يَأْدَاؤُهُ» = خداوند شنواست نه با عضو و بیناست نه با وسیله». برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به کتاب «زیارت و زیارتنامه» صفحه‌ی ۱۹۸.
- ۲- ایشان سال‌ها پیش این کتاب را زمانی که آیام تبعید را در یزد می‌گذراند تألیف کرده و بدین سبب آن را ارمغان یزد نامیده است.

مخصوص به آن حاجت، (یعنی به صورت مقید و مشروط) اقدام نمایند. چنان که فرموده: «وَأَتُوا اللَّيُوتَ مِنْ أُبْوَيْهَا» [البقرة: ۱۸۹] «به خانه‌ها از درهای آن دریابید». کنایه از این که به هر کار از راه آن داخل شوید. رسول خدا ﷺ فرموده: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» یعنی: «حکمت خدا اقتضاء می‌کند که کارها از مجرای عادی و اسباب طبیعی جریان یابد».

بنابراین، کسی که بیمار است باید با تجویز پزشک از دارو بهره گیرد تا بهبودی به اذن عام الهی حاصل شود. کسی که تشنه است باید آب بیاشامد و کسی که گرسنه است باید غذا بخورد، کسی که خرمن می‌خواهد باید بذر بیفشانند و کسی که طالب عزت است باید قناعت کند و کسی که طالب علم حقیقی است باید نفس را ریاضت دهد و درس بخواند و از راه مشروع نان حلال تحصیل کند و صدها و هزارها امثال این‌ها.

مسلمانان در گرفتاری‌ها موظف‌اند یکدیگر را یاری کنند و در هنگام ضرورت از یک‌دیگر یاری جویند و استعانت نمایند. در این گونه موارد از اسباب طبیعی بهره گرفتن و از اشخاص عادی کمک طلبیدن مانعی ندارد شرک نیست، نه تنها شرک نیست بلکه گاهی وظیفه و فریضه‌ی دینی است مثلاً حیوان درنده‌ای به انسان حمله کرده یا سقف خانه‌ای روی سر انسان ریخته یا آدمی در میان چاه افتاده و در صد قدمی عدّه‌ای غافل و بی‌خبر ایستاده‌اند، به حکم شرع و عقل بر انسانی که مورد حمله واقع شده یا آوار روی سرش ریخته یا در چاه افتاده واجب است که داد و فریاد کند و آن عدّه‌ی غافل را خبردار کند و از آنان کمک بخواهد و بر آنان نیز واجب است که به یاری مصدوم بشتابند.

گاهی کمک خواستن و یاری جُستن این اندازه ضرورت ندارد در این صورت واجب نیست اما مذمتی هم ندارد. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرموده: «مَنْ شَكَا الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ، وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ فَكَأَنَّمَا شَكَا اللَّهَ». «کسی که حاجت و نیاز خویش را نزد مؤمنی ابراز کند مثل این است که حاجت خود را به خداوند عرضه داشته و آن که مشکل خود را نزد کافری ابراز کند مثل این است که از خدا شکایت کرده است». (نهج البلاغه، کلام ۴۲۷).

هیچ یک از این موارد که انسان به عوامل ظاهری و طبیعی و عادی دسترسی دارد، استعانت و یاری خواستن از اشخاص و توسّل به اشیاء حرام و شرک نیست و ربطی به محتوای آیهی ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ ندارد. بنابراین آنچه بعضی از اشخاص جاهل یا متجاهل در مقام انتقاد می‌گویند که اگر ما از پزشک یا دارو شفای بیماران را انتظار داشته باشیم یا فرزند و برادر و همسایه‌ی مؤمن را بخوانیم و از آنان کمک بجوئیم، مشرک می‌شویم چون از غیرخدا یاری خواسته‌ایم و یا سخنی که مؤلف محترم<sup>(۱)</sup> کتاب «تفسیر آیه‌ الکرسی» به عنوان انتقاد گفته که اگر آدمی به چاه بیفتد یا سقف خانه روی سرش بریزد آیا وظیفه ندارد که از مردم کمک بخواهد و اگر در زیر آوار یا میان چاه ساکت ماند آیا مسؤول جان خود نمی‌باشد؟ ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد و تمام این موارد می‌گوئیم البتّه وظیفه است که آدمی در این مواقع از اشخاص کمک بخواهد و از پزشک و دارو شفا بجوید و این کارها شرک نیست بلکه وظیفه است و با محتوای ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ منافات ندارد زیرا ما از آنها به صورتی نامقید به شروط عالم طبیعت که خداوند مقرر فرموده، یاری نمی‌خواهیم و حتّی احتمال نمی‌دهیم که بر امور فوق طبیعت و نامشروط قادر باشند، یاری خواستن و خواندن غیرخدا هنگامی شرک است که آدمی به عوامل ظاهری و اسباب طبیعی که خدا در اختیار همگان نهاده دسترسی ندارد یعنی مضطرّ است<sup>(۲)</sup>، تشنه شده اما در بیابان و کویر

۱- آقای زین العابدین کاظمی خلخالی.

۲- تأمل در آیهی ۶۲ سوره‌ی نمل نیز می‌رساند که استعانت مورد بحث ما «استعانت عبادی» یعنی استعانت بی‌قید و شرط در وقت اضطرار است که وسائل و اسباب عادی و معمولی در دسترس نیست و اِلّا پرواضح است که در غیر موارد اضطرار - که استعانت دیگران را اجابت کرده و یا از سایرین استعانت می‌کنیم - نیز هر نفسی که فرومی‌رود به اِذن و اِفاضه‌ی اِلهی و چون بر می‌آید به اِذن و اِفاضه‌ی اِلهی است و هرگامی که برمی‌داریم به اِذن اِلهی است و هکذا... لیکن اِذن عامّ اِلهی که همه‌ی مخلوقات از آن برخوردارند. اما آیه از این حالت صرف نظر کرده و حالت اضطرار را که حوزه‌ی اِذن خاصّ اِلهی و عرصه‌ی ظهور اِمداد نامقید و نامشروط اِلهی است مورد توجّه قرار داده و با اِستفهام اِنکاری پرسیده: ﴿أَوْلَئِنَّ مَعَ اللَّهِ﴾ «آیا با خدای یگانه، معبود [دیگری هم] هست؟! در نتیجه اگر از بندگان خدا که توان اِعتان محدود به اِذن اِلهی و از جانب حقّ تعالی به ایشان اِعطاء شده، مددجویی و استعانت کنیم، مورد

لوت است، بیمار شده اما پزشک او را جواب کرده، دستش از عوامل ظاهری قطع شده و به عالم فوق طبیعت یا عالم غیب پناه برده، در این هنگام است که فقط باید خدا را بخواند و تنها باید از او یاری جوید نه موقعی که در میان چاه افتاده و صد نفر از خویشاوندان و همسایگان بر سر چاه آمده‌اند، هرکس می‌داند که در این صورت بنابه دستور شرع وظیفه دارد داد بزند تا همه را خبر کند که بیایند او را نجات دهند زیرا در زمانی که اسباب طبیعی خداداد موجود است، یاری خواستن یا متوقع کمک بودن مستلزم قائل شدن هیچ صفت مطلق برای وسائط و اسباب مذکور نیست - منظور صفاتی است که مختص حق تعالی است - اما اگر اسباب طبیعی ناموجود و یا خارج از دسترس باشد ولی ما بازهم از آنها استمداد کنیم یا متوقع یاری از آنها باشیم، چه بدانیم یا ندانیم و چه بخواهیم یا نخواهیم برای آنها صفاتی قائل شده‌ایم که مختص خداوند متعال و منحصر به اوست، یعنی در واقع آنان را مُعین بلاشرط محسوب داشته‌ایم، هم‌چنان که إعانت حق تعالی را مقید و محدود به هیچ شرطی نمی‌دانیم. *فِي الْمَثَلِ* اگر کسی در «مشهد» سقف خانه بر سرش فرو ریخته و عده‌ای در نزدیکی او - یعنی در فاصله‌ای که معمولاً بشر صوت را می‌شنود - بودند و او با داد و فریاد از آنها برای نجات خویش استمداد کند، کارش هیچ ربطی به شرک ندارد و کاملاً مشروع است زیرا استمداد او کاری عادی و معمولی و یا به عبارت دیگر محدود و مقید به قوانین عالم طبیعت است، اما اگر همین فرد از پسر عمه‌ها و نوه عموهایش که در «نیشابور» مقیم‌اند، کمک بخواهد، قطعاً شرک ورزیده و یا اگر از همان افرادی که در

عتاب نخواهیم بود اما استعانت نامقید و نامشروط از هیچ کسی جز خدا نمی‌توان انتظار داشت و در این حوزه خدا تنها و بی‌شریک است و چنین توانی را به کسی إعطاء نفرموده است و *إِلَّا* لازم می‌آید که قرآن فقط کسانی را که چنین توانی را در غیرخدا به نحو استقلالی توقع دارند، با استفهام انکاری مورد عتاب و توبیخ قرار دهد؟ (فتأمل). لازم است توجه داشته باشیم که آیه‌ی شریفه نفرموده: «أَمْعِينُ» یا «أَعْجِبُ مَعَ اللَّهِ؟» بلکه فرموده آیا معبودی همراه خدا هست؟! در واقع چنین استعانتی را عبادت شمرده در حالی که مردم ما در چنین حالتی حضرت ابوالفضل *علیه السلام* و حضرت رضا *علیه السلام* و.... را می‌خوانند و کسی ایشان را نهی نمی‌کند!

اطراف خانه‌اش یا اطراف چاه هستند با صدایی آهسته - که معمولاً و در حالت عادی و طبیعی، آن را کسی که نزدیک خانه یا بالای چاه است نمی‌شنود - کمک بخواهد و یا اگر متوقّع باشد کسانی که بیرون خانه هستند بدون استفاده از دست‌هایشان یا بدون استفاده از بیل و کلنگ و... او را از زیر آوار نجات دهند، قطعاً شرک و رزیده است، زیرا نفس این مسأله خواه و ناخواه یعنی اعترافِ عملی به این که کاری که من می‌کنم لغو و بیهوده نیست و آن‌ها صدایم را می‌شنوند و بر امداد من قادراند و به معنای آن است که شنوایی آنان مقید به فاصله‌ی مکانی معین و یا حدّ خاصی از شدت صوت، و کمکشان مستلزم استفاده از وسائل طبیعی و معمولی نیست! یا اگر بیمار از طیبی که در نزدیکی اوست برای مداوا و شفای خویش کمک بجوید با موخّد بودنش تعارضی ندارد. اما اگر بیمار در «تهران» از طیبی که در «کرج» اقامت دارد - بدون تلفن و بی‌سیم و ارسال قاصد و..... - برای رفع بیماریش استمداد کند و یا متوقّع باشد بدون معاینه و استعمال روش‌های طبّی و بدون استفاده از دارو او را شفا بخشد، قطعاً از صراط مستقیم توحید منحرف شده است زیرا در عالم طبیعت یا عالم شهادت امداد یا اضرار تمام موجودات - غیر خدا - محدود و مقید به شروط بسیار است، مثلاً اگر این جانب از کسی کمک بخواهم باید شرائط زیادی فراهم آید تا امداد و رفع حاجت میسر شود، از جمله «مُستعان» باید با من معاصر باشد و در فاصله‌ی معینی از من حضور داشته و به ندایم توجّه کند و کسی یا چیزی مانع از توجّه او به من نشود و..... اما اگر استمداد یا امید من به یاورِ کسی یا بیم من از اضرار او مشروط به هیچ شرطی نباشد و هم‌چون کمک‌های غیر معمول و فوق طبیعی که از عالم فوق طبیعت یا عالم غیب توقّع داریم، باشد، در این صورت شرک و رزیده‌ام. در این موارد از خدا - و فقط از خدا - کمک می‌خواهیم زیرا در مورد خداوند لازم نیست درباره‌ی فاصله‌ی زمانی و مکانی خود با حضرت حقّ بیندیشیم و نگران باشیم آیا کسی یا چیزی مانع از توجّه و إحاطه‌ی علم او به ما می‌شود و یا خیر زیرا امداد و اضرارِ الهی محدود و مقید به قوانین عالم طبیعت نیست. پس توجّه داشته باشیم که نفس استعانت و امید به اعانت داشتن یا خوف از اضرار داشتن، ملاک شرک و توحید نیست. بلکه استعانت یا امید داشتن از غیر خدا، به صورت فوق طبیعی

- که از آن به عالم غیب تعبیر می‌کنیم - و استعانت و امیدی که مقید به هیچ شرطی نباشد (یعنی نحوه‌ی خواندن و استعانت) ملاک شرک و توحید است، حتی اگر آن غیر خدا، از ملائکه و انبیاء عظام و ائمه و اولیاء خدا باشد، زیرا مُعینِ نامقید و نامشروط، صفتِ مختصّ حقّ تعالی است و لاغیر.

حاصل این که مسلمانان وظیفه دارند هنگام دسترسی به اسباب طبیعی از آن‌ها استفاده کنند و از عوامل ظاهری خداداد بهره‌گیرند و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند و خدای را بر این همه نعمت‌های بی‌شمار که در اختیار آنان گذاشته سپاس‌گزارند ولی وقتی که دستشان از اسباب طبیعی که در عالم شهادت موجود است، قطع شد و مضطرّ شدند و ناچار و ناگزیر به عالم غیب یا فوق طبیعت پناه بردند، باید فقط و فقط خدا را بخوانند و تنها از او یاری جویند و در این موقع اگر هر کس و هر چیزی را به جای خدا بگذارند و او را بخوانند و از او یاری جویند و شفای بیمارشان را طلب نمایند و حاجت بخواهند، مشرک‌اند و می‌دانیم که خدا گناه شرک را نمی‌آمرزد، از این رو لازم است که در مسأله‌ی شرک و توحید با احتیاط بسیار رفتار کنیم.

این برادر گرامی نوشته است: از تأمل در آیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «تنها از تو یاری می‌جوئیم» سه مفهوم به دست می‌آید:

أول: مفهوم «مُسْتَعِين» یعنی کسانی که یاری می‌طلبند و آنان بندگان خدا هستند که از او استعانت می‌کنند.

دوم: مفهوم «مُسْتَعَان» یعنی کسی که از او طلب یاری شده و او خداست که با کلمه‌ی ﴿إِيَّاكَ﴾ مخاطب گردیده است.

سوم: مفهوم «مُسْتَعَانٌ بِهِ» یعنی عملی که انجام می‌شود و به وسیله‌ی آن از خدا طلب یاری می‌شود، مانند نماز و روزه و جهاد و دعا و صبر و.... مثلاً در همین آیه‌ی سوره‌ی «فَاتِحَةِ الْكِتَابِ» مُسْتَعَانٌ بِهِ همان نماز خواندن و دعای ما و گفتن: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۵، ۶] است. در این «مُسْتَعَان» که خداست و با کلمه‌ی ﴿إِيَّاكَ﴾ مخاطب گردیده چون

«مفعولُ به» است و بر فعل و فاعل که «نَسْتَعِينُ» باشد مقدّم شده، از نظر ادبی معنی حصر و انحصار را می‌فهماند و با توجه به تقدّم «مفعولُ به» بر فعل و فاعل که مفید «حصر» است و با توجه به این که «استعانت» پس از مسأله «انحصار عبادت به خدای متعال» آمده (إِيَّاكَ نَعْبُدُ = تو را عبادت می‌کنم) و چنان که گفتیم ذکر استعانت در این جا از باب «ذکر خاصّ بعد العامّ» است لذا نتیجه می‌گیریم که استعانت مورد نظر قرآن از عالی‌ترین و مهم‌ترین مصادیق عبادت محسوب می‌شود و استعانتی که عبادت محسوب می‌شود استعانت بی‌قید و شرط است<sup>(۱)</sup>. و خلاصه، معنی آیه این است که فقط خدا را به صورت نامشروط و نامقید مُسْتَعَانَ می‌دانیم و تنها از او یاری می‌جوییم.

أما «مُسْتَعَانَ به» یعنی چیزی که به وسیله‌ی آن از خدا طلب یاری می‌شود، نام دیگرش «وسيله» است. «وسيله» با «مُسْتَعَانَ به» در خارج مصادیق زیادی دارد. بندگان هنگامی که به خدا روی می‌آورند و تنها از او یاری می‌جویند و نه غیر او، بهتر است دست خالی به درگاه خداوند نروند و وسیله‌ای داشته باشند و آن وسیله، عمل صالحی است که انجام می‌دهند، پیش از حاجت خواستن، صدقه‌ای بدهند یا دو رکعت نماز بخوانند یا دعایی بکنند<sup>(۲)</sup> و خود خدا را «مُسْتَعَانَ به» قرار دهند. آن گاه از حضرت «مُسْتَعَانَ» یعنی خدای سبحان حاجت بخواهند... الخ.

این فاضل محترم نوشته است: یکی از بزرگان علمای شیعه منحصر بودن «مُسْتَعَانَ» را به خدا در تمام موارد قبول نمی‌کند و می‌فرماید فقط در عبادت است که باید منحصرأ از خدا استعانت جست با این بیان که وقتی می‌گوییم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ «تنها تو را عبادت می‌کنیم». ممکن است که اهل تفویض بگویند ما در عبادت کردن استقلال داریم و دلیل این مُدْعَا

۱- طبعاً استعانت مقید و مشروط از بحث ما خارج است.

۲- یعنی با اعمال صالح که سبب تکامل خود آنان است بر شایستگی خود برای جلب رحمت حق بیفزایند.

چنان که قرآن کریم نیز چنین فرموده: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ [فاطر: ۱۰]

«کلام نیکو و پاک به سوی او (= خدا) بالا می‌رود و عمل صالح و کردار نیکو آن را بالا می‌برد (و به

اجابت نزدیک می‌سازد)».

آیهی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» است برای رفع این شبهه قرآن بلا فاصله فرموده: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی در عبادت کردن از تو نیرو می‌گیریم و استعانت می‌جوییم.

حاصل آن که ایشان قبول دارند که «مُسْتَعَان» فقط خداست ولی نه در تمام موارد، بلکه به نظر ایشان برای عبادت باید فقط از خدا استعانت جُست ولی برای کارهای دیگر غیر از عبادت می‌توان از غیر خدا (از مخلوقات و از افعال) یاری جُست. وی بر این مُدَّعا به سه آیه استدلال نموده:

اول: «وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» [البقرة: ۴۵]. «و با صبر و نماز [از خدا] یاری بجوید».

دوم: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى» [المائدة: ۲]. «با یکدیگر در نیکو کاری و تقوی همکاری کنید».

سوم: «فَاعِينُونِي بِقُوَّةٍ» [الكهف: ۹۵] «ذُو الْقَرْنَيْنِ فرمود) مرا با نیروی [خود] یاری کنید».

که «ذُو الْقَرْنَيْنِ» از مردم یاری جسته است. (نقل از «البيان في تفسير القرآن»).

باید توجه داشت که این عالم محترم عالم شهادت (= عالم طبیعت) را از عالم غیب (= عالم فوق طبیعت) جدا نکرده و این دو را با هم خلط فرموده و هم‌چنین از تفاوت استعانت مقید با استعانت نامقید و نامشروط که از مصادیق «عبادت» است غفلت فرموده‌اند، زیرا به آیاتی استناد و استشهاد کرده‌اند که آیهی نخست به نفع مقصود ایشان نیست و آیات دوم و سوم نیز به بحث ما که استعانت بی‌قید و شرط است، ارتباط ندارد. زیرا در آیهی اول «صَبْرٌ وَصَلَاةٌ» از سنخ افعال‌اند و هر یک از آنها «مُسْتَعَانٌ بِهِ» است نه «مُسْتَعَانٌ»، و «مَفْعُولٌ بِهِ» فعل «أَسْتَعِينُوا» خداست<sup>(۱)</sup> پس در این آیه «مُسْتَعَانٌ» خداست و آیهی شریفه مؤیدِ قول

۱- مقصود نویسنده‌ی محترم آن است که اگر آقای «خویی» به این مسأله توجه می‌کرد که «مَفْعُولٌ بِهِ» فعل «أَسْتَعِينُوا» که از شدت وضوح در آیه نیامده کلمه‌ی الله است و آیه در واقع چنین است: «وَأَسْتَعِينُوا [الله] بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» در این صورت به وضوح تمام درمی‌یافت که در این آیه نیز «مُسْتَعَانٌ» خداست نه غیر خدا و صبر و نماز «وسیله» و «مُسْتَعَانٌ بِهِ» میباشند زیرا پرواضح است که صبر و نماز، مُدْرِكِ نیستند تا استعانت ما را دریابند.



ماست که «مستعانِ نامقید و نامشروط» فقط خداست. البتّه چنان که گفتیم «مُستعانٌ به» و وسیله‌ی رفتن در خانه‌ی خدا، ممکن است اسماء و صفات خدا باشد و ممکن است یکی از افعال و کارها باشد و گفتیم که «مُستعانٌ به» در استعانت عبادی منحصر به خدا نیست ولی مشروط هست و یکی از آن شروط «إِذْنٌ وَ رِخْصَةٌ» خداوند است. خدای متعال خود اِذْن داده که مستقیماً او را بخوانیم و به درگاه او دعاء و اظهار نیاز و استعانت کنیم و فرموده: ﴿أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾﴾ [فصلت: ٦] «همانا معبودتان معبودی است یگانه پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان». و فرموده: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ٦٠] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». و فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ١٨٦] «و (ای پیامبر) چون بندگانم از تو درباره‌ی من پرسند، همانا من نزدیکم و دعوتِ خواننده را آن‌گاه که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم».

حال اگر خداوند اِذْن نمی‌داد و فرضاً می‌فرمود مستقیماً به سویم نیاید بلکه به واسطه‌ها و شفیعانی که معین کرده‌ام رجوع کنید، در این صورت بر ما جایز نبود که مستقیماً به خدا روی آوریم. اما این که جُز خدا را نمی‌توان به نحو نامشروط و نامقید «مستعان» قرار داد و اگر غیر خدا را به نحو نامشروط «مستعان» قرار دهیم در این صورت او را هم چون خدا فرض کرده‌ایم مثلاً اگر از جنیان یا ملائکه یا انبیاء عظام و ائمه‌ی عالی‌مقام یا..... به صورت نامشروط و نامقید مددجویی کنیم و این استعانت را مقید به فاصله‌ی زمانی و مکانی معین و..... ندانیم و معتقد باشیم که حتّی همزمانی استعانت دیگران با استعانت ما از «مستعان» مذکور، مانع استعانت ما نخواهد بود، این کار خواه و نا خواه دالّ بر آن است که ما اعانت آنان را هم چون اعانت حقّ متعال، فارغ از هر قیدی محسوب داشته‌ایم، یعنی - نَعُوذُ بِاللّهِ - برای خدا شریک قائل شده‌ایم!

دیگر از شروط استعانت آن است که مستعان در زمان استعانت ما، باید مُدرک باشد. پرواضح است که فقط خدا همواره و بی‌قید و شرط، مُدرک و علیم و سمیع و بصیر و خبیر است اما غیر خدا چنین صفتی را به نحو مطلق و نامحدود ندارد. البتّه اگر پیامبر با امام زنده

باشند و خواننده با رعایت تمام قیود و شروط، آن‌ها را بخواند از جمله این که با پیامبر فاصله‌ی مکانی معینی داشته باشد و آن حضرت بیدار باشد و دیگران مزاحم خواننده و آن حضرت نباشند و اجازه دهند که خواسته‌ی خود را با حضرتش در میان بگذارد و...

در این صورت اگر از آن حضرت بخواهیم که به نیابت از ما خدا را «مستعان» قرار دهند و حاجت ما را بخواهد در این حالت آن حضرت را به نحو مقید و مشروط «مستعان» قرار داده‌ایم تا حضرتش خدا را به نفع ما «مستعان» قرار دهد و حاجت ما را درخواست نماید و این کار به هیچ وجه مانع شرعی ندارد. اما اکنون که به پیامبر و ائمه دسترسی نداریم - چون در جهان ما نیستند و حیات این جهانی ندارند بلکه به عالم دیگر انتقال یافته و حیات آخروی دارند - اگر آن بزرگواران را بخوانیم چون در این خواندن هیچ گونه محدودیت زمانی و مکانی قائل نیستیم و در هر لحظه که بخواهیم و در هر جا که باشیم آنان را می‌خوانیم - در حالی که در زمان حیات دنیوی آن بزرگواران، فقط وقتی بیدار و در نزدیکی خواننده بودند آن‌ها را می‌خواندند - بنابراین آن‌ها را بی‌قید و شرط مستعان قرار داده‌ایم<sup>(۱)</sup> در حالی که می‌دانیم مستعان نامشروط و نامقید و نامحدود فقط خداست و فقط خداست که می‌توان او را هم «مستعان» و هم «مستعانٌ به» قرار داد.

باید توجه داشته باشیم هنگامی که ملائکه یا انبیاء و اولیاء را برای تقرّب به خدا یا طلب آموزش یا حصول حاجتی خاصّ، می‌خوانیم آن بزرگواران در این خواندن ما «مستعانٌ به» نیستند بلکه در این مورد «مستعانٌ به» دعوت و دعای ما خطاب به آن‌هاست و آنان مستعان ما هستند! در حالی که مستعانٌ به که قرآن به ما معرفی فرموده هیچ یک مُدرک نبوده و نیستند یعنی اشخاص نبوده بلکه از سنخ أفعال و اعمال یا از سنخ معانی است، فی‌المثل کسی

۱- اینکه که آن‌ها را می‌خوانیم نشانه‌ی آن است که برای آن‌ها قید «حیات دنیوی» را قائل نیستیم و با این که مرگ دنیوی، آن‌ها را دریافته، باز هم آنان را می‌خوانیم با این کار به زبان عمل می‌گوییم که می‌توانیم ندای خود را به اموات بشنویم درحالی که حتی پیامبر اکرم ﷺ به این کار توانا نبود [فاطر: ۲۲ و ۲۳]. و دیگر آن که شنیدن آنان را مطلق دانسته و شنوایی آن‌ها را مقید و مشروط به داشتن آلت شنوایی نمی‌دانیم درحالی که فقط خداست که برای دیدن یا شنیدن محتاج آلت نیست.

که برای «مستعان» قرار دادن خدا، اسماء و صفات خدا را در دعایش ذکر می‌کند [الأعراف: ۱۸۰] و یا برای جلب رضای حقّ و تقرّب به او صدقه می‌دهد و یا روزه می‌گیرد و یا حجّ به جای می‌آورد، این اعمال مُسْتَعَانُ به است نه مستعان.

اما آیه‌ی دوّم و سوّم هر دو به عالم شهادت (= عالم طبیعت) مربوط هستند و مخاطب آیه‌ی دوّم عموم مؤمنین هستند که باید به یک‌دیگر در نیکوکاری و پرهیزکاری کمک کنند. بدیهی است که این کمک و إعانت همان إعانت مقید به شروط عالم شهادت (= عالم طبیعت) است و کسی از مؤمنین توقّع إعانت فوق طبیعی و خارق العاده ندارد. بنابراین آیه‌ی دوّم ربطی به بحث ما ندارد.

در آیه‌ی سوّم که «ذَوَالْقُرْنَيْنِ» از مردم یاری خواسته و در این صورت فرد فردِ مخاطبین او «مستعان» هستند، ممکن است به نظر رسد «مستعان» بودن منحصر به خدا نیست؟ لازم است توجه کنیم که إعانت مطلوب در آیه در حوزه‌ی عالم شهادت (= عالم طبیعت) و مخاطب آن مؤمنین هستند و آیه به عالم غیب (= فوق طبیعت) مربوط نیست و «ذوالقرنین» از مردم حاضر در مقابل خود به صورت طبیعی خواسته است که نیروی خود را بنا به راهنمایی خودش، در اختیار او بگذارند و با او همکاری کنند و در استخدام او باشند و هیچ امر فوق طبیعت و نامقید از آنان نخواستند و این منافات ندارد با انحصار «مستعان» بودن به خدا، زیرا چنان که گفته شد ما وقتی کمک فوق طبیعی و نامقید و نامشروط می‌خواهیم و کاری از ما ساخته نیست و به همین سبب به عالم غیب پناه می‌بریم (و در واقع عبادت می‌کنیم) فقط باید از خدا استعانت بجوئیم و خدا منحصرأ در این هنگام مستعان است نه غیرخدا. دلیل ما علاوه بر آیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ «تنها از تو یاری می‌جوئیم». آیاتی است از قبیل: ﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [یوسف: ۱۸] «حضرت یعقوب به فرزنداش گفت:» درباره‌ی آن‌چه شما اظهار می‌دارید، خدا «مستعان» [من] است». در این آیه چنان که ملاحظه می‌شود چون حضرت یعقوب علیه السلام در برابر فرزندانش کاری از او ساخته نبود و از وضع حضرت یوسف علیه السلام اطلاعی نداشت، فقط خدا را «مستعان» قرار داد، در حالی که اگر می‌دانست فرزندش در چاه است عقلاً و شرعاً وظیفه داشت که هم‌چون یک فرد متدین برای نجات آن حضرت از چاه اقدام کند.

و آیه‌ی: ﴿وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾ [الأنبياء: ۱۱۲] «در برابر آنچه وصف می‌کنید پروردگار مهربان ما مستعان [ما] است». در این آیه نیز چون انبیاء در مقابل مخالفین به صورت معمول و طبیعی کاری از دستشان بر نمی‌آمد، فقط خدا را «مستعان» قرار دادند.

در آیات فوق «المُستَعَان» خبر است و خبر وقتی که «الف و لام» داشته باشد معنی حصر و عهد را می‌رساند و این هر سه آیه دلالت دارد که هرگونه کمکِ نامقید به شروط عالم طبیعت را که مربوط به عالم غیب (= عالم فوق طبیعت) است فقط از خدا و مستقیماً از او باید خواست و از او یاری جُست برای این که فقط او «المُستَعَان» است<sup>(۱)</sup>.

أما «مستعانُ به» یا به عبارت دیگر «وسیله‌ی رفتن دَرِ خانه‌ی خدا» باید از سنخ افعال باشد و یا اَسْمَاء و صفات خدا را مستعانُ به قرار می‌دهیم. چنانکه حضرت موسی عليه السلام به قومش فرمود: ﴿أَسْتَعِينُوا بِاللَّهِ﴾ [الأعراف: ۱۲۸] «به وسیله‌ی خدا [خدای را] یاری بخواهید»<sup>(۲)</sup>. و یا با روزه و صدقه و صدها عبادت و عمل صالح دیگر و هیچ انسانی در این صورت نمی‌تواند مستعانُ به یا وسیله باشد<sup>(۳)</sup>. اما هنگامی که به اسباب محدود ظاهری متوسل می‌شویم - یعنی

۱- چنان که در بند ۳۸ دعای «جوشن کبیر» - که در مفاتیح مذکور است - خطاب به خدا آمده است: «یا مَنْ لَا يُسْتَعَانُ إِلَّا بِهِ» «ای آن که استعانت نشود مگر به او».

۲- از مقایسه‌ی آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی اعراف با آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی بقره‌ی که هر دو خطاب به بنی اسرائیل است می‌توان دریافت که چون نماز عالی‌ترین مصداق دعاست از این رو اگر با نماز از خدا استعانت کنیم در این صورت خدا، هم «مُستَعَان» است و هم «مُستَعَانُ به». در هر دو آیه، هر دو نوع استعانت ذکر شده است: أَوَّل استعانتی که «مُستَعَان» و «مُستَعَانُ به» خدا و اَسْمَاء و صفاتِ إلهی است، دوّم استعانتی که «مستعان» خدا و «مستعانُ به» غیر از خدا و از اعمال صالحه (از قبیل صبر یا روزه یا جهاد و.....) است و البته این هر دو نوع با هم قابل جمع‌اند.

۳- زیرا غیر خدا - حتّی انبیاء و اولیاء - از عذابِ إلهی بیم دارند و خود محتاج و به دنبال وسیله‌اند تا به رحمت حقّ واصل شوند. قرآن فرموده: (غیر از خدا) کسانی را می‌خوانند که هر یک از ایشان که مقرب‌تر هستند خود وسیله می‌جویند و به رحمتش امید داشته و از عذابش بیم دارند. (سوره‌ی الإسراء: ۵۷ - این آیه را در بند «ب» همین گفتار آورده‌ایم).

در حوزه‌ی عالم طبیعت که عالم محدودیت است - مجازیم که انسانی را مُستَعان قرار دهیم. چنان که قرآن فرموده: ﴿يَتَأْتِيهَا اللَّيْلُ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴] «ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که پیروان تو می‌باشند، تو را کفایت می‌کنند». خدا مستعان نامقید و نامشروط و پشتیبان غیبی است و مؤمنان مستعان مقید و مشروط و پشتیبانِ ظاهری که توان خود را در حدود اذن عامّ الهی از خدا گرفته‌اند. (انتهی کلام جلالی).

نکته‌ی مهمّ دیگری که باید درباره‌ی مغالطه و فریب‌کاری خرافیون در موضوع خواندن غیرخدا در امور عرفی متذکر شویم آن است که هر انسان حقّ جوی منصفی به آسانی تفاوت میان خواندن عرفی و خواندن عبادی را در می‌یابد. هر انسانی به وضوح می‌فهمد که وقتی پزشکی را می‌خواند که دردم را درمان کن و یا به نانوا می‌گوید نانی به من بده و یا به صنعت‌گر می‌گوید ماشینم را تعمیر کن، هنگام ورود به مطبّ پزشک یا تعمیرگاه صنعت‌گر در و دیوار آن‌جا را نمی‌بوسد و پیشانی بر آن‌ها نگذاشته و یک صفحه زیارتنامه نمی‌خواند و دور طیب یا نانوا یا صنعت‌گر نمی‌گردد و در موقع خروج از نزد آن‌ها پس نمی‌رود و غبار میز طیب و یا تعمیرگاه صنعت‌گر را به عنوان تبرک بر نمی‌دارد و یا به سر و صورت نمی‌کشد و به فرد دیگری که به نزد طیب یا صنعت‌گر می‌رود، نمی‌گوید از جانب من «نائب الزیّاره» باش و معتقد نیست که با جنابت یا حیض نباید به زیارت آن‌ها رفت و آن‌ها همه‌ی زبان‌های دنیا را می‌دانند و به هر زبانی می‌توان با آن‌ها سخن گفت و در آن واحد صدا و خواسته‌ی تمام افراد را می‌شنوند و می‌فهمند. بلکه پزشک و نانوا و صنعت‌گر را انسانی محدود و ناقص هم‌چون خود می‌داند و اگر پزشک یا نانوا یا صنعت‌گر در اجابت خواسته‌اش تأخیر یا قصور کنند، به آن‌ها پرخاش می‌کند و یا به نزد پزشک و نانوا یا صنعت‌گری دیگر می‌رود و نیز از فاصله‌ای معین آن‌ها را می‌خواند و اگر خواب یا بیمار و یا به کار فرد دیگری مشغول باشند، آن‌ها را نمی‌خواند و آن‌ها را از ما فی الضمیر خود آگاه نمی‌داند هم‌چنین از طیب تعمیر ماشین و از صنعت‌گر علاج بیماری را نمی‌خواهد زیرا می‌داند که صنعت‌گر توانِ علاجِ مرض و طیب توانِ تعمیر ماشین را ندارند و حتی می‌داند که اگر خودش یا کسی هم‌چون خودش، طبّ می‌آموخت همسان و

هم طراز طیب مدعوّ و یا اگر صنعت می آموخت همسان صنعت گر مدعوّ، می شد. در واقع برای آنها حالت و توان مخصوصی که عطیه‌ی خدا به ایشان باشد، قائل نیست بلکه توان آنها را در همان محدوده‌ی اِذْنِ عَامِّ اِلَهِي می داند که همه‌ی بندگان از آن برخوردارند و برای زنده و مرده‌ی آنها تفاوت قائل است. اما وقتی پیامبر یا امام یا حضرت مریم یا حضرت عیسی علیه السلام یا ملائکه و..... را می خواند در خواندنش چنین گمانی ندارد و هیچ یک از حالات فوق در چنین خواندنی ملحوظ نیست<sup>(۱)</sup>. (فتأمل) البته این موضوع منحصر به مُعین بودن خدا و غیر خدا و تفاوت عظیم آنها با یکدیگر نیست بلکه در موارد دیگر نیز صادق است ولی در موارد دیگر تفاوت مسأله کاملاً و با وضوح تمام بر همگان روشن است ولی خرقایون برای فریب عوام چنان جلوه می دهند که گویی تفاوت میان مُعین بودن خدا با مُعین بودن غیر خدا را نمی یابند در حالی که این مسأله نیز مانند سایر مسائل و محکوم به همان حکم است فی المثل غیر خدا نیز سمیع و بصیر است و یا به تصریح قرآن کریم غیر خدا نیز محیی و رؤوف و رحیم و خبیر است. [المائدة: ۳۲، التوبة: ۱۲۸، الفرقان: ۵۹] اما سمیع بودن یا خبیر بودن خدا کجا و سمیع یا خبیر بودن غیر خدا کجا؟! غیر خدا سمیع و خبیر و..... ناقص و محدود است اما خداوند متعال سمیع و خبیر و بصیر و..... کامل و مطلق و نامحدود است و تفاوت این دو بر هیچ عاقل منصفی پوشیده نیست.

یکی از مدافعین عوام فریب خرافات، با این که خود از اوضاع و احوال مشرکین عصر جاهلیت بی اطلاع نبوده و در کتابش موسوم به «راز بزرگ رسالت» اعتقادات آنها را بیان کرده است<sup>(۲)</sup>، اما در کتاب دیگرش برای فریب عوام چنین گفته است: «بت پرستان طبق صریح آیه‌ی [سوم سوره‌ی زمر] واسطه‌ها را می پرستیدند به حدّی که پرستش خدا را کنار گذارده و جز واسطه چیزی را نمی پرستیدند؛ در حالی که متوسلان به عزیزان درگاه اِلهِي،

۱- اگر جوان نویسنده تعصب نسبت به اعتقادات آباء و اجدادی را کنار می گذاشت به سادگی این تفاوت را در می یافت و در کتابش (صفحه‌ی ۱۸۶) نمی نوشت: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طیب جراح برای عمل آپاندیس و استمداد از جبرئیل..... الخ».

۲- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۰۵ به بعد. قول او را مقایسه کنید با آنچه در این جا آورده‌ایم.

فقط خدا را می‌پرستند و غیر او را عبادت نمی‌کنند و آنان را بندگان صالح خدا که بر اثر عبودیت و بندگی در پیشگاه خدا، قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانند. در این صورت هدف آیه، تحریم تقرّب به خدا از طریق عبادت و پرستش اشخاص و مخلوقات خداست نه تقرّب به خدا از طریق «توسّط» صالحان و یا مقام و منزلت آنان!»<sup>(۱)</sup>

اولاً: بنابه مطالبی که نویسنده در کتاب «راز بزرگ رسالت» نوشته است معلوم می‌شود که در این جا دروغ می‌گوید که «بت پرستان پرستش خدا را کنار گذارده و جُز واسطه چیزی را نمی‌پرستیدند». قرآن نیز چنانکه در صفحات گذشته دیدیم<sup>(۲)</sup> این قول را تأیید نمی‌کند. اصولاً قرآن مشرکین را سرزنش فرموده که چرا در اضطراب فقط خدا را می‌خوانید سپس هنگامی که شما را نجات می‌بخشیم به خدا شرک می‌ورزید؟! [الأنعام: ۴۰ و ۴۱ و ۶۳ و ۶۴، الأعراف: ۸۹ تا ۱۹۴، النحل: ۵۳ و ۵۴، الإسراء: ۶۷، العنکبوت: ۶۵، الزمر: ۸] در واقع اشکال کار مشرکین در این بود که برای غیرخدا هم اعمال عبادی بجای می‌آوردند نه این که خدا را نمی‌پرستیدند. اصولاً آنان بدین سبب «مُشْرک = شریک ساز» نامیده شدند که غیرخدا را در انجام اعمال عبادی و بهره‌مند دانستن از صفات الهی، شریک خدا می‌شمردند.

ثانیاً: متوسّلان - به قول شما - و به نظر ما مسلمین ناآشنا با قرآن باید بدانند که از نظر قرآن - چنانکه گفته شد<sup>(۳)</sup> - «شرک و توحید» از آنچه که خرافیین می‌گویند، معنایی بس وسیع‌تر دارد و از بارزترین مصادیق شرک ورزی اعتقاد یا انجام عملی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات الهی و نامحدود نسبت به غیر خدا باشد.

بنابراین اگر عوام، فریب امثال این نویسنده‌ی فریب‌کار را بخورند و به این خرسند باشند که «ما فقط خدا را می‌پرستیم و غیر او را عبادت نمی‌کنیم و بندگان صالح خدا را جُز مخلوقاتی که بر اثر عبودیت و بندگی در پیشگاه خدا قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانیم»، کافی نیست بلکه کاملاً باید مراقب باشند که نسبت به آن بزرگواران عملی انجام ندهند یا

۱- توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، استاد جعفر سبحانی، نشر قدر، تابسان ۱۳۶۲، ص ۹۴.

۲- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۰۵ به بعد.

۳- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۰۵ به بعد.

عقیده‌ای در دل نشانند که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامقید برای آن عزیزان باشد. (فتأمل جداً).

علاوه بر این، عبارت «مِن دُونِ اللَّهِ = غیر خدا». عامّ است و بت و غیرت - از جمله بندگان صالح - را نیز شامل می‌شود و دلیلی نداریم که قرآن فقط «مُقَرَّب» شمردن بت‌ها را ممنوع کرده ولی اجازه داده بی‌هیچ قید و شرطی بندگان صالح را «مُقَرَّب» یا «مستعان» قرار دهیم، خصوصاً که می‌دانیم مشرکین خود چوب و سنگ را «مُقَرَّب» نمی‌شمردند بلکه کسانی را که بت‌ها نماینده و تمثال آن‌ها بودند، «مُقَرَّب و شفیع» می‌شمردند<sup>(۱)</sup>. اما متأسفانه، نویسنده‌ی متعصب، این حقایق را در این جا کتمان کرده است! با این که کتاب «الأصنام» کلبی را خوانده است و می‌داند که مشرکین پیرامون اصنام و شفیعانشان طواف کرده و برایشان نذر و قربانی می‌کردند و به آن‌ها قسم می‌خوردند، مسلمین زمان نیز به منظور توسط بندگان صالح خدا، برای آنان نذر می‌کنند و به قول معروف سفره می‌اندازند و به آن‌ها سوگند می‌خورند و قبرشان را طواف می‌کنند تا آن‌ها برایشان در پیش‌گاه خدا وساطت و شفاعت کنند! بنابراین بحث ما با «واسطه گیران» بر سر نحوه‌ی «توسط» است زیرا بسیاری از واسطه‌گیری‌ها - چنانکه در صفحات سابق ملاحظه شد - از مصادیق شرک و رزی است. (فتأمل).

همین نویسنده می‌گوید: ((در موضوع «تقرب» سه مطلب لازم است: ۱- مُتَقَرَّب، ۲- مُتَقَرَّبٌ إِلَيْهِ، ۳- مُقَرَّب یا مایه‌ی تَقَرُّب. «مُتَقَرَّب»: همان پرستنده‌ی بُت می‌باشد. «مُتَقَرَّبٌ إِلَيْهِ»: خداست. «وسیله و مایه‌ی تَقَرُّب» پرستش بندگان خداست. یک چنین توسط و توسل که «مایه‌ی تقرب»، عبادت غیر خدا باشد، حرام است.

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۰۵ تا ۱۱۵.



در این صورت مفاد آیة‌ی [سوم سوره‌ی زمر] چه ارتباطی به مورد بحث ما دارد که متوسّل، جز خدا را نمی‌پرستد<sup>(۱)</sup> و به جای تقرّب به خدا از طریق عبادت غیرخدا، از طریق توسیط صالحان و توسیط مقام و منزلت آنان تقرّب می‌جوید؟!<sup>(۲)</sup>.

اولاً: چنان که در صفحات گذشته ملاحظه شد، مشرکین نیز جز این نمی‌کردند و به تصریح قرآن، هدف ایشان در کارهایشان نسبت به معبودانشان «تقرّب به خدا» از طریق وساطت و شفاعت بُت‌ها بود. مشرکین نیز چنان که بارها و بارها گفته‌ایم صرف چوب و سنگ و فلز را عبادت نمی‌کردند بلکه اوئان آنان، تمثال و یادآور و مظهر بندگان صالح یا فرشتگان و..... بوده است.

ثانیاً: باید توجه داشت که بحث موحدین با شما نیز بر سر این مسأله است که «مستعان» به «یا مُقَرَّب» را باید خدا خود تعیین و معرفی کرده و اجازه داده باشد. به همین سبب خدا در قرآن کریم وجود واسطه‌ها و شفیعانی را که بتوان شفاعتشان را با انجام اعمالی که مستلزم فرض صفات نامقید و نامحدود برای آنهاست،<sup>(۳)</sup> به دست آورد، انکار فرموده و این کار را شرک شمرده است. [یونس: ۱۸].

ثالثاً: خصوصیت ﴿مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ﴾ را که برای شفیعان و معبودان مشرکین به کار برده به رسول اکرم ﷺ نیز فرمان داده تا بگوید: ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ [الأعراف: ۱۸۸، یونس ۴۹] «بگو: مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم (تا چه رسد به سایرین)». در مورد عیسی علیه السلام نیز به مسیحیان فرموده: ﴿لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا﴾ [المائدة: ۷۶]. «مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست».

۱- البتّه فقط در مقام قول و ادعا.

۲- توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص ۹۴ و ۹۵.

۳- ر.ک. به آنچه در صفحه‌ی ۹۹ و صفحات ۱۰۵ تا ۱۱۵ گفته شد.

دروغ دیگر نویسنده آن است که نوشته: مشرکین «اوئان را مؤثرهای مستقل و مختارهای کامل در تدبیر جهان و مالکان مقام شفاعت می دانستند... هرگز فرد موحد نسبت به صالحان چنین عقیده‌ای ندارد»<sup>(۱)</sup>.

اولاً: چنان که گفته شد (ص ۱۲۳ به بعد) مشرکین معبودان خود را مؤثر مستقل و مختار کامل و دارای مقام شفاعت استقلالی یا مالک شفاعت نمی دانستند و بلکه آنان برای معبودین خود و تمثال آن‌ها اعمال عبادی (از قبیل طواف و نذر و...) به جا می آوردند به امید آنکه آنان نزد خدا برایشان شفاعت کنند در حقیقت آرزو و امید به شفاعت آنان، محرک و انگیزه‌ی بجا آوردن اعمال عبادی برای غیر خدا بوده است.

ثانیاً: هر عاقل منصفی به وضوح در می یابد که شفاعت ذاتاً امری تعلیقی و منوط به غیر شفیع است یعنی یک سوی آن همواره خداست و باید شفیع، غفران را از او بخواهد. لذا شفاعت مانند خَلَاقِیت یا رَازِقِیت و... نیست که بگوییم خدا خلق می کند، فلان هم خلق می کند یا خدا روزی می دهد، فلان هم روزی می دهد و هکذا... (فتأمل).

علاوه بر این چنان که در صفحات گذشته دیدیم (ص ۹۹، ۱۱۵، ۱۲۷) مشرکین به هیچ وجه ادعا نداشتند که معبودین آن‌ها از خدا، اذن شفاعت ندارند بلکه مستقلاً توان شفاعت را دارا هستند! بلکه اشکال کارشان این بود که اعمال عبادی خود را بدون دلیل متقن شرعی، به اذن خدا قلمداد می کردند و اَلَّا خَالِق و مَدْبِرِ عَالَم و مُحِی و مُمِیت المخلوقین و... را خدا می دانستند لیکن عقیده داشتند که معبودین آن‌ها نزد خدا وساطت و شفاعت می کنند [یونس: ۱۸] تا خداوند عفو نموده یا نعمتی ببخشد و حتی خود اعتراف داشتند که اعمال عبادی را برای بُت‌ها، صرفاً به امید تقرّب به خدا و جلب رضا و نعمت‌های الهی بجا می آورند. [الزمر: ۳].

مخالفت رسول خدا ﷺ با مشرکین در این بود که شفاعت کلاً از آن خداست، اوست که باید به کسی اذن دهد و اعلام نماید که موجود منظور، برای بنده‌ای یا بندگانی، شفاعت

۱- توسل یا استمداد از ارواح مقدسه، جعفر سبحانی، حاشیه‌ی ص ۹۷ و ۹۸.

نماید. خطای شما آن است که بدون اِذْن و اِعلامِ اِلهی، برای خود شفیعی قائل شده‌اید. هم‌چنان که مسلمین زمان ما نیز کسانی را شفیع خود می‌پندارند که هیچ‌گونه دلیل متقن شرعی بر شفیع بودن آنان ندارند با این حال برای آن‌ها صفات نامحدود قائل‌اند و برایشان اعمال عبادی بجا می‌آورند مثلاً قبرشان را طواف می‌کنند. برای قبورشان شمع نذر کرده، به آن‌ها سوگند یاد می‌کنند و به صورت نامقید از ایشان حاجت می‌طلبند و از آن‌ها شفاعت می‌خواهند.... نویسنده‌ی متعصّب با اینکه منکر نیست لأقلّ اقلّیتی از مردم عربستان فرشتگان یا حضرت مسیح علیه السلام را می‌پرستیدند (یعنی برای آن‌ها اعمال عبادی بجا می‌آوردند) اما بهانه می‌آورد که: «ثابت نیست که پرستش مسیح از جانب مسیحیان به خاطر این است که وسیله‌ی او به خدا تقرّب جویند، زیرا آنان مسیح را خدا و جزئی از خدا می‌دانند نه موجودی مابین با خدا تا موضوع تقرّب پیش آید!»<sup>(۱)</sup> در حالی که می‌داند قرآن کریم فرموده در روز قیامت خدای متعال به عیسی علیه السلام می‌فرماید آیا تو به مردم گفتی مرا و مادرم را «إِلَهَيْنِ = دو معبود» بگیری و آن حضرت پاسخ می‌دهد من جز این که بگویم خدای یگانه را عبادت کنید که پروردگار من و پروردگار شما است، چیزی نگفته‌ام. [المائدة: ۱۱۶ و ۱۱۷]. بنابراین معلوم می‌شود که مسیحیان در مورد حضرت مریم علیها السلام که او را جزئی از خدا نمی‌دانند نیز اعمالی انجام می‌دادند و می‌دهند که خدا آن را عبادت و معبود گرفتن محسوب فرموده است.

سال‌ها پیش از این که نویسنده‌ی لجوج، کتاب «توسّل» را تألیف کند در کتاب «تابشی از قرآن» ذیل آیه‌ی ۱۱۶ سوره‌ی مائده نیز گفته بودیم بعضی از نویسندگان اعتراض کرده‌اند که هیچ کس حضرت عیسی علیه السلام و مادرش را خدا ندانسته تا در قیامت خدا عتاب فرماید که: آیا تو به مردم گفته‌ای مرا و مادرم را دو «إله» (= دو مرجع در حوائج) بگیری؟ این اشکال از این جا ناشی شده که خیال کرده‌اند اِلَهَيْنِ به معنای دو خدا می‌باشد و «إله» را به معنای «الله» گرفته‌اند! و غفلت و شاید تغافل کرده‌اند که «إله» به معنای «الله» نیست بلکه

۱- توسّل استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص ۹۸.

اعمّ از آن و از ماده‌ی (أَلِهٌ يَأَلَهُ) به معنای «مَنْ يُقَصِّدُ إِلَيْهِ فِي الْحَوَائِجِ» و به معنای مطلق «معبود» می‌باشد. «إله» به معنای «مألوه» (اسم مفعول) و قابل جمع بستن است و جمع آن «آلهه» است در حالی که «الله» جمع ندارد. در این که نصاری در حوائج خود و در شداوند روزگار به عیسی و مریم خیالی خود توجه می‌کنند و آن دو را به صورت نامشروط و نامقید می‌خوانند شکی نیست. آیا ندیده‌ای در تمام کلیساها و در بیمارستان‌های آمریکا و اروپا شفای مَرَضی را بدون هیچ محدودیتی، از آن دو بزرگوار می‌خواهند؟ (مشابه کاری که مسلمین زمان ما با حضرت زهرا یا حضرت رضا یا... انجام می‌دهند) و در برابر تمثال و تصویر آن‌ها نیز خضوع و کرنش می‌کنند؟!

بسیاری از نویسندگان خرافی برای فریب عوام به ماجرای متشبّث می‌شوند که از این قرار است: ((در زمان حکومت عمر بن خطاب در مواقع خشکسالی وی دست عمومی پیامبر را می‌گرفت و به مصّلی می‌برد. «إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتُسْقِينَا، وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا فَيُسْقُونَ = عمر بن خطاب هر موقع قحطی می‌شد به وسیله‌ی عباس بن عبدالمطلب طلب باران می‌کرد و این چنین می‌گفت: پروردگارا، ما در گذشته با پیامبرمان [به سوی تو] متوسّل می‌شدیم [و تو ما را سیراب می‌فرمودی و همانا با عمومی پیامبرمان به سوی تو متوسّل می‌شویم پس] <sup>(۱)</sup> پروردگارا، باران رحمت را فرو فرست و در این موقع همگی سیراب می‌شدند». (صحيح البخاری، ج ۲، باب نماز استسقاء) این حدیث یکی از دلایل توسّل به افراد مقرب در گاه الهی است.....<sup>(۲)</sup>). ما نیز یاد آور می‌شویم که شیخ صدوق نیز این خبر

۱- آن‌چه در میان قلاب آورده‌ایم نویسنده در ترجمه‌ی خود نیاورده بود!

۲- توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

را که عمر به همراه عبّاس برای استسقاء خارج می‌شد، روایت کرده است<sup>(۱)</sup>. و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۲، ص ۲۵۶) نیز آمده است.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَصِيَّةِ. واقعاً مایه‌ی کمال تعجّب است که علمای متعصّب یا دکاندار برای فریب عوام چه کارها که نمی‌کنند! حتّی حاضر هستند شب را روز قلمداد کنند تا به مطلوب خود برسند! با این که خبر فوق به هیچ وجه به نفع ادّعایشان نیست ولی از استناد به آن و معکوس جلوه دادنش ابایی ندارند:

اولاً: در قرآن کریم کم‌ترین دلیلی بر این که کسی پس از وفات پیامبری به روح او توسّل بجوید، و یا این که پیامبران پس از وفات با این دنیا مرتبط باشند، وجود ندارد.

ثانیاً: از این خبر به وضوح تمام معلوم می‌شود که مسلمین میان زنده و مرده، - حتّی اگر پیامبر خدا باشد - تفاوت قائل بودند و پس از رحلت رسول اکرم ﷺ به روح آن حضرت متوسّل نمی‌شدند و حضرتش را مخاطب نمی‌ساختند و با این که عمر و دوستانش در مدینه بودند، به جای آن که به مرقد آن بزرگوار بروند و با او مکالمه کنند<sup>(۲)</sup> - چنانکه در متن خبر ملاحظه می‌شود - مستقیماً خداوند متعال را می‌خواندند. (فتأمل جدّاً)

ثالثاً: عمر جناب عبّاس را نیز از فاصله‌ی چند کیلومتری نخواند بلکه او را از فاصله‌ای متعارف خواند و با خود به مصلی آورد. (فتأمل)

۱- من لا يحضره الفقيه، كتاب الصلاة باب ۵۱ (باب صلاة الاستسقاء). حدیث ۲۱، در روایت مذکور آمده است که عبّاس عرض می‌کرد. «اللَّهُمَّ إِنَّا لَأَتَدْعُو إِلَّا إِلَيْكَ» پروردگارا، همانا ما جز تو را نمی‌خوانیم».

۲- درباره‌ی رفتار مسلمین صدر اسلام نسبت به درگذشتگان، رجوع کنید به کتاب «زیارت و زیارتنامه» خصوصاً صفحه‌ی ۳ تا ۲۹.

رابعاً: عمر در این ماجرا به همان روشی عمل کرده که به قول «سبحانی» فقهای اسلام گفته‌اند که در نماز استسقاء بهتر است برای جلب هر چه بیشتر رحمتِ الهی، روزه بگیرند و با تواضع و خشوع راه بروند و اطفال و پیران فرتوت و پیرزنان را با خود بیاورند.<sup>(۱)</sup>

بنابراین عمر و همراهانش با همراه آوردن عمومی پیامبر، برای ادای نماز استسقاء، دعایی خطاب به خدا بر زبان آورده‌اند و مقصودشان این بود که پروردگارا، هنگامی که پیامبران در میان ما بود به سبب حضور او در بین ما، از تو باران می‌طلبیدیم اما اینک که از حضور پیامبر در میان خود محرومیم، عباس عمومی آن بزرگوار - که در آن زمان پیر مرد بود- در میان ماست به خاطر او هم که شده، به او و به ما رحم فرما و بر ما باران ببار. بدیهی است که هیچ مانعی ندارد که به هنگام دعا به پیشگاه خدا و برای جلب رحمتِ الهی، صالحین کهنسال یا کودکان بی‌گناه را نزد خدا یاد کنیم و بخواهیم خدا به خاطر آنها به ما نیز رحم فرماید، و یا از صالحین بخواهیم که به نفع ما دعا کنند. این کار از بحث ما کاملاً خارج است.<sup>(۲)</sup> بحث ما بر سر این مسأله بود که آیا شروعاً جایز است که به ارواحِ طیّبه‌ی انبیاء و اولیاء متوسّل شویم و آنها را شنوای خواسته‌های خود بدانیم و از ایشان بخواهیم میان ما و خدا وساطت و شفاعت کنند؟!<sup>(۳)</sup>

۱- ر.ک. توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، چاپ اول، ص ۱۰۴ به نقل از جلد اول کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة».

۲- هم چنین حدیث دیگری که آقای «سبحانی» در صفحه‌ی ۱۴۲ کتابش به نقل از عثمان بن حنیف آورده و در حدیث مذکور نیز ناینایی با پیامبر زنده از فاصله‌ای متعارف سخن گفت (یعنی عمل او مشمول استعانت مقید بود) و آن حضرت را شفیع خواسته‌ی خود قرار داد، از بحث ما خارج است.

۳- بنابراین آنچه که آخوندها برای فریب عوام می‌گویند که در کتب حدیث - از جمله «سنن الکبری» یا مستدرک حاکم نیشابوری یا مصنّف عبدالرزاق یا.... - آمده است که حضرت زهرا علیها السلام جمعه‌ها قبر حضرت حمزه سید الشهداء و شهدای اُحُد را زیارت می‌فرمود و در آنجا می‌گریست و برای آنها دعا می‌کرد؛ یا پیامبر اول هرسال به بقیع می‌رفت و برای اهل بقیع دعا می‌فرمود یا عائشه قبر برادرش عبدالرحمن را زیارت می‌کرد یا پیامبر به عائشه که پرسیده بود اهل بقیع را چگونه زیارت کنم؟ فرمود: بگو: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ النَّيَّارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَيَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَفْدِينَ مِنَّا وَالْمُسْتَأْخِرِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ

خامساً: ای مدعیان تبعیت از اهل بیت، اگر شما در این جا به عمل عمر - که البتّه به هیچ وجه مؤید ادّعای شما نیست - متشبّث شده‌اید چرا از کلام امام باقر علیه السلام یاد نمی‌کنید که از قول جدّش علی علیه السلام فرمود: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ، وَقَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَمَسَسُوا بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي

اللَّهُ بِكُمْ لَاحِقُونَ»= براهل این سرزمین از مؤمنین و مسلمین درود باد و خداوند کسانی از ما را که پیش از ما درگذشتند و کسانی که در آینده در این جا می‌آرند رحمت فرماید و ما نیز هر آینه إن شاء الله به شما می‌پیوندیم». (صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج ۲، ص ۶۷۱) بالکلّ از بحث ما خارج است و مشمول این حدیث است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنِّي نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ» همانا شما را از زیارت قبرها نهی نمودم». و پس از این که آداب و عادات جاهلیّت در میان مردم سست گردید، فرمود: «أَلَا فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ (الموت) = اینک قبرستان‌ها را زیارت کنید که این کار آخرت (مرگ) را به یاد شما می‌آورد.» (زیارت و زیارتنامه، ص ۴ و ۵).

بدیهی است به لحاظ یاد آوردی ناپایداری دنیا و تذکر مرگ و آخرت، دیدار قبور مؤمنین و غیر مؤمنین، مساوی است و اگر کسی به زیارت گورستان شهر خود - مثلاً بهشت زهرا در تهران - برود، مقصود حاصل می‌شود و لازم نیست فردی از ماکو یا خرّمشهر بار سفر ببندد و برای تذکر آخرت به خراسان و زیارت بارگاه شکوهمند و غرق در طلا و آئینه کاری شده‌ی امام رضا علیه السلام برود! علاوه بر این چنان که می‌دانیم مردم از راه‌های دور و نزدیک به زیارت ائمه و امام‌زادگان نمی‌روند تا برای آن بزرگواران دعا کرده و آمرزش بخواهند بلکه برای کسب رضایت آن‌ها و جلب وساطت و شفاعت ایشان رنج سفر را به جان می‌خرند! (فتأمل).

پُر واضح است اگر فردی بر سر قبر والدین یا خویشاوندان و عزیزان خویش حاضر شود و متأثر شده و بگرید یا برای آن‌ها به درگاه خدا دعا کرده و آمرزش بخواهد هیچ ربطی به بحث ما ندارد و خوشبختانه مسلمین در این موضوع اختلافی ندارند.

اگر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در «ابواء» بر سر مرقد مادرش حاضر شد و گریست و یا حضرت زهرا علیها السلام نیز به زیارت قبر عموی پدر بزرگوارش حضرت حمزه رضی الله عنه می‌رفت و با یادآوری فداکاری‌های او یا شهدای اُحُد می‌گریست و برای ایشان دعا می‌کرد، اما دور قبرشان نمی‌گشت و آن‌ها را میان خود و خدا واسطه قرار نمی‌داد. عائشه نیز برای قراءت فاتحه و دعا و طلب آمرزش برای برادرش بر سر قبر او رفته بود نه جلب شفاعت او. (فتأمل)

فَالِاسْتِغْفَارُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [الأنفال: ۳۳] «در روی زمین دو امان و وسیله‌ی نجات از عذاب وجود داشت، یکی از آن دو بر داشته شد پس دیگری را [که در میان شماست] دریابید و بدان در آویزید. اما امانی که برداشته شد، رسول خدا ﷺ بود [که در زمان حضورش از نزول کیفر الهی مصون بودید] و اما امانی که باقی است استغفار و آمرزش خواهی از خداست. خداوند فرموده: «(ای پیامبر) تا تو در میان ایشانی خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد در حالی که استغفار می‌کنند»<sup>(۱)</sup>. (نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۸۸) چنان‌که ملاحظه می‌شود علی‌الکلیه تصریح فرموده که رسول اکرم ﷺ - و اصولاً انبیاء - پس از رحلت، از دسترس ما خارج‌اند. شما به چه دلیل می‌گویید ما به انبیاء و ائمه دسترسی داریم و با آن‌ها گفتگو کنیم؟ اگر توّسل به پیامبر پس از رحلتش جایز بود و موجب دفع عذاب و جلب خیر می‌شد، امیر المؤمنین علی‌الکلیه می‌فرمود به روح پیامبرتان متوسّل شوید که موجب امان از عذاب خداست.

البته دکانداران مذهبی از خوف این‌که زیارتگاه‌ها خلوت و دگانشان بی‌رونق شود به انواع حیل متشبث می‌شوند. از جمله وقتی که از اثبات ولایت تکوینی برای انبیاء و ائمه عاجز می‌شوند، می‌گویند حتی اگر به انبیاء و اولیاء توان ایجاد معجزه یا رفع مشکلات مردم و شفای امراض و دفع شرّ از ایشان، إعطاء نشده باشد، آن‌ها به سبب مقام والایشان نزد خدا، از دعا‌های مردم و خواسته‌هایشان بی‌خبر نیستند و یا می‌گویند ملائکه مطالب و دعا‌های مردم را به آنان می‌رسانند بنابراین زیارت و طواف قبورشان به منظور تقربّ به خدا و طلب شفاعت از آن‌ها و خواندن ایشان از دور و نزدیک و نذر کردن برای آن بزرگواران و تبرکّ جستن از ضریح آن‌ها کاری عبث نیست!

۱- سید رضی درباره‌ی این فرموده‌ی حضرت علی‌الکلیه گفته است: «هذا من محاسن الاستخراج ولطائف الاستنباط = این نمونه‌ای از بهترین استفاده‌ها و لطیف‌ترین دریافت‌ها از آیات قرآن است». ر.ک.



اما ادعایشان بلا دلیل است و مورد تأیید قرآن نیست. ملائکه به خواست ما بالا و پایین نمی‌روند [مریم: ۶۴، الانبیاء: ۲۷ و ۲۸] که موظف باشند هرگاه پیغمبر یا ائمه را در حریشان یا از دور، خواندیم، پیغام ما را به پیغمبر و ائمه برسانند! خدا کجای قرآن فرموده که پس از رحلت آن بزرگواران ما ملائکه‌ای داریم که کارشان خبررسانی به انبیاء و اولیا است؟! خوش‌بختانه مسلمین در این که فرشتگان را نمی‌توان خواند، اختلافی ندارند و در هیچ فرقه‌ای از فرق اسلامی مشاهده نمی‌شود که کسی بگوید: ای جبرئیل، برایم شفاعت کن یا درخواست مرا به اطلاع فلان امام یا امامزاده برسان! زیرا همگان می‌دانند که ملائکه عروج و نزول دارند و در آن واحد نمی‌توانند در بیش از یک‌جا باشند و فقط خداست که بر همه جا و بر همه چیز به صورت یکسان علم و احاطه دارد. بنابراین اگر کسی آن‌ها را بی‌قید و شرط بخواند، برای آن‌ها صفت خدایی قائل شده و به شرک مبتلا گردیده است. (فتاؤل)

علاوه بر این، خدا در قرآن آشکار ساخته که انبیاء در زمان حیات دنیوی از کارهای پنهانی و از ما فی الضمیر معاصرین خود مطلع نبوده‌اند، چه رسد به پس از رحلت که دنیای ما را ترک کرده و به عالم باقی منتقل شده‌اند. قدمای شیعه نیز این عقیده را باطل دانسته و آن را از عقاید حشویان شمرده‌اند<sup>(۱)</sup>.

قرآن کریم به پیامبر اکرم ﷺ فرموده که برخی از مردم که ظاهر کلامشان مورد پسند تو واقع می‌شود باطنشان برخلاف ظاهر آن‌هاست [البقرة: ۲۰۴ و ۲۰۵] و یا فرموده: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُتَفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النَّفَقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «برخی از بادیه‌نشینان اطراف شما منافق‌اند و بعضی از اهالی مدینه [نیز] بر نفاق خو گرفته‌اند، تو (ای پیامبر) ایشان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم». یا حضرت سلیمان پس از شنیدن خبر از هُدْهُد، نمی‌دانست که راست می‌گوید یا نه به همین سبب فرمود: خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گویانی [النمل: ۲۷]. پیامبر اکرم ﷺ پس از نزول آیات لعان، وقتی مرد و زنی طبق آیات قرآن «لعان» انجام دادند، به

۱- ر.ک. عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۲۶.

آن دو فرمود: شما می دانید که من علم غیب نمی دانم، حساب شما دو تن با خداست، یکی از شما دروغگو است و یک بار به مرد و یک بار به زن فرمود: اگر دروغ گفته ای توبه کن<sup>(۱)</sup>. و بنا به نقل مجلسی، پیامبر فرموده: «لَيَخْتَلِجَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي دُونِي وَأَنَا عَلَى الْحَوْضِ فَيُؤَخِّدُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأُنَادِي: يَا رَبِّ أَصِيحَابِي أَصِيحَابِي<sup>(۲)</sup> (أَصْحَابِي أَصْحَابِي) فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بَعْدَكَ». «روز قیامت که من بر کنار حوض کوثر نشسته ام گروهی از اصحابم را به سوی عذاب الهی می برند. من [پروردگارم را] می خوانم و می گویم: پروردگارا، اینان اصحاب و یاران من اند. [در جوابم] گفته می شود: همانا تو نمی دانی که بعد از تو چه کرده اند»<sup>(۳)</sup>. بنابراین، پیغمبر نمی داند پس از رحلتش دیگران چه کرده اند. پس پیغمبر که نمی داند فلان بنده چه کاره است چگونه ممکن است در محکمه ی الهی از او طرفداری و شفاعت کند؟! فقط خداست که ظاهر و باطن و سرّ و آشکار بندگان را می داند و فرموده: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ [البقرة: ۲۵۵] «کیست آن که بی اذن و رخصت خدا، نزد او شفاعت کند، [خدا] می داند آنچه در برابرشان (= آینده) و در پشت سرشان (= گذشته) است». و جُز خدا، هیچ کس چنین علم و اطلاعی ندارد. بنابراین هیچ پیغمبر و فرشته ای نمی داند اراده ی خدا در حق کدام بنده تعلق خواهد گرفت و برای چه کسی اذن شفاعت صادر خواهد شد. تعیین شفیع برای مقصّر قابل شفاعت، با خداست نه با بندگان زیرا شفیعان نیز از هیبت و جلال الهی بیمناک اند و به خواست ما توجهی ندارند. ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الانبیاء: ۲۸] «جُز برای کسی که او بپسندد و راضی باشد وساطت و شفاعت نمی کنند». زیرا می دانند و می دانیم که انسان هر چه که بخواهد، نخواهد شد بلکه: ﴿فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى ﴿۱۵﴾ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى ﴿۱۶﴾﴾ [النجم: ۲۵، ۲۶]

۱- مصنف عبدالرزاق، ج ۷، حدیث ۱۲۴۴۴، ۱۲۴۴۹ و ۱۲۴۵۵.

۲- تصغیر در این جا به منظور تحیب و اظهار محبت است.

۳- بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۷.

«اختیار) آخرت و این جهان فقط از آنِ خداست و چه بسیار فرشتگانی در آسمان‌ها که شفاعتشان هیچ سودی نبخشد مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و خشنود باشد، اجازت و رخصت دهد». (فتاویٰ).

حضرت علی علیه السلام نیز اطلاع از کارهای غیر آشکار ما فی الضمیر مردم را مختصّ خدای متعال دانسته که در این موضوع «لا شهید (شاهد) غیره ولا وکیل دونه» هیچ شاهد و ناظر و مراقبی جز او نیست»<sup>(۱)</sup>. و دربارهی اطلاع از آینده فرموده: «قد أفلقني ما أبهم عليّ من مصير عاقبتي» «سرنوشت مبهم و تاریکم مرا نگران ساخته است»<sup>(۲)</sup>. (پس غیب نمی دانسته است). پس از رحلت نیز انبیاء رابطه‌ای با دنیای فانی ما ندارند. چنان که پیامبری که خداوند او را میراند، حتی از مدت مرگش خبر نداشت [البقرة: ۲۵۹] و حضرت عیسی علیه السلام در قیامت عرض می کند من تا زمانی که در میان مردم بودم شاهد اعمالشان بودم اما پس از وفاتم این تویی که بر هر چیز شاهد و مراقب هستی [المائدة: ۱۱۷]. و اصحاب کهف نیز پس از بیدار شدن نمی دانستند که چه مدتی خفته بودند و نمی دانستند دقیانوس مُرده است و اوضاع منطقه‌ی آن‌ها عوض شده است. [الكهف: ۱۹]. حضرت نوح علیه السلام نیز نمی دانست که پسرش از طوفان نجات نمی یابد و گمان می کرد که خدا پسرش را به عنوان این که اهل اوست (= از اهل بیت اوست) نجات می بخشد اما پس از غرق شدن او فهمید که ﴿مَنْ سَبَقَ عَلِيَّهِ الْقَوْلُ﴾ [المؤمنون: ۲۷] «کسی که حکم [عذاب] بر او پیشی گرفته است». پسرش نیز بوده است و به همین سبب از خدا راجع به پسرش پرسید: خداوندا، پسرم از اهل و خانواده‌ام بود و وعده‌ی تو راست و درست است پس چرا او از نجات یافتگان نبود و جواب شنید که پسرت به سبب اعمال بدش در واقع اهل تو نیست و لذا غرق گردید [هود: ۴۰ تا ۴۶]. معلوم می شود که حضرت نوح علیه السلام علم غیب نداشت.

۱- نهج البلاغه، نامه‌ی ۲۶.

۲- الصحیفة العلویة، دعاؤه فی الثناء والمناجاة، ص ۱۳۴.

حضرت ابراهیم علیه السلام نمی دانست صاحب فرزندی به نام اسحاق علیه السلام و نوه‌ای به نام یعقوب علیه السلام خواهد شد لذا وقتی ملائکه بر حضرت ابراهیم وارد شدند و آن‌ها را شناخت و برایشان گوساله‌ای ذبح و طبخ نمود (اگر علم غیب می‌داشت از ابتداء آن فرشتگان را می‌شناخت و با گوساله‌ی طبخ شده از آن‌ها پذیرایی نمی‌کرد)، پس از این‌که فرشتگان او را به فرزندی بشارت دادند، با تعجب گفت: آیا با این‌که مرا پیری فرا رسیده، بشارت می‌دهید؟! فرشتگان گفتند: تو را به حق مژده داده‌ایم پس از نا امیدان مباش. هم‌چنین حضرت ابراهیم علیه السلام هیچ اطلاعی از مأموریت فرشتگان مذکور نداشت و از ایشان پرسید: ای فرستادگان مقصود شما چیست؟ فرشتگان گفتند ما [برای عذاب] به سوی قوم گنه‌کاران اعزام شده‌ایم [الحجر: ۵۴ و ۵۵ و ۵۷ و ۵۸] ابراهیم متعجبانه پرسید: چگونه بر آن شهر عذاب نازل می‌کنید با این‌که حضرت لوط در آن شهر است؟! فرشتگان پاسخ دادند ما لوط را نجات می‌دهیم [العنکبوت: ۳۲]. اگر حضرت ابراهیم می‌دانست که فرشتگان قبل از عذابِ الهی شهر سدوم، حضرت لوط را نجات می‌دهند دیگر نمی‌پرسید چگونه بر آن شهر عذاب نازل می‌کنید در حالی که لوط در میانشان است؟

حضرت زکریا علیه السلام نیز نمی‌دانست که صاحب فرزند می‌شود لذا وقتی او را به فرزندی به نام یحیی بشارت دادند شگفت زده پرسید: پروردگارا، چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن‌که زرم نازاست و به تحقیق از پیری به نهایت ضعف و خشکی رسیده‌ام؟! حضرت لوط علیه السلام نیز علم غیب نداشت و فرشتگانی را که برای عذاب قومش آمده بودند شناخت و تصور می‌کرد آن‌ها بشراند و بیمناک شد که مبادا قومش به ایشان تعرض کنند و حتی پس از دانستن این‌که قومش از این مهمانان صرف نظر نمی‌کنند گفت: ای کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم، تا این‌که سرانجام ملائکه خود را معرفی کردند و گفتند برای عذاب آمده‌اند [هود: ۸۰] و نگران نباشد زیرا او و خانواده‌اش به جز همسرش را قبل از نزول عذاب، نجات می‌دهند [العنکبوت: ۳۳].

حضرت موسی علیه السلام که از انبیاء اولوا العزم است از فرمانروای ظالم که کشتی‌های نامعیوب را غصب می‌کرد و از والدین صالح آن پسر که مقتول شد و از گنج زیر دیوار

خبری نداشت [الکهف: ۶۷ تا ۸۲]. اگر حضرت موسی علیه السلام علم غیب می‌داشت به همسفرش اعتراض نمی‌کرد.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز در سال ششم هجری در رؤیا دید که وارد مسجدالحرام شده و مشغول ادای مناسک حجّ است و به همین سبب با عده‌ای - که بیش از هزار تن بودند - از جمله حضرت علی علیه السلام رهسپار مکه شد و نمی‌دانست که رؤیایش سال بعد یعنی در سال هفتم هجری تحقّق می‌یابد. آن حضرت در مکانی به نام «حدیبیه» با ممانعت مشرکین مواجه شد و عثمان را برای مذاکره به مکه اعزام فرمود. مشرکین از بازگشت او جلوگیری نمودند و برگشت عثمان به نزد پیامبر به طول انجامید و شایع شد که عثمان کشته شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهانش آماده‌ی دفاع شدند و پیامبر فرمود: از این جا نمی‌روم تا کار را یکسره کنم و برای تجدید پیمان خود با مسلمانان زیر سایه‌ی درختی نشست و تمام یاران آن حضرت با او دست بیعت و وفاداری و پایداری دادند و سوگند یاد کردند که تا آخرین نفس از اسلام دفاع کنند که این واقعه به «بیعة الرضوان» معروف گردیده است [الفتح: ۱۸] تا این که عثمان بازگشت و این ماجرا به انعقاد صلحنامه‌ی حدیبیه انجامید. بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام اولاً: نمی‌دانستند که رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن سال تحقّق نمی‌یابد بلکه سال بعد محقّق می‌شود. ثانیاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا قبل از مراجعت عثمان نمی‌دانست علت تأخیر وی چیست و چرا مشرکین او را نگه داشته‌اند<sup>(۱)</sup>.

شهید بزرگوار جناب «مسلم بن عقیل» که نایب و نماینده‌ی خاص حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود در وقت شهادت می‌گوید وصیتم این است که نامه‌ای بنویسید به امام حسین علیه السلام که به طرف کوفه نیاید چون که من قبلاً نامه نوشته بودم که مردم کوفه با آنحضرت اند و همکاری خواهند کرد و بدین سبب آن حضرت حجّت را بر خود تمام یافته می‌داند و به کوفه خواهد آمد در حالی که در واقع چنین نیست و من فرصت نیافته‌ام تا امام

۱- در این موضوع ضروری است که مراجعه شود به کتاب شریف راه نجات از شرّ غلاة، صفحه‌ی ۹۷ تا

۱۸۶ و جلد دوم آن، موسوم به زیارت و زیارتنامه، صفحه‌ی ۱۹۲ تا ۱۹۶.

را از تغییر اوضاع و ادّعای پوچ اهل کوفه با خبر سازم<sup>(۱)</sup>. ملاحظه می‌کنید که نایب و پسر عمومی امام معتقد بود امام عليه السلام از وضع کوفه و مردم آن خبر ندارد و نیز صدای او را نمی‌شنود. اگر صدای نماینده و نایب خود را می‌شنید، نوشتن نامه لازم نبود! حال چگونه شما ادّعا می‌کنید که امام پس از رحلت از احوال و اقوال ما مطلع است؟! درباره‌ی علم غیب مطالب مهمّی در فصل سوّم باب دوّم آورده‌ایم. (ص ۳۲۹).

\*\*\*

دیگر از اقوالی که برای فریب عوام از آن بسیار سوء استفاده می‌شود این است که غالباً در کتب خود و یا بر منابر می‌گویند در کتاب‌های سیره و حدیث آمده است که پس از غزوه‌ی بدر، جنازه‌ی تعدادی از مشرکین را در گودالی انداختند، پیامبر خطاب به مردگان مذکور فرمود: من وعده‌ی پروردگارم را راست و حقّ یافتم، آیا شما نیز وعده‌ی خدایتان را راست و حقّ یافتید؟! اگر مردگان سخن انسان‌های زنده را نمی‌شنوند پس چرا پیامبر اموات را مورد خطاب قرار داد؟!

متأسفانه ماجرای مذکور را همیشه ناقص نقل می‌کنند و من تاکنون ندیده‌ام که خرافیین این ماجرا را به صورت کامل ذکر کنند. ما برای بیداری خوانندگان ماجرا را با استناد به کتب معتبر سیره و حدیث به صورت کامل نقل می‌کنیم تا خدعه‌ی خرافه‌فروشان نقش بر آب شود.

معتبرترین و مشهورترین سیره‌ی پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله «سیره‌ی النبی» تألیف ابن هشام است. وی و ابن کثیر که سیره‌ی او نیز شهرت فراوان دارد، در فصل «غزوة بدر العظمی» نوشته‌اند: «عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله بِالْقَتْلِ أَنْ يُطْرَحُوا فِي الْقَلْبِ، طَرَحُوا فِيهِ... وَقَفَّ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْقَلْبِ، هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟<sup>(۲)</sup> فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. قَالَتْ: فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتَكَلَّمُ قَوْمًا مَوْتَى؟ فَقَالَ

۱- شیخ عبّاس نیز این ماجرا را در منتهی الآمال (ج ۱، ص ۳۱۵) آورده است.

۲- اشاره است به آیه‌ی ۴۴ سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف.

لَهُمْ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ حَقًّا. قَالَتْ عَائِشَةُ: وَالنَّاسُ يَقُولُونَ: لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ لَهُمْ، وَإِنَّمَا قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَقَدْ عَلِمُوا<sup>(۱)</sup>. «از عائشه روایت شده که گفت: چون رسول خدا ﷺ فرمان داد که گشتگان (مشرکین در غزوه‌ی بدر) در چاه افکنده شوند، آن‌ها را در چاه انداختند..... رسول خدا بر فراز ایشان ایستاد و فرمود: ای اهل چاه، آیا آنچه پروردگارتان به شما وعده فرموده بود، راست و درست یافتید؟ همانا من آنچه پروردگارم مرا وعده فرموده بود، راست و درست یافتم. عائشه گفت: اصحاب آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا، آیا با گروهی مرده سخن می‌گویی؟! حضرتش فرمود: به درستی که دانستند آنچه پروردگارشان به ایشان وعده داده بود، راست و درست است. عائشه گفت: مردم می‌گویند [پیامبر فرمود] آن‌ها شنیدند آنچه به ایشان گفتم..... جز این نیست که رسول خدا ﷺ فرمود: به درستی که آن‌ها دانستند.....».

در «السيرة الحلیّیة» نیز آمده است: «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّهَا أَنْكَرَتْ قَوْلَهُ ﷺ: لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ. وَقَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ الَّذِي كُنْتُ أَقُولُ حَقًّا وَقَالَتْ: إِنَّمَا أَرَادَ النَّبِيُّ ﷺ - أَيْ بِقَوْلِهِ فِي حَقِّ أَهْلِ الْقَلْبِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعَ مِنْهُمْ - الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي أَقُولُ لَهُمْ هُوَ الْحَقُّ، أَيْ لَا أَنَّهُمْ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ بِحَاسَّةٍ سَمِعِهِمُ الَّتِي كَانَتْ مَوْجُودَةً فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ قَرَأَتْ - أَيْ مُحْتَجَّةً عَلَى ذَلِكَ - قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ [النمل: ۸۰] وَبِقَوْلِهِ: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنَ فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲]<sup>(۲)</sup>. «روایت شده عائشه این موضوع که پیامبر ﷺ [به مقتولین بدر] فرموده باشد «به درستی که آن‌ها شنیدند» را انکار کرد و گفت: [پیامبر] فرمود: «به درستی که آن‌ها دانستند همانا آنچه که گفته‌ام راست و درست است». عائشه گفت: جز این نیست که پیامبر درباری مقتولین افتاده در چاه [بدر] با گفتن این که «شما شنواتر از ایشان نیستید». می‌خواست [بفهماند] اکنون هر آینه می‌دانند همانا آنچه به ایشان می‌گفتم راست و درست است، یعنی نه این که آنچه را می‌گویم آن‌ها با حسّ شنوایی که در دنیا

۱- سیرة النبی، ابن هشام، تصحیح محمد محیی الدّین عبدالحمید، مکتبه‌ی محمد علی صبیح، ج ۲، ص ۴۶۶.

۲- السیرة الحلیّیة، المکتبة الإسلامیة للحاجّ ریاض الشّیخ، بیروت، ج ۲، ص ۱۸۲.

[برایشان] موجود بود می شنوند. سپس بر [تأیید] این موضوع، آیهی «همانا تو مردگان را نمی شنوایی» [النمل: ۸۰] و آیهی «و تو شنوانندهی کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی» [فاطر: ۲۲] را تلاوت کرد یعنی به دو آیهی مذکور احتجاج و استدلال کرد...».

ابن کثیر در سیره اش در همان فصل «غزوة بدر العظمی» و بخاری<sup>(۱)</sup> و مسلم<sup>(۲)</sup> و نسائی<sup>(۳)</sup> و ابن ابی الحدید شارح مشهور «نهج البلاغه» این ماجرا را نقل کرده اند. این ابی الحدید می گوید هنگامی که سران و بزرگانِ مقتولِ قریش در چاه افکنده شدند، رسول خدا ﷺ پیرامون چاه دور می زد و جنازه ی آنها را که به خاک افتاده بودند [می نگریست] ابوبکر [هنگام انداختن آنها به چاه] نام یکایک آنها را اعلام می کرد و رسول الله ﷺ خدا را [به پاس غلبه ی بر آنان] حمد و سپاس می گفت. سپس پیامبر بر بالای چاه ایستاد و آنها را یکان یکان به نام صدا زد و فرمود: «هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. بِئْسَ الْقَوْمُ كُنْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ، كَذَّبْتُمُونِي وَصَدَقْتَنِي النَّاسُ، وَأَخْرَجْتُمُونِي وَأَوَانِي النَّاسُ، وَقَاتَلْتُمُونِي وَنَصَرْتَنِي النَّاسُ، فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُنَادِي قَوْمًا قَدْ مَاتُوا؟ فَقَالَ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ حَقٌّ. وَقَالَ ابْنُ اسْحَاقَ فِي كِتَابِ الْمَغَازِي: أَنَّ عَائِشَةَ كَانَتْ تَرَوِي هَذَا الْخَبَرَ وَتَقُولُ: فَالْتَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ لَهُمْ وَلَيْسَ كَذَلِكَ، إِذَا قَالَ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ حَقٌّ»<sup>(۴)</sup>. «آیا آنچه را که پروردگارتان وعده فرموده بود، حق یافتید؟ [الأعراف: ۴۴] همانا من آنچه را که پروردگارم وعده فرموده بود حق یافتم، برای پیامبرتان چه بد قومی بودید، شما مرا تکذیب کردید در حالی که مردم مرا تصدیق کردند، مرا [از زادگاهم] اخراج کردید و مردم مرا مأوا دادند و پذیرفتند، به جنگ با من پرداختید و مردم مرا یاری کردند. [اصحاب] گفتند: ای رسول

۱- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸، حدیث ۳۹۷۸ تا ۳۹۸۱.

۲- صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب ۹، حدیث ۲۶.

۳- سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۴- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار المعرفة والکاتب العربی وإحياء التراث العربی، بیروت، ج ۳، ص ۳۵۴



خدا، آیا قومی را ندا می‌کنی که مرده‌اند؟! پیغمبر فرمود: هر آینه دانستند آنچه پروردگارشان به ایشان وعده داده بود، راست و درست است. ابن اسحاق [که مؤلف کهن‌ترین سیره‌ی پیامبر است و ابن هشام سیره‌ی خود را بر اساس سیره‌ی او تألیف کرده است] در کتاب مغازی<sup>(۱)</sup> می‌گوید: عائشه این خبر را نقل می‌کرد و می‌گفت: مردم می‌گویند پیغمبر ﷺ فرموده آنچه بدیشان گفتم هر آینه شنیدند در حالی که نه چنین است، جز این نیست که فرمود: هر آینه دانستند آنچه پروردگارشان به آنان وعده داده بود، حقّ است».

ملاحظه می‌کنید که این خبر تمامی احادیث دیگر را تبیین و تصحیح می‌کند و باید سایر احادیث را در پرتو توضیح این حدیث فهمید. چون این خبر دهان به دهان و سینه به سینه نقل شده، دچار تغییراتی گردیده که عائشه حقیقت ماجرای را تبیین کرده تا از اشتباه سایرین ممانعت شود، عائشه که در خانه‌ی پیامبر می‌زیسته و پدرش نیز شاهد مستقیم واقعه بوده بهتر و دقیق‌تر از سایرین می‌توانست از کمّ و کیف حادثه باخبر شود. در این واقعه سایر روایات موقعیت عائشه را نداشته‌اند زیرا عائشه حقیقت ماجرا را از پدرش یا پیامبر و یا هر دو شنیده بود. علاوه بر این وی برای صحّت نقل خود به عموم دو آیه‌ی قرآن استدلال کرده است که نباید این نکته مورد غفلت قرار گیرد.

ابن کثیر در وقایع سال دوّم هجری در همان فصل «غزوة بدر العظمی» نوشته است: «ذُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ: أَنَّ الْمَيِّتَ يُعَدَّبُ فِي قَبْرِهِ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ، فَقَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ لَيُعَدَّبُ بِحَطِيئَتِهِ وَذَنْبِهِ وَإِنَّ أَهْلَهُ لَيَبْكُونَ عَلَيْهِ الْآنَ. قَالَتْ: وَذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى الْقَلْبِ وَفِيهِ قَتْلٌ بَدْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ، قَالَ: إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ وَإِنَّمَا قَالَ: إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّمَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقٌّ. ثُمَّ قَرَأَتْ: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ [النمل: ۸۰] ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲] «نزد

۱- در قدیم به کتاب سیره «مغازی» نیز می‌گفتند زیرا «غزا» در اصل به معنای «قصد» است و منظور از مغازی، تصمیمات و کارهای پیامبر ﷺ است.

عائشه گفته شد که پسر عُمَر از قول پیغمبر ﷺ می گوید: همانا میت در قبرش از گریه‌ی خانواده‌اش مُعَذَّب می‌شود. عائشه گفت: جُز این نیست که رسول خدا ﷺ فرمود: [میت] که خانواده‌اش الآن بر او می‌گیرند، به سبب کار نادرستش و گناهش عذاب می‌شود. [عائشه] گفت: این مانند آن گفتار رسول خداست که بر سر چاهی که مقتولین [غزوه‌ی] بدر در آن بودند، ایستاد و به آن‌ها گفت آنچه گفت و [می‌گویند] فرمود: همانا ایشان آنچه می‌گویم می‌شنوند، جُز این نیست که فرمود: هر آینه می‌دانند همانا آنچه بدیشان می‌گفتم، حقیقت دارد. سپس [در تأیید قول خود] آیه‌ی «همانا تو مردگان را نمی‌شنوانی» [النمل: ۸۰] و «تو شنواننده‌ی کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی» [فاطر: ۲۲] را تلاوت نمود. بنابراین، حقیقت ماجری چنان که از قول ارباب سیر و حدیث و تاریخ آوردیم، واضح گردید و استناد به احادیثی بر خلاف اخباری که آورده‌ایم، موجه نیست. اما درباره‌ی کسانی که اصرار دارند به احادیث ناموجه متشبّث شوند و فی المثل به حدیث ۳۹۷۶ بخاری استناد می‌کنند، لازم است بدانیم که:

اولاً: اخباری را که در بالا آوردیم، به روی خود نمی‌آورند و به قول معروف «لا إله» را می‌گویند اما «إلا الله» را نمی‌گویند!

ثانیاً: حتی اگر فرض کنیم که پیامبر به مقتولین خطاب کرده باشد، پر واضح است - چنانکه علمای بلاغت نیز گفته‌اند - همیشه خطاب به معنای آن نیست که مخاطب، شنوای کلام است بلکه در موارد بسیاری قول گوینده از باب «زبان حال» یا «حدیث نفس» است؛ چنان که حضرات صالح و شعیب رضی الله عنهما پس از این که قومشان بر اثر زلزله از بین رفتند، از کشتگان روی گرداندند و گفتند ما پیام‌های خدا را به شما ابلاغ کرده و برای شما خیرخواهی نمودیم اما شما خیر خواهان را دوست نمی‌دارید و لائق تأسّف نیستند. [الأعراف: ۷۹ و ۹۳].

اگر مقصود، شنیدن مقتولین بود که دیگر روی گرداندن قبل از سخن گفتن ﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ﴾ لازم نبود. به قول برادر مفضل ما جناب سید مصطفی طباطبائی - حَفَظَهُ اللهُ - حتی ملحدین مادی‌گرا که به بقای روح قائل نیستند، از این فنّ بلاغی در سخنان خویش

استفاده می‌کنند و مثلاً بر سر قبر لنین در خطابه‌ای می‌گویند: «ای لنین، آسوده باش که ما تلاش‌هایی تو را در طریق حاکمیت محرومین زمین، ادامه می‌دهیم!» تردید نیست که آن‌ها اعتقادی به این که لنین صدای آن‌ها را می‌شنود، ندارند و نمی‌توان این جمله را بر اعتقاد آنان بر سامع بودن لنین پس از موت، حمل کرد! (فتأمل)

چنان‌که ترمذی و ابن‌ماجه و دارمی نقل کرده‌اند پیامبر اکرم ﷺ در منطقه‌ای از مکه به نام «حزوه» ایستاد و خطاب به مکه فرمود: به خدا که تو بهترین سرزمین خداوندی و اگر مرا از تو اخراج نمی‌کردند من نیز بیرون نمی‌رفتم. بدیهی است که این خطاب را نمی‌توان دلیل شمرد که پیامبر مکه را سامع سخن خود می‌دانسته است بلکه هر منصفی می‌فهمد که این سخن پیامبر از باب حدیث نفس است. هم‌چنین روایت شده که عُمَرُ به حجرالاسود خطاب کرد که: به خدا من تو را می‌بوسم با این که می‌دانم تو سنگی و زیان و سودی به من نمی‌رسانی و اگر ندیده بودم که رسول خدا ﷺ تو را بوسیده است، تو را نمی‌بوسیدم. پر واضح است که این سخن نه بدان معناست که عمر حجرالاسود را سامع کلامش می‌دانسته است. آیا حضرت سجاد که ماه را مخاطب قرار می‌داد (صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۴۳) قائل بود که ماه سامع سخن اوست؟!

ما مسلمانان، حتّی در نماز فرّادی می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ = سلام بر شما و رحمت خدا و برکاتش [بر شما باد]». شک نیست که مسلمانان خبر ندارند که من در گوشه‌ی اتاقم و در پایانِ نمازم به آن‌ها سلام می‌گویم و آن‌ها را دعا کرده و رحمت و برکات خدا را برایشان طلب می‌کنم. من یا شما نیز معتقد نیستیم که آن‌ها صدای ما را می‌شنوند و به همین سبب توقع نداریم پاسخی بگیریم بلکه از این فنّ بلاغی به منظور دیگری استفاده شده و مقصود آن است که مسلمان در همه حال خود را با جمع مسلمین احساس کند و حتّی در تنهایی نیز از یاد سایر مسلمین و پیوند با آن‌ها غافل نشود و برای آن‌ها دعا کند گویی که در کنار او هستند. این موضوع دربارهی صبیغ جمع در قرائت سوره‌ی حمد در نماز فرّادی نیز صادق است. و دلیل ما بر این که قول حضرت صالح و شعیب علیهم‌السلام «زبان حال و حدیث نفس» بوده؛ علاوه بر وجود حرف عطف «فاء» = پس، سپس»

برسرفعل «تَوَلَّى» - که می‌رساند پس از هلاکت قوم خویش سخن گفته‌اند - آن است که حضرات صالح و شعیب اگر می‌خواستند مردگان سخنشان را بشنوند، مانند حضرات نوح و هود علیهم‌السلام در زمان حیات قومشان به آنان می‌گفتند: ﴿أَبْلِغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ﴾ «پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برایتان خیر خواهی کرده و شما را اندرز می‌دهم». و ﴿أَبْلِغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ «پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و من برایتان خیرخواه و اندرزگویی امین‌ام». (الأعراف / ۶۲ و ۶۸ - مقایسه شود با آیه ۷۹ و ۹۳ سوره‌ی اعراف) و لزومی نداشت که پس از مرگشان این سخن را به آن‌ها بگویند که برایشان فائده‌ای نداشت و نیازی نبود که حضرت شعیب علیه‌السلام به مردگان بگوید هلاکت شما سزاور تأسف نیست. بنابراین به عنوان حدیث نفس، فرمود: ﴿فَكَيْفَ ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾ [الأعراف: ۹۳] «پس چگونه بر گروهی کافر تأسف خورم؟».

ثالثاً: قول قتاده را در ذیل حدیث که گفت: «أَحْيَاهُمُ اللَّهُ، حَتَّىٰ أَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ، تَوْبِيحاً وَتَضْعِيراً، وَتَقْيِماً، وَحَسْرَةً، وَنَدَمًا» «خدا آن‌ها را به منظور توبیح و تحقیق و عقوبت و حسرت دادن و پشیمان کردنشان زنده ساخت تا کلام پیامبر را به ایشان بشنوند» غالباً ذکر نمی‌کند. در حالی که به قول علمای حدیث حتی اگر این روایت را بدون توجه به توضیح عائشه بپذیریم حداکثر می‌رساند که چون آنان سران کفر و در دشمنی و آزار پیامبر بسیار کوشا بوده‌اند به عنوان امری خارق العاده و به منظور اضافه کردن عذابشان، خدا استثناء در آن وقت مخصوص و معین، کلام پیامبر را به مقتولین رسانده است خصوصاً که در این دسته‌ی از احادیث<sup>(۱)</sup> پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لفظ «الآن» را نیز گفته است که می‌رساند آن‌ها

۱- احادیثی که دلالت بر اطلاع اموات از جهان فانی دارند، بنا بر تحقیق، معیوب یا ضعیف السند است و یا به لحاظ دلالت، وافی به مقصود خرافیون نیست. از جمله حدیثی که به عائشه تهمت زده که وی گفته است: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «مَا مِنْ رَجُلٍ يَزُورُ قَبْرَ أَخِيهِ وَيَجْلِسُ عِنْدَهُ إِلَّا اسْتَأْنَسَ بِهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَقُومَ». «مردی نیست که قبر برادر مؤمنش را زیارت می‌کند و نزد آن می‌نشیند مگر این که مقبور با او آنس می‌گیرد و به او پاسخ می‌دهد تا این که وی برخیزد (و برود)!» زیرا یکی از رُوات آن که «یحیی بن

«الآن» - که زمان محدودی است - می‌شنوند نه به طور عموم. در این احادیث این کلام پیامبر که فرمود مقتولین افتاده در چاه بدر «نمی‌توانند جواب دهند = وَلَكِنَّهُمْ لَا يَسْتَطِيعُونَ جَوَابًا» می‌رساند که این موضوع، امری خاصّ و استثنائی بوده است و إلا اگر مردگان مذکور با این که پس از مرگ، سامعه‌ی خود را از دست داده بودند، می‌شنیدند پس برای

یمان» نام دارد غیر قابل اعتماد و راوی دیگر آن «عبدالله بن سمعان» از نظر علمای رجال ضعیف است. و از آن جمله است حدیثی منقول در «سنن دارمی» که مدّعی است عائشه بر مردمی که در قحط سالی به او شکایت آوردند گفت: «انظروا قَبْرَ النَّبِيِّ ﷺ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كُوَّةً إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ». «به قبر پیامبر بنگرید و میان سقف مقبره‌ی پیامبر روزنی به آسمان باز کنید تا میان آسمان و مقبره‌ی آن حضرت فاصله و مانعی نباشد». و یا حدیثی منقول در «سنن ابن‌ماجه» که می‌گوید عمر روزی به مسجد پیامبر رفت و دید که معاذ بن جبل کنار قبر پیغمبر ایستاده و می‌گریه... و یا خبری که سمهودی در «وفاء الوفاء» (ص ۱۳۷۴) آورده که بلال بر سر قبر پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا، برای اَمّت خویش باران طلب کن... الخ و نظایر این اخبار بالکلّ دروغ و بر خلاف حقائق تاریخ است زیرا مطلعین از تاریخ به خوبی می‌دانند که سالیان بسیار قبر پیامبر اکرم ﷺ در اطاق عائشه بود که وی در همان‌جا زندگی می‌کرد و تا مدت‌ها پس از فوت او نیز محلّ رفت و آمد مردم نبود (ضروری است که مراجعه شود به کتاب زیارت و زیارتنامه، صفحه‌ی ۱۶ به بعد) و بنا به تحقیق «ابن تیمیه» احدی از اصحاب پیغمبر برای زیارت قبر آن حضرت که در حجره‌ی عائشه بود، شدّ رحال نمی‌کرد و بار سفر نمی‌بست بلکه اگر در مدینه حضور می‌یافتند، در مسجد پیامبر نماز خوانده و هنگام ورود به مسجد و یا در موقع خروج، به رسول خدا ﷺ سلام و درود می‌فرستادند ولی داخل حجره نشده و حتّی در بیرون حجره، پشت درِ اتاق نمی‌ایستادند. زمانی که در دوره‌ی عُمر برای فتح عراق و شام، یک سپاه امدادی از یمن به مدینه آمد - با توجه به این که حضرت ختمی مرتبت ﷺ از ایمان اهالی یمن بسیار تعریف کرده بود - احدی از آنان هنگامی که برای ادای نماز به مسجد پیامبر می‌آمد، به سوی قبر پیامبر نمی‌رفت و با آن مکالمه نمی‌کرد بلکه فقط بر پیامبر درود و سلام می‌فرستاد. تا اینکه در سال ۹۱ هجری عُمر بن عبدالعزیز مسجد النَّبِیِّ را به منظور توسعه‌ی آن به اضافه‌ی بناهای اطراف آن از جمله حجرات همسران پیامبر را - که حجره‌ی عائشه نیز یکی از آنها بود و قبر مطهّر پیامبر ﷺ در آن قرار داشت - تخریب کرد و داخل مسجد ساخت و مسجد را با مساحتی بزرگ‌تر تجدید بنا نمود. بنابراین قبل از این تاریخ، مرقد پیامبر اکرم در دسترس مردم نبوده و جاعلین این گونه اخبار از این موضوع غافل بوده‌اند!

جواب دادن نیز نیازی به قوه‌ی تکلم نداشتند و اگر بگوییم چون پس از مرگ فاقد قوه‌ی تکلم شدند طبعاً نمی‌توانستند جواب دهند، می‌گوییم بنابراین اصل، چون فاقد سامعه بودند طبعاً قادر بر شنیدن نیز نبودند و اگر بر فرض شنیدند خداوند به قدرت بی‌منتهای خویش در آن لحظه‌ی خاص به همان چند تن مورد نظر، شنواید و آنها بنا بر اصل، پس از مرگ شنوا نبودند و پس از آن لحظه‌ی خاص نیز شنوا نخواهند بود و طبعاً این واقعه را نمی‌توان به موارد دیگر تعمیم داد و این احادیث، عمومیت اصل قطع رابطه‌ی اموات با جهان فانی را نقض نمی‌کنند و طبعاً در بحث ما به کار خرافه‌فروشان نمی‌آید! (فتاؤل).

رابعاً: در این دسته احادیث پیامبر تعجب و انکار برخی از اصحاب را که پرسیدند چگونه با مردگان سخن می‌گویی؟ و یا گفتند به اجساد بی‌روح چه می‌گویی؟ و... ردّ نفرمود و این می‌رساند که نزد مسلمین شنوا نبودن اموات امری عامّ و مسلم بود که با سکوت پیامبر تأیید گردید و اگر حدیث را بپذیریم دلالت بر امری منحصر به فرد و استثنائی دارد و لا غیر.

خامساً: علما ادّعا می‌کنند که به اصل «عرضه‌ی روایات به قرآن کریم» متعهد هستند اما در این جا این دسته از روایات را که مورد پسندشان است به قرآن عرضه نمی‌کنند و استدلال قرآنی عائشه را به روی خود نمی‌آوردند! از قرآن کریم دریافته می‌شود که انبیاء پس از رحلت از اوضاع دنیای فانی خبر ندارند [المائدة: ۱۱۷] تا چه رسد به غیر انبیاء!

شبهه‌ی هفتم - دیگر از آیاتی که بسیار مورد سود استفاده‌ی خرافیون قرار می‌گیرد، این آیه‌ی قرآن کریم است که فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۵﴾ [المائدة: ۳۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از [نافرمانی] خدا پروا کند و [برای تقرب به او و جلب رضایش] وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید». به این آیه برای «توسل» غیر شرعی غالباً استناد می‌شود<sup>(۱)</sup>.

۱- مؤلف فریبکار کتاب «توسل یا استمداد از ارواح مقدسه» (چاپ اول، ص ۱۱۴) نیز به این آیه استناد کرده است.

به عنوان نمونه، مؤلف جوانی که فریفته‌ی خرافات حوزویان است، تحت تأثیر مغالطات ایشان نوشته است: ((توسّل یعنی اتّخاذ وسیله برای نزدیک شدن به چیزی، چنانکه دانشمندان لغت می‌گویند: تَوَسَّلَ إِلَيْهِ بِوَسِيلَةٍ: إِذَا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِعَمَلٍ. تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ بِعَمَلٍ أَوْ وَسِيلَةٍ = عَمَلًا تَقَرَّبَ بِهِ إِلَيْهِ تَعَالَى. «وسيله» در لغت به معانی زیر است:

۱- نزدیک شدن

۲- مقام و منزلت در پیش سلطان

۳- درجه

۴- چاره جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت

۵- هر چه که به سبب آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.

تردیدی نیست در این که انسان برای تحصیل کمالات مقصوده‌ی خویش از هر قبیل که هست از مادّیات و معنویات به غیر خود یعنی به خارج از محدوده‌ی وجود خود نیازمند است... همه می‌دانیم که انسان تشنه با آشامیدن آب خنک سیراب می‌گردد، سرمازده با حرارت زایی آتش گرم می‌شود، دارو در بهبودی بیمار اثر می‌گذارد و ماده‌ی سمّی آدم سالم را به خطر می‌افکند و هم‌چنین شخص نادان، به تعلیم استاد، دانا می‌گردد و نادار از طریق احسان غنیّ، دارا می‌شود؛ در بهاران از ابر، باران فرو می‌ریزد و آن آب به زمین نیرو بخشیده و انواع گیاهان را می‌رویاند، حیوان از نبات تغذّی نموده و خود نیز سبب بقاء و ادامه‌ی حیات انسان می‌گردد... به هر حال نظام موجود در جهان و قانون حاکم بر آن، نظام «توسّل» است و قانون «تسبّب» یعنی نیل به هر کمال و به دست آوردن هر مطلوبی، به حکم اصل طبیعت، در گرو اتّخاذ «وسيله» است و موقوف به تحصیل سبب... قرآن حکیم... «قرب خدا» [را] که عالی‌ترین شرف و شریف‌ترین کمال ممکن برای انسان در مسیر عبودیت و بندگی می‌باشد، نشان داده و می‌فرماید: ﴿يَتَّيَّبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾ [المائدة: ٣٥] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از

خدا پروا نموده (و در سلوک به سوی او و برای نزدیک گشتن به او) وسیله بجویید و در راه او مجاهده نمایید، باشد که رستگار شوید»<sup>(۱)</sup>.

ما قبلاً در شبهه‌ی ششم فصل «تذکر مهمّ درباره‌ی توحید عبادت» (ص ۱۶۸ به بعد) درباره‌ی «استعانت» یا «توسّل» یا «توسّط» شرکی و غیرشرکی یا توسّل و استعانت نامقید و مقید به اندازه‌ی لازم توضیح داده‌ایم توجّه خوانندگان را به توضیحات مذکور جلب می‌کنیم<sup>(۲)</sup>. علاوه بر مطالب مذکور، اولاً: قول برادر مفضل، جناب سیدمصطفی طباطبائی - **أَيَّدَهُ اللهُ تَعَالَى -** را می‌آوریم: آیه ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿۳۶﴾﴾ [الإسراء: ۳۶] «و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و چشم و قلب (= ظرف پذیرش یا ردّ قضایا در انسان) همگی مورد پرسش قرار می‌گیرند» اصلی را به مسلمان می‌آموزد که تا مسأله‌ای برایش اثبات نشده، آن را بی‌دلیل متقن نپذیرد و پیروی نکند. (فَتَأْمَلْ جِدّاً).

قوانین قابل مشاهده‌ی علمی و یا امور محسوس و ملموس تکرارپذیر و قابل آزمایش طبیعت که برای مؤمن و غیرمؤمن یکسان است و اموری که مخالفی ندارد (یعنی مربوط به إذن عامّ الهی است و ناشی از ارتباطی خاصّ با خالق عالم نیست) از قبیل ایجاد حرارت بر اثر اصطکاک و یا آتش و یا رفع عطش توسط آب و یا تصدیق قانون جاذبه و نظایر آن که آثار خارجی در همین عالم فانی دارد و اگر شریعتی هم نبود بشر خود بر اثر نیاز جسمی و میل به آسایش می‌فهمید که آب رافع عطش و خوراک رافع گرسنگی و سایبان مانع از آزار اشعه‌ی تند آفتاب است و ما انسان‌ها اعمّ از مؤمن و غیر مؤمن بر اثر تجربه‌ی فراوان و تکرار، ایمان آورده‌ایم که مثلاً گرما ناشی از آتش است و سرما ناشی از یخ است و... اما مهمّ این است که آن‌ها را محدود و مقید می‌دانیم یعنی از آب، توقع رفع گرسنگی و از نان

۱- نقد و تحلیلی پیرامون وهاب‌گرایی، دکتر همایون همتی، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص

۱۹۱ تا ۱۹۴.

۲- هم چنین لازم است که رجوع شود به کتاب شریف را نجات از شرّ غلاة ص ۵۶ تا ۸۴.



انتظار رفع عطش و از یخچال توقع گرم کردن اطاق و ضبط و پخش صدا و از رادیو توقع خنک کردن اطاق یا علاج بی‌خوابی نداریم! هم‌چنان‌که از تعمیرکار ماشین توقع علاج بیماری و از طبیب توقع موفق ساختن ما در دادگاه را نداریم! به همین سبب نیز این امور مورد توجه اصلی و اساسی و هدف غائی ارسال رسل و انزال کتب نیست و خدا کتاب نازل نفرموده تا بگوید مردم خود را با آتش گرم و با دارو درمان و با غذا سیر کنید و با کشتی بر آب‌ها سیر کنید و از بیل و کلنگ برای کندن زمین بهره بجوید و.... بلکه بسیاری از موضوعات قرآن، از جمله مسائلی است که نتیجه‌اش در عالم باقی معلوم می‌شود.

من اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشم که آیا با کشتی می‌توان روی آب حرکت کرد یا نه؛ می‌توان با تجربه و آزمایش، رفع اختلاف کرد و نتیجه‌ی آن در همین عالم فانی قابل حصول است اما اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشیم که باید دیوار ندبه در بیت المقدّس را زیارت کرد یا کعبه را در مکه؟ در این دنیا یعنی در عالم شهادت نمی‌توان نتیجه را مشاهده کرد لذا در این گونه امور جز به اذن و اعلام خالق و مالک عالم باقی و سلطان او، نمی‌توان اتکاء داشت. حال با توجه به اصل قرآنی [الإسراء: ۳۶] که قبلاً گفتیم به یاد بیاوریم که قرآن از قول حضرت ابراهیم فرموده: ﴿وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۸۰﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۱﴾﴾ [الأنعام: ۸۰، ۸۱]. «علم پروردگار همه چیز را در بر گرفته است آیا متذکر نمی‌شوید و چگونه از آنچه

که با [خدا] شریک پنداشته‌اید، بیم ندارم در حالی که شما بیم ندارید از این که چیزی را با خدا شریک پنداشته‌اید که خداوند هیچ دلیلی دربارهی آن بر شما نازل نفرموده است؟ [پس] اگر می‌دانید [بگویند] کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتر است. و در مدینه با سرزنش، دربارهی مشرکین می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿۷۱﴾﴾ [الحج: ۷۱] «و غیر از خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خداوند هیچ دلیلی دربارهی آن نازل نفرموده و بدان علم ندارند و ستمکاران یآوری ندارند». بنابراین در اموری که مربوط به عالمی فوق عالم شهادت و فوق عالم فانی

است و آثارش در عالم باقی (= برزخ و قیامت) آشکار می شود بنا به اتفاق همه ی مَلِئین و خصوصاً به اتفاق همه ی مسلمین باید اِذْن و اِعلَامی صریح و اطمینان بخش از خالق و مالک همه ی عوالم، داشته باشیم یعنی لازم است قرآن کریم ما را ارشاد کند. بنابراین در این گونه امور، مسائلی را که مطلبی در موردشان اثبات نشده، نمی توان پذیرفت و پیروی کرد. من چه می دانم که روح فلان بزرگوار پس از ترک دنیای فانی، کجاست و امکاناتش چیست و چگونه می توان با او ارتباط یافت و به او توّسل جست؟

بنابراین کسانی که بدون دلیل قرآنی ادّعا می کنند که توّسل و برکت جویی و خواندن نامقید انبیاء و ائمه (علیهم السلام) و اولیاء، مانند توّسل و استفاده از قُوایی است که در جهان شهادت و در عالم فانی در اختیار ما - اعمّ از مؤمن و کافر - قرار دارد (از قبیل قوه ی گریز از مرکز یا قوه جاذبه یا قانون انبساط اجسام یا استفاده از دارو و غذا و.....) ادّعایشان دو اشکال دارد یکی آن که قیاس غائب به شاهد است که عقل سلیم آن را نمی پذیرد و متأسفانه عدم توجّه به همان اصل قرآنی که گفتیم، سبب ورود خرافات به دین می شود و اهل دیانت را هم در دنیا و هم در آخرت در معرض خطر قرار می دهد زیرا پیروان ادیان، مسائلی را می پذیرند که نه علم و نه تجربه و نه کتاب آسمانی مؤید آنهاست و مصداق این آیه ی شریفه می شوند که فرموده: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنبِرٍ ۗ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ [لقمان: ۲۰، ۲۱] «و بعضی از مردمان بدون علم و رهنمود و کتابی روشن درباره ی خدا مجادله می کنند و چون به ایشان گفته شود آن چه را که خداوند نازل نموده پیروی کنید، گویند: (نه) بلکه آن چه را که نیاکانمان را بر آن یافته ایم پیروی می کنیم».

در بحث ما نحنُ فیه نیز آیات قرآن نه تنها فاقد صراحت در مطلوب و مدّعی شماسست بلکه حتّی در این موضوع، ظهور نیز ندارد بلکه آیات بسیاری در قرآن هست که بیشتر مؤید قول ماست تا مدّعی شما، از قبیل: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ۝۱۸﴾ [الجن: ۱۸] «هیچ کس را با خدا مخوانید» و ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ﴾ [الأعراف: ۱۹۴] «به

راستی کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند<sup>(۱)</sup> و آیات فراوان دیگر. از جمله آیه‌ای که می‌رساند انبیاء پس از ترک دنیا، با جهان فانی ارتباط ندارند و از احوال ما آگاه نیستند. [المائده: ۱۱۷].

اصولاً در قرآن ملاحظه نمی‌شود که کسی به روح انبیاء یا فرشتگان متوسّل شود. در این مسأله احادیث متواتر واقعی (نه متواتر ادّعایی) که کاملاً شروط صحّت و قبول را دارا باشند، در دست نداریم و حتّی روایات و اخبار معارض قول شما نیز کم نیستند.

اشکال دوم قول ایشان آن است که همه‌ی امور را نمی‌توان با یک‌دیگر قیاس کرد و آن‌ها را مشابه دانست و نمی‌توان گفت چون در عالم طبیعت حصول هر چیز در گرو اتّخاذ وسیله است و موقوف به تحصیل سبب و یا چون وحی خدا با واسطه به ما رسیده پس ما هم بر همین قیاس مجازیم در تقرّب به خدا هر چه را می‌پسندیم یا بزرگان یا پیشینیان ما گفته‌اند واسطه قرار داده و آن‌ها را «وسیله» قلمداد کنیم، این کار قیاس در احکام است که حتّی در مذهب شیعه مردود است. (فتاویٰ جلداً) واسطه‌ی در ایصال وحی به پیغمبر اکرم یعنی جبرئیل علیه السلام را خدا انتخاب کرده، واسطه در ایصال احکام به بندگان یعنی پیامبر را نیز خدا تعیین فرموده به عبارت دیگر جبرئیل را رسول خدا انتخاب نکرده بود و پیامبر را نیز مردم انتخاب نکرده بودند. بنابراین ما حقّ نداریم وقتی صاحب شریعت یعنی خداوند به ما فرمود:

﴿أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾﴾ [فصلت: ۶] «همانا معبودتان معبودی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان (که چنین نمی‌کنند)». برخلاف دستورش برای تقرّب به درگاهش افرادی را که قابل حصول نیستند، «وسیله» بخوانیم و برای آن‌ها اعمال عبادی (از قبیل نذر و طواف و حاجت طلبی و خواندن نامقید و....) به جای آوریم و بگوییم آن‌ها «وسیله‌ی» تقرّب ما به خدا هستند. آری انسان برای هر کاری و سایلی را برمی‌گزیند اما مسأله‌ی تقرّب به خدای متعال را نباید من عندی به سایر امور قیاس کرد بلکه باید وسایل یا وسائط تقرّب را از شریعت بیاموزیم. توجّه داشته

۱- مقصود ایشان آن است که نمی‌توان ادّعا کرد منظور قرآن بتهاست زیرا بتها از سنگ و چوب و فلز و...

بودند و امثال ما نیستند همچنین رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه‌ی ۹۹ تا ۱۰۵.

باشید ما به هیچ وجه اصل وجود واسطه یا اتخاذ وسیله در امور عالم را منکر نیستیم بلکه می‌گوییم امور مختلف عالم را نباید بدون دلیل با یکدیگر قیاس کرد و بدون دلیل شرعی همه چیز را مضمول یک حکم دانست بلکه می‌گوییم بنا به حکم شرع، دعا به درگاه الهی و عبادات و اعمال خیر - که قابل حصول می‌باشند - و شرع نیز بدان تصریح فرموده، وسائط یا وسایل ما برای قرب به خداوند متعال اند. ما نیز به پیامبر و ائمه - که آن‌ها نیز مأمور به اتخاذ وسیله، یعنی اطاعت امر حق و اجتناب از نهی پروردگار می‌باشند و عبادات شرعی را به عالی‌ترین نحو ادا می‌کنند - باید اقتدا کنیم و از تعالیم آن بزرگواران برای قرب به خدا استفاده کنیم. اما اشکال ما به شما در اتخاذ روش‌های عابدانه در برابر پیشوایان و بزرگان دین است و تصوّراتی که بدون دلیل متقن شرعی درباره‌ی ایشان دارید از قبیل ولایت تکوینی، حضور در همه جا و علم غیب و قدرت بر همه کار و این که به انتخاب خود می‌توانیم هر یک از ایشان را چه در زمان حیات و چه پس از رحلت، شفیع خویش بگیریم و..... بسیاری از مردم برای بزرگان دین نذر می‌کنند، دور مرقدشان می‌گردند، حاجات خویش را بدون قید و شرط به آنان عرضه می‌دارند در حالی که این امور و نظایر آن موقوف به خداوند متعال است. (انتهی کلام طباطبائی).

ثانیاً: ما نیز در تأیید آنچه نویسنده‌ی جوان گفته است، مطالبی را از کتب مرجع ذکر می‌کنیم. در «لسان العرب» می‌خوانیم: «[الوسيلة] يُطَلَّقُ عَلَى كُلِّ عَمَلٍ خَالِصٍ سُلِّكَ بِهِ طَرِيقُ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَالنَّوَافِلِ وَأَنْوَاعِ التَّطَوُّعَاتِ = به هر عمل خالصی که با آن طریق تقرب به سوی خدا سلوک شود، به انجام واجبات و مستحبات و کارهای خیر داوطلبانه، وسیله اطلاق می‌شود».

در مفردات راغب اصفهانی آمده است: «حَقِيقَةُ الْوَسِيلَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مُرَاعَاةُ سَبِيلِهِ بِالْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ وَتَحْرِيرِ مَكَارِمِ الشَّرِيعَةِ وَهِيَ كَالْقُرْبَةِ = حقیقت معنای وسیله به سوی خداوند متعال مراعات سبیل الله است با [کسب] علم و عبادت و جستجوی مکارم دین و اخلاق و این لغت مانند قُرْبَتِ [و تقرب] است».

در کتاب معتبری می‌خوانیم: «الْوَسِيلَةُ، الْوُصْلَةُ يُتَوَصَّلُ بِهَا إِلَى الْبُعْيَةِ وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَا يُوصَلُ إِلَى ثَوَابِهِ وَالزُّلْفَى لَدَيْهِ وَذَلِكَ بِفِعْلِ الطَّاعَاتِ وَتَرْكِ الْمَعَاصِي؛ وَسَلَ إِلَى كَذَا: تَقَرَّبَ إِلَيْهِ وَرَغَبَ فِيهِ<sup>(۱)</sup> = وسیله همان رابطی است که با آن به مطلوب واصل می‌توان شد و وسیله به سوی خداوند سبحان آن چیزی است که به ثواب پروردگار و تقرّب به درگاهش می‌رساند و این امر با انجام طاعات و ترک گناهان [ممکن می‌شود] «وَسَلَ إِلَى كَذَا» یعنی به فلانی تقرّب جست و به او راغب و مایل گردید».

در «تاج العروس» به نقل از جوهری آمده است: «الْوَسِيلَةُ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الْغَيْرِ = هر چیزی که مایه‌ی نزدیکی به دیگری شود، به آن وسیله می‌گویند». در فرهنگ بزرگ جامع تألیف أحمد سیاح نیز آمده است: «(وَسَلَ) إِلَى اللَّهِ بِعَمَلٍ أَوْ وَسِيلَةٍ (وَسَلَ) = کاری کرد که به سبب آن نزدیکی جست به سوی خدای. تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ = نزدیکی یافت به سبب کاری به سوی خدای تعالی».

چنان‌که ملاحظه می‌شود در زبان عربی غالباً اگر چیزی موجب و سبب موقّعیّت در کاری و یا نیل کسی به قرب مثلاً پادشاهی یا وصول به هدفی شود، آن را «وسيله» می‌نامند مثلاً می‌گوییم وسیله‌ی مقرب شدن من نزد پادشاه، خدمت کردن بود یا وسیله‌ی محبوب شدن من نزد معلّم، درس خواندن بود یعنی من به وسیله‌ی درس خواندن مورد توجّه و محبّت معلّم قرار گرفتم زیرا به موجود مُدرک «وسيله» گفته نمی‌شود اما اگر از موجودی مُدرک مثلاً انسانی بخواهیم از پادشاهی عفو ما و یا ارتقاء درجه و مقام ما را تقاضا کند، به این کار «استِشْفَاع» گفته می‌شود و به کسی که تقاضای ما را انجام داده و ما را یاری کرده «شَفِيع» گفته می‌شود نه «وسيله»؛ چنان‌که گفته می‌شود: «فُلَانٌ اسْتَشْفَعَ زَيْدًا إِلَى عَمْرٍو = فلانی از زید تقاضا کرد برایش نزد عمرو شفاعت کند». به همین سبب هیچ عاقلی به نردبان که «وسيله‌ی» صعود به مکانی بلند است، سپاس نمی‌گوید اما از کسی که دست او را گرفته و به مکانی بلند، بالا کشیده، تشکر می‌کند و یا هیچ کس از دارویی که «وسيله‌ی»

۱- مُعْجَمُ أَلْفَاظِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، فرهنگستان زبان عربی (مصر)، انتشارات ناصر خسرو (طهران).

اعاده‌ی سلامت است، سپاسگزاری نمی‌کند اما از طبیعی که برایش اعمال ورزشی خاص (= وسیله) یا داروی مناسب (= وسیله) تجویز نموده، تشکر می‌کند. (فتأمل جدّاً) حتی مؤلف کتاب «نقد و تحلیلی پیرامون وهابگیری» (ص ۱۹۶) گفته است که منظور از «وسيله» مخصوصاً در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده، معنای پنجم است، یعنی «هرچه که به سبب آن نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد».

اگر به مطالبی که مؤلف جوان نوشته است، توجه کنیم، می‌بینیم نیز هرچه در معنای «وسيله» ذکر نموده، مناسب با اشیاء و اعمال است نه اشخاص (فتأمل) در حالی که اگر ادعای خرافیین درست بود قرآن کریم به جای: ﴿أَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵] می‌فرمود: «اسْتَشْفِعُوا إِلَيْهِ!»<sup>(۱)</sup>. بنابراین بدون دلیل نمی‌توان گفت اشخاص غیرقابل دسترسی را نیز می‌توان «وسيله» قرار داد و این که بگوییم: «کلمه‌ی وسیله در آیه‌ی مبارکه [المائدة: ۳۵] مطلق آمده و عاری از هرگونه تقید است طبعاً دارای معنای بسیار وسیع و گسترده و آزاد است»<sup>(۲)</sup> به هیچ وجه وافی به مقصود نیست و جُز به کار فریب عوام نمی‌آید زیرا پر واضح است که صرف إطلاق وسیله، موجب خروج از محدوده‌ی خودش نبوده و مجوزی برای شمول آن بر اشخاص نخواهد بود<sup>(۳)</sup> و حتی موجب الغاء اثر لفظ «إِلَى» نیز نخواهد شد یعنی «وسيله» باید با هدف تناسب و سنخیت و مقبولیت داشته باشد، بنابراین «إِلَى» إطلاق و عمومیت

۱- در این تعبیر نه تنها اشخاص به وضوح داخل می‌بودند بلکه غیراشخاص نیز - چنان که در ادعیه‌ی ائمه خواهیم دید - از شمول آن خارج نبودند. منظور ما آن است که تعبیر «اسْتَشْفَاعُ إِلَى اللَّهِ» عام‌تر از «ابتغاء وسیله» و به مطلوب خرافه‌فروشان نزدیک‌تر است. اما قرآن کریم تعبیر مذکور را استعمال نکرده است. (فتأمل).

۲- نقد و تحلیلی پیرامون وهابگیری، ص ۱۹۷.

۳- مگر این که قرینه‌ای در کلام موجود باشد و إلا اگر گفته شود «الف» اطلاق دارد یا مطلق است به معنای آن است که کُلّ مدلول «الف» را کاملاً و تماماً و بی‌کم و کاست شامل است و هر عاقلی می‌فهمد که نه بدین معنی است که چون «الف» اطلاق دارد پس مدلول «ب» را نیز شامل می‌شود!؟

«وسیله» را مشخص و معین می‌نماید<sup>(۱)</sup>. یعنی وسیله‌ای که مناسب تقرّب الی الله باش نه هر وسیله‌ای؛ و إلا بسیاری از وسائل در این مسیر مُبَعَد هستند نه مُقَرَّب! در واقع وسائلی منظوراند که شریعت اِذْن داده و اِعلام کرده باشد.

به نظر ما آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای این که به فلاح و رستگاری نائل شوید هم از مناهی الهی اجتناب نموده و تقوی پیشه کنید و هم به سوی خدا «وسیله» (= منزلت و یا آنچه موجب نیل به رضا و قرب الهی است) بجوئید و سپس جهاد فی سبیل الله را به عنوان یک نمونه از اموری که موجب کسب منزلت یا موجب تقرّب الی الله است و نتیجه‌اش فلاح و سعادت ابدی می‌باشد، ذکر فرموده است. به عبارت دیگر فرموده برای فلاح و رستگاری هم تقوی بورزید و هم طاعت و عبادت حق را به جای آورید که موجب تقرّب و در نتیجه سعادی ابدی شما می‌شود.

حال اگر اصرار بورزید که فلاح و رستگاری، همان نیل به مقام قُرب است و به حکم لزوم مغایرت بین «مقدمه» و «نتیجه» باید وسیله غیر از «قُرب» باشد یعنی وسیله باید چیزی باشد که به سبب آن ممکن شود آدمی به قرب و منزلت و درجه در پیشگاه خدا که همان فلاح و رستگاری است نائل گردد و هم چنین امر به «جهاد» دنبال امر به تحصیل وسیله، ظاهر در این است که جهاد از مصادیق بسیار مهمّ ابتغاء وسیله است و چون مسلماً خود جهاد، تحقّق خارجی و عینی قُرب نیست بلکه سبب و مقدمه‌ی قُرب است پس [لفظ] وسیله در این آیه به معنای قُرب و درجه و منزلت و چاره‌جویی (که از معنای لغوی وسیله است) نخواهد بود بلکه معنای صحیح و مناسب آن در آیه‌ی شریفه، همان معنای پنجم یعنی

۱- به عبارت دیگر فرق است بین «اِبْتَغُوا الْوَسِيلَةَ» با «اَبْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» یعنی قول شاعر باطل است که سروده:

در دل دوست به هر حيله رهي بايد جُست طاعت از دست نيايد گنهي بايد كرد!  
در این روزهای واپسین عمر، به حافظه اعتمادی نیست، شاید شعر را درست نقل نکرده باشم.

هر چه که موجب و سبب نیل به قرب خدا گردد) می‌باشد<sup>(۱)</sup> نفعی برایتان ندارد زیرا شما هنوز دلیلی متقن بر این که:

أولاً: می‌توان با اشخاصی که جهان فانی را ترک کرده‌اند، ارتباط یافت<sup>(۲)</sup>.

۱- نقد و تحلیلی پیرامون وهاب‌نگری، ص ۱۹۶.

۲- چون برخی از دوستان درباره‌ی «ارتباط با ارواح» که برخی مدعی آن‌اند از نگارنده سؤال کرده‌اند، لازم دانستم که در این جا مطالبی را به اختصار معروض دارم:

أولاً: مسأله‌ی «ارتباط با ارواح» هنوز تا حدی که این جانب اطلاع دارم از نظر علمی و تجربی اثبات نگردیده و از آن مهم‌تر این که این ادعا با تعبیر «تَوَفَّى» که در قرآن درباره‌ی روح استعمال شده و به معنای اخذ کامل است و هم‌چنین فرموده: ﴿وَمِنَ وَّرَائِهِمْ بَرَزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۰۰] «از برابرشان برزخ و حائل است تا روزی که برانگیخته می‌شوند». و آیاتی که حاکی از بی‌اطلاعی ارواح از عالم دنیوی و فانی، پس از انتقال به عالم باقی است، سازگار نیست و معلوم می‌شود که میان عالم فانی و عالم باقی حائل و برزخی موجود است که مانع از رجعت یا اطلاع از عالم فانی و یا ارتباط با آن است. (فتأمل)

ثانیاً: کسانی که مدعی «ارتباط با ارواح» اند غالباً چنان که آزموده‌ایم راستگو نیستند. از برادر مفضل ما جناب «مصطفی طباطبائی» - حَفَظَهُ اللهُ - شنیدم که می‌گفت، در یکی از جلسات احضار روح حاضر شدم و از مدعی خواستم که روح جَدِّمِ مرحوم آیه الله «میرزا أحمد اشتیانی» را احضار کند. گرداننده‌ی مجلس پس از مدتی گفت روح پدر بزرگت حاضر شده است. از وی چند سؤال علمی که می‌دانستم مرحوم جَدِّمِ از آن‌ها مطلع بوده است؛ پرسیدم، اما در جوابم سخنان فاقد معنی تحویل داد! معلوم شد که احتمالاً گرداننده‌ی مجلس جنّی را احضار کرده که به دروغ مدعی است روح پدر بزرگ این جانب است اما اطلاع درستی از آن مرحوم نداشت! ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾.

ثالثاً: آیا تاکنون کسی مدعی شده که می‌تواند روح حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا حضرت عیسی یا حضرت رضا یا..... را احضار کند.

رابعاً: فرض کنیم که ارتباط با ارواح نامقدور نباشد اما این کار محتاج مقدمات و تعلّمات خاصّ و گذراندن مراحل و مراتب مختلف است و در نتیجه این مسأله از حوزه‌ی بحث ما خارج است زیرا بحث ما با خرافیین در این مسأله است که می‌گویند به صرف خواندن و متوسّل شدن به انبیاء و اولیاء، آنان از خواسته‌ی ما مطلع می‌شوند و میان ایشان و ما مردم عادی، ارتباط برقرار می‌شود! (فتأمل)



ثانیاً: می‌توان آن‌ها را «وسیله‌ی» تقرب قرار داد، ارائه نکرده‌اید و اگر بگویید منظور آن است که آن‌ها را «شفیع» قرار می‌دهیم طبعاً بحث را به میدان «شفاعت» منتقل کرده‌اید که ما نیز شما را به کتاب شریف «راه نجات از شرّ عُلاة» (ص ۲۲۴ به بعد) ارجاع می‌دهیم.

از آن مهم‌تر این که آن‌چه در سطور بالا گفتیم از باب مماشاة با خصم بود و إلا ادّعی شما بلا دلیل است و «فلاح و رستگاری» نتیجه و لازمه‌ی قُربِ الهی است نه این که فلاح و سعادت ابدی همان «قُرب» باشد. در واقع «قرب و تقرب» سبب «فلاح» است نه خودِ آن.

کسی که مانند این مؤلف جوان، فریفته‌ی اقوال علمای خرافی نبوده و در عین حال با قرآن کریم آشنا باشد، می‌داند که خدا فرموده: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ﴾ [الجمعة: ۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز روز جمعه ندا کنند، به سوی یاد خدا بشتابید و کسب و کار [خویش] فرو نهید». چنانکه ملاحظه می‌شود، خدا به جای سبب ذکر خدا - که نماز است<sup>(۱)</sup> - سبب را ذکر نموده و سبب را مراد فرموده و می‌داند که «قُرب» و «رضوان» الهی سبب فلاح و سعادت است نه خود آن، چنانکه فرموده: ﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ ... يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۹۹] «و از بادیه‌نشینان کسی است که..... آنچه را که انفاق می‌کند [سبب] قُربت و تقرب نزد خداوند و [سبب] دعا‌های پیامبر می‌شمارد. آنگاه باشید که اینها [سبب] قُربت و تقرب برای ایشان است، به زودی خدا ایشان را در رحمت خویش وارد می‌سازد». ملاحظه می‌شود که قرآن «قُربات» و «قُربة» فرموده و سبب آن را مراد نموده است، بنابراین حتی اگر «قُربة» - بنا به ادّعی بدون دلیل و مدرک شما - همان «فلاح و رستگاری» می‌بود، مانعی نداشت که خدا «قُرب» بگوید و سبب آن را قصد کند چنان «ابْتِغَاءَ دَارِ الْآخِرَةِ» [القصص: ۷۷]<sup>(۲)</sup> فرموده ولی پُر واضح است که

۱- زیر خدا فرموده: ﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] «نماز را برای یاد کردنم بپادار».

۲- ﴿وَأَبْتَغِ فِيمَا ءَاتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ [۷۷].

فوز و فلاح سرای آخرت را مراد کرده نه فقط خود سرای آخرت را که خاسرین نیز در آن حاضر می‌شوند و یا «إِرَادَةَ وَجْهِ اللَّهِ» [الرُّوم: ۳۹]<sup>(۱)</sup> و «أَبْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» یا «إِبْتِغَاءَ وَجْهِ الرَّبِّ» [البقره: ۲۷۲، الرّعد: ۲۲، اللیل: ۲۰]<sup>(۲)</sup> فرموده و رضای خدا را مراد نموده و یا «إِبْتِغَاءَ رِضْوَانِ وَرِضَايِ إِيْلَهِي» فرموده، مانند: «تَرْتَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا» [الفتح: ۲۹] «ایشان (= اصحاب پیامبر) را رکوع و سجده کنان می‌بینی که فضل و رضوان (خشنودی) خداوند را می‌جویند» و یا فرموده: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» [المائدة: ۱۱۹]<sup>(۳)</sup> «خداوند از آنان خشنود و راضی شده و آنان [نیز] از خدا خشنودند، این است توفیق و کامیابی بزرگ». و یا فرموده: «يَأْتِيئُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً ﴿٨﴾ فَأَدْخِلِي فِي عِبْدِي ﴿٩﴾ وَأَدْخِلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾» [الفجر: ۲۷-۳۰] «ای جان آرام یافته و مطمئن، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو [از او] خشنودی [او نیز] از تو راضی و خشنود است پس در [زمره‌ی] بندگان [خاص] من در آی و در بهشت من وارد شو». که نتیجه و لازمه‌ی فوز و فضل و رضوانِ الهی، دخول در بهشت و سعادت ابدی و فلاح است، چنان که خشنودی بندگان صالح نیز نتیجه‌ی حصول فلاح و رستگاری برای آنان است، نه این که رضا و رضوان و قرب الهی، همان فلاح و رستگاری باشد. (فَلَا تَتَجَاهَلْ).

خدا فرموده: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾» [الواقعة: ۱۰، ۱۱] «و پیشتازان که پیشی جسته‌اند، آنان اند که [نزد خدا] مقرب‌اند». پُر واضح است که سایرین از

۱- «وَمَا آتَيْتُم مِّن رَّبًّا لَّيْرُبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُم مِّن زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٣﴾».

۲- «لَيْسَ عَلَيْكُمْ هُدْنُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٣٣﴾» و «وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٣٤﴾» [إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٣٥﴾].

۳- آیات ذیل نیز ملاحظه شود: البقره: ۲۰۷ و ۲۰۶، النساء: ۱۱۴، المائدة: ۲، الحديد: ۲۷، الحشر: ۸، الممتحنة: ۱.

اهل بهشت - که درجاتی نازل تر دارند - نیز از مُفْلِحِينَ و رستگاران اند اَمَّا خُدا «سَابِقُونَ» را که دربارهی ایشان فرموده: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ ۗ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۗ﴾ [الواقعة: ۱۳، ۱۴] «گروهی از پیشینیانند و اندکی از پسینان». به این صفت «مُقَرَّبُونَ» ممتاز فرموده است، معلوم میشود که «قُرب» همان «فلاح» نیست.

بنابراین، اصل «لزوم مغایرت بین مقدمه و نتیجه» در بحث ما نَحْنُ فِيهِ یعنی معنای آیهی ۳۵ سورهی مائده، مانع نیست برای این که لفظ وسیله به معنای تقرّب و منزلت باشد زیرا شبهه نیست که آیهی شریفه فرموده برای سعادت ابدی و فلاح و رستگاری، باید دو موضوع حاصل باشد. (وجود مقتضی و فقدان مانع):

اول التزام به تقوی و اجتناب از مناهی را که موجب فقدان مانع برای تقرّب به پیشگاه الهی می باشد، بیان فرموده، دوم، ابتغاء الوسیله یا ابتغاء القُربة یعنی تقرّب جستن به پیشگاه الهی را بیان نموده که سبب و مقتضای نیل به رستگاری و سعادت ابدی است. علّت و سبب «تقرّب» نیز بی خلاف، عمل به مطلوبات و أوامر شرع می باشد که نمونه ای از آن جهاد فی سبیل الله است و چنان که در سطور فوق دیدیم قرآن، «قُربات» و «قُربة» فرموده و سبب تقرّب را مراد نموده در نتیجه اشکالی ندارد که قرآن کریم به اِبتِغَاءِ الْوَسِيْلَةِ «اِبتِغَاءِ الْقُرْبَةِ»<sup>(۱)</sup> امر کند و موجب و سبب آن را قصد نماید و سپس یکی از اسباب و موجبات آن یعنی جهاد فی سبیل الله را به عنوان نموده ذکر فرماید.

ثالثاً: اگر بنا به ادعای بی دلیل شما، پیغمبر و امام نیز مشمول دلالت «وسیله» باشند، در این صورت چرا رسول خدا ﷺ با مشرکین که از روح بزرگانشان که بُت ها را تمثال و یادآور آنان می شمردند - چنانکه قبلاً نیز به تفصیل گفته ایم (ص ۹۲ تا ۱۲۷) - استمداد کرده و برای بت ها قربانی و نذر کرده و آنها را طواف نموده و حاجات خود را به آنان عرضه می داشتند و آنها را واسطه و شفیع و مُقَرَّب یا به قول شما «وسیلهی» تقرّب به خدا

۱- به صفحهی ۲۱۹ کتاب حاضر و قول راغب اصفهانی مراجعه شود.

می دانستند، مخالفت و مبارزه کرد و آن‌ها را مشرک شمرد؟! آیا جز این بود که اسلام این اعمال را «عبادت» دانسته و به اجماع مسلمین، عبادت برای غیر خدا جائز نیست؟ علاوه بر این، اگر بنا به قرائنی در کلام، لفظ «وسيله» را شامل موجود مُدرک نیز بدانیم، در این صورت نیز گرهی از کار اهل خرافات گشوده نمی‌شود زیرا حضرت سَجَادُ اللَّهِ در مناجات اول از مناجات خمس عشره به خداوند عرض می‌کند: «اسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيْكَ وَتَوَسَّلْتُ بِجَنَابِكَ<sup>(۱)</sup>، وَتَرَحُّمِكَ لَدَيْكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي» (پروردگارا) از جود و کرمت به سوی تو شفاعت خواستم و نزد تو به آستانت [یا به رأفت و عطوفت تو] و ترحم تو [بر من] تَوَسَّلْتُ جُستَم، پس دعایم را مستجاب فرما». و در مناجات هفتم عرض می‌کند: «لَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ = به سوی تو، هیچ وسیله‌ای جز تو نداریم». و عرض می‌کند: «وَسِيلَتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ وَدَرِيْعَتِي أَنِّي لَمْ أَشْرِكْ بِكَ شَيْئًا = (خدایا) در پیشگاهت وسیله‌ام توحید است و این که چیزی را با تو شریک قرار نداده‌ام»<sup>(۲)</sup>. و عرض می‌کند: «جَعَلْتُ بِكَ اسْتِعَانِي وَبِدُعَائِكَ تَوَسَّلِي = استغاثه به پیشگاه تو و تَوَسَّلَم را به دعای به درگاه تو قرار دادم»<sup>(۳)</sup>.

رسول خدا ﷺ عرض می‌کند: «إِلَهِي وَسِيلَتِي إِلَيْكَ الْإِيمَانُ بِكَ = ای معبود من، وسیله‌ام به سوی تو، ایمانم به توست». حضرت علیؓ عرض می‌کند: «قَدْ جِئْتُ أَطْلُبُ عَفْوَكَ وَوَسِيلَتِي إِلَيْكَ كَرَمُكَ = (خداوندا) آمده‌ام که طلب عفو کنم و وسیله‌ام به سوی تو فضل و کرم توست»<sup>(۴)</sup>. و عرض می‌کرد: «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي.... مُتَوَسَّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ = اقرار به گناه را وسیله‌ی خود به درگاهت قرار دادم..... و در پیشگاهت به

۱- در بعضی از نُسَخ «بِجَنَابِكَ = به رأفت عطوفت تو» آمده که با معطوف آن یعنی تَرَحُّمِكَ مناسب تر است و در این صورت نیز مؤید ادعای خرافاتیان نیست.

۲- الصَّحِيفَةُ السَّجَادِيَّةُ، دُعَاؤُهُ فِي دِفَاعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ.

۳- مفاتیح الجنان، دعای ابو حمزه ثمالی، ص ۱۸۵.

۴- الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ ﷺ فِي الاسْتِغْفَارِ فِي سَحَرِ كُلِّ لَيْلَةٍ عَقِبَ رَكَعَتِي الْفَجْرِ.

كْرَمَ تَوْ مُتَوَسَّلِ مِ شُومِ»<sup>(۱)</sup>. و «فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِتَوْحِيدِكَ وَتَهْلِيلِكَ وَتَمْجِيدِكَ وَتَكْبِيرِكَ وَتَعْظِيمِكَ = پس همانا من در پیشگاهت به یگانه دانستن و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم و بزرگداشت تو، تَوَسَّلُ مِ جُومِ»<sup>(۲)</sup>. و «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَأَسْتَشْفَعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ..... وَأَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ = پروردگارا، همانا من با ذکر تو به سويت تقرب می‌جویم و تو را در برابر خودت شفیع قرار می‌دهم..... و به ربوبیت تو مُتَوَسَّلِ می‌شود»<sup>(۳)</sup>. حضرت علی علیه السلام در معنای «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» می‌فرماید: «أَيُّ قَوْمُوا إِلَى مُنَاجَاةِ رَبِّكُمْ وَعَرْضِ حَاجَاتِكُمْ عَلَى رَبِّكُمْ وَتَوَسَّلُوا إِلَيْهِ بِكَلَامِهِ وَتَشَفَّعُوا بِهِ.... وَارْفَعُوا إِلَيْهِ حَوَائِجَكُمْ = به مناجات با پروردگارتان و عرض‌ی نیازهایتان به پروردگارتان اقدام کنید و با کلامش (= قرآن) به سوی او توسل جوئید و خودش را شفیع قرار دهید..... و حوائج خود را به سوی او ببرید و ارجاع دهید»<sup>(۴)</sup>. (فتأمل جدّاً).

و حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی علیه السلام عرض می‌کند: «هَا أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَقْرِي إِلَيْكَ = پروردگارا، با فقر و نیازم به تو، به درگاہت مُتَوَسَّلِ می‌شوم»<sup>(۵)</sup>. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روزهای آخر عمر با برکتش «بر منبر بالا رفت و نشست و گفت:..... ای گروه مردم، نیست میان خدا و میان احدی وسیله‌ای که به سبب آن خیری بیابد یا شری از او دور گردد، مگر عمل به طاعت خدا»<sup>(۶)</sup>.

۱- الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ علیه السلام فِي الْمُنَاجَاةِ فِي شَهْرِ شَعْبَانَ، وَمَفَاتِيحُ الْجَنَانِ، مُنَاجَاةُ شَعْبَانِيَّةٍ، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۲- الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ علیه السلام فِي الشَّدَائِدِ.

۳- مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ، دُعَاؤُ كَمِيلِ، ص ۶۲ و ۶۵ و الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ الْمَعْرُوفُ بِدُعَاءِ كَمِيلِ وَدُعَاؤُهُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ.

۴- مُسْتَدْرَكُ الْوَسَائِلِ، چَاطِ سَنَگِي، ج ۱، ص ۲۵۷.

۵- مَفَاتِيحُ الْجَنَانِ، دُعَاؤُ عَرَفَةَ، ص ۲۷۴.

۶- مُنْهَتَى الْآمَالِ، شَيْخِ عَبَّاسِ قَمِّي، ج ۱، ص ۱۰۲.

از این قول صریح پیامبر اکرم ﷺ معلوم می‌شود که اشخاص «وسيله» نمی‌توانند بود و به همین سبب حضرت علی علیه السلام نیز گویی در تأیید قول رسول خدا ﷺ و در تفسیر آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده، فرموده: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ: الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ زُرُورَةُ الْإِسْلَامِ وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَإِقَامَةُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ، وَحِجُّ الْبَيْتِ..... وَصَلَّةُ الرَّحِمِ= برترین وسیله‌ای که مُتَوَسِّلِينَ برای تقرب به پروردگار به آن تَوَسَّلَ جسته‌اند، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست که آن قَلْبِی رَفِيعِ اسْلَامِ و کلمه‌ی توحید می‌باشد که آن مقتضای فطرت است و إقامه‌ی نماز که [علامت] دین اسلام و پرداخت زکات که از واجبات و روزی ماه رمضان که سپری از عقاب و مجازات است و حج نمودن خانه‌ی خدا..... و صله‌ی رَحِمِ..... الخ»<sup>(۱)</sup>.

چنان‌که ملاحظه شد، حضرت علی علیه السلام و سایر ائمه حَتَّى به منظور تعلیم امت و إرشاد مأمومین، در دعاهاى خویش به پیامبر اکرم ﷺ و یا سایر مَقْرَبِينَ و انبیاء سابقین از جمله حضرت خلیل الرَّحْمَانِ و ابوالانبياء ابراهيم علیه السلام و یا حضرت اسماعیل علیه السلام تَوَسَّلَ نجسته‌اند و همواره به ایمان و اسلام و صفات الهی و جهاد و عمل صالح مُتَوَسَّلَ شده‌اند و آن‌ها را «وسيله» معرفی کرده‌اند، و حَتَّى فرموده‌اند: «لَيْسَ لِي وَسِيْلَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِكَ» (پروردگارا) به سوی تو وسیله‌ای جُز عَوَاطِفِ رَأْفَتِ تُو نَدَارِمُ»<sup>(۲)</sup>. و یا فرموده‌اند: «فَأَنَا بِكَ وَوَلَا وَسِيْلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا بِكَ» = پس همانا من وجودم از توست و از آن توام (= تو مالک منی) و هیچ وسیله‌ای به سوی تو جُز تُو نَدَارِمُ»<sup>(۳)</sup>. و یا فرموده‌اند: «فَمَا لِي وَسِيْلَةٌ أَوْفَى مِنْ قَصْدِي إِلَيْكَ» (خداوندا) جُز این که به پیشگاهت روی آورده‌ام، وسیله‌ای کار سازتر ندارم»<sup>(۴)</sup>.

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۰.

۲- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۴۹.

۳- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۴۷.

۴- بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۹۵.

رابعاً: از اواخر قرن دوم هجری به بعد، دیگر پیغمبر و ائمه در دسترس نیستند تا آن‌ها را بجوییم و بیاییم! ارواح طیّبه‌ی آنان نیز در عالم ما قابل جُستن و قابل حصول نیست! زیرا به عالم دیگری انتقال یافته‌اند، چگونه ممکن است پروردگار کریم ما را به ابتغاءِ موجود غیر قابل حصول امر فرماید. (فتأمل)

خامساً: اگر در آیه‌ی منظور، «وسیله» همان است که خرقائین ادّعا می‌کنند حتّی در زمان حیات دنیوی پیامبر اکرم یا ائمه بزرگوار نیز جُز برای کسانی که در مدینه یا کوفه و... می‌زیسته‌اند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممکن بود مؤمنِ مقیمِ یمن یا شام یا خراسان و... ائمه را بجوید؟! مگر این که بار سفر بسته و خود را به مقرّ ائمه برساند، این کار نیز برای همه میسر نبود و از راه دور هم امکان نداشت پیامبر یا ائمه را بجویند یا به قول شما بخوانند زیرا اصولاً پیشوایان دین این گونه کارها را ناپسند می‌شمردند. چنانکه در «رجال کشی» (ص ۳۵۳) آمده است، هنگامی که به امام صادق علیه السلام که مقیم مدینه بود، خبر داده شد که عده‌ای در کوفه گفته‌اند «لَبَّيْكَ جَعْفَرُ» بسیار منفعّل و پریشان شد و به درگاهِ الهی سجده کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرموده: «بلکه بنده‌ی خدا و مملوکی خوار و سست هستم». سپس سر بر آورد، در حالی که اشک‌هایش بر ریش آن بزرگوار جاری بود. (تا چه رسد که پس از رحلت آن بزرگواران چنین کنیم!؟).

سادساً: آیه‌ی شریفه نفرموده: «ادْعُوا الْوَسِيلَةَ = وسیله را بخوانید» بلکه فرموده: «ابْتَغُوا» بجوید، و بدیهی است «ابْتَغَاء = جُستن» غیر از «دعوت» و «دُعاء» است. (فَلَا تَتَّجَاهَلْ) و چنان که گفتیم ما که در دنیای فانی هستیم نمی‌توانیم انبیاء و اولیاء را که به جهان باقی انتقال یافته‌اند بجوییم!

سابعاً: با توجّه به آنچه در بند ثانی گفتیم اگر به خود آیه‌ی شریفه‌ی توجّه کنیم معلوم خواهد شد چنانکه ظاهر است، آیه با «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا» [البقرة: ۲۸۲] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید». آغاز شده و خطاب به عموم مؤمنین است و بنا به فرموده‌ی قرآن (البقرة: ۲۸۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود یکی از مؤمنین و داخل در خطاب آیه است و طبعاً ائمه نیز

مشمول خطاب آیه می‌باشند و خود نیز باید «وسيله» را بجویند پس خودشان «وسيله» نیستند یعنی نباید خود را بجویند! اکنون می‌پرسیم: وسيله‌ی پیامبر و ائمه به سوی خداوند متعال جُز ایمان و تقوی و عمل صالح چیست؟ آیا وسيله‌ای که هم اسوه و امام و هم مأمومین باید آن را بجویند غیر از جهاد فی الله و جهاد فی سبیل الله است؟ آیا احکام دین امام با مأموم فرق دارد و در مورد این آیه نباید مأمومین از امام و مقتدای خود پیروی کنند و هر آنچه را که او «وسيله» می‌گیرد، آنان نیز همان را «وسيله» بگیرند؟!

با تأمل در آیه معلوم می‌شود که آیه‌ی کریمه، پس از امر به تقوی و اجتناب از مناهی الهی، به ابتغاءِ وسيله امر فرموده و نمونه‌ای از وسيله‌جویی را نیز ذکر نموده و فرمان داده که «وَجَاهِدُوا = جهاد کنید» و بدین ترتیب بلا فاصله منظور از ابتغاءِ وسيله را توضیح داده و تبیین کرده است و لازم نیست از نزد خود مطلبی بیافیم. شاید به همین سبب است که اکثر مدافعین خرافات آیه‌ی فوق را در حُطَب و کُتُب خود، تا انتها ذکر نمی‌کنند و غالباً مقطع آیه را نمی‌آورند!

علاوه بر این، آیات: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ [الإسراء: ٥٦، ٥٧] «(ای پیامبر) بگو غیر از خدا کسانی را که می‌پندارند [کاری از آنها برایتان ساخته است و آنها را معبود گرفته‌اید] بخوانید، آنان نتوانند زیان را از شما بازدارند و یا این که [چیزی را] تغییر دهند، کسانی که ایشان آنها را می‌خوانند، هر یک که مُقَرَّب تر هستند نزد پروردگارشان وسيله (= منزلت) می‌جویند (با عبادت و اطاعت حقّ به‌او نزدیک می‌شوند) و به رحمت حقّ امیدوار و از عذابش بیمناک‌اند.....». معنای «وسيله» را در قرآن روشن ساخته و مراد از آن را تبیین می‌کند و لفظ «أَقْرَب» در آیه‌ی شریفه، قرینه‌ای است بر این که مقصود از «وسيله» منزلت و تقرّب‌جویی است که با التزام به اوامر و نواهی شرع حاصل می‌شود و کسانی که در پیشگاه الهی مُقَرَّب تر هستند، با رعایت تقوی و عبادت و طاعت حقّ، نزد خدا منزلت و تقرّب می‌جویند و نه چیز دیگر. در واقع آیه به صورت ضمنی می‌فرماید آنان که شما می‌خوانید



خود جوینده‌ی وسیله‌اند و طبعاً کسی که خود به دنبال وسیله است باید ببینیم هر آنچه را که او وسیله قرار می‌دهد، ما نیز همان را وسیله قرار دهیم و یا هرچه باعث کسب «منزلت» او می‌شود، ما نیز همان‌ها را موجب ارتقای منزلتِ خود قرار دهیم. (فتاَمَل).

ثامناً: در زبان عربی در بسیاری از موارد لفظ «مَنْزِلَةٌ» به عنوان مترادف و برای تأکید، به لفظ «وسیله» عطف می‌شود. از جمله در زیارتی که شیخ عَبَّاس در مفاتیح برای امام حسین علیه السلام به نقل از «مصباح الزائرین» سید بن طاوس آورده، این جمله دیده می‌شود: «اللَّهُمَّ... بَلِّغْهُ الْوَسِيلَةَ وَالْمَنْزِلَةَ الْجَلِيلَةَ = پروردگارا..... او را به وسیله و منزلت با جلال و شکوه برسان»<sup>(۱)</sup>. و یا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهی آن حضرت عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ... أَكْرَمَ لَدَيْكَ نُزُلُهُ وَشَرَّفَ عِنْدَكَ مَنْزِلُهُ، وَآتِهِ الْوَسِيلَةَ وَأَعْطِهِ السَّنَاءَ وَالْفَضِيلَةَ = پروردگارا..... او را در ضیافتِ [إلهی] خویش گرامی دار و بر شرافت [مقام و منزلت] او در حضرت خویش بیفزای و او را «وسیله» مرحمت نما و رفعتِ (رُتَبَت) و فضیلت عطا فرما»<sup>(۲)</sup>.

در روایتی آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إِسْأَلُوا اللَّهَ لِي بِالْوَسِيلَةِ فَإِنَّهَا دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ لَا يَنْهَاهَا إِلَّا عَبْدٌ وَاحِدٌ أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ = برایم از خداوند وسیله (= درجه و منزلت) بخواهید زیرا در بهشت درجه‌ای [و مرتبتی] هست که جز یک بنده بدان نائل نشود و امید می‌دارم که من همان بنده باشم». و یا در دعایی که هنگام شنیدن آذان خوانده می‌شود، می‌گوییم: «آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ اللَّهُمَّ مَقَاماً مَحْمُوداً»<sup>(۳)</sup> = (پروردگارا) به محمد وسیله و فضیلتِ [رُتَبَت] عطا فرما و پروردگارا، او را [در روز ستاخیز] در مرتبتی محمود و پسندیده مبعوث فرما». و از این نمونه‌ها کم نیستند.

۱- مفاتیح الجنان، ص ۴۲۰ و نیز ص ۲۰۷ در اعمال روزهای ماه رمضان.

۲- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۶.

۳- اشاره است به آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی اِسْرَاء که در آیه‌ی ۵۷ همین سوره، لفظ «وسیله» آمده است.

شبهی هشتم- از آیاتی که کراراً مورد سوء استفاده‌ی خرافیون قرار می‌گیرد دو آیه‌ی

زیر است:

الف) ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾﴾ [النساء: ٦٤] «و ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای این که به اذن و فرمان خداوند اطاعت شود و اگر آنان (= منافقین) هنگامی که به خویشان ستم کردند (و حکمیت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح دادند) نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست هر آینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند».

ب) ﴿قَالُوا يَا بَنِي آدَمَ اسْتَعْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿٩٦﴾﴾ [یوسف: ٩٦] «(برادران یوسف به یعقوب) گفتند: ای پدرما، برای گناهانمان [از خدا] آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم».

غالباً می‌گویند خداوند از کسانی که مرتکب خطا و گناه شده‌اند دعوت نموده که از رسول خدا بخواهند برایشان از خدا آمرزش بخواهد و یا برادران یوسف علیهم‌السلام از حضرت یعقوب علیهم‌السلام خواستند که از خدا برایشان مغفرت طلب کند، اما حضرت یعقوب آن‌ها را به شرک و رزی متهم نکرد بنابراین چرا شما از این که ما از حضرت علی یا حضرت رضا یا سید الشهداء علیهم‌السلام بخواهیم که برای ما نزد خدا وساطت فرموده و آمرزش ما را از پروردگار بخواهند؛ مخالفت می‌کنید و سخن از شرک به میان می‌آورید؟!

خواننده‌ی گرامی باید بداند که در هنگام بحث درباره‌ی این آیه و نظایر آن، علمای ما اوراق بسیاری را سیاه می‌کنند (و یا ساعات بسیاری از وقت مردم را برای اثبات بقای روح پس از فنای جسم، می‌گیرند) تا من غیر مستقیم به مردم تلقین کنند که مخالفین آن‌ها قائل به بقای روح نیستند! در حالی که این کار جز مغالطه نیست و نوعی هوچیگری برای انحراف ذهن عوام و افتراء به موحدین است. **هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ.**

کدام مؤمن است - تا چه رسد به مسلمان - که به بقای روح معتقد نباشد؛ بنابراین بحث بر سر بقا یا فنای روح نیست بلکه بحث ما این است ارتباط با ارواح که پس از مفارقت از

جسم به عالم برزخ منتقل شده‌اند، برای ما میسر نیست، خصوصاً که قرآن کریم نیز بین زنده که روح به جسم خویش تعلق و ارتباط دارد با مرده که روح از جسم دنیوی قطع تعلق کرده و به عالم دیگری یعنی عالم برزخ انتقال یافته، تفاوت قائل شده و فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ... أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۲۱﴾﴾ [النحل: ۲۰، ۲۱] «و کسانی جز خدا را که [مشرکین] می‌خوانند..... مردگانی غیر زنده‌اند و نمی‌دانند چه زمانی برانگیخته می‌شوند». و نیز فرموده: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ﴿۲۲﴾﴾ [فاطر: ۲۲] «زندگان و مردگان یکسان و برابر نیستند، همانا خداوند به هر که بخواهد می‌شنواند و تو کسانی را که در قبرها [خفته‌اند] شنوانده نیستی». و درباره‌ی مدعوین و معبودین مشرکین فرموده: ﴿إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾ [فاطر: ۱۴] «اگر بخوانیدشان، خواندن شما را نمی‌شنوند».

این آیات دلالت دارند که خواندن بت‌ها توسط مشرکین به این اعتبار بوده که معبودین آن‌ها بزرگان و صلحای گذشته بوده‌اند که تماثیل و اصنام ایشان نمایانگر و یادآور آن بزرگان بوده‌اند و آن‌ها چنان‌که در صفحات گذشته به تفصیل بیان شد صرف چوب و سنگ و فلز را نمی‌خواندند<sup>(۱)</sup> و قرآن کریم می‌فرماید آن‌ها مرده‌اند و زنده نیستند و از نظر قرآن مردگان و اهل قبور با زندگان به طور کلی فرق دارند گرچه مردگان و اهل قبور از انبیاء و صلحاء و اوصیاء باشند زیرا اگر انبیاء و اولیاء پس از مرگ، حیات اُخروی دارند و دارای حیات برزخی‌اند اما حیات دنیوی ندارند یعنی دیگر در دنیای فانی نیستند و با جهان ما قطع رابطه کرده‌اند و ما امکان دستیابی و ارتباط با آن‌ها را نداریم<sup>(۲)</sup>. علاوه براین، خواندن نامقید غیرخدا - اعم از زنده یا مرده - چنان‌که در صفحات گذشته مفصلاً بیان گردید<sup>(۳)</sup>؛ مورد قبول اسلام نیست. (فتأمل) با توجه به تذکر مهمّ فوق، می‌پردازیم به ادعای خرافیین درباره‌ی آیات مورد استناد آن‌ها:

۱- ر.ک. کتاب حاضر ص ۹۹.

۲- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۶۰.

۳- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۶۸.

اولاً: چنان که در موضوع استسقای عُمَر گفته‌ایم (ص ۱۸۸ تا ۱۹۲) که عمر جناب عباس را از فاصله‌ای متعارف خواند در این جا نیز همان سخن را تکرار می‌کنیم که برادران یوسف در زمان حیاتِ پدرشان با او سخن گفتند نه پس از رحلتش، دیگر آن که از فاصله‌ای متعارف خواسته‌ی خود را مطرح کردند نه از فاصله‌ی چند کیلومتری! یعنی از فاصله‌ای که می‌توانستند با هم گفتگو کنند و حضرت یعقوب علیه السلام نیز آن‌ها را امیدوار ساخته و در جوابشان فرمود: ﴿قَالَ سَوْفَ أَسْتَعْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [یوسف: ۹۷] «به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌خواهم همان او بسیار آمرزگار و مهربان است».

ثانیاً: چنان که اسلام به ما تعلیم داده اگر مسلمانی مرتکب گناه شود باید از خدا آمرزش بخواهد که از آن به «حَقَّ اللهُ» تعبیر می‌شود و اگر حَقِّی از کسی ضایع نموده یا فردی را آزرده است علاوه بر آمرزش خواهی از خدا باید از فرد مذکور نیز - در صورت در دسترس بودن - حلالیت طلبیده و از او نیز بخشایش بخواهد که از آن به «حَقَّ النَّاسَ» تعبیر می‌شود. چنان که در آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء ملاحظه می‌شود خدا هر دو مورد را بیان فرموده در مورد «حَقَّ اللهُ» فرموده: ﴿فَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ﴾ «از خدا آمرزش می‌خواستند». و در مورد دوّم نیز فرموده: ﴿وَأَسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ﴾ «پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست».

باید بدانیم که منافقین عملاً با ترجیح حَکَمِیَّتِ دیگری بر حَکَمِیَّتِ و قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله، دیگری را عادل‌تر و منصف‌تر از پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته بودند و غیرمستقیم به آن حضرت و آیینش اهانت کرده و آن بزرگوار را آزرده بودند لذا لازم بود برای جبران عمل خویش از خود آن حضرت نیز عذرخواهی می‌کردند و بهترین حالت عذرخواهی آن است که از صاحب حَقِّ بخواهیم نه تنها ما را ببخشاید بلکه برای ما از خدا نیز آمرزش بخواهد در این صورت صاحب حَقِّ نه تنها به ما می‌فهماند که بالاترین مرتبه‌ی گذشت و رضایت خود را درباره‌ی ما روا داشته است و از حَقِّ خود گذشته بلکه از خدا نیز خواسته است که از ما درگذرد و ما را بیامرزد. (فتأمل) زیرا وقتی خود صاحب حَقِّ از خدا آمرزش ما را بخواهد طبعاً خداوند رؤوف غفار رحیم می‌پذیرد. این کار به فرد آمرزش خواه اطمینان و آرامش خاطر بیشتری می‌دهد.

فرزندان یعقوب نیز چون عزیزترین فرزندش را درچاه انداخته و سالیان متمادی او را در فراق جگرگوشه‌اش سوزانده و سبب نابینایی وی شده و او را اشتباه‌کار و گمراه خوانده بودند [یوسف: ۹۵] باید هم از خدا آمرزش می‌خواستند و هم وظیفه‌شان این بود که بروند از حضرت یعقوب عذر خواهی کرده و از او حلالیت طلبیده و از او خواهش کنند که وی آمرزش آنان را از خدا بخواهد چنان‌که قبلاً نیز پسر ارشد حضرت یعقوب علیه السلام گفته بود تا پدرم اجازه ندهد نزد او حاضر نمی‌شوم [یوسف: ۸۰] یعنی اجازه‌ی پدرم نشانه‌ی قبول عذر ماست و در برابر حضرت یوسف نیز به خطای خود اقرار کردند که به منظور عذر خواهی انجام می‌شود و حضرت یوسف علیه السلام نیز در جوابشان فرمود: خداوند شما را می‌آمرزد. [یوسف: ۹۲].

بنابراین فرزندان یعقوب در زمان حیات پدرشان و نه پس از وفاتش (فَلَا تَتَجَاهَلُ) و از فاصله‌ای متعارف، از وی خواستند از خدا برایشان آمرزش بخواهد و این نحوه خواندن و درخواست کردن، خواندن و درخواست کردن متعارفی و مقید است که ارتباطی به بحث ما ندارد. شما باید آیه‌ای بیاورید که کسانی بر مرقد پیامبری حاضر شده و یا از فاصله‌ای غیرمتعارف از او چیزی خواسته باشند و إلا استناد به این آیه در مسأله مورد اختلاف، قیاس حاضر به غائب و مرده به زنده یعنی قیاس مَعَ الْفَارِقِ است که قطعاً صحیح نیست. بحث ما این است که رسول و امامی را که حاضر و زنده به حیات دنیوی نیست و در بهشت برزخی ساکن بوده و آن‌جا از هم و غمّ دنیا آسوده است، آیا می‌توان خواند یا نه؟ ما - چنانکه گفته شد - به تبعیت از قرآن، مردگان و اهل قبور را با افراد زنده یکسان نمی‌دانیم!

**ثالثاً:** قرآن فرموده: ﴿تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ﴾ [النساء: ۶۱] «به سوی آن‌چه خدا نازل فرموده (= قرآن) و به سوی پیامبر بیایید». و فرموده: ﴿جَاءُوكَ﴾ [النساء: ۶۴] «نزد تو آمده بودند». و نفرموده: ﴿تَعَالَوْا إِلَى قَبْرِ الرَّسُولِ﴾ و نفرموده: ﴿جَاؤُوا قَبْرَكَ﴾ «نزد قبر آمده بودند»، امروز اهل خرافات نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌روند بلکه نزد قبر آن حضرت می‌روند. (فَلَا تَتَجَاهَلُ) عبارت ﴿تَعَالَوْا إِلَى... الرَّسُولِ﴾ [النساء: ۶۱] ﴿جَاءُوكَ﴾ [النساء: ۶۲] حدّا کثر می‌رساند که در زمان حضور و حیات دنیوی پیامبر می‌توان برای طلب وساطت و التماس

دعا نزد آن حضرت رفت و این ربطی به پس از رحلت آن حضرت ندارد. که مردم ما امروز فی المثل از سَرَحَس می گویند: «یا رَسُولَ اللَّهِ! اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ» و یا می گویند: «یا نَبِيَّ اللَّهِ! إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ» و یا می گویند: «یا مُحَمَّدُ! اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» و.... این نحوه خواندن، خواندن نامقید است که موضوع اختلاف ما با خرافیین است. علاوه بر این باید بدانیم که آیهی ۶۴ سورهی نساء مربوط به کسانی است که رسول اکرم ﷺ را در زمان حیاتش آزرده باشند مانند منافقینی که اولین مخاطبین آیه بوده‌اند و به سایر مسلمین که معاصر آن حضرت نیستند، ربطی ندارد و خدا فرموده: ای مسلمانان اگر گناهی مرتکب شدید بر سر قبر آن حضرت بروید و از آن حضرت طلب کنید که برای شما از ما آموزش بخواهد! بنابراین نمی‌توان این آیه را به پس از رحلت رسول خدا ﷺ تعمیم داد. خصوصاً که می‌دانیم امیرالمؤمنین نیز بین حضور و غیاب رسول خدا ﷺ تفاوت قائل شده است<sup>(۱)</sup>. (نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۸۸).

اما قبل از پایان این بند، لازم است به حدیثی اشاره کنیم که غالباً در کتب مروّجین خرافات برای فریب عوام به آن استناد می‌شود، حدیث مذکور را سمهودی در جلد دوم «وفاء الوفاء» آورده و مدعی است: مالک که در زمان منصور دوانیقی امام مدینه بود، به خلیفه‌ی عباسی گفته است: «لَا تَرْفَعُ صَوْتَكَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ = صدایت را در این مسجد (مسجد پیامبر) بلند مکن». و به آیهی قرآن استناد کرده که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید». و نیز به او گفته: «لِمَ تَصْرِفُ وَجْهَكَ عَنْهُ وَهُوَ وَسِيلَتُكَ وَوَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ..... الخ = چرا رویت را از او [= مرقد پیامبر] بر می‌گردانی؟ در حالی که او وسیله‌ی تو و وسیله‌ی نیای تو حضرت آدم ﷺ است..... الخ». و در این مورد به آیهی ۶۴ سورهی نساء استناد کرده است!

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۸۹ و ۱۹۱ و ۴۲۳ تا ۴۲۵ و نیز ر.ک زیارت و زیارتنامه، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

در مورد آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء به قدر لازم در سطور بالا توضیح داده‌ایم و خواننده خود می‌داند که ارتباطی به بحث ما ندارد و می‌توان فهمید که تقریباً محال است که فردی چون مالک در موضوع مورد بحث ما به این آیه استناد کند. اما درباره‌ی آیه‌ی دوّم سوره‌ی حُجُرَات نیز تأملی اندک در آیه معلوم می‌سازد که استناد به آن در زمان منصور دوانیقی غلط است و طبعاً مالک چنین کاری نمی‌کند. قرآن فرموده: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ «صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید». [الحجرات: ۲] بنابراین، آیه مربوط به زمان حیات دنیوی رسول خدا ﷺ است که صدای حضرتش برای سایرین قابل شنیدن بود و برای آن‌ها ممکن بوده صدای آن حضرت را بشنوند و نسبت به صدای آن بزرگوار، آرام‌تر سخن بگویند. هر عاقلی می‌فهمد که پس از رحلت پیامبر ﷺ صدایی از آن حضرت شنیده نمی‌شود تا «مالک» یک قرن پس از رحلت پیامبر ﷺ به خلیفه‌ی عباسی بگوید نباید بر مرقد آن حضرت به صدای بلند سخن بگوییم. به قول برادر مفاضل ما آقای «مصطفی طباطبایی» لازمه‌ی این قول آن است که بگوییم همه‌ی وعاظ و مدرّسین که در مسجد النبی ﷺ، وعظ و یا تدریس می‌کرده‌اند و برای این که مستمعین بشنوند به صدای بلند سخن می‌گفتند، به پیامبر اکرم اهانت روا داشته‌اند! ﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾ [النساء: ۷۸].

اما نکته‌ی مهم‌تری که لازم می‌دانیم خواننده‌ی محترم مطلع باشد این است که اگر عوام ندانند قطعاً آخوندها که اغلب به این حدیث استناد می‌کنند، می‌دانند که ناقل آن یعنی «محمد بن حمید الرّازی» در زمان منصور دوانیقی، «مالک» را درک نکرده تا این حدیث را مستقیماً از او نقل کند، فرضاً که او را درک می‌کرد باز هم حدیثش اعتبار نداشت زیرا علمای رجال از قبیل نسائی و ابن شیبّه و ابوزرعّه و... او را تضعیف کرده، و غیر موثوق دانسته‌اند! باید پرسید: چرا علمای ما به چنین حدیثی استناد می‌کنند؟! (فَتَأْمَلُ).

\*\*\*

در این ایّام پیری و فرتوتی و ضعف بینایی، بیش از این امکان تفصیل ندارم و بیم آن دارم که اصلاح و تهذیب این کتاب به سر انجام نرسد، امیدوارم که همین مقدار کافی باشد تا

خوانندگان محترم بیدار شوند و در آنچه در زمان ما به عنوان اسلام به آن‌ها عرضه می‌شود، تحقیق و تأمل کنند و هر چیزی را ولو گوینده‌اش معمم باشد بدون تفکر و بدون تدبّر در قرآن کریم، نپذیرد و این آیه‌ی شریفه‌ی را از یاد نبرند که فرموده: ﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الضُّمُّ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [الأنفال: ۲۲] «همانا بدترین جنبدگان نزد خداوند کران و گنگان‌اند که نمی‌اندیشند». اینک می‌پردازیم به بقیه‌ی مطالب مفاتیح الجنان.

### فصل هفتم:

در این فصل مؤلف از قول «سید علی خان شیرازی» آورده است که اسم اعظم خدای تعالی آن است که افتتاح او «الله» و اختتام او «هو» است و حروفش نقطه ندارد.... الخ تا آنکه گوید: اسم اعظم در پنج آیه‌ی قرآن آمده است. حال باید پرسید: دلیل و مدرک سید علی خان چه بوده است؟ او و شیخ مغربی هر دو بدون مدرک شرعی، مطالبی درباره‌ی آیاتی از قرآن به هم بافته‌اند. ما آیات قرآن کریم را قبول داریم ولی آنچه ایشان بدون مدرک گفته‌اند حجت نمی‌دانیم و بدون دلیل و مدرک نمی‌پذیریم.

**دعای توسّل:** دعایی است کاملاً بی‌أصل و نسب که ارتباطی به پیشوایان دین ندارد. اما شیخ عباس می‌گوید: علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده در بعضی از کتب معتبره (!؟) نقل کرده‌اند از «محمد بن بابویه» که این دعا از ائمه است ولی نه نام کتاب را معین نموده و نه راوی آن را و نه امامی که دعا از او نقل شده است! دعای مذکور در کتب مشهور شیعه که در ادعیه تألیف شده از قبیل «صحیفه‌ی سجّادیّه» و شرح آن موسوم به «ریاض السّالکین» و کتاب «عُدّة الدّاعی» ابن فهد حلّی و «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی نیامده است.

آری، این دعای توسّل از جعلیات مذهب‌سازان بی‌پرواست و چنانکه صاحب مفاتیح الجنان اشاره کرده دعای معروف به دعای دوازده امام خواجه نصیر همین دعای توسّل است که ترکیب کرده‌اند با خطبه‌ای که تقریر یکی از علماست و «کفعمی» خطبه‌ی مذکور را در اواخر کتاب «مصباح» آورده و در «البلد الامین» خلاصه‌ای از دعای توسّل مفاتیح را در آخر دعای «فرج» قرار داده است. مخفی نماند که «خواجه نصیر» عالمی بود که نان به نرخ



روز می خورد و مدّتی در خدمت اسماعیلیان هفت امامی بود! به هر حال خواجه و امثال او حقّ تشریح ندارند و خدا قول آنان را حجّت قرار نداده است.

متن دعا نیز معیوب است زیرا هیچ کس از ائمّه در دعایشان به خود متوسّل نشده‌اند! مثلاً امام حسین علیه السلام هیچگاه نگفته است: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ، أَيُّهَا الشَّهِيدُ، يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، يَا سَيِّدَنَا وَمَوْلَانَا، إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدَّمْنَاكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَاتِنَا يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ = ای ابا عبدالله، ای حسین بن علی، ای شهید، ای پسر رسول خدا، ای حجّت خدا بر بندگانش، ای آقای ما، ای سرور ما، همانا ما روی آوردیم و شفاعت خواستیم و توسّل جستیم به تو، به سوی خدا و تو را پیش روی حاجات خود قرار داده‌ایم ای آبرومند نزد خدا. برای ما نزد خدا شفاعت کن!» یعنی خود را نخوانده و خود را شفیع خود قرار نداده یا مثلاً نبیره‌ی خود را که هنوز جدّش ولادت نیافته بود شفیع خود قرار نداده! جعل این گونه دعاها مضحک و دلیل فقدان عقل است.

شیخ عباس می گوید: بنا به روایتی دیگر پس از دعای فوق بگوید: «... تَوَسَّلْتُ بِكُمْ إِلَى اللَّهِ... وَاسْتَنْقِذُونِي مِنْ دُنُوبِي عِنْدَ اللَّهِ... الخ = به شما توسّل جستیم به سوی خدا..... مرا نزد خدا از گناهانم نجات دهید...!» از شیخ عباس می پرسیم: آیا قرآن نخوانده‌ای که خدا با استفهام انکاری به رسول خود فرموده: ﴿أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ﴿١٩﴾﴾ [الزمر: ۱۹] «ای پیامبر! آیا تو کسی را که در آتش دوزخ است، نجات می‌بخشی؟! و یا فرموده: ﴿وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۱۳۵] «و جز خدا کیست که گناهان را ببامزد؟» و آیا آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی یاسین و آیاتی را که فرموده نجات از گناهان و عذاب گناهان به دست خداست نه غیر او، نخوانده‌ای؟! پس وقتی رسول خدا نمی‌تواند بندگان را از عذاب خدا نجات دهد چگونه امامان می‌توانند؟!».

خدا فرموده مؤمنین اگر گناه کنند از خدا آمرزش می‌خواهند [آل عمران: ۱۳۵] و با انجام اعمال نیک سعی بر جبران گناه خویش می‌کنند [هود: ۱۱۴] و فرموده که انبیاء و صالحین را که از دنیا رفته‌اند واسطه قرار می‌دهند! حضرت علی علیه السلام نیز عرض می‌کند: «أَسْتَغْفِرُكَ

لِدُنُوبِي الَّتِي لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ» (پروردگارا) برای گناهانم که جز تو کسی آن‌ها را نمی‌آمرزد از تو آمرزش می‌طلبم»<sup>(۱)</sup>. و حضرت سجاد عليه السلام نیز عرض می‌کند: «لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ، وَلَا لِدُنْيِي غَافِرٌ غَيْرُكَ» (پروردگارا) حاجتم را جز درگاہت جای درخواستی و گناهم را جز تو آمرزنده‌ای نیست»<sup>(۲)</sup>.

دیگر آن که رسول خدا و ائمه را «وسیله» خوانده که ما بطلان این قول را در صفحات گذشته بیان کردیم<sup>(۳)</sup> در این جا تکرار نمی‌کنیم.

متأسفانه مردم به شرک مبتلا شده‌اند و غیر خدا را در دعاهایشان می‌خوانند و به این کار به شدت عادت کرده‌اند و هرچه دلیل بیاوری از این کار دست نمی‌دارند و حالشان بی‌شبهت نیست به کسانی که قرآن با تهدید به آن‌ها فرموده: ﴿إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تَوَمَّنُوا فَاَلْحَكُمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿۱۳﴾﴾ [غافر: ۱۲] «چون خدا به تنهایی خوانده می‌شود، انکار کرده و کفر می‌ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می‌گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است»<sup>(۴)</sup>.

عبادت و از آن جمله دعا باید طبق دستور خدا باشد، خدا کجا فرموده بندگان مقرب مرا بخوانید؟ خدا همه جا حاضر و ناظر و از ما فی الضمیر بندگان کاملاً آگاه است و طبعاً با چنین خدایی نیازی به واسطه نیست. رسول خدا کجا فرموده هر که مشکلی دارد مرا یا نوادگانم را بخواند و واسطه قرار دهد؟!

از خواننده‌ی دعای توسل می‌پرسیم: آیا قرآن نخوانده‌ای که فرموده شفاعت به اختیار کسی نیست بلکه فقط به إذن و اختیار خداست. آیا نمی‌دانی که انبیاء و ائمه برخلاف فرمان خدا کاری نمی‌کنند؟! پس اگر تو واقعاً خواهان شفاعتی باید خدا را بخوانی و خدا هر که را صلاح بداند شفیع تو قرار دهد نه من عندی یکی از بزرگان دین را که از دنیا رفته‌اند،

۱- الصَّحِيفَةُ الْعُلُوبِيَّةُ، مِنْ دَعَائِهِ عليه السلام فِي الْاِسْتِجَارَةِ بِاللَّهِ، ص ۲۳۸.

۲- صحیفه‌ی سجادیه، دعای دوازدهم.

۳- ر.ک. کتاب حاضر صفحه‌ی ۲۱۹ تا ۲۴۸.

۴- ر.ک. کتاب حاضر صفحه‌ی ۱۱۶ بند «ز».

انتخاب کنی و او را شفیع خود قرار دهی؟! <sup>(۱)</sup> آیا رسول اکرم ﷺ یا امامی که می خواهی از تو شفاعت کند، گناهان تو را می داند و از حال و خیال و سرائر و افکار تو مطلع است؟ پیامبر از اعمال پنهانی معاصرین خود با خبر نبود <sup>(۲)</sup>، قرآن نیز فرموده جُزْ خُدا هِیچ کس از حال بنده و گناهان او مطلع نیست چنانکه فرموده: ﴿وَكَلَّمْنِي بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۷] «و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست». پس چگونه توقع داری امامی که نمی داند تو چه گناهانی مرتکب شده ای، به صرف این که تملّق او را گفته ای بیاید و شفیع تو شود؟ آیا این دعاهاى توسّل را پیغمبر خوانده است یا فقط کفعمی و مجلسی و أمثال ایشان خوانده اند؟!

شیخ عباس دعای توسّل دیگری نیز از «قبس المصباح» نقل کرده که مقدمه آن را که دروغ از سراسر آن می بارد، نیاورده و اما دعا و اکاذیب مربوط به آن در بحار الأنوار (ج ۹۱، ص ۳۲ تا ۳۶) مسطور است. راوی دعای مذکور «حسن بن محمد بن جمهور العمی» است. برای اطلاع از حال او به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۳۲۲) مراجعه شود. در صفحه ی ۱۰۸ دعایی از «بلد الامین» آورده که در کتاب مذکور نیز فاقد سند است. متن دعا، اشکالی ندارد و مشمول اذن عامّ الهی به دعا است.

حرز حضرت امام زمان زین العابدین: یکی از علمای خرافی به نام «سید بن طاووس» حرزی از حضرت سجّاد علیه السلام نقل کرده که یقیناً دروغ و آن حضرت از دروغ بیزار است. حضرت سجّاد مکرراً در «صحیفه ی سجّادیه» گفته خدایا، حرز و پناهی برایم مگر ذات مقدّس تو نیست. مثلاً عرض می کند: «لَا يُجِيرُ يَا إِلَهِي إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْبُوبٍ..... إِلَيْكَ الْمَقَرُّ وَالْمَهْرَبُ = معبود من جُزْ پروردگار کسی بنده را پناه نمی دهد..... فرار و گریز (از امورنا مطلوب فقط) به سوی توست» <sup>(۳)</sup>.

۱- ر.ک زیارت و زیارتنامه، حاشیه ی صفحه ی ۲۳۱ به بعد و تابشی از قرآن ذیل آیه ی ۲۵۴ سوره ی بقره.

۲- ر.ک عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ۱۲۵ و ۱۲۹.

۳- صحیفه ی سجّادیه، دعای ۲۱.

یا عرض می‌کند: «وَأَجْعَلْنِي..... مِنْ الْمُصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ..... الْمُعَوِّدِينَ بِالْتَّعَوُّذِ بِكَ = (پروردگارا) به وسیله‌ی درخواستم از تو مرا در زمره‌ی اصلاح‌کنندگان (اعتقاد و اعمال) قرار ده.... و از جمله‌ی کسانی قرار ده که به پناه بردن به تو خو گرفته‌اند»<sup>(۱)</sup>.

یا عرض می‌کند: «لَا يَشْرُكَكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي، وَلَا يَتَفَقُّ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دُعَائِي..... فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ، وَتَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ وَالْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ = (پروردگارا) کسی در امید داشتیم با تو شریک نیست و در دعا و خواندنم کسی با تو همراه نمی‌باشد.... پس تو از شبیه و یا معارض داشتن والاتر و برتری و بزرگتری از آنکه همسان و همتا داشته باشی، پاک و منزهی و جز تو معبودی به حق نیست»<sup>(۲)</sup>.

یا عرض می‌کند: «فَإِلَيْكَ أَلْبَسْتُ، وَمِنْكَ أَخَافُ، وَبِكَ أَسْتَعِيْثُ، وَإِيَّاكَ أَرْجُو، وَلَكَ أَدْعُو، وَإِلَيْكَ أَلْجَأُ = پس فقط به سوی تو می‌گریزیم و فقط از تو بیمناکم و فقط از تو می‌خواهم به فریادم رسی و فقط به تو امیدوارم و فقط تو را می‌خوانم (یا فقط به درگاه تو دعا می‌کنم) و فقط به سوی تو پناه می‌برم»<sup>(۳)</sup>.

اما سجّاد چنان که در تاریخ مذکور است ادّعی‌ای امامت منصوصه نداشت (ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۶۸۵ باب ۱۲ وص ۷۳۰ به بعد) اما در این دعای فاقدالسند حضرت سجّاد فقط درود خدا را برای همان دوازه امام خیالی خواسته و خودش را «زین العابدین» خوانده! می‌پرسیم: چرا پسر دیگرش جناب زید علیه السلام را دعا نکرده است؟ چرا جناب نفس زکیه علیه السلام را دعا نکرده است؟ معلوم می‌شود راوی مجهولی که خواسته برای حضرت سجّاد مذهب بسازد این حرز را جعل کرده است و «سید بن طاووس» که شش قرن با حضرت زین العابدین علیه السلام فاصله داشته بدون این که راویان بین خود و آن

۱- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۲۵.

۲- صحیفه‌ی سجّادیه، دعای ۲۸.

۳- صحیفه‌ی سجّادیه‌ی، دعای ۵۲.

حضرت را ذکر کند بی واسطه، این دعای مجعول را از حضرت سجّاد نقل کرده است! در این دعا حضرت سجّاد زیارت قائم آل محمد را خواسته ولی دعای او مستجاب نشده است! در صفحه‌ی ۱۱۰ «سید طاووس» خرافی دعایی نقل کرده از حضرت باقر علیه السلام که متن آن عیبی ندارد ولی آن را کذّابی به نام ابوجمیل<sup>(۱)</sup> برای أحمق‌ی به نام «علی بن الحکم»<sup>(۲)</sup> و او برای «ابن فضّال» واقفی مذهب نقل کرده و «محمد بن حسن صفّار» که حدیث صحیح از غیر صحیح را تشخیص نمی‌داده در کتابش ثبت کرده است!<sup>(۳)</sup>

دعای سریع الإجابة: کفعمی بدون ذکر راوی دعایی را به حضرت کاظم علیه السلام نسبت داده که از متن دعا معلوم می‌شود جاعل آن بی‌سواد بوده است! در این دعا می‌گوید: «یا قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ!» حال اگر کسی از این جاعل پرسد منادی و مخاطب در این جمله کیست؟ در جواب عاجز خواهد ماند. می‌پرسیم: چگونه آقای کفعمی یا صاحب مفاتیح متوجه این خطای واضح نشده‌اند؟! آیا این از کثرت علم و زهد ایشان بوده است؟!

در این دعا می‌گوید: «وَبِالاسْمِ الَّذِي حَبَبْتَهُ عَن خَلْقِكَ فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ = و به نامی که آن را از مخلوقات خود پوشیده داشتی و جز به سوی تو از تو خارج نمی‌شود؟! آیا از حقّ تعالی چیزی خارج شده یا داخل می‌شود؟! حتی اگر بگوییم مقصود چیز دیگری بوده و برای آن معنای دیگری بیافیم بی‌شبهه این تعبیر عاری از فصاحت و بلاغت است و قطعاً حضرت کاظم علیه السلام چنین سخنی نمی‌گوید. چرا کتب مذهبی ما باید دارای چنین مهملاتی باشد؟

در صفحه‌ی ۱۱۱ دعایی نقل کرده با جمله‌ی: «یا مَنْ نُحِلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ» شروع می‌شود. و کفعمی فرموده: «سید بن طاووس» این دعا را برای ایمنی از سلطان و بلاء و ظهور اعداء و

۱- برای شناخت او رجوع کنید به عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول ص ۸۲۷ و ۸۵۲ و زیارت و زیارتنامه ص ۸۶ شماره‌ی ۳۷.

۲- درباره‌ی او رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۱۳، حاشیه‌ی شماره‌ی ۴.

۳- ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۶۸.

خوف فقر و تنگی سینه ذکر کرده است. می‌گوییم: قول «ابن طاووس» حجت شرعی نیست. دعای مذکور، دعای هفتم صحیفه‌ی سجّادیّه است و معلوم نیست که حضرت سجّاد علیه السلام این دعا را برای موارد مذکور می‌خوانده است.

در صفحه‌ی ۱۱۲ دعایی از کفعمی نقل کرده که قبلاً درباره‌ی آن سخن گفته‌ایم. مراجعه شود. (ص ۴۸ کتاب حاضر).

در صفحه‌ی ۱۱۳ سید علی خان شیرازی استعائنه نامه‌ای خطاب به صاحب الزّمان آورده است که سند ندارد و به پیشوایان دین نمی‌رسد! بلکه می‌گویند فردی در خواب این دعا را شنیده است! <sup>(۱)</sup> باید پرسید بنا به مدارک متقن شرعی، آیا صاحب الزّمان غائب وجود دارد؟ <sup>(۲)</sup> آیا رؤیا هم حجت شرعی است؟ آیا غیر خدا هم غیاثُ الْمُسْتَعِيثِينَ می‌باشد؟! مدرک شما بر این که غیر از خدا هم می‌تواند به صورت نامقید فریادرس باشد، چیست؟

در این دعا صاحب الزّمان را حجت قرار داده و گوید طول و عرض زمین را از کفر پاک می‌کند! در صورتی که اولاً خدا فرموده «پس از رسولان الهی کسی حجت نیست» [النساء: ۱۶۵] شما به چه دلیل صاحب الزمان را حُجَّةُ اللَّهِ می‌شمارید؟! ثانیاً: بنا به فرموده‌ی قرآن کفر و عداوت تا قیامت باقی خواهد بود، چنانکه خدا درباره‌ی نصاری و یهود فرموده: ﴿فَأَعْرَبْنَا وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ [المائدة: ۱۴ و ۶۴] «میان ایشان تا روز ستاخیز دشمنی و کینه افکندیم». طبق این آیات تا روز قیامت فرّق و مذاهب باطله از جمله یهود و نصاری موجود بوده و بینشان عداوت و کینه باقی خواهد بود و کفر و عداوت از طول و عرض زمین محو نخواهد شد.

خدا فرموده: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ [البقرة: ۲۵۶] «در دین هیچ اکراه و اجباری نیست به تحقیق که راه رشد و هدایت از ضلالت و گمراهی روشن و متمایز

۱- ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۳۱ و ۳۲.

۲- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۷۰۹ تا ۷۲۸ و کتاب بررسی علمی در احادیث مهدی تألیف نگارنده است.

شده است». بنابراین خدا کسی را نمی فرستد تا ملت های جهان را به زور مسلمان کند. بلکه ملت ها باید بیدار شده و خود راه هدایت را بجویند. اصولاً جایز نیست که مردم را به اکراه و زور مسلمان کنیم و چنان که قرآن فرموده رسول خدا ﷺ مردم را دعوت می فرمود ولی کسی را به اسلام مجبور نمی کرد. پس وقتی پیامبر اکرم ﷺ با دعوتش همه را مسلمان نکرد چگونه یکی از پیروانش می تواند؟!

در این دعائمه را حجت های الهی و معصوم خوانده است؟ دربارهی عصمت باید بدانیم که خدای تعالی به رسول خود می فرماید: ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹] «و برای گناهت و [گناه] مردان و زنان مؤمن [از خدا] آمرزش خواه». آری، عقلاً و نقلاً تردید نیست که رسول خدا ﷺ در رساندن آیات و احکام شریعت از اشتباه و نسیان مصون بوده است ولی دلیل قرآنی نداریم که در سایر امور از خطا مصون بوده است بنابراین «عصمت مطلق» انبیاء، مدرک قرآنی ندارد اما از آن مهم تر این است که قیاس غیرانبیاء به انبیاء غلط است. به انبیاء از جمله رسول خدا ﷺ وحی می شود و وحی به آمدن آن حضرت خاتمه یافته و پس از او به کسانی وحی نمی شود. بنابراین عصمت غیرانبیاء به هیچ وجه من الوجوه دلیل شرعی ندارد. (فتاؤل)

در این دعا آیهی پنجم سورهی قصص را که راجع به بنی اسرائیل و فرعون و هامان است دربارهی صاحب الزّمان قلمداد کرده است! آیا سیّد علی خان شیرازی یا دیگری حقّ دارد آیات قرآن را به دل خواه خود یا بنابه روایات ضعیف و بدون اعتنا به سیاق آیات، معنی کند؟!

در این دعا به صاحب الزّمان که نمی داند کجاست می گوید در حقّ من شفاعت کن که من تو را شفیع قرار داده و شفاعت تو را مقبول می دانم! بار دیگر می پرسیم: آیا شفاعت به إذن و اختیار خداست یا به اراده و انتخاب فرد گناه کار است که هر کس را خواست شفیع قرار دهد؟! آیا واقعاً هر بنده ای می تواند با تملّق و چاپلوسی و تمجید و تجلیل یکی از بزرگان را شفیع خود سازد؟ آیا نصب و تعیین شفیع با بندگان است و این انتخاب به ایشان واگذار شده؟ اگر چنین باشد مسیحیان میل دارند حضرت مسیح علیّه السلام و حضرت مریم علیها السلام

شفیعشان باشد و صوفیان میل دارند مثلاً عبدالقادر گیلانی از ایشان شفاعت کند و شیعیان میل دارند حضرت ابوالفضل عباس یا حضرت معصومه یا هر امام و امامزاده‌ای به طور دسته جمعی یا تک تک از ایشان شفاعت کنند؟ آیا خدا مطیع نام‌برندگان است؟ آیا در کتابش فرموده که من این‌ها را شفیع شما قرار داده‌ام و خواسته‌ی آن‌ها را حتماً می‌پذیریم؟ آیا در نظام الهی هر کس گناه و جنایتی کرد می‌تواند به دلخواه خود یک پیامبر یا بنده‌ی صالح را که در گذشته، با تملق و تمجید و اداریه به شفاعت کند و خدا هم وظیفه دارد بپذیرد؟!

خدا در قرآن فرموده: ﴿لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الزمر: ۴۴] «تمامی شفاعت از آن خداست که فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین از آن اوست». در این آیه از تقدیم «لِلَّهِ» بر «الشَّفَعَةُ» و از کلمه‌ی «جَمِيعًا» معلوم می‌شود اختیار شفاعت فقط و فقط با خداست و به دیگری واگذار نشده و خدا می‌فرماید کسی که مالک و فرمان‌روای آسمان‌ها و زمین است زمام شفاعت را به دست دارد پس مردم مکلف‌اند با اعمال حسنه، که خدا فرموده: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّكِرِينَ﴾ [هود: ۱۱۴] «همانا [اعمال] نیکو، بدی‌ها را از بین می‌برد این تذکری است برای یاد آوران». و با توبه و با دعا به درگاه خدا، رضای خداوند را کسب نمایند تا خدا خود عفو نماید یا شفییعی برای ایشان معین کند و مقصری که قابل شفاعت باشد خدا خود تعیین می‌فرماید: خدا فرموده: ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: ۳] «هیچ شفییعی نیست مگر پس از رخصت او». در سوره نجم آیه‌ی ۲۶ نیز شفاعت منوط به اذن الهی است. از این آیات مسلم می‌شود که تعیین و نصب شفیع با خداست<sup>(۱)</sup>.

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۸۵ بند «ب» و خصوصاً کتاب تابشی از قرآن، ذیل آیه‌ی ۲۵۴ سوره‌ی بقره و زیارت و زیارتنامه، ص ۲۳۱ و احکام القرآن مسأله ۱۸۰۲ تا ۱۸۲۲. البته مخفی‌نمانند تعدادی از مسائلی را که در احکام القرآن آورده‌ام، امروز مورد قبول اینجانب نیست و کتاب مذکور باید تصحیح و اصلاح گردد.



## فصل هشتم:

این فصل آخرین بخش باب اول مفاتیح الجنان محسوب می‌شود و در مناجات و مشتمل است بر پانزده مناجات و مناجاتی منظوم منسوب به حضرت علی علیه السلام است.

علامه‌ی مجلسی مدّعی است که این مناجات‌ها از حضرت سجّاد است که وی آن را در کتب بعضی از اصحاب یافته است! ولی نه نام کتاب نه نام مؤلف را ذکر نموده و نه راویان آن را معلوم کرده است! بنابراین این مناجات‌ها سند ندارند و حتّی در صحیفه‌ی سجّادیّه نیز مذکور نیستند. ما نمی‌دانیم که رُوات آن مؤمن بوده‌اند یا نه، عادل بوده‌اند یا فاسق، غالی بوده‌اند یا نه، خدا را قابل رؤیت می‌دانسته‌اند یا نه، صوفی بوده‌اند یا مسلمان مقید به قرآن و هکذا....

حال باید در متن این مناجات‌ها نظر کرد تا الفاظ و تعابیر نابجا و غیر لائقی نسبت به ذات اقدس پروردگار در آن نباشد. به نظر ما در اکثر این مناجات‌ها تعابیر صوفیانه و صوفی‌پسند دیده می‌شود در حالی که چنان‌که از «صحیفه‌ی سجّادیّه» پیداست آن جناب این‌گونه تعابیر نداشته است و خدا را قابل رؤیت نمی‌دانسته است. و حال آن‌که فی المثل در مناجات سوّم (مناجاة الخائفین) به خدا می‌گوید: «وَلَا تَحْجُبْ مُشْتَاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَيْكَ = (خدایا) مشتاقان خود را از نظر کردن به دیدار زیباییت محجوب و مستور مگذار». و در مناجات هشتم می‌گوید: «وَصَلِّكَ مُنَى نَفْسِي..... وَرُؤْيَيْكَ حَاجَتِي = وصال تو آرزوی من است.... و دیدار تو حاجت من است». و در مناجات نهم می‌گوید: «فَاجْعَلْنَا<sup>(۱)</sup> مِمَّنْ..... مَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ.... وَأَعَدَّتْهُ مِنْ هَجْرِكَ.... وَاجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ = ما را از کسانی قرار ده که به او دیدن رویت را عطا فرمودی..... و او را از هجران خویش پناه دادی.... و او را برای مشاهده‌ی خود برگزیدی». و در مناجات یازدهم می‌گوید: «عُلَّتِي لَا يُبْرِدُهَا إِلَّا وَصْلُكَ.... وَشَوْقِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُغُهُ إِلَّا النَّظَرُ إِلَى وَجْهِكَ = حرارت عطش مرا جُز وصال تو سرد نمی‌کند و شوق مرا به سوی تو جُز نظر به رویت سیراب نمی‌سازد». و در مناجات دوازدهم

۱- با توجه به جملات بعد که در آن‌ها ضمیر مفرد آورده است بهتر بود که به جای «فَاجْعَلْنَا» بگوید: «فَاجْعَلْنِي».

می گوید: «فَأَجْعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ.... قَرَّتْ بِالنَّظْرِ إِلَىٰ مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ = پس ما را از کسانی قرار ده..... که چشمانشان به نظر کردن به محبوبشان روشن گشته است». و در مناجات پانزدهم می گوید: «وَأَقْرِزْ أَعْيُنَنَا بِرُؤْيَيْكَ = چشمان ما را به دیدارت روشن فرما!» ما این چند جمله را از باب نمونه آوردیم و گرنه در این مناجات‌ها اصطلاحات و تعابیر صوفیانه بسیار است.

به نظر ما این مناجات‌ها را فرد یا افرادی صوفی مسلک خرافی یافته و به حضرت سجاد علیه السلام نسبت داده‌اند و إلا ائمه در دعاهایشان تعابیر صوفیانه نداشته‌اند. درباره‌ی تعابیر صوفیانه قبلاً سخن گفته‌ایم (ص ۶۴ تا ۷۰) و در این جا تکرار نمی‌کنیم.

مخفی نماند در برخی از این مناجات‌ها جملاتی هست که مخالف عقیده‌ی صاحب مفاتیح است از جمله در مناجات هفتم (مُنَاجَاةُ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ) عرض می‌کند: «لَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ = (پروردگارا) برای ما به سوی تو جز خودت، هیچ وسیله‌ای نیست». از مؤلف مفاتیح می‌پرسیم: اگر این مُنَاجَات را قبول داری پس چرا ائمه و حتی غیر ائمه را «وسيله» می‌دانی؟

البته باید توجه داشت که این مناجات‌ها را بدون دلیل و مدرک به شرع نسبت ندهیم اما بنا به اِذْنِ عَامِّ إِلَهِي به دعا، خواندن برخی از این مُنَاجَات‌ها ممنوع نیست. به عنوان مثال خواندن مناجات چهارم (مُنَاجَاةُ الرَّاجِينَ) بدین شرط که آن را وارد از شرع ندانیم، ایرادی ندارد. ما در اینجا ترجمه‌ی این مناجات را می‌آوریم.

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان»

ای آن که هرگاه بنده‌ای از او [چیزی] بخواهد به وی عطا فرماید و هرگاه بدان چه دارد، امید و آرزو داشته باشد، وی را به خواسته‌اش می‌رساند و هرگاه [بنده] به او روی آورد، وی را [پذیرفته] و مقرب و نزدیک می‌سازد و چنانچه نافرمانی کند - که از او پنهان نمی‌ماند - گناهِش را پرده پوشی کند [و رسوایش نسازد] و هرگاه بر او توکل کند [و خود را به او سپارد] وی را بسندگی و کفایت فرماید.

ای معبود من، کیست که [به پیشگاهت] به طلب مهمانی وارد شد و تو مهمان نوازی نفرمودی؟ و کیست که به امید بزرگواریت به درگاهت روی آورد و به او نکویی

نفرمودی؟ آیا سزاوار است که از درگاهت نا امید بازگردم در حالی که جُز تو یآوری نمی‌شناسم که [بالذات] موصوف به بخشش و احسان باشد؟ چگونه به جُز تو امیدوار باشم در حالی که خیر و نیکی به تمامی در دست توست؟! و چگونه به جُز تو به کسی امید بدارم یا آرزو کنم [که خواسته‌ام را بر آورده سازد] در حالی که آفرینش و فرمان [همه] از آن توست؟ آیا امید خویشتن از تو برگیرم در حالی که [تاکنون] از فضل و بخشش خویش - بی آن که طلب کنم - به من نکویی کرده‌ای؟! آیا در حالی که به ریسمان [آیین] تو درآویخته‌ام مرا نیازمند [مخلوقی] چونان خودم می‌سازی؟!<sup>(۱)</sup>

ای آن که روی‌آوران [به درگاهش] را به رحمت خویش فیروزبخت سازد و آمرزش جوین [را می‌آمزد و آنان] به عقوبتش نگون بخت نشوند. چگونه تو را از یاد ببرم در حالی که تو همواره به یاد منی و چسان از تو غافل شوم در حالی که [پیوسته] مرا در نظر داری؟! ای معبود من، به دامان بزرگواریت دست آویخته‌ام و برای برخورداری از بخشش و عطایت [تو] امید گسترده‌ام پس مرا با توحید ناب و بی‌آلایش، پاک و خالص بساز و مرا از بندگان برگزیده‌ات مقرر بفرما.

ای آن که هر گریزنده‌ای [از ناملایمات] به او پناه می‌برد و هر جوینده‌ای فقط به او امید می‌دارد. ای والاترین امید وای بخشنده‌ترین خواننده و ای آن که خواستار نیازمند [از درگاهش تهی دست] باز نیاید و آرزومند امیدوار [از بارگاهش] نا امید نگردد، ای آنکه درگاهش برای خواننده، گشاده است و پرده‌اش برای فرد امیدوار، برفراز و برکنار است.

[پروردگارا] از تو می‌خواهم به کرامت خویش بر من منت نهی و از آن چه مایه‌ی روشی دیده‌ام باشد و از امید بخشیت آن چه را که مایه‌ی آرام و قرار جان و دلم باشد و از [ایمان

۱- افضل برگزیدگان خدا، رسول اکرم ﷺ است که به امر خدا می‌گوید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ» [الكهف: ۱۱۰] «مانا من انسانی چون شما هستم که به من وحی می‌شود معبودتان معبودی یگانه است، پس هر که به ملاقات پروردگارش [در روز رستاخیز] امید دارد باید کرداری شایسته به جای آرد و احدی را در عبادت پروردگارش شریک و انباز نشمارد».

و [یقین آنچه را که ناگواری‌های دنیا را آسان و ناچیز سازد و [با چنین یقینی] پرده‌های کور [باطنی] از بصیرت و بینشم برکنار افتد، مرا عطا فرمایی. به رحمت ای مهربانترین مهربانان.

### مناجات منظومه‌ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام:

این مناجات مشتمل است بر سی بیت شعر که بعضی از ابیات آن ناموجه است. از جمله بیت بیست و هفتم که معلوم می‌سازد این مناجات و اشعار از حضرت امیرالمؤمنین نیست زیرا آن حضرت متواضع بوده و مغرور و خودپسند نبود و خود را آن قدر عزیز نمی‌دانست که خداوند متعال را قسم بدهد به خودش و در پیشگاه خالق سبحان بگوید:

إِلَهِي بِحُرْمَةِ الْمُصْطَفَى وَابْنِ عَمِّهِ وَحُرْمَةِ أَبْرَارٍ هُمْ لَكَ خُشَعٌ

ای معبود من، به حرمت حضرت مصطفی و پسر عمش

و به حرمت پاکانی که در پیشگاهت خاشع‌اند

این اشتباه را جاعلین حدیث چند بار مرتکب شده‌اند. از آن جمله در نماز و تسبیح بی‌سندی که شیخ طوسی (مصباح‌المتهجد، ص ۲۵۸) نقل کرده و در مفاتیح (ص ۴۰ و ۴۱) آمده است و ادعا شده هر که این نماز و تسبیح را بخواند همه‌ی گناهانش آمرزیده می‌شود! در آن جا نیز می‌گوید: «اللَّهُمَّ بِمُحَمَّدٍ سَيِّدِي وَبِعَلِيِّ وَوَلِيِّي = پروردگارا، تو را سوگند می‌دهم به محمد که سرورم و به علی که ولی من است!» چگونه علی علیه السلام خدا را قسم داده به علی که ولی اوست؟! آیا ممکن است یک فرد عامی عرض کند خدایا، تو را قسم می‌دهم به خودم که ولی خودم می‌باشم! تا چه رسد به حضرت علی علیه السلام که شهبسوار عرصه‌ی سخنوری است؟!

حضرت علی علیه السلام کسی است که خود فرموده: «إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَالثِّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا = از خودپسندی و اتکاء به چیزی که تو را به خود پسندی وادارد پرهیز». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۳) و فرموده: «إِعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْبَابِ = بدان که عجب و خودپسندی ضد صواب و درستی و آفت عقل‌هاست» (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱). آن حضرت عزت خود را بندگی خدا می‌داند و بنا به نقل مؤلف مفاتیح، عرض می‌کند: «إِلَهِي كَفَى بِي

عِزّاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا = ای معبودم مرا همین عزّت بسنده است که بنده‌ات باشم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگارم باشی». (مفاتیح، ص ۱۲۷).  
این جانب سال‌ها قبل که مشغول ترجمه‌ی «صحیفه‌ی علویّه» بودم، ۲۴ بیت از این مناجات را به نظم فارسی در آوردم که در این جا ابیات مذکور را به یادگار می‌گذارم:

- ۱- تو را حمد باشد که داری تو مجد و غلی<sup>۱</sup>  
مبارک تو، هر کس کنی منع و هر کس عطا
- ۲- خدایا، تو خَلّاقی و حِرز و هم پُشت من  
به سوی تو نالم به عُسر و به یُسّر و رضا
- ۳- خدایا، بُود گر خطایم بزرگ و کلان  
بُود عفو تو برتر و بیشتر از خطا
- ۴- خدایا بدادم به نفسم اگر هر چه خواست  
من اکنون دچار پشیمانیم ای خدا
- ۵- خدایا تو بینی مرا حال و فقر و نیاز  
سمیعی تو رازِ نُهانِ مرا در دعا
- ۶- خدایا امیدم مکن قطع و دل را سیاه  
که من در عطایت طمع دارمی جودها
- ۷- خدایا اگر ناامیدم کنی یا که طرد  
امیدم به که؟ یا شفیعم بُود در کجا؟
- ۸- خدایا پناه از عذابت بده زانکه من  
اسیر و ذلیلَم، زِ خوفت شده قد دوتا
- ۹- خدایا به تلقین حجتِ اُنِسم تو باش  
چو شد قبر مأوی و منزل مرا

- ۱۰- خدایا عذابم کنی سال‌ها گر هزار  
 امیدم ز تو ای خدا، می نگردد جدا
- ۱۱- خدایا چشمان طعم عفت مرا آن‌دمی  
 که نبی مال نافع، نه فرزند باشد، به روز جزا
- ۱۲- خدایا مراعات کن ورنه ضایع شوم  
 که ضایع نگردم رعایت کنی گر مرا
- ۱۳- خدایا اگر جز ز محسن تو می‌نگذری  
 که بخشد گناهان بدکار اهل هوی؟
- ۱۴- خدایا گرم قصر در کسب تقوی شده  
 به دنبال عفت همی می‌دوم بارها
- ۱۵- خدایا ز جهلم خطا کرده‌ام دائماً  
 امیدم به تو بوده تا گفته شد پس چرا
- ۱۶- خدایا گناهان من بیشتر شد ز کوه  
 و لیکن بود عفو تو اکثر و برترا
- ۱۷- خدایا برد یاد جودت ز دل ترس من  
 ز یاد خطاها بیارد مرا اشک از دیده‌ها
- ۱۸- خدایا تو بگذر ز لغزش، ببخشم گناه  
 که اقرار دارم به خوف و به زاری کنم من دعا
- ۱۹- خدایا رسان از خودت روح و راحت مرا  
 که من جز به درهای فضل نمی‌آورم التجا
- ۲۰- خدایا اگر دور سازی و خوایم کنی  
 چه باشد مرا حیل‌ای یا چه سازم چها؟

۲۱- خدایا به شب دوست بیدار هست

کند راز با دوست، غافل بخوابد به جا

۲۲- خدایا خلائق بخوابند و جمع زیاد

به شب در تضرّع همه پا به جا

۲۳- خدایا امیدم سلامت تمنا کند

خطاهای زشتم زند مرمرا طعنه‌ها

۲۴- خدایا اگر بگذری عفو آرد رها

و إلا گناهان، هلاک آورد، هم بلا





## باب دوم

## فصل اوّل

این فصل در فضیلت و اعمال ماه رجب است. در ابتدای این فصل به نقل از وسائل الشیعه<sup>(۱)</sup> افترا بی را به پیامبر ﷺ نقل کرده که آن حضرت فرمود: «أَلَا إِنَّ رَجَبَ شَهْرُ اللَّهِ الْأَصَمِّ وَهُوَ شَهْرٌ عَظِيمٌ..... لَا يُقَارَبُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ حُرْمَةً وَفَضْلاً..... أَلَا إِنَّ رَجَبَ شَهْرُ اللَّهِ وَشَعْبَانَ شَهْرِي وَرَمَضَانَ شَهْرُ أُمَّتِي.....» «ماه رجب ماه بزرگ خداست و ماهی در حرمت و فضیلت به آن نمی‌رسد..... رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه اُمّت من است.....». در حالی که در همین «وسائل» از حضرت علی عليه السلام نقل شده که فرمود: «رَجَبُ شَهْرِي وَشَعْبَانَ شَهْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَرَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ» «رجب ماه من و شعبان ماه رسول خدا و رمضان ماه خداست»؟!<sup>(۲)</sup>. علاوه بر این، خود شیخ عباس در فصل سوّم (ص ۱۷۰) افضل ماه‌ها را ماه رمضان ذکر نموده است! آیا هنگامی که شیخ عباس این سطور را می‌نوشت با خود فکر نکرد که چگونه ممکن است «رجب» اشرف الشهور و هم‌تراز رمضان باشد در حالی که قرآن کریم در ماه رمضان نازل شده و شب قدر در این ماه قرار گرفته و پیامبر در این ماه به غار حراء می‌رفت و عبادت می‌کرد و روزه‌ی این ماه واجب گردیده و تنها نام این ماه در قرآن آمده و یکی از دو عید بزرگ مسلمین به مناسبت و در ارتباط با پایان یافتن این ماه پربرکت است و حتی مردم ما غالباً در مساجد در این ماه پس از

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۵۲ و بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۶.

۲- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۵۶.

نمازها این دعا را می‌خوانند که در آن خطاب به خدای متعال عرض می‌کنند: «هَذَا شَهْرٌ عَظُمَتْهُ وَكُرِّمَتْهُ وَشَرَّفَتْهُ وَفَضَّلَتْهُ عَلَى الشُّهُورِ» (پروردگارا) این ماهی است که آن را بزرگ و گرامی داشته و شرافت بخشیده و بر [همه‌ی] ماه‌ها فضیلت و برتری داده‌ای». خود شیخ عباس نیز این دعا را در مفاتیح در بخش «اعمال مشترکه‌ی ماه رمضان» (ص ۱۷۵) آورده است. و نیز دعایی مربوط به شب آخر شعبان و شب اول ماه رمضان (ص ۱۶۹) نقل کرده از «حارث بن مغیره‌ی نضری» که «نجاشی» درباره‌ی او فرموده: «ثِقَّةٌ ثِقَةٌ = او بسیار مورد وثوق است». در دعای مذکور نیز آمده است: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ الْمُبَارَكَ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَجُعِلَ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ قَدْ حَضَرَ = پروردگارا، همانا این ماه مبارک که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایه‌ی هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کننده‌ی حق از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است».

در این فصل ثواب‌های عجیب و غریب برای روزه در ماه رجب ذکر نموده که جعل غالبان است و گفته‌ی ائمه نیست. در صفحه‌ی ۱۳۰ می‌نویسد: شیخ [طوسی در مصباح المتجهّد] روایت کرده که بیرون آمده از ناحیه‌ی مقدّسه بر دست شیخ کبیر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعد! شیخ طوسی دو‌یست سال پس از محمد بن عثمان بوده و بهتر بود راویان میان خود و «محمد بن عثمان» را معرفی می‌کرد اما به هر حال یکی از زوّات این توفیق «احمد بن محمد بن عبیدالله العیاش الجوهری»<sup>(۱)</sup> است که او را با شماره‌ی ۷۶ در کتاب «زیارت و زیارتنامه» (ص ۱۶۴) معرفی کرده و اشکالات این توفیق را نیز ذکر کرده‌ایم و در این جا تکرار نمی‌کنیم. (مراجعه شود) عجباً که شیخ عباس از کسی این مناجات و دو مناجات بعدی را نقل کرده که علمای رجال از جمله نجاشی و شیخ طوسی و ابن داود و علامه‌ی حلّی و صاحب وجیزه و..... او را ضعیف شمرده‌اند! آیا شیخ عباس هنگامی که جمله‌ی: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ = هیچ فرقی بین تو بین آنها (= والیان) نیست

۱- ناقل دعای سمات نیز همین راوی است. ر.ک. کتاب حاضر، ص ۶۹ و ۲۵۹. نیز رجوع کنید به کتاب

جُز این که آنان بندگان تو هستند!» را می‌نوشت، با خود فکر نکرده که چگونه فرقی بین خدا و بندگانش نیست در حالی که خدا واجب الوجود و قدیم و غنی بالذات است و بندگانش ممکن الوجود و حادث و فقیر و محدود هستند؟! ای خواننده‌ی فکور این جاعلین جاهل به ما خدایی را معرفی کرده‌اند که مانند خودش را خلق کرده و با بعضی از مخلوقاتش فرقی ندارد!

در این مناجات برای خدای متعال «مقامات» قائل شده! در حالی که در قرآن کریم برای خدا، هیچ‌گاه «مقام» به صورت جمع ذکر نشده و همیشه مفرد آمده است [ابراهیم: ۱۴، الرحمن: ۴۶، النازعات: ۴۰] زیرا خدا یک مقام عظمت و جلال و کبریایی داراست که نه تنزل و تعطیل دارد نه ترقی، زیرا خدا والاترین و بالاترین مقام را حائز است که برتر از آن متصوّر نیست و در صفات الهی تغییری نیست بنابراین دعای خرافی رجیّه که برای خدا «مقامات» قائل شده، صحیح نیست.

اگر واقعاً این دعا از «ناحیه» صادر شده، وای به حال فریب خوردگانی که به چنین ناحیه‌ای معتقداند! متأسفانه به نام «ناحیه» هر چه خواسته‌اند صادر کرده‌اند و عوام را مرعوب ساخته و دهان علمای عوام ترس را بسته‌اند و اجازه نداده‌اند که کسی پرسد ما که از شما جُز ادّعا چیزی ندیده‌ایم، از کجا بدانیم مطالبی که ارائه می‌کنید واقعاً از امام است، ما که دست‌خطّ امام را ندیده‌ایم تا خطّ مطالب شما را با دست‌خطّ امام مقابله و مقایسه کنیم، پس به چه دلیل باید ادّعاهای شما را بپذیریم خصوصاً که آنچه عرضه می‌کنید غالباً با قرآن موافق نیست؟!

در صفحه‌ی ۱۳۱ دو نامه از «ابوالقاسم حسین بن روح» با ادّعای صدور از «ناحیه» ذکر شده که راوی آن‌ها نیز «أحمد بن عیاش» است. مخفی نماند که «حسین بن روح» مردی بسیار سیاس و چند رنگ بود و به قول شیخ عبّاس: «چنان با مخالفین حُسن سلوک داشت که هریک از مذاهب اربعه مدّعی بودند که او از ماست و افتخار می‌نمودند هر طائفه‌ای به نسبت او به ایشان..... و شیعیان..... اموال را تسلیم او می‌نمودند»<sup>(۱)</sup>. تو خود حدیث مفصل

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۵۰۷ و ۵۰۸.

بخوان از این مجمل! گیرم که «ابن روح» قصد تقیه می داشت اما لازم نبود که به یکایک مذاهب تظاهر نماید بلکه می توانست یکی از مذاهب مثلاً مذهب مالکی یا شافعی یا اوزاعی یا..... را انتخاب نماید تا خطری متوجه او نشود. (فتأمل)

متن زیارتنامه‌ی هفتم نیز ربطی به توحید و اسلام ندارد و پیداست که از بافته‌های فرقه‌ی ملعون<sup>(۱)</sup> و منحرف «مفوضه»<sup>(۲)</sup> است در قسمتی از این زیارت شرک آمیز می گوید: «أَنَا سَائِلُكُمْ وَأَمِلُكُمْ فِيمَا إِلَيْكُمْ التَّفْوِيضُ وَعَلَيْكُمْ التَّعْوِيضُ فَبِكُمْ يُجَبَّرُ الْمَهِيضُ وَدُشْفَى الْمَرِيضُ وَمَا تَزْدَادُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَغِيضُ = من از شما خواستارم و در آنچه به شما تفویض گردیده به شما امید دارم عوض دادن بر عهده‌ی شماست، با شماست که استخوان شکسته ترمیم گشته و بیمار شفا می یابد و آنچه زهدان [مادران] می افزاید و می کاهد؛»

خواننده‌ی گرامی خدا درباره‌ی خود فرموده: ﴿اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ۗ عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿٦﴾﴾ [الرعد: ۸، ۹] «خداوند است که می داند آنچه را که هر زنی باردار می شود و آنچه زهدان‌ها می کاهد و آنچه می افزاید و هر چیز نزد او به اندازه‌ای [معین] است. دانای پنهان و آشکار و بزرگ والا تر و برتر است.»

حضرت علی علیه السلام نیز فرموده: إِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا عَدَدَهُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ عَدًّا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ...﴾ [لقمان: ۳۴] فَيَعْلَمُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ..... فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ... الخ = همانا علم غیب علم قیامت است و آنچه خداوند سبحان با این فرموده‌اش برشمرده است: «همانا خداوند دانش هنگام رستاخیز را داراست و باران فرو فرستد و می داند آنچه در

۱- شیخ صدوق ایشان را لعنت کرده است. ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۶۲ و ۶۳.

۲- درباره‌ی «تفویض» و «مَفُوضَه» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۱۲۱ به بعد و عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۴۱ و ص ۲۵۱ تا ۲۶۶ و ص ۶۲۵.

زهدها است و هیچ کس نمی‌داند فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند در کدام زمین خواهد مرد». پس خدای سبحان است که آنچه در زهدان‌هاست از پسر یا دختر، می‌داند..... این علم غیبی است که جز خدا هیچ کس نمی‌داند..... الخ<sup>(۱)</sup>.

اما متأسفانه جاعلین این دعا با ادعای دروغین حُبّ علی، این خصوصیات الهی را برای بندگانش قائل شده‌اند! آیا شیخ عباس هنگام نوشتن این زیارتنامه در کتابش، با خود فکر نکرد در حالی که انبیاء از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مالک نفع و ضرر نیستند [الأعراف: ۱۸۸، یونس: ۴۹ و الجن: ۲۱] چگونه ممکن است این امور به پیغمبر یا نوادگانش واگذار شده باشد؟ آیا شیخ عباس از عقاید باطل فرقه‌ی منحرف «مفوضه» بی‌اطلاع بوده و نمی‌دانسته ائمه آن‌ها را دشمن خدا شمرده‌اند؟<sup>(۲)</sup> مخفی نماند که راوی این زیارت نیز مانند زیارت پنجم و ششم رجیبه «ابن عیاش جوهری» است و البته از او، ارمغانی بهتر از این انتظار نمی‌رود!

متأسفانه بارها خود شاهد بوده یا شنیده‌ام که آخوندها مردم را به حاجت خواهی از ائمه علیهم السلام دعوت می‌کنند و می‌گویند هر چه می‌خواهید یا حلّ هر مشکلی که دارید، از این خاندان، از اهل بیت پیغمبر بخواهید! و مردم را به «مفاتیح الجنان» و زیارت شرک‌آمیز رجیبه ارجاع می‌دهند! در حالی که بسیاری از مطالب مفاتیح الجنان به هیچ وجه اعتبار شرعی ندارد.

در صفحه‌ی ۱۳۲ دعایی را از «ابن طاووس» خرافی نقل کرده که او از «محمد بن ذکوان» روایت کرده است! بین «ابن طاووس» و «ابن ذکوان» اقلّاً پانصد سال فاصله است و روات میان این دو معلوم نیستند و چنین روایتی مرفوع و بی‌اعتبار است. بنا به نقل رجال «ممقانی» (ج ۳، ص ۱۱۶) یکی از روات این دعا «محمد بن علی البرسی» است که از عُلّاء بوده و راوی متصل به «محمد بن ذکوان» کذاب مشهور «محمد بن سنان»<sup>(۳)</sup> است!

۱- نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۸.

۲- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۴۱ - امام رضا علیه السلام نیز «مفوضه» را مشرک شمرده است. (الاحتجاج طبرسی، چاپ نجف با تعلیقات محمد باقر خراسان، ج ۲ ص ۱۹۸).

۳- او را در عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول (ص ۳۰۹) معرفی کرده‌ایم.

اینک بردازیم به متن روایت که می گوید: «یا مَنْ... آمَنْ سَخَطُهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ... = ای آن که..... نزد هر شری از غضب او ایمن می باشم!» و این قول بر خلاف قرآن است که می فرماید: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩١﴾﴾ [الأعراف: ۹۹]. «پس آیا [اینان] از مکر [و عقاب] خداوند ایمن اند؟ پس [بدانید] که جز مردمان زیانکار، [کسی خود را] از مکر (و عقاب) خداوند ایمن نمی پندارد». خدا به رسول خود فرموده: ﴿قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنَّ عَصِيَّتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾﴾ [الأنعام: ۱۵] «بگو چنان چه پروردگارم را نافرمانی کنم، من از عذاب روزی بزرگ بیم دارم».

در صفحه‌ی ۱۳۴ خبرهای غرور آور بی مدرکی جمع کرده، از جمله می گوید هر که پنجشنبه و جمعه و شنبه‌ی یک ماه حرام (ماه‌های حرام عبارت‌اند از: رجب، ذی‌قعدة، ذی‌حجه و محرم) را روزه بدارد حق تعالی برای او ثواب نهصد سال عبادت بنویسد! <sup>(۱)</sup> یعنی ثواب آن از ثواب عبادت در شب قدر هم بیشتر است!

و یا در عمل نوزدهم قسمتی از یک حدیث خرافی و بی‌مدرک را از کتاب «اقبال الأعمال» ابن طاووس ضعیف‌العقل، نقل کرده ولی شاید خجالت کشیده و حدیث را به صورت کامل نیاورده است! در حدیث مذکور نمازی به نام نماز سلمان آمده بدین کیفیت که هر که در یک شب از شب‌های رجب ده رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعتی حمد و ﴿قُلْ يَتَّيَّبُهَا الْكُفْرُونَ﴾ یک مرتبه و توحید سه مرتبه، بیاورد حق تعالی هر گناهی که کرده و برای هر رکعت نمازش ثواب عبادت شصت سال را بنویسد و بابت هر سوره که خوانده قصری از مروارید در بهشت به او عطا فرماید و او را پاداش کسی دهد که در آن سال روزه داشته و نماز گزارده و حج و عمره بجای آورده و جهاد کرده است و برای او تا سال آینده در هر روز ثواب یک حج و یک عمره می‌نویسد و هنوز از نمازش فارغ نشده

۱- ادامه‌ی خبر که شیخ عباس نقل نکرده چنین است: و خدا برای هر رکعت نماز، ثواب پنجاه هزار نماز می‌نویسد و با صدیقین در بهشت ساکن می‌شود و قبل از خروج از دنیا، جایگاه خود را در بهشت می‌بیند! (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۷).

که خدا او را می‌آمرد و چون از نمازش فارغ شود فرشته‌ای از زیر عرش او را ندا می‌دهد که ای دوست خدا کار خود را از سر گیر! (۱۴) که خدای تعالی تو را از آتش دوزخ آزاد داشته است و خدا در آن سال او را در زمزه‌ی نمازگزاران قرار داده و اگر در همان سال بمیرد شهید مرده و خدا دعایش را مستجاب سازد و حاجتش را بر آورد و نامه‌ی اعمالش را در روز قیامت به دست راستش می‌دهد و میان وی و آتش جهنم هفت خندق فاصله قرار می‌دهد! (۱) مخفی نماند که شیخ عباس به عنوان عمل پنجم روز اول رجب نیز نمازی موسوم به نماز سلمان ذکر کرده که مشابه همین ثواب‌های عجیب و غریب برای آن نیز ذکر شده که در آنجا نیز مؤلف مفاتیح از ذکر آن‌ها صرف نظر یا حفظ آبرو کرده است! (۲) آیا شیخ عباس نمی‌داند که عبادات در اسلام توقیفی است و بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان - به بهانه‌ی آن که کفعمی یا مجلسی یا ابن طاووس و امثال آن‌ها نقل کرده‌اند - کاری را به عنوان عبادت به مردم معرفی کرد؟! نمی‌دانم تقوای شیخ عباس چگونه تقوایی بوده است!

در این خبر آمده این نماز را منافقین نمی‌خوانند! در این صورت لازم بود که پیامبر این نماز را به همه تعلیم می‌داد تا از نفاق نجات یابند نه این که به صورت یک روایت بی‌سند به دست ما برسد!

باری چنان که گفتیم در این بخش اخبار فریبنده‌ای آورده که هر کس فلان عمل مستحب را بجا آورد خدا تمام گناهانش را می‌آمرد! مثلاً در ص ۱۳۶ می‌گوید هر کس غسل کند در اول و وسط و آخر ما رجب، بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولد شده! در حالی که این خبر سند ندارد! (۳) و یا در صفحه‌ی ۱۳۹ از امام صادق نمازی نقل کرده که هر کس شب ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ رجب نماز مذکور را بخواند تمام

۱- اقبال الأعمال، دار الکتب الإسلامیة (الباب الثامن فیما نذکره مما یختص بشهر رجب وبرکاته)، ص ۶۳۰،

وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۰ و بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۸۰.

۲- برای دیدن حدیث مذکور رجوع کنید به مصباح المتجهّد شیخ طوسی به اهتمام انصاری زنجانی، ص

۷۵۲ و ۷۵۳، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

۳- اقبال الأعمال، ص ۶۲۸، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۵۹.

گناهانش آمرزیده می‌شود مگر شرک<sup>(۱)</sup>. اگر چنین باشد هر گناه کاری می‌تواند هر گناهی مرتکب شود و سپس در ماه رجب غسل کند یا نماز بخواند تا از گناهان پاک شود! این گونه احادیث چنان که در «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۷۰ بند ۷) گفتیم مردود و موجب غرور عاصیان است. باید هر گناه کاری توبه کند و گرنه بدون توبه، عمل او قبول نیست زیرا خدا فرموده: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [المائدة: ۲۷] «جز این نیست که خدا از تقوای پیشگان می‌پذیرد».

در صفحه‌ی ۱۳۵ به عنوان «عمل لَيْلَةُ الرَّغَائِبِ» عده‌ای از مجاهیل حدیثی را به پیامبر نسبت داده‌اند که فاقد اعتبار است<sup>(۲)</sup>. و در اعمال شب اوّل رجب دعایی از «موسی بن اُشیم» نقل کرده که از طرفداران ابوالخطّاب<sup>(۳)</sup> بوده است. ما این راوی را در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» معرفی کرده‌ایم (ص ۲۵۱). در صفحه‌ی ۱۳۶ نیز خبری از خبیثی به نام «ابوالبختری وهب بن وهب» نقل کرده است! ما او را در کتاب «زیارت و زیارتنامه» معرفی کرده‌ایم. (ص ۱۶۱ شماره‌ی ۶۲).

علمای ما از قبیل شیخ طوسی و امثال او کتاب‌ها در علم رجال نوشته‌اند و در آن‌ها بسیاری از راویان را ضعیف و کذاب و غالی و مجهول الحال و..... شمرده‌اند اما در کتب دیگرشان احادیث و ادعیه‌ای از همان راویان ضعیف و کذاب نقل کرده‌اند و خرافات و اباطیل آن‌ها را نشر داده‌اند! به قول برادر فاضل ما جناب قلمدران رحمته‌الله اینان مانند طیبی هستند که میکروب‌ها را معرفی کرده و مردم را از آن‌ها پرهیز می‌دهند ولی خودشان همان میکروب‌ها را به مردم تزریق می‌کنند! علمای ما با نقل احادیث ضعاف، دین را آلوده و مسلمین را گرفتار کرده‌اند!

۱- احمد بن ابی‌العینا که بنا به نقل إقبال الأعمال (ص ۶۵۵) این روایت را گفته، مهمل است و حال او معلوم نیست.

۲- برای اطلاع از سند حدیث مذکور رجوع کنید به بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۵ به بعد.

۳- فرقه‌ی «خطّاییه» به او منسوب است. ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۳۷ و ۸۷



در صفحه‌ی ۱۳۹ به ولادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرده که ما خوانندگان را به کتاب «زیارت و زیارتنامه» (ص ۲۷۶ تا ۳۸۳) ارجاع می‌دهیم.

در همین صفحه برای شب نیمه‌ی رجب نمازی ذکر کرده که بنا بر آنچه در «اقبال الاعمال» (ص ۶۵۵) آمده راوی آن «حریز» است که نجاشی و کشی او را تضعیف کرده‌اند و نجاشی فرموده وی بیش از دو حدیث از حضرت صادق علیه السلام شنیده است و بنا به قول کشی حضرت صادق علیه السلام او را به حضور نمی‌پذیرفت<sup>(۱)</sup>. وی می‌گوید: در این نماز بعد از سلام چهار مرتبه گفته شود: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً وَلَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيّاً» «اللَّهُ اللَّهُ پروردگار من است که هیچ چیز را شریک و انباز او نمی‌شمارم و جز او سرپرستی نمی‌گیرم». می‌پرسیم: اگر این کلام را قبول دارید و نوشته‌اید پس چرا دعاها و زیاراتی نقل می‌کنید که هر امام و امامزاده‌ای را برای خود - به صورت مطلق - ولی گرفته‌اید؟! آیا غیر از خدا ولی مطلق گرفتن ضدّ ده‌ها آیه‌ی قرآن نیست که بارها فرموده: ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [البقرة: ۱۰۷، التوبة: ۱۱۶، العنكبوت: ۲۲، الشورى: ۳۱]. باید گفت: این محدثین از قرآن بی‌خبر همت خود را صرف نقل و ثبت احادیث و ادعیه و زیارات نموده و به تضادّ آن‌ها با قرآن توجه نکرده‌اند. در صفحه‌ی ۱۴۱ دعایی به نام «أمّ داود» نقل کرده که شیخ طوسی و سید بن طاووس و مجلسی برای آن سندی ذکر نکرده‌اند!

در صفحه‌ی ۱۴۶ دعایی بدون سند برای شب ۲۷ ذکر کرده که خود معترف است کفعمی آن را برای شب ۲۷ رجب و ابن طاووس آن را برای روز ۲۷ رجب آورده‌اند؟! می‌پرسیم اگر این دعا از شرع وارد شده بود لازم نبود وقت آن را کفعمی یا ابن طاووس معلوم کنند.

در صفحه‌ی ۱۴۸ درباره‌ی روز ۲۷ رجب می‌گوید: «از جمله‌ی اعیاد عظیمه است» می‌گوییم اگر این روز عید می‌بود حتماً نماز می‌داشت مانند عید فطر و عید قربان در حالی که چنین نیست بنابراین بدون دلیل شرعی نمی‌توان آن را عید قلمداد کرد تا چه رسد

۱- برای آشنایی با او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۵۵۳.

به عید عظیم! دیگر آنکه گوید: «روزی است که حضرت رسول ﷺ در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد!» این قول موافق با قرآن نیست زیرا قرآن کریم بعثت رسول خدا ﷺ را در ماه رمضان و شب قدر ذکر نموده و می‌فرماید: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾ [البقرة: ۱۸۵] «ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردیده است». و می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ [القدر: ۱] «همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل کردیم».

متأسفانه به سبب وجود روایات مخالف قرآن، علمای خرافی مجبور شده‌اند با انواع مغالطات و یا بنا به احتمالات ضعیف، برای قرآن کریم دو نزول قائل شوند و بگویند قرآن دوبار بر پیامبر نازل گردیده، یک بار نزول دفعی و دیگر نزول تدریجی که طی ۲۳ سال، هر بار قسمتی از آیات قرآن کنونی، بر پیامبر نازل گردید و آن حضرت به مردم ابلاغ فرمود! درباره‌ی نزول دفعی نیز واضح و بی‌ابهام و مستند به دلائل متقن سخن نمی‌گویند بلکه هر کس چیزی می‌گوید، اما غالباً تکیه می‌کنند بر تفاوت إنزال و تنزیل. می‌گویند چون خدا برای قرآن هم انزال بکار برده و هم تنزیل پس هرگاه فرموده انزال کتاب، اشاره به نزول دفعی قرآن است و هر جا فرموده تنزیل کتاب، اشاره به نزول تدریجی قرآن است! اما این قول، مغالطه‌ای بیش نیست زیرا درست است که أبواب ثلاثی مزیدٌ فيه هریک دلالتی مخصوص به خود دارند اما این سخن نه بدان معنی است که به هیچ وجه، هیچ فعلی از افعال مجرد نیست که اگر به دو باب از این ابواب نقل شود، دو فعل مذکور با هم متشابه المعنی یا مترادف نباشد! اگر به کتب لغت مراجعه شود نمونه‌های بسیاری می‌یابیم که فعلی از افعال مجرد به دو باب از أبواب مزیدٌ فيه نقل شده که هر دو دارای یک معنی هستند، به عنوان مثال «أَفْرَعٌ» و «فَرَعٌ» دارای یک معنی می‌باشند. از این مثال‌ها فراوان است و منحصر به یک یا دو نمونه نیست.

ثانیاً: واضح است که باران همواره به یک صورت می‌بارد یعنی قطره قطره و تدریجی نازل می‌شود و به همین سبب «مَطَرٌ = باران» نامیده می‌شود و هیچ‌گاه مانند سطلی که آن را واژگون کنند و آب داخل سطل یکباره سرازیر شود، از آسمان فرود نمی‌آید! در قرآن

کریم نیز برای باران «تنزیل ماء» آمده است [العنکبوت: ۶۳: و الزخرف: ۱۱] اما برای باران «انزال ماء» هم استعمال شده است [البقرة: ۲۲، الأنعام: ۹۹، إبراهيم: ۳۲ و آیات بسیار دیگر] و این خود مانع از آن است که بگویم همواره معنای «انزال» و «تنزیل» متفاوت است و نمی توان آن‌ها را به جای یکدیگر استعمال کرد، چنان که برای خوان آسمانی نیز «تنزیل» و «انزال» بکار برده و فرموده: ﴿إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَٰعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... قَالَ عِيسَىٰ ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ...﴾ [المائدة: ۱۱۲-۱۱۵] «یاد آر» آن گاه که حواریون [و اصحاب خاص] گفتند ای عیسی پسر مریم، آیا پروردگارت می تواند بر ما سفره‌ی طعامی از آسمان نازل گرداند؟..... عیسی پسر مریم گفت: خداوند، ای پروردگار ما، بر ما سفره‌ی طعامی از آسمان نازل فرما..... خدا فرموده همانا من آن را بر شما نازل می کنم. پر واضح است که خوان، جزء جزء نازل نمی شود بلکه یکباره فرود می آید. یا برای نزول کتابی که بر کاغذی نوشته باشد و از آسمان فرود آید «تنزیل» بکار برده است [النساء: ۱۵۳، و الأنعام: ۷ و الإسراء: ۹۳] و برای نزول یک فرشته، «تنزیل» استعمال فرموده [الإسراء: ۹۵]<sup>(۱)</sup>.

حتی قرآن برای یک سوره، هم «انزال» بکار برده و هم «تنزیل» چنان که فرموده: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ﴾ [محمد: ۲۰] «و کسانی که ایمان آورده اند می گویند چرا سوره‌ای [درباره‌ی جهاد] نازل نگشته است؟ پس چون سوره‌ی محکمی نازل گشت». و در سوره‌ی توبه نیز برای یک سوره، «تنزیل» آورده است. [التوبة: ۲۶]

حتی برای نزول یکباره‌ی قرآن نیز «تنزیل» استعمال کرده و فرموده: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ [الفرقان: ۳۲] «و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یک‌باره بر او نازل نگردیده است؟

۱- توجه کنید که برای نزول یک فرشته «تنزیل» استعمال شده نه فرشتگان، تا بگویم منظور نزول پی در پی و تدریجی فرشتگان است. (فتاویٰ)

بدین گونه [نازل گردید] تا دلت را بدان با ثبات و استوار بداریم و آن را پی در پی [بر تو] خواندیم». چنانکه ملاحظه می‌شود قرآن برای عدم نزولِ دفعیِ قرآن، دلیل آورده و علت آن را تبیین فرموده اما نگفته آری، قرآن یک بار دیگر دفعهٔ واحده نازل گردیده ولی شما نمی‌دانید<sup>(۱)</sup>.

ثالثاً: قرآن برای تورات، هم «انزال» و هم «تنزیل» استعمال فرموده. [آل عمران: ۳ و ۹۱] در حالی که کسی برای تورات دو نزول قائل نیست.

رابعاً: اگر قرآن به یک‌باره نازل گردیده بود، در این صورت در شب قدر ماه رمضان که جبرئیل برای پیامبر ﷺ آیه ﴿أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ را آورد، پیامبر غافلگیر نمی‌شد و نمی‌پرسید چه بخوانم؟ و پس از نزول آیات صدر سوره‌ی «عَلَقُ» به خانه نمی‌آمد و ﴿زَمِّلُونِي﴾ = مرا در جامه‌ای بپوشانید» نمی‌گفت و یا نمی‌خواستید (ر.ک. تفسیر سوره‌ی مُزَمِّل و مُدَّثِّر در مَجْمَعُ الْبَيَانِ) و یا هنگام نزول تدریجی قرآن، زبان خود را به قراءت آنچه جبرئیل می‌آورد، حرکت نمی‌داد (ر.ک. تفسیر سورهٔ قیامت در مجمع البیان) و یا قبل از تحقیق، تقاضای رخصت بعضی از مردم را نمی‌پذیرفت [التوبة: ۴۳] و یا آنچه را که نباید، بر خود حرام نمی‌فرمود و یا راز خود را با همسرش در میان نمی‌گذاشت [التحریم: ۱ و ۳] و یا در واقعه‌ی إِفْكَ عائشه، در مورد او تحقیق و یا با کسی مشورت نمی‌فرمود (ر.ک. تفسیر آیه‌ی ۱۱ تا ۱۵ سوره‌ی نور در مجمع البیان) زیرا آخر ماجرا را می‌دانست و از این گونه امور در قرآن بسیار است. علاوه بر این در قرآن آیاتی هست که با فرض نزول دفعی، با واقعیت خارجی موافق نخواهد بود، از قبیل ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ﴾ [آل عمران: ۱۲۳] «هر آینه خداوند شما را در [جنگ] بدر یاری فرمود» و یا ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا﴾ [المجادلة: ۱] «همانا خداوند گفتار زنی را که با تو درباره‌ی شوهرش گفتگو و مجادله می‌کرد، شنید» یا ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۚ ۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۚ﴾ [عبس: ۱، ۲] «رو تروش کرد و رخ برتافت که نابینا نزدش آمده است» در چنین مواردی که با فعل ماضی بیان شده و هنوز

۱- درباره‌ی آیه‌ی مذکور رجوع کنید به تفسیر «تابشی از قرآن» تألیف نگارنده.

وقایع مذکور در خارج تحقق نیافته بود، خلاف واقع لازم می‌آمد و همه می‌دانند اخبار به فعل ماضی قبل از وقوع فعل در خارج، درست نیست.

خامساً: به جزئی از قرآن نیز «قرآن» گفته می‌شود و لذا مانعی ندارد که به آغاز نزول قسمتی از قرآن نیز انزال قرآن گفته شود.

باید توجه داشت که مبعث پیامبر همان آغاز نزول آیات کریمه‌ی قرآن (آیات صدرسوره‌ی علق) بر آن حضرت است و آغاز نزول آیات الهی در ماه رمضان بوده، بنابراین قول شیخ عبّاس که می‌گوید ۲۷ رجب «روزی است که حضرت رسول الله ﷺ در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد!»<sup>(۱)</sup> درست نیست.<sup>(۲)</sup>

بنابراین آنچه در باب سوّم درباره‌ی «زیارت شب و روز مبعث» (ص ۳۸۱ تا ۳۸۶) گفته، خرافه است و مدرک شرعی ندارد زیرا معلوم شد که مبعث در ماه رجب نیست.

با این که شیخ عبّاس دعای خوبی در آخر فصل مربوط به ماه شعبان آورده که در آن آمده است قرآن در ماه رمضان نازل شده<sup>(۳)</sup> ولی در این جا مبعث را در رجب دانسته است! در دعای مزبور امام صادق علیه السلام عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ الْمُبَارَكَ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَجَعَلَ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ قَدْ حَضَرَ» «پروردگارا، همانا این ماه مبارک که قرآن در آن فرود آمده و مایه‌ی هدایت مردم و نشانه‌های روشنی از راهنمایی [به راه حقّ و حقیقت] و جدا سازنده‌ی حقّ از باطل قرار داده شده، فرا رسیده است».

درباره‌ی ثواب روزه گرفتن در ماه رجب احادیث گوناگونی موجود است، از آن جمله «ابن عیّاش جوهری»<sup>(۴)</sup> مختلّ العقل از قول پیامبر روایت کرده کسی که یک روز از ماه

۱- مفاتیح الجنان، ص ۱۴۸.

۲- ر.ک. کتاب زیارت و زیارتنامه، ص ۱۳۵ به بعد.

۳- مفاتیح الجنان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

۴- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۲۴۸، پاورقی شماره‌ی ۱.

رجب را روزه بگیرد، ثواب هزار سال و اگر دو روز روزه بگیرد، ثواب دو هزار سال روزه داری، برایش نوشته می شود!<sup>(۱)</sup>

هم چنین روایت کرده اند که رسول خدا فرموده: «هر که ۲۷ رجب را روزه بدارد، ثواب شصت ماه (= پنج سال) روزه داری برایش نوشته می شود!»<sup>(۲)</sup>

و روایت کرده اند که امام صادق و امام رضا علیهما السلام فرموده اند هر که ۲۷ رجب را روزه بدارد، ثواب هفتاد سال روزه داری را خواهد داشت!<sup>(۳)</sup>

شیخ عبّاس از میان این سه دسته از احادیث، روایت هفتاد سال را انتخاب کرده و در کتابش (ص ۱۴۸) نوشته روزهی ۲۷ رجب «برابر است با روزهی هفتاد سال!» و متأسفانه فکر نکرده که خداوند رحمان رحیم دارای فضل عظیم، فرموده: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا﴾ [الأَنْعَام: ۱۶۰] «کسی که کار نیکی [به جای] آرد، ده چندان پاداش [و ثواب] دارد». یعنی اگر کار خیری از جانب خدا قبول شود، ده برابر أجر و ثواب خواهد داشت. بنابراین این گونه روایات بی حساب و کتاب، قابل اعتماد نیست. اما افسوس که شیخ عبّاس با قرآن انس کافی نداشت.

در این ایام طاقت و توان بررسی سند یکایک مطالبی را که شیخ عبّاس درباره‌ی اعمال ماه رجب یا سایر ماه‌ها آورده ندارم، علاوه بر این اگر بخواهیم همه‌ی مطالب مفاتیح را یک به یک مورد تحقیق قرار دهیم موجب خواهد شد کتاب ما بسیار مفصل و طولانی و برای بسیاری از خوانندگان ملال آور شود لذا برای هوشیاری مردم از هر فصل و باب مفاتیح، بعضی از مطالب را به عنوان مشتی نمونه‌ی خروار، ذکر می کنیم و البته باید بدانیم اکثر آنچه که ذکر نکرده ایم، وضعی بهتر از آنچه ذکر کرده ایم ندارد! افراد محقق خود می توانند در مطالبی که در این جا نیامده، تحقیق کرده و سایرین را آگاه سازند.

۱- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۵۴ و ۵۵.

۲- بحار الانور، ج ۹۴، ص ۳۵ - وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۳۳۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۵.

اما پیش از آن که به مطالب فصل مربوط به ماه شعبان پردازیم، بر ذمه‌ی خود می‌دانم درباره‌ی آنچه شیخ عباس با اشاره به سفر نامه‌ی «ابن بطوطه» گفته است (اعمال شب بیست و هفتم رجب، ص ۱۴۵ به بعد. در صفحه‌ی ۳۸۶ قبل از آغاز فصل پنجم باب سوم نیز از سفر نامه‌ی ابن بطوطه یاد کرده است.) سخن بگویم:

شیخ عباس نوشته است: «بدان که ابو عبدالله محمد بن بطوطه که یکی از علمای اهل سنت است و در ششصد سال پیش از این زمان بوده در سفرنامه‌ی خود که معروف است به رحلۃ ابن بطوطه در بیان..... روضه و قبر مبارک مولایمان امیر المؤمنین علیه السلام..... گفته اهل این شهر تمامی رافضی هستند و از برای این روضه‌ی مبارکه کراماتی ظاهر شده از جمله آن که در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب نزد اهل آنجا لیلة المحیا است، می‌آورند از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم، هر شل و مفلوج و زمینگری که هست و جمع می‌شود از آن‌ها قریب سی و چهل نفر در آنجا پس بعد از [نماز] عشاء می‌آورند این مبتلایان را نزد ضریح مقدس و مردم جمع می‌شوند و منتظرند خوب شدن و برخاستن آن‌ها را و این جماعت مردم بعضی نماز می‌خوانند و بعضی ذکر می‌گویند و بعضی قرآن تلاوت می‌کنند و بعضی تماشای روضه می‌کنند تا آنکه بگذرد نصف یا دو ثلث از شب، آن وقت جمع (۱۴!) این مبتلایان و زمینگیران که حرکت نمی‌توانستند بکنند، برمی‌خیزند در حالی که صحیح و تندرست می‌باشند و علتی (= بیماری) در آن‌ها نیست..... این امری است مشهور و مستفیض و من خودم آن شب را در آنجا درک نکردم لکن از مردمان ثقه که اعتماد بر قول آن‌ها بود شنیدم..... و از برای این شب مردم زیاد از شهرها جمع می‌شوند و بازار بزرگی اقامه می‌شود تا مدت ده روز. فقیر گوید مبدا استبعاد کنی این مطلب را، همانا معجزات و کراماتی که از این مشاهد مشرفه بروز کرده و به تواتر رسیده، زیاده از آن است که احصاء شود و در ماه شوال گذشته سنه‌ی هزار و سیصد و چهل و سه [قمری] در حرم مطهر حضرت ثامن الائمه الهداة و ضامن الأمة العصاة (۱۴!) مولانا ابوالحسن علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - سه نفر زن که هر کدام به سبب مرض فلج و نحو آن زمینگیر بودند و اطباء و دکترها از معالجه‌ی آن‌ها عاجز شده بودند، شفا یافتند..... نقل شد دکترهایی که

مطلع بر مرض‌های آن زن‌ها بودند تصدیق نمودند... بلکه بعضی از آن‌ها تصدیق خود را بر شفای آن‌ها نوشتند... الخ»<sup>(۱)</sup>.

اولاً: معلوم نیست که حضرت علی علیه السلام در این جا که به مرقد آن حضرت مشهور است، مدفون باشد<sup>(۲)</sup>.

ثانیاً: ابن بطوطه، به قول مترجم فاضل سفرنامه: «اگر چه در سلک فقها و قضات بود، اهل نظر و توغل در مشکلات دقائق علوم نبود»<sup>(۳)</sup>. بنابراین انتساب قولی به او موجب اعتبار کلام نمی‌شود.

ثالثاً: چنان که مترجم سفرنامه گفته است: «کتاب ابن بطوطه از دو جهت بر سفرنامه‌های دیگر اسلامی، برتری دارد..... دوّم از جهت صداقت او در بیان اوضاع و احوال ممالکی که دیده است و ثبت و ضبط و تصویر رسوم و آداب و عادات مللی که در این خطّ سیر مطول و ممتدّ زندگی می‌کرده‌اند..... کتاب ابن بطوطه به حقیقت آینه‌ی تمام‌نمایی است که زندگی معاصرین او را با تمام مظاهر نیک و بد و همه‌ی رسوم و آداب معمول زمان، شامل می‌شود»<sup>(۴)</sup>. بنابراین او مشهورات (یا بگو شایعاتی) را که میان مردم رائج بوده نقل کرده است و چنان که تصریح کرده خودش شاهد شفا یافتن کسی نبوده و یا با هیچ‌یک از شفا یافتگان مستقیماً سخن نگفته است.

ما با این گونه مشهورات که گاهی حتّی از حدّ استفاضه نیز می‌گذرد! آشنا هستیم. در سال ۱۳۵۷ هـ.ش. میان مردم شایع بود که سایه‌ی آیت الله خمینی در ماه دیده می‌شود و کسی انکار و استبعاد نمی‌کرد! و یا خبری درباره‌ی امام زمان که میان مردم شیراز و آبادیه شهرت یافت و ما حقیقت مسأله را در کتاب «سوانح آیام» (ص ۶۵) بیان کرده‌ایم. این گونه شایعات توسط عوام سریعاً پذیرفته و پخش شده و به حدّ استفاضه بلکه تواتر (!؟) می‌رسند. لذا نباید

۱- مفاتیح الجنان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۲- در این مورد ضروری است که مراجعه شود به کتاب «زیارت و زیارتنامه» ص ۱۰۷ تا ۱۱۳.

۳- سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۰.

۴- سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ص ۹ و ۱۰.



بدون تأمل و تحقیق این تواترات خلاف شرع<sup>(۱)</sup> را پذیرفت زیرا در واقع تواتر نیستند بلکه شبه تواتر هستند. (فتأمل)<sup>(۲)</sup>

رابعاً: عقیده‌ی مردم به شفابخشی مرقد مشهور در نجف، مشابه عقیده‌ای است که مردم نسبت به منارجنبان بصره داشته‌اند. ابن بطوطه نوشته است: «مسجد علی علیه السلام هفت مناره دارد که یکی از آن‌ها متحرک است. مردم معتقداند که مناره‌ی مزبور فقط هنگام ذکر نام علی علیه السلام به حرکت در می‌آید. من از بام مسجد با جمعی از اهالی، از آن مناره بالا رفتم. در یکی از رُکن‌های آن دستگیره‌ای چوبی بود که آن را به وسیله‌ی میخی فرو کوفته بودند و چنان می‌نمود که گویی از جای خود کنده شده است. مردی که همراه من بود دستگیره را گرفت و گفت: تو را به سر امیرالمؤمنین علی علیه السلام حرکت کن و آن را تکان داد. مناره تکان خورد. من دستگیره را گرفتم و گفتم: تو را به سر ابوبکر خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرکت کن و چون آن را حرکت دادم همه‌ی مناره به جنبش در آمد و اسباب تعجب حاضرین گردید.

چون مردم بصره مذهب سنت و جماعت دارند این عمل من در آن شهر خطری نمی‌توانست داشت لیکن اگر کسی چنین کاری را در مشهد علی (= نجف) یا مشهد حسین (= کربلا) یا در حله و بحرین و قم و کاشان و ساوه و آوه و طوس انجام دهد جان خود را در معرض هلاک انداخته است زیرا اهالی شهرهای مزبور شیعه مذهب و از غلاة می‌باشند<sup>(۳)</sup>.

خامساً: درباره‌ی مطالبی که شیخ عباس از حرم حضرت رضا علیه السلام نقل کرده، خوانندگان محترم را ارجاع می‌دهیم به کتاب «زیارت و زیارتنامه» (ص ۳۵۷ به بعد) و در این جا تأکید می‌کنیم که بر اشاعه‌ی این گونه اخبار، منافع و فواید مادی و مالی فراوانی مترتب است لذا این گونه منقولات و مشهورات، غالباً قابل اعتماد نیست.

۱- درباره‌ی خلاف شرع بودن این اقوال رجوع کنید به بند ناسع همین بخش، ص ۲۶۸.

۲- مطالعه صفحه‌ی ۱۵۱ تا ۱۵۵ کتاب حاضر نیز مفید است.

۳- سفر نامه‌ی ابن بطوطه، ص ۱۷۷.

ابن بطوطه درباره‌ی بارگاه نجف نوشته است: «داخل حرم به انواع فرش‌های ابریشمین و غیره مفروش است و قندیل‌های بزرگ و کوچک از طلا و نقره در آن آویخته است. در وسط حرم مصطبه‌ی چارگوشی است که صندوقی چوبین دارد و بر روی صندوق صفحات طلای پرنقش و نگار که در ساختن آن کمال استادی و مهارت را بکار برده‌اند با میخ‌های نقره فرو کوفته‌اند چنان‌که از هیچ جهت چیزی از چوب نمودار نیست. ارتفاع مصطبه کمتر از ارتفاع قامت آدمی است و در آن سه قبر هست که می‌گویند یکی از آن آدم علیه السلام و دیگری از آن نوح علیه السلام و سومی از آن علی علیه السلام می‌باشد و بین این سه قبر در طشت‌های زرین و سیمین، گلاب و مُشک و انواع عطریات دیگر گذاشته‌اند که زوآر دست خود را در آن فرو برده و به عنوان تبرک بر سر و روی خود می‌کشند!

در دیگر حرم که آستانه‌ی نقره‌ای و پرده‌های ابریشمین ألوان دارد به سوی مسجد باز می‌شود که آن خود چهار در دارد و هر چهار در دارای آستانه‌های نقره و پرده‌های ابریشم می‌باشد. داخل مسجد نیز فرش‌های عالی انداخته‌اند و دیوارها و سقف آن با پرده‌های حریر مستور است.

همه‌ی مردم این شهر رافضی مذهب‌اند و از این روضه کرامت‌ها ظاهر می‌شود که منشأ عقیده‌ی مردم بر این‌که قبر علی علیه السلام در آن است همان کرامت‌ها می‌باشد<sup>(۱)</sup>. سپس مطالبی که شیخ عباس نقل کرده می‌آورد و می‌گوید: در این شب [لیلة المحیا] مردم از شهرهای مختلف در نجف جمع می‌شوند و بازار بزرگی در آن شهر برپا می‌شود که تا مدت ده روز برقرار می‌ماند.... از شهرهای عراق هر کس که بیمار می‌شود نذری برای روضه‌ی علی علیه السلام می‌کند. بیشتر اشخاص که مثلاً از ناحیه‌ی سر دچار مرضی می‌شوند از طلا یا نقره علامتی به شکل سر آدمی می‌سازند و به روضه‌ی علی علیه السلام می‌آورند و نقیب، این نذر را در خزانه‌ی حرم می‌گذارد. هم‌چنین آن‌ها که دست یا پا یا یکی دیگر از اعضای بدنشان آسیبی دیده،

۱- بعید نیست که در پشت پرده، دست‌های نقباء و مسؤولین اداره‌ی حرم در کار باشد، مشابه همان که در صفحه‌ی ۳۵۸ و ۳۵۹ کتاب «زیارت و زیارتنامه» و صفحه‌ی ۱۸ کتاب حاضر آورده‌ایم.

علامتی به شکل همان عضو به عنوان نذر به خزانه هدیه می‌کنند. خزانه‌ی مزبور بسیار بزرگ و موجودی آن به قدری هنگفت است که قابل ضبط نمی‌باشد»<sup>(۱)</sup>. بنابراین تعجب آور نیست اگر چنین بارگاه‌هایی با آن درآمدهای حیرت‌انگیز که گاهی بعضی‌ها را (۱۴!) شفا دهند!!! (فتاَمَلِ جَدًّا)

سادساً: برادر محترم ما استاد سید مصطفی حسینی طباطبائی - حَفْظَهُ اللهُ تَعَالَى - چه نیکو گفته که بهتر است هر مذهبی خصوصاً درباره‌ی توحید و مسائلی اصلی دین به دلائل روشن و قطعی و یا أدله‌ی عقلی محض یا آیات صریح کتاب الهی استناد نماید تا مصداق این آیات شریفه نباشیم که فرموده: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ... وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾ [الحج: ۳-۸] «از مردم کسی هست که بدون دانش درباره‌ی خدا مجادله کرده و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند..... و از مردم کسی هست که درباره‌ی خدا بی‌دانش و بدون هدایت و بدون کتابی روشنگر، مجادله می‌کند». و إلا تشبث به این گونه اخبار به نفع هیچ مذهب و مرامی نیست. زیرا هر فرقه و مسلکی برای بزرگان خود این عجایب و کرامات را نقل می‌کنند و حتی عالم غیراسلامی که ما مرام آن‌ها را منسوخ و معتقدانش را به پذیرش اسلام، مکلف می‌دانیم، از این گونه اخبار عاری نیست. به عنوان مثال درباره‌ی «بلز پاسکال» دانشمند و متفکر مشهور قرن هفدهم فرانسه نوشته‌اند: «..... پاسکال همان‌طور که در نخستین دوره‌ی تحول مذهبی سعی داشت خواهر و پدر و تمامی افراد خاندانش را با خود هم‌عقیده گرداند، اکنون نیز می‌خواست دوستان خود را به جانب خود جلب نماید..... و یک‌سره هم خود را مصروف تنظیم اثر بزرگی به نام «مدح مسیحیت» کرد و قصد او از نگارش این کتاب این بود که بی‌دینان را به سکوت وا دارد و به تغییر عقیده ارشادشان نماید..... در ۲۴ مارس افراد صومعه‌ی [پوررویال] بوته‌ی خاری از تاج عیسی را زیارت می‌کردند. وقتی نوبت به مارگریت [پریه، خواهرزاده‌ی پاسکال که از زخم اشک‌آوری رنج می‌برد] رسید که [در مقابل تاج خار] زانو بزند، چشمش را به بوته‌ی خار مالید و شفای

۱- سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

عاجل یافت! معجزات مشابه دیگری، روزهای بعد به وقوع پیوست به طوری که مردم رفته رفته تصوّر می کردند که عنایتِ الهی شامل حال (صومعه‌ی) پوررویال گردیده زیرا که این بوته‌ی خار سابقاً چنین شفاهایی انجام نداده بود..... معجزه‌ی سنتِ اپین در [صومعه‌ی] پوررویال ازدحامِ عجیبی به راه انداخت.....»<sup>(۱)</sup>.

و یا در نیمه‌ی دوّم قرن نوزدهم میلادی در شهر «لور» فرانسه که قریب بیست هزار نفر جمعیت داشت زنی به نام «برنادت سوپیرو» (متولّد ۱۸۴۴ و متوفای ۱۸۷۹ م.) ادّعا کرد که بانویی محترم بر من ظاهر گردید. مردم تعبیر کردند که بانوی مذکور، حضرت مریم عذراء عَلَيْهَا السَّلَامُ بوده است! در همان جا که خانم «سوپیرو» گفته بود، زیارت‌گاهی ساختند که بسیار معروف است البته کسی در این زیارت‌گاه مدفون نیست. در این معبد دفتری موجود است که هرگاه کسی شفا می‌یابد در حضور شهود، در دفتر مزبور صورت مجلس نوشته و شهود امضاء می‌کنند. از این نمونه‌ها بسیار هستند. بنابراین آیا می‌پذیرید که آن‌ها به ما بگویند اگر امام شما کارهای عجیب می‌کند در میان ما تاج خار و یا جایگاهی که کسی ظاهر شده، معجزه می‌کند، پس شما به درستی آیین ما معتقد شوید!

«ابن بطوطه» نوشته است مزار نواده‌ی شیخ عبدالقادر گیلانی موسوم به «ابوالعبّاس أحمد رفاعی» در قریه‌ای معروف به «أمّ عبیده» به فاصله‌ی یک روز راه از «واسط» قرار دارد و محلّ تجمّع صوفیان و دراویش است. «ابن بطوطه» درباره‌ی این گروه می‌گوید: «..... سماع آغاز شد و از پیش بارهای هیزم آماده کرده بودند که در گرما گرم سماع آن را آتش زدند و دراویش در وسط آن رفتند و به رقص پرداختند، عدّه‌ای در آتش غلت می‌زند و برخی آن را در دهان گذاشته، می‌خوردند تا کم کم آتش به خاموشی گرایید. این مراسم مخصوص است به همین دسته از دراویش که احمدیه نامیده می‌شوند و برخی از آنان مارهای بزرگ را گرفته سر آن را به دندان از تن جدا می‌سازند»<sup>(۲)</sup>.

۱- فلاسفه‌ی بزرگ، تألیف آندره کرسون، ترجمه‌ی کاظم عمادی، انتشارات صفی علیشاه، ج ۲ ص ۲۱۴،

۲۱۶ و ۲۱۷.

۲- سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

و یا درباره‌ی گروهی که آن‌ها را نزدیک «نهر السّور» دیده می‌گوید: «گروهی از دراویش که طوق‌های آهنی بر دست و گردن خود افکنده بودند آن‌جا آمدند، شیخ آنان مردی بود سیاه و قیرگون و آن‌ها پیرو طریقه‌ی حیدریّه بودند.... شیخ آنان از من تقاضا کرد که قدری هیزم در اختیار آنان گذاشته شود تا هنگام رقص آتش برافروزند.... دراویش پس از نماز خفتن (= عشاء) آتش افروختند و همه‌ی آن هیزم‌ها را (که ده بار هیزم بود) به توده‌ی آتش مبدّل کردند و آن‌گاه به سماع برخاستند و در حین سماع، در آتش رفته، رقص می‌کردند و در میان آن غلت می‌زدند. شیخ دراویش پیراهنی از من خواست و من پیراهنی بسیار نازک به او دادم که وی پوشید و در میان آتش غلت خورد. آن‌گاه با آستین‌های خود آتش را بر هم می‌زد و چندان که خاموش گردید و آن پیراهن را صحیح و سالم به خود من پس داد و مرا در شگفتی فرو گذاشت»<sup>(۱)</sup>. آیا شما می‌پذیرید که بنا به این اخبار در زمره‌ی دراویش احمدیّه یا حیدریّه درآید؟!

اشتباه نشود به هیچ وجه قصد نداریم همه‌ی این شفایابی‌ها را بلااستثناء دروغ بشماریم بلکه قصد داریم از موارد غیر قابل اعتماد این اخبار غافل نباشیم اما درباره‌ی قلیلی از موارد که دروغ نیست، لازم است توجّه کنیم که این‌گونه وقایع ناشی از هیجانان و تحولات درونی است که ممکن است برای پیروان هر یک از ادیان رُخ دهد و نمی‌توان این وقایع را دلیل حَقّانیت دینی از ادیان یا مذهبی از مذاهب شمرد. به یاد دارم در آیامی که تدریس می‌کردم، یکی از شاگردان کلاس گفت که یکی از اقوامش هنگام تماشای مسابقه‌ی فوتبال، ناگاه از شدّت هیجان نایبنا شد! اُطباء گفته‌اند که نایبناهی او علت عضوی ندارد بلکه هیجان و شوک دیگری به همان شدّت یا قوی‌تر ممکن است بینایی او را بازگرداند. شفایابی و یا تغییر حال ناگهانی نیز در بسیاری از موارد چنانکه گفتیم ناشی از هیجانان و خلجانان درونی است. بنابراین به هیچ وجه بعید نیست که فردی خرافی و حسّاس با حضور

۱- سفرنامه‌ی ابن بطوطه، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

در مکانی خاصّ که او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و احساساتش را شدیداً تحریک می‌کند، دچار هیجان شده و در نتیجه تغییر حال ناگهانی در او ایجاد شود.

البته و صد البته تمامی وقایع جهان اعمّ از خوب و بد، با اِذْن و نظارتِ الهی تحقق می‌پذیرد و هیچ امری از إحاطه‌ی قیومیّه‌ی الهیه خارج نیست اما چون این گونه وقایع غیر عادی صرفاً منوط به اِذْن خاصّ الهی است (از قبیل معجزات انبیاء و تغییرات ناگهانی و شفایابی غیرمعمول و نامقید به اصول به طب و....)<sup>(۱)</sup> و سایر موجودات دخالتی ولو مقید در آن ندارند از این رو به نظر ما که پیروان قرآن هستیم، لازم است که در این گونه موارد نعمت‌ها - از جمله نعمت سلامت - را مستقیماً و بی‌واسطه از خدا بدانیم و به پیروی از حضرت سلیمان علیه السلام بگوئیم: ﴿هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ﴾ [النمل: ۴۰] «این از فضل و رحمت پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌ورزم» تا مشمول این آیه نباشیم که می‌فرماید: ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾﴾ [النمل: ۷۳] «و (ای پیامبر) همانا پروردگارت بر مردم رحمت و بخشندگی دارد اما بیشتر ایشان [خدای را] سپاس نمی‌گزارند». و مانند کسانی نباشیم که خدای متعال درباره‌ی آنها فرموده چون از ما فرزندی سالم و تندرست می‌خواهند و به آنها عطا می‌کنیم و یا آنها را از درماندگی در بیابان و دریا و یا از طوفان نجات می‌بخشیم، دیگران را در این نعمت بخشی ما شریک می‌شمارند! [الأعراف: ۱۸۹ و ۱۹۰، الأنعام ۶۳ و ۶۴، النحل: ۵۳ تا ۵۵، الإسراء: ۶۶ و ۶۷، العنکبوت: ۶۵]<sup>(۲)</sup> (انتهی کلام طباطبائی).

تاسعاً: این ادعای شما خلاف شرع و مخالف توحید است زیرا چنان‌که در بررسی شبهه‌ی ششم (ص ۱۶۸ به بعد) گفته‌ایم، طلب شفا و اصولاً هر طلبی به صورت نامقید از غیرخدا، شرک است و نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طیب جراح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل؟! زیرا استمداد ما از

۱- زیرا شفا یافتن بنا بر اصول معمول علم طبّ مربوط به اِذْن عامّ الهی است.

۲- ما این آیات را در صفحه‌ی ۱۲۳ کتاب حاضر آورده‌ایم.

طیب - یا حتی از انبیاء و ائمه در زمان حیات دنیوی - محدود و مشروط به قیود بسیاری است و با مراعات محدودیت‌ها و قیود مذکور از غیر خدا استمداد می‌کنیم، اما نحوه‌ای که مردم ائمه را می‌خوانند نامقید است و چنان‌که قبلاً نیز گفته‌ایم مُعین و مُجیب نامقید و عاری از محدودیت فقط خداست و لا غیر.

به عنوان مثال کسی از کَحَال، سلامت معده‌اش را یا قبول شدن در دانشگاه را انتظار نداشته و از طیب دندان، علاج درد چشمش را متوقع نیست و از طیب یا نانوا، پیدا شدن فرزند گم شده‌اش یا به سلامت برگشتن مسافرش را نمی‌خواهد! هم‌چنین طیب یا نانوا را از فاصله‌ای معین و در وقتی که بیدار است می‌خواند و توقع ندارد طیب بدون استفاده از اصول طبّی او را شفا دهد و نظایر این قیود و شروط..... زیرا آن‌ها را موجوداتی می‌شناسد که توان و قابلیت محدود و مقیدی دارند. (فَتَأْمَل)

اما مردم بدون هیچ قید و شرطی در هر زمانی و هم‌زمان با یکدیگر حوائج خود را هر چه باشد از امام می‌خواهند و اگر در مرقدش باشند آن را طواف می‌کنند و امام را حاضر و ناظر و شنوای گفتار خود می‌دانند! و برای سخن گفتن با امام فاصله را هر اندازه باشد، مانع نمی‌دانند!

بنابراین، چنانکه در بند «و» فصل «تذکر مهمّ درباره‌ی توحید عبادت» (ص ۱۱۵ و ۱۱۶) گذشت اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی‌تواند سخنش را به کسانی که از دنیای فانی رفته‌اند، بشنوند، به طریق اولی ما نیز نمی‌توانیم.

اگر فرشتگان به میل پیامبر نازل نمی‌شوند - چنانکه در دوره‌ی فترت وحی نازل نشدند-<sup>(۱)</sup> قطعاً به خواست ما نیز نازل نمی‌شوند تا پیغام ما را به انبیاء و اولیاء برسانند. قرآن کریم از قول فرشتگان فرموده: ﴿وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا﴾ [مریم: ۶۴] «ما جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آیم. از آن اوست آنچه در پیش روی ما و آنچه در پس ما و آنچه میان آن است و پروردگار تو

۱- ر.ک. مجمع البیان طبرسی، تفسیر سوره‌ی ضحی و تفسیر سوره‌ی کهف ذیل آیات ۹ تا ۱۳.

فراموشکار نیست». یعنی گذشته و حال و آینده در اختیار اوست و از هر جهت تحت إحصای اویم و او می‌داند که ما را چه وقت فرو فرستد. و نیز فرموده: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾﴾ [الأنبياء: ٢٧، ٢٨] «در گفتار بر او سبقت نجویند (= تابع اویند) و آنان به فرمان او کار می‌کنند، (خدا) آنچه فراروی ایشان و آنچه در پس ایشان است، می‌داند و جُز برای کسی که او بپسندد، شفاعت نمی‌کنند و خود از ترس او بیمناک‌اند». یعنی: بی‌إذن خدا حتی سخن نمی‌گویند و فقط به فرمان اوست که کاری انجام می‌دهند. (هم‌چنین رجوع شود به آیه‌ی ٣٨ سوره نأ).

به همین سبب است که خوشبختانه اُمَّت اسلام بالاتفاق و بی‌خلاف فرشتگان را نمی‌خوانند و کسی نمی‌گوید: ای میکائیل، روزی مرا فرخ گردان یا ای جبرئیل «اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ = نزد خدا برای ما وساطت و شفاعت کن». زیرا همه می‌دانند که فرشتگان مأمورین خداوند که جُز به فرمان او نازل نمی‌شوند و هیچ کاری را به درخواست و خواهش ما انجام نمی‌دهند.

انبیاء و اولیاء نیز به إجماع اُمَّت اسلام از دنیای فانی به سری باقی رحلت کرده‌اند. بنابراین ما امکان ارتباط با آن‌ها را نداریم.

حضرت أبو‌الأنبياء ابراهیم عليه السلام که از هر امامی مقامش بالاتر است و أسوه‌ی همه‌ی مؤمنین است، می‌فرماید: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾﴾ [الشعراء: ٨٠] «هرگاه بیمار شوم، پس اوست که مرا شفا می‌بخشد». در دعاها نیز می‌خوانید: «يا طيب من لا طيب له..... يا من لا يصرف السوء إلا هو = ای طیب کسی که طیبی ندارد..... ای کسی که بدی را بر نمی‌گرداند و تغییر نمی‌دهد مگر او»<sup>(۱)</sup>. اما در این جا می‌گویید قبر أمير المؤمنين یا قبر حضرت رضا عليه السلام محل شفا گرفتن است؟!!

۱- دعای جوشن کبیر، بند ۵۹ و ۹۰.



دیگر آن که چرا این همه معجزات از قبر مطهر خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

صادر نمی شود؟!

چرا قبر سید نصر الدین در تهران یا قبر سید جلال الدین اشرف در گیلان یا قبر احمد بن موسی معروف به شاهچراغ در شیراز و..... شفا می دهند اما قبر جناب زید بن علی یا قبر جناب «نفس زکیه» یا جناب «حسین بن علی» مشهور به شهید فخر و..... - رضوان الله علیهم - شفا نمی دهند؟! (فتاؤل)

حضرت رضا علیه السلام در دعایش به خدای متعال عرض می کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا، اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَمِنَكَ الْأَمْرُ وَ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾..... اللَّهُمَّ لَا تَلِيقُ الرَّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ وَلَا تَصْلُحُ الْإِلَهِيَّةُ إِلَّا لَكَ فَالْعَنِ النَّصَارَى الَّذِينَ صَغَرُوا عَظَمَتَكَ وَالْعَنِ الْمُضَاهِينَ لِقَوْلِهِمْ مِنْ بَرِيَّتِكَ، اللَّهُمَّ إِنَّا عَبِيدُكَ وَأَبْنَاءُ عَبِيدِكَ، لَا تَمْلِكُ لِأَنْفُسِنَا صِرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا<sup>(۱)</sup>، اللَّهُمَّ..... مَنْ رَعَمَ أَنْ إِلَيْنَا الْخَلْقُ وَعَلَيْنَا الرِّزْقُ فَتَحْنُ إِلَيْكَ مِنْهُ بُرَاءً كَبْرَاءَةً عَيْسَى عليه السلام مِنَ النَّصَارَى، اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَدْعُهُمْ إِلَى مَا يَزْعُمُونَ فَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا يَقُولُونَ وَاغْفِرْ لَنَا مَا يَزْعُمُونَ<sup>(۲)</sup> = پروردگارا، همانا من به سوی تو از کسانی بیزاری می جویم که درباره ی ما ادعایی کرده اند که حق ما نیست (درباره ی ما درست نیست)، پروردگارا، همانا من به سوی تو از کسانی بیزاری می جویم که درباره ی ما چیزی گفته اند که درباره ی خود نگفته ایم، پروردگارا، آفرینش فقط از آن توست و فرمان فقط از سوی توست و فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو یاری می جویم [الفاتحه: ۵]..... پروردگارا، ربوبیت جز تو را شاید و معبودیت جز برای تو درست و شایسته نیست پس نصاری را که عظمت تو را کوچک شمردند لعنت فرما و کسانی از مخلوقات را که به قول ایشان مشابَهت می جویند لعنت فرما، پروردگارا، براستی که ما بندگان و فرزندان بندگان توایم و برای خویشتن

۱- اشاره است به آیه ی سوّم سوره ی فرقان.

۲- اعتقادات صدوق.

مالک زیان و سود و مرگ و حیات و بر انگیزخته شدن نیستیم، پروردگارا..... کسی که گفته است خلق به سوی ما باز می گردند و روزی [مردم] بر عهده‌ی ماست پس ما از او بیزاریم مانند بیزاری حضرت عیسی علیه السلام از نصاری، پروردگارا، ما آنها را بدان چه گفته‌اند و ادعا کرده‌اند، دعوت نکرده‌ایم پس ما را به آنچه می‌گویند مؤاخذه مکن و ما را نسبت به آنچه ادعا کرده‌اند، بیامرزد».

حضرت صادق علیه السلام نیز فرموده: «فَوَاللَّهِ مَا نَحْنُ إِلَّا عَبِيدُ الَّذِي خَلَقَنَا وَاصْطَفَانَا، مَا نَقْدِرُ عَلَى ضَرٍّ وَلَا نَفْعٍ وَإِنْ رَحِمْنَا فِرْحَمْتِهِ وَإِنْ عَذَّبْنَا فَيَدُنُونَنَا وَاللَّهُ مَا لَنَا عَلَى اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ وَلَا مَعَنَا مِنَ اللَّهِ بَرَاءَةٌ وَإِنَّا لَكَيْتُونَ وَمَقْبُورُونَ وَمُنْشَرُونَ وَمَبْعُوثُونَ وَمَوْفُوفُونَ وَمَسْئُولُونَ..... وَاللَّهُ لَوْ ابْتُلُوا بِنَا وَأَمْرَانَاهُمْ يَدْلِكَ لَكَانَ الْوَاجِبَ أَنْ لَا يَقْبَلُوهُ، فَكَيْفَ وَهُمْ يَرَوْنِي خَائِفًا وَجِلًّا أَسْتَعِيدِي اللَّهَ عَلَيْهِمْ وَأَتَبَرُّ إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ، أُشْهَدُكُمْ أَنِّي أَمْرٌ وَلَدَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَمَا مَعِيَ بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ، إِنْ أَطَعْتُهُ رَحِمَنِي وَإِنْ عَصَيْتُهُ عَذَّبَنِي عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ أَشَدَّ عَذَابِهِ» (رجال کشی، طبع کربلاء، ص ۱۹۶ و ۱۹۷) = سوگند به خدا که ما نیستیم مگر بندگان که خداوند ما را آفریده و برگزیده است، بر زیان یا سود [کسی] قادر نیستیم اگر به ما رحم فرماید پس با رحمت خویش [چنین می‌کند] و اگر ما را عذاب فرماید به سبب گناهان ماست. به خدا سوگند که بر خدا حجّتی نداریم و برائتی از جانب خدا با ما نیست و همانا ما می‌میریم و دفن می‌شویم و [سپس] نشر و بعث شده و ما را برای محاسبه نگه می‌دارند و مورد سؤال [الهی] واقع می‌شویم..... سوگند به خدا اگر آنها توسط ما مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و ایشان را به چنین [کارها و عقائدی] امر می‌کردیم، بر آنها واجب بود که قبول نکنند، پس چگونه است [که چنین نکرده‌ایم] و آنها نیز مرا می‌بینند که خائف و بیمناکم و علیه ایشان از خدا طلب یاری می‌کنم و به سوی خدا از آنان بیزاری می‌جویم [دست بر نمی‌دارند] من شما را گواه می‌گیرم که من فردی هستم که از فرزندان رسول خدا هستم و براءت و مصونیتی از جانب خدا ندارم اگر او را اطاعت کنم مرا مورد رحمت قرار می‌دهد و اگر نافرمانی کنم مرا عذاب می‌کند یا به شدیدترین عذاب گرفتار می‌سازد».

مجلسی می گوید: «منظور امام آن است که اگر بر فرض محال آن‌ها را [به این قضایا] امر می کردیم و آن‌ها مورد آزمایش قرار می گرفتند و مردّد بودند که با ما مخالفت کنند یا [أمر فرضی ما را] قبول کنند و در بدعت واقع شوند بر آنان واجب بود که از ما نپذیرند، تا چه رسد به این که ما ایشان را از این امور نهی می کنیم و آن‌ها نیز ما را می بینند که نسبت به خدای تعالی مرعوب و بیمناک‌ایم و عَلَیْهِ آن‌ها از خدا در آنچه به دروغ به ما نسبت می دهند، یاری می طلیم»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین چگونه ممکن است که ائمه راضی باشند ما از راه‌های دور بر سر قبرشان بیاییم و دور مرقده‌شان بگردیم و آن‌ها را واسطه قرار دهیم و از آن‌ها شفای بیماران و رفع حوائج خود را بخواهیم؟! خود را بخواهیم؟!!

عاشراً: انبیاء و اولیاء - خصوصاً حضرت ابوتراب رضی الله عنه - در حیات دنیوی خویش بسیار ساده و بی‌تجمل زندگی می کردند و زندگی اشرافی و سرای پر از طلا و نقره را دوست نداشتند و قطعاً از این بارگاه‌های پر جلال و جبروت و غرق در طلا و نقره و آئینه و کاشی‌های رنگارنگ و سنگ‌های مرمر، که جبارین و ظالمین با پول‌های حرام - و یا لأقلّ شبه‌ناک - و بیشتر به منظور عوام‌فریبی ساخته‌اند<sup>(۲)</sup>، رویگردان و بیزارند، پس چگونه در چنین جاهایی مردم را شفا می دهند؟!!

خاطره‌ای به یاد دارم که ذکر آن را در این جا بی‌مناسبت نمی‌دانم. در اواخر آیام آخرین اقامتم در مشهد، هنگامی که پس از نماز صبح قصد خروج از حرم حضرت رضا را داشتم مردی را دیدم که با دو دست ضریح را گرفته و پیشانی را به ضریح گذاشته و زیر لب چیزی می‌گوید، جلو رفتم و گفتم: حضرت آقا، با کی صحبت می‌کنید؟ مرد مذکور سر برداشت و مرا نگاه کرد و گفت: معلوم است، با آقا امام رضا! گفتم: مگر امام رضا زنده

۱- «أَيُّ لَوْ كُنَّا أَمْرُنَاهُمْ بِذَلِكَ عَلَى فَرَضِ الْمَحَالِ فَكَانُوا هُمْ مُبْتَلَيْنَ بِذَلِكَ مُرَدِّدِينَ بَيْنَ مُحَالَفَتِنَا وَبَيْنَ قَبُولِهِ مِنَّا وَالْوُقُوعِ الْبِدْعَةِ، لَكَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَقْبَلُوهُ مِنَّا فَكَيْفَ وَإِنَّا نَنْهَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ؟ وَهُمْ يَرَوْنَنَا مَرْعُوبِينَ وَجِلِينَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مُسْتَعِدِينَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِيهَا يَكْذِبُونَ عَلَيْنَا». (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۹).

۲- ضرور است مراجعه شود به زیارت و زیارتنامه‌ی، ص ۲۰۷ تا ۲۱۳ و کتاب حاضر، ص ۱۵۶.

است؟ زائر مرا که معمم بودم با تعجب نگریست و گفت: بله، زنده است. گفتم: من مجتهدم، بنا به شرع اسلام، بر شما و امثال شما که می‌دانید آن حضرت نمرده، واجب است بیل و کلنگ بیاورید و آن بزرگوار را از قبر خارج کنید، جایز نیست که مسلمان - تا چه رسد به امام - زنده به گور شود! و انگهی مگر شما معتقدی که مأمون عباسی امام را مسموم نکرد و امام نمرده است؟! پس چرا برایش روز وفات قائلی؟! گفتم: امام مرده ولی ما با روح امام صحبت می‌کنیم. گفتم: آیا روح امام در ضریح است؟ سرش را به موافقت تکان داد، گفتم: این ضریح را شاه عباس جانی شرابخوار ساخته، قبل از شاه عباس روح امام کجا بوده است؟ و انگهی قرآن یا حدیث کجا گفته که روح امام در ضریح است؟ کدام مرجع گفته روح امام در ضریح است؟ گفتم: نمی‌دانم. آیا شما معتقدی که روح امام در دنیای ماست؟ گفتم: شما چه می‌گویید؟ گفتم: روح پیغمبر و امام در عالم باقی است نه در دنیای فانی و صدای من و شما و هیچ یک از ما را نمی‌شنود مگر قرآن نخوانده‌ای که خدا به پیغمبرش فرموده: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ۚ﴾ [فاطر: ۲۲] «ای محمد) تو به کسانی که در قبرها هستند، شنونده نیستی». و فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ [النمل: ۸۰] «ای پیغمبر) تو به مردگان نمی‌شنوانی». وقتی پیغمبر نتواند به مردگان بشنوند طبعاً من و تو هم نمی‌توانیم. مرد از این که سخن‌ها را از یک آخوند معمم می‌شنید بسیار تعجب کرده بود و باور نمی‌کرد که فردی معمم چنین بگوید!<sup>(۱)</sup>

خاطره‌ای دیگر به یاد دارم که بسیار عجیب است و دلیل تعصب شدید و بی‌صداقتی آخوندهاست و برای بیداری مردم آن را در این جا ثبت می‌کنم و از مصادیق بارز این آیه مبارکه است که فرموده ﴿وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۱۴] «پراکنده [و فرقه فرقه] نشدند مگر پس از این که علم [دین] برایشان آمد [به سبب] بغی و برتری جویی که درمیانشان بود». سال‌ها پیش در یک مجلس خصوصی که یکی دو نفر با ما بودند، آخوندی که نسبتاً مشهور بود و درمیان مردم و جاهتی داشت با نگارنده در مورد

۱- نگارنده مشابه این مکالمه را مکرر و در چند مزار دیگر نیز با برخی از زائرین انجام داده است.

توحید عبادت و طواف و نذر و ذبح و..... بحث می‌کرد و می‌گفت: اگر تو در میدان فردوسی در جستجوی یک مغازه‌ی به خصوص - مثلاً قنادی - باشی و برای پیدا کردنش، دور میدان بگردی تا مغازه‌ی منظور را بیابی، آیا می‌شود گفت تو مجسمه‌ی فردوسی را طواف و او را عبادت کرده‌ای؟! با این که قرآن فرموده: ﴿وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ﴾ [الطور: ۲۳] «پیرامونشان جوانانی می‌گردند که از آن ایشان‌اند». آیا شما می‌گویید که آن پسران جوان، اهل بهشت را عبادت می‌کنند؟!

مهم‌تر از این «سجده» است که از قوی‌ترین و آشکارترین حالات عبادت و نشانه‌ی نهایت خضوع و تذلل است اما می‌بینیم در قرآن فرشتگان برای غیر خدا یعنی آدم سجده کردند اما این کار عبادت آدم محسوب نشد بنابراین سجده و طواف و نذر..... و این نوع کارها، وقتی عبادت است که با اعتقاد به خدایی شخص انجام شود!

شما نباید صرف ظاهر یک عمل را برای عبادت شمرده‌اش کافی بدانید و از نیت عامل، غافل شوید بلکه عمل باید به نیت تقرّب به خدا باشد تا عبادت محسوب شود، اگر شما بگویید برای این که فرزندم شفا یابد هزار تومان نذر مسکین محله‌ی خودمان کردم، آیا برای او نذر کرده‌اید یا برای خدا؟! «عقیقه»<sup>(۱)</sup> کردن نیز مانند نذر است که مسلمین حیوانی را برای سلامت نوزادشان ذبح می‌کنند. شما برای خدا نذر یا عقیقه کرده‌اید یعنی در واقع برای جلب رضای حق، مبلغی به مسکین می‌پردازید نه این که طرف نذر شما آن مسکین باشد بلکه طرف نذر شما خداست. یا اگر کسی می‌گوید نذر امام رضا یا حضرت موسی بن جعفر یا..... می‌کنم که اگر مسافر به سلامت بازگردد، به زیارت آن‌ها بروم؛ منظورش این نیست که برای آن‌ها نذر کرده بلکه یعنی ثواب عملم را به آن‌ها اهداء می‌کنم! یا اگر انفاق می‌کنید اگر برای جلب رضای خدا باشد، عبادت است اما اگر برای جلب توجه مردم و

۱- عقیقه از سنن اسلامی است که برای سلامت نوزاد، موی سرش را روز هفتم ولادتش، می‌تراشند و هم‌وزن آن نقره یا معادل قیمت آن، پول به فقراء انفاق می‌کنند و یا گوسفندی قربانی می‌شود و میان مستحقین تقسیم می‌شود.

کسب و جاهت باشد، ریا و معصیت است در حالی که ظاهر هر دو عمل یعنی دادن پول یا لباس یا غذا به فقیر یکسان است!

توجه داشته باشید که قرآن فرموده: ﴿مَا ذُبِحَ عَلَى التُّصْبِ... ذَلِكَ مِمَّا فُسِّقُ﴾ [المائدة: ۳] «آنچه در برابر بتان و تمثال‌ها ذبح شده باشد..... تجاوز از فرمان خدا و گناه است» شما می‌دانید که از عادات مردم عربستان در عهد جاهلیت این بود که برای بت‌ها قربانی می‌کردند و اسلام با این کار آن‌ها مخالفت کرده حتی اهل سنت - چنان‌که در سنن اَبی داود آمده - نقل کرده‌اند که پیامبر مراقب بود که مردم بنا به عادات گذشته، برای بت‌ها و اَصنام قربانی نکنند. چرا شما قول قرآن را که درباره‌ی بت پرستان و مشرکین است به مسلمین تعمیم می‌دهید؟!

شما در مورد این آیه که فرموده: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین پاک و پیراسته از آن خداوند است و کسانی که غیر از او را دوست و سرپرست گرفته‌اند [و می‌گویند] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم جز آن‌که ما را به خداوند نزدیک سازند». نیز خطا کرده‌اید که اعمال مشرکین را مشابه عمل مسلمانان در زیارت و طواف مرقد ائمه دانسته‌اید. این آیه ارتباطی به مسلمین ندارد، چرا به مقطع همین آیه توجه نمی‌کنید که فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر: ۳] «همانا خدا کسی را که دروغگو و کفر پیشه و ناسپاس است هدایت نمی‌کند». بنابراین معلوم می‌شود که مشرکین دروغ می‌گفتند و در دل بت‌ها را «واسطه» یا «وسیله‌ی تقرّب به خدا» نمی‌دانستند بلکه آن‌ها را بالاتر از این مقام می‌دانستند و برای آن‌ها شأنی والاتر قائل بوده‌اند!

این سخنان برایم واقعاً عجیب بود زیرا وی به بدیهی‌ترین مسائل متشبّث می‌شد تا از عقیده‌ی خرافی خود دست بر ندارد! گفتم معلوم است که اگر چنین کاری واقع شود، نمی‌توان آن را طواف عبادی دانست اما تو را به خدا قسم می‌دهم بگویی آیا مردم به همین صورت که من در جستجوی قنّادی دَوْر میدان فردوسی می‌گردم، در حرم مشهد یا کربلاء یا حرم قم یا..... دَوْر مرقد بزرگان دین می‌گردند؟!

آیا واقعاً نمی‌دانی که مردم صاحب مقبره را، از احوال خود آگاه می‌دانند و از او توقع دارند با قدرت و توانی که خدا به او اعطا فرموده - که البته بر این موضوع، دلیل شرعی وجود ندارد - حاجاتشان را بر آورده سازد یا برایشان شفاعت کند.

من هم مثل شما می‌دانم و معتقدم که هیچ نذری جز برای خدا منعقد نمی‌شود و به صیغه‌ی مخصوص ادا می‌شود و نذر کننده باید بگوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ.....» یعنی برای خدا بر من متحتم و لازم است [که در صورت بر آورده شدن حاجتم] فلان عمل را [که به لحاظ شرعی خیر و مطلوب است] به جای آورم؛ اما به خدا قسم که نود و نه در صد نذرها به این صورت که شما می‌گویید، صورت نمی‌گیرد. آیا واقعاً شما صادقانه و با انگیزه‌ی خیر این ادعاها را می‌بافی؟ اگر این کار تعصّب و لجاج نیست، پس چیست؟

آری، شما وقتی در برابر اعتراض مطلعین نسبت به اعمال مردم درباره‌ی بزرگان دین؛ در مضیقه قرار می‌گیرید، می‌گویید برگزارای مجلس سفره‌ی ابی‌الفضل یا نذر امام رضا یا..... به این صورت است که نذر کننده می‌گوید نذر را برای خدا می‌کنم و ثواب آن را به حضرت ابوالفضل یا امام رضا یا موسی بن جعفر یا..... اهداء می‌کنم؛ اما این ادعا کذب محض است و خودتان بهتر می‌دانید که نود و نه درصد مردم چنین نمی‌کنند و متأسفانه شما آن‌ها را نهی نمی‌کنید. ما که نهی شما را ندیده‌ایم.

شما خودت خوب می‌دانی این که مردم می‌گویند اگر بیماریم شفا یابد یا فرزندم در دانشگاه قبول یا پدرم در دادگاه موفق شود یا مسافرم به سلامت بازگردد و یا.....؛ به زیارت امام رضا علیه السلام می‌روم؛ به این نیت است که امام از سخن و مقصود من آگاه است - و اگر نگوئیم که معتقد است امام با قدرتی که خدا به او عطا فرموده، حاجتم را بر آورده می‌سازد - با قطع و یقین می‌گوئیم که معتقد است که امام برایم نزد خدا شفاعت کرده و حاجتم را از خدا می‌گیرد و در عوض نیز به زیارت مرقدش می‌روم و او را تعظیم و تکریم و به او اظهار ارادت می‌کنم، و إلا چه دلیلی دارد که مردم - البته به ادعای شما - ثواب نذر یا ذبح خود را به سید نصرالدین یا شاه‌چراغ یا..... هدیه می‌کنند و به روح پدر و مادر و برادر و خواهرشان تقدیم نمی‌کنند؟ آن‌ها که به این ثواب محتاج‌تر هستند؟!

آری، به این دلیل است که می‌دانند از پدر و مادرشان کاری ساخته نیست ولی معتقداند فلان امام یا امامزاده از حال آن‌ها آگاه است و برایشان لاقلاً شفاعت می‌کند و مطلوبشان را در دستگاه الهی به نتیجه‌ی دلخواه می‌رساند! اما این که خدا فرموده: ﴿طَوَّفُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [النور: ۵۸] «بعضی از شما پیرامون برخی دیگر در رفت و آمد در گردش‌اند». منظور معاشرت و مصاحبت است نه طواف تعظیمی مورد نظر ما و طبعاً از بحث ما کاملاً خارج است و یا اگر خدا فرموده: «جوانانی پیرامونشان می‌گردند» (الطور: ۲۴) و یا فرموده: ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿١٨﴾﴾ [الواقعة: ۱۷، ۱۸]<sup>(۱)</sup> «جوانانی جاودانه، باسبوها و ابریق‌ها و جامی از شربت زلال و پاکیزه برگردایشان می‌گردند». منظور کمال‌پذیری و خدمت‌گزاری است یعنی در واقع خادمین، «مطوف» علیهم را نیازمند خدمات خود می‌دانند نه این که خود را نیازمند توجه یا شفاعت آنان بدانند. آن‌ها از «مطوف» تقاضایی ندارند. البته این در صورتی است که «طواف» را در این آیات همان دور‌گردیدن بدانیم نه خدمت‌گزاری در حالی که قرآن با ذکر «كأس» و «إبريق» و..... بیان‌گر خدمت‌گزاری است نه طواف مورد بحث ما. شما که بهتر می‌دانید اگر گفته شود در فلان مجلس عروسی یا در چلوکبابی، خدمه با سینی‌های پر از غذا و میوه و شربت مثل پروانه دور مهمانان یا مشتریان می‌گشتند (=كانوا يَطُوفُونَ عَلَيْهِم بِالْأَوَانِي الْمَمْلُوءَةِ بِالْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ) قطعاً مقصود این نیست که خدمه ۳۶۰ درجه دور هر یک از مهمانان یا مشتری‌ها می‌گردیدند(!) بلکه منظور نهایت جدیت در خدمت کردن و کمال‌پذیری آنهاست<sup>(۲)</sup>. توجه داشته باشید که ما در موضوع «طواف» منکر «نیت» و از حال

۱- مقایسه شود با [الإنسان: ۱۵ و ۱۹، و الصافات: ۴۵، و الزخرف: ۷۱].

۲- اگر به روایات نیز نظر کنیم، می‌بینیم زمینه‌ی این‌گونه آیات را خدمت دانسته‌اند؛ از آن جمله علامه‌ی مجلسی است که دو حدیث از پیغمبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) آورده که «ولدان» در خدمت اهل بهشت می‌باشند. و در حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این عبارت آمده است: «خَلِّقُوا لِحَدَمَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». (بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۹۱، حدیث ۵ و ۶).



طواف کننده، غافل نیستیم و نمی‌گوییم که «نیت» شرط نیست بلکه می‌گوییم با نیتی کمتر از خدای «خالقُ مُحیی و مُمیت و مالِکِ الأرضِ والسَّماءِ» دانستنِ «مطوفٌ علیه» نیز وارد حوزه‌ی پر آتش شرک می‌شویم.

اشکال کار مردم آن است که بزرگان دین را از احوال خود مطلع دانسته و بدین سبب دور قبرشان می‌گردند و ضریحشان را می‌بوسند و بدان تبرک می‌جویند و پس از لمس ضریح به سر و صورت خود دست می‌کشند و اموات خود را دور ضریح آنان می‌گردانند و یا آجیل و نبات را دور ضریح می‌گردانند تا متبرک شود و یا غبار ضریح امام رضا را به عنوان تبرک نگه می‌دارند یا به عنوان سوقات به عزیزان خود می‌دهند و ائمه را بی‌قید و شرط می‌خوانند و شما هم کاملاً از این موضوع مطلع هستید اما به روی خود نمی‌آورید! بنابراین لازم نیست که حتماً طواف شونده را خدا بدانند بلکه همین خواندن نامقید بزرگان دین و آنها را از احوال خود مطلع دانستن و طالب توجه آنها بودن و تبرک جستن به ضریح آنها، برای نامشروع بودن عملشان کافی است. چرا در بحث‌های خود صداقت و انصاف را کنار می‌گذارید و حقائق را می‌پوشانید و طواف آنها را حول قبور ائمه، مثل گشتن من دور میدان فردوسی جلوه می‌دهید؟! من هنگام گشتن دور میدان فردوسی، کاملاً از او غافلم و فقط در جستجوی دگان مورد نظر می‌باشم اما مردم هنگام گشتن دور قبور ائمه، خواهان توجه و عنایت صاحب قبر هستند، آن کجا و این کجا؟!

دیگر آن که خدا کجا در کتابش فرموده که زیارت قبر ائمه ثواب دارد که شما می‌گویید مردم ثواب زیارت قبر امام رضا را به امام هدیه می‌کنند؟ آیا معنی دارد که من از اهواز به زیارت قبر امام رضا علیه السلام بیایم و دور قبرش بگردم و ثواب ادّعایی شما را به آن حضرت تقدیم کنم؟ آیا شما که این سخنان را می‌گویید واقعاً در این مباحثه به دنبال حق و حقیقتی؟! آیا واقعاً شما تفاوت دور گشتن مرا در میدان فردوسی با دور گشتن مردم دور ضریح امام یا امام‌زاده را نمی‌دانی و از صمیم قلب آنها را مثل هم می‌دانی؟!

اما در مورد «سجده» قول شما مغلطه است زیرا اولاً من و شما ملائکه و اجنه را - که شیطان از گروه دوم بود [الکھف: ۵۰] - ندیده‌ایم بنابراین شما از کجا می‌دانید که آنها مانند

ما پیشانی و دست و زانو و پا دارند و سجده‌ی مطلوب از آن‌ها، عیناً همان سجده‌ی ما بوده است. آیا حضرت یوسف علیه السلام که به حضرت یعقوب علیه السلام گفت: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾﴾ [یوسف: ٤] «من [در رؤیا] دیدم یازده ستاره با خورشید و ماه را؛ دیدم که برایم کرنش می‌کنند». منظورش این بود که ماه و خورشید و ستارگان رو به من، برایم هفت موضع بدن خود را هم‌زمان بر زمین گذاشتند؟! یا وقتی قرآن فرموده: ﴿وَالتَّجْمُ وَالشَّجْرُ يَسْجُدَانِ ﴿٦﴾﴾ [الرحمن: ٦] «و گیاه و درخت کرنش می‌کنند». به این معنی است که هفت موضع خود را بر زمین می‌گذارند؟! هم‌چنین اگر در آیه‌ی ١٠٠ سوره‌ی یوسف علیه السلام که فرموده: ﴿وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾ [یوسف: ٩٩] «والدینش را بالای تخت برنشاند و آنان [= والدین و برادرانش] برایش کرنش کردند»، تأمل شود، معلوم می‌شود که سجده‌ی آنان چنانکه ابوالفتوح رازی نیز گفته است، سجده‌ی تعظیم و تکریم بوده نه سجده‌ی عبادی، زیرا به تصریح آیه حضرت یوسف علیه السلام والدینش را بر تخت نشانده بود و کسی که بر آریکه یا کرسی فرمانروا نشسته، در همان حال نمی‌تواند پیشانی به زمین برساند و سجده‌ی عبادی به جای آورد. (فتأمل) بنابراین هم والدین و هم برادران - که مشمول عبارت ﴿خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا﴾ می‌باشند - عملی انجام داده‌اند که بنا به عرف آن زمان، بیانگر اکرام و کرنش بوده است، نه سجده‌ی عبادی.

هر آخوندی می‌داند که در قرآن همیشه ألفاظی از قبیل «صلاة»<sup>(۱)</sup> و «رُكُوع» [المائدة: ٥٥ و ص: ٢٤] به معنای منقول شرعی و فقهی استعمال نشده بلکه در مواردی به معنای لفظی و اولی خود نیز استعمال شده‌اند.

در مورد سجده برای آدم علیه السلام نیز با توجه به این که مأمورین به سجده، غیر انسان بوده‌اند؛ واضح است که «سجده» به معنای مصطلح شرعی، استعمال نشده و منظور از آن کرنش و

١- به عنوان نمونه در آیات زیر، لفظ «صلاة» به معنای اصطلاحی یا معنای منقول شرعی استعمال نشده:

البقرة: ١٥٧، التوبة: ٩٩ و ١٠٣، النور: ٤١، الأحزاب: ٤٣ و ٥٦ و.....

اظهار تعظیم و تکریم است. بنابراین سجده و کرنش آن‌ها با سجده‌ی عبادی و یا سایر اعمال عبادی که توسط انسان عمل می‌شود، قابل قیاس نیست.

ثانیاً: خدا به فرشتگان و اجنه صریحاً امر کرده بود که برای حضرت آدم علیه السلام سجده کنند، اگر به ما هم در قرآن امر می‌فرمود که برای غیرخودش اعمال عبادی به جای آوریم، با شما اختلافی نداشتیم. شما باید دلیلی بیاورید که خدا به ما انسان‌ها نیز چنین اجازه‌ای داده است که اعمال عبادی از قبیل حاجت خواهی نامقید و طواف و نذر و ذبح و... را برای غیرخودش نیز به جای آوریم. در حالی که در قرآن بر خلاف ادعای شما بارها و بارها و بارها ما را از خواندن نامقید غیرخدا نهی فرموده و مشرکین را که برای غیرخدا اعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و... به جای می‌آوردند و لأقلّ بسیاری از آن‌ها معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانستند<sup>(۱)</sup>، مورد مذمت قرار داده است.

ثالثاً: اگر «سجده‌ی» شرعی فقط به شرطی عبادت است که با نیت خدا شمردنِ مَسْجُودٌ له آدا شود و در قرآن نیز به ادعای شما برای غیرخدا انجام شده پس چرا در اسلام، مطلق سجده برای غیرخدا مَنهیه عَنه و ممنوع و حرام است و مقید به قیدی نیست؟ شما مثالی آورده‌ای که در اسلام برای غیرخدا جائز نیست، اگر راست می‌گویید از قرآن مثالی از یک عمل عبادی بیاور که برای غیرخدا انجام گرفته باشد و در اسلام مورد نهی نباشد.

اما این که برای عبادات ظاهر و باطن و نیت قائل شده‌ای، خودت می‌دانی که ما هم از این اقوال بی‌خبر نیستیم و همگی می‌دانیم اگر کسی را کنار حوضی عریان کرده و به زور داخل حوض بیندازند، کسی نمی‌گوید او غسل ارتماسی کرده است! یا اگر کسی نه به قصد جلب رضای الهی، به فقیری لباس یا پول یا غذا بدهد، بلکه فقط به دلخواه خود چنین کند، کسی نمی‌گوید او انفاق که از عبادات است انجام داده و مُثاب خواهد بود یا اگر به قول شما به قصد سُمعه و ریا چیزی به فقیر داده باشد، قطعاً معصیت کرده است زیرا او در این کارها، خواهان توجّه و قبول خدا نبوده است.

۱- چنان که در صفحات گذشته بیان کرده‌ایم.

اما شما خوب می دانید که عبادات بر دو نوع اند: قسم اول عباداتی است که قالب مشخص و مقید دارند از قبیل نماز و سجده و نذر و طواف و ذبح و.... که این گونه عبادات حتی ظاهرشان نباید برای غیر خدا انجام شود. قسم دوم اعمال خیر یا عباداتی است که قالب مشخص ندارند از قبیل انفاق که قالب و عنوان مشخص و مقید ندارند و می توان آن را نشسته یا ایستاده، شب یا روز به آشنا یا غریبه، مستقیماً به دست خود یا به وسیله‌ی شخصی دیگر و... انجام داد. اولاً شما عبادات قسم دوم را مثال زده‌ای نه عبادات قسم اول را، ثانیاً در هر دو قسم از عبادات نکته‌ی مهم آن است که اعمال مورد نظر به قصد جلب توجه چه کسی انجام می‌شود! به همین سبب است که در یک عمل خیر و مورد پسند خدا اگر جلب توجه غیر خدا نیز منظور باشد، یعنی مثلاً به ریا آلوده شود یا به نیتی غیر از ریا، جلب توجه غیر خدا را خواسته باشیم، معصیت خواهد بود و به همین ریا از شَعْب شرک شمرده شده است. (فتأمل)

بنابراین، حتی اگر کسی بخواهد برای خدا گوسفندی ذبح کند ولی آن را در برابر امام یا پادشاه یا رئیس جمهور یا بزرگی یا مسافرش که از سفر برگشته، ذبح کند از آن جا که می‌خواهد ذبحش مورد توجه امام یا پادشاه یا..... (یعنی غیر خدا) قرار گیرد، عملش مورد انتقاد ماست؛ اما کسی که دور مرقد یکی از بزرگان دین می‌گردد، می‌خواهد که صاحب قبر از کار او مطلع باشد و اگر او را ناآگاه می‌دانست اصولاً از شهرهای دور به زیارتش نمی‌آمد و دور قبرش نمی‌گشت یا او را صدا نمی‌کرد، بنابراین او در گردیدن دور قبر، طالب توجه صاحب قبر نیز هست زیرا در واقع وساطت و شفاعت او را می‌خواهد.

اما کسی که نذر می‌کند اگر مریضش شفا یابد، به مسکین محله‌ی خودشان پول یا غذا بدهد، نه جلب توجه مریض را می‌خواهد، نه جلب توجه فقیر را، بلکه فقط می‌خواهد مریضش از نذر او منتفع شود و یا کسی سنت «عقیقه» را به جا می‌آورد، خوب می‌داند که نوزادش از عمل او خبر ندارد بلکه فقط می‌خواهد خدا از کارش باخبر باشد و آن را بپذیرد و نوزادش در عزای این عمل خیر منتفع شود اما شما خودت هم می‌دانی که وقتی مردم ما برای امامی نذر می‌کنند امام منتفع نذر نیست بلکه نذرکننده، توجه و عنایت امام را می‌خواهد تا برای او شفاعت کند و میانجی شود.

اما درباره‌ی این که مشرکین معبودان خود را بالاتر از واسطه و میانجی یا وسیله‌ی تقرّب، می‌دانسته‌اند سخن شما متکی به دلیل نیست و قرآن صریحاً فرموده که آن‌ها می‌گفتند: ﴿هَلْؤَلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ [یونس: ۱۸] «اینان شفیعان ما نزد خدای‌اند». و «شفیع» همان واسطه و میانجی است، علاوه بر این درباره‌ی آیات قرآن، نباید از نزد خود چیزی مطابق دلخواه‌مان بیافیم، مگر در قرآن نخوانده‌اید که خدا در سوره‌ای مکی فرموده: ﴿فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا إِلَىٰ إِلَهَةٍ طَبْلٌ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۲۸﴾ [الأحقاف: ۲۸] «پس چرا آن‌هایی که غیر از خداوند، برای تقرّب [به خدا] مبعودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه از ایشان گم شدند [و بی‌خبر و غائب بودند] و این [ادّعا] دروغ ایشان بود و آنچه که افتراء می‌بستند». قرآن خود فرموده آن‌ها هدف از انجام اعمال عبادی برای معبودان خود را، تقرّب به خدا می‌دانستند و ما نمی‌توانیم از نزد خود بافندگی کنیم. خداوند عالمٌ بِالسَّرَائِرِ فرموده دروغ مشرکین همین بوده ولی شما می‌گویید دروغشان چیز دیگری بوده است! پس چرا قرآن به آن دروغشان نپرداخته است؟

چنان که صاحب «المیزان» ذیل آیه‌ی سوّم سوره‌ی زُمر می‌گوید: «این بت‌ها که در بُتکده (= هیکل)ها و معابد نصب می‌کنند، تمثال‌هایی از آن ارباب و آلّه‌ه هستند، نه این که براستی خود این بت‌ها خدا باشند». و می‌گوید از نظر مشرکین: «این ارباب موجوداتی ممکن و مخلوق‌اند، چیزی که هست خداوند این مخلوقات را مُقَرَّبِ درگاه خود قرار داده»<sup>(۱)</sup>.

۱- تفسیر نمونه نیز معبودان مشرکین را سنگ و چوب و فلز ندانسته و معبود آن‌ها را «همان فرشتگان و جنّ و به طور کلی موجودات مقدّس عالم» دانسته است. در این جا قول تفسیر نمونه را به اختصار می‌آوریم. طالبین تفصیل، به کتاب مذکور، (تفسیر سوره‌ی زُمر) مراجعه کنند. در تفسیر نمونه می‌خوانیم: «از آنجا که دسترسی به این مقدّسین امکان پذیر نبود، تمثال و سمبلی برای آن‌ها می‌ساختند و آن‌ها را پرستش می‌کردند و این‌ها همان بُت‌ها بودند.... بدین ترتیب، خدایان در نزد آن‌ها همان موجودات ممکنی بودند که از سوی خداوند عالم آفریده شده بودند و به زعم آن‌ها مقربان درگاه حقّ و اداره کنندگان امور جهان به امر پروردگار بودند [خواننده‌ی گرامی، توجّه داشته باش که علمای قم اعتراف کرده‌اند مشرکین، معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانسته‌اند] و خدا را ربّ الأرباب (خدای

خدایان) می‌دانستند که خالق و آفریدگار عالم هستی است و گرنه کمتر کسی از بت پرستان معتقد بود که این بت‌های سنگی و چوبی و یا حتی خدایان پنداری آن‌ها یعنی فرشتگان و جنّ و مانند آن، خالق و آفریدگار این جهان می‌باشد.

البته بت پرستی سرچشمه‌های دیگری نیز دارد از جمله این که احترام فوق العاده به انبیاء و نیکان گاهی سبب می‌شد که تمثال آن‌ها را بعد از مرگشان مورد احترام قرار دهند، و با گذشت زمان این تمثال‌ها جنبه‌ی استقلال پیدا کرده و احترام نیز تبدیل به پرستش می‌شد..... این امر نیز در تواریخ آمده است که عرب جاهلی به خاطر احترام فوق العاده‌ای که برای کعبه و سرزمین مکه قائل بود گاهی قطعات سنگی از آن‌جا را با خود به نقاط دیگر می‌برد و مورد احترام و کم کم پرستش قرار می‌داد. [مشابه کار مردم ما که غبار حرم حضرت رضا علیه السلام را به عنوان تبرک به مردم می‌دهند و یا آجیل و نبات را که دور حرم آن حضرت گردانده شده، متبرک می‌دانند و به دیگران هدیه می‌دهند! و یا تربت حضرت سیدالشهداء را شفافبخش دانسته و خوردن آن را جایز می‌دانند! (فتاویٰ)] ... این‌ها همه اوهام و خیالات بی‌اساسی بود که از مغزهای ناتوان تراوش می‌کرد و مردم را از جاده‌ی اصیل خداشناسی منحرف می‌ساخت. قرآن مجید مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌کند که انسان بدون هیچ واسطه‌ای می‌تواند با خدای خود تماس گیرد، با او سخن گوید و راز و نیاز کند، حاجت بطلبد، تقاضای عفو و توبه کند، این‌ها همه از آن‌ها و در اختیار قدرت اوست.

سوره‌ی «حمد» بیانگر این واقعیت است چرا که بندگان با خواندن این سوره به طور مداوم در نمازهای روزانه مستقیماً با پروردگار خود ارتباط برقرار می‌کنند، او را می‌خوانند و بدون هیچ واسطه‌ای از او تقاضا می‌کنند و حاجات خویش را می‌طلبند.... اسلام هیچ‌گونه واسطه‌ای در این مسائل قائل نشده است و این همان حقیقت توحید است... باید هم چنین رابطه‌ای برقرار باشد چرا که او به ما از خود ما نزدیک‌تر است. چنان که قرآن می‌گوید: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶] «ما به انسان از رگ گردن او نزدیک‌تریم». ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ [الأفئال: ۲۴] «و بدانید خداوند میان انسان و دل او قرار می‌گیرد». با این حال نه او از ما دور است و نه ما از او دوریم تا نیازی به واسطه باشد او از هر کس دیگر به ما نزدیک‌تر است، در همه جا حضور دارد و درون قلب ما جای اوست. بنابراین پرستش واسطه‌ها خواه فرشتگان و جنّ و مانند آنها باشند [به چه دلیل ائمه و بزرگان دین را در این ردیف نیآورده است؟] و خواه پرستش بت‌های سنگی و چوبی، یک عمل بی‌اساس و دروغین است به علاوه کفران نعمت‌های پروردگار محسوب می‌شود چرا که بخشنده‌ی نعمت، سزاوار پرستش است نه موجوداتی که سراپا نیازمند هستند. لذا در پایان آیه می‌گوید: «خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند.» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر: ۳]. نه هدایت به راه مستقیم در این

حال شما بگویند که نظر و رفتار مردم ما نسبت به ائمه و بزرگان دین، چه فرقی با مشرکین دارد؟ توجه داشته باشید که استاد شما علامه‌ی طباطبایی نیز در تفسیر خود سوره‌ی «زُمر» تصریح کرده که «خدا عبادت آن کسی را که هم خدا را عبادت می‌کند و هم غیر خدا را نمی‌پذیرد». (فتأمل) گیرم که آن‌ها - بنا به فرض بی‌دلیل شما - معبودان خود را والاتر و بالاتر از شفیع و مقرب می‌دانستند، آیا اگر معبودانشان را فقط شفیع و مقرب می‌دانستند مورد اعتراض قرآن نبودند؟! قرآن در همین موضوع به قول صاحب «المیزان» به آن‌ها طعنه زده و اعتراض کرده است!<sup>(۱)</sup>

اما آن‌چه به سنن اُبی‌داوود نسبت داده‌ای اگر حافظه‌ام خطا نکرده باشد به هیچ وجه حصر نهی، به قربانی کردن برای بُت‌ها را نمی‌رساند بلکه نهی اسلام را شامل غیر خدا می‌داند نه فقط بُت‌ها، به عبارت دیگر نذر را فقط برای خدا جایز می‌داند. با این حال اگر به منزل بروم روایات مربوطه را مطالعه می‌کنم و اگر اشتباه کرده باشم با تلفن به شما خبر می‌دهم و به خطای خود اعتراف می‌کنم.

باری، در آن جلسه آخوند مذکور جواب قانع‌کننده‌ای نداد و چون وقت ناهار رسید آن مجلس بدون نتیجه‌ی مفید به پایان رسید. چون به منزل رسیدم سنن اُبی‌داوود را برداشتم و روایاتی را که آخوند مذکور بدان‌ها اشاره کرده بود، مطالعه کردم و دیدم چنان‌که حدس زده بودم وی راست نگفته است و روایات مذکور مؤید قول ماست. در این جا احادیث را به نقل از جلد سوم سنن اُبی‌داوود، کتاب الایمان والنذور (باب ما یؤمّر به من الوفاء بالنذر) می‌آوریم تا خوانندگان خود قضاوت کنند:

حدیث ۳۳۱۲ - «..... أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنِّي نَدَرْتُ أَنْ أُضْرِبَ عَلَى رَأْسِكَ بِالدَّقْفِ، قَالَ: أَوْفِي بِنَذْرِكَ قَالَتْ: إِنِّي نَدَرْتُ أَنْ أَدْبَحَ بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا، مَكَانٌ كَانَ

جهان و نه به سوی بهشت در جهان دیگر، چرا که خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه‌هایی می‌فرستد که لایق و آماده‌ی پذیرش آن‌اند و نه دل‌هایی که آگاهانه هرگونه آمادگی را در خود نابود کرده‌اند.

۱- قول علامه‌ی طباطبایی ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی أحقاف را در صفحه ۲۸۷ کتاب حاضر آورده‌ایم.

يَذْبَحُ فِيهِ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ. قَالَ: لَصَنِمٍ؟ قَالَتْ: لَا، قَالَ: لَوَثْنٍ؟ قَالَتْ: لَا، قَالَ: أَوْ فِي بَنْدَرِكٍ»<sup>(۱)</sup>. «زنی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا، همانا من نذر کرده‌ام که بالای سرت دف بزنم، فرمود: نذرت را ادا کن. زن گفت: همانا نذر کرده‌ام که در فلان مکان - که در زمان جاهلیت در آنجا قربانی می‌کرده‌اند - قربانی کنم. پیامبر پرسید: آیا برای معبودی [غیر خدا]؟ گفت: نه، فرمود: برای بتی؟ گفت: نه، فرمود: به نذرت وفا کن».

۳۳۱۳- «نَذَرَ رَجُلٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَنْحَرَ إِبِلًا بِبُؤَانَةَ فَأَتَى النَّبِيَّ ﷺ فَقَالَ: إِنِّي نَذَرْتُ أَنْ أَنْحَرَ إِبِلًا بِبُؤَانَةَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلْ كَانَ فِيهَا وَثْنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: هَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لَأَوْفَاءٌ لِنَذْرِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا فِيهَا لِمَلِكٍ ابْنِ آدَمَ». «مردی در زمان رسول خدا ﷺ نذر کرد که در منطقه‌ی «بُؤَانَةَ» شتری قربانی کند از این رو نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: همانا نذر کرده‌ام که در «بُؤَانَةَ» شتری قربانی کنم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا در آنجا بتی از بت‌های جاهلیت عبادت می‌شده است؟ گفتند: نه، فرمود: در آنجا [مراسم] عیدی از اعیاد جاهلیت برگزار می‌شده است؟ گفتند: نه، رسول خدا ﷺ فرمود: نذرت را اداء کن که همانا نذر در معصیت خدا یا در چیزی که ملک انسان نباشد جایز و صحیح نیست».

در دو حدیث بعدی نیز رسول خدا ﷺ از کسی که نذر کرده بود اگر خدا به او فرزند پسری بدهد، تعدادی گوسفند در منطقه‌ی «بُؤَانَةَ» قربانی کند، پرسید: «هَلْ بِهَا مِنَ الْأَوْثَانِ شَيْءٌ؟» «آیا در آنجا بتی بوده یا هست؟» و «هَلْ بِهَا وَثْنٌ أَوْ عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِ الْجَاهِلِيَّةِ؟» «آیا در

۱- بدان که بین «صَنَمٌ» و «وَتْنٌ» رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق برقرار است زیرا علمای لغت درباره‌ی «صَنَمٌ» گفته‌اند: «مَا اتَّخَذَ الْإِنْسَانُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» «آنچه که غیر از خدا معبود گرفته شود». یا گفته‌اند: «كُلُّ مَا يُشْغَلُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى» «هر چه که [انسان را] از [عبادت] خدای متعال به خود مشغول داد». اما درباره‌ی «وَتْنٌ» گفته‌اند: «تَمَثَّلُ يُعْبَدُ وَيَتَّخَذُ مِنَ الْحَشَبِ أَوْ الْحِجَارَةِ أَوْ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ» «تمثال و صورتی که عبادت شده و از چوب یا سنگ یا طلا یا نقره یا امثال اینها ساخته می‌شود». و از آن جهت به آن «وَتْنٌ» گفته‌اند که در یک مکان نصب شده و ثابت می‌ماند. لذا ما حدیث را به صورتی که ملاحظه شد، ترجمه کردیم، واللهُ هُوَ الْعَالِمُ.



آنجا بُتی بوده یا مراسم عیدی از اعیاد جاهلیت برگزار می شده؟» و چون جواب منفی شنید فرمود: «فَأَوْفِ بِمَا نَدَرْتِ بِهِ لِلَّهِ» «پس برای خدا بدان چه نذر کرده‌ای وفا کن».

چنان که ملاحظه می شود اسلام قربانی برای غیر خدا را که از آن در احادیث فوق به عنوان «صنم» یاد شده جائز نمی داند و چنان که در صفحات قبل گفته شد اصنام و اوثان مشرکین تمثال و یادآور فرشتگان و بزرگانشان بوده‌اند و آن‌ها برای صرف چوب و سنگ و فلز اعمال عبادی انجام نمی دادند، بزرگان اسلام نیز از عمومیت عنوان «غیرخدا» خارج نیستند و نمی توان برای آن‌ها اعمال عبادی از قبیل نذر و ذبح و طواف به جای آورد. (فَتَأْمَلْ جِدًّا).

پیش از خاتمه‌ی این بخش، برای این که خواننده‌ی حق جو مطمئن شود که آخوند مذکور برای نجات خود از تنگنا؛ درباره‌ی قطع آیه‌ی ۳ سوره‌ی زمر ادعایی بی دلیل بافته است و بر خلاف گفته‌ی او مشرکین معبودان خویش را مقرب می دانستند و دروغشان همان ادعای مقرب بودن و شفیع بودن معبودانشان بوده است، قول صاحب «المیزان» را می آوریم که ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی «احقاف» نوشته است: «کلمه‌ی قربان به معنای هر چیزی است که به وسیله‌ی آن تقرب جسته می شود و زمینه‌ی کلام تَهَكُّم (= طعنه زدن) است. می فرماید چرا آن خدایانی که یک عمر به درگاه آن خدایان عبادت کردند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند هم چنان که خودشان می گفتند: ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳] «یعنی ما این بُت‌ها را نمی پرستیم مگر به این منظور که ما را قدمی به خدا نزدیک کنند.» ﴿بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ﴾ [الأحقاف: ۲۸] یعنی: «آلِهه از نظر اهل قُری گم شد و رابطه اُلوهیت و عبودیتی که می پنداشتند بریده شد. آری، مشرکین امید داشتند آلِهه به پاداش یک عمر پرستش، در هنگام شدائد و مکاره، ایشان را یاری کنند! پس ضلالت آلِهه از مشرکین کنایه است از این که پندار و امیدشان باطل می شود.»

تفسیر «منهج الصادقین» نیز ذیل آیه ۳ سوره‌ی زمر مشرکین را نسبت به مُنعم حقیقی یعنی خدا ناسپاس و آن‌ها را در ادعای شفاعت آلِهه دروغگو دانسته است.

تفسیر نمونه نیز ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی «احقاف» می نویسد: «آیه آن‌ها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می کند که پس چرا معبودانی را که غیر خدا

برگزیدند به گمان این که آن‌ها را به خدا نزدیک می‌کنند، در آن لحظات سخت و حسّاس به یاری آن‌ها نشتاقتند؟!

راستی اگر این معبودان بر حقّ بودند پس چرا پیروانِ خود را در آن مواقع حسّاس یاری نکردند و از چنگال عذاب‌های هولناک نجاتشان ندادند؟ این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده‌ی آن‌هاست که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز بدبختی خود می‌پنداشتند..... و در پایان آیه می‌گوید این بود نتیجه‌ی دروغ آن‌ها و آن‌چه را که افتراء می‌بستند..... این هلاکت و بدبختی، این عذاب‌های دردناک و این گم شدن معبودان در زمان حادثه نتیجه‌ی دروغ‌ها و پندارها و افتراهای آن‌ها بود.

شیخ الطائفه نیز در «التبیان» در تفسیر سوره‌ی زُمَر نوشته است کافران که اصنام را عبادت می‌کردند، می‌گفتند ما این اصنام را عبادت نمی‌کنیم مگر این که ما را به خداوند نزدیک و مقرب سازند و کلمه‌ی «زُلْفی» به قول «ابن زید» به معنای «قُربی و نزدیکی» و به قول «سدی» به معنای «منزلت» است و کلمه‌ی «اولیاء» جمع «ولی» به معنای کسی است که برای یاری دیگران به امور ایشان رسیدگی می‌کند. و درباره‌ی ﴿مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ﴾ [الزمر: ۳] نوشته است «کاذب» کسی است که به دروغ به خدا نسبت داده که خدا فرموده اصنام را مقرب بگیریم<sup>(۱)</sup> و نسبت به نعمت‌هایی که خدا به او عطا فرموده ناسپاس است و منکر اخلاص در عبادت بوده و هدایت شدن به ایمان را نخواست است.

در کتب تفسیر ذیل آیه‌ی ۳ سوره‌ی زُمَر روایتی آورده اند که در این جا نقل می‌کنیم: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِكُلِّ شَيْءٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَمْسٍ أَوْ قَمَرٍ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ، ثُمَّ يَسْأَلُ كُلَّ إِنْسَانٍ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ فَيَقُولُ كُلُّ مَنْ عَبَدَ غَيْرَهُ: رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا نَعْبُدُهَا لِثَقَرِنَا إِلَيْكَ زُلْفَى! قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمَلَائِكَةِ: إِذْهَبُوا بِهِمْ وَبِمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ إِلَى النَّارِ مَا خَلَا مِنْ اسْتَشْنَيْتُ فَإِنَّ أُوْلِيَّكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» [الأنبياء: ۱۰۱] «همانا رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند تَبَارَكَ وَتَعَالَى روز قیامت هر چیزی که غیر از خودش

۱- شاید به آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی اعراف اشاره کرده است.

عبادت می شده از قبیل خورشید و ماه و غیره را، حاضر می کند و می آورد سپس از هر انسانی درباره‌ی آنچه که عبادت می کرده، سؤال می کند و همه‌ی کسانی که غیر خدا را عبادت می کرده‌اند می گویند: پروردگارا، ما آن‌ها را عبادت می کردیم تا ما را به تو نزدیک سازند پیامبر گفت خداوند تبارک و تعالی به ملائکه می فرماید: آن‌ها و آنچه که [غیر از من] عبادت می کرده‌اند به سوی آتش دوزخ بیرید مگر کسانی که استثناء کرده‌ام که ایشان از آن [= آتش دوزخ] دوراند». (نورُ الثَّقَلین، ج ۴، ص ۴۷۵).

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان ذیل آیه‌ی ۳ سوره‌ی زُمَر، درباره‌ی مشرکین نوشته است: آن‌ها می پنداشتند که غیر از خدا مالک و صاحب اختیاری دارند که بر آن‌ها سروری دارد..... و ﴿لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ یعنی: برای این که برای ما به سوی خدا شفاعت کنند «زُلْفَى» یعنی قُربی و نزدیکی و «کاذب» کسی است که بر خدا و پیامبرش [منظور پیامبران پیشین است] دروغ نسبت دهد. و ذیل آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی أَحْقَاف نوشته است: «این سؤال استفهام انکاری است و مقصود آن است که پس چرا کسانی که این هلاک شدگان را معبود گرفته بودند و می پنداشتند آن‌ها را به منظور تَقَرُّب به خدای متعال عبادت می کنند، ایشان را یاری نکردند و معبودان هنگام نیاز گم شدند و موقع نزول عذاب نفعی نرسانند ﴿وَذَلِكْ إِنْكُفُّهُمْ﴾ یعنی: غیر خدا را معبود گرفتن دروغ و افترای آن‌ها بود ﴿وَمَا كَانُوا يَفْقَرُونَ﴾ یعنی دروغ می گفتند که آن‌ها (= غیر خدا) معبود می باشند».

باری بعدها شنیدم که آخوند مذکور در جلسات درس یا بر منبر همین سخنان را به طلاب جوان و یا عوام می گفت و آن‌ها را می فریفت. از طریق یکی از دوستان برای او نامه‌ای فرستادم و گفتم اگر قصد خیر داری باید اشکالات مرا یا امثال مرا نیز مطرح کنی و آن‌ها را با دلیل و مدرک، ابطال نمایی و إلا این کار تو خلاف انصاف علمی و در واقع عوام فریبی است آیا از خدا نمی ترسی که تنها به قاضی می روی؟ وی به نامه‌ام جواب نداد ولی از سخنانش نیز دست برداشت. در طول سالیان طولانی که با آخوندها گذارنده‌ام بارها بر من ثابت شده که اکثر شان به دنبال حق و حقیقت نیستند. وَاللَّهُ وَبِئْسَ التَّوْفِيقَ وَلَهُ الْحَمْد.

تعصّب و حقّ ستیزی آخوندها منحصر به وی نیست. نمونه‌ی دیگر یکی از طلاب جوان است که گه‌گاه در جلسات تفسیر ما حاضر می‌شد و با سؤالات مختلف به سخنان ما اشکال می‌کرد و معلوم بود که در قبول عقاید ما یا قبول خرافات حوزویان تردید دارد، روزی تنها به عیادت نگارنده آمد و در اثنای گفتگو به این جانب گفت: شما مانند وهابی‌ها، نهی قرآن از خواندن بُت‌ها را به مسلمین که بُت‌ها را نمی‌خوانند، تعمیم می‌دهید، دلیل شما بر این تعمیم چیست؟ مثلاً خدا فرموده: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ۗ إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ﴾ [فاطر: ۱۳، ۱۴] «کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرمایی نیستند و اگر آن‌ها را بخوانید، خواندن شما را نمی‌شنوند». معلوم است که منظور از این که آن‌ها مالک پوست نازک روی هسته‌ی خرما (= قمطیر) نیستند، عدم مالکیت مطلق آن‌هاست یعنی آن‌ها مالک هیچ چیز نیستند. پر واضح است که بُت‌ها مالک هیچ چیز نبودند اما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا امیر المؤمنین علیه السلام که چنین نیستند. آیا شما معتقدید الآن پیغمبر به هیچ وجه مالکیت ندارد؟! آیا آن حضرت در نزد خدا مالک عالی‌ترین مقامات نیست؟! آیا نزد خدا روزی نمی‌خورد و مالک روزی خویش نیست؟! آیا آن بزرگوار مصداق ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ «نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند»، نیست؟! آیا شهدای بدر و أُحُد و کُلّاً شهدای فِی سَبِيلِ اللَّهِ را، زندگانی که نزد خدایشان روزی می‌خورند، نمی‌دانید؟! آیا شما آن‌ها را مالک درجات و الایشان و مالک روزی‌هایی که می‌خورند، نمی‌دانید؟! پس چگونه مسلمین را - که بُت‌ها را نمی‌خوانند بلکه پیغمبر و ائمه را که مقامشان از شهدا والاتر است می‌خوانند - مشمول آیاتی می‌دانید که خطاب به بُت پرستان نازل شده است؟!!

قبل از این که شبهه‌ی این جوان را جواب دهم، پرسیدم: شما آیت الله العظمی «سید محسن حکیم» را می‌شناسی؟ گفت: آری. پرسیدم او چگونه عالمی بود؟ جوان از او به عنوان یک مجتهد و مرجع مشهور و عالی‌مقام و استاد بزرگ حوزه‌ی علمیّه در عراق، تعریف و تمجید فراوان کرد و حتّی از خاندان و خانواده‌ی او مدح کرد و گفت اولاد او با حکومت عراق مبارزه می‌کنند و... دانستم که به مرحوم حکیم بسیار خوش‌بین است. چون

در بستر نشسته بودم و کتاب‌هایم در اطراف ما روی طاقچه‌های اطاق قرار داشت، کتاب «أحكام القرآن» خود را نشان دادم و از او خواستم آن را برایم بیاورد. وی از جا بلند شد و کتاب را از طاقچه برداشت و به دستم داد. کتاب را گرفتم و گفتم اگر به شما بگویم که آیت الله حکیم سنی بوده بلکه وهابی بوده، باور می‌کنی؟ گفتم: به هیچ وجه، این چه حرفی است که می‌زنید؟ أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ است که ایشان از مراجع عظام شیعه بوده است. در این موقع کتاب «أحكام القرآن» را باز کردم و جزوه‌ی چاپی کوچکی را که لای اوراق کتاب گذاشته بودم، بیرون آوردم به دستش دادم و گفتم مطالعه کن. این جزوه «أباطیل الحکیم» نام داشت که روی جلد آن نوشته بود: ترویج مذهب وهابی، انکار ضروری دین، و در این جزوه آیت الله حکیم را دَجَال و مَرَوَج و هَآبِیَّت خوانده بودند<sup>(۱)</sup>. جوان از دیدن جزوه و تورق آن به شدت مبهوت و متعجب شد و تا مدتی نمی‌دانست چه بگوید، بالأخره گفت: این جزوه چه ربطی به بحث ما دارد؟! گفتم: این جزوه ربطی به بحث ما ندارد اما با چشم خود دیدی، عالمی را که مرجع عالی‌مقام شیعه می‌دانی، عده‌ای از آخوندهای نجف، دَجَال و هَآبِی نامیده‌اند. من فقط با این کار قصد داشتم به شما بفهمانم که نباید مرعوب و منکوب هر تهمت و افتزایی بشویم. بسیاری از علمای مذاهب - چه شیعه و چه سنی - وقتی با نظری مخالف سلیقه و عادتشان روبرو می‌شوند، مخالف را منحرف دانسته و او را به خروج از مذهب خود منتسب می‌سازند. اگر شیعه باشند، مخالف رأی خود را وهابی و سنی و

۱- جزوه‌ی «أباطیل الحکیم» را هیئت علمی‌های نجف اشرف در هشت صفحه به قطع جیبی و به دو زبان عربی و فارسی به قیمت دو ریال چاپ کرده است و در پانزده مورد با نظر آقای حکیم در جلد اول کتابش موسوم به «مُسْتَمْسَكُ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» بدون ذکر دلیل و مدرک شرعی، مخالفت نموده است. در صفحه‌ی ۷ این جزوه نوشته است: «غیر خفیی عَلَى الْعَوَامِ فَضْلاً عَلَى الْخَوَاصِّ، أَنَّ الْفَتَاوَى الْمُدْرَجَةَ أَعْلَاهُ لِلْسَّيِّدِ مُحْسِنِ الْحَكِيمِ بِدَعْوَةٍ فِي الدِّينِ وَإِنْكَارٍ لِلضَّرُورِيِّ مِنْ شَرِيعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ﷺ وَتَشْكِيكِ مِنْ أَصُولِ الدِّينِ وَتَرْوِيجِ لِمَذْهَبِ الْوَهَابِيِّينَ!» و در صفحه‌ی ۸ جزوه چنین آمده است: «فتاوی‌ای صادره از طرف آقای سید محسن حکیم بدعتی است در دین مقدس اسلام و انکاری است به ضروریات شریعت حضرت سید المرسلین ﷺ و موجب شک در اصول دین و مستلزم ترویج مذهب وهابی‌هاست!»

بی‌ولایت و..... و اگر سنی باشند مخالف را شیعه و رافضی و..... می‌شمارند! در حالی که بهترین کار آن است که برای ابطال رأی طرفِ مقابل، دلیل و مدرک ارائه کنند. بنابراین مهمّ این است که بدانی اولاً: این که حرف ما شبیه وهابی‌ها باشد یا نباشد اهمّیتی ندارد هم‌چنان که اگر یک سنی در موضوعی به من بگوید مانند شیعیان سخنان می‌گویی به او نیز می‌گویم مسأله‌ی شباهت قول من به قول شیعه، اهمّیتی ندارد، مهمّ آن است که بینیم دلیل و مدرک من بر ادعایم چیست؟

ثانیاً: این شبهه که از آخوندهای حوزه‌ی علمیّه شنیده‌ای بسیار سست است و من بارها بطلان این مغالطه را در جلسات خود بیان کرده‌ام احتمالاً شما نشنیده‌ای اما کار شما که از من دلیلِ تعمیم را خواسته‌ای کار بسیار خوبی است. اینک دلیل خود را بیان می‌کنم، نخست این که باید توجه داشته باشیم که تصوّر ما فارسی‌زبانان از «ملک» و «مالک» کاملاً با آنچه که در زبان قرآن وجود دارد، منطبق نیست. اگر به کتاب خدا مراجعه شود ملاحظه می‌کنیم مالکیت و مشتقات آن - که در عربی از مصدر مَلک و مُلک و مِلک و..... است و به معنای «توانایی بر تصرف در مملوک و اِعمال اراده دربارهی اوست» - در قرآن کریم به معنایی بسیار وسیعتر از آنچه می‌پنداری استعمال شده است. مثلاً در زبان فارسی می‌گویم: «من دست دارم» یا «من دارنده‌ی دست‌ام» یا شاید بگویم: «من مالک دست خویش‌ام» اما در زبان عربی در این موارد می‌گوییم: «لَهُ يَدٌ = او دست دارد» و اصولاً گفته نمی‌شود: «فُلَانٌ يَمْلِكُ يَدًا» به عبارت دیگر اصولاً در زبان عربی برای «داشتن» از ماده‌ی «مَلِكٌ يَمْلِكُ» استفاده نمی‌شود مگر معنایی بیش از «داشتن و دارا بودن» مُراد باشد. مثلاً در قرآن فرموده: ﴿مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا﴾ [طه: ۸۷] «ما به اختیار و خواست خود زمان وعده‌ی تو را خلاف نکردیم». چنان که ملاحظه می‌شود در این جا لفظ «مَلِكٌ» به معنای داشتن و دارندگی نیست. و یا فرموده: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ [النبا: ۳۷] «کسی را یارای گفتگو با او نیست». در این آیه نیز معنای «يَمْلِكُونَ» غیر از داشتن و دارندگی است و اصولاً «گفتگو» قابل ملکیت نیست تا بشود مالک آن شد و یا اگر دربارهی ملکه‌ی سبا فرموده:

﴿وَجَدْتُ أُمَّرَأَةً تَمْلِكُهُمْ﴾ [النمل: ۲۳] «زنی را یافته‌ام که بر آنان فرمانروایی می‌کند». منظور این نیست که همه‌ی مردم «سبأ» غلام و کنیز بلقیس و ملکِ یمن او بوده‌اند بلکه مقصود این است که او صاحب اختیارشان بود و در امورشان تصرف کرده و درباره‌ی آنان تصمیم می‌گرفت. به همین سبب به پادشاه که در امور مردم تصرف می‌کند «مَلِک» گفته می‌شود. و یا اگر فرموده: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ [الفرقان: ۳] «مرگ و حیات و برانگیختن در اختیار آن‌ها نیست». واضح است که مرگ یا حیات یا برانگیختن مردگان، امور قابل ملکیت نیستند بلکه مراد آن است که این‌گونه امور در توان و اختیار غیر خدا نیست. قرآن کریم درباره‌ی چیزی که به صورت امانت در اختیار کسی قرار می‌گیرد با این که «مالک» آن محسوب نمی‌شود ماده‌ی «مَلِکٌ يَمْلِكُ» را استعمال نموده و فرموده: ﴿مَلِكْتُمْ مَفَاتِحَهُ﴾ [النور: ۶۱] «کلیدهای آن‌ها در اختیار شما بود» شما می‌دانید که در زمان رسول خدا ﷺ مجاهدینی که به جهاد می‌رفتند کلید خانه‌ی خود را به امانت به عده‌ای معاف از جهاد می‌دادند تا به خانه‌هایشان رسیدگی کنند. بنابراین آن‌ها «مالک» نبودند ولی در مدت غیبت مالکین، اختیار خانه به دست آن‌ها بود.

ثالثاً: اگر من دارای سلامت باشم یعنی سالم باشم «مالک سلامت» نیستم بلکه «واجد» آن هستم یا اگر دارای جمال باشم یعنی جمیل باشم، «مالک جمال» نیستم بلکه «واجد» آن می‌باشم و به همین سبب نمی‌توانم سلامت یا جمال را به شما منتقل کنم یا از شما سلب کنم (فتأمل) بر همین قیاس اگر من در قیامت دارای مقامات عالیه باشم «واجد» آن درجات و مقامات هستم اما «مالک درجات» نیستم و نمی‌توانم آن درجات را به شما بدهم اما خداوند «مالک» آن‌هاست و می‌تواند آن صفت و یا هر صفتی را به هر که بخواهد بدهد یا از او بگیرد. بنابراین در اموری که قابلیت ملکیت ندارند معنای «مالک» غیر از «واجد» است. و به نظر ما رسول خدا ﷺ که دارای عالی‌ترین درجات می‌باشد، «واجد» آن درجات است نه «مالک» آن درجات (فتأمل جداً) و طبعاً نمی‌تواند آن درجات یا قسمتی از آن درجات را به شما یا به من بدهد یا درجات شما یا مرا از ما سلب کند. خدا به کسی چنین‌اِذنی نداده است.

اگر قرآن فرموده: معبودانی که می‌خوانید مطلقاً مالکیت ندارند یعنی صاحب اختیار نیستند، این معنی منافات ندارد با این که واجد مقامات و درجات بسیار باشند. مغالطه‌ی آخوندها این است که نسبت به تفاوت میان «واجد» و «مالک» تجاهل می‌کنند تا بتوانند از خرافات حمایت کنند و عوام را فریب دهند. زیرا بسیاری از مردم نمی‌دانند که در عربی «مالک» در بسیاری از موارد به معنای صاحب اختیار است.

رابعاً: قرآن فرموده انبیاء پس از رحلت، از عالم فانی خبر ندارند [المائدة: ۱۱۷] بنابراین ما نمی‌توانیم صدای خود را به آنان برسانیم چنان که در همین آیه‌ی مورد نظر ما نیز فرموده: ﴿لَا يَسْمَعُونَ دُعَاءَكُمْ﴾ [فاطر: ۱۴] «خواندن شما را نمی‌شنوند». زیرا به عالم باقی شتافته‌اند و در عالم فانی نیستند. اگر منظور صرفاً بُت‌های چوبی و سنگی و..... بود که ذکر جمله‌ی «خواندن شما را نمی‌شنوند» ضرورت نداشت زیرا مشرکین می‌دانستند که مجسمه‌هایشان توان سخن‌گویی و شنیدن و دیدن ندارند و کاری از آن‌ها ساخته نیست [الانبیاء: ۶۵] اما قرآن درباره‌ی آن‌ها اضافه فرموده: ﴿وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ﴾ [فاطر: ۱۴] «و اگر بشنوند، شما را جواب ندهند و روز قیامت شرک ورزی شما را نپذیرفته و با آن مخالفت می‌کنند». اگر آن‌ها جماد از قبیل چوب و فلز و سنگ و..... را می‌پرستیدند، جماد که شعور و توان شنیدن ندارد تا در قیامت با شرک ورزی مشرکین مخالفت کند. احتمال و فرضِ شنوایی درباره‌ی جماد بِالْکُلِّ منتفی است اما این فرض که در آیه آمده، می‌رساند که مشرکین کسانی را می‌خواندند که بُت‌ها تمثال و یادآورِ آن‌ها بوده‌اند و آنان در قیامت با کار مشرکین درباره‌ی خودشان و تمثالشان مخالفت می‌کنند.

خامساً: شما در تفسیر «المیزان»<sup>(۱)</sup> و «نمونه»<sup>(۲)</sup> که علمای قم نوشته‌اند نیز خوانده‌اید که مشرکین، صرف مجسمه‌ی چوبی یا فلزی یا..... را نمی‌پرستیدند بلکه آن‌ها را تمثال و مظهر و یادآور فرشتگان و اجنه و انبیاء و صلحاء و موجودات مقدّس و..... می‌دانستند. بنابراین

۱- تفسیر المیزان ذیل آیه سوم سوره‌ی زمر که ما قول تفسیر مذکور را در صفحه‌ی ۲۸۳ کتاب حاضر آورده‌ایم.

۲- ما قول مؤلفین تفسیر نمونه را در صفحه‌ی ۲۸۳ کتاب حاضر آورده‌ایم.



صلحا و فرشتگان نیز واجد مقامات و درجات والا بوده‌اند. آیا شما معتقدید که فقط پیغمبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) واجد درجات عالیه هستند و نزد پروردگار متعال روزی می‌خورند و سائر انبیاء و صالحین و فرشتگان و..... - مثلاً حضرت مسیح و حضرت مریم که تمثال آن‌ها را در کلیساها می‌گذارند و نصاری آن‌ها را در شدائد و مشکلات زندگی به صورت نامقید می‌خوانند و قرآن کریم درباره‌ی آن‌ها فرموده مالک پوست هسته‌ی خرمایی نیستند - هیچ درجه و مقام و منزلتی نزد خدا نداشته و نزد پروردگار روزی نمی‌خورند؟!

قرآن درباره‌ی شفیعان مشرکین فرموده: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾﴾ [الزمر: ٤٣] «یا غیر از خدا شفیعیانی گرفته‌اند بگو حتی اگر مالک چیزی نمی‌بودند و چیزی درنیابند [باز هم آن‌ها را شفیع خود می‌گیرید؟!]. آیا آن‌ها واجد و دارای درجات خود نبوده‌اند و دارای حواس و صفات خود نبوده‌اند؟!

بنابراین شما باید دلیل بیاورید که چرا نهی قرآن از خواندن نامقید غیرخدا را به بت‌های عصر جاهلیت عربستان منحصر کرده‌اید؟ در حالی که به نظر ما نهی قرآن شامل عموم عنوان «غیر خدا = من دُونِ اللَّهِ» است نه این که مختص بت‌های چوبی و سنگی و..... باشد و چون انبیاء و اولیاء و اوصیاء و ملائکه و اجنه و..... از شمول عنوان «مِن دُونِ اللَّهِ» خارج نیستند لذا هر که پیرو قرآن است باید مراقب باشد که برای غیرخدا کاری نکند که مشمول نهی قرآن باشد. به عبارت دیگر تخصیص شما بلا دلیل است نه تعمیم ما. (فتاؤل).

باری آن جوان دیگر به سراغ ما نیامد اما شنیدم که اینجا و آنجا از نگارنده بدگویی می‌کرد. نعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَصِيَّةِ.

اکنون که این سطور را می‌نویسم این آیه‌ی شریفه به یادم آمد که فرموده ﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾﴾ [المؤمنون: ١١٧] «و هر که با خدا معبودی دیگر را بخواند که او را بر آن برهانی نباشد، جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش باشد، همانا حق پوشان (= کافران) رستگار نمی‌شوند».

لازم است توجه کنیم که جمله‌ی ﴿لَا بُرْهَانَ لَهُ﴾ هیچ برهانی بر او ندارد». صفت بعد از صفت است برای کلمه‌ی «إِلَهًا» که موصوف است. یعنی این جمله صفت قبل از خود را وصف می‌کند. به عبارت دیگر قرآن که فرموده: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸] «با خدا احدی را نخوانید». و دعا را عبادت شمرده و فرموده: ﴿أَمَرَ آلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾ [یوسف: ۴۰] «(خداوند) فرمان داده که جز او را عبادت نکنید». و چند بار استفهام انکاری فرموده: ﴿أَأَلَّهُ مَعَ اللَّهِ...﴾ [النمل: ۶۲ و ۶۴] «آیا با خداوند [یگانه] معبودی هست؟» و از عبادت آن‌چه که فاقد حجت است نهی فرموده است [آل‌عمران: ۱۵۱، الأنعام: ۸۱، الأعراف: ۳۳، الحج: ۷۱]. طبعاً نمی‌گوید که «مِن دُونِ اللَّهِ = غیر خدا» بر دو نوع است: نوعی که واجد برهان (= برهان له) است و نوعی دیگر که فاقد برهان (= لا بُرْهَانَ لَهُ) است، بلکه می‌فرماید غیر خدا کلاً «فاقد برهان» است. (فتأمل جداً) و جمله‌ی ﴿فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷] جزای شرط و برای تهدید است و مسلمان باید به این آیه جدّاً توجه نماید.

به نظر نگارنده چون آخوندها برهانی ندارند ناگزیر به مغالطه و سفسطه و هوچیگری متشبث می‌شوند. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ.

## فصل دوم:

این فصل مربوط به ماه شعبان است. تعدادی از روایات آن از خاندان «فضال» است که فطحی مذهب بوده‌اند<sup>(۱)</sup> و یا مرویات ضعیفانی از قبیل محمد بن جمهور و سیّاری و داود بن کثیر الرّقعی و احمد بن هلال العبرتائی<sup>(۲)</sup> و..... است.

در این فصل گویا شیخ عبّاس به یاد نداشته که در صفحه‌ی اوّل فصل اوّل این باب گفته بود رجب، شهرالله است. وی در این فصل، قسمتی از روایتی را نقل می‌کند که رمضان را

۱- «ابن فضال» را ابن داود حلّی و صاحب کتاب سرائر و سایرین ضعیف شمرده‌اند برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب زکاة مرحوم قلمداران، فصل «شرح حال علی بن فضال» ص ۱۸۹ به بعد.

۲- این افراد را در کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول معرفی کرده‌ایم [ص ۳۲۲، ۱۴۵، ۴۱۴، ۴۷۹].

شهر الله شمرده است!<sup>(۱)</sup> در این روایت می گوید هر که یک روز از ماه شعبان را روزه بدارد، بهشت او را واجب شود! و در همین صفحه می نویسد: مردی مرتکب خون حرام (= قتل نفس) می شود پس روزه می گیرد شعبان به او نفع می بخشد و آمرزیده می شود!

یا هر که در این ماه هزار بار بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» خدا برای او ثواب عبادتِ هزار سال را می نویسد. (یعنی چند ده برابر شب قدر؟! )! شیخ عباس شاید به منظور حفظ آبرو نوشته است (در تمام این ماه.....) در حالی که در متن روایت این قید نیامده است، ثانیاً بقیه‌ی روایت را نیاورده است که می گوید گناه هزار سال گوینده محو می شود و در زمره‌ی صدیقین محشور شده و چهره‌اش در روز قیامت مانند ماه شب چارده می درخشد!<sup>(۲)</sup> آیا شیخ عباس از خود نپرسیده که چگونه خداوند رحیم که ماه رمضان و عبادت شب قدر را که ثواب کمتری دارد در کتابش معرفی فرموده اما از معرفی چنین عبادتی دریغ ورزیده است!؟

از این گونه روایات که با عملی ناچیز، ثواب‌های بیکران و عجیب و غریب حاصل می شود در این باب بسیار است. اما چنان که گفته‌ایم روایاتی که مدعی است هر که یک عمل مستحب به جای آورد بهشت بر او واجب می شود، مردود و باطل است و نظام الهی بی حساب و کتاب نیست.

عجیب است که شیخ عباس از نقل این گونه روایات غرورانگیز و فریبنده ابایی ندارد اما روایتی از قبیل روایت ذیل را که موافق قرآن و مستدل است، در کتابش نمی آورد: عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ كَانَ كَمَنْ صَامَ الدَّهْرَ، لِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [الأَنْعَامُ: ۱۶۰] «از رسول خدا ﷺ روایت شده که فرمود: هر که سه روز از هر ماه را روزه بدارد مانند کسی است که همه‌ی

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۷، حدیث ۲۸.

۲- «وَمَنْ قَالَ فِي شَعْبَانَ أَلْفَ مَرَّةٍ «لَا إِلَهَ إِلَّا..... إِيَّاهُ» كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةَ أَلْفِ سَنَةٍ وَحَمَّاهُ عَنْهُ ذَنْبَ أَلْفِ سَنَةٍ وَيُخْرِجُ مِنْ قَبْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَوَجْهَهُ يَتَلَوُّ بِمِثْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَكُتِبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا». (إقبال الأعمال، سید بن طاووس، ص ۶۸۵، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۰).

روزها را روزه داشته است، زیرا خداوند - عَزَّوَجَلَّ - می‌فرماید: هر که نیکی آورد، ده برابر آن پاداش دارد»<sup>(۱)</sup>.

در این فصل می‌گویند رسول خدا ﷺ روزه‌ی این ماه را وصل می‌کرد به ماه رمضان در حالی که معارض این حدیث نیز در دست است و شیخ صدوق روایت کرده که رسول خدا ﷺ دو یا یک روز قبل از رمضان را روزه نمی‌گرفت<sup>(۲)</sup>. مفید است که در این موضوع مراجعه شود به کتاب معتبر «المُصَنَّف» تألیف عبدالرزاق صنعانی که از قدمای شیعه بوده است (ج ۴، ص ۱۵۸).

در این فصل به حضرت سجاد عليه السلام روایتی را افتراء بسته‌اند (ص ۱۵۲ و ۱۵۳) که در آن پیغمبر و آل او «غِيَاثُ الْمُضْطَرِّ» قلمداد شده است! گویا شیخ عباس نمی‌دانسته که غِيَاثُ الْمُضْطَرِّ فقط خداست [النمل: ۶۲ تا ۶۴] و إلا این صلوات مفتضح را در کتابش نمی‌آورد<sup>(۳)</sup>.

البته روایتی که ارمغان دشمن قرآن یعنی «احمد سیاری»<sup>(۴)</sup> باشد، بهتر از این نخواهد بود. به عنوان عمل هشتم از اعمال مشترکه‌ی ماه شعبان مناجاتی از «ابن خالویه» آورده که مدعی است مناجات همه‌ی ائمه بوده است. «ابو عبدالله حسین بن محمد خالویه» از علمای قرن چهارم و حداکثر این که شاید ولادتش اواخر قرن سوم هجری و ساکن «حلب» بوده است. وی بدون معرفی روایتی که مناجات شعبانیه را برایش نقل کرده‌اند مناجاتی را به ائمه نسبت داده که بعید نیست از بافته‌های خودش بوده و یا در آن دخل و تصرف کرده باشد. این مناجات - که وی مدعی است مناجات همه‌ی ائمه بوده - طبعاً باید مشهورتر از آن باشد که فقط «ابن خالویه» از آن مطلع شود ولی مشاهیر محدثین از قبیل کلینی که ساکن عراق بوده و شیخ صدوق و..... از آن بی‌خبر باشند و آن را نقل نکرده باشند. بنابراین صرف

۱- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۱۰۸.

۲- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۵ و بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۷۳.

۳- گر چه متأسفانه شیخ طوسی نیز این صلوات را در مصباح المتهجد (ص ۷۶۰) آورده است!

۴- برای شناخت وی رجوع کنید به عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۴۵.

انتساب روایتی به «ابن خالویه» موجب اعتبار آن نمی‌شود. از همین شخص مروی است که رسول خدا ﷺ فرمود: کسی که دوست دارد دست بیاویزد به شاخه‌ی یاقوتی که خدا به دست خود آن را خلق نموده سپس به او فرموده باش پس موجود شده؛ باید پس از من علی را دوست بدارد.

ملاحظه می‌کنید جاعل حدیث چون شنیده خدا حضرت آدم را از تراب آفریده سپس به او فرمود باش پس موجود شد، او نیز همین موضوع را برای شاخه‌ی یاقوت بافته است. در حالی که در مورد حضرت آدم منظور نفخ روح و حیات در کالبد اوست اما شاخه‌ی یاقوت متشکل از روح و جسم نبوده و به صرف خلقت کامل است و نیازی به نفخ روح در او نیست تا پس از خلقت گفته شود: باش.

به هر حال اگر بگوییم: مناجات شعباتیّه متن آن ایرادی ندارد ولی انتساب آن به شارع بدون دلیل متقن، محلّ اشکال است و حدّ اکثر این که مشمول همان مسأله مأذونیت عامّ دعاست که قبلاً گفته‌ایم (ص ۷۲). این جانب تعجّب می‌کنم از بعضی عرفان‌باغان خرافی زمان ما که در دعاها آن‌همه اظهار تقصیر و اعتراف به گناه ائمه را در پیشگاه حقّ تعالی نادیده گرفته ولی اگر دو عبارت قلمبه و سلمبه و مناسب عرفان بافی‌های خود ببینند به آن نظر دوخته و از آن مقامات عرفانی می‌تراشند و صفحات بسیار را درباره‌ی این موضوع سیاه می‌کنند. مثلاً در همین مناجات عرض می‌کند: «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسَيْلَتِي» «پس هر آینه اعتراف به گناه در پیشگاهت را وسیله‌ی خویش قرار داده‌ام». و یا عرض می‌کند: «عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُذْنِبٌ قَدْ غَمَّرَهُ جَهْلُهُ، إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَأَنَا أَحْوَجُ إِلَى سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ.....» «(معبود من) با فضل و کرم خویش به من توجه فرما، به گناه کاری که جهل او را غرق کرده، معبود من به تحقیق که در دنیا گناهانی [که بر من بود] پوشیده داشتی در حالی که من به پوشیدگی آن در عالم آخرت محتاج‌تر هستم.....». و یا عرض می‌کند: «إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمُذْنِبُ» «معبودا، من بنده‌ی ضعیف گنهکار توام». اهل عرفان از این گونه جملات به سادگی می‌گذرند ولی وقتی به جمله: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ

أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجَبَ الثُّورِ فَتَصِلُ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ». «ای معبود من، مرا کمال انقطاع به سویت را عطا فرما و دیده‌ی دل‌های ما را به پرتو نظر کردن به سویت روشن فرما تا دیده‌ی دل‌ها پرده‌های نور را بشکافد و به سر چشمه‌ی عظمت و اصل گردد» می‌رسند، این گونه جملات تشبیهی و مبهم را گرفته و از آن وصل و فصل به حقّ و مقامات ربوبی و یلی الربّی می‌تراشند! باید گفت این الفاظ کنایی و تشبیهی را بهانه و مستمسک بافندگی‌های خود قرار ندهید و بروید قرآن بخوانید که راه خداشناسی و نیل به کمالات انسانی را به عبارات واضح و روشن بیان فرموده و فصل و وصل در آن نیست. البتّه مخفی نماند که لحن این دعا نیز با دعاهای معتبری که از پیامبر اکرم ﷺ رسیده متفاوت است. (فتأمل)

از جمله‌ی کتبی که شیخ عباس به آن‌ها استناد کرده، کتاب بی‌اعتباری است موسوم به «تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)». فی المثل در اعمال مختصّه‌ی شعبان و روز اوّل این ماه، به همین کتاب استناد کرده است! ما برای اطلاع خوانندگان از وضع این کتاب، مطالبی را از قول محقق مجاهد جناب «حیدر علی قلمداران»<sup>(۱)</sup> می‌آوریم:

با مراجعه به سند این تفسیر معلوم می‌شود رجالی که این تفسیر را روایت کرده‌اند مجهول و نامعلوم و کذاب بوده‌اند زیرا یکی از رجال آن «سهیل بن أحمد الدّیباجی» است و «ابن الغضائری» گفته: «إِنَّهُ كَانَ يَضَعُ الْأَحَادِيثَ وَيُرْوِي عَنِ الْمَجَاهِيلِ» «او حدیث جعل نموده و از افراد مجهول روایت می‌کرد». سهیل بن احمد از «محمّد بن قاسم استرآبادی» نقل می‌کند. علامه در رجال خود درباره‌ی این تفسیر فرموده است: «محمّد بن القاسم وقیل: ابن أبي القاسم المُفسّر الاسترآبادي روى عنه أبو جعفر «ابن بابویه»، ضعیفٌ کذابٌ روى عنه تفسیراً یرویه عن رجلین مجهولین أحدهما یعرف بیوسف بن محمد بن زیاد والآخر علی بن محمد بن یسار عن أبيهما عن أبي الحسن الثالث (علیه السلام) والتفسیر موضوعٌ عن سهیل الدّیباجی عن أبيه بأحادیثٍ من هذه المناکیر»<sup>(۱)</sup>. می‌فرماید این تفسیر موضوع و ساختگی است که سهیل بن احمد الدّیباجی آن را وضع نموده و احادیث آن مناکیر است. «محمّد بن قاسم» ضعیف

۱- رجال العلامة الحلی، مطبعة الحیدریّه (نجف)، چاپ دوّم، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

کذاب این تفسیر را از دو نفر مجهول به نام یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار روایت کرده است. خودش خیلی خوشنام بوده، رفته دامن مجهولین بی نام و نشان را چسبیده است!

اینک می‌رویم سراغ مضامین این تفسیر که منسوب به امام است تا ببینیم چه دسته گل‌هایی به آب داده است؟

اولاً: این جناب اینقدر از تاریخ بی‌اطلاع بوده که می‌گوید: حجاج مختار بن ابوعبیده‌ی ثقفی را حبس کرد و قصد قتل او را داشت لکن بدان دست نیافت تا خدا او را نجات داد و از قتل‌هی حسین بن علی علیه السلام انتقام گرفت! با این که به تصدیق تمام مورخین حجاج در سال هفتاد و پنج هجری به امارت منصوب شد و قتل مختار چند سال قبل یعنی در سال شصت و هفت هجری به دست مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر مأمور جنگ با مختار بود، اتفاق افتاد.

داستان عبدالملک مروان و قتل مصعب و سر او در دارالاماره‌ی کوفه از مشهورات تاریخ است. تو گویی امام حسن عسکری این تفسیر هم مانند امام جعفر صادق کتاب «بحر الأنساب» - که یکی از کتاب‌فروشی‌های معتبر تهران برای رضای خدا (!) چند سال قبل، آن را چاپ و توزیع نمود - اطلاعات تاریخی نداشته تا جایی که تاریخ وفات خود را هم مختلف ذکر کرده است!

ثانیاً: توجهی به مضامین این تفسیر معلوم می‌دارد که مزخرفات و به فرمایش علامه‌ی حلی «مناکیر» فراوانی که غیر از این تفسیر در هیچ کجا وجود ندارد در آن می‌توان یافت که علاوه بر مخالفت با تصریحات قرآن با هیچ عقل و فهمی هم سازش ندارد. چیزهایی در آن است که اکثراً از موضوعات غلاة است، بلکه در هیچ کتابی حتی کتاب غلاة هم از آن اثری نیست! در این کتاب ضمن تفسیر آیه‌ی ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا﴾ [البقرة: ۲۳] که خدا تمام اهل عالم را به تحدی با قرآن دعوت می‌کند، سخن از معجزه‌ی قضای حاجت (دفع غائط) پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته است که چگونه منافقینی که در تعقیب این بودند که عورت و غائط آن حضرت را ببینند محروم و مأیوس شدند و معجزه‌ی آن‌چنانی رخ

داد! و از تنگ و گشاد بودن فروج زنان بهشتی گفتگو شده است! لاطائلاتی مانند تکلم کردن خر کعب بن اشرف و ایمان آوردن آن خر و خریدن قیس بن شماس آن خر را! و از این قبیل بیهوده‌ها آن قدر دارد که انسان را مات و مبهوت می‌کند! آیا این است آن تفسیری که اهل عالم باید فقط به آن مراجعه کرده و از فیوضات آن بهره‌ور شوند؟! علامه‌ی محقق جناب آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری در کتاب پرارزش و بی‌مانند «الأخبار الدخيلة» - که دوازده سال پس از «ارمغان آسمان» به چاپ رسید - از صفحه‌ی ۱۵۲ تا ۲۲۸ به انتقاد از این تفسیر و بیان جعل و کذب بودن مندرجات آن پرداخته، سرانجام می‌نویسد: اگر اخباری که در این تفسیر است صحیح باشد پس اصل اسلام صحیح نیست! زیرا متضمن جمع بین ضدین است که محال است.

با مطالعه‌ی کتاب گرانقدر آقای شوشتری معلوم می‌شود که دشمنان دین و دوستان نادان بدتر از دشمن، از همان صدر اول یعنی در زمانی که خود ائمه علیهم‌السلام حیات داشته‌اند، چقدر کذب و افتراء بر آن بزرگواران بسته‌اند و چگونه آن مظلومان گهربار را نه با سیف و سنان بلکه با قلم و زبان به قتل فجیع در آورده‌اند! تا حدی که آن بزرگواران را - اَلْعِيَادُ بِاللَّهِ - به صورت دشمنان حقیقت و خود پرستان خدا شناس معرفی کرده‌اند!<sup>(۱)</sup>

((دومین کتابی که به نام تفسیر ائمه‌ی معصومین درماین شیعه رائج است کتاب تفسیر «البرهان» تألیف سید هاشم بحرانی است. در این کتاب نیز تا آن جا که تفسیر منقول از ائمه بوده، همه را آورده است و غالباً احادیثی که در ذیل آیات می‌آورد مربوط به تفسیر آیه نیست و بسیاری از آن‌ها اندک رابطه‌ای با آیات ندارد! علاوه بر این احادیثی در آن است که مخالف قرآن و ضروریات اسلام است، مانند حدیثی که (در صفحه‌ی ۲۶۷ جلد اول) در ذیل آیه‌ی ﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵] آورده و حاصل آن این است که چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به درهای آسمان رسید فرشتگان با دیدنش از درهای آسمان پا به فرار

۱- به نقل از کتاب «ارمغان آسمان» ص ۱۸۸ تا ۱۹۰ و کتاب «راه نجات از شرِّ غلاة»، فصل «پیغمبر جُزّ وحی نمی‌داند»، با اندک تصرّف.



گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود که دو تا خدا است یک خدا در زمین (که مقصودشان حضرت رسول بوده) و یک خدا هم در آسمان است!

می‌بینید در این حدیث ملائکه را که از قدیسین عالم بالا و از مدبران مَلَأَ اَعْلَى هستند چقدر بی ادراک و نفهم و مشرک قلمداد می‌کند که وقتی رسول خدا ﷺ را دیدند، خیال کردند عالم دو خدا دارد! یکی خدای زمین که حضرت رسول الله است و یکی هم خدای آسمان! تَعَالَى اللهُ عَن ذَلِكَ وَنَسْتَجِيرُ بِهِ. ساکنین این آسمان گویی از ساکنین یک طویله هم بی شعورتر بوده‌اند! لعنت خدا بر دروغگو.

این حدیث را «محمد بن الحسن الصفار» [مؤلف «بصائر الدرجات»] شیرین تر آورده که مضمون این حدیث خرافات مشحون آن است که ملائکه آسمان اول همین که پیغمبر را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند این خدای ماست! پس خدا به جبرئیل امر کرد که دو مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید. همین که گفت، ملائکه برگشتند به درهای آسمان و آن وقت دانستند که او یعنی پیغمبر، مخلوقی است آن‌گاه درها باز شد تا این که رسول خدا به آسمان دوم رسید در این جا هم ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود دو خدا هست. یکی خدای زمین و دیگری خدای آسمان. در این موقع جبرئیل «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت. پس ملائکه برگشتند و دانستند پیغمبر مخلوقی است آن‌گاه در باز شد و رسول خدا ﷺ رسید به آسمان سوم باز ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و قضیه‌ی آسمان‌های اول و دوم تکرار شد تا این که پیغمبر به آسمان چهارم رسید، در این موقع فرشته‌ای را دید که تکیه داده و بر تختی نشسته که زیر دست او سیصد هزار فرشته است که زیر دست هر فرشته‌ای سیصد هزار فرشته‌ی دیگر است. پیغمبر که این را دید گمان کرد او خداست و تصمیم گرفت که سجده کند لذا به آن ملک فریاد زده شد که بلند شو! آنگاه ملک روی دو پای خود ایستاد. پس پیغمبر دانست که او خدا نیست بلکه مخلوق است. بدین سبب آن فرشته باید تا روز قیامت به حال ایستاده بماند!

شما را به خدا ببینید اولاً فرشتگان را که اشرف موجودات علوی از طرف پروردگار عالم، مدبر کائنات‌اند، آنقدر بی‌شعور و کم ادراک و نادان معرفی می‌کند که تا پیغمبر را دیدند

خیال کردند خداست و پا به فرار گذاشتند! معلوم می‌شود گروه فرشتگان و آنان که خدا درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید: ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ [الانبیاء: ۲۶] «بندگان گرامی» و بعد از خود نام آن‌ها را به عظمت یاد می‌کند که ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ﴾ [آل عمران: ۱۸] «خداوند شهادت می‌دهد که جز او معبودی [به حق] نیست و فرشتگان [نیز] گواهی می‌دهند». آن قدر شعور نداشتند و هنوز ندانسته بودند که خدای آن‌ها بشر و مجسم نیست و حتی مشرک شده و معتقد گشتند که در زمین هم خدا هست چنانکه در آسمان هست و از همه بدتر این که خود پیغمبر هم که فرشتگان سه آسمان او را خدا تصور می‌کردند همینکه به آسمان چهارم رسید با دیدن ملکی که تکیه داده بود و بر تخت نشسته بود و نود میلیون ملک زیر دست او بودند، امر بر وی مشتبه شد و گمان کرد که او خداست و قصد سجده کردن نمود که به آن فرشته نهیب زدند که از جای بلند شو! بیچاره فرشته که هیچ گناهی نکرده بود اگر گناهی باشد - اَلْعِيَاذُ بِاللَّهِ - متوجه پیغمبر است که اشتباه گرفته است! مَعَ ذَلِكَ فرشته‌ی بدبخت به گناه پیغمبر، معذّب گشت و تا روز قیامت باید سرپا بایستد؟!

گنه کرد در بلخ آهنگری      به شوشتر زدند گردن مسگری!

کدام عقل و منطق و وجدانی حکم می‌کند که کسی از آیه‌ی شریفه‌ی ﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵] که ترجمه‌ی تحت اللفظی آن این است که «پیغمبر خود بدانچه بر وی نازل شده ایمان آورده». از چنین آیه‌ای بدین روشنی و معانی عالی، پردازد به چنین لاطلائلاتی و آن را تفسیر ائمه بدانند؟! سایر تفاسیر مخصوصاً تفسیر عیاشی نیز از این قبیل مطالب بی‌نصیب نیست»<sup>(۱)</sup>.

اینک پردازیم به مطالبی که برای روز سوم شعبان ذکر کرده است. شیخ عباس برای این روز دعایی نقل کرده از مصباح‌المتهدجّد شیخ طوسی (ص ۷۵۸) که راوی آن ابن عیاش مختلّ العقل است که می‌دانیم روایات او مقبول نیست<sup>(۲)</sup>. بنا به این روایت، قاسم بن العلاء

۱- ارمغان آسمان، ص ۱۹۰ تا ۱۹۴ با اندکی تصرف.

۲- رک زیارت و زیارتنامه، ص ۱۶۴، شماره‌ی ۷۶ و کتاب حاضر، ص ۶۹ و ۲۵۱.

الهمدانی که مدّعی و کالت حضرت عسکری بود ادّعا کرده که توقیعی برای او رسیده که امام حسین..... الخ. اینان هرچه خواسته‌اند به عنوان توقیع نشر داده‌اند زیرا کسی نویسنده‌ی توقیع را نمی‌دیده و خطّ او را نمی‌شناخته است.

متن این دعا نیز اختلال عقل راوی را آشکار می‌سازد زیرا درباره‌ی امام حسین علیه السلام می‌گوید: «الْمَعْوُضُ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِي ثُرَيْتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَالْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِزَّتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَعَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا الْأُوتَارَ وَيَثَارُوا الْقَارَ». «عوض و جبران قتل او این است که امامان از نسل اویند و شفا در خاک اوست و رستگاری همراه اوست در رجعتش، و پس از قائم ایشان (= ائمه) و غیبت او، اوصیاء از عترت خاندان او می‌باشند تا کین بستانند و خونخواهی کنند!»

ملاحظه می‌کنید که می‌گوید خدا در عوض شهادت امام حسین علیه السلام ائمه را از نسل او قرار داد! در حالی که شیعیان می‌گویند ائمه را خدا قبلاً برای پیامبر معین کرده بود و نام همه‌ی آنها در لوحی مکتوب بود<sup>(۱)</sup> در حالی که کلمات این دعا ضدّ آن ادّعاست و علمای شیعه این دعا را ردّ نکرده‌اند معلوم می‌شود به ضدّ و نقیض بودن روایات کاری ندارند!

علاوه بر این می‌گوید اوصیاء رسول پس از قائم و غیبت او می‌باشند! و ائمه‌ی و اوصیاء شیعه را پس از امام غائب دانسته است! چگونه علما و محدّثین شیعه متوجّه این مهمل‌گویی نشده‌اند؟! جاعل این دعا گویا هم‌عقیده‌ی بافندگان حدیثی است که به عنوان حدیث نهم در کتاب شریف «شاهراه اتّحاد» (ص ۲۱۹ تا ۲۲۳) آمده است و نام «حسین بن علی بن سفیان البزوفری» در آن حدیث نیز دیده می‌شود.

در این دعا می‌گوید شفا در خاک امام حسین علیه السلام است! می‌پرسیم: چرا شفا در خاک پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟! آیا شیخ عبّاس نمی‌داند که خوردن خاک شرعاً حرام و مخالف بهداشت است؟! است؟! است؟! است!؟

۱- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۶۵۱ به بعد.

در این دعا به قصه‌ی مضحک «فَطْرُس» اشاره کرده<sup>(۱)</sup> و اوصیاء را بر جمیع بشر حجت دانسته با این که قرآن و نهج البلاغه می‌گویند پس از رسول خدا ﷺ کسی حجت نیست<sup>(۲)</sup>. هم‌چنین می‌گوید: «نَحْنُ عَائِدُونَ بِقَبْرِهِ..... وَنَنْتَظِرُ أَوْبَتَهُ» «ما به قبر او پناه می‌بریم..... و منتظر رجعت اویم». در صورتی که باید به خدا پناه برد و «رجعت» نیز مخالف قرآن و خرافه‌ای بافته‌ی همین راویان کذاب است.

راوی می‌گوید: امام حسین علیه السلام در آخرین دعایش از کسانی که اراده‌ی قتل آن حضرت را داشتند، شکایت کرده و از خدا فرج و خلاصی خواسته و عرض کرده: «اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّمَا هُمْ عَزَوْنَا وَخَدَعُونَا وَقَتَلُونَا..... فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا» «پروردگارا..... میان ما و قوم ما داوری فرما زیرا ایشان به جنگ ما آماده و با ما نیرنگ و فریبکاری کردند و به قتل ما کمر بستند..... پس برای ما در کارمان گشایش و گریزگاهی مقرر بفرما». در این صورت چگونه روضه‌خوان‌ها می‌گویند آن حضرت برای شهید شدن به کربلا رفت؟! در مورد حضرت سید الشهداء - عَلَيْهِ آلاُفُ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ - باید مراجعه شود به کتاب «شهید جاوید» و یا کتاب مختصری که به نام (پرتوی از نهضت حسینی، تلخیص وقایع سالهای ۶۰ و ۶۱ هجری، اقتباس و نگارش عفت نوابی نژاد و..... دفتر نشر فرهنگ قرآن، تهران ۱۳۶۴) منتشر شده است.

در صفحه‌ی ۱۶۳ در فضیلت شب نیمه‌ی شعبان اخباری ضد عقل و قرآن آورده و گوید امام فرموده: «این شبی است که قرار داده حق تعالی آن را از برای ما به مقابل آنکه قرار داده شب قدر را برای پیغمبر ما!» باید گفت: اولاً: مگر به امام وحی می‌شود که خدا برای او شبی قرار دهد؟ ثانیاً: شب قدر برای تمام مسلمین است حتی برای ائمه‌ی مسلمین و دیگر نیازی نیست که شبی دیگر مخصوص آن‌ها قرار داده شود.

۱- ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۷۶.

۲- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۵۲.

در همین صفحه می‌گوید: ولادت با سعادت حضرت سلطان عصر امام زمان - ارواحنا له الفداء - در سحر این شب سنه‌ی دویست و پنجاه در سُرِّ مَنْ رَأَى واقع شده با این که مجلسی در «بحار الأنوار» شب‌های دیگر را نیز برای ولادت او نوشته است در جلد ۵۱ صفحه‌ی ۱۶ می‌گوید در شب جمعه‌ی ماه رمضان و در صفحه‌ی ۱۹ گوید روایت شده از حکیمه عمه‌ی او که تولدش شب نیمه‌ی ماه رمضان و در صفحه‌ی ۲۳ گوید در ۲۴ رمضان است. در صفحه‌ی ۱۵ نقل کرده که در ۸ شعبان و در صفحه‌ی ۲۵ گوید در ۳ شعبان و در صفحه‌ی ۲۴ گفته در ۹ ربیع الأول متولد شده است! نویسنده گوید: تمام این روایات از جعل راویان است<sup>(۱)</sup>.

در همین صفحه گوید: «زیارت حضرت امام حسین علیه السلام افضل اعمال این شب و باعث آمرزش گناهان است و هر که خواهد با او مصافحه کند روح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، زیارت کند آن جناب را در این شب و اقلّ زیارت آن حضرت آن است که به بامی برآید و به جانب راست و چپ نظر کند پس سر به جانب آسمان کند پس زیارت کند آن حضرت را به این کلمات: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ» و هر کس در هر کجا باشد و در هر وقت که آن حضرت را به این کیفیت زیارت کند امید است که ثواب حجّ و عمره برای او نوشته شود!»

از شیخ عباس می‌پرسیم: آیا اهمّیت حجّ که آیات متعدّد در قرآن کریم به آن اختصاص یافته، به اندازه‌ی گفتن دو جمله بر پشت بام است؟! بنابراین دیگر چرا زحمت سفر حجّ را تقبّل کنیم، با گفتن دو جمله خود را خلاص می‌کنیم! در کتاب «زیارت و زیارتنامه» کذب این قبیل روایات اثبات شده است. (مراجعه شود).

شیخ عباس دعایی را از مصباح شیخ طوسی و اقبال الأعمال سید بن طاووس آورده که در هر دو کتاب فاقد سند است. در این دعا به حجّت و موعود این شب اشاره کرده است. می‌پرسیم: خدا در کجای قرآن این حجّت و موعود را معرفی کرده است؟ آیا نخوانده‌ای

۱- به کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۷۰۹ تا ۷۲۸ و ص ۹۰۱ تا ۹۱۵ و کتاب «بررسی

علمی در احادیث مهدی» تألیف نگارنده مراجعه شود.

آیهی ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۴] «پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بسته تا مردم را بدون علم گمراه سازد؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.» و آیهی ﴿... وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾ [البقرة: ۱۶۸، ۱۶۹] «به دنبال گام‌های شیطان نروید که او آشکارا دشمن شماست و به شما فرمان می دهد..... که درباره‌ی خدا چیزی بگویید که نمی دانید.»

در این دعا در وصف غائب صفاتی آورده که معلوم می شود جمعی مورد نظر اوست زیرا می گوید: «نوامیسُ العَصْرِ وَوُلَاةُ الْأَمْرِ وَالْمُنَزَّلُ عَلَيْهِمْ مَا يَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَأَصْحَابُ الْحَشْرِ وَالنَّشْرِ وَتَرَاجِمَةُ وَحِيهِ وَوُلَاةُ أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ» «نوامیس روزگار و والیان امر و کسانی که آنچه در شب قدر فرود آید بر ایشان نازل می شود صاحبان حشر و نشر و مترجمان وحی و والیان امر و نهی خدا می باشند؟! چرا والیان امر را دوبار ذکر کرده است؟ دیگر آن که در شب قدر وحی و قرآن نازل شد و فرشتگان فرود آمدند آیا بر اینان نیز وحی و فرشته نازل می شود؟! (۱) آیا حشر و نشر عباد که در اختیار خدا است در اختیار این افراد هم هست؟! در حالی که پس از رسول خدا ﷺ به اجماع مسلمین و به قول امیر المؤمنین وحی قطع شده و چیزی بر کسی از جمله‌ی ائمه، نازل نمی شود چه شب قدر باشد و چه شب دیگر، به اضافه‌ی این که حشر و نشر با خدا و به قدرت اوست و مربوط به ائمه نیست و نسبت دادن حشر و نشر به ائمه، کفر و دشمنی با آن بزرگواران است.

در صفحه‌ی ۱۶۳ غسلی را یاد کرده که باعث تخفیف گناهان می شود! ولی راوی آن فرد ضعیفی است موسوم به «احمد بن هلال العبرتائی» (۲).

۱- مفید است رجوع شود به آن چه درباره‌ی باب ۹۹ اصول کافی در کتاب «عرض اخبار اصول برقرآن و عقول» نوشته ایم (ص ۵۹۶ تا ۶۰۰).

۲- برای شناخت او رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۴۷۹ و «زیارت و زیارتنامه‌ی» ص ۱۲۸.

در صفحه‌ی ۱۶۹ در اعمال بقیه‌ی ماه شعبان دعای خوبی از حضرت صادق علیه السلام از طریق «حارث بن المغیره النَّضری» آورده است و چنان که قبلاً گفتیم مرحوم نجاشی درباره‌ی «حارث» فرموده که او بسیار مورد وثوق است. ما ترجمه‌ی دعای مذکور را در این جا می‌آوریم تا خوانندگان بدانند که ائمه‌ی بزرگوار و از جمله حضرت صادق علیه السلام ادعای معصومیت نداشته‌اند:

«پروردگارا، همانا این ماه مبارک (= رمضان) که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایه‌ی هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کننده‌ی حقّ از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است. پس ما را در آن تندرست بدار و آن را برای ما موجب سلامتی مقرر فرما و آن را با آسانی و عافیت از ما پذیرا باش. ای آنکه [عمل] اندک را [بزرگوارانه] می‌پذیرد و بسیار قدردانی می‌کند، این [عمل] ناچیز را از من بپذیر.

پروردگارا، همانا از تو می‌خواهم که به سوی هر چیز برایم راهی بگشایی و در برابر آنچه نمی‌پسندی مانعی برایم بگذاری، ای مهربان‌ترین مهربانان، ای آن که مرا از بدی‌هایی که در خلوت [و دور از اغیار] مرتکب گردیده‌ام بخشودی، ای خدایی که مرا به سبب ارتکاب گناهان مؤاخذه و عقاب نفرمودی. ای بزرگوار، بخشایشت را بخشایشت را بخشایشت را خواهانم. ای معبود من، مرا اندرز فرمودی اما من نپذیرفتم و مرا از حرام‌های خویش بازداشتی اما من کناره نجستم پس من [در نافرمانی خود] چه عذری دارم؟ پس ای بزرگوار، مرا ببخشای [که] بخشایشت را، بخشایشت را خواهانم.

پروردگارا، همانا آسودگی به هنگام مرگ و آمرزشت را به روز ستاخیز و محاسبه‌ی اعمال، خواهانم. [خداوندا] گناه از بنده‌ات بزرگ است و گذشت و چشم پوشی از تو نیکوست، ای تقوی پسند، و ای شایان آمرزگاری و بخشایش، بخشایشت را، بخشایشت را خواهانم.

[بارِ اِلها] همانا من بنده‌ی تو و فرزند بنده‌ی تو و کنیززاده‌ی ناتوان تو هستم که نیازمند بخشش توست و تو بخشنده‌ی غنی و برکت بر بندگانی. [خداوندا] تو چیره و بسیار توانمندی که کردار بندگان را شمارش نموده و روزی‌هایشان را تقسیم فرموده و زبان‌ها و رنگ‌هایشان را گونه‌گون آفریدی و آفرینشی پس از آفرینشی دیگر، نمودار ساختی.

بندگان، دانشت را [آن چنان که باید] نمی دانند و حدّ و مقدار والایی و توانت را در نیابند و ما همگی نیازمند بخشش و رحمت تو هستیم از ما روی [عنایت] مگردان و مرا در کردار و آرزو و در قضا و قدر از نیکومنش ها و شایستگان مخلوقات خویش مقرر فرما.

پروردگارا، مرا به نیکوترین وجه زنده بدار و به نیکوترین وجه حیاتم را پایان بخش آن چنان که همراه باشد با دوستی اولیایت و خصومت با دشمنانت و میل و رغبت به درگاهت و بیم از [هیبت] تو و خشوع و وفاداری و پابندی (به آیین تو) و تسلیم در برابرت و تصدیق کتابت و پیروی از سُنَّت پیامبرت.

(بار إلهها) از تو می خواهم آنچه از شکّ و بدگمانی یا انکار و نومیدی یا سرمستی یا نخوت یا حقّ ناپذیری یا تکبر یا شهرت طلبی یا شقاق یا نفاق یا کفر یا تباہکاری یا نافرمانی یا خودبزرگ بینی یا چیزی که دوست نمی داری در دلم جای داشت، ای پروردگار من، [از تو می خواهم که] به جای آن ها به من ایمان به وعدهات و وفای به عهد تو و رضای به قضای تو و پارسایی در دنیا و رغبت به آنچه در نزد توست و آرامش و متانت و [توفیق] توبه‌ی خالصانه را عطا فرمایی؛ ای پروردگار جهانیان، از تو این ها را خواستارم.

ای معبود من، تو از بردباریات نافرمانی می شوی و با کرم و بخشندگی ات [که توفیق طاعت می بخشی] اطاعت می شوی [و چنان کریمانه با بندگان رفتاری می کنی] که گویی نافرمانی نشده‌ای و من و کسانی که تو را نافرمانی نکرده‌اند، ساکنان زمین تو هستیم پس [باز هم] با ما به فضل و کرم خویش، بخشنده باش و با نیکی به ما عنایت فرما، ای مهربانترین مهربانان و بر محمد و خاندانش درودی سرمدی فرست. درودی که در حساب نگنجد و شمارش نپذیرد و قدر و اندازه اش را کسی جز تو نداند، ای مهربانترین مهربانان».

### فصل سوّم:

این فصل به ماه مبارک رمضان اختصاص دارد. بر خلاف فصل اوّل این باب که ماه رجب را أفضل الشّهور قلمداد کرده بود<sup>(۱)</sup> در این جا ماه رمضان را أفضل ماهها می شمارد

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۲۴۷.



که البته درست است. باید دانست آنچه از رسول خدا ﷺ در کتب معتبر نقل شده از دعا و مستحبات، موافق قرآن است ولی متأسفانه بسیاری از مطالبی که در کتب خرافی به ائمه نسبت داده‌اند مشوب به اغراق و غلو و کذب و مخالف قرآن است. شیخ عباس نقل کرده است (ص ۱۷۶). «هر چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است». بنابراین اگر کسی اهل دعا و عبادت باشد باید اولاً دعاهای قرآن را بسیار بخواند که دو ثواب دارد، هم ثواب قرائت قرآن و هم ثواب دعا»<sup>(۱)</sup>.

ثانیاً: غیر از دعاهای قرآن باید ادعیه‌ای را انتخاب کند که در کتب معتبر از رسول خدا ﷺ رسیده و متن آن با قرآن موافق است.

البته برخی از احادیثی که مخالف قرآن نیستند متأسفانه از دستبرد مذهب سازان در امان نمانده‌اند از جمله اولین حدیث این باب که فرد باطل المذهبی از خاندان «فَضَّال» - که واقفی بوده‌اند - آن را نقل کرده است! متن کامل حدیث منظور در «إقبال الأعمال» سید بن طاووس (ص ۳) مذکور است: در ذیل حدیث به رسول خدا ﷺ تهمت زده که به حضرت علی علیه السلام فرمود: «فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَكَ فَقَدْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِي، يَا عَلِيُّ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي فِي حَيَاتِي (۱۴)؟ وَبَعْدَ مَوْتِي..... أَقْسِمُ بِالَّذِي بَعَثَنِي بِالتُّبُوءَةِ إِنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَمِينُهُ عَلَى سِرِّهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي عِبَادِهِ». «ای علی) هر که امامت تو را انکار کند نبوت و پیامبری مرا انکار کرده است، ای علی تو بر امت من در حیاتم<sup>(۲)</sup> (۱۴) و پس از وفاتم خلیفه‌ی منی.... به کسی که مرا به پیامبری بر انگیخت سوگند می‌خورم که تو حجت خدا بر بندگانش و امین راز او و خلیفه‌ی او در میان بندگانش می‌باشی!» جاعل حدیث فکر نکرده، اگر انکار امامت، انکار نبوت باشد طبعاً منکر امامت کافر خواهد بود و بیعت با کافر و یا داماد گرفتن کافر، جائز نیست. اما امام المتقین حضرت علی علیه السلام هم با ابوبکر و عمر بیعت فرمود و هم خلیفه‌ی دوم را به دامادی پذیرفت. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

۱- ما رساله‌ای در دعاهای قرآن نوشته‌ایم و اخیراً نیز در آن تجدیدنظر و اصلاح کرده‌ایم ولی مدافعین خرافات مانع از تجدید چاپ آن می‌شوند.

۲- ر.ک. شاهراه اتحاد، ص ۸۰.

خوش بختانه شیخ عَبَّاس ذیل حدیث را که در سطور بالا آوردیم در مفاتیح نیاورده و فقط به ذکر صدر حدیث که مخالف قرآن نیست اکتفا کرده است.

در بخش اعمال مشترکه‌ی ماه رمضان (ص ۱۷۵) گوید: ابن طاووس روایت کرده از حضرت صادق و کاظم (علیهما السلام) که می‌گویی در ماه رمضان از اوّل تا به آخر آن بعد از هر فریضه (= نماز واجب)..... الخ، اما اوّلاً: لازم است بدانیم که سیدین طاووس در اخذ حدیث متساهل بود. ثانیاً: متن حدیث نیز مورد اشکال است زیرا ائمه‌ی بزرگوار بنا به دلایلی که در کتاب زیارت و زیارتنامه و کتاب حاضر آمده است قبور بزرگان دین را زیارت نمی‌کردند که هر روز و بعد از هر نماز از خدا توفیق زیارت قبر طلب کنند و بگویند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ». «خدایا زیارت قبر پیغمبرت را روزی من قرار ده!» بلکه این، خواسته‌ی غُلاة و کسانی است که قبر پرستی برای آن‌ها منافی دارد!

در همین صفحه‌ی ۱۷۵ دو دعای دیگر ذکر شده که مخالف قرآن نیست و خواندن آن بنا بر رخصت عامّ شرع به دعا، بلاشکال است. در صفحه‌ی ۱۷۶ دعایی از حضرت صادق (علیه السلام) آورده که ترجمه‌ی آن را در این جا می‌آوریم، امید است مورد توجه و تأمل خوانندگان قرار گیرد:

«پروردگارا، همانا من به وسیله‌ی تو و از تو حاجتم را می‌خواهم و هر که حاجتی از مردم بخواهد، همانا من جُز از تو حاجتم را نمی‌طلبم یگانه‌ای تو و هیچ شریکی نداری و [پروردگارا] از تو می‌خواهم که با فضل و رحمت و خشنودیت بر محمد و اهل بیتش درود فرستی و در این سال حجّ خانه‌ی با حرمت خود را برایم مقرر فرمایی، حجّی نیکو و پذیرفته و پاک که با اخلاص [تام] برایت به جای آورم. [حجّی که] دیده‌ام بدان روشن شود و بر اثر آن درجه‌ام را رفعت بخشی و [این توفیق را] روزیم فرمایی که [از حرام] چشم پوشم و عفت و پاکدامنی خویشتن را محفوظ داشته و از همه‌ی مُحرمات تو دست بدارم تا [بدان جا که] هیچ چیز نزد من محبوب تر نباشد از طاعت تو و بیمناسکی از تو و عمل بدانچه دوست می‌داری؛ و ترک هر آنچه ناپسند می‌داری و از آن نهی فرموده‌ای. [بارالها] این [خواسته‌ام را] در آسانی و سهولت و تندرستی و آنچه که به نعمت عطا فرموده‌ای مقرر بفرما.

[خداوند!] از تو می‌خواهم که مرگم را کشته شدن [و شهادت] در راهت و زیر پرچم [آیین] پیامبرت و همراه اولیاء خویش مقرر فرمایی و از تو می‌خواهم به [دست] من دشمنانت و دشمنان پیامبرت را به قتل رسانی و از تو می‌خواهم که مرا به خواری هر که از خلق خویش می‌خواهی، گرامی بداری و مرا به گرامی داشتن احدی از دوستانت خوار مداری، پروردگارا، برایم با پیامبر [و پیروی و همراهی با او] راهی قرارده (۱). خداوند مرا کافی است، هر چه خدا خواهد».

شیخ عباس نوشته است: در ماه رمضان در هر سه روز یک ختم [قرآن] سنت است (۲).... علامه‌ی مجلسی (ره) فرموده که در حدیث است که بعضی از ائمه (علیهم‌السلام) در این ماه چهل ختم قرآن و زیاده می‌کردند! نگارنده گوید: اولاً: اگر سنت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در ماه رمضان هر سه روز، یک ختم قرآن بوده پس حدیثی که می‌گوید ائمه در رمضان چهل ختم یا بیشتر می‌کردند، دروغ است. ثانیاً: حدیثی که مجلسی بدان اشاره کرده، راوی آن «برقی» و حدیثی بی‌اعتبار است و هم‌چنین با حدیث ذیل نیز ناسازگار است که امام صادق (علیه‌السلام) به کسی از او پرسید: آیا قرآن را در یک شب ختم کنم؟ فرمود: خیر، گفت: دو شب؟ فرمود: خیر، تا این که سائل پرسید: در شش شب؟ امام با اشاره‌ی دست قول او را تأیید نمود و فرمود: اصحاب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قرآن را در یک ماه و یا کمی کمتر، قراءت و ختم می‌کردند، قرآن سرسری و با شتاب قراءت نمی‌شود بلکه باید با طمأنینه قرائت و ترتیل شود و هرگاه به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکری از آتش دوزخ بود، درنگ می‌کنی و از آتش دوزخ به خداوند پناه می‌بری. سپس امام با اشاره‌ی دست به سائل اجازه داد که در ماه رمضان در هر سه شب، یک ختم قرآن به جای آورد و فرمود: ماه رمضان، مشابه سایر ماه‌ها نیست و حق و حرمتی خاص دارد..... الخ (۳).

۱- اشاره است به آیه ۲۷ سوره‌ی مبارکه‌ی فرقان.

۲- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۶۴، حدیث ۸.

۳- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۶۲، حدیث ۳ و موافق است با حدیث ۸ در صفحه‌ی ۸۶۴.

در صفحه‌ی ۱۷۷ می‌گوید: «آیت الله علامه‌ی حلی در رساله‌ی سعدیه از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: هر مؤمنی که إطعام کند مؤمنی را لقمه‌ای در ماه رمضان، بنویسد حق تعالی برای او اجر کسی که سی بنده‌ی مؤمن آزاد کرده باشد!» در حالی که سید ابن طاووس دو حدیث از پیغمبر و امام صادق نقل کرده که ثواب این کار را آزاد کردن یک بنده‌ی مؤمن اعلام کرده است<sup>(۱)</sup>. کدام یک را بپذیریم؟

در صفحه‌ی ۱۷۸ حدیثی درباره‌ی سوره‌ی دخان آورده که از دروغ‌های حسن بن الحریش است<sup>(۲)</sup> و ما او را به قدر کفایت در تحریر دوم کتاب «عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۵۹۶ تا ۶۰۰) معرفی کرده‌ایم، مراجعه شود.

اینک می‌پردازیم به آنچه که در صفحه‌ی ۱۷۸ به نام «دعای افتتاح» آورده که شیخ طوسی (مصباح‌المتجهّد ص ۵۲۰) و مجلسی در «زاد المعاد» و کفعمی بدون سند آورده‌اند! اما «سید بن طاووس» خرافی در «اقبال الأعمال» (ص ۵۸) مثلاً سندی برای آن ذکر کرده که به هیچ امامی نمی‌رسد بلکه برادرزاده‌ی «عثمان بن سعید العمری» - که مدّعی بود از نوّاب امام زمان است! - کتابی را با جلد قرمز به «محمد بن محمد بن نصر السّکونی» نشان داده و گفته عمویم «عثمان» دعاهایش را در این دفتر نوشته و از آن جمله در ماه رمضان، این دعا را می‌خوانده است. از قرائن معلوم است که وضع دعاهای این کتاب قرمز رنگ، افتضاح بوده است! شیخ عباس یک بار دیگر در مفاتیح به دعایی از این کتاب اشاره کرده (ص ۲۴۸، عمل دوّم از اعمال روز عید فطر) اما چون دعا مفتضح بوده، فقط جمله‌ی اوّل دعا را نوشته و بقیه‌ی آن را شاید به منظور حفظ آبرو نیاورده است!<sup>(۳)</sup> ما دعای مورد نظر را<sup>(۴)</sup> از

۱- مصباح‌المتجهّد، شیخ طوسی، ص ۵۶۹ و اقبال الأعمال، ص ۷.

۲- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۵، حدیث ۱.

۳- یاد آور می‌شویم که ما به نسخه‌ای از مفاتیح استناد می‌کنیم که ملاحظی واعظ تبریزی خیابانی آن را با نسخه‌ای که مؤلف تصحیح کرده بود مقابله و غلط‌گیری کرده است.

۴- جالب توجه است که شیخ طوسی و کفعمی و مجلسی این دعا را برای بعد از نماز عید و «ابن طاووس» برای بعد از نماز صبح و قبل از نماز عید آورده است!؟

«إِقْبَالَ الْأَعْمَالِ (ص ۲۷۵ به بعد) می آوریم: «اللَّهُمَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ أُمَامِي وَعَلِيٍّ مِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَأَيْمَّتِي عَنْ يَسَارِي أَسْتَتِرُ بِهِمْ مِنْ عَذَابِكَ وَأَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ زُلْفَى لَا أَجِدُ أَحَدًا أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ فَهُمْ أَيْمَّتِي فَأَمِنْ بِهِمْ خَوْفِي مِنْ عِقَابِكَ وَسَخَطِكَ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ مُؤْمِنًا مُخْلِصًا عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَسُنَّتِهِ وَعَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَسُنَّتِهِ وَعَلَى دِينِ الْأَوْصِيَاءِ وَسُنَّتِهِمْ...» (پروردگارا، همانا من با محمد در مقابلم و علی در پشت سرم و طرف راستم (چگونه ممکن است علی هم در طرف راست باشد و هم پشت سر؟! آیا بافنده‌ی دعا می فهمیده که چه می بافد؟! و [بقیه‌ی] امامانم در طرف چپم، به سوی تو روی آورده‌ام و به وسیله‌ی ایشان خود را از عذابت مخفی ساخته و می پوشانم و به سوی تو نزدیکی و منزلت می جویم و [برای این کار] کسی را که از ایشان به تو نزدیک تر باشد، نمی یابم، پیشوایان من ایشان اند پس به وسیله‌ی آنان خوف مرا از عذاب و خشمت به ایمنی مبدل ساز و به رحمت خود مرا در زمره‌ی بندگان نیکو کارت در آور. من بر دین محمد و سنت او و بر دین علی و سنت او و بر دین اوصیاء و سنت ایشان به خدا مخلصانه مؤمن شدم.... الخ».

می پرسیم: آیا صرف این که خواننده‌ی دعا بگوید پیغمبر در برابرم و علی در پشت سرم و....، آن بزرگواران اطاعت می کنند و در برابر و پشت سر و چپ و راست او قرار می گیرند؟! آیا جناب شیخ طوسی که این دعا را در کتابش می نوشته در قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری به پیامبر می فرماید: ﴿أَقْمِنَ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ [الزمر: ۱۹] «پس آیا کسی که سزاوار عذاب گشته پس آیا تو او را که در عذاب آتش [دوزخ] است می رهانی؟» و یا فرموده اگر هفتاد بار برای منافقین استغفار کنی، خدا آن‌ها را نمی آمرزد. (التوبة: ۸۰ و المنافقون: ۶) و شفاعت حضرت نوح عليه السلام را درباره‌ی پسرش پذیرفت (هود: ۴۵) و....

آیا شیخ عباس نمی داند که پیامبر صلى الله عليه وآله فرموده: «ای مردم، بین خدا و هیچ کس رابطه‌ی خویشاوندی نیست و هیچ رابطه‌ی دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود، جز عمل وجود ندارد. بنگرید! هیچ کس ادعای گزاف نکند هیچ کس آرزوی خام در دل

نپرورد. قسم به خدایی که مرا به راستی برانگیخت چیزی جز عمل توأم با رحمت خدا سبب رستگاری نمی‌گردد. من خودم هم اگر گناه می‌کردم سقوط کرده بودم». (زیارت و زیارتنامه، ص ۲۳۳ و ۲۳۴) و نمی‌داند که پیامبر فرموده: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشِ! اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». «ای جماعت قریش، خویشتن را از خدای باز خرید که من شما را از خدا نگریزانم چیزی»، «يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، يَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، يَا صَفِيَّةَ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا، «من شما را از خدا غنی نکنم»<sup>(۱)</sup>.

توجه داشته باشیم که بافنده‌ی دعا با جمله‌ی «بِهِمْ... أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ زُلْفَى» «به وسیله‌ی ایشان... به سوی تو نزدیکی و منزلت می‌جویم»، همان سخنی را می‌گوید که مشرکین درباره‌ی معبودان و شفیعیان خود می‌گفتند و قرآن با تهدید به ایشان فرموده: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ﴾ [الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین خالص [و به دور از شائبه‌ی شرک] فقط برای خداست و آنان که دوستان و سرپرستانی غیر او گرفته‌اند [به عنوان اینکه] عبادتشان نمی‌کنیم مگر برای این که ما را مقداری به خدا نزدیک کند، خدا میانشان حکم خواهد کرد».

دیگر آنکه می‌گوید من بر دین محمد و سنت او، بر دین علی و سنت او، بر دین اوصیاء و سنت ایشان به خدا ایمان آورده‌ام! در حالی که پر واضح است دین علی علیه السلام و سایر اوصیاء همان دین پیغمبر بوده، علاوه بر این در اسلام بیش از یک سنت نداریم که همان سنت پیامبر است و علی علیه السلام از خود سنتی نداشته بلکه تابع سنت پیامبر بوده<sup>(۲)</sup>. علاوه بر این، جاعل جاهل ناشیگری کرده و برای سایر ائمه‌ی نیز سنت‌ها قائل شده و نفهمیده که سنت ائمه‌ی و اوصیاء همان سنت علی علیه السلام است و آن حضرت نیز چنان که می‌دانیم از خود سنتی نداشته

۱- تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۴، تفسیر سوره‌ی شعراء، ص ۱۴۱.

۲- در مورد این که حضرت علی علیه السلام تابع سنت پیامبر بوده رجوع کنید به عرض اخبار اصول برقرآن و عقول، ص ۴۲۳.

بلکه تابع سُنَّتِ پیامبر بوده و فرموده: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَالْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَهُ» «سُنَّت آن است که رسول خدا ﷺ آورده و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده»<sup>(۱)</sup> و سُنَّت دیگری معرفی نفرموده است.

اکنون باز گردیم به «دعای افتتاح» و توجّه داشته باشیم که این دعا از چنان کتابی نقل شده و نیز توجّه داشته باشیم که وجود فرزند حضرت عسکری علیه السلام دلیل معتبری ندارد<sup>(۲)</sup> تاچه رسد به نائیش که فردی عوام فریب بوده است.

ثانیاً: نائب مذکور نیز نگفته این دعا را از امام گرفته است.

ثالثاً: در متن دعا نیز مطالب نادرستی هست که معلوم می‌سازد ساخته‌ی جاعلین مذهب‌ساز دگاندار است، مثلاً حضرت علی علیه السلام را «الْتَّبَّ الْعَظِيمِ» خوانده که ما می‌دانیم آن حضرت در «صحیفه‌ی علویّه» در دعای روز دوشنبه می‌فرماید: حمد خدایی را که مر از خبر بزرگ آگاه کرد و آن را به من شناسانید». (زیارت و زیارتنامه، ص ۲۸۶) و در کتاب حاضر نیز بطلان این قول را آشکار ساخته‌ایم (ص ۴۰) و یا آن حضرت را «آیة الکبری» خوانده در حالی که قرآن کریم چنین آیتی را معرفی نفرموده است. دیگر آن که درباره‌ی فرزندان بزرگوار امیرالمؤمنین می‌گوید: «حُجِّجْكَ عَلَى عِبَادِكَ» «آنان حجّت‌های تو بر بندگانت می‌باشند». در حالی که این قول مخالف قرآن است که فرموده پس از انبیاء حجّتی نیست. (النساء: ۱۶۵) و مخالف قول امیر المؤمنین علیه السلام است که فرموده: «تَمَّتْ بَيْنَنَا مُحَمَّدٌ ﷺ وَحُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمد ﷺ حجّتش تمام گردید». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱). علاوه براین، مسأله‌ی امامت بدین معنی که مورد نظر جاعل دعاست، دلیل شرعی ندارد و به صرف یک دعا وضع سندش را نیز می‌دانیم نمی‌توان امامت منصوصه‌ی الهیه را اثبات کرد.

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۶، حدیث ۲۳.

۲- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول ص ۷۰۹ تا ۷۲۸ و ۹۱۱ تا ۹۱۵ و کتاب بررسی علمی در احادیث مهدی تالیف نگارنده.

دعای افتتاح بسیار بسیار خوب شروع شده و مطالب آن (تا سطر ۶ صفحه‌ی ۱۸۰) چنان است که هیچ خداپرستی - تا چه رسد به مسلمان - با آن مخالف نیست و به راحتی آن را می‌پذیرد و بدین ترتیب جاعل دعا زمینه را برای پذیرش مذهب جعلی خود و خرافاتی که در ادامه آورده، آماده ساخته است! لذا باید مراقب باشیم و فریب برخی مطالب صحیح را که در احادیث و ادعیه‌ی نامعتبر یا جعلی دیده می‌شود، نخوریم و صحیح را از سقیم تشخیص دهیم. و اللهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ.

در این دعا، شفای سینه و غیظ قلبی خود را از خدا خواسته که رفع کند؟! حال باید پرسید که از چه کسانی کینه و غیظ به دل داشته است؟ باید از خدا خواست کینه توزانی که چنین دعاهایی را انشاء کرده یا رواج می‌دهند، هدایت کند. در این دعا امامان را به دوازده نفر منحصر دانسته در حالی که اسلام دین انحصاری نیست که امام و زمامدارش منحصر به شش یا هفت یا دوازده نفر باشد بلکه هر مسلمانی که شرائط زمامداری و علم و عمل به کتاب و سنت در او باشد می‌تواند امامت اُمت را بر عهده گیرد. چنان که قرآن کریم بندگان خدای رحمان را که دارای اوصاف ایمانی باشند قابل امامت دانسته و فرموده آن‌ها می‌توانند بگویند: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ۝٧٤﴾ [الفرقان: ۷۴] «پروردگارا! ما را پیشوای اهل تقوی مقرر بفرما». و راجع به ائمه‌ی کفر فرموده: ﴿فَقَتَلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ﴾ [التوبة: ۱۲] «با ائمه‌ی کفر قتال و پیکار کنید». آیا ائمه‌ی کفر دوازده نفراند که ائمه‌ی ایمان دوازده نفر باشند؟ و فرموده ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَائِبٍ بِأِمْلِهِمْ﴾ [الإسراء: ۷۱] «روزی که هر [گروه از] مردم را با امام و پیشوایشان فرا می‌خوانیم». آیا مردم دنیا فقط دوازده فرقه هستند که دوازده امام داشته باشند بلکه هزاران فرقه هر یک با امامشان محشور خواهند شد. خداوند تمام پیامبران را امام قرار داده و فرموده: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ [الأنبياء: ۷۳] «و ایشان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند». و در سوره‌ای مکی مستضعفین مؤمن را که معاصر فرعون بودند امام قرار داده برای سایر مستضعفین و فرموده: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً وَجَعَلْنَاهُمْ الْوَارِثِينَ ۝٥﴾ [القصص: ۵] «و ایشان را امامان قرار دهیم و ایشان را وارثان قرار



دهیم». امام صادق علیه السلام نیز در باب اول «کافی» (العقل و الجهل حدیث ۲۲) فرموده: دو چیز حجت است، اول حجت ظاهری که انبیاء باشند و دوم حجت باطنی که عقل باشد. اما در دعای افتتاح حجت تراشی کرده و انحصاراً ۱۲ نفر را حجت قرار داده است! پس هر دعایی که چنین باشد یعنی حجت تراشی کند از درجه‌ی اعتبار ساقط و ساخته‌ی مذهب تراشان است. چنانکه بارها گفته‌ایم [از جمله‌ی در مقدمه‌ی «شاهراه اتحاد»، ص (م، ن)] خداوند خود اصول ایمان و اصول دین را کاملاً بیان فرموده است. (البقرة: ۱۷۷ و النساء: ۱۳۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز موافق قرآن به کسی که از حضرتش پرسیده بود: ایمان چیست؟ فرموده: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ» «اینکه ایمان بیاوری به خداوند و فرشتگانش و کتب [آسمانی] اش و پیامبرانش و برانگیخته شدن پس از مرگ». و برای ابوذر که از ایمان پرسیده بود، آن حضرت تمام آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره را تلاوت فرمود. (مُصَنَّفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، ج ۱۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸، حدیث ۲۰۱۰۷ و ۲۰۱۱۰). آیه‌ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود، چنین است: ﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷] «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید (به این سو و آن سو بروید) بلکه نیکوکار کسی است که به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد...». چنانکه ملاحظه می‌شود اگر لازم بود، خداوند از عطف کردن کلمه‌ی «الْحُجَجِ» یا «الْأئِمَّة» به کلمه‌ی «النَّبیین = پیامبران» دریغ نمی‌فرمود، (فتأمل). بقیه‌ی آیه‌ی شریفه چنین است: ﴿وَعَائِي الْمَالِ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَأَبْنَى السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَعَائِي الزَّكَاةَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّادِقِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۷۷﴾﴾ [البقرة: ۱۷۷] «و مال [خویش] را به رغم دوست داشتنش به خویشان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان و سؤال کنندگان (= تهیدستان درخواست کننده) و در [راه آزادی] بندگان و اسرای جنگ بدهد و نماز پبای دارد و زکات پردازد و [کسانی که] به عهد و پیمان خود هنگامی که

بیمان بستند، وفا می کنند و در سختی ها و زیان ها (= فقر و مرض) و هنگام جهاد [فی سبیلِ الله] صابر و بردبار باشند، ایشان اند راستگویان و ایشان اند همان پرهیزگاران». لازم است که خواننده‌ی محترم از این آیه‌ی شریفه که رسول خدا ﷺ برای ابوذر تلاوت فرموده، به سادگی نگذرد و در آن تأمل کند. باری، به دعای افتتاح باز گردیم:

در این دعا پس از حجت تراشی، برای «عدل منتظر» گریه و زاری کرده که او بیاید و چنین و چنان کند، در حالی که خدا همه‌ی مردم را به قیام و اقدام برای اقامه‌ی عدل دعوت نموده و فرموده که منتظر باشید، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵] «هر آینه ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا مردم به عدالت و انصاف قیام نمایند». و فرموده: «لِيُقَومَ الْمُنْتَظِرُ بِالْقِسْطِ» «تا امام منتظر به عدالت قیام کند!» اینان در انتظار نشسته‌اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام کند! اینان در انتظار نشسته‌اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام به عدل نماید و این از افکار خراب و خرافی پیشینیان است که برای ما باقی گذاشته‌اند و بسیاری از اخبارشان نیز دلالت دارد که آن فرد منتظر کارش قتل و خونریزی است! حال که معلوم شد چنین دعاهایی جعل مذهب سازان است هر جا که در مفاتیح چنین دعایی باشد ما آن را مشمول حکم دعای افتتاح دانسته و آن را مجعول می‌دانیم مانند آنچه در اعمال مشترکه‌ی شب‌های قدر (عمل چهارم، ص ۲۲۱) نقل کرده که خدا را به حجت‌های دوازده‌گانه که دلیل متقن شرعی بر حجت بودنشان نداریم، قسم می‌دهد و گویا فقط سید بن طاووس آن را نقل کرده است و هم‌چنین دعایی که برای شب بیست و سوم رمضان از دو تن از ضعفاء (یکی از خاندان «فَضَال» که واقفی بوده‌اند و دیگر محمد بن عیسی بن العبید که از غلاة بوده)<sup>(۱)</sup> نقل کرده و می‌گوید: «اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً وَعَيْناً...» «خدایا، در این ساعت و هر ساعتی برای ولیّ خودت - که دروذهای

۱- ابن عیسی را در تحریر دوم کتاب عرض اخبار اصول (ص ۲۱۶) معرفی کرده‌ایم.

تو بر او و بر پدرانش باد - ولی و نگهدار و پیشوا و یاور و راهنما و دیده‌بان (یا جاسوس) باش.... الخ». خواننده‌ی محترم، خوب دقت کن که چه می‌گویدی! خدا در قرآن فرموده: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ [البقرة: ۲۵۷] «خداوند ولی و سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند». ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸] «خداوند ولی و سرور مؤمنین است». ملاحظه کنید در حالی که خدا «ولی» مؤمنان هست دیگر گفتن «باش» لزومی ندارد، چنان که خداوند فرموده: ﴿ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلِيقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ [غافر: ۶۲] «این است خداوند، پروردگار شما که خالق هر چیزی است و جز او معبودی به حق نیست». بنابراین، گفتن این که «كُن لِفُلَانٍ خَالِقًا وَرَبًّا» «خالق و پروردگار فلانی باش» لزومی ندارد! دیگر آن که خطاب به خدای متعال گفتن این که «عین = دیده‌بان یا جاسوس» فلانی باش خلاف ادب در دعاست و مؤمن دانا با خداوند متعال این چنین سخن نمی‌گوید و در دعاهای معتبر مأثور از رسول خدا ﷺ نیز چنین تعبیری نیامده است. متأسفانه متصدیان امور، این دعا را در رادیو تکرار می‌کنند و یک نفر نمی‌پرسد که معنای این دعا چیست؟!

باری، در دعای افتتاح امام غائب را که قول خرافیین در کودکی غائب شده «ولی امر» خدا خوانده است. در حالی که او ولایت امر مؤمنین را بر عهده نگرفته، حال مدرک این ادعا چیست؟ این ولی امر چه امری را انجام داده است؟ آیا مملکتی را اصلاح کرده است؟ آیا کفّاری را تعلیم و راهنمایی و ارشاد کرده؟ آیا بیمارستان یا مدرسه‌ای به وجود آورده است؟ در این دعا درباره‌ی امام غائب می‌گوید: «اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِي دِينِكَ وَسُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَخْفِي بَشْيٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ». «خداوند با او (= امام غائب) دینت و سنت پیامبرت را آشکار فرما تا این که چیزی از حق را از ترس احدی از خلق [تو] پنهان نکند؟!»

اولاً: آیا ممکن است که امام چیزی از حق را از خوف مردم پنهان کند؟ آیا ائمه پیشین چنین می‌کردند؟! آیا جاعل دعا فهمیده که چه بافته است؟ ثانیاً: اگر کسی بخواهد کتاب خدا و سنت رسول را اظهار کند، مذهب‌سازان و بدعت‌گذاران با هیاهو مانع می‌شوند و به عداوت بر می‌خیزند. آری در دعا و ادعا می‌گویند «خداوند، با او دینت را آشکار فرما». اما اگر کسی بخواهد حقایق دین و توحید را اظهار کند همین دعاخوانان با او دشمنی و به قتل

او اقدام می‌کنند، چنانکه نویسنده حقائق از کتاب خدا را اظهار کردم اینان در خاموش کردن من متفق شدند و هزاران افتراء و تهمت زدند، از آن جمله گفتند: او بر مذهب وهابیان است در صورتی که این حقیر وهابی (یا هر مذهب دیگری) نیستم بلکه مسلمانم. اینان متوجه نیستند که زاری و دعایشان برخلاف عملشان است. ما هدایت ایشان را از خداوند متعال خواستاریم و از خدا می‌خواهیم ملت ما را از شر دشمنان قرآن و کید خرافیین نجات دهد و آنان را بیدار و از خرافات برهاند. آمین یا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

در صفحه‌ی ۱۸۳ به عنوان عمل سوّم دعایی برای سحرهای ماه رمضان آورده که بنا به إذن عامّ شرع به دعا، خواندن آن بلاشکال است. دعای چهارم این قسم دعایی است مشهور به دعای ابوحمزه‌ی ثمالی (= ثابت بن دینار) که دعای بسیار خوبی است ولی به نظر ما با امانت کامل نقل نشده و مذهب‌سازان در آن دست برده‌اند و دوجا، زیارت قبر پیامبر و زیارت قبر ائمه (علیهم‌السلام) را به عنوان «المشاهد الشریفة والمواقف الکریمه» (ص ۱۸۸ سطر ۱۴ و ص ۱۸۹ سطر ۴ و ۵) به دعا اضافه کرده‌اند! زیرا چنانکه در کتاب حاضر (ص ۲۰۴) به نقل از کتاب «زیارت و زیارتنامه» گفته شد مرقد پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در قرن اوّل هجری مزار نبوده و حضرات علی و حسنین (علیهم‌السلام) نیز در آن زمان قبرشان مزار نبوده که حضرت سجّاد (علیه‌السلام) از خدا زیارت قبر ایشان را بخواهد! (فتأمل)

مخفی نماند که من این دعا و دعای پنجم تا هشتم این قسم را بسیار دوست می‌دارم و آن‌ها را بارها و بارها خوانده‌ام و به برادران و خواهران ایمانی نیز توصیه می‌کنم، و الله ولیّ التوفیق، البتّه به شرط آن که ترجمه‌ی آن‌ها را به دست آورند تا از معانی آن‌ها استفاده کنند و الا خواندن جملاتی که معنای آن‌ها معلوم نباشد برای خواننده فایده ندارد.

دعای هفتم اعمال روزهای ماه رمضان (ص ۲۱۱) نیز سند ندارد و به هیچ امامی منسوب نیست، حال جناب کفعمی چگونه فهمیده که گناهان چهل ساله با خواندنش آمرزیده می‌شود؟! در عمل نهم از شیخ مفید نقل کرده: «از سنن ماه رمضان صلوات فرستادن به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در هر روز صد مرتبه... است» که کار بسیار خوبی است. به یاد آمد که مجلسی حدیثی نقل کرده که می‌گوید: «مَنْ صَلَّى عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ

حَسَنَةً وَمَنْ قَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ كَتَبُ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ<sup>(۱)</sup>. «هر که بر محمد و آل محمد درود فرستد خداوند برایش ثواب صد حسنه می نویسد و هر که بگوید خداوند بر محمد و اهل بیتش درود فرستد خدا برایش ثواب هزار حسنه می نویسد». می پرسیم: آیا آل محمد غیر از اهل بیت آن حضرت می باشند که صلوات بر آنها ثوابش کمتر از صلوات بر اهل بیت است؟!

در این جا لازم است که معنای «آل» روشن شود. بدان که لفظ «آل» در نصوص شرعی دارای چند معنی است که مراد از آن به قرینه‌ی کلام دانسته می شود. از آن جمله به معنای اهل بیت و خانواده و خاندان شخص می باشد، چنانکه قرآن می فرماید: ﴿وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَعَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [البقرة: ۲۴۸] «[صندوق عهدی] که بازمانده و یادبود خاندان موسی و خاندان هارون در آن است و فرشتگان آن را برانند». و می فرماید: ﴿وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ وَعَلَىٰ آءَالِ يَعْقُوبَ﴾ [یوسف: ۶] «و نعمت خویش را بر تو (ای یوسف) و بر خاندان یعقوب تمام می کند». و می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ ءَادَمَ وَنُوحًا وَعَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَعَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿۳۳﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ﴾ [آل عمران: ۳۳، ۳۴] «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید در حالی که بعضی از آنان فرزندان برخی دیگراند». و می فرماید: ﴿أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾ [سبأ: ۱۳] «ای خاندان داود، شکر و سپاس بجای آورید». و می فرماید: ﴿قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۵۹﴾ إِلَّا ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۶۰﴾ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ﴾ [الحجر: ۵۸، ۶۰] «(فرشتگان) گفتند: ما [برای عذاب] به سوی گروه مجرمین فرستاده شده‌ایم مگر خانواده‌ی<sup>(۲)</sup> لوط که همه‌ی آنها به جز همسرش را نجات می دهیم».

۱- بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۵۸، حدیث ۳۷.

۲- از آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی حجر که به حضرت لوط علیه السلام می فرماید: «فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ» «خانواده‌ات را حرکت ده» و از آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی اعراف معلوم می شود که منظور از «آل لوط» خانواده‌ی اوست.

معنای دیگر «آل» پیروان شخص است مانند «آل فرعون» در قرآن (البقرة: ۴۹ و ۵۰ و الأنفال: ۵۲ و ابراهیم: ۶ و....) که منظور پیروان و موافقان اوست نه فقط فرزند و عیال او. هم چنین از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرموده: «.....نَحْنُ وَشِيعَتُنَا قَدْ دَخَلْنَا فِيهِ = ما و پیروان ما در «آل» هستیم». بنابراین شیعیان همگی آل محمد می باشند<sup>(۱)</sup>. و هم چنین است آن چه از «آل محمد» در صلوات نمازها و مانند آن آمده که مراد، پیروان راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله و پرهیزکاران اُمت اوست که بر آنان درود فرستاده می شود. بنابراین آل محمد شامل حضرت علی علیه السلام و هر فرزند مؤمن و پاکدل از نسل آن حضرت نیز می باشد چنانکه شامل سایر پاکان اُمت اسلام است. خداوند نیز در قرآن کریم بر پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز بر پیروان او درود فرستاده و فرموده: ﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ﴾ [البقرة: ۱۵۷] «بندگان صابر» برایشان از جانب پروردگارشان درودها و رحمتی است». و فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾ [الأحزاب: ۴۳] «اوست خدایی که با فرشتگانش بر شما درود می فرستد». و به رسول خود نیز دستور داده که بر مؤمنین صلوات و درود بفرستد و فرموده: ﴿وَصَلِّ عَلَيْهِمْ﴾ [التوبة: ۱۰۳] «بر آنان درود فرست و برایشان دعا کن». امام سجاد علیه السلام در دعای چهارم «صحیفه‌ی سجادیه» عرض می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَى أَزْوَاجِهِمْ وَعَلَى ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ...» «پروردگارا، از امروز تا روز ستاخیز بر تابعین و همسرانشان و فرزندانسان و.... درود فرست». و در دعای بیست و یکم عرض می کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِي لَهُمْ قَرِينًا وَاجْعَلْنِي لَهُمْ نَصِيرًا» «پروردگارا، بر محمد و پیروانش درود فرست و مرا هم نشین و پیرو و مرا یاور ایشان قرار ده».

البته آن چه از «آل محمد» در کتب فقه و ابواب زکوات و صدقات ذکر شده چنان که از آثار و ادله استفاده می شود و فقهاء نیز گفته اند منظور فرزندان علی علیه السلام و جعفر و عقیل و عباس و حارث و... یعنی «بنی هاشم» می باشد<sup>(۲)</sup>. اما این که برخی منظور از «آل محمد» را فقط

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ابواب الذکر، باب ۴۲، حدیث ۱۱.

۲- به کتاب «جامع المنقول فی سنن الرسول» تألیف نگارنده مراجعه شود، کتاب الزکاة، باب ۲۱.

منحصر به حضرت زهرا و علی علیهما السلام و یازده فرزند آن دو دانسته‌اند، قولی بی دلیل است. خواننده‌ی محترم باید توجه کند که مردم ما از یک طرف هر روز می‌گویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» و از سوی دیگر تعدادی از پیروان پیامبر را که مورد مدح و تکریم قرآن قرار گرفته‌اند<sup>(۱)</sup> مرتد و غاصب خلافت الهی علی علیه السلام می‌دانند و بغض آن‌ها را در دل جای داده‌اند (فتأمل جداً). اینک می‌پردازیم به بقیه‌ی مطالب فصل مربوط به اعمال ماه رمضان:

به عنوان عمل هفتم شب اول ماه رمضان می‌گوید: «زیارت قبر امام حسین علیه السلام کند تا گناهانش ریخته شود» این روایت را از «إقبال الأعمال» سید بن طاووس (ص ۱۰) نقل کرده که راوی آن «فیض بن مختار» است و ما او را در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۶۸۸) معرفی کرده‌ایم. هم‌چنین در «اعمال مشترکه‌ی شب‌های قدر» به عنوان عمل پنجم می‌گوید: «زیارت کند امام حسین علیه السلام را که چون شب قدر می‌شود منادی از آسمان هفتم ندا می‌کند از بطنان عرش که حق تعالی آمرزید هر که را که به زیارت قبر حسین علیه السلام آمده» که راوی آن فرد مجهولی به نام «صندل» و روایتش بی اعتبار است<sup>(۲)</sup>.

شیخ عباس به عنوان عمل اول از «اعمال روز اول ماه رمضان» می‌نویسد: «غسل کردن در آب جاری و ریختن سی کف آب بر سر، باعث ایمنی از جمیع دردها و بیماری‌هاست در تمام سال!» ولی این روایت را از «إقبال الأعمال» سید بن طاووس (ص ۸۶) نقل کرده در حالی که روایت مذکور می‌گوید: «إِنَّ أَوَّلَ كُلِّ سَنَةٍ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ» «همانا اولین روز هر سال اولین روز ماه رمضان است!» ولی شیخ عباس به چنین روایتی اعتماد کرده و آن را در کتابش آورده است!

به عنوان عمل هفتم «اعمال روز اول ماه رمضان» دعای خوبی نقل کرده که متن آن بلاشکال است و دعاهای صفحه‌ی ۲۲۳ و ۲۲۴ «اعمال شب‌های دهه‌ی آخر ماه رمضان» نیز اشکالی ندارند و هم‌چنین دعاهای شب ۲۴ تا شب ۳۰ ماه رمضان.

۱- در این مورد مطالعه‌ی صفحه‌ی ۴۷ تا ۴۶ کتاب شریف «شاهراه اتحاد» بسیار مفید بلکه ضروری است.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۷۰.

در اعمال شب بیست و سوم رمضان از قول عده‌ای از ضعفاء مانند اسماعیل بن مهران و علی بن ابی حمزه<sup>(۱)</sup> و محمد بن حسان<sup>(۲)</sup> می‌گوید که: «حضرت صادق علیه السلام قسم یاد فرمود که خواننده‌ی این دو سوره [عنکبوت و روم] در این شب از اهل بهشت است!»

در اعمال شب آخر ماه رمضان نمازی مخصوص ذکر کرده که منسوب به عبدالله بن مسعود است<sup>(۳)</sup> ولی چنین نمازهایی در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نیست و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نمازهایی خوانده بود اصحاب بی‌خبر نمی‌ماندند و حضرتش به مسلمین تعلیم می‌داد، اگر کسی مسند احمد بن حنبل را که احادیث ابن مسعود را آورده، مطالعه کند می‌بیند از او نمازی برای ماه رمضان نقل نشده و چون عبادات توقیفی است به صرف دو روایت بی‌اعتبار نمی‌توان نمازی را به شرع نسبت داد و هم‌چنین است نمازهایی که برای هر روز ماه رمضان (ص ۲۴۱ تا ۲۴۳) ذکر نموده است و ثواب‌های عجیبی برای آن‌ها ذکر شده است! دیگر آن‌که نماز شب اول را کفعمی با ۲۵ بار سوره‌ی توحید و مجلسی با ۱۵ بار سوره‌ی توحید ذکر کرده است؟!<sup>(۴)</sup> روایات این نمازها نیز وضع خوبی ندارند و «محمد بن جعفر الحسین» و «اسماعیل بن بشیر» مهمل‌اند و «محمد بن محمد بن الحسین بن هارون» مجهول الحال است! هم‌چنین برای هر روز ماه رمضان دعای کوتاهی ذکر کرده که کفعمی (مصباح و البلد الأمین، ص ۲۱۹ تا ۲۲۲) برای هر یک از آن‌ها ثواب‌های عجیب و غریب قائل شده است، مثلاً برای دعای دو خطی روز هجدهم می‌گوید: خواندن این دعا ثواب هزار پیغمبر را دارد! یا برای دعای روز بیست و نهم نوشته ثواب آن هزار شهر در بهشت خواهد بود که از طلا و نقره و زمرد و مروارید ساخته شده است! مجلسی نیز در زاد المعاد (ص ۲۱۵ تا ۲۲۰) این دعاها را

۱- هر دو در کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول معرفی شده‌اند. روایت مذکور در وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۴ آمده است.

۲- «محمد بن حسان» را علامه‌ی حلی در شمار ضعفا آورده و فرموده نجاشی می‌گوید او بسیار از ضعفا نقل می‌کند و ابن الغضائری نیز او را ضعیف شمرده است.

۳- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۸۹ و ۲۲۲ و مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۴۵.

۴- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۸۱ به بعد، و وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۸۶ تا ۱۸۹.



آورده و در خاتمه گفته روایتش را معتبر نمی‌دانم! یا لَعَجَبَ شَيْخِ عَبَّاسٍ نَيْزًا بِأَيْنِ كَيْفِ خَوْذِ كُفْتِهِ «روایتش را معتبر نمی‌دانم» اما دعاها را در کتابش آورده است؟! مخفی نماند دعای روز اول نیز همان اشکالی را دارد که جناب قلمداران رحمتهما در کتاب شریف «شاهراه اتحاد» در بررسی متن حدیث هفتم (ص ۲۱۰ و ۲۱۱) متذکر شده است. (مراجعه شود).

این جانب در خطبه‌ها و کتب خود درباره‌ی علم غیب پیامبر و امام، بسیار نوشته‌ام از جمله در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار بر قرآن و عقول» (ص ۱۲۴ به بعد) و کتاب حاضر (ص ۱۹۳). یکی از مواردی که به بحث علم غیب مربوط می‌شود مسأله‌ی شب‌های قدر در ماه رمضان است. شیخ صدوق در کتاب الصوم «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» (ص ۱۷۴، حدیث ۴) از قول امام باقر علیه السلام آورده است که: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی شب قدر سؤال شد، پس پیامبر ایستاد و خطبه خواند و پس از ثنای خدای - عَزَّوَجَلَّ - فرمود: اَمَّا بَعْدُ شَمَا مِنْ دَرَبَارِهِ شَبِّ قَدْرِ سَأَلِ كَرْدِيدِ مَنْ مِنْ شَمَا [جواب] دریغ نکردم زیرا به آن دانا نبودم. ای مردم بدانید کسی که ماه رمضان بر او وارد شود در حالی که او سالم و تندرست باشد و روز این ماه را روزه بدارد و مقداری از شب آن را [به نماز] بایستد و بر نماز آن مواظبت کند و به سوی [نماز] جمعه هجرت نماید و صبح عید [فطر به نماز آن] حاضر شود، قطعاً، شب قدر را درک کرده و به جایزه‌ی پروردگار - عَزَّوَجَلَّ - فائز شده است»<sup>(۱)</sup>.

چنان که ملاحظه می‌کنید رسول خدا صلی الله علیه و آله تصریح می‌کند که دقیقاً نمی‌داند شب قدر کدام است. چنان که در کتاب «جامع المنقول فی سنن الرسول» (کتاب الصیام، باب أن لیلَةَ القدر فی العشر الأواخر من رمضان) آورده‌ام در سایر روایات معتبر نیز شب قدر معین نگردیده و مردم را به دهه یا هفته‌ی آخر ماه مبارک رمضان توجّه داده‌اند.

۱- وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۹-..... فَقَامَ حَظِيْبًا فَقَالَ بَعْدَ الثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ -: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكُمْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَلَمْ أَطُوهَا عَنْكُمْ لِأَنِّي لَمْ أَكُنْ بِهَا عَالِمًا، إَعْلَمُوا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهُ مَنْ وَرَدَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضَانَ وَهُوَ صَاحِحٌ سَوِيٌّ فَصَامَ نَهَارَهُ وَقَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ وَوَاطَبَ عَلَى صَلَاتِهِ وَهَجَرَ إِلَى جُمُعَتِهِ وَعَدَا إِلَى عِيدِهِ فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَفَازَ بِجَائِزَةِ الرَّبِّ - عَزَّوَجَلَّ - ..

مخفی نماند که این روایت و نظایر آن نافی اکاذیبی است که ادعا کرده‌اند در شب قدر ملائکه بر امام نازل می‌شوند و مقدرات یک سال را به اطلاع امام می‌رسانند. تعدادی از این دروغ‌ها را کلینی در باب ۹۹ جلد اول اصول کافی جمع کرده است. (به کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۵۹۶ مراجعه شود).

البته عدم علم غیب غیر خدا، منحصر به روایت فوق نیست و احادیث دیگری نیز موجود است. از آن جمله است حدیثی منقول از حضرت علی علیه السلام که فرموده: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فرمود: مرا خبر دهید که چه چیز برای زنان بهتر است؟ همگی از پاسخ آن درماندیم تا این که متفرق شدیم. من به سوی حضرت فاطمه علیها السلام رفتم و او را از سؤال پیامبر و این که هیچ یک از ما [جواب] آن را نمی‌دانست و نمی‌شناخت، با خبر ساختم حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: ولی من [جواب آن را] می‌دانم: برای زنان بهتر است که مردان [نامحرم] را نینند و مردان [نامحرم نیز] آنان را نینند. به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گشتم و گفتم: ای رسول خدا، از ما پرسیدی که چه چیز برای زنان بهتر است؟ برای زنان بهتر است که مردان [نامحرم] را نینند و مردان [نامحرم] نیز آنان را نینند. پیامبر فرمود: [زمانی که] نزد من بودی، [جواب را] نمی‌دانستی، چه کسی تو را [از پاسخ] آگاه کرد؟ عرض کردم: فاطمه. پیامبر این جواب را پسندید و فرمود همانا فاطمه جگر گوشه‌ی من است»<sup>(۱)</sup>.

حدیث دیگر منقول است از «رُبَيْعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ» که می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح روز ازدواجم بر من وارد شد در حالی که دو کنیز خصائل و مناقب و محاسن اجدادم را که در غزوه‌ی «بدر» شهید شده بودند، به آواز می‌خواندند و از جمله می‌گفتند: در میان ما پیامبری است که از فردا آگاه است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این چیست که می‌گویید؟! این کلام را

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳، حدیث شماره ۷- كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: أَخْبِرُونِي أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟ فَعَيَيْنَا بِذَلِكَ كُنَّا حَتَّى تَفَرَّقْنَا، فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ (ع) فَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا عِلْمُهُ وَلَا عَرَفُهُ؟ فَقَالَتْ: وَلَكِنِّي أَعْرِفُهُ: خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ. فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! سَأَلْتَنَا أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟ خَيْرٌ لَهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالُ. فَقَالَ: مَنْ أَخْبَرَكَ فَلَمْ تَعْلَمْهُ وَأَنْتِ عِنْدِي؟ فَقُلْتُ: فَاطِمَةُ فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَقَالَ: «إِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي».

مگویند، فردا را جَز خدا نمی‌داند. «وَفِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ فَقَالَ: أَمَا هَذَا؟ فَلَا تَقُولُوهُ، مَا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلَّا اللَّهُ»<sup>(۱)</sup>.

از این نمونه‌ها بسیار است که امیدوارم مؤمنین از آن‌ها غفلت نکنند.

\*\*\*

متأسفانه در این روزهای واپسین عمر با این جسم فرتوت و بینایی ضعیف و دست لرزان و تن بیمار، آسایش و امنیت ندارم و برای دوری از شرّ مأمورین حکومت که هنوز به صورت مخفیانه و غیر رسمی در تعقیب نگارنده‌اند و قصد دارند مأموریت ناتمام قبلی خود درباره‌ی ترور این حقیر را به فرجام برسانند، سبب گردیده که این جانب با این حال نزار جای خود را پیوسته تغییر می‌دهم و هر چند روز را در منزل یکی از دوستان خیرخواه و یا معدودی از اقوام غیرخرافی می‌گذرانم! چندی پیش مأمورین مسلّح حکومت به منزل حقیر هجوم بردند و چون مرا نیافتند و با مستأجر این جانب روبرو شدند از وی درباره‌ی من سؤال کردند و چون وی از جای من خبر نداشت، خائِباً خاسراً بازگشتند. برخی از خیرخواهان به من اطلاع داده‌اند که این گونه اعمال مخفیانه (بدون اخطار قانونی و بدون استناد به مدارک محکمه پسند و بدون امکان دفاع متّهم از خود و بدون تفهیم اّتهم و....) در این حکومت بسیار انجام می‌شود. از قبیل مرگ مبهم و مشکوک مرحوم ابوالقاسم لاهوتی و پسرش! مرحوم لاهوتی آخوندی خرافی اما بی‌ریا و از طرفداران پرحرارت و جدّی آقای خمینی بود اما چون خواسته‌های آن دسته از قدرتمندان حکومت را که سرمست اقتدار تازه به دست آمده بودند، طابق النّعل بالنّعل اجراء نمی‌کرد از صحنه‌ی زندگی حذف شد! جای تعجّب است که آقای خمینی چگونه در مقابل چنین حادثه‌ای واکنش جدّی بروز نداد و کسانی که به ماجرای دستگیری و مرگ پر ابهام ایشان مرتبط بوده‌اند، مورد مؤاخذه قرار نگرفتند! نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ.

۱- سنن ابن‌ماجه، جلد اول، ص ۶۱۱، حدیث ۱۸۹۷.

به یاد این حدیث افتادم که امام صادق علیه السلام درباره‌ی علمای سوء فرموده: «إِنَّ شِرَارَكُمْ مَن أَحَبَّ أَنْ يُوطَأَ عَقْبُهُ إِنَّهُ لَا بَدَّ مِنْ كَذَابٍ أَوْ عَاجِزِ الرَّأْيِ» «همانا بدترین شما کسی است که دوست می‌دارد [مردم] پشت سرش راه بیفتند [و او مقتدایشان باشد] ناگزیر او باید دروغگو باشد یا از [اظهار] رأی [باطنی خود] عاجز باشد [و موافق پسند پیروان سخن بگوید]». و فرموده: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً (حَسْرَةً) يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَعَمِلَ بَعِيرَهُ» «همانا روز قیامت شدیدترین عذاب و حسرت از آن کسی است که عدل و انصاف را وصف کند و توضیح دهد اما [خودش] بر خلاف آن عمل کند!» و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می‌فرماید: «وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَخْتَلُونَ الدُّنْيَا بِالَّذِينَ وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَفْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ، وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَسِيرُ الْمُؤْمِنُ فِيهِمْ بِالتَّقِيَّةِ. أَبِي يَعْتُرُونَ؟ أَمْ عَلِيٌّ يَجْتَرِثُونَ؟ فِي حَلْفَتِ لَأَتِيحَنَ لَهُمْ فِتْنَةٌ تَثْرُكُ الْحَلِيمَ مِنْهُمْ حَيْرَانًا!» «وای بر کسانی که دین را وسیله‌ی به دست آوردن دنیا کنند، و وای بر کسانی که آنان را که به عدالت و انصاف امر می‌کنند، می‌کشند و وای بر کسانی که مؤمن درمیانشان با خوف و تقیه زندگی می‌کند، آیا به واسطه‌ی [رأفت و رحمت] من مغرور شده‌اند یا بر من جری و گستاخ گردیده‌اند، به خودم سوگند که فتنه‌ای برایشان مهیا کنم که حتی شخص بردبارشان حیران شود!» (اصول کافی، ج ۲، باب «طَلَبُ الرَّئِيسَةِ»، حدیث ۸ و باب «مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَعَمِلَ بَعِيرَهُ»، حدیث ۱ و ۲ و باب «اِخْتِتَالُ الدُّنْيَا بِالَّذِينَ»، حدیث ۱). به نظر ما مسؤولین کشور به دروغ ادعای حب علی علیه السلام دارند<sup>(۱)</sup> شیعه و پیرو علی علیه السلام و محب صادق او قطعاً ماییم که واقعاً آن امام همام را از

۱- از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود: آگاه باشید که این امت مانند سایر اُمم پیشین دچار تفرقه می‌شود پس از شرّ اتفاقات آینده به خدا پناه می‌بریم.... آگاه باشید که این امت به هفتاد و سه فرقه، متفرّق خواهد شد که بدترین آن‌ها فرقه‌ای است که خود را به [ناحق] به من منسوب می‌شمارد ولی عمل مرا انجام نمی‌دهد پس چون ایشان را دریافتید و دیدید به دین و آیین خویش پایبند باشید و هدایت پیامبرتان را دنبال کنید و سنت آن حضرت را پیروی کنید و آنچه بر شما مشکل می‌شود بر قرآن عرضه نمایید پس هرچه را قرآن [به رسمیت] شناخت بدان پایبند باشید و هرچه را قرآن ردّ و انکار کرد شما نیز ردّ کنید و به پروردگاری خدای - عَزَّوَجَلَّ - و به اسلام به عنوان دین و به قرآن به

روایات دروغین که به حضرتش نسبت داده‌اند، مبری می‌دانیم و سعی می‌کنیم از آن حضرت تبعیت کنیم. امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافتش - تا زمانی که خوارج دست به شمشیر نبرده و به آزار و کشتن سایرین اقدام نکرده بودند - هیچ محدودیتی برای آن‌ها ایجاد نفرمود و حتی حقوق آن‌ها از بیت المال را قطع نکرد و با این که به حضرتش اسائهی ادب می‌کردند مانع سخن گفتنشان نشد اما امروز مدعیان حبّ علی علیه السلام چندین بار مرا زندانی کرده و کمر به قتل بسته‌اند و اجازه نمی‌دهند هیچ کس خلاف سلیقه‌ی آن‌ها سخن بگوید و به حقیر اجازه نمی‌دهند در منزل با معدودی از دوستان نماز جمعه بخوانم و جلسات هفتگی تفسیر را در منزل ممنوع کرده‌اند!

این گونه اداره کردن کشور اسلامی جز این که ننگ‌هایی مشابه اعمال ننگین کلیسای قرون وسطی برای این حکومت ثبت شود، ثمره‌ی دیگری نخواهد داشت فقط باید چشم گریان و از صمیم قلب و نیت خالص از خدای متعال بخواهیم که آیندگان این کارها را به حساب اسلام نگذارند و دریابند که این اعمال هیچ ربطی به اسلام و قرآن کریم ندارد هم چنان که اعمال آباء کلیسا هیچ ربطی به تعالیم حضرت عیسی علیه السلام نداشت. من این روزها دائماً دعا می‌کنم که خدا اسلام را از خطر آخوندهای خرافی محفوظ بدارد. آمین یا رَبَّ الْعَالَمین.

این روزها که این صفحات را اصلاح و تکمیل می‌کنم میزبانم - که خدایش جزای خیر دهد - کتابی را به من نشان داد به نام «علم پیامبر و امام در قرآن» تألیف «احمد مطهری» و «غلامرضا کاردان» که مؤسسه‌ی «در راه حق» قم چاپ کرده بود، بسیار افسوس خوردم که

عنوان داور و امام خشنود باشید». «أَلَا إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا بُدَّ مُفْتَرِقَةٍ كَمَا افْتَرَقَتِ الْأُمَّةُ قَبْلَهُمْ فَتَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا هُوَ كَائِنٌ..... أَلَا وَإِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً شَرُّهَا فِرْقَةٌ تَنْتَحِلُنِي وَلَا تَعْمَلُ بِعَمَلِي فَقَدْ أَدْرَكْتُمْ وَرَأَيْتُمْ فَالْزِمُوا دِينَكُمْ وَاهْدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ وَاتَّبِعُوا سُنَّتَهُ وَاعْرِضُوا مَا أَشْكَلَ عَلَيْكُمْ عَلَى الْقُرْآنِ فَمَا عَرَفَهُ الْقُرْآنُ فَالْزَمُوهُ وَمَا أَنْكَرَهُ فَرُدُّوهُ وَارْضُوا بِاللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِالْقُرْآنِ حَكْمًا وَإِمَامًا». (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۹) چنان که از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده که فرمود: «مَا أَحَدٌ أَعَدَى لَنَا مِمَّنْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا» (احدی با ما دشمن تر نیست از کسی که [به ناحق] خود را به دوستی ما منتسب می‌دارد)! (رجال کشی، ص ۲۵۹) و نیز ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۱۹.

دیدم از این کتاب در یک نوبت چاپ، سی هزار نسخه چاپ کرده‌اند اما به کتب این حقیر و نظایر این جانب اجازه‌ی نشر نمی‌دهند! «ساء ما يَعْمَلُونَ». ای کاش اجازه می‌دادند که گفته‌های ما نیز منتشر شود تا مردم خود قضاوت کنند.

باری، کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» اشکالات بسیار دارد. روایات مذکور در این کتاب روایات خرافی «بصائر الدرجات» صفار و «کافی» کلینی و سید هاشم بحرانی و.... است که روایت معتبر از نامعتبر را تمییز نمی‌داند و با قرآن به اندازه‌ی لازم آشنا نبوده‌اند. ضروری است کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» مطالعه شود تا بدانیم کلینی و امثال او چقدر با اسلام و قرآن آشنا بوده‌اند!

بیشتر اقوال این کتاب درباره‌ی آیات قرآن نیز محل اشکال است، به عنوان نمونه هنگام تورق کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» دیدم که در صفحه‌ی ۱۰۴ و ۱۰۵، هفت آیه‌ی قرآن را ذکر کرده‌اند که ما نیز آن‌ها را به قرار زیر می‌آوریم:

۱- ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ [الأحزاب: ٤٥] «ای پیامبر، ما تو را فرستادیم در حالی که شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای».

۲- ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾ [الفتح: ٨] «همانا ما تو را فرستادیم در حالی که گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی».

۳- ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ [المزمل: ١٥] «همانا به سوی شما<sup>(۱)</sup> پیامبری فرستادیم که شاهد بر شماست همان طور که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم».

۴- ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا ﴿٤١﴾ [النساء: ٤١] «پس چگونه بود وقتی که از هر امتی گواهی آوریم و تو را گواه بر اینان آوریم».

۵- ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَىٰ النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ﴿١٤٣﴾ [البقرة: ١٤٣] «این چنین شما را امتی وسط (= معتدل یا نیکو) قرار دادیم تا آن که

۱- مؤلفین کتاب به جای «شما»، «تو» نوشته‌اند!

گواهان بر مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد».

۶- ﴿يَعْتَدِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَدِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾﴾ [التوبة: ٩٤] «هنگامی که به مدینه بازگشتید با عذرخواهی به سوی شما می آیند به آنان بگو عذر نیاورید هرگز گفتار شما را تصدیق نمی کنیم همانا خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته است و به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و هم چنین پیامبر او سپس به سوی [خداوند] دانای غیب و شهادت باز گردانده می شوید پس شما را بدان چه می کردید آگاه خواهد فرمود».

۷- ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾﴾ [التوبة: ١٠٥] «و بگو: عمل کنید به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و هم چنین پیامبر او و مؤمنان و به سوی [خدای] دانای غیب و شهادت باز گردانده می شوید پس شما را بدان چه می کردید آگاه خواهد فرمود».

اولاً: قبل از این که به آیات فوق پردازیم لازم است متذکر شویم که کلمه‌ی «غیب» همیشه به معنایی که غالباً از آن مراد می شود و همواره یکی از موارد مناقشه‌ی ما با خرافیین بوده، نیست و گاهی به معنای اموری است که به عنوان اصول و فروع و اخبار شریعت و خبرهایی که در قرآن آمده می باشد که به پیامبر - فقط به پیامبر و لاغیر- وحی می شود که از آن جمله است آیه‌ی: ﴿قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوْعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿٢٥﴾ عِلْمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾﴾ [الجن: ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨] «ای پیامبر! بگو نمی دانم آیا آن چه وعده داده می شوید نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدت و فاصله [دراز] قرار می دهد دانای غیب و نهان است که هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی سازد مگر کسی که او را به پیامبری بپسندد که از پیش و پس وی ناظران و نگهبانانی می گمارد تا معلوم بدارد که پیام‌ها و رسالات پروردگارش را ابلاغ

کرده‌اند و [خداوند] به آن چه که نزد ایشان است [علم و] احاطه دارد و همه چیز را به عدد [یکان یکان] برشمرده است». و نیز آیه‌ی: ﴿وَمَا هُوَ عَلَى الْعَيْبِ بِضَنِينٍ﴾ [التکویر: ۲۴] «او (= پیامبر) در اظهار [اخبار] غیب بخیل نیست (و از گفتش دریغ ندارد)».

بدیهی است غیبی که خدا در اختیار هیچ کس نمی‌گذارد مگر پیامبری که در اظهار آن هیچ بُخل و دریغی ندارد و از پیش و پس او نگاهبانانی به نظارت مشغول‌اند تا «غیب» کاملاً و بی کم و کاست و بدون تغییر به بندگان برسد همان چیزی است که از آن به شریعت اسلام تعبیر می‌شود و فقط به پیامبر می‌رسد و آن حضرت آنچه را که به وی رسیده به صورت یکسان به همه اعلام و ابلاغ می‌کند<sup>(۱)</sup> [الانبیاء: ۱۰۹]. این معنای «غیب» بِالْكَوْلِ از بحث ما و همه‌ی مسلمین خارج است و مخالف ندارد بلکه بحث ما درباره‌ی «آگاهی و اطلاعی است که دیگران [یعنی غیر از پیامبر و امام] از [داشتن] آن عاجز و ناتوان باشند و با وسائل و اسباب عادی و طبیعی به دست نیامده باشد ولی آن چه علم و آگاهی بدان تعلق گرفته لازم نیست که از امور غیر محسوس باشد و یا آن که در حیطه‌ی حواس ظاهری قرار نگیرد، حتی شخص از راه‌های غیر عادی اموری را مشاهده کند از قدرت و توانایی عامه‌ی مردم و نوع افراد، خارج باشد علم غیب شمرده خواهد شد»<sup>(۲)</sup>. یعنی همان معنایی که در آیاتی از قبیل آیات زیر آمده است:

۱- ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنَّا أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ۵۰] «(ای پیامبر) بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خداوند نزد من است و [بگو] غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که فرشته‌ام، جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

۱- چنان که در حدیث آمده است به حضرت علی رضی الله عنه گفتند: چیزی از چیزهایی که پیامبر صلی الله علیه و آله در خفا به تو فرموده به ما بگو. آن حضرت فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی که از دیگران پنهان کرده باشد، به من نفرموده است: «ما أَسْرَّ إِلَيَّ شَيْئًا كَتَمَهُ النَّاسُ». (التاج الجامع للأصول: ج ۳/ص ۱۰۹، به نقل از صحیح مسلم).

۲- علم پیامبر و امام در قرآن، ص ۱۳.



۲- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «ای پیامبر) بگو من برای خویشان مالک (صاحب اختیار) سود و زیانی نیستم مگر آنچه خدای خواهد و اگر غیب می دانستم هر آینه خیر بسیار می اندوختم و بدی به من نمی رسید، من جز هشدار دهنده و بشارت آورنده برای مؤمنان نیستم».

۳- ﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۱﴾ [هود: ۳۱] «من به شما نمی گویم خزائن خداوند نزد من است و من غیب نمی دانم و نمی گویم من فرشته ام و درباره ی کسانی که نظرتان [آنان را] خوار می بیند، نمی گویم خدا هرگز ایشان را خیر نمی دهد، خدا به آن چه در جان ایشان است داناتر است، همانا چنان چه [این چنین بگویم] هر آینه از ستمکاران ام» و نظایر این ها.

ثانیاً: ضروری است خواننده درباره ی آیات ششم و هفتم (یعنی آیه ی ۹۴ و ۱۰۵ سوره ی توبه) که مورد سوء استفاده مولفین کتاب قرار گرفته به قرآن کریم مراجعه کند تا بداند قبل از آیه ی ۹۴، خدا در آیه ی ۹۱ به بعد، کسانی را که جهاد به مال و جان بر آن ها واجب نبوده بیان فرموده و آن ها را مستحق ملامت و نکوهش نمی داند سپس در آیه ی ۹۳ و ۹۴ می فرماید: ملامت و مؤاخذه بر کسانی است که توان جهاد دارند اما در آن مشارکت نمی کنند لیکن هنگامی که از جهاد باز گردید بهانه آورده و از شما عذرخواهی می کنند. ای پیامبر، در آن زمان به ایشان بگو که عذر خواهی نکنید خدا ما را از اخبار شما آگاهی داده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید سپس به سوی خدایی که دانای غیب و شهادت است باز گردانده می شوید و او شما را از آنچه می کرده اید خبر می دهد<sup>(۱)</sup>.

۱- ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَعِذُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءَ رِضْوَانًا يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۱﴾ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَاللَّهِ فَتَبَيَّنْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۳۲﴾

پُر واضح است که آیات فوق و از جمله آیه‌ی ۹۴ و ۱۰۵ سوره‌ی توبه درباره‌ی غزوه‌ی تبوک نازل گردیده که چون منافقین احتمال نمی‌دادند سپاه اسلام از جنگ با رومیان سالم بازگردد از شرکت در جهاد خودداری کردند اما هنگامی که بر خلاف انتظارشان مجاهدین اسلام سالم بازگشتند ایشان زبان به عذرخواهی گشودند! لذا در آیات منظور، خدا به رسول خود فرموده - و طبعاً رسول خدا ﷺ نیز سایر مؤمنین را از اخبار الهی مطلع ساخته - که ای پیامبر به ایشان بگو عذر خواهی نکنید بلکه عمل شرط است و ادّعیای زبانی مقبول نیست، خدا اخبار شما را به ما رسانیده و ما می‌دانیم که ادّعیای شما صحّت ندارد. به زودی در جنگ‌های آینده عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید که برای جهاد حاضر خواهید شد یا خیر؟ و دانسته خواهد شد که آیا از نفاق خود توبه می‌کنید یا بر نفاق خود باقی می‌مانید. سپس در آیات بعدی ادامه می‌دهد، هنگامی که باز گردید تخلف کنندگان از جهاد به منظور جلب رضایت شما سوگند می‌خورند. شما از آن‌ها روی بگردانید که آن‌ها پلیداند و اگر شما از آن‌ها راضی شوید خدا از قوم فاسق راضی نمی‌شود. سپس گروهی از بادیه‌نشینان منافق را ذکر فرموده که پرداخت زکات و انفاق کردن را زیان و غرامت می‌دانند و در آیات بعدی بادیه‌نشینان مؤمن و نیز پیشاهنگان نخستین از مهاجر و انصار و هم‌چنین کسانی را که عملاً از آنان پیروی می‌کنند و بعد از آن، بادیه‌نشینان منافق که اطراف مدینه ساکن بوده و منافقانی را که در داخل مدینه بودند - و به تصریح قرآن، پیامبر آن‌ها را نمی‌شناخت، در حالی که اگر پیغمبر حتی به علم غیراستقلالی شاهد اعمالشان می‌بود، طبعاً آن‌ها را می‌شناخت (فتأمل جداً) - و سپس گروه دیگری را معرفی فرموده که کردار نیک و بد را به هم آمیخته‌اند ولی به گناهان خود اعتراف و اقرار کرده‌اند، آنگاه می‌فرماید از اموال کسانی که ذکرشان رفت زکات بگیر که خدا توبه‌ی بندگانش را نمی‌پذیرد، سپس بار دیگر در آیه‌ی ۱۰۵ به رسول خود می‌فرماید، به اینان بگو عمل کنید که کردار شما را خدا خواهد دید و پیامبرش و مؤمنین نیز خواهد دید و لازم نیست که به زبان ادّعا کنید. باید توجه داشته باشیم که آیه‌ی ۱۰۵ مُبَيِّنٌ و مُفَسِّرٌ آیه‌ی ۹۴ است.<sup>(۱)</sup>

۱- در مورد آیات ۹۴ و ۱۰۵ سوره‌ی توبه مراجعه شود به عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول، ص ۱۹۶ تا ۲۰۰.

آیه‌ی ۱۰۵ فرموده خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را خواهند دید یعنی آیه‌ی شریفه آن‌ها را به عمل تشویق نموده و به آنان اطمینان می‌دهد که هرگاه عمل کنید عمل شما برای خدا و پیامبر و مؤمنین مغفول و نادیده نمی‌ماند. پُر واضح است که خدا نیازی ندارد به این که عملی تحقّق خارجی بیابد تا خدا آن را ببیند و بدان عالم شود! ﴿سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يَقُوْلُوْنَ عَلُوًّا كَبِيْرًا﴾.

کیست که نداند همه چیز برای خدا، پیش از ایجاد و هنگام ایجاد و پس از ایجاد شدن، یکسان است و خدا ازلاً بر همه چیز بصیر و علیم و خبیر و شهید است. به قول شیخ طوسی در تفسیر «التّبیان» (ذیل آیات ۹۴ و ۱۰۵ سوره‌ی توبه) با این که خدا به همه چیز قبل از موجود شدن، عالم است اما استعمال رؤیت به صورت مستقبل (سیرّی) نسبت به خدا بدین منظور است که خدای تعالی در هنگام موجود شدن امور نیز بدان‌ها علم دارد و این علم مقارن موجود شدن چیزی که قبلاً و ازلاً بدان عالم بوده موجب حالت یا علم جدیدی در خدا نشده و موجب افزایش علم الهی نمی‌گردد و منظور از رؤیت الهی علمی است که به معنای معرفت و آگاهی قطعی است و از این رو یک مفعول گرفته و جایز نیست برای خدا علمی را که به معنای «ظنّ» است فرض کنیم. (انتهی) در حالی که غیر خدا چنین نیست. علاوه بر این رؤیت الهی و بصیر بودن خدا با چشم نبوده و محدود به حدّی و مقید به قیدی نیست در حالی که دیدن و حصول علم بصری برای بشر، مفید به قیود بسیاری است که از آن جمله فقط با چشم و فقط هنگام تحقّق و حضور چیزی از فاصله‌ای محدود در برابر چشم، میسور است و حرف استقبال «س» بر سر فعل مضارع «یرّی» در مورد غیر خدا، مُفهِم این معنی است، به عبادت دیگر فعل نسبت به هر یک از فاعلهای خود معنایی خاصّ و متناسب با وضعیّت او را می‌رساند. (فَلَا تَتَّجَاهَلْ).

بنابراین عطف رسول و مؤمنین - که بشر و محدوداند - به خدای لیس گمّثله شیء، بدین معنی نیست که ممکن است بشر مانند خدا بصیر شود! بصیرت خدا کجا و بصیرت غیر خدا کجا؟! «أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟»

بصیرت پیامبر و مؤمنین که همگی بشراند، بصیرتی محدود است که فقط با چشم و فقط هنگام ظهور چیزی یا عملی، میسر می‌شود و آن‌ها نمی‌توانند شاهد همه‌ی اعمال پنهان و آشکار همه‌ی مؤمنین باشند. این موضوع به قدری بدیهی است که هیچ عاقلی عطف پیامبر و مؤمنان را به خدای تعالی در موضوع رؤیت، بهانه نمی‌کند تا بصیر و شهید بودن خدا و بشر را مشابه بداند! بنابراین نمی‌توانیم عمومیت لفظ «مؤمنین» را نقص کنیم و بگوییم علاوه بر پیامبر فقط سیزده مؤمن - که بسیاری از آن‌ها در زمان نزول آیه ولادت نیافته بودند - بیننده و شاهد همه‌ی اعمال پیدا و پنهان مردم خواهند بود!

به جای آن که بی‌دلیل، عمومیت لفظ «مؤمنین» را نقص کرده و آن را به چند تن اختصاص دهیم و آن‌ها را مانند خدا، شاهد و ناظر همه‌ی اعمال آشکار و پنهان مؤمنین بشماریم معقول‌تر آن است که از تفاوت بصیر و شهید بودن خدا با غیرخدا که بر کسی پوشیده نیست، تغافل یا غفلت نکنیم. (فتأمل)

علاوه بر این می‌دانیم که خدا از تجسس و اطلاع بر گناهان غیر نهی نموده و می‌فرماید: ﴿وَكَفَىٰ بَرِّبِكَ يَدْنُوبَ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۷ والفرقان: ۵۸] «و کافی است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست». اصولاً همه می‌دانند دیدن بسیاری از اعمال مردم بر رسول خدا ﷺ و سایر مؤمنین بلااستثناء حرام است! (فتأمل)

حضرت علی عليه السلام نیز در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش او را به تقوی الهی در کارهای پنهانی امر فرمود و جز خدا را شاهد اعمال مخفی بندگان ندانسته است. در نامه‌ی ۲۶ نهج البلاغه می‌خوانیم: «أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ حَيْثُ لَا شَاهِدَ (شَهِيدًا) غَيْرُهُ» «او را به پروا و پرهیزکاری از خدا در امور پنهانی و اعمال مخفی و پوشیده‌اش فرمان داده، جایی که هیچ شاهد و ناظری غیر از خدا نیست». (فتأمل)

آنحضرت در امور پوشیده و پنهان مردم، شاهد و حاکم را یکی دانسته و فرموده: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» «از ارتکاب گناه و نا فرمانی خدا در خلوتها پرهیزید که شاهد [اعمالتان] همان داور و حاکم است». (نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۲۴).

جالب است که مؤلفین در کتاب خود نوشته‌اند که در کتب لغت، کلمه‌ی «شَهِدَةُ» یعنی حاضر گردید و شاهد بود و کلمه‌ی «شَهِيد» به معنای حاضر است و به محلّ حضور و گرد آمدن مردم «مَشْهَد» گفته می‌شود و می‌دانند که در نهج البلاغه «شهود» در مقابل «غیاب» استعمال شده و امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: «إِنَّ شَهِدَ لَمْ يُعْرَفْ وَإِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ» «اگر حاضر باشد شناخته نمی‌شود و اگر غائب شود مورد پی‌جویی قرار نمی‌گیرد». (خطبه‌ی ۱۰۳) و فرموده: «مَا لِي أَرَاكُمْ... شُهِودًا غُيَّبًا» «چه می‌شود که شما را... حاضرانی مانند غایبان می‌بینم؟» (خطبه‌ی ۱۰۸) و فرموده: «هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ... شَاهِدُهُمْ وَغَائِبُهُمْ» «این همان پیمانی است که اهالی یمن... حاضر و غایبان بر آن اتفاق کرده‌اند». (نامه‌ی ۷۴). اما عقل خود را به کار نگرفته‌اند که ممکن نیست غیر خدا - از جمله انسان - چه زمانی که در دنیای فانی است و چه زمانی که به عالم باقی منتقل شده یعنی چه در حیات و چه در ممات، در آن واحد در دو جا و شاهد و ناظر دو عمل باشد، تا چه رسد به مکان‌های بسیار و بی‌شمار؟! و فقط خداست که متّصف است به صفت «لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ»، چنان که حضرت امیر علیه السلام نیز این صفت را مختصّ حقّ تعالی دانسته و لاغیر، و فرموده: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَضْحَبًا وَالْمُسْتَضْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا». «پروردگارا، تو در سفر همراه مایی و [در عین حال] تو در خانواده‌ی [ما که همراهان نیستند] راهبر و سرپرست ایشان و جز تو کسی جمع این دو [صفت] نتواند زیرا کسی که جانشین مسافر [در خانواده] است، همسفر نتواند بود و همسفر راهبر و سرپرست [خانواده] نمی‌باشد». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۶).

با توجه به مسائل بالا در می‌یابیم که در سایر آیات نیز مسأله‌ی شهادت و نظارت غیر خدا به صورتی است که بیان گردید، از جمله در آیه‌ی ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] «و بدین گونه شما را امتی نیکو (یا معتدل و میانه رو) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد». و نیز برخلاف ادّعای غُلاة و خرافه فروشان نه بدین معناست که شما مؤمنین شاهد و ناظر

همه‌ی طاعات و معاصی مردم حتی در خفا می‌باشید و شهادت می‌دهید و رسول خدا هم نسبت به شما چنین است! در حالی که اطلاع و تجسس از اعمال مردم حرام است! بلکه مقصود این است که شما امتی نیکو (یا معتدل) بوده و تا زنده‌اید و از تعالیم پیامبر بهره‌مند می‌شوید باید تعالیم پیامبر را به سایرین برسانید و ناظر و ناصح آحاد جامعه‌ی خود باشید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید و در قیامت در مورد کسانی که تعالیم و اوامر و نواهی اسلام را بدیشان اعلام و ابلاغ کرده‌اید، شهادت می‌دهید و پیامبر نیز چنین است که تا زنده و مکلف و در جهان فانی است باید ضمن ابلاغ شریعت اسلام متوجه اصلاح مردم جامعه‌ی خویش باشد و در قیامت شهادت می‌دهد که آنچه خدا خواسته به شما اعلام و ابلاغ کرده است نه این که در زمان حیات یا پس از رحلت و انتقال به دنیای باقی از کارهای مخفی مردم مطلع گردد و از اعمال بد مردم غصّه بخورد و دارُ السَّلام برزخ برایش دارُ الهَمّ و الحُزن گردد! خدای متعال نیز سَتَّارِ الْعُيُوبِ است نه کَشَّافِ الْعُيُوبِ و فقط خدا به احوال و اعمال آشکار و نهان بندگان، علیم و خبیر و بصیر و شهید است و کسی در این صفت - چنان که گذشت - با او شریک نیست (فَلَا تَتَّجَاهَلْ). به عبارت دیگر، آیه‌ی سوره‌ی توبه به عذرآوران می‌فرماید اگر راست می‌گویید برای جبران گذشته، به جای ادّعا، عمل کنید که خدا و پیامبر و مؤمنین اعمال آشکار شما را می‌بینند، سپس به سوی خدا که هم دانای شهادت و امور آشکار و هم دانای غیب و امور پنهان است بازگردانده می‌شوید و خدا که بر همه چیز شهید و شاهد است شما را از اعمالتان - اعمّ از ظاهر و باطن - آگاه کرده و درباره‌ی آن‌ها حکم می‌کند نه این که بفرماید پیامبر یا برخی از مؤمنان صفت خدا را که شاهد ظاهر و باطن است، کسب می‌کنند! (فَتَأْمَلْ).

مضافاً بر این که موضوع شهادت در این آیه مکرر شده و هر دو در این آیه به یک معنی است زیرا معطوف و معطوفٌ عَلَیْهِ هر دو بشر هستند و با این که روحشان فانی نیست ولی زنده و مرده‌ی ایشان هم یکسان نیست (فاطر: ۲۲). بنابراین شهادت مؤمنین هر طور که باشد شهادت رسول نیز همان گونه است و یک کلمه را بی‌دلیل و مدرک نمی‌توان در یک آیه دو جور معنی کرد. علاوه بر این، اگر انبیاء - چه در زمان حیات و چه پس از وفات - شاهد

همه‌ی اعمال مردم می‌بودند حضرت نوح علیه السلام در زمان حیات نمی‌فرمود: ﴿...وَمَا عَلَّمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٢﴾﴾ [الشعراء: ۱۱۲] «و من چه دانم که آنان (= پیروانم) چه می‌کرده‌اند؟» و حضرت عیسی علیه السلام در قیامت عرض نمی‌کرد: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾﴾ [المائدة: ۱۱۷] «تا آن زمان که درمیانشان بودم شاهد و گواه بر ایشان بودم و هنگامی که مرا وفات دادی تو خود مراقب ایشان بودی و تویی که بر همه چیز شاهد و گواهی». (فتأمل جداً) بلکه انبیاء از جمله حضرت عیسی شهادت می‌دهند که توحید و دین خدا را همان گونه که خداوند بدیشان رسانیده است به مردم ابلاغ کرده‌اند نه این که شاهد یکایک اعمال مردم بوده‌اند.

هم‌چنین خدا به رسول خود فرموده: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ إِذْ قَضَيْتَنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾﴾ [القصص: ۴۴] «و هنگامی که فرمان [نبوت] را به موسی دادیم تو در جانب غربی [طور] نبوده و از شاهدان و حاضران نبودی»<sup>(۱)</sup>. معلوم می‌شود شاهد بودن پیامبر غیر از شاهد بودن خدا است. هم‌چنین می‌دانیم که نصاری پس از حضرت مسیح و حضرت مریم علیها السلام آن دو بزرگوار را «إله» گرفتند (المائدة: ۱۱۶) و روز قیامت آن‌ها نسبت به این کار منحرفین، اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و این کار، خود دلیل است بر این که اعمال عباد به انبیاء ارائه نمی‌شود.

ثانیاً: مؤلفین کتاب تجاهل کرده‌اند که در قرآن کلمه‌ی «امت» همیشه به معنای «همه‌ی پیروان یک آیین» نیست. از قبیل امت یهود که همه‌ی پیروان حضرت کلیم علیه السلام را شامل بوده و امت نصاری که همه‌ی پیروان حضرت مسیح علیه السلام را شامل است و هکذا..... بلکه لازم است بدانیم گاهی به گروهی از یک امت و یا تعدادی از مردم نیز «امت» گفته می‌شود. فی

۱- آیات ۴۴ تا ۴۶ سوره‌ی قَصَص دالالت بین دارد بر کذب اخبار وارده در کتب حدیث که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب علیه السلام قبل از انبیاء و با همه‌ی انبیاء بوده‌اند زیرا در حالی که خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم با انبیاء و در زمان انبیاء سابقین نباشد و از حال ایشان اطلاعی نداشته باشد بلکه پس از چهل سالگی و به واسطه‌ی وحی و اخبارِ الهی مطلع گردد به طریقِ اولی و وصی او نیز نبوده و اطلاع نداشته است.

المَثَلُ كَلِمَةٌ «أُمَّةٌ» در آیه‌ی: ﴿وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ أُمَّرَاتَيْنِ﴾ [القصص: ۲۳] «و چون [موسی] به آب مدین رسید گروهی از مردمان را بر آن یافت که [دام‌های خویش را] سیراب می‌کردند و نزدیک ایشان دو زن یافت». و یا در آیه‌ی: ﴿وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ﴾ [الأعراف: ۱۶۴] «و (یاد آر) آنگاه که گروهی از ایشان (= بنی اسرائیل) [به برخی دیگر] گفتند: چرا گروهی را اندرز می‌دهید که خداوند ایشان را هلاک می‌سازد». در این گونه آیات «أُمَّةٌ» به معنای یک گروه است نه همه‌ی پیروان یک دین.

همچنین است خطاب جمع مخاطب در قرآن، که لازم است بدانیم خطاب به جمع حاضر همیشه متوجه همه‌ی اُمَّت یا همه‌ی مسلمین نیست. آری، در آیاتی از قبیل: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ﴾ [البقرة: ۱۷۸] «بر شما قصاص نوشته شده». و ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ [البقرة: ۱۸۳] «بر شما روزه داری نوشته و مقرر گردید». و کثیری از موارد مشابه، خطاب جمع، ناظر بر همه‌ی مسلمین - اعم از گذشتگان و معاصرین و آیندگان - یعنی خطاب به اُمَّت اسلام است اما در مواردی نیز جمع حاضر، چنان عمومی‌تی ندارد فی المثل آیات ۱۲۱ تا ۱۲۷ سوره‌ی مبارکه‌ی «آل عمران» و یا در آیه‌ی: ﴿إِن يَمَسُّكُمُ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ﴾ [آل عمران: ۱۴۰] «اگر شما را جراحی رسید، آن گروه را نیز زخمی همانند آن رسید». ضمیر «كُم» به مجاهدین غزوه‌ی «أحد» راجع است نه همه‌ی مسلمین و منظور از «الْقَوْم» نیز مشرکین مکه است و لاغیر. و یا در آیات یازده تا هفده سوره‌ی نور، خطاب جمع حاضر متعلق به همه‌ی مسلمین نیست<sup>(۱)</sup> بلکه راجع است به کسانی که با ماجرای اِفْک عایشه مرتبط بوده‌اند و هکذا.....

هم‌چنان که کلمه‌ی «ناس» نیز همواره به معنای عام مردم نیست بلکه گاهی بر تعداد محدودی از انسان‌ها دلالت دارد نه همه‌ی مردم در همه‌ی زمان‌ها، فی المثل در آیه‌ی: ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ [آل عمران: ۱۷۳]

۱- صرف نظر از این که این گونه آیات مایه‌ی پندگیری و عبرت همه‌ی مسلمین است.



«کسانی که [بعضی از] مردم به ایشان گفتند: همانا مردم برای [هجوم به] شما گرد آمده‌اند، از آنان بترسید اما [این خبر] بر ایمانشان افزود». بدیهی است که در اینجا منظور از «ناس» مطلق مردم در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها نیست، بلکه مقصود از «ناس» اوّل تعدادی خبرگزار است که به نزد مجاهدین اسلام آمده بودند و منظور از «ناس» دوّم باقیمانده‌ی سپاه مشرکین است که قصد بازگشت و هجوم مجدد بر مجاهدین «أُحُد» را داشتند و یا در آیه‌ی: ﴿لَعَلَّيْ أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾﴾ [یوسف: ٤٥] «باشد که نزد مردم باز گردم، باشد که [تاویل و تعبیر خواب مَلِک را] بدانند». واضح است که منظور از «ناس» در این آیه مَلِک و سایر مسؤولین دربار و اطرافیان عزیز «مصر» است نه مطلق مردم! و یا در آیه‌ی: ﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْتَرَهُبُهُمْ﴾ [الأعراف: ١١٦] «چشمان مردم را جادو کردند و ایشان را ترساندند». پیداست که منظور همان جمعیتی است که برای دیدن رقابت ساحران با حضرت موسی علیه السلام آمده بودند نه مطلق مردم یا همه‌ی جمعیت مصر و هکذا...».

با توجه به مطالب فوق معلوم می‌شود ادّعای مؤلّفین درباره‌ی آیه‌ی ١٥ سوره‌ی مُزَمِّل - و برخی از آیات دیگر- که «متوجه تمام امت در تمام زمان‌هاست و در این خطاب به طور وضوح شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله بر اعمال امت بیان گردیده است»<sup>(١)</sup>. عوام فریبی یا مغالطه است.

هم‌چنین است مسأله‌ی «جَعَلَ» که ضروری است بدانیم جعلِ الهی در قرآن، به دو قسم جعل مستقیم تکوینی و ایجادی و جعل اعتباری و تشریحی منحصر نیست بلکه در مواردی از سنخ جعل نتیجه و قابلیت است یعنی ترتّب نتیجه بر جعلِ الهی نیز جعلِ الهی شمرده می‌شود. این جعل اخیر نوعی جعل مشروط یا جعل غیرمستقیم تکوینی است. فی المثل قرآن فرموده: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ﴾ [القصص: ٤١] «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند». بدیهی است که خداوند رحمان رحیم حکیم مستقیماً آن‌ها را پیشوای دوزخیان خلق نکرده است بلکه آن‌ها به سبب ظلم و استکبار و حقّ ستیزی خود و

١- علم پیامبر و امام در قرآن، ص ١٠٨ و ١٠٩.

سوء استفاده از اقتدار خویش<sup>(۱)</sup> و بنا به سُننِ إلهی، پیشوایان دوزخیان شدند. زیرا از سُننِ إلهی است که اگر اکابر و قدرتمندان، ظلم و حقّ ستیزی کنند خواه و ناخواه عده‌ای بدکاران را به دور خود جمع می‌کنند، چنان که فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۳۳﴾ [الأنعام: ۱۲۳] «و بدین سان در هر آبادی تباهاکاران بزرگش را قرار دادیم که در آن مکر [و فساد و حقّ ستیزی] نمایند، حال آن که جز در حقّ خویش مکر نمی‌کنند و نمی‌دانند». و یا فرموده: ﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمْرُنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿۱۷﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ يَرَبِكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۱۷﴾ [الإسراء: ۱۶، ۱۷] «و چون اثر بدکاری اهالی آبادی‌ها [اراده نمایم که قریه‌ای را نابود سازیم، بزرگان و متنعمان آن را رخصت و فرمان دهیم آنان نیز تباهاکاری و نافرمانی کنند [در نتیجه] حکم بر عذاب ایشان ثابت شود] و سزاوار عذاب شوند] آن گاه آنان را هلاک سازیم، هلاکتی کامل و چه بسیار [از اقوام] قرون پس از نوح را هلاک ساختیم و بس است که پروردگارت به گناهان بندگان آگاه و بیناست». معلوم می‌شود که این یک سُننِ إلهی در اجتماع بشری است که چون بزرگان و مقتدرین اجتماع نافرمانی کنند زبردستانشان نیز قهراً پیروی می‌کنند و همگی مستحقّ کیفر إلهی می‌شوند و مسؤولیت اصلی بر عهده‌ی بزرگان و قدرتمندان است که امام داعی اِلَى النَّارِ می‌شوند نه این که خدا آن‌ها را مستقیماً به امامت دوزخ می‌گمارد. (فَتَأْمَلْ وَلَا تَتَّجَاهَلْ) چنان که قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۲۷﴾ [الأعراف: ۲۷] «ما شیاطین را دوست کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند». یعنی بنابه سُننِ إلهی کسانی که حقّ پوشی کرده و بی‌تأمل و متعصبانه از آباء و اجداد خود پیروی می‌کنند، طبعاً میان ایشان و شیاطینِ حقّ ستیز هم‌جهتی و دوستی برقرار می‌شود.

اگر خدا فرموده: ﴿فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَلْسِيَةً ﴿۱۳﴾ [المائدة: ۱۳] «پس به سبب پیمان شکنی ایشان، آنان را لعنت نموده و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم

۱- به آیات ۳۶ به بعد سوره‌ی قصص توجه فرمایید و نیز سایر آیات قرآن درباره‌ی فرعونیان.

(قرار دادیم)». بدیهی است که پروردگار رؤوف حلیم ابتداءً و مستقیماً دل‌های آنان را سخت نیافریده بلکه بنا به سُنَنِ اِلهی، نتیجه‌ی پیمان شکنی با خدا، قساوت قلب است و هکذا..... و از این نمونه‌ها در قرآن کم نیست. (فَلَا تَتَّجَاهِلْ)

اما متأسفانه مؤلفین کتاب مورد بحث ما، طوری سخن گفته‌اند (ص ۱۱۸) که «جعل» صرفاً یا جعل تشریحی است یا جعل مستقیم و نامشروط تکوینی و چون جعل، تشریحی نباشد ناگزیر تکوینی خواهد بود و لاغیر! در حالی که با توجه به مطالب فوق و نمونه‌های فراوان دیگر، «جعل» در آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی بقره، جعل سُنّت و جعل ترتّب نتیجه است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینی، بنابراین با توجه به این که آیه‌ی ۱۴۳ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره درباره‌ی تغییر قبله است، هر عاقلی در می‌یابد که خطاب آیه متوجه معاصرین پیامبر است که به تغییر قبله گردن نهادند و در واقع آیه به مسلمین منظور می‌فرماید شما با اطاعت و پیروی از پیغمبر اکرم و ایمان آوردن و این که به بهانه‌جویی یهود درباره‌ی قبله وقعی نمی‌نهدید و به شریعت رسول خاتم ملتزم هستید - در حالی که اهل کتاب که خودشان نیز در قبله با یکدیگر اختلاف دارند و در دل می‌دانند که قبله‌ی اسلام درست و بر حق است [البقرة: ۱۴۴] به هیچ قیمتی حاضر به قبول قبله‌ی مسلمین نیستند! - در نتیجه شما امتی نیکو یا معتدل و متوازن شده‌اید و پیامبری که شما را تربیت و تزکیه نموده و این کتاب آسمانی و حکمت و چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد (البقرة: ۱۵۱) روز قیامت شاهد شماست که تربیت و دانسته‌های خود درباره‌ی شریعت اِلهی را از او گرفته‌اید و شما نیز شاهدان کسانی خواهید بود که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. فراموش نکنیم که قرآن کریم از طریق اصحاب پیامبر ﷺ به ما رسیده است. آیه‌ی ۷۸ سوره‌ی مدنی حجّ نیز خطاب به اطرافیان پیامبر که خود را از اعقاب حضرت ابراهیم عليه السلام می‌دانستند فرموده خدای تعالی، هم در زمان جدّ اعلای شما ابراهیم (البقرة: ۱۲۸ و ۱۳۱ تا ۱۳۳ و آل عمران: ۶۷) و هم در این کتاب (= قرآن) شما را «مُسلِم» و مسلمان نامیده و این دین موافق و مؤید دین نیای شما ابراهیم است پس شما نماز بگزارید و خدا را عبادت و در راه خدا جهاد کنید و اعمال شایسته به جای آورید و حول محور دین خدا گرد آید تا در قیامت پیامبر عليه السلام شاهد شما و شما

شاهدان کسانی باشید که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. بنابراین، اَمّت وسط (= نیکو یا متوازن) شدن ایشان نتیجه‌ی اَتباع الرسول است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینی خدا چنان که بهترین اَمّت شدنشان نتیجه‌ی ایمان به پیامبر خاتم و امر به معروف و نهی از منکر است [آل عمران: ۱۱۰] خصوصاً که قرآن کریم فرموده در قیامت از میان هر گروهی شاهدی می‌آوریم [القصص: ۷۵] و تو را ای پیامبر ﷺ به عنوان شاهد براینان (= معاصرین پیامبر) حاضر می‌کنیم [النساء: ۴۱]. بنابراین بافندگی‌های خرافیین که متأثر از روایت بی‌اعتبار است، به دلیل متقن شرعی متکی نیست.

اینک با توجه به مطالبی که گذشت، برای این که معنای آیات هفتگانه‌ی مورد سوء استفاده‌ی خرافیین را بدانیم و فریب بافندگی‌های آن‌ها را نخوریم لازم است به مسائل زیر توجه کنیم:

نخست: آنکه خدا فرموده: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿۲۲﴾﴾ [الحشر: ۲۲] «اوست خداوندی که هیچ معبودی جز او [به حق] نیست دانای نهران و آشکار است و اوست بخشاینده و مهربان». و نیز فرموده: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۵۳﴾﴾ [فصلت: ۵۳] «آیا بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیز [پیدا و پنهان] گواه و شاهد است». و فرموده: ﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۲﴾﴾ [المؤمنون: ۹۲] «دانای نهران و آشکار و والا و برتر است از آنچه با وی شریک می‌دانند». و.... بنابراین نباید با اتکاء به روایات بی‌اعتبار، غیر خدا را نیز شاهد کارهای مخفی مردم دانست! دوم: آن که بدانیم انبیاء در زمان حیات دنیوی از اعمال پنهان مردم مطلع نبودند، چنان که قرآن به رسول خود فرموده: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿۳۱﴾﴾ [البقرة: ۲۰۴، ۲۰۵] «و کسی از مردم هست که در زندگانی این دنیا گفتارش را می‌پسندی و بر آن چه در دل دارد خدا را شاهد می‌گیرد [که نیتی نیکو دارد] و حال آن که [خدا می‌داند] او لجوج‌ترین دشمن است و چون از نزد تو

باز گردد (و یا سرپرست کاری شود) در فساد زمین می‌کوشد و کشت و نسل را تباه و نابود سازد و خداوند فساد و تباہکاری را دوست نمی‌دارد». در حالی که اگر اعمال مفسده‌خیز چنین کسانی بر پیامبر ﷺ عرضه می‌گردید، قطعاً قول بلاعمل آن‌ها را نمی‌پسندید. بنابراین شهادت انبیاء منحصر به حیات دنیوی ایشان و افراد معاصر خودشان است و در زمان حیات دنیوی نیز از احوال و اعمال مخفی مردم مطلع نبوده‌اند. [الشُّعراء: ۱۲۲] و پس از حیات دنیوی و انتقال به دیار باقی با جهان ما ارتباط ندارند. [المائدة: ۱۱۷] و روز قیامت برخی از معبودان غیر خدا - که انبیاء سابقین نیز از آن جمله‌اند - به عابدین خود می‌گویند خدا برای شهادت میان ما و شما کافی است، ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم [یونس: ۲۹]. قرآن به رسول خود نیز فرموده: ﴿وَأَمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [یونس: ۴۶] «و اگر برخی از آن‌چه که بدیشان [از عذاب] وعده می‌دهیم به تو [در حیات دنیوی] ارائه نماییم یا تورا [پیش از نزول عذاب] وفات دهیم، به هر حال بازگشتشان به سوی ماست، آن‌گاه خداوند است که بر آن‌چه انجام می‌دهند شاهد و گواه است». که معلوم می‌شود اعمال عباد به انبیاء عرضه نمی‌شود و آن‌ها شاهد اعمال همه‌ی پیروان و معاصرین خود نیستند<sup>(۱)</sup>.

سوّم: آن‌که بدانیم شهادت انبیاء در زمینه‌ی اصول دین و ابلاغ احکام شریعت به معاصرین خویش است نه همه‌ی اعمال مردم. خدایی که فرموده همه‌ی پیامبران را در قیامت گرد می‌آوریم و از ایشان می‌پرسیم مردم چگونه دعوت شما را اجابت کردند و انبیاء گویند ما را بدان علمی نیست و فقط تو ای خدا داننده‌ی غیب هستی [المائدة: ۱۰۹] و نیز فرموده قطعاً از آن‌ها سؤال می‌کنیم [الأعراف: ۶] به عنوان نمونه بیان فرموده که از حضرت عیسی می‌پرسیم: آیا تو به مردم گفتی که غیر از خدا مرا و مادرم را نیز دو معبود بگیری؟! عیسی ﷺ عرض می‌کند: منزهی تو، مرا نرسد که چیزی بگویم که حق نیست، تو خود درون و باطن مرا می‌دانی اما من آنچه در ذات مقدّس توست نمی‌دانم، همانا تویی که دانای

۱- به حدیثی که در صفحه‌ی ۱۹۴ کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود.

غیب‌هایی. من جُز آنچه به من امر فرمودی که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، عبادت کنید؛ نگفته‌ام و تا زمانی که درمیانشان بودم بر آنان گواه و ناظر بودم و هنگامی که مرا وفات دادی تو خود ناظر و نگاهبان ایشان بوده‌ای و تو بر هر چیز گواهی. [المائدة: ۱۱۶ و ۱۱۷].

حواریون و پیروان و اصحاب آنحضرت نیز که تعالیم دین الهی را مستقیماً و بی‌واسطه از آن حضرت دریافت کرده‌اند و وظیفه‌ی انتقال آن به سایرین را داشته‌اند بر صدق معجزات آن حضرت و تعالیم آن بزرگوار برای دیگران در دنیا و آخرت شهادت می‌دهند که هم تعلیمات آن حضرت را دریافت کردیم و هم شاهد معجزات آن حضرت - از جمله نزول مائده‌ی آسمانی - بوده‌ایم. [آل عمران: ۵۳ و المائدة: ۱۱۳]

چنان که علمای یهود که عالم به تورات بوده‌اند و وظیفه‌ی اعلام و ابلاغ آن را به سایرین داشته‌اند نیز از زمره‌ی شهود محسوب می‌شوند [المائدة: ۴۴]. و نیز گروهی از کشیشان متواضع که اسلام می‌آوردند نیز در عداد شهود می‌باشند [المائدة: ۸۳]. بنابراین، شاهد بودن مختصّ عده‌ای محدود و معدود - مثلاً چهارده نفر - نیست.

با توجه به مطالب فوق ملاحظه می‌کنیم که در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی احزاب و آیه‌ی ۸ سوره‌ی فتح سه صفت «شاهد» و «بشیر» و «نذیر» ذکر گردیده اما موضوع شهادت و بشارت و اِنداز نیامده است، لذا موجه‌ترین کار آن است که بدانیم موضوع این مسأله از نظر قرآن کریم چیست. نکته‌ی دیگری که نباید مفعول بماند آن است که دو صفت «بشیر» یا «مُبَشِّر» و «نذیر» یا «مُنذِر» در قرآن از صفت «شاهد» برای انبیاء و از جمله پیامبر اکرم ﷺ بیشتر و مؤکدتر ذکر شده است و در مواردی که بی‌تردید همه‌ی مردم تا روز قیامت، منظور قرآن‌اند، صفت «بشیر و نذیر» ذکر شده است، از جمله:

۱- ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [البقرة: ۱۱۹] «همانا ما تو را بشارت بخش و هشدار دهنده گسیل داشتیم».

۲- ﴿فَبَعَثَ اللَّهُ الْتَبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [البقرة: ۲۱۳] «خداوند پیامبران را نویدبخش و بیم‌رسان برانگیخت».

۳- ﴿إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «من برای گروهی که ایمان آورند جز هشدار دهنده و بشارت آور نیستم».

۴- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الإسراء: ۱۰۵ و الفرقان: ۵۶] «ما تو را جز نوید بخش و بیم رسان گسیل نداشته‌ایم». چنان که درباره‌ی عموم انبیاء نیز فرموده: ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [الأنعام: ۴۸]. «و فرستادگان [الهی] را جز نویدبخش و هشداردهنده نمی فرستیم».

۵- ﴿إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ [هود: ۲] «همانا من از جانب او (خدای حکیم و خیر) هشدار دهنده و بشارت آورم..... همانا تو بیم دهنده‌ای، و خداوند است که بر هر چیز سرپرست و نگاهبان است».

۶- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ [الحج: ۴۹] «بگو: ای مردم، همانا من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارام».

۷- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸] «ما تو را نفرستادیم مگر برای همه‌ی مردم [که] نوید بخش و بیم رسان [باشی]».

مسئله‌ی دوم آن است که بدانیم انبیاء به چه بشارت می‌دهند و نسبت به چه انداز می‌کنند؟ قرآن کریم می‌فرماید:

۱- ﴿لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لَّدَا﴾ [مریم: ۹۷] «تا پارسایان را بدان (= قرآن) نوید بخشی و گروهی لجوج و ستیزه‌جو را بدان هشدار دهی و بیم رسانی».

۲- ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [البقرة: ۲۵] «و به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کردند، بشارت ده که بوستان‌های بهشتی دارند که زیر [درختانش] رودها روان است».

۳- و از باب طعنه و تهکم به منافقین و کفار فرموده: ﴿بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [النساء: ۱۳۸] «و منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک خواهند داشت!» ﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ [التوبة: ۳] «آنان را که کفر ورزیدند به عذابی دردناک مژده ده».

۴- ﴿وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ﴾ [إبراهيم: ۴۴] «و مردم را از روزی که عذاب بر آنان در آید، بیم ده». و چنان که درباره‌ی مردم شبه جزیره‌ی عربستان نیز فرموده: ﴿تُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ﴾ [الشوری: ۷] «تا از روز گرد آمدن [مردم] که هیچ تردیدی در آن نیست، بیم‌دهی [در آن روزی که] گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزان [دوزخ] هستند».

مسأله‌ی سوم آن است که بدانیم انبیاء در دو صفت «بشیر» و «نذیر» بودن با کتابشان اشتراک دارند یعنی «بشیر» و «نذیر» هم صفت پیامبر است - چنانکه گذشت - و هم صفت کتاب.

خدا درباره‌ی کتاب آسمانی فرموده: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾ [۱۰، ۹، ۱۰] «همانا این قرآن به آن [طریقتی] که پاینده‌تر و استوارتر است راه می‌نماید و به مؤمنانی که کارهای نیکو می‌کنند بشارت می‌دهد که پاداشی بزرگ دارند و همانا کسانی که به روز بازپسین ایمان نمی‌آورند عذابی دردناک برایشان آماده کرده‌ایم». و فرموده: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا﴾ [۱] «قیما لئینذر بأسا شديدا من لدنه و يبشیر المؤمنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا» [۲، ۱، ۲] «سپاس و ستایش خداوندی راست که این کتاب را بر بنده‌اش نازل فرمود... [کتابی] پاینده و استوار تا از عذابی سخت از نزد او بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته و نیکو می‌کنند نوید بخشد که پاداشی نیکو دارند».

مسأله‌ی چهارم آن است که بدانیم این دو صفت مُبَشِّر و مُنذِر را تعدادی از پیروان راستین انبیاء نیز باید کسب کنند، چنان که فرموده: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: ۱۲۲] «پس چرا از هر گروهی از ایشان عده‌ای کوچ نکنند تا دانش دین (اصول و فروع) را [به دقت] بیاموزند و چون به سوی ایشان باز گردند قوم خویش را هشدار دهند، باشد که حذر نمایند».



کیست که نداند انبیاء در واقع هم با آیات کتاب آسمانی و هم با قول و فعل خویش، مردم معاصر خود را بشارتِ بهشت و سعادت جاویدِ آخرت می‌دهند مشروط بر این که ایمان آورده و به اوامر نبیّ عمل و از نواهی او اجتناب کنند و هم کسانی را که ایمان نمی‌آورند به دوزخ و شقاوتِ آخرت هشدار و بیم می‌دهند. مؤمنین به انبیاء نیز وظیفه‌ی انتقال کتابِ الهی و میراث انبیاء به سایرین و بشارت و انداز به آنان را بر عهده دارند و همواره وضع به همین منوال بوده است و دین از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شده و می‌شود.

اما باید توجه داشته باشیم که صفت «شاهد» یا «شهید» چنین نیست و برای دانستن مقصود از صفت مذکور که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در آیه‌ی ۴۵ سوره‌ی احزاب و آیه‌ی ۸ سوره‌ی فتح بدان متّصف گردیده، لازم است به آیه‌ای توجه کنیم که می‌فرماید: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ (۱) بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۴۱] «پس چگونه باشد هنگامی که از هر گروهی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را (ای پیامبر) بر اینان [که اصحاب و معاصرین تو می‌باشند] گواه آوریم». پرواضح است که مُشارٌ اِلَيْهِ لَفْظُ «هَؤُلَاءِ» اصحاب و معاصرین پیغمبر می‌باشند زیرا اگر اَمّت اسلام منظور می‌بود اسم اشاره «هَذِهِ» می‌آورد. (فَتَأْمَل).

هم چنین باید به این آیه توجه کنیم که فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳] (۲) «و بدین گونه شما را امتی نیکو (یا معتدل) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد». و به این آیه توجه کنیم که فرموده: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِيدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾ [المزمل: ۱۵] «همانا ما به سوی شما پیامبر فرستادیم که شاهد بر شماست هم چنان که به سوی فرعون نیز پیامبری فرستادیم». بدیهی است که اعمال عباد به حضرت

۱- بدان چه در صفحات قبل درباره‌ی لفظ «أُمَّة» گفته شد، توجه شود.

۲- درباره‌ی آیه‌ی فوق توضیحات لازم در صفحه‌ی ۳۴۰ کتاب حاضر، آمده است.

موسی عليه السلام ارائه نمی‌شد و إلا آن حضرت هنگامی که از گروه همراهش پیشی گرفته و باشتاب خود را به میقات رساند و به اخبارِ الهی از گمراهی قومش توسط سامری مطلع شد، پس از بازگشت، برادرش را که منحرفین را از عبادت گوساله منع کرده بود، توییح و نکوهش نمی‌کرد (طه: ۸۴ و ۸۵، ۹۳ و ۹۴). بنابراین، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در قیامت مانند حضرت عیسی و سایر انبیاء علیهم السلام درباره‌ی معاصرین خود شهادت می‌دهد که پروردگارا، کتاب و تعالیم تو را به مردم زمانه‌ی خویش اعلام و ابلاغ کردم هم‌چنان که حضرت موسی عليه السلام نیز شهادت می‌دهد پروردگارا، کتاب و تعالیم تو را به فرعون و زیر دستانش ابلاغ کردم. پیروان راستین رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نسبت به مردمی که دین خدا را به آن‌ها ابلاغ کرده‌اند شهادت می‌دهند. چنان که قرآن فرموده: ﴿وَيَوْمَ نَبَعْتُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ [النحل: ۸۴] «و (یاد آر) روزی را که از هر گروهی شاهد و گواهی برانگیزیم، آنگاه به کسانی که کفر ورزیده‌اند رخصت [بیهوده‌گویی] داده نشود...». و فرموده: ﴿وَيَوْمَ نَبَعْتُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ<sup>(۱)</sup> شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ﴾ [النحل: ۸۹] «و (یاد آر) روزی را که از هر گروهی شاهدی از خودشان برانگیزیم و تو را شاهد بر اینان [که اصحاب و معاصرین تو می‌باشند] می‌آوریم». پر واضح است که مانند آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی نساء مشاراًِ إلیه لفظ «هَؤُلَاءِ» در این آیه کسی نیست جز اصحاب و معاصرین پیامبر<sup>(۲)</sup>. (فَلَا تَتَّجَاهَلْ) و نیز خطاب به مشرکین فرموده: ﴿وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

۱- به توضیحی که در صفحات گذشته درباره‌ی لفظ «أُمَّة» آورده‌ایم توجه شود.

۲- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سَيَأْتِيكُمْ قَوْمٌ مِنْ أَقْطَارِ الْأَرْضِ يَتَفَقَّهُونَ وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَاسْتَوْصُوا بِهِمْ خَيْرًا» «به زودی قومی از اطراف زمین نزد شما آیند که دانش دین بیاموزند پس ایشان را به خیر سفارش کنید». (المصنّف، ج ۱۱، ص ۲۵۳ و بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۰) و در روایتی دیگر آمده است: «سَيَأْتِيكُمْ أَقْوَامٌ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَقُولُوا لَهُمْ: مَرْحَبًا بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» «به زودی اقوامی به نزد شما می‌آیند که دانش می‌جویند، هنگامی که ایشان را دیدید بگویید: خوش آمدید، خوش آمدید که برای عمل به سفارش رسول خدا [آمده‌اید]». و در روایتی دیگر، فرموده: «فَرَجَّبُوا بِهِمْ وَحَيَّوْهُمْ وَعَلَّمُوهُمْ» «پس به ایشان خوش آمد گفته و درود بگویید و به ایشان علم [دین] بیاموزید». (سُنَنُ ابْنِ مَاجَه، ج ۱، ص ۹۰ و

شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ ﴿[القصص: ۷۵]﴾ «و [روزی که] از هر گروهی گواهی برون آریم و گوئیم حجت و برهان خویش را بیاورید پس بدانند که حق از آن خداوند است». و نیز خطاب به معاصرین پیامبر که خود را از آعقاب حضرت ابراهیم علیه السلام می دانستند، فرموده: ﴿لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿۷۸﴾﴾ [الحج: ۷۸]

«تا این پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما نیز گواه بر مردم باشید پس نماز را به پا دارید زکات پردازید و به [دین] خدا جنگ زنید، خداست که مولا و سرپرست شماست که چه نیکو سروری و چه نیکو یآوری است». توجه داشته باشیم که مقطع آیه می فرماید نماز به پا دارید و زکات پردازید و به دین خدا بیاورید که سرپرست و یاور شما خداست و هنگامی که سخن از شهادت دادن است چنین اوامری با مؤمنین عادی تناسب بیشتری دارد تا پیامبر و کسانی که منصوب و مؤید من عند الله بوده و اعمال عباد به ایشان ارائه می شود!

قرآن کریم هم چنان که به مسلمین تعلیم فرموده تا از خدا بخواهند «إمام اهل تقوی» شوند - نه فتنه‌ی ظالمین [یونس: ۸۵]- و بگویند: ﴿وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿۷۶﴾﴾ [الفرقان: ۷۴]

«(پروردگارا) ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده». به مؤمنین آموخته است که از خدای متعال بخواهند تا به مقام «شاهد بودن» نیز نائل شوند و بگویند: ﴿رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۶﴾﴾ [آل عمران: ۵۳ و المائدة: ۸۳] «پروردگارا، [به دین تو] ایمان آوردیم پس ما را [در زمره‌ی] شاهدان بنویس». بنابراین نمی توان شاهد بودن را به چهارده نفر منحصر ساخت. (فَتَأْمَل).

با توجه به مطالب فوق بطلان قول مؤلفین در مورد آیات هفتگانه که در این جا آوردیم (ص ۳۳۴) آشکار می شود اما انصاف باید داد که مسؤلیت اصلی و اساسی در بروز

۹۱) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اصحابش می فرمود: «إِنَّ النَّاسَ لَكُمْ تَبِعٌ وَإِنَّ رِجَالًا يَأْتُونَكُمْ مِنْ أَقْطَارِ الْأَرْضِ يَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ... الخ». «همانا مردم پیروان شمایند و مردانی از اطراف زمین نزد شما می آیند تا فقه دین کسب کنند... الخ» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۶۲ و التاج الجامع للأصول، ج ۱، ص ۷۳).

انحرافات و ریشه دواندن خرافات در میان مردم بر عهده‌ی متقدمین است که هر خبر خرافی را به عنوان «الْأَثَارُ الصَّحِيحَةُ عَنِ الصَّادِقِينَ» در کتب خود جمع کردند و علما و نویسندگان متأخر نیز در تکریم و تعظیم آن‌ها مبالغه‌ی بسیار نمودند و کار به جایی رسید که امروز نویسندگان و تربیت شدگان حوزه‌ی علمیّه سعی دارند با انواع بافندگی‌ها و مغالطات و توجیهاات بارده و بی‌تناسب، مطالب روایات خرافی را بر آیات الهی تحمیل کنند!

باری، اشکالات کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» بسیار زیاد است و باید برای تبیین اشکالات متعدد آن، کتابی مستقلّ تألیف شود که در این دوران آوارگی و خانه به دوشی این کار برایم مقدور نیست. ای کاش برادر مفضل ما جناب «سید مصطفی حسینی طباطبائی» - حَفَظَهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ شَرِّ أَعْدَائِهِ - این کتاب سراسر خرافات را در کتابی مستقلّ بررسی کرده و اشکالات فراوان آن را به اطلاع برادران و خواهران ایمانی برساند. إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

در این کتاب (ص ۱۹۸ تا ۲۰۶) مطالبی آمده که دلایل بطلان آن‌ها را در تحریر دوّم «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» (ص ۵۷۲ تا ۵۷۴) و کتاب حاضر (ص ۱۴۰ تا ۱۴۶) می‌توان یافت. کتاب مذکور، مغالطه‌ای را از تفسیر «الْمِيزَان» درباره‌ی آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره آورده است (ص ۱۴۱). شاید بدین غرض که شهرت و احترام فراوانی که علامه‌ی طباطبائی در میان مردم دارد، خوانندگان را مرعوب سازد. اما پرواضح است که قول نادرست با انتساب به بزرگان، صحیح نمی‌شود! ما برای بیداری مردم، درباره‌ی آیه‌ی شریفه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره در «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۳۹۵ تا ۴۰۴) به اندازه‌ی لازم توضیح داده‌ایم و در این جا تفصیل نمی‌دهیم اما این نکته‌ی واضح را یادآور می‌شویم که همگان می‌دانند متضادّ صفت «ظالم»، «عادل» است نه معصوم<sup>(۱)</sup> (فَلَا تَتَّجَاهَلْ) و باید دانست کسی

۱- مخفی نماند - چنان که بارها گفته‌ایم - موضوع «عصمت انبیاء ﷺ» در تبلیغ و تعلیم شریعت الهی» مورد تأیید قرآن [الجنّ: ۲۶ تا ۲۸ و الأعلى: ۶] و کاملاً و بالکلّ از بحث ما خارج است. اختلاف ما با خرافه‌فروشان درمسأله‌ی عصمت و علم غیب و..... در غیر این موضوع است. به عنوان مثال، وقتی می‌بینیم که قرآن به پیامبر فراموشی نسبت داده است [الکھف: ۲۴ و ۶۱ و ۶۳ و ۷۳ و طه: ۱۱۵] سعی

نمی‌کنیم با انواع بافندگی‌ها آن را به صورت دیگری توجیه کنیم و یا در آیاتی از قبیل ﴿وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹] «و برای گناهت و مردان و زنان مؤمن آمرزش خواه». و یا آیات مشابه [النساء: ۱۰۶ و غافر: ۵۵ و الفتح: ۲] معاذ الله، نمی‌گوییم: ممکن است انبیاء مرتکب قتل و زنا و توطئه و دزدی و قمار و.... شوند! حاشا و کلا، حاشا و کلا، حاشا و کلا، خدا شاهد است افسانه‌هایی را که مفسرین از قبیل زمخشری یا طبرسی یا میدی و.... تحت تأثیر اسرائیلیات درباره حضرت داود علیه السلام و همسر اوریبا ذکر کرده‌اند از صمیم قلب منکریم و گناه آن حضرت - عَلَيْهِ آلاُفُ النَّحِيَّةِ وَالنَّاءِ - را جز عجله در قضاوت نمی‌دانیم اما در عین حال کلمه «دُنْبِكَ» را به «دُنْبِ أُمَّتِكَ» معنی نمی‌کنیم و می‌گوییم: اگر چنان معنایی مقصود خدا می‌بود واضح‌تر بیان می‌فرمود و هم چنین کلمه «دُنْب» را به تَرَكِ اُولَى تنزل نمی‌دهیم در عین حال کَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً که می‌گوییم گرچه گناه پیغمبر الهی از گناهان بزرگ نیست چنانکه مثلاً در سیره‌ی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز هیچ گناه قابل توجهی مشاهده نمی‌شود اما چون تابع قرآنیم و نمی‌خواهیم رأی خود را بر قرآن تحمیل کنیم، می‌گوییم ذنب پیامبر به هر حال بنابه بشر بودن انبیاء، صغیره‌ای است که برای محو شدن محتاج استغفار است (چون می‌بینیم خدای متعال آنها را به استغفار امر فرموده) درحالی که ترک اُولی مستلزم استغفار نیست بلکه مستلزم طلب توفیق است چنانکه خدا حضرت داود علیه السلام را که عالیترین حکم را صادر نکرد امر به استغفار نکرد و به او ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ﴾ [التوبة: ۴۳] نفرمود. «دُنْب» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز بی‌تابی و بی‌صبری آن حضرت تا قبل از فتح می‌دانیم. انسان مبعوثی که حرص و اشتیاق وافر به ایمان آوری مردم دارد و کار را بدان‌جا رسانده که خدا به او فرموده: ﴿فَلَعَلَّكَ بِنِخَعٍ نَفْسِكَ عَلَىٰ عَائِلَتِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا اَلْحَدِيثِ اَسْفًا ۖ﴾ [الکهف: ۶] «چه بسا (یا مبادا) تو اگر اینان بر اثر [اعراضشان] بدین سخن تازه‌ی [آسمانی] ایمان نیاورند، از اندوه و اَسَف، خود را هلاک سازی». و نیز فرموده: ﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ اَنَّكَ يَضِيْقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۗ﴾ [الحجر: ۹۷] «و هر آینه بی‌گمان می‌دانیم بدان‌چه [مشرکین] می‌گویند دل‌تنگ می‌شوی». و چون از آینده خبر ندارد [الکهف: ۶۸] بارها و بارها او را به صبر دعوت فرموده، از آن جمله: ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ اَلْاُخْتِ﴾ [القلم: ۴۸] «پس [در انتظار] حکم پروردگارت شکیبایی کن و بسان هم‌نشین ماهی (= یونس) مباش». و فرموده ﴿فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَاَسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَسَيَّحُ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعِشِيِّ وَالْاِبْكَرِ ۗ﴾ [غافر: ۵۵ و نیز آیه‌ی ۷۷ همین سوره] «پس شکیبایی کن همانا وعده‌ی خداوند راست و درست است و برای گناهت آمرزش خواه و شبانگهان و بامدادان با حمد و ستایش، پروردگارت را منزّه شمار و تسبیح گوی». و نیز فرموده: ﴿فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ

که فقط یک بار یا به ندرت بسیار، کار غیر عادلانه از او سربرزند از صفت «عادل» ساقط نمی‌شود و **إِلَّا** لازم می‌آید که حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ [الأعراف: ۱۹ تا ۲۳] و حضرت یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ [الأنبياء: ۸۷ و ۸۸ و القلم: ۴۹ و الصافات: ۱۴۲ و ۱۴۳] و حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ [القصاص: ۱۶] و حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَامُ [ص: ۲۴-۲۵] و پسرش حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ [ص: ۳۵] که حداقل یک بار محتاج غفران الهی شده و مغفرت الهی را تقاضا کردند؛ به عهد الهی یا نبوت و امامت نائل نشوند.

اللَّهُ حَقٌّ وَلَا يَسْتَحِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْفُقُونَ ﴿٦٠﴾ [الروم: ۶۰] «پس شکیبایی ورز، همانا وعده‌ی خداوند راست و درست است و کسانی که ایمان و یقین نمی‌آورند تو را [از ناشکیبایی به کاری ناسنجیده و] سَبِّكَ سرانه وادار سازند». و فرموده: ﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٧﴾﴾ [النحل: ۱۲۷] «و شکیبایی کن و بردباری و شکیب جز به [توفیق] خداوند نیست و بر آنان اندوه مدار و از آنچه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش». و نظایر این آیات.

بدیهی است این انسان مبعوث عَلَيْهِ السَّلَامُ بی‌تابی و بی‌صبری (البقرة: ۲۱۴) و شکوه (یوسف: ۸۶) - و لو اندک - می‌کند لذا پس از «فتح» و دخول فوج فوج مردم به اسلام، خدا می‌فرماید برای بی‌صبری خویش استغفار کن. بنابراین معلوم می‌شود مفسرینی که گفته‌اند «فتح» چه ارتباطی به «استغفار» دارد (الفتح: ۱ و ۲)؟! سخن بی‌تأمل یا متعصبانه گفته و به سوره‌ی مبارکه‌ی «نصر» توجه نکرده‌اند و **إِلَّا** با مقایسه‌ی سوره‌ی «نصر» با آیه‌ی ۵۵ و ۷۷ سوره‌ی غافر و آیه‌ی ۳ سوره‌ی شعراء و آیه‌ی ۶ سوره‌ی کهف و سایر آیاتی که در بالا آوردیم می‌توان دریافت که پس از «نصر» الهی و حصول «فتح» برای مسلمین، خداوند **تَوَّابٌ** (= بسیار توبه پذیر) بابت بی‌صبری‌ها، امر به «استغفار» می‌فرماید. علی‌ای‌حال، ما «ذنب» انبیاء را در همین حدود می‌دانیم نه بیشتر. علاوه بر این، عقل نیز گویاست که اگر امکان گناه در بشری منتفی باشد و خدا او را چنین آفریده باشد دیگر عدم ارتکاب گناه برایش فضیلت و اجری نخواهد داشت و کسی که معصوم نبوده و تقوی گزیده افضل از اوست خصوصاً که اگر انبیاء و ائمه از عصمتی که خرافیین می‌گویند برخوردار باشند معقول نیست برای انسان‌های عادی **مُقْتَدَى** و **أَسُوهُ** باشند زیرا به کسی که امکان لغزش در او منتفی نیست نمی‌توان گفت پیرو کسی باش و پا بر جای پای کسی بگذار که امکان لغزش از او مسلوب است یا به عبارت دیگر به کسی که دارای تن و بدن است نمی‌شود گفت تو باید مقلد نور باشی! مضافاً بر این که برای عصمت انبیاء در خارج از حوزه‌ی تبلیغ دین و تعلیم شریعت، باید از کتاب خدا دلیل بیاوریم، حال آن که چنین دلیلی در قرآن نیست. متأسفانه آخوندها غالباً سعی می‌کنند بحث «عصمت در تبلیغ دین و تعلیم شریعت» را با بحث «عصمت در غیر این حوزه» خلط کنند!

البته خواننده باید هوشیار باشد و بداند با آن که قرآن درباره‌ی حضرت آدم علیه السلام فرموده: ﴿وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ﴾ [طه: ۱۲۱] «آدم [نهی] پروردگارش را سرپیچی کرد و گمراه شد»<sup>(۱)</sup>. و انبیاء خود، عذاب و خسران اخروی را نتیجه‌ی عصیان پروردگار - البته مشروط بر آن که با توبه و اصلاح عمل و استغفار همراه نشود - دانسته‌اند [الأنعام و یونس: ۱۵ و هود: ۶۳] و با این که خود را «ظالم» شمرده‌اند [الأعراف: ۲۳ و الأنبیاء: ۸۷] و با توجه به این که «ظالم» در آیه‌ی ۱۲۴ سوره‌ی بقره نامقید آمده است، اما آخوندها با خیره سری تمام - چون می‌دانند توجه به مطالب فوق موجب بر باد رفتن مغالطات آن‌ها می‌شود - اصرار می‌کنند که منظور از موارد فوق، حد اکثر ترک اولی است! حال آن که پُر واضح است اهل دوزخ که می‌گویند: ﴿فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غُلُوبِينَ﴾ [الصفات: ۳۲] «پس شما را گمراه کردیم که همانا خود گمراه بوده‌ایم». منظورشان این نیست که ما ترک اولی می‌کرده‌ایم! (فلا تَتَّجَاهَلْ) بنابراین، ترک اولی گمراهی نیست بلکه عدم نیل به بهترین انتخاب است و طبعاً مستوجب خسران اخروی و عذاب الهی نبوده بلکه حد اکثر موجب عدم ارتقاء درجه می‌باشد.

امید است همین مقدار که به عرض رسید برای بیداری خوانندگان کافی بوده و نگارنده در ادای وظیفه تقصیر نکرده باشد. ﴿وَلَا تُحْمِلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ۗ وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا﴾ [البقرة: ۲۸۶] آمین یا رَبَّ الْعَالَمین.

\*\*\*

باری، به ادامه‌ی بحث خود درباره‌ی اعمال ماه رمضان و عید فطر در مفاتیح الجنان بپردازیم. شیخ عباس نمازی را به نقل از اقبال الأعمال «سید بن طاووس» خرافی آورده که او دو روایت از «حارث أَعور» ذکر کرده (اقبال، ص ۲۷۲) که در یکی می‌گوید در رکعت اول نماز مذکور پس از حمد، هزار بار سوره‌ی توحید خوانده شود! اما در روایت دیگر

۱- با توجه به آیه‌ی ۱۹ و ۲۲ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی فوق را به صورت بالا ترجمه کردیم. با تأمل در مقطع آیه‌ی ۱۹ نمی‌توان گفت که حضرت آدم علیه السلام ترک اولی یا ترک نصیحت، لیکن حواً گناه کرده است! و یا نظایر این گونه سخنان که دلیل متقن ندارند.

می گوید صد مرتبه؟! ضمناً فاقد دعایی است که در روایت اول پس از جمله‌ی «أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ» آمده است! این روایات مدعی هستند که هر کس شب عید فطر بعد از مغرب و نافله‌ی آن، این نماز را بخواند حتی اگر گناهانش به عدد ریگ‌های بیابان باشد، خدا حاجتش را بر آورده می‌سازد!

در عمل چهارم از «اعمال شب عید فطر» دعایی آورده که ناقل آن دشمن قرآن «احمد بن محمد السَّیَّارِ» است<sup>(۱)</sup>. در عمل دوم از «اعمال روز عید فطر» دعایی آورده که ما در بررسی دعای افتتاح به آن نیز اشاره کرده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم<sup>(۲)</sup>.

در صفحه‌ی ۱۷۸ روایتی با سند معیوب و مجهول از «إقبال الأعمال» سید بن طاووس خرافی نقل کرده که مدعی است هر که این دعای سه خطی را بخواند گناهان چهل سال او آمرزیده شود! این روایت یقیناً دروغ است و گناه‌کار باید توبه کند و گرنه بدون پشیمانی و تصمیم واقعی بر عدم تکرار گناه، دعای سه خطی اثری ندارد.

شیخ عباس در فصل چهارم باب دوم (اعمال روز عید فطر) کیفیت نماز عید را بیان کرده اما لازم است بدانیم دعایی که برای قنوت نماز ذکر کرده سند ندارد! و به سبب فاقدالسند بودن در «وسائل الشَّیْعه» مذکور نیست. شیخ عباس این دعا را در «بلد الامین» و «مصباح» کفعمی و «إقبال الأعمال» سیدبن طاووس دیده که آن‌ها نیز دعای مذکور را از «مصباح المتَّهَجِّدِ» شیخ طوسی نقل کرده‌اند. اما شیخ، سندی برای آن ذکر نکرده است و به همین سبب نیز مجلسی درباره‌ی آن تصریح کرده: «ما ذَكَرَهُ الشَّيْخُ فِي الْمِصْبَاحِ فَلَمْ أَرَهُ فِي رِوَايَةٍ وَالظَّاهِرُ أَنَّهُ مَاخُودٌ مِنْ رِوَايَةٍ مُعْتَبَرَةٍ عِنْدَهُ اخْتَارَهُ فِيهِ، إِذْ لَا سَبِيلَ لِلاِجْتِهَادِ فِي مِثْلِهِ = آن‌چه را شیخ [طوسی] در مصباح[المتَّهَجِّدِ] ذکر نموده در روایتی ندیده‌ام و ظاهراً نماز با دعای مذکور را از روایتی که نزد شیخ معتبر بوده اختیار کرده باشد، زیرا در چنین امری

۱- وسائل الشَّیْعه، ج ۲، ص ۹۵۴ - احمد سیاری را در صفحه‌ی ۱۴۵ کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول معرفی کرده‌ایم.

۲- ر.ک. کتاب حاضر، صفحه‌ی ۳۱۴.



راهی برای اجتهاد نیست». واضح است که قول شیخ تا زمانی که سندش ملاحظه نشود بر ما حجّت نیست و اما جالب است که شیخ عبّاس از میان روایات مسند، به سراغ روایتی فاقدالسند رفته است حال آنکه در وسائل الشیعه روایتی موجود است<sup>(۱)</sup> که به روایت مفاتیح چندان بی شباهت نیست اما شیخ عبّاس دعای فاقدالسند را بر آن ترجیح داده است!

در جوانی درباره‌ی اسماء حُسنایِ الهی احادیث بسیاری خوانده بودم، این بنده اسماء حُسنی را منظوم ساختم و چون در مفاتیح در دعایی که در بخش اعمال شب عید فطر، آورده اسماء حُسنی مذکور بود، مناسب دیدم شعری را که در جوانی سروده‌ام، در این جا از خود به یادگار بگذارم. اسماء و صفاتی که در این شعر آورده‌ام به قرار زیر است:

۱- الله	۲- إله	۳- رحمان
۴- واحد	۵- أحد	۶- صمد
۷- مَلِک	۸- قُدّوس	۹- سمیع
۱۰- حَنان	۱۱- مؤمن	۱۲- مهیمن
۱۳- متکبّر	۱۴- عزیز	۱۵- جَبّار
۱۶- کبیر	۱۷- سبحان	۱۸- بدیع
۱۹- بارئ	۲۰- حلیم	۲۱- قادر
۲۲- علیّ	۲۳- أعلی	۲۴- باقی
۲۵- قاهر	۲۶- باطن	۲۷- ظاهر
۲۸- أوّل	۲۹- آخر	۳۰- حیّ
۳۱- حقّ	۳۲- ربّ	۳۳- غیاث
۳۴- فاطر	۳۵- کفیل	۳۶- وتر
۳۷- نور	۳۸- برّ	۳۹- وارث
۴۰- دیّان	۴۱- کریم	۴۲- حافظ

۱- وسائل الشیعه، ج ۵، أبواب صلاة العید، باب ۲۶، حدیث دوّم.

۴۳- رحيم	۴۴- شافى	۴۵- حكيم
۴۶- ذارئ	۴۷- رقيب	۴۸- كافى
۴۹- رائى	۵۰- رؤوف	۵۱- وافى
۵۲- عليم	۵۳- سيد	۵۴- بصير
۵۵- منان	۵۶- سلام	۵۷- فتاح
۵۸- شهيد	۵۹- صادق	۶۰- غفور
۶۱- عادل	۶۲- عفو	۶۳- رازق
۶۴- حسيب	۶۵- طاهر	۶۶- صبور
۶۷- فائق	۶۸- مقيت	۶۹- فرد
۷۰- قاضى	۷۱- خالق	۷۲- قديم
۷۳- مولى	۷۴- حميد	۷۵- برهان
۷۶- قريب	۷۷- قيوم	۷۸- وقي
۷۹- قابض	۸۰- باسط	۸۱- خفي
۸۲- محيط	۸۳- محيى	۸۴- كامل
۸۵- غنى	۸۶- مصور	۸۷- كاشف
۸۸- ناصر	۸۹- قوى	۹۰- حفي
۹۱- واسع	۹۲- مُنَزَّلِ الفرقان	۹۳- ودود
۹۴- هادى	۹۵- وكيل	۹۶- رافع
۹۷- جليل	۹۸- باعث	۹۹- جواد
۱۰۰- نافع	۱۰۱- خبير	۱۰۲- تواب
۱۰۳- شكور	۱۰۴- مانع	۱۰۵- عظيم
۱۰۶- وهاب	۱۰۷- لطيف	۱۰۸- صانع
۱۰۹- مجيد	۱۱۰- جامع	

منظومه‌ای درباره‌ی اسماءِ حُسنایِ الهی

خواست حقّ شناسایی، لیک خود تقدّم کرد  
 از اراده و زیك «گن» این سپهر و انجّم کرد  
 راه را به ما بنمود، لطف و هم ترخّم کرد  
 هریك از رسولانش، وحی را تعلّم کرد

بعد شد بشر مأمور حقّ شناسی از یزدان

وحی حقّ چو شد نازل، نطق و هم تکلم کرد  
 بحر علم پیمغمبر، باز چون تلاطم کرد  
 جوی دانش و حیش دم به دم چو قلزم کرد  
 جمله‌های نورانی زین سبب ترنّم کرد

پس بیان شدی از وحی نامهای با برهان

گفت حضرت حقّ را، نامهای حُسنایی است  
 هریکی از آن کاشف، از صفات غُلیبایی است  
 گرچه حتّعالی خود ذات فرد یکتایی است  
 لیک نام او و وصف او از شماره احصائی است

جان من، عزیز من، گوش کن بخوانم آن

نام ذات او الله، و الإلهُ وَ الرَّحْمَان  
 واحد و أحد می دان، بعد از آن صمد می خوان  
 أَلْمَلِكِ دگر قُدّوس وَ السَّمِيعُ وَ الْحَنَّان  
 مؤمن و مهیمن نیز، خاص او تکبّر دان

وَ الْعَزِيزُ وَ الْجَبَّارُ وَ الْكَبِيرُ وَ السُّبْحَان

وَ الْبَدِيعُ وَ الْبَارِئُ وَ الْحَلِيمُ وَ الْقَادِر  
 وَ الْعَلِيُّ وَ الْأَعْلَى، باقی است وَ الْقَاهِر  
 باطن است وَ الظَّاهِر، اول است وَ الْآخِر  
 حَى وَ حَقَّ وَ الرَّبُّ، وَ الْغِيَاثُ وَ الْفَاطِر

وَ الْكَفِيلُ وَ تَر و نور، بَر و وارث و دِيَان

وَ الْكَرِيمُ وَ الْحَافِظُ، وَ الرَّحِيمُ وَ الشَّافِی  
 وَ الْحَكِيمُ وَ الذَّارِئُ، وَ الرَّقِيبُ وَ الْكَافِی  
 رایی است و نبی مرئی، وَ الرَّؤُوفُ وَ الْوَافِی  
 چون نباشدی جایز نامی ار ز خود بافی

وَ الْعَلِيمُ وَ السَّيِّدُ وَ الْبَصِيرُ وَ الْمَتَان

وَ السَّلَامُ وَ الْفَتَّاحُ، وَ الشَّهِيدُ وَ الصَّادِق  
 وَ الْعَفْوُ وَ الْعَادِلُ، وَ الْعَفُورُ وَ الرَّازِق  
 وَ الْحَسِيبُ وَ الظَّاهِر، وَ الصَّبُورُ وَ الْفَالِق  
 وَ الْمُقِيتُ وَ الْفَرْدُ، قاضی است وَ الْخَالِق

وَ الْقَدِيمُ وَ الْمَوْلَى وَ الْحَمِيدُ وَ الْبُرْهَان

وَ الْقَرِيبُ وَ الْقَيُّومُ، حضرتش وفی است او  
 قَابِضٌ اسْتِ وَ الْبَاسِطُ، دائماً خفی است او  
 وَ الْمُحِيطُ وَ الْمُحِیُّ، کامل و غنی است او  
 پَسْ مَصُورٌ وَ كَاشِفٌ، ناصر و قوی است او  
 وَ الْحَفِيُّ وَ الْوَاسِعُ، او مُنَزَّلُ الْفُرْقَانِ

وَ الْوَدُودُ وَ الْهَادِیُّ وَ الْوَكِيلُ وَ الرَّافِعُ  
 وَ الْجَلِيلُ وَ الْبَاعِثُ وَ الْجَوَادُ وَ النَّافِعُ  
 وَ الْخَبِيرُ وَ التَّوَّابُ وَ الشَّكُورُ وَ الْمَانِعُ  
 وَ الْعَظِيمُ وَ الْوَهَّابُ وَ اللَّطِيفُ وَ الصَّانِعُ

وَ الْمَجِيدُ وَ الْجَامِعُ، طبق منطق قرآن

دلبری و رعنايي او دهد به مه رویان  
 او کند لب و دندان، همچو غنچه‌ی خندان  
 خاک را کند بستان، نطفه را مه تابان  
 او دهد به هر لائق، حُسن و لطف بی پایان  
 جان فدای آسمایش، دلکش است و بس شیرین  
 از صفات غلیایش این جهان شده تکوین

«بُرْقَعِي» ثنا گویت، شاملش نما غفران

\*\*\*

در حاشیه‌ی اعمال روز عید فطر (ص ۳۱۶) نماز استغاثه ذکر شده که ما قبلاً درباره‌ی آن توضیحاتی آورده‌ایم و در این جا تکرار نمی‌کنیم. (ر.ک. ص ۱۵۳ کتاب حاضر).

### فصل پنجم و ششم

این دو فصل مربوط به ماه ذی‌القعدة و ذی‌الحجه است. در اعمال روز ۲۳ ذی‌القعدة به نقل از سید بن طاووس گفته در بعضی از کتاب‌های اصحاب عجم ما، دیده‌ام که زیارت حضرت رضا علیه السلام از دور یا نزدیک مستحب است! حال خواننده ملاحظه کند که ابن طاووس خرافی نه کتاب و نه مؤلفش را معین کرده و کتاب مجهولی را مدرک قرار داده برای استحباب و زیارت حضرت رضا علیه السلام و در اعمال روز ۲۵ ذی‌القعدة و عبادت شب آن، نوشته ثواب هفتاد سال عبادت را دارد و کفاره‌ی گناه صد سال است (یعنی یک عمر). طبعاً اگر کسی هفتاد سال گناه کرده آن روز را روزه بگیرد، دیگر حساب و کتابی نیست و خیالش راحت است! و گوید: در این روز دو عمل است: اول نمازی که در کتب شیعیان قم روایت شده، اما معلوم نکرده کدام قمی، چه کتابی، تألیف چه سالی، به نقل از که و....؟!؟

یادآوری می‌کنم که شیخ عباس در آغاز کتابش (ص ۱۲) متعهد شده بود ادعیه و اعمال معتبر و باسند را ذکر کند. آیا این است معنای مسائل معتبر؟! و از راوی بی‌اعتباری به نام «حسن و شاء»<sup>(۱)</sup> درباره‌ی دَحْو الْأَرْضِ (یعنی پهن شدن زمین از زیر خانه‌ی کعبه بر روی آب!) روایتی آورده است!<sup>(۲)</sup> ملاحظه کنید که اسلام را به چه خرافات مضحکی آلوده‌اند؟ آیا قبل از وجود زمین ۲۵ یا ۲۹ ذی‌القعدة یا ۲۵ ژانویه یا... معنی دارد؟! معلوم می‌شود بافنده‌ی دعا نمی‌دانسته که ابتداء زمین موجود بوده، سپس آدم و زوجه‌اش به زمین هبوط کرده‌اند و خانه‌ی کعبه بعد از هبوط ایشان ساخته شده است!؟

همچنین دعایی بی‌سند معروف به دعای «دحو الأرض» آورده که همه از شیخ طوسی نقل کرده‌اند و بعید نیست که اختراع او باشد! بسیاری از جملات این دعا معیوب است، مثلاً می‌گوید: «یا دَاحِيَ الْكَعْبَةِ» که باید می‌گفت: «یا دَاحِيَ الْأَرْضِ» و یا درباره‌ی رسول خدا ﷺ می‌گوید: «الْمُنْتَجَبُ فِي الْمِيثَاقِ الْقَرِيبِ يَوْمَ التَّلَاقِ» «برگزیده‌ات در روز میثاق نزدیک روز گرد هم آمدن» با این که «یوم التَّلَاقِ» روز قیامت است و در این جا مفهوم مفیدی ندارد زیرا آن حضرت قبل از روز قیامت برگزیده و مبعوث شده است! ائمه را «وُلَاةُ الْجَنَّةِ وَالتَّارِ» «والیان و سرپرستان بهشت و دوزخ» خوانده است! آیا نمی‌داند وقتی انبیاء مورد سؤال واقع می‌شوند طبعاً ائمه‌ والی بهشت و دوزخ نخواهند بود و خدای جهان برای ثواب و عقابش چنین والیانی ندارد؟! و یا ائمه را حافظان سِرِّ الهی شمرده که بارها بطلان این قول را بیان کرده‌ایم.

در صفحه‌ی ۲۵۴ از حضرت جواد علیه السلام نقل کرده که از قبل از وفات خود خبر داده و این قول با قرآن موافق نیست که فرموده: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [لقمان: ۳۴] «و هیچ کس نمی‌داند که فردا چه به دست آورد و هیچ کس نداند که به کدامین سرزمین می‌میرد، همانا خداوند دانای آگاه

۱- وی در کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، صفحه‌ی ۱۴۷ معرفی شده است.

۲- استاد شیخ عباس در مستدرک الوسائل (ج ۱، ص ۵۹۳) روایتی آورده که ۲۹ ذی‌القعدة را روز فرود

آمدن کعبه، ذکر می‌کند!

است». و با قول علی رضی الله عنه در نهج البلاغه (خطبه‌ی ۱۲۸) مخالف است. آیا صاحب مفاتیح خواسته بگوید حضرت جواد - نَعُوذُ بِاللَّهِ - نه قرآن را قبول داشته و نه قول جدش را؟! آیا شیخ عَبَّاس دوست دار حضرت جواد بوده است؟!

در ابتدای فصل ششم می‌گوید روزه گرفتن نه روز اول این دهه، ثواب روزه‌ی تمام عمر را دارد که همان حدیث دوم وسائل الشیعه (ج ۷، ص ۳۳۴) است و لازم است بدانیم در روایت مذکور گفته شده روزه‌ی اول ذی‌الحجه‌ی ثواب هشتاد ماه روزه را دارد ولی در روایت قبل از آن یعنی حدیث اول گفته شده روزه‌ی اول این ماه ثواب شصت ماه را دارد و در روایت پنجم همان باب ثواب آن را کفّاره‌ی نود سال گناه دانسته‌اند؟! آیا این‌ها دین خدا را به بازی نگرفته‌اند؟!

از کارهای جالب شیخ عَبَّاس این است که به تأسی کورکورانه از روایات، در فصل پنجم کتابش (ص ۲۵۲) ماه ذی‌القعدة را ماه تولد حضرت ابراهیم رضی الله عنه و پنج صفحه‌ی بعد در فصل ششم (ص ۲۵۷) ماه ذی‌الحجه را زمان ولادت آن حضرت گفته است!

شیخ عَبَّاس دعایی بسیار خوب به نام دعای عرفه منسوب به سیدالشهداء حضرت امام حسین رضی الله عنه آورده که بنابه قول کفعمی در حاشیه‌ی «البلد الامین»، منقول از دو پسر «غالب اسدی» است و سند معتبری ندارد و اگر کسی معنای دعای مذکور را بداند، دعای خوبی است و از باب رخصت عام شرع به دعا، خواندن آن اشکالی ندارد. اما زیارتی که ابن طاووس در کتاب اقبال الأعمال آورده، مشتمل بر اصطلاحات عرفا و صوفیه است که معلوم می‌شود یکی از پیروان آن‌ها ساخته است.

در صفحه‌ی ۲۷۷ خواندن «زیارت جامعه‌ی سوّم» را توصیه کرده و دعای مذکور را در باب سوّم که مختصّ زیارت است پس از قصّه‌ی سید رشتی، ذکر نموده (ص ۵۵۳) که دعایی کاملاً خرافی و استعمارپسند و پر از لعن و اعلام بیزاری نسبت به مسلمین است! و با این که این زیارت از امام صادق رضی الله عنه نقل شده اما در متن آن می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَايَ يَا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ!»

مفاتیح روز هجدهم ذی الحجّه را روز عید غدیر شمرده و بنابه روایتی که قسمتی از آن را در صفحه‌ی ۲۷۸ و قسمتی را در صفحه‌ی ۲۸۱ آورده، از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید: روزه گرفتن در این روز معادل روزه گرفتن به اندازه‌ی عمر دنیا ثواب دارد؟! [می‌گوییم: اگر عید است چگونه بر خلاف عید قربان و عید فطر - یعنی اعیادی که سالی یک بار حلول می‌کنند - روزه گرفتن در آن ثواب دارد؟! و مانند آن دو عید نماز جماعت ندارد؟!] و می‌گوید: این عید بزرگ‌ترین عید خداست که همه‌ی پیامبران این روز را عید می‌گرفتند [چگونه انبیاء سابقین و پیروانشان برای واقعه‌ی غدیر که هنوز واقع نشده بود، عید می‌گرفتند؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ] و اسم این عید در آسمان «یوم العَهِدِ المَعْهُودِ» و در زمین «یوم المِیثَاقِ المَأخُودِ وَالجَمیعِ المَشْهُودِ»<sup>(۱)</sup> است! و کسی که غسل کند و دو رکعت نماز کند پیش از زوال به نیم ساعت، در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ ده مرتبه و «آیه‌ی الکرسی» ده مرتبه و ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾ ده مرتبه، بخواند که مقابل صد هزار حجّ و صد هزار عمره و موجب قبول خداوند کریم است و حوائج دنیا و آخرت او را به آسانی و عافیت [و حاجتش هر چه باشد بر آورده می‌شود!]<sup>(۲)</sup>

شیخ عباس به روی خود نمی‌آورد که یکی از رُوات حدیث فوق «علی بن الحسین العبدی» مهمل و مجهول الحال است و «محمد بن موسی الهمدانی» به قول علمای رجال ضعیف و جاعل حدیث است! اما اعتراف می‌کند که: مخفی نماند که در «إقبال» [سید بن طاووس] در ذکر این نماز سوره‌ی «قدر» مقدّم بر «آیه‌ی الکرسی» ذکر شده و علامه‌ی مجلسی در «زاد المعاد» متابعت «اقبال» نموده و «قدر» را مقدّم داشته چنان که احقر نیز در کتب دیگر چنین کرده‌ام لکن فعلاً آن چه تتبّع کردم «آیه‌ی الکرسی» را مقدّم بر «قدر» بیشتر دیدم و احتمال آنکه در «إقبال» سهوی شده از قلم مبارک سید یا ناسخین؛ در این نماز هم در عدد «حمد» و هم در مقدّم داشتن «قدر» بر «آیه‌ی الکرسی» و یا آن که عمل مستقلّی باشد غیر از آن نماز، خیلی بعید است.

۱- از آن جا که دروغگو کم حافظه است در دعای منقول از شیخ مفید این روز «الجمع المسؤول» گفته است!

۲- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۴ - آنچه بین دو قلاب آورده‌ایم مطابق روایت و مسائل الشیعه است.

شیخ عَبَّاسِ حَدِيثِي دیگر که ناقل آن «سهل بن زیاد»<sup>(۱)</sup> است، آورده که از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کنند آیا مسلمین غیر از جمعه و عید قربان و عید فطر، عید دیگری دارند؟ امام علیه السلام می‌فرماید: آری، عید غدیر که حرمتش از همه بیشتر است و در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت خود نصب فرمود و به آن حضرت سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد... الخ<sup>(۲)</sup>. می‌گوییم: اگر پیامبر روز غدیر را عید دانسته چرا راوی در زمان امام صادق علیه السلام نمی‌دانسته و از آن حضرت پرسیده است؟ آیا از پدرانش نشیده بود و چرا حضرت علی علیه السلام به وصیت پیامبر عمل نکرد و در زمان خلافتش آن روز را عید نمی‌گرفت و این عید و اعمال مخصوصه‌ی آن را به مردم معرفی نفرمود؟! و چرا پیامبر در زمان اقامت در مدینه این روز را که حتی انبیاء سلف عید می‌گرفتند، عید نمی‌گرفت؟! شما در کدام سیره‌ی معتبر خوانده‌اید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه هر سال روز هجدهم ذی‌الحجه را عید می‌گرفته است؟!

شیخ عَبَّاس در این فصل یک روایت از جانوری به نام «ابی نصر بزنطی» آورده که او را در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۲۵۸) معرفی کرده‌ایم. این کذاب روز هجدهم ذی‌الحجه را از شب قدر ماه مبارک رمضان برتر دانسته است! اما مهم‌تر از این‌ها، موضوع نصب علی علیه السلام به امر الهی به خلافت بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم توسط آن حضرت در این روز است. این ادعا برخلاف تحقیق بلکه دروغ است. بنابراین، وقتی اصل قضیه کذب باشد تکلیف عید بودن یا نبودن و صحّت و سقم عبادات و ادعیه‌ای که برای این روز بافته‌اند، معلوم خواهد بود. (فتاؤل).

نکته‌ی مهمی که ضرورت دارد بدانیم این است که متأسفانه علما و نویسندگان ما غالباً در خُطَب و کُتُب خود می‌گویند در سال دهم هجری در روز هجدهم ذی‌الحجه پیغمبر مردم را کنار غدیر خم جمع کرد و دست علی را بلند نمود و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيَّْ»

۱- این راوی را در صفحه‌ی ۷۸ کتاب عرض اخبار اصول معرفی کرده‌ایم.

۲- وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۳۲۳ حدیث ۱.



مَوْلَاهُ... الخ» اما با کمال تأسّف برای فریب عوام به مقدمات این ماجرا اشاره نمی کنند و واقعه‌ی غدیر را ناقص بیان می کنند! حقیقت آن است که پیغمبر اکرم ﷺ گروهی را به سرپرستی حضرت علی علیه السلام برای دعوت و جمع آوری زکات به منطقه‌ی یمن - که قبیله‌ی «همدان» در آن نواحی مقیم بودند - اعزام فرمود. پس از این که امیرالمؤمنین علیه السلام مأموریت‌های<sup>(۱)</sup> خود را انجام داد، چون ایام حجّ نزدیک می شد، و آن حضرت می دانست که رسول خدا ﷺ عزم حجّ دارد، لذا عجله داشت که خود را سریعاً به پیغمبر برساند تا فرصت ادای حجّ تمتّع با رسول خدا ﷺ را از دست ندهد اما قافله‌ی او که اموال جمع آوری شده‌ی زکات از جمله شتران و گوسفندان و بارهای دیگر را با خود داشت به کندی حرکت می کرد و در نتیجه امکان داشت زمانی به پیامبر برسد که آن حضرت حجّ خویش را به انجام رسانده باشد لذا حضرت علی علیه السلام کسی را به جای خویش به عنوان امیر قافله گماشت و با شتاب تمام خود را به پیغمبر رساند. پس از ادای مناسک حجّ حضرت علی به سوی قافله‌ی خود که اکنون با مگه فاصله چندانی نداشت، برگشت و مشاهده کرد که مأمورین قافله بر شترانی که به عنوان زکات همراه داشتند، سوار شده اند و برخی از لباس‌های زکاتی را نیز به عنوان سهم خود از زکات ﴿الْعَمَلِينَ عَلَيْهَا﴾ [التوبة: ۶۰] پوشیده اند. حضرت علی علیه السلام از این کار ناسنجیده‌ی آنها که بدون اجازه‌ی پیغمبر انجام داده بودند خشمگین شد و هم جانشین خود را که در غیبتش امیر قافله بود مورد ملامت و عتاب کرد و هم آنچه را که مأمورین قافله مورد استفاده قرار داده بودند از آنها پس گرفت و فرمود: این اموال، ابتدا باید به رسول خدا ﷺ تسلیم شود آنگاه آن حضرت خود، آن را بین افراد ذیحقّ تقسیم می نماید ولی قبل از تحویل دادن اموال به پیغمبر نباید در اموال جمع آوری شده هیچ گونه تصرفی انجام شود.

۱- حضرت علی علیه السلام در یمن هم مردم را به اسلام دعوت نمود و هم میان مسلمین قضاوت کرد و هم در جمع آوری زکات، نظارت داشت.

این دقت نظر و التزام شدید حضرت علی علیه السلام به انجام دقیق و صحیح کارها، بر افراد قافله گران آمد و رنجیده شدند لذا هنگامی که به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند هم رئیس قافله و هم سایر مأمورین در غیبت علی علیه السلام نزد پیغمبر از رفتار آن حضرت و سخت گیری او، زبان به شکوه و شکایت گشوده و اظهار نارضایتی کردند از جمله رئیس قافله نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و ناخشنودی خود را از همسفر بودن با حضرت علی و سخت گیری هایش، با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت اما برخلاف انتظارش، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دقت نظر و تعهد شدید و باریک بینی حضرت علی نسبت به موازین شرع را مورد تأیید قرار داد و از آن حضرت چنان دفاع کرد که امیر قافله از کرده اش پشیمان شد. اما سایرین هر جا می نشستند، رنجش و ناخشنودی خود را بیان می کردند و این خبرها به سمع مبارک پیغمبر می رسید. لذا آن حضرت برای آن که هم به مأمورین قافله‌ی مذکور و هم مردمی که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در راه مراجعت به مدینه بوده و بسیاری از آن‌ها بدگویی و آزرده‌گی مأمورین قافله از حضرت علی علیه السلام را شنیده بودند، بفهماند که خطا کرده‌اند و عمل حضرت علی علیه السلام مورد تأیید و تصویب آن حضرت است، مردم را نزدیک غدیر خم جمع کرد و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاَهُ، اَللّٰهُمَّ وَاِلٰى مَنْ وَاَلَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَا، وَاَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ».

و الا اگر پیغمبر می خواست علی علیه السلام را به عنوان خلیفه‌ی بلا فصل خود معرفی کند این کار را در مکه می کرد که همه حضور داشتند نه در منطقه‌ی غدیر خم که تقریباً دویست کیلومتر از مکه فاصله دارد! <sup>(۱)</sup> که نه مردم مکه حضور دارند و نه مردم بسیاری از مناطق دیگر! (فَلَا تَتَّجَاهِلْ)

۱- به منظور بیداری خواننده‌ی محترم ذکر این نکته ضروری است که با نظری به نقشه‌ی عربستان ملاحظه می شود که غدیر خم حدود ۲۰۰ کیلومتر- یا بیش تر- از مکه فاصله دارد. توجه به این نکته ما را هوشیار می سازد تا بدانیم آخوندها دروغ می گویند که پیامبر حدیث غدیر را در جایی ایراد فرمود که مردم هر منطقه برای رسیدن به اوطان خود در آن جا از هم جدا شده و هر گروه به راه خود می روند! پرواضح است مثلاً برای این که اهل فلان قبیله به مکان خود - که در شرق مکه واقع شده - باز گردند، لازم نیست حد اقل دویست کیلومتر از مکه فاصله بگیرند سپس مسیر خود را انتخاب کنند! مثلاً اگر اهل یمن - که در جنوب

ثانیاً: پیامبر که فصیح‌ترین مردم بود این مقصود بسیار مهم را که یکی از اصول دین است به واضح‌ترین شکل بیان می‌نمود، مثلاً می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ خَلِيفَتِي فِيكُمْ بَعْدَ وَفَاتِي» «ای مردم، حضرت علی پس از درگذشتم جانشین من در میان شماست»<sup>(۱)</sup> نه آن که کلمه‌ای استعمال کند که به قول علمای ما بیش از ۲۵ معنی دارد و در ادامه‌ی جمله‌ی خود نیز از دوستی و دشمنی سخن بگوید که به عنوان قرینه مؤید معنای دوستی و یابوری است نه خلافت و زعامت! و حتی کلمه «والی» را استعمال نکنند (فتأمل) (درباره‌ی آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده نیز ضروری است که مراجعه شود به عرض اخبار اصول ص ۶۶۵ به بعد).

ثالثاً: گیرم که ابوبکر و عمر جاه‌طلب بودند و حبّ ریاست یا حسادت آن‌ها را واداشت که دستور خدا و رسول را زیر پا بگذارند! انصار (= مردم مدینه) که تا سال‌ها بعد نیز در راه خدا از بذل جان و مال و فرزند هیچ دریغ نداشتند و هیچ سود دنیوی از ریاست ابوبکر نصیبشان نمی‌شد و سال‌ها در راه اعتلای اسلام و اطاعت از پیامبر در کنار آن‌حضرت مجاهدت کرده بودند چرا به امر خدا و رسول توجّهی نکردند و ابوبکر را سرجایش نشانده و حضرت علی علیه السلام را در مقام زعامت قرار ندادند؟!

لازم است بدانیم که ابوبکر و عمر از مهاجرین بودند و در مدینه اقوام بسیاری نداشتند و ارتش و ساواک مجهزی که گوش به فرمان آن‌ها باشند در اختیارشان نبود و انصار به سادگی می‌توانستند آن‌ها را کنار بزنند و با حضرت علی بیعت کرده و او را بر مسند خلافت بنشانند. علاوه براین فراموش نکنیم که به قول برادر مفضل ما جناب مصطفی

مگه واقع است - می‌خواهند به سرزمین خود بروند یا اگر اهل طائف می‌خواهند به وطن خود مراجعت کنند و یا اگر بخشی از اهالی عراق بخواهند به دیار خود بازگردند از مسیر میقات خود که حدود ۹۵ تا ۱۱۰ کیلومتری شمال شرقی مگه قرار گرفته، باز می‌گردند نه این که بعد از ۲۰۰ کیلومتر فاصله از مگه، مسیر خود را انتخاب کنند! (فتأمل) بنابراین در فاصله‌ی ۲۰۰ کیلومتری مگه، کسانی همراه قافله‌ی پیامبر بوده‌اند که مقصدشان مدینه و اطراف آن باشد یا مناطقی که مسیرشان از مدینه می‌گذرد.

۱- در این مورد ضروری است که به تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» صفحه‌ی

۷۰۰ مراجعه شود.

طباطبائی - آیدَهُ اللهُ تَعَالَى - آیا این سخن که علی علیه السلام تحت زور و فشار، حقِ الهی خود را نادیده گرفت و بالإجبار با خلفا بیعت نمود، موجب تحقیر آن بزرگوار نیست؟!

رابعاً: چرا حضرت علی علیه السلام در همان ایام به حدیث غدیر استناد نفرمود و آن دو را مرتدّ نخواند؟! آیا به نظر شما کسی که یکی از اصول دین را زیر پا می گذارد، مسلمان است؟ (فتأمل جدّاً) آیا کسی که برگزیده‌ی خدا را کنار می زند، مسلمان است؟! (فلا تتجاهل) چرا پسر عمّه‌ی حضرت علی علیه السلام که خود از مجاهدین بزرگ اسلام و مردی شجاع بود یعنی «زبیر ابن العوام» که در ابتدا با انتخاب ابوبکر موافق نبود پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به حدیث غدیر استشهاد نکرد؟! چرا عموی حضرت علی یعنی جناب عبّاس بن عبدالمطلب که از وجوه قریش و فرزندش «عبدالله بن عباس» ملقب به «حبر الأُمّة» که مفسّر قرآن بود و اکثر روایات مربوط به زندگانی حضرت علی علیه السلام منقول از اوست و برادرش «فضل بن عبّاس» و برادر دیگرش «عثم بن عبّاس» که از طرفداران علی علیه السلام بوده و با ابوبکر موافق نبودند به حدیث غدیر و منصوبیتِ الهی علی علیه السلام استاد نکردند؟! <sup>(۱)</sup>

۱- بدان که طرفداران علی علیه السلام بیش از این‌ها بودند و ما فقط به عنوان نمونه افراد فوق را ذکر کردیم اما چون نام زبیر را آورده‌ایم لازم است توجه داشته باشیم که علمای ما درباره‌ی «زبیر بن عوام» نیز عوام‌فریبی می کنند و ضروری است با احوال او اندکی آشنا شویم. وی پسر عمّه‌ی حضرت علی علیه السلام و از مجاهدین بزرگ اسلام و از عشره‌ی مبشره بود که در شانزده سالگی اسلام آورده و در همه‌ی غزوات همراه رسول خدا بود و هم به حبشه و هم به مدینه هجرت نمود و در فتح مصر نیز بیش از همه جانفشانی کرد. زبیر از طرفداران جدی علی علیه السلام بود و آن حضرت تصریح فرموده: «ما زال الزُّبیر رجلاً مِنّا أهل البيت حتّى نشأ ابنه المشووم عبد الله = همواره زبیر مردی از ما اهل بیت بود تا این که پسر شوم او عبدالله رشد یافت». (نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۵۳). مردم ما فقط شنیده‌اند که زبیر به جنگ علی علیه السلام آمد در حالی که این سخن تمام حقیقت نیست و با این که زبیر در سال ۳۶ هجری در صف مدافعین علی علیه السلام نبود اما قبل از درگیری دو سپاه پشیمان شد و از سپاه کناره گرفت و چون آشوب طلبان می دانستند که خروج شخصیت بارز و مشهوری مانند زبیر، موجب تضعیف آن‌ها در مقابل مدافعین علی علیه السلام می شود لذا فرد فرصت طلبی به نام «عمرو بن جرموز» او را غافلگیرانه کشت. بنابراین زبیر خارج از معرکه‌ی جنگ ترور شد. اما متأسفانه علما و نویسندگان ما به یک عمر طرفداری زبیر از علی علیه السلام و حتّی به پشیمانی او و عدم مشارکت وی در

خامساً: با این که حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر استناد نفرمود و بنا به نقل تواریخ، مانند عمویش جناب عباس بن عبدالمطلب از این که در سقیفه شتاب شده و رأی کبار مهاجرین از جمله حضرت علی و جناب عباس و فرزندان او و زبیر و... را درباره‌ی خلیفه‌ی پیامبر، جویا نشده بودند، ناراضی بود اما عدم رضایت خود را اعلام نمود و به کارشان اعتراض کرد زیرا در هنگام بیعت با ابوبکر به او فرمود در این کار [تعیین خلیفه] ما را حقی است که شما در این مورد نسبت به ما خودرایی و استبداد ورزیده‌اید و با ما مشورت نکردید. بنابراین، نمی‌توان گفت که در آن زمان اختناق حاکم و حضرت علی نمی‌توانسته عقیده‌ی خود را ابراز کند و عدم بیعت دو ماه و نیم یا سه ماهه یا شش ماهه - در صورتی که چنین مدّتی راست باشد<sup>(۱)</sup> - هم نشانه‌ی آزادی عمل آن حضرت و هم نشانه‌ی آن است که آن حضرت خود را از ابوبکر و سایرین برای اداره‌ی امور مسلمین، شایسته‌تر می‌دانسته اما چون اوضاع مسلمین پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با ظهور مدّعیان نبوت و مانعین زکات و فرصت طلبی یهود و نصاری و منافقین و بهت‌زدگی تازه مسلمانان از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، نابسامان بود لذا آن حضرت نظر شخصی خود و سایر طرفدارانش را کنار گذاشت و بر آن اصرار نورزید و باکمال بزرگواری و از خودگذشتگی با ابوبکر بیعت و مشروعیت او را کامل فرمود و به هیچ‌وجه از خیرخواهی نسبت به وی خودداری نکرد. (فتاؤل جلداً).

جنگ با علی علیه السلام اشاره نمی‌کنند اما حضور او در سپاه مخالفین در سال ۳۶ هجری را زیر ذره بین گذاشته و بزرگ می‌کنند! سخن ما با خواننده‌ی گرامی این است که توجه داشته باشد چنین شخصیت بزرگواری بی‌شبهه در سال دهم هجری اگر از حدیث غدیر خم، خلافت علی علیه السلام را فهمیده بود قطعاً آن را پنهان نکرده و به آن بی‌اعتناء نمی‌ماند. (فتاؤل).

۱- با توجه به حساسیت شدید حضرت علی علیه السلام به صیانت از اسلام و فتنه‌های پیاپی مرتدّین و مدّعیان نبوت که در ایام نزدیک به رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز شده بود، بعید به نظر می‌رسد که آن بزرگوار که بزرگ‌ترین مجاهد و فدایی اسلام بود مدّت ۳ ماه یا ۶ ماه در بیعت با ابوبکر و تکمیل مشروعیت او تأخیر روا دارد. این ادّعا موافق قول امیرالمؤمنین نیست که در نامه‌ی ۶۲ نهج البلاغه فرموده: در بیعت کردن دست نگه داشتم تا این که دیدم [گروهی از] مردم از دین برگشته و به نابودی دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنند.

در غیر این صورت بر آن حضرت که خود فرموده: «به خدا سوگند، همانا اگر من با [دشمنان] مواجه شوم در حالی که ایشان همه‌ی زمین را پُر کرده باشند، باک نداشته و بیمناک نمی‌شوم. من با یقین و اطمینانی که از خدایم [به من اعطا شده] بر ضلالت ایشان و هدایتی که خود بر آن هستم، بصیرت دارم و به لقای الهی مشتاقم و به اجر و ثواب خداوند امیدوارم اما تأسّف می‌خورم که فرمان‌روایی این امت دست نابخردان و نابکاران افتد». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۶۲) جایز نبود با مرتدی چون ابوبکر که یکی از اصول دین را زیر پا گذاشته بود بیعت نماید بلکه آن حضرت قطعاً در برابر انتخاب ناحقّ و خلاف شرع ابوبکر مقاومت کرده و مانند «سعد بن عباد» با او بیعت نمی‌کرد و از مدینه به مکه یا مکانی دیگر می‌رفت و از آن‌جا برای هدایت مردم اقدام می‌کرد. زیرا تردید نیست که بیعت معصوم با یک فرد، موجب مشروعیت او می‌شود و اگر او شایسته‌ی بیعت نباشد بیعت معصوم با وی موجب گمراهی امت خواهد شد و طبعاً امام منصوب من عند الله به گمراهی امت راضی نمی‌شود. (به کتاب عرض اخبار اصول ص ۶۴۴ و ۶۴۵ مراجعه شود).

سادساً: در تفاسیر شیعه ذیل آیه‌ی ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾<sup>(۱)</sup> که قسمتی از آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده است و ذیل آیه‌ی ۶۷ سوره‌ی مائده که آیات قبل و بعد آن مربوط به اهل کتاب است، می‌گویند وقتی در غدیر خم رسول خدا ﷺ، حضرت علی عليه السلام را به جانشینی خود منصوب فرمود آیه‌ی ۳ سوره‌ی مائده نازل گردید و این آیه مربوط به ولایت و امامت الهی حضرت علی عليه السلام است! در حالی که عبارت بالا قسمتی از آیه است و اگر آیه ملاحظه شود معلوم می‌گردد که تناسبی با ادعای ایشان ندارد زیرا صدر

۱- به قول برادر مفضل ما جناب مصطفی طباطبائی به نصّ صریح آیه‌ی فوق، دین خدا در قرآن و سنّت قطعی پیامبر اکرم عليه السلام به تمامیت و کمال رسیده و کمبود و ناگفته‌ای ندارد تا سایرین بیابند و آن را کامل کنند! و به همین سبب است که ائمه‌ی بزرگوار در احادیث بسیاری فرموده‌اند اقوال منقول از ما را با قرآن کریم تطبیق کنید و فقط آن‌چه که موافق قرآن است بپذیرید و در موردی که در دین مسکوت<sup>۲</sup> عنه است، قرآن خود راه مورد پسند خویش را تبیین فرموده که همان شورای علما و محققین مسلمان است نه فتاوی شخصیه این و آن! (فتأمل)

آیه و دو آیه‌ی قبلی و آیات بعد درباره‌ی فروع احکام و حلال و حرام آن‌هاست و تناسب ندارد که ناگاه خدا درمیانه‌ی کلام و بی‌رعایت سیاق سخن، ولایت و امامت الهیه‌ی حضرت علی علیه السلام را بیاورد و بدون توضیحی به سیاق قبلی باز گردد (فتأمل). دیگر آن که این ادعا که این قسمت آیه در غدیر خم نازل گردیده، مخالف قول امام صادق علیه السلام است که فرموده سوره‌ی مائده یک‌باره بر پیغمبر خدا نازل گردیده <sup>(۱)</sup> و نیز مخالف روایاتی است که می‌گویند آیات مورد نظر در عرفه نازل گردیده نه در غدیر خم! **بَاؤُكَ كَجُرٍّ وَبَائِي لَا كَجُرٍّ!؟**

در مورد آیه‌ی ۶۷ نیز، حضرت علی علیه السلام هیچ‌گاه این آیه را مربوط به خلافت الهی خویش نداشته و **إِلَّا** پس از وقایع سقیفه **لَا أَقْلَّ** به منظور امر به معروف و نهی از منکر و **إِتْمَامَ حُجَّتٍ**، این آیه را متذکر می‌شد و همه را به اطاعت از فرمان خدا فرا می‌خواند نه این که فقط از عدم مشورت با او، شکوه نماید و شایسته‌تر بودن خود را ذکر کند! (فتأمل).

به قول مفسر عالی مقام و برادر مفضل ما آقای سید مصطفی طباطبائی - **حَفَظَهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ شَرِّ أَعْدَائِهِ** - چنان که در منابع شیعی مذکور است علی علیه السلام خود فرموده که هرگاه زمامدار مسلمین در گذشت باید مسلمانان قبل از هر اقدامی به انتخاب یک زمامدار پردازند. معلوم می‌شود که علی علیه السلام زمامداری مسلمین را امری انتخابی می‌دانسته، نه انتصابی و به همین سبب نفرمود تا من هستم و یا یازده فرزندم باشند، مسلمین باید ما را زعیم بدانند و بعد از آن اجازه‌ی انتخاب زمامدار دارند!

خصوصاً که آیات قبل از آیه‌ی ۶۷ و آیات پس از آن مربوط به اهل کتاب است و مانند آیه‌ی سوّم سوره‌ی مائده در این جا نیز بحث خلیفه‌ی الهی پس از پیامبر، مُخَلِّ سِیَاق و بی‌تناسب است. علاوه بر این، ادعای روایات در مورد سوره‌ی مائده موجب این سؤال است که چرا مقدمه در خود قرآن ذکر شده **أَمَّا ذِي الْمَقْدَمَةِ** در قرآن نیست؟! سوّم آن که نبود «واو» عطف در صدر آیه‌ی ۶۸ می‌رساند که رسالت لازم التّبلیغ همان آیه‌ی بعدی است - و لاغیر- که با سیاق کلام و آیات قبل و بعد خود نیز کمال تناسب را دارد (خصوصاً که

۱- مجمع البیان طبرسی، ابتدای تفسیر سوره‌ی مائده.

می‌دانیم در اواخر حیات مبارک پیامبر، نصاری در روم شرقی برای حمله به مسلمین لشکری تدارک نموده و از جانب تبوک قصد حمله داشتند). مثلاً اگر گفته شود: «آنچه می‌گویم به فلانی برسان و پسند مرا به او اعلام کن و در سخن خود قاطع و صریح باش». شاید بی‌وجه نباشد اگر گفته شود ممکن است منظور متکلم از جمله‌ی پس از «او» یک امر کلی در طول زندگی باشد اما اگر بدون «او» گفته شود: «فلانی را ملاقات کن و پسند مرا به او اعلام کن، در سخن خود قاطع و صریح باش» معلوم می‌شود که قصد متکلم از قاطعیّت و صراحت در همان اعلام پسند و ذکر پیامی است که متکلم می‌خواسته ابلاغ شود. چهارم آن که اگر رسالت منظور آیه، خلافت علی علیه السلام بود باید آیه به پیامبر در برابر منافقین و مسلمان‌نماها اعلام حمایت می‌کرد نه کافران که هم ذیل آیه‌ی ۶۷ و هم ذیل آیه‌ی ۶۸ از آن‌ها سخن به میان آمده است. علاوه براین، اگر موضوع واجب التبلیغ، خلافت علی علیه السلام پس از پیامبر بود، مناسب بود که حفظ و مراقبت از جان خلیفه‌ی پیغمبر در برابر توطئه و دسائس منافقین که قلباً مخالف خلافت علی بودند مورد تأکید قرار می‌گرفت نه پیغمبر که همگی مسلمین مطیع و فرمانبردار آن حضرت بودند. (فتأمل).

سابعاً: نمی‌توان گفت که در صورت عدم بیعت علی علیه السلام با مرتدی چون ابوبکر، ممکن بود حضرتش را ترور کنند زیرا خدا حجّت منصوب خود برای هدایت امت خاتم النبیین را از حمایت خود بی‌نصیب نمی‌گذارد هم‌چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که در ابتدای بعثت تنها تر از علی علیه السلام بود، در مقابل مشرکین حمایت فرمود. دانشمند شهیر عراقی مرحوم شیخ «محمد حسین آل کاشف الغطاء» در کتاب «أصل الشیعة وأصولها» نوشته است: «به خاطر می‌آید که اسامی تمام کسانی که در کتب تراجم صحابه مانند الإصابة [فی تمییز الصحابة] و أسد الغابة [فی معرفة الصحابة] والاستیعاب [فی معرفة الأصحاب] و امثال آن‌ها جزء صحابه‌ی شیعه شمرده شده‌اند جمع‌آوری نمودم در حدود سیصد نفر از اصحاب با شخصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند که همه از شیعیان و یاران خاص علی علیه السلام محسوب می‌شوند، شاید اگر



کسی بیش از این تتبع و بررسی نماید دسترسی به افراد بیشتری پیدا کند»<sup>(۱)</sup>. بنابراین نمی‌توان گفت که حضرت علی تنها بود و کسی از او طرفداری نمی‌کرد و چاره‌ای جز بیعت نداشت! هم‌چنان که بیعت نکردن «خالد بن سعید بن العاص» و برادرش «أبان» و نظایر این دو برای آن‌ها خطری نداشت، بیعت نکردن علی علیه السلام نیز خطرناک نبود.

با توجه به مسأله‌ی فوق باید دانست که بیعت علی علیه السلام که شاگرد اول مکتب پیامبر بود؛ با ابوبکر بزرگترین دلیل بر عدم مغایرت خلافت او با اصول دین اسلام و مهم‌ترین سند و شاهد مشروعیت خلفای راشدین و امتیازی بزرگ و انحصاری برای ایشان است. (فَلَا تَتَجَاهَلْ) تأثیر بیعت علی علیه السلام با ابوبکر بر سایر مسلمین بسیار زیاد است چنان که مرحوم «کاشف الغطاء» اعتراف کرده: علی علیه السلام از بیعت کردن با خلیفه‌ی وقت خودداری نمود و این حقیقتی است که علماء هر دو مذهب (شیعه و سنی) بر آن اتفاق دارند، حتی در صحیح بخاری در باب «غزوه‌ی خیبر» نقل شده که آن حضرت بیعت نکرد مگر پس از گذشتن شش ماه، عده‌ای از بزرگان صحابه و یاران با شخصیت پیغمبر مانند عمّار و مقداد و زبیر و جمعی دیگر نیز از وی پیروی کرده و از بیعت کردن با ابوبکر خودداری نمودند<sup>(۲)</sup> یعنی با بیعت علی علیه السلام بود که طرفدارانش به پیروی از آن حضرت با ابوبکر بیعت کردند. (فتأمل).

۱- در این آیام کتاب «أصل الشيعة وأصولها» را در دسترس نداشتیم اما میزبانم ترجمه‌ی فارسی آن، موسوم به «این است آیین ما» با ترجمه‌ی ناصر مکارم شیرازی را در منزل داشت لذا شماره صفحه‌ی کتاب اخیر را ذکر می‌کنم. مطلب منقول در بالا در صفحه‌ی ۸۹ مذکور است.

۲- این است آیین ما، ص ۱۴۱ - جالب است بدانیم که مرحوم کاشف الغطاء در همین کتاب شش حدیث که حاکی از منزلت خاص علی علیه السلام در اسلام است، نقل می‌کند. وی ششمین حدیث را چنین ذکر کرده: «حدیث مشهور: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» «علی همواره با حق است و حق نیز با علی است». (ص ۱۴۰ ترجمه‌ی فارسی) اما ای کاش در ادامه‌ی کلام نیز ذکر می‌کرد که «ابن أبي الحديد» شارح مشهور نهج البلاغه که نام او غالباً بر سر زبان علمای ماست از قول شیخ ابوالقاسم بلخی معتزلی و شاگردانش نقل کرده که معتقد بودند: اگر علی در برابر خلفا شمشیر می‌کشید و با آن‌ها مخالفت می‌کرد ما حق را با علی می‌دانستیم و آن‌ها را فاسق می‌شمردیم لیکن چون علی با آنها بیعت کرده لذا کار آن‌ها را درست

علاوه بر این، حضرت علی علیه السلام که خود به احکام بیعت اعلم از سایرین بود و خود فرموده بود: «لَأَنْتَهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يُتَنَّى فِيهَا النَّظَرُ وَلَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ» «همانا بیعت، یک با راست و در آن تجدید نظر نشده و در آن اختیار دوباره از سر گرفتن نیست». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۷) و به همین سبب در زمان خلافت خویش به طلحه و زبیر فرمود: «فَإِنْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَتُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَإِنْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي كَارِهِينَ فَقَدْ جَعَلْتُمْ لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الظَّاعَةَ وَإِسْرَارِكُمَا الْمُعْصِيَةَ وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُمْ بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَّةِ وَالْكِتْمَانِ وَإِنَّ دَفْعَكُمْ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ حُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ» «اگر شما دو تن با فرمانبرداری [و رضایت] با من بیعت کرده‌اید پس [به سویم] باز گردید و به زودی در پیشگاه الهی توبه کنید و اگر به اکراه [و عدم رضایت قلبی] با من بیعت کرده‌اید شما خود این راه بر من گشوده‌اید که طاعت و فرمانبرداری را اظهار نموده و مخالفت و سرکشی خویش را نهان داشته‌اید!»<sup>(۱)</sup> سوگند به جان خودم که شما از [سایر] مهاجرین<sup>(۲)</sup> به تقیه و پوشیده داشتن عقیده، سزاوارتر نبودید [زیرا هیچ کس مجبور به بیعت نبود] اگر امر بیعت را پیش از آن که بدان اقرار نمایید

می‌دانیم زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «علی با حق است و حق با علی است و علی به هر جانب که حق باشد، می‌گردد». و بارها به علی فرموده: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَسَلْمُكَ سَلْمِي = جنگ تو، جنگ من و صلح تو، صلح من است». بنابراین، علی کار باطل نکرده و با باطل صلح و سازش نمی‌کند! (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار المعرفة و دار الکاتب العربی و....، المجلد الأول ص ۲۱۱ و ۲۱۲ در شرح خطبه‌ی ۳۷).

۱- پر واضح است در کاری که زور و اجبار نباشد، پس از تحقق عقد، ادعای عدم رضایت قلبی مسموع نیست چنان که حضرت امیر علیه السلام فرمود: «(زبیر) می‌پندارد که با دست بیعت کرده نه با [رضای] دل! حال آن که [بی جبر و زور] به بیعت اقرار کرده و [اینک] ادعای عدم رضایت [قلبی] دارد پس بر او لازم است بر این ادعا دلیلی روشن بیاورد و إلا باید به بیعتی که از آن خارج شده [و فرمانبرداری از آن را فرو گذاشته، دیگر بار] وارد شود [و به عهد خویش پایبند باشد] = يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَقْرَرَ بِالتَّبِيعَةِ، وَادَّعَى الْوَلِيحَةَ فَلَيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرِفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيهَا حَرَجَ مِنْهُ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۸).

۲- توجه داشته باشید که علی علیه السلام در این موضع، «انصار» را ذکر فرموده زیرا آن‌ها در دیار خویش و در اکثریت بودند و تقیه برای ایشان وجهی نداشته است.

پس می‌زدید [و ردّ می‌کردید] بر شما آسان‌تر بود از این که بدان وارد شوید [و آن را بپذیرید] سپس بخواهید از آن خارج شوید [و آن را بر عهده نگیرید]». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۴) بنابراین، با توجه به تصریحات آن حضرت درباره‌ی بیعت و درباره‌ی حکومت بر مسلمین - خصوصاً آنچه که از نامه‌ی ۶۴ نهج البلاغه آوردیم - نمی‌توان گفت حضرت علی علیه السلام به اجبار با ابوبکر بیعت فرمود! کسی که علی علیه السلام را بشناسد می‌داند که محال است آن حضرت، خلافت کسی را، خلاف فرموده‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بداند و با او حتّی به اجبار بیعت کند! (فتاؤل دون العصبیة) این‌ها مسأله‌ای را به علی علیه السلام نسبت می‌دهند که آن حضرت همان ادّعا را از سایرین نپذیرفته است. (فتاؤل) آیا این‌ها در ادّعای حبّ علی، راست می‌گویند؟!

ثامناً: مشارکت حضرت علی علیه السلام در شورای شش نفره که عمّر پیشنهاد کرده بود نیز دلیلی واضح است بر این که آن حضرت خود را منصوص الله و منصوب النّبی صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌دانست. زیرا همه - تا چه رسد به علی علیه السلام می‌دانند که در امر الهی مشورت جایز نیست بلکه مشورت در اموری است که در آن امر و نهی شرعی موجود نباشد. آیا پیامبر در این که مردم در چه ماهی روزه بگیرند با کسی مشورت می‌کرد؟!

بنابراین، اگر علی علیه السلام معتقد بود که از جانب خدا مأمور به خلافت و اِمارت مسلمین است، نمی‌توانست در شورا شرکت کند بلکه باید می‌فرمود مشورت در این مورد که درباره‌ی آن نصّ شرعی وجود دارد، اجتهاد در مقابل نصّ و باطل است!

در این جا لازم می‌دانم در ایّام واپسین عمر درباره‌ی شورای شش نفره مطالبی را برای بیداری برادران مسلمان خود، بنگارم زیرا در این موضوع نیز غالباً آخوندها عوام‌فریبی می‌کنند و علاقه‌ای به اظهار حقیقت ندارند و حتّی برخی از علمای بزرگ ما که استاد دانشگاه بوده و در تاریخ اسلام بصیرت کافی دارند و از جنایات تاریخ بیزارند (!؟) احتمالاً از ترس آخوندها و عوام، در کتب یا خطب خود در بیان حقیقت ماجرای شورای شش نفره، از پسند و عادت مردم پا را فراتر نمی‌گذارند! اما ما خود را نسبت به بیداری برادران مسلمان و خدمت به وحدت اسلامی مسؤول می‌دانیم و در این مجال مطالبی را به اختصار به

اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانیم تا خود در آن تأمل و پس از تحقیق و تفکر، از حق پیروی کنند، ما این سطور را با توجه به تألیف یکی از علمای معاصر بندرعباس که به نظر ما از تعصبی که در بسیاری از اهل سنت - مانند بسیاری از شیعیان - نسبت به تمامی اجزاء مذهبشان دیده می‌شود، فاصله دارد و عالمی محقق است نه فاضلی مقلد! به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم منظور ما آقای «سید عبدالرحیم خطیب» و کتاب دو جلدی ایشان موسوم به «شیخین» (جلد اول) و «صهرین» (جلد دوم) است و مطالعه‌ی این دو کتاب را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

لازم است بدانیم پس از این که بزرگان مدینه از خوف ایجاد اختلاف و مناقشه میان مسلمین در مسأله‌ی جانشینی عُمر اصرار ورزیدند که وی فردی را به جانشینی خود معرفی و نامزد نماید تا مردم با او بیعت کنند؛ سرانجام عمر پیشنهاد کرد که شش نفر از کبار اصحاب رسول الله ﷺ که در پیشرفت اسلام و فداکاری برای پیشبرد دین خدا سوابق مهم و تأثیر چشم‌گیر داشتند نامزد خلافت باشند. این شش نفر عبارت بودند از:

۱- حضرت علی رضی الله عنه.

۲- زبیر بن عوام، پسر عمه‌ی حضرت علی رضی الله عنه.

۳- طلحه بن عبیدالله که در زمان بیماری عمر به سفر رفته و در مدینه حاضر نبود. وی از عَشْرَه مَبْشُرَه بود که در غزوه‌ی أُحُد مشارکت داشت و یک دستش در این جنگ فلج شد.

۴- عثمان بن عفان، داماد پیامبر و باجناق حضرت علی رضی الله عنه.

۵- عبدالرحمان بن عوف، یکی از عَشْرَه مَبْشُرَه و هشتمین فردی که به دعوت ابوبکر در مکه به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و یک بار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد، وی شوهر خواهر عثمان بود.

۶- سعد بن ابی وقاص، پسر عمه‌ی عبدالرحمان بن عوف فاتح قادیسیه.

عمر به جز طلحه که در سفر بود سایر نامزدها را نزد خود خواند و به آن‌ها گفت: من درباره‌ی شما فکر کردم و دیدم شما سروران قوم و رهبران مردم هستید و چشم مردم به شماست و رسول الله ﷺ در حالی که از شما راضی و خشنود بود رحلت فرمود. خلافت باید

در یکی از شما باشد. هر گاه شما برای انتخاب خلیفه از بین خود حسن نیت داشته باشید و صراط مستقیم در پیش و صلاح اسلام را در نظر بگیرید در این صورت من از ناحیه‌ی مردم نسبت به کارتان نمی‌ترسم زیرا مردم به کار شما راضی و تسلیم نظر شما خواهند شد. آنچه مرا می‌ترساند این است که شما در این باره با هم اختلاف کنید و کار مسلمین بدین سبب به منازعه و هرج و مرج بکشد، پسر «عبدالله» در اجتماع شما باشد و اشتراک مساعی کند ولی حق انتخاب شدن ندارد، همینکه من از دنیا رفتم تا سه روز با هم اجتماع نموده به مشاوره پردازید و روز چهارم باید یک نفر از شما به خلافت انتخاب شده و عملاً بر سر کار آید.

سپس «صهیب بن سنان» را مأمور کرد تا در این سه روز در مسجد نماز جماعت بگزارد و پیش‌نماز مردم باشد تا نامزدها در این سه روز برای مشاورت در امر خلافت همراه با پسرش عبدالله - که از نامزدها نبود - در خانه‌ای جمع شوند. نامزدها - به جز طلحه که در سفر بود - در خانه‌ی «مسور بن مخرمه» جمع شدند. از سر و صدای نامزدها که در بیرون خانه به گوش می‌رسید و معلوم می‌شد هریک از صلاحیت خویش دفاع می‌کنند، یکی از بزرگان انصار موسوم به «ابوطلحه انصاری» که به دستور عمر همراه عدّه‌ای از اصحاب پیغمبر ﷺ عهده‌دار محافظت از دارالشوری بود تعجب کرد و گفت: گمان می‌کردم هریک از شما از خوف مسؤولیت سنگین خلافت، از قبول این مقام خودداری و هریک آن را به دیگری واگذار می‌کنید اکنون می‌بینم کاملاً رغبت داشته برای احراز آن با یکدیگر مناقشه و رقابت می‌کنید به خدا قسم من این خانه را بیش از سه روز که عمر وصیت کرده محافظت نخواهم کرد و پس از این مدت خانه را ترک می‌کنم و در سرای خویش می‌نشینم تا ببینم چه می‌کنید!

سرانجام عبدالرحمان بن عوف برای این که نزاع و رقابت را از بین نامزدها که هریک در میان مردم طرفدارانی داشتند، بر طرف نماید به آنها می‌گوید کدام یک از شما حق خود را از انتخاب شدن اسقاط می‌نماید و متعهد می‌شود یکی از شما را که برای خلافت بهتر تشخیص دهد، انتخاب کند؟ هیچ یک از نامزدها پاسخ صریح نمی‌دهند لذا عبدالرحمان خود از حق نامزدی منصرف می‌شود تا چنانکه گفته بود از بین بقیه‌ی آنها یک نفر را به عنوان

خليفةى سومّ برای بیعت مردم معرفی کند. عثمان قبل از سایرین این پیشنهاد را می‌پذیرد سپس سایرین جُز حضرت علی علیه السلام موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام می‌کنند. عبدالرحمان به آن حضرت می‌گوید: تو چه می‌گویی ای ابا الحسن؟ علی علیه السلام می‌گوید: تعهد کن و قول بده که در این امر حقّ را مراعات کنی و تابع هوای نفس نشوی و تحت تأثیر علائق خویشاوندی و قومیت قرار نگیری و در خیرخواهی و صلاح امت محمد صلی الله علیه و آله قصور نکنی.

عبدالرحمان می‌گوید: شما همگی با من عهد و پیمان ببندید که از میان شما هر که را به خلافت برگزیده و با او بیعت کنم شما نیز مخالف نکرده و با او بیعت کنید من نیز تعهد می‌کنم از خویشاوندانم به صرف این که با آنها پیوند خویشاوندی دارم، جانب‌داری نکنم و در خیرخواهی نسبت به مسلمین کوتاهی نکنم. حضرت علی علیه السلام نیز مانند سایرین راضی می‌شود تا عبدالرحمان با رعایت این تعهد، اقدام نماید. بدین ترتیب عبدالرحمان هم از آنها بر عدم مخالفت با منتخب خود، عهد و پیمان گرفت و هم خود به رعایت مصلحت مسلمین و اجتناب از ملاحظات خویشاوندی متعهد شد. پس از این توافق همگی از دارالشوری خارج و از یکدیگر جدا شدند تا عبدالرحمان طبق اختیاری که به او تفویض شده بود اقدام و به وظیفه‌ی خود عمل کند. در مدّت باقیمانده عبدالرحمان به آراء و افکار بزرگان حاضر در مدینه نیز مراجعه کرد تا بداند نظر مردم نسبت به پنج نامزد پیشنهادی عمّر چگونه است و کدام یک را بر سایرین ترجیح داده و برای خلافت بهتر می‌دانند.

عبدالرحمان با کبار صحابه و بعضی از امراء لشکر و رؤساء قبائل که برای اطلاع از جریان امر خلافت به مدینه آمده بودند و حتی برخی از زنان دانا و با بصیرت، مشورت و نظرخواهی کرد. ابن کثیر در «البدایة والنهایة» مشابه بخاری می‌گوید همه‌ی مردم به عثمان مایل بودند مگر «عمّار بن یاسر» و «مقداد بن الأسود» که حضرت علی علیه السلام را ترجیح می‌دادند!

أما مسألة ای در این روایات به نظر می‌رسد که شایسته نیست مغفول بماند. کلّیه‌ی تواریخ - که دائرة المعارف فرید وجدی نیز از آن جمله است - بلااستثناء اتفاق دارند که صبح روز چهارم عبدالرحمان بن عوف در مسجد نبوی و در ملاء عام ابتداء حضرت علی علیه السلام را نزد خود خواست و دست بیعت به سوی او دراز کرد در حالی که اگر بنا به ادّعای احادیث،

همه‌ی مردم یا اکثریت قاطع ایشان عثمان را ترجیح می‌دادند در این صورت عبدالرحمان متعهد بلکه موظف بود بدون تعلل و مستقیماً با عثمان بیعت کرده و او را برای بیعت به خلافت، به مردم معرفی کند نه این که ابتداء علی علیه السلام را پیش بکشد که به اندازه‌ی عثمان مورد تمایل مردم نبود! (فتاویل دُونَ الْعَصَبِيَّة).

پس واضح است که نتیجه‌ی تحقیق و تفحص عبدالرحمان در میان جوه و بزرگان مدینه چنان بود که هیچ یک از دو نامزد اصلی یعنی علی و عثمان اکثریت قاطع را کسب نکرده بودند و شاید آراء حضرت علی علیه السلام اندکی از عثمان بیشتر بوده است و احتمالاً به همین سبب عبدالرحمان ابتداء دست بیعت به سوی علی علیه السلام دراز کرد و یا این که به نظر شخصی خود علی علیه السلام را مقدم داشت.

باری، عبدالرحمان صبح روز چهارم «مِسُورَ بن مَخْرَمَةَ» را که شورای انتخاب خلیفه‌ی سوم در خانه‌ی او برگزار شده بود به سراغ حضرت علی علیه السلام و عثمان فرستاد و آن‌ها را نزد خود خواست و همگی به اتفاق برای ادای نماز صبح به مسجد پیامبر رفتند. قبل از آن‌ها کبار صحابه‌ی رسول الله - اعم از مهاجرین و انصار - و رؤساء قبائل و امرای سپاه و سائر طبقات مردم در مسجد اجتماع کرده و منتظر نتیجه‌ی کار دارالشوری در امر خلافت بودند. مسجد مملو از مردم بود و اعضای شوری به زحمت توانستند برای خود جایی بیابند.

پس از ختم نماز، عبدالرحمان بن عوف در حالی که عمامه‌ای را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اهداء فرموده بود بر سر داشت بر منبر پیغمبر ایستاد و خطاب به مردم گفت: من پنهان و آشکار درباره‌ی انتخاب خلیفه از شما پرسیدم تا نظر شما را بدانم دیدم شما برای این مقام کسی را بهتر از علی و عثمان نمی‌دانید آن‌گاه علی را نزد خود خواند و دستش را در دستان خود گرفت و پرسید: آیا تعهد می‌کنی که مطابق قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره‌ی شیخین عمل کنی؟ حضرت علی علیه السلام جواب داد: «تا آن‌جا که بدانم و تا حدی که بتوانم عمل می‌کنم». و یا فرمود «امیدوارم به قدر توان و علم خویش عمل نمایم»<sup>(۱)</sup>. چون حضرت

۱- تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۸۶ و الکامل فی التّاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷ و البدایة والنّهایة، ابن کثیر، ج ۷،

علی علیه السلام به سؤال عبدالرحمان جواب مثبتِ قطعی صریح نداد، عبدالرحمان عثمان را به نزد خود خواند و دستش را در دستان خود گرفت و همان سؤال را پرسید، عثمان بی درنگ جواب مثبت داد و عین پیشنهاد را پذیرفت و گفت: آری. عبدالرحمان که روی منبر پیامبر ایستاده بود، در حالی که دست عثمان را در دست داشت با او بیعت کرد و سر به آسمان برداشت و دو بار گفت: خداوند بشنو و گواه باش، و ادامه داد: خدایا، من آنچه بر ذمه داشتم به عثمان وا گذاشتم. آن گاه عثمان را روی پله‌ی دوّم منبر نشانید تا مردم با او بیعت کنند. بنابه نقل تواریخ حضرت علی علیه السلام چنان که عهد کرده بود، پس از عبدالرحمان، اولین کسی بود که با عثمان به عنوان خلیفه بیعت فرمود آن گاه عموم مردم حتی آنان که قبل از این ماجرا به علی علیه السلام تمایل داشتند، راضی شدند که با عثمان بیعت کنند. طلحه - که در سفر بود - پس از این که مراسم تعیین خلیفه برگزار گردید و کار به انجام رسید، به مدینه بازگشت و با عثمان بیعت کرد.

در این جا لازم است در چند مسأله‌ی تأمل کنیم، یکی آن که چرا حضرت علی علیه السلام به سؤال عبدالرحمان جواب صریح و قاطع نداد. با توجه به ذکاوت و درایت فراوان و ریزینی و موشکافی و دقت نظر و دوراندیشی حضرت علی علیه السلام در امور گوناگون و التزام شدید آن حضرت به کوچکترین مسائل شریعت که به این امتیاز، شهره‌ی خاصّ و عامّ بود و فی المثل در همین ماجرای دارالشوری فقط حضرت علی علیه السلام بود که برخلاف سایرین که بی قید و شرط پیشنهاد عبدالرحمان را پذیرفتند، با درایتی که داشت تا از او بر مراعات انصاف و عدم جانبداری از یک فرد خاصّ، تعهّد نگرفت، پیشنهاد او را نپذیرفت. بنابراین حضرت علی علیه السلام بهتر از هر کس می‌دانست که اسلام جز قرآن و سنّت نیست و اضافه کردن شرط «تبعیت از سیره‌ی شیخین» زائد است. آیا زمانی که ابوبکر به خلافت رسید جز التزام به قرآن و سنّت انتظار دیگری از او می‌رفت که عبدالرحمان چنین شرطی را برای سوّمین خلیفه در نظر گرفت؟

دوّم این که متأسفانه این کار بی دلیل عبدالرحمان را عده‌ای بهانه کرده‌اند تا هیاهو کنند که اگر علی شیوه‌ی خلیفه‌ی اوّل و ثانی را درست می‌دانست، به شرط عبدالرحمان راضی می‌شد! در حالی که پرواضح است که علی علیه السلام نمی‌خواست مقلّد آن‌ها باشد و بس. (فتأمل).



علی علیه السلام که مقام والایش أجلّ از این است اما هیچ مجتهدی نیز مجاز نیست که مقلد باشد بلکه باید به علم و تحقیق خویش از کتاب و سنت عمل کند تا چه رسد به شاگرد اوّل مکتب پیامبر، حضرت علی علیه السلام که حتّی دو خلیفه‌ی قبلی نیز در غوامض امور نظر آن حضرت را جو یا می‌شدند!<sup>(۱)</sup>

معروف است که در زمان «مالک» فقیه مشهور مدینه و امام مذهب مالکی، خلیفه‌ی عباسی او را احضار نموده و به او پیشنهاد کرد که می‌خواهم کتب و فتاوی سایر فقهاء را

۱- خیر خواهی و مودت خالصانه میان کبار صحابه حاکم بود و اگر گاهی کدورتی حاصل می‌شد اصل دوستی و اخوت آنها را خدشه‌دار نمی‌کرد و به اندک زمانی به آشتی و مراقت ختم می‌شد. خلفاء همواره پذیرای وصایا و پیشنهادهای حضرت علی بوده‌اند. همه می‌دانند که ابوبکر، رأی حضرت علی علیه السلام را دربارهٔ مبدأ تاریخ اسلام پذیرفت و در کارهایش با آن حضرت مشورت می‌کرد. تقسیم غنائم در زمان خلافت شیخین بر عهده‌ی حضرت علی علیه السلام بود. ابوبکر در زمان فتح شام، رأی علی علیه السلام را بر نظر سایرین ترجیح داد و به رأی آن حضرت عمل کرد. کارهای قضایی نیز در دوران شیخین به دست حضرت علی بود. عُمر غالباً در بیان مسائل فقهی مردم را به حضرت علی ارجاع می‌داد (ر.ک. شاهراه اتحاد، ص ۱۲۰ و ۱۶۱ و تحریر دوم «عرض اخبار اصول» ص ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۶۴۳ تا ۶۴۵) و لاقلاً در میان ما بسیار معروف است که عمر همواره می‌گفت: «أفضانا علی» «علی از همه‌ی ما قاضی‌تر است». و یا می‌گفت: «به خدا پناه می‌برم از مشکلی که ابوالحسن علی علیه السلام برای حلّ آن حاضر نباشد». و یا می‌گفت: زنان عاجزاند از این که مانند علی بزنند». شیعه و سنی اخباری نقل کرده‌اند که عُمر بارها پس از شنیدن رأی علی علیه السلام، از رأی خویش عدول کرد. معروف است که عمر گفته بود اگر علی بر خلاف رأی من، حکمی کرد از رأی او پیروی کنید، تا بدان‌جا که روزی غلامی را به حبس محکوم کرد، علی علیه السلام در راه به غلام و مامورین عمر برخورد و از ماجرا پرسید و چون از احوال غلام آگاه شد حکم به براءت وی داد آن‌ها نیز غلام را بازگرداندند عمر پرسید: چرا دستورم را اجرا نکردید؟ مامورین گفتند: مگر خودت بارها نگفتی اگر علی علیه السلام برخلاف من حکمی داد، به رأی او عمل کنید. ما نیز در این کار چنان کردیم که گفته بودی! (ضروری است که به حاشیه‌ی صفحه‌ی ۱۲۰ کتاب «شاهراه اتحاد» مراجعه شود). خواننده‌ی فکور آیا غاصبین خلافت دائماً مردم را از پیرامون فرد مغضوب الحقّ دور کرده و توجّه مردم را از وی منحرف می‌سازند یا این که دائماً در احترام و اکرام وی می‌کوشند و از او تعریف و تمجید می‌کنند!؟

جمع آوری و تبعیت از آن‌ها را ممنوع و محدود کنم و فقط قرآن و کتاب «مَوْطَأً» تو را باقی بگذارم تا همه به آرای فقهی تو عمل کنند. امام مالک رحمته الله با این کار مخالفت کرد و گفت ابداً راضی به چنین کاری و تحمّل چنین مسؤولیتی نیستم. مردم نباید از من تقلید کنند بلکه اگر استنباط مرا از کتاب و سنّت و أدله‌ی مرا درست تشخیص دادند، می‌توانند رأی مرا قبول کنند. آیا می‌توان گفت که مالک خودش را قبول نداشته است؟! آیا اگر امروز به آیت الله منتظری یا گلپایگانی بگویند حضری مطابق کتاب و سنّت و سیره‌ی آیت الله خمینی و مطهری بر ایران حکومت کنی و آن‌ها بگویند ما به کتاب و سنّت و علم خویش عمل می‌کنیم به معنای آن است که با آقای خمینی و مطهری مخالف هستند و آن‌ها را گمراه و کارهایشان را باطل می‌دانند؟!

بنابراین، اگر علی رضی الله عنه فرموده به علم خویش از کتاب و سنّت عمل می‌کنم و شرط زائد را نپذیرفته سخنی درست و مبتنی بر موازین شرعی و عقلی فرموده اما این سخن دلیل مخالفت او با دو خلیفه‌ی قبلی نیست و إلاً از آن‌ها تعریف و تمجید نمی‌فرمود و اگر خطاهای آن‌ها را آشکار نمی‌کرد لاقلاً می‌توانست سکوت کند در حالی که بر خلاف میل تفرقه‌جویان، از آن دو در موارد متعدّد به نیکی یاد فرموده است. اگر علی رضی الله عنه معذل کارهای شیخین را قابل قبول و خوب نمی‌دانست، مجبور نبود که قسم بخورد و بفرماید: «وَلَعَمْرِي إِنَّ مَكَانَهُمَا مِنَ الْإِسْلَامِ لَعْظِيمٌ وَإِنَّ الْمُصَابَ بِهِمَا لَجَرْحٌ فِي الْإِسْلَامِ شَدِيدٌ رَجْمَهُمَا اللَّهُ وَجَزَاهُمَا بِأَحْسَنِ الْجَزَاءِ» (به جان خودم سوگند که همانا مقام و جایگاه آن دو در اسلام هر آینه بزرگ است و مصیبت [از دست رفتن] آن‌ها زخمی شدید در اسلام است خدایشان رحمت فرموده و آن دو را به نیکوترین وجه پاداش عطا فرماید)<sup>(۱)</sup>.

آن حضرت مجبور نبود بفرماید: «فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأُمُورَ فَيَسَّرَ وَشَدَّدَ وَقَارَبَ وَاقْتَصَدَ» (ابوبکر ولایت آن امور را به دست گرفت، پس بجا آسان گرفت و نرمش نشان داد و بجا شدّت به خرج داد، زیاده‌روی را ترک و درستی و راستی را قصد کرد و

۱- وقعه‌ی صفین، نصر بن مزاحم منقروی، ص ۸۹

میان‌روی و اعتدال را برگزید». یا بفرماید: «فَصَحِبْتُهُ مُنَاصِحاً وَأَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهُ فِيهِ جَاهِداً». «پس خیرخواهانه او (= ابوبکر) را همراهی کردم و با مجاهدت و جدیت در آنچه خدا را اطاعت می‌نمود از او اطاعت کردم». و یا بفرماید: «فَلَمَّا احْتَضَرَ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ قَوْلَهُ فَسَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَنَاصَحْنَا» (ابوبکر) چون به حال احتضار رسید نزد عمر فرستاد و حکومت را به وی سپرد سپس ما نیز [گفته‌اش را به قبول] شنیدیم و اطاعت و خیر خواهی کردیم»<sup>(۱)</sup>.

آیا احتمال می‌دهید یک مسلمان عادی در مورد غاصبین مقام امامتِ الهیه چنین سخن بگوید تا چه رسد به علی علیه السلام?! آیا فرد مغضوب الحقّ چنان از غاصب مقامِ الهی خویش دفاع می‌کند که به اعتراف خودش: «وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا» «به خدا سوگند آن قدر از او (= عثمان) دفاع کردم که بیم می‌دارم گنه‌کار باشم!» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۴۰) آیا مغضوب الحقّ دو پسر عزیزش حضرات حسنین را برای محافظت از غاصب می‌گمارد که مبادا به وی گزند برسد؟! آیا مغضوب الحقّ نمی‌توانست نسبت به غاصب لأقلّ سکوت کند و به او بی‌اعتنا بماند؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

در مورد عثمان نیز لازم است بدانیم که وی کارهای دو خلیفه‌ی قبلی را مخالف کتاب و سنت نمی‌دانست و از این که شرط زائد و بلا دلیل عبدالرحمان را پذیرفت، کار عجیبی نکرده است گرچه دقت نظر و باریک‌بینی حضرت علی علیه السلام امتیاز بزرگی است که مختصّ اوست و مُنکر ندارد. اما مهم‌تر از هر چیز بیعت حضرت علی علیه السلام با اوست که جایی برای بهانه‌جویی باقی نمی‌گذارد<sup>(۲)</sup>. (فَلَا تَتَّجَاهِلْ) اما هزاران افسوس که علماء و نویسندگان ما در کتب خود و یا بر منابر قضیه‌ی خلافت عثمان را فقط به صورت زیر نقل می‌کنند:

عمر در مرض موت به صُهَّيب رومی فرمان داد تا شش تن از اصحاب پیغمبر را که خود

۱- «الغارات» ثقفی، ج ۱، ص ۳۰۶- جملات علی علیه السلام در تأیید شیخین منحصر به موارد فوق نیست ولی به عنوان نمونه برای بحث ما کافی است. خوانندگان به کتاب شریف راهی به سوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳ تا ۱۸۲، مراجعه کنند.

۲- به حاشیه‌ی شماره‌ی ۱ صفحه ۳۷۷ کتاب حاضر مراجعه شود.

برگزیده بود سه روز درخانه‌ای برای مشورت و تعیین خلیفه، گرد آورد و خود در این مدّت بر مردم در نمازهایشان امامت کند و عده‌ای نگهبان بر آن خانه بگمارد و هر گاه پنج نفر از این شش تن یکی را به عنوان خلیفه برگزیدند و یکی نپذیرفت، او را بگشود و اگر چهار تن بر فردی توافق کردند و دو نفر مخالف بودند، آن دو را گردن زند و هر گاه سه تن از آن‌ها یکی را انتخاب نمایند و سه تن مخالفت نموده و فرد دیگری را تعیین نمایند در این صورت پسرش «عبدالله بن عمر» داور باشد که کدامیک از دو فرد انتخاب شده را برای خلافت صالح بشمارد و اگر به حکمیت عبدالله راضی نشدند، خلیفه کسی باشد که عبدالرحمان بن عوف او را برگزیده است و اگر بازهم سه رقیب گروه عبدالرحمان، مخالفت کردند، هر سه باید کشته شوند! سپس می‌گویند کاملاً معلوم بود با این ترکیبی که عمر برای شورا و با این ترتیبی که برای تعیین جانشین خویش اتخاذ کرده بود، علی به خلافت نمی‌رسید زیرا عبدالرحمان به سبب خویشاوندی با عثمان قطعاً از او جانبداری می‌کرد! اغلب علمای ما عیوب این روایت را به روی خود نمی‌آورند!

درحالی که اگر در متن روایت تأمل شود نادرستی و مجعولیتش آشکار می‌شود زیرا می‌گوید هر گاه پنج تن از شش نامزد خلافت یکی را از میان خود به خلافت انتخاب کردند و یک نفر مخالفت کرد، صهیب باید سر از تنش جدا سازد!

در حالی که پرواضح است هر گاه از شش نفر، پنج تن یکی را انتخاب نمایند، فرد مذکور خلیفه خواهد بود و دیگر فردی که با آن منتخب یگانه مخالف باشد وجود خارجی نخواهد داشت زیرا پنج نفر «انتخاب کننده» هستند و فرد اخیر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند شش نفر، بنابراین کسی باقی نمی‌ماند تا با پنج «انتخاب کننده» مخالفت نماید!

هم‌چنین در موردی که می‌گوید اگر چهار نفر یکی را انتخاب کرد و دو نفر مخالف بودند، هردو را بکشید باز اشکال بالا باقی است، چه وقتی که چهار نفر یکی را انتخاب نمایند، دیگر دو مخالف باقی نخواهد بود زیرا در این فرض، چهار نفر «انتخاب کننده» هستند و یک نفر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند پنج نفر و مخالف فقط یک نفر خواهد بود نه دو نفر و هم‌چنین آن‌جا که می‌گوید هر گاه سه نفر یکی را و سه نفر، دیگری

را انتخاب کردند چنین و چنان کنید نیز به همان مشکل مبتلاست. زیرا هرگاه سه نفر یکی را انتخاب کنند، دیگر سه مخالف نخواهیم داشت زیرا سه نفر «انتخاب کننده» هستند و یک نفر «انتخاب شده» خواهد بود که جمعاً می‌شوند چهار نفر و فقط دو مخالف باقی می‌ماند که چون در اقلیت می‌باشند، نظرشان نافذ نخواهد بود و نیازی نیست که دستور قتلشان صادر شود! صدور چنین دستوری حتی از جانب یک فرد کم عقل محتمل نیست تا چه رسد به عمر که به کمک مشاورانش از جمله حضرت علی، یکی از بزرگ‌ترین امپراطوری‌های زمان خود را اداره می‌کرد و همه فرمانپذیر او بودند.

علاوه بر این در این فرمان دستور داده که سر هر کدام از اعضای شوری را که مخالفت کرد از تن جدا نمایند! آیا کسی چون علی علیه السلام یا زبیر یا سعد که فاتح قادیسیه بود و هر یک طرفدارانی نیز داشتند مثل مجسمه ساکت می‌نشستند که مأمور عمر ایشان را گردن بزنند؟! آیا مأمور عمر می‌توانست با چند نفر مقابله کند و آنها را از پای در آورد؟! گیرم که چنین می‌شد آیا قتل اصحاب کبار پیامبر در مدینه به این سادگی بود و اصلاً کسی چنین کاری را به عهده می‌گرفت و آیا با قتل آنها امر خلافت سامان می‌یافت و با بر عکس؛ فتنه‌ای بزرگ برپا می‌شد که عاقبتش نامعلوم بود؟ این آشوب به نفع هیچ کس نبود و طبعاً معقول نیست که چنین دستوری صادر شود!

نکته‌ی دیگر آن که گیرم عمر چنین خواسته بود و با چنین دستور خلاف شرع، قصد داشت شورایی برپا کند، آیا علی علیه السلام در چنین شورایی مشارکت می‌کرد؟! علاوه بر این آیا اگر علی علیه السلام خود را منصوب من عندالله می‌دانست، در شوری شرکت می‌کرد و تعهدات شوری را می‌پذیرفت و با منتخب نامشروع شوری که به قول شما از قبل معلوم بود علی نخواهد بود، بیعت می‌کرد و به او مشروعیت می‌بخشید؟! اگر از قبل معلوم بود که اعضای شوری را چنان ترتیب داده‌اند که علی انتخاب نشود<sup>(۱)</sup> چرا علی به این مسأله‌ی واضح اعتنا

۱- حتی بنا به برخی از روایات، عباس به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «عمر ترتیبی اتخاذ کرده تا عثمان خلیفه شود، تو در این شوری مشارکت نکن تا خود را هم طراز آنها قرار نداده باشی!» آیا عباس به این موضوع توجه داشت اما علی علیه السلام به این موضوع بی‌اعتناء بود؟!

نکرد و در شوری مشارکت کرد؟! آیا فقط می‌خواست در بی‌اعتنایی سایرین به منصوبیتِ الهی خویش، بی‌سهم نباشد؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟!

نکته‌ی دیگر آن‌که ناقل روایت کشتنِ مخالفین، فردی به نام «أَبُو مَخْنَفٍ» است که از نظر علمای رجال موثوق نیست.

هم‌چنین روایاتی که می‌گویند سه نفر حقّ خود را به سه نفر دیگر واگذار کردند، با هم اختلاف دارند بعضی از جمله «ابن اثیر» می‌گویند عبدالرحمان صبح روز چهارم که پایان مهلت سه روزه‌ی عمر بود از اهل شوری خواست برخی حقّ خود را به دیگری و اگذار کنند و زبیر حقّ خود را به پسر عمّه‌اش حضرت علی و سعد حقّ خویش را به عثمان و اگذار کرد [درحالی‌که ابن خلدون در تاریخش گفته است سعد حقّ خویش را به حضرت علی علیه السلام واگذار کرد. البته طبری نیز روایتی آورده که حضرت علی علیه السلام نزد سعد رفت و او را به خدا قسم داد که وی با عبدالرحمان بن عوف به نفع عثمان متحد نشود] و در این‌جا ذکری از طلحه نیست. اما بعضی مانند «ابن کثیر» می‌گویند در همان روز اول عبدالرحمان از نامزدها خواست که برخی به نفع برخی دیگر کنار روند لذا زبیر به نفع حضرت علی علیه السلام و طلحه به نفع عثمان و سعد به نفع عبدالرحمان کنار رفتند حال آن‌که تواریخ می‌گویند طلحه به سفر رفته و غائب بود. دیگر آن‌که در این روایات عمر به «مقداد بن الأسود» دستور داده پس از مهلت سه روزه، مخالفین را بکشد، در حالی‌که همگان مقداد را از دوستداران و طرفداران صادق حضرت علی علیه السلام می‌دانند و حتی او را از شیعیان آن حضرت قلمداد می‌کنند؟! در این صورت چگونه ممکن است که عمر او را برای چنین مأموریتی برگزیند؟! (فَلَا تَتَّجَاهَلْ).

تاسعاً: نکته‌ی دیگری که غالباً برای فریب عوام از آن استفاده می‌شود این است که می‌گویند: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی را به عنوان خلیفه‌ی بلافصل خویش نصب نفرموده و انتخاب خلیفه بر عهده‌ی شورای مسلمین بود پس چرا عمر هیچ یک از انصار را در شورای شش نفره قرار نداد؟! یا چرا ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه‌ی خود معرفی کرد؟!

اقرار می‌کنم که در این مورد اگر عوام فریب بخورند آن‌ها را نمی‌توان ملامت کرد! زیرا چنان‌که تا امروز دیده‌ام بسیاری از مردم اطلاع ندارند که در صدر اسلام بین بسیاری از اصحاب پیامبر ﷺ توافقی وجود داشت که اگر زعیم جامعه‌ی اسلامی از مهاجرین - که غالباً از قریش بودند - باشد، به پسند رسول الله ﷺ نزدیک‌تر است. زیرا در آن زمان قریش به سبب تجارت‌پیشگی و تعامل با طبقات مختلف مردم، جهان‌دیده‌تر و مردم‌شناس‌تر از انصار بودند که غالباً کشاورز پیشه بوده و نسبت به سایر مناطق شناخت کمتری داشتند.

هزاران شکر ایزدمنان را که در این مورد میان ابوبکر که گفته بود: «الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ» و حضرت علی رضی الله عنه هیچ اختلافی نبود (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۷) بلکه اختلاف علی رضی الله عنه با خلفاء در این بود که چه کسی از مهاجرین برای این مقام لائق‌تر است. (فتاویٰ جلد ۱) اما همگی در این نکته که خلیفه باید قرشی<sup>(۱)</sup> مرضی المسلمین باشد متفق بودند!

اما مسأله‌ی بسیار مهم در این جا مسأله‌ی بیعت است که تنها راه مشروعیت یافتن خلیفه محسوب می‌شود و در امر بیعت هیچ فرقی میان مهاجر و انصار نبود. یعنی حتی یک مهاجر قرشی نیز اگر انصار به او رضایت نداده و با او بیعت نمی‌کردند، مشروعیت نیافته و حائز مقام خلافت نمی‌شد، چنان‌که حضرت علی رضی الله عنه درباره‌ی تعیین خلیفه تصریح فرموده: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى = جُز این نیست که شوری از آن مهاجرین و انصار است پس اگر بر [پیرامون] مردی گرد آمدند و او را امام نامیدند [نتیجه‌ی] این کار مورد رضای خداست». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۶ - این نامه در کتاب «وَقَعَةُ صِفِّينَ» آمده است) به قول برادر مفضل ما جناب سید «مصطفی طباطبائی» - حَفَظَهُ اللهُ تَعَالَى - اگر در نامه فقط آمده بود (همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز بیعت کردند، پس کسانی را که غائب بودند نشاید که بیعت مرا انکار کنند) ممکن بود بگوییم فرض کسانی که ادعا کرده‌اند قصد علی «احتجاج با خصم» بوده بی‌وجه نیست اما ملاحظه می‌شود که علی رضی الله عنه فقط به گفتن این جمله اکتفا نکرده بلکه

۱- در این مورد اصرار و تاکید می‌کنم که کتاب شریف شاهراه اتحاد (ص ۸۲ تا ۱۰۴) ملاحظه شود.

به دنبال آن با افاده‌ی حصر در شروع جمله‌ی اسمیه (إِنَّمَا = جز این نیست که) اصلی را بیان می‌دارد و خبر می‌دهد که مشورت حقّ مهاجرین و انصار است و اگر بر مردی اجتماع کرده و او را پیشوای خود نامیدند این کار موجب رضای خدای است. این جمله ربطی به اعتقادات خصم ندارد تا علی علیه السلام بخواهد به زبان خود او با وی سخن بگوید و این قول آن حضرت احتجاج بر خصم تلقی شود، بلکه در مقام بیان یک اصل در انتخاب زمامدار برای جامعه‌ی اسلامی است. (انتهی کلام طباطبائی) و إلا لزومی نداشت که علی علیه السلام در احتجاج با خصم مسأله‌ی «رضای خدا» را به میان آورد و بر خلاف حقیقت، به خدای تعالی نسبت نادرست بدهد! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ فارس عرصه‌ی سخنوری مجبور نبود که هم نحوه‌ی انتخاب خلیفه را به اجماع مهاجر و انصار منحصر سازد و هم آن را مَرْضِيٌّ خدا بشمارد! بلکه می‌توانست به نوشتن جمله‌ی (کسانی مرا برگزیدند که سه خلیفه‌ی قبلی را انتخاب کرده بودند) اکتفاء نماید. آن حضرت در ادامه‌ی نامه مرقوم فرموده: «فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعِنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى = پس اگر کسی از امر ایشان [یعنی نتیجه‌ی مشورت مهاجر و انصار] با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود نشانده و اگر خودداری و سرکشی کند با او از آن رو که طریقی غیر از طریق مؤمنین<sup>(۱)</sup> را پیروی می‌کند، پیکار می‌کنند و خدا او را بدانچه دوست می‌دارد، وا می‌گذارد». در این نامه حضرت مجبور نبود به آیه‌ی قرآن تشبّه و تأسی بجوید که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۱۱۵﴾ [النساء: ۱۱۵] «هر که پس از این که [راه] هدایت بر او آشکار گردید با پیامبر مخالفت نماید و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند وی را بدانچه دوست می‌دارد وا می‌گذاریم و او را به دوزخ در می‌آوریم که بد سرانجامی است».

۱- توجه فرمایید که مهاجر و انصار را که برگزیده‌ی خدا را کنار گذاشتند و دیگری را برگزیدند «مؤمن» شمرده است! درحالی که می‌توانست در احتجاج با خصم مثلاً «أَكْثَرُ النَّاسِ» یا نظایر آن بنویسد و چنین افرادی را «مؤمن» نگوید. (فتاؤل).



با توجه به مسائل فوق اگر به مسأله‌ی «بیعت» بازگردیم معلوم می‌شود که پیشنهاد و معرفی یک یا چند نفر به عنوان خلیفه توسط ابوبکر یا عمر، موجب خلیفه شدن کسی نمی‌شود و اگر فردی بیعت مهاجر و انصار را کسب نکند، بی‌تردید خلیفه‌ی مشروع، محسوب نمی‌شود (وَأَتَقِ اللَّهَ فَلَا تَتَّجَاهَلْ). بنابراین، در زمان اصحاب پیامبر، یک قرشی که می‌توانست رضایت و بیعت «انصار» را کسب کند، خلیفه می‌شد و برخلاف رضای آن‌ها که اکثریت را تشکیل می‌دادند، کاری از ابوبکر و عمر ساخته نبود.

در این موضوع که پیامبر حتماً پس از خود کسی را به خلافت نصب فرموده، قصه‌ای بافته‌اند که برای بیداری برادران ایمانی در این جا می‌آوریم. قصه‌ی مذکور بدین مضمون است که شیعه‌ای مهمان عده‌ای سنی شد و با آن‌ها عهد کرد که به بحث مذهبی نپردازند، آن‌ها نیز قبول کردند. وی در مجلس آنان به تبجیل و تمجید از ابوبکر پرداخت اما در خاتمه‌ی سخن گفت: ابوبکر از پیامبر نسبت به مسلمین خیرخواه‌تر بود! اهل مجلس تعجب کرده و ناراحت شدند و گفتند: چرا چنین می‌گویی، چگونه ممکن است ابوبکر از رسول خدا ﷺ خیرخواه‌تر باشد؟! شیعه گفت: زیرا ابوبکر امت اسلام را به حال خود وانگذاشت و عمر را خلیفه‌ی بعد از خود قرار داد اما بنا به عقیده‌ی شما رسول خدا ﷺ امت را به حال خود وانگذاشت و کسی را به عنوان خلیفه‌ی خود قرار ندارد؟! سپس از مجلس آن‌ها خارج شد!

سستی این قول واضح است زیرا رسول خدا ﷺ امت را به حال خویش وانگذاشت و برای آنان قرآن کریم و سنت خود یعنی شریعت اسلام را که قانون «بیعت» از آن جمله است، باقی گذاشته بود و می‌بایست مسلمین پس از خاتم النبیین یاد می‌گرفتند که از تعالیم حضرتش استفاده کنند و با هم مشورت نموده‌اند [الشوری: ۳۸] و از طریق شورا مسائل خود را حل و فصل نمایند. اگر آن حضرت کسی را تعیین می‌فرمود، طبعاً امری شرعی تلقی شده و مجالی برای کسب تجربه و ارتقاء مسلمین باقی نمی‌ماند (فتأمل). اما رأی ابوبکر و عمر یا سایرین در نظر مسلمین هیچ‌گونه حجیت شرعی نداشت و اگر در مسأله‌ای اختلاف بروز می‌کرد، آن‌ها ملزم بودند برای به کرسی نشاندن رأی خود به قرآن و سنت استشهداد و استناد کنند و جز این راهی نداشتند. بنابراین به صرف قول ابوبکر یا عمر کسی خلیفه نمی‌شد و

اگر مهاجر و انصار با او بیعت نمی کردند، فرد مذکور خلیفه محسوب نمی گردید. طبعاً چون مسلمین خلافتی بدون بیعت، نمی شناختند، قول ابوبکر یا عمر صرفاً یک پیشنهاد بود که مسلمین در قبول یا رد آن مختار بودند. (فَلَا تَتَجَاهَلْ).

جالب است بدانیم که اهل سنت نیز قصه‌ای ساخته‌اند که آن را یکی از برادران بلوچ برایم نقل کرده است. قصه‌ی مذکور بدین مضمون است که عالمی سنی به نجف رفت و شبی مهمان یکی از علما شد. فردای آن روز میزبان قصد رفتن به حوزه‌ی علمیه کرد، مهمانش از او خواست که در راه مدرسه، وی را همراهی کند و سپس به سفر خود ادامه دهد. عالم میزبان پذیرفت. در مسیر رفتن به مدرسه، عالم سنی از میزبان پرسید: وضع مدارس شما در نجف چگونه است؟ عالم شیعه شروع کرد به تعریف از فعالیت‌های گوناگون شاگردانش در مدارس علمیه، از جمله کتبی که تألیف می‌کنند و مبلغینی که به نقاط مختلف اعزام می‌شوند و به تعلیم و تبلیغ دین می‌پردازند و در کارهای عامّ المنفعه شرکت می‌کنند و در مبارزات سیاسی دخالت دارند و با انحرافات حکومت عراق مخالفت می‌کنند و هکذا. مهمان سنی پرسید: آیا فضلالی حوزه‌ی شما که به این کارها مشغول‌اند، به اسلام ایمان دارند؟! عالم شیعه تعجب کرد و گفت: این چه حرفی است که می‌زنید معلوم است که آن‌ها ایمان دارند و کارهایشان را مؤمنانه انجام می‌دهند و به زندان می‌روند و شکنجه می‌شوند! عالم سنی گفت: معلوم می‌شود توفیق شما در کارتان از خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشتر است زیرا در حوزه‌ی شما به مدت ده یا دوازده یا پانزده سال، صدها تن فاضل مؤمن تربیت می‌شود اما رسول خاتم در طول بیست و سه سال نتوانست بیش از سه یا هفت مؤمن تربیت کند و اکثر تربیت یافتگان مستقیم ایشان مرتد شدند و امام الهی را کنار گذاشتند و پهلوی دخترش را شکستند و موجب سقط نوه‌اش شده و اکثریت جهان اسلام را گمراه کردند! عالم سنی پس از گفتن این سخنان با میزبان خود وداع کرد و به راه خود رفت!

عاشراً: مسأله‌ی بسیار بسیار مهمّ که از مشکلات لاینحلّ تشیع است و همه‌ی علمای ما متفقاً آن را پنهان داشته و پس از فراغت از بحث حدیث غدیر، به آن نمی‌پردازند و توقع دارند مسأله‌ی منصوصیت و معصومیت سایر ائمه نیز مسلم انگاشته شود و حدیث رسوای

لوح نیز برای حلّ همین مشکل جعل گردیده، این است که حتّی اگر چشم و گوش بسته و بدون تأمل، ادّعی علمای ما درباره‌ی حدیث غدیر را بپذیریم، خلاف نیست که حدیث غدیر حتّی اگر دلالتی بر امامتِ الهیه می‌داشت فقط درباره‌ی علی علیه السلام خواهد بود، شما منصوصیتِ الهی سایر ائمه‌ی را چگونه اثبات می‌کنید؟! آیا درباره‌ی ایشان می‌توانید نصّی که عُشرِ اشتهار حدیث غدیر را داشته باشد، عرضه کنید؟!

لازم است خواننده‌ی حقّ جو بداند که یکی از بزرگ‌ترین علمای شیعه به نام «محمد بن محمد بن النعمان» ملقّب به «مفید» است که او را شیخ الأئمة و علّم الشیعة می‌گویند. شیخ مفید کتابی نوشته که نزد شیعیان بسیار معتبر و معروف است و آن را «الإرشاد فی معرفة حُججِ الله علی العباد = رهنمایی و ارشاد [خلق] به شناخت حجّت‌های خداوند بر بندگان» نامیده؛ وی این کتاب را به منظور اثبات امامتِ الهیه‌ی ائمه‌ی اثنی عشر تألیف کرده و جلد اول را به مسائل مربوط به حضرت علی علیه السلام و جلد دوم را به سایر ائمه اختصاص داده است. در جلد اول علاوه بر ذکر مسائل تاریخی، از آوردن قصّه‌های عامّه پسند بی‌سند یا ضعیف السند واضح البطلان خودداری نکرده است، مانند قصّه‌ای که در فصل ۷۴ باب سوم در مورد یافتن چشمه‌ای که زیر سنگی بزرگ پنهان بود و موجب مسلمان شدن نصرانی دیرنشین گردید!

در این قصّه آمده است که دیرنشین به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «إِنَّا نَجِدُ فِي كِتَابٍ مِنْ كُتُبِنَا وَنَأْتُرُ عَنْ عُلَمَائِنَا أَنَّ فِي هَذَا الصَّقْعِ عَيْنًا عَلَيْهَا صَخْرَةٌ لَا يَعْرِفُ مَكَانَهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيِّ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ وَلِيِّ لِلَّهِ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ، آيَتُهُ مَعْرِفَةُ مَكَانِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَقُدْرَتُهُ عَلَى قَلْعِهَا» «همانا ما در یکی از کتاب‌هایمان و در آثاری که از علمای ما به [دست] ما رسیده، [چنین] می‌یابیم که در این سرزمین چشمه‌ای است که روی آن تخته سنگ بزرگی قرار دارد و جای آن را جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی‌داند و خداوند ناگزیر یک ولی دارد که [مردم را] به سوی حقّ دعوت می‌کند و نشانه‌ی [ولیّ الله بودن] او دانستن مکان این صخره و توان بر داشتن آن است!»

آیا جناب شیخ الأئمة و علّم الشیعة با خود نیندیشیده که اگر در کتب نصاری، وصیّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی شده باشد بالاتردید خود پیامبر نیز چنان که قرآن فرموده باید معرفی

شده باشد و اگر این فرقه‌ی نصرانی آن آیات را قبول داشتند که می‌بایست نخست مسلمان می‌شدند و طبعاً خبر نصب علی علیه السلام به خلافت در غدیر نیز به ایشان می‌رسید و وصی آن حضرت را می‌شناختند و یا به قول بافنده‌ی این قصه، منتظر می‌شدند وصی پیغمبر بیاید و چشمه را کشف کند، نه این که تا سال ۳۶ هجری، نصرانی و دیرنشین باقی بمانند!

جالب است که دیرنشینان با این که جای چشمه را در سرزمین مورد نظر خود، نمی‌دانستند ولی صومعه‌ی خود را درست در جایی نزدیک چشمه بنا کرده بودند؟! اما عجیب‌تر این است که بافنده‌ی قصه، با سیره‌ی امیر المؤمنین علیه السلام آشنا نبوده زیرا در قصه‌ی خود چنین بافته است: «ثُمَّ جَاءَ إِلَى الصَّخْرَةِ فَتَنَاوَلَهَا بِيَدِهِ وَوَضَعَهَا حَيْثُ كَانَتْ فَأَمَرَ أَنْ يُعْفَى أَثْرُهَا بِالْثَّرَابِ» (حضرت علی) سپس به سوی تخته سنگ آمد و آن را با دست برداشت و در همان جا که [قبلاً] بود، گذاشت و فرمان داد که با خاک اثر و نشانه‌ی آن را بپوشانند!

درحالی که آشنایان با سیره‌ی آن بزرگوار به خوبی می‌دانند که حضرت علی علیه السلام در زندگانی مبارک خویش چاه‌های بسیار حفر فرمود و همه را برای مسلمین وقف نمود لذا اگر در سرزمین کم‌آب جزیره‌ی العرب به منبعی از آب دست می‌یافت قطعاً آن را نمی‌پوشاند تا مردم از آن بهره‌مند شوند اما بافنده‌ی علی شناس چون می‌دانسته که افراد فکور خواهند پرسید چشمه‌ای که علی علیه السلام در زمان جنگ صفین کشف کرد، کجاست؟ و طبعاً این چشمه‌ی افسانه‌ای در عالم واقع وجود ندارد لذا ناچار شده بگویند آن حضرت فرمود، چشمه را مخفی کنند!

جناب شیخ الأمة و عَلم الشَّيعة در فضل ۷۶ و ۷۸ باب سوّم جلد اوّل افسانه‌ی «ردّ الشّمس» و تکلم با ثعبان (= اژدها یا مار بسیار بزرگ) را آورده است!<sup>(۱)</sup>

نکته‌ی بسیار مهمّ که ما توجه جدی خواننده‌ی محترم را به آن جلب می‌کنیم این است که شیخ مفید در جلد دوّم کتاب «ارشاد» درباره‌ی سایر ائمه هیچ نصّ معتبری ارائه ننموده بلکه جُز ادّعا و چند قصه و برخی روایات واضح البطلان و یا روایاتی که دلالتی بر مقصود

۱- درباره‌ی این دو افسانه رجوع کنید به کتاب زیارت و زیارتنامه، ص ۱۱۴ تا ۱۱۶، و ۲۵۱ تا ۲۵۳.

ندارند، چیزی عرضه نکرده است! معلوم می‌شود که وی نصوص معتبر در اختیار نداشته است! (فَلَا تَنْجَاهَلْ) مثلاً یکی از اقوال مضحک او را در فصل مختص به حضرت سید الشهداء علیه السلام می‌توان دید. وی می‌گوید: «اطاعت آن حضرت بر جمیع مردم لازم بوده است گرچه حضرتش به سبب تقیّه‌ای که مراعات می‌کرده مردم را به امانت خود دعوت نفرمود؟!»<sup>(۱)</sup> پس گناه مردمی که آن حضرت را امام منصوب من عبدالله، نمی‌دانستند چیست؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ و یا در فصل مربوط به حضرت سجاد علیه السلام با این که تصریح کرده به سبب نبودن نص بر امامت محمد بن حنفیه [برادر پدری امام حسین علیه السلام] آن بزرگوار امام نیست اما بدون ذکر نصی معتبر، امامت مسلمین را متعلق به حضرت سجاد علیه السلام دانسته است و فقط به حدیث رسوای لوح استناد کرده است!<sup>(۲)</sup> و یا مثلاً در باب مختص به امام حسن عسکری علیه السلام جز احادیث باب ۱۳۲ جلد اول اصول کافی که مشتمل بر سیزده حدیث است، قول دیگری نیاورده و عجباً که حتی یکی از احادیث سیزده گانه‌ی مذکور صحیح نیست<sup>(۳)</sup> (فتأمل جداً). البته این‌ها که گفتیم به عنوان نمونه بود و سایر ابواب جلد دوم «ارشاد» از لحاظ اثبات امامت الهیه وضع بهتری ندارد<sup>(۴)</sup>. تعجب می‌کنم از آقای «محمد رضا حکیمی» که نصف یکی از کتبش را به شیخ مفید اختصاص داده اما به عیوب آثارش اشاره‌ای نکرده است! باید دعا کرد که مردم فریب این تعریف و تمجیدها را نخورند.

۱- طَاعَتُهُ لِحَمِيعِ الْخَلْقِ لَازِمَةٌ وَإِنْ لَمْ يَدْعُ إِلَى نَفْسِهِ لِلتَّقِيَّةِ الَّتِي كَانَ عَلَيْهَا! نسبت دادن تقیّه به حضرت سیدالشهداء علیه السلام به راستی بی‌انصافی است!

۲- در مورد حدیث رسوای لوح مراجعه شود به کتاب شاهراه اتحاد، صفحه‌ی ۱۶۶ به بعد، فصل (نظری به احادیث نص و ارزیابی آنها) و تحریر دوم «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۹۱۵ تا ۹۴۳ در بررسی باب ۱۸۳ جلد اول اصول کافی.

۳- در مورد احادیث فوق رجوع کنید به «عرض اخبار اصول» ص ۷۰۷ و ۷۰۸.

۴- به نظر ما مفید است که افراد محقق اگر با عالمی خرافی برخورد کردند، بگویند ما در دلالت حدیث غدیر هیچ بحثی نداریم و فرض می‌کنیم که حضرت علی علیه السلام منصوب و منصوب من عبدالله و خلیفه‌ی بلافضل رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، شما برای منصوبیت الهی سایر ائمه یک نص معتبر به ما ارائه کن!

تذکر: به نظر ما بهترین کتاب درباره‌ی خلافت حضرت علی علیه السلام کتاب شریف «شاهراه اتحاد» تألیف برادر ارجمند ما، محقق مجاهد جناب «حیدر علی قلمداران» رحمته الله است و کسانی که کتبی از قبیل «عبقات الأنوار» یا «الغدیر» یا..... را می‌خوانند ضروری است که از مطالعه‌ی این کتاب غفلت نکنند. درباره‌ی امامت سایر ائمه نیز مفید است که تحریر دوم کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول (لأقل صفحات ۶۵۱ تا ۷۲۰ و ۸۵۹ تا ۹۴۸) ملاحظه شود.

اینکه که ثابت شد حدیث غدیر بر خلافت بلافضل علی علیه السلام به جانشینی پیغمبر دلالت ندارد و عید غدیر متکی بر دلیل و مدرک شرعی نیست. به نمازی می‌پردازیم که ضَعْفَا و کَذَابَانِی از قبیل محمد بن سنان<sup>(۱)</sup> و داود بن کثیر الرقی<sup>(۲)</sup> برای مسلمین ارمغان آورده‌اند و در ادامه‌ی آن دعایی بافته‌اند که بوی نفاق و شقاق و تفرقه می‌دهد! فی‌المثل چون ابوبکر در میان مسلمین به لقب «صدیق» مشهور است در این دعا حضرت علی علیه السلام را صدیق اکبر خوانده است<sup>(۳)</sup>. و هم‌چنین آن حضرت را «الْحُجَّةُ عَلَى بَرِيَّتِهِ الْمُؤَيَّدِ بِهِ نَبِيِّهِ وَدِينِهِ» «حجّت بر خلقش که [خدا] پیامبرش و دینش را به او تأیید فرموده» خوانده است. چنان که ملاحظه می‌شود در این دعا نیز مانند بسیاری از ادعیه‌ی جعلی آن حضرت را حجّت خدا گفته است با این که این ادعا خلاف قول حضرت علی است که فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله حجّتِ الهی تمام گردید». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱) و خدا علاوه بر آن حضرت، پیامبر و دینش را با افراد دیگر نیز تأیید فرموده است و این صفت خاص آن حضرت نیست. در این دعا علی علیه السلام را خزانه‌دار علم و گنج‌گاه غیبِ الهی شمرده که این اقوال مخالف عقل و قرآن است زیرا علم خدا عین ذات اوست و نیازی به خازن و خزانه‌دار

۱- او را در عرض اخبار اصول، ص ۳۰۸، معرفی کرده‌ایم.

۲- وی در عرض اخبار اصول، ص ۴۱۴ معرفی شده است.

۳- چنان که در دعای صفحه‌ی ۲۸۱ و ۲۸۲ که منقول از شیخ مفید است به تأسی از شهرت عمر به فاروق،

حضرت علی را «ألفاروق بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» خوانده است.

ندارد (به کتاب عرض اخبار اصول، ص ۴۱۳ و ۹۲۴ مراجعه شود) و غیب مخصوص ذات اوست و احتیاج به گنجینه و امین ندارد. در این دعا آن حضرت را شاهد بر خلق خدا خوانده که این صفت نیز چنان که در صفحات گذشته توضیحش گذشت (ص ۳۳۴ به بعد) اطلاق ندارد و مقید به معاصرین آن حضرت است.

بدان که دشمنان اسلام و مسلمین چنان که در احادیث ساختگی دیگر نیز مشاهده می شود، به کنایه از شیخین یا سه خلیفه‌ی اوّل بدگویی کرده اند. در این دعا نیز به جبت و طاغوت و..... اشاره کرده در حالی که پس از فتح مکه اثری از جبت و طاغوت و اوّثان نبود تا مسلمین از آن‌ها بیزاری بجویند! آیا این دعا و نظایر آن جز ایجاد بدبینی و عناد میان مسلمین اثر دیگری دارد؟!

شیخ عباس به عنوان نهمین عمل روز غدیر نوشته است: «و چون مؤمنی را ملاقات کند این تهنیت را بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيَّمَةِ (عليه السلام)» «سپاس و ستایش خدایی را که ما را تمسک جوینان به ولایت و دوستی امیرالمؤمنین و ائمه (علیهم السلام) قرار داده است». بدیهی است که هیچ مسلمانی با این جمله مخالف نیست - زیرا همه‌ی مؤمنین علی (علیه السلام) را دوست داشته و او را اسوه‌ی خود می دانند - اما اگر خواننده‌ی محترم بداند که جمله‌ی فوق از چه روایتی أخذ شده، قطعاً بسیار تعجب می کند! روایت مذکور در «إقبال الأعمال» (ص ۴۶۴) آمده و مدّعی است که در عید غدیر تا سه روز فرشتگان ثبت اعمال، از دوستان اهل بیت و شیعیان قلم بر می دارند و گناهان ایشان را نمی نویسند [تا هر غلطی که می خواهند بکنند!] و روز گذشت و چشم پوشی از گناهکاران شیعه است!<sup>(۱)</sup>

۱- در قسمتی از روایت مذکور چنین آمده است «..... وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي يَأْمُرُ اللَّهُ فِيهِ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنْ مُحِبِّي أَهْلِ الْبَيْتِ وَشَبِيعَتِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ الْغَدِيرِ وَلَا يَكْتُبُونَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ كِرَامَةً لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْأَيَّمَةِ..... وَيَوْمُ الْبِشَارَةِ وَالْعِيدِ الْأَكْبَرِ..... وَيَوْمُ الصَّفْحِ عَنْ مُدْبِي شِبَعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ..... وَيَوْمُ عِيدِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ.... وَهُوَ يَوْمُ التَّهْنِيَةِ يُهَيِّ بِعُضْكُم بَعْضاً فَإِذَا لَقِيَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيَّمَةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... الخ! این روایت مطالب عجیب دیگری هم دارد که ما به همین اندازه اکتفا کردیم.

بدان که در زمان ما کسی پیدا نمی‌شود که - نَعُوذُ بِاللَّهِ - با علی علیه السلام دشمن بوده و یا منکر دوستی و ولایت او باشد و آن حضرت را اسوه نداند. در حالی که در اعمال و ادعیه‌ی منسوب به عید غدیر، مکرراً کسانی را که منکر ولایت علی علیه السلام باشند لعن و نفرین کرده است در صورتی که قضایای غدیر را کسی منکر نیست و همه می‌دانند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم به دوستی حضرت امیر علیه السلام توصیه فرموده ولی این نویسندگان می‌خواهند به زور و با جعل روایات، خلافت بلا فصل علی علیه السلام را اثبات کنند! در صورتی که خود حضرت امیر علیه السلام و دوستانش چنان که در صفحات گذشته ملاحظه شد، مدعی خلافت منصوصه‌ی الهیه نبودند. (فَلَا تَتَجَاهَلْ)

در این دعاها مکرراً از خدا ولایت علی علیه السلام را می‌خواهد در صورتی که با بدعت‌ها و عقاید نامستند یا جعلی که به وجود آورده‌اند و برخلاف عقاید آن حضرت و اعمال آن بزرگوار رفتار می‌کنند، خود را در زمره‌ی مخالفین یا دشمنان آن جناب قرار می‌دهند! باید گفت به صرف خواندن دعا و ادعا، کاری درست نمی‌شود بلکه باید عملاً ثابت کرد انسان، دوست است یا دشمن؟

در فضیلت روز مباحله می‌گوید آیه‌ی تطهیر در این روز در شأن حضرت علی و فاطمه و حسنین نازل گردید. درباره‌ی آیه‌ی تطهیر در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۶۵۵ تا ۶۶۲) سخن گفته‌ایم و در این جا تکرار نمی‌کنیم. هم‌چنین می‌گوید: «در این روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حال رکوع انگشتی خود را به سائل داد و آیه‌ی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ [المائدة: ۵۵] در شأنش نازل شد!» درباره‌ی زکات دادن در رکوع نماز نیز لازم است مراجعه شود به کتاب شریف «شاهراه اتحاد» (ص ۱۴۵ تا ۱۴۸) و «عرض اخبار اصول» (ص ۶۶۴ تا ۶۷۰).

و در اعمال روز ۲۵ ذی‌حجه گوید: روزی است که «هَلْ أَتَى» در حق اهل بیت نازل شده به جهت آن که سه روز، روزه گرفتند و افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و به



آب افطار نمودند! در این جا خاطره‌ای را که در مقدمه‌ی تفسیر تابشی از قرآن نیز نوشته‌ام ذکر می‌کنم:

چندین سال پیش یکی از وعظ نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سوره‌ی انسان (الدَّهْر) در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و خانواده‌ی آن حضرت نازل شده؟ گفتم: شما چطور؟ آیا شما هم این موضوع را قبول دارید؟ من معتقدم شما قبول ندارید بلکه غیر مستقیم آن امام علیه السلام را پیرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن کریم را هم موهون کرده‌اید! گفت: چرا تهمت می‌زنید؟! گفتم: تهمت نیست بلکه دلیل دارم و ثابت می‌کنم که شما هم قبول کنی! آیا شما قبول داری که این سوره در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده است؟ گفت: آری. گفتم: در آغاز این سوره فرموده: ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ﴾ [الإنسان: ۲] «همانا ما انسان را آفریدیم» در تفاسیر شیعه آمده است که مقصود از انسان در این آیه، علی علیه السلام است، آیا شما این تفسیر را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در ادامه‌ی همین آیه فرموده: ﴿مِنْ نُطْقَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ﴾ [الإنسان: ۲] «از نطفه‌ای آمیخته تا او را بیازماییم». آیا طبق این آیه، شما قبول داری که حضرت علی علیه السلام از نطفه‌ی جناب ابوطالب و فاطمه بنت آسد خلق شده است؟ دیدم تأمل کرد<sup>(۱)</sup> می‌دانستم که علت سکوت او چیست زیرا در روایات خوانده بود که پیغمبر و ائمه از نور خلق شده‌اند و خلقت آن‌ها با سایر مردم فرق دارد. سرانجام گفت: علی علیه السلام از نور خلق شده است. گفتم: بنابراین شما قبول ندارید که این آیه در شأن حضرت علی است؟ پس چرا در تفاسیر شما نوشته‌اند که مقصود از «الإنسان» علی علیه السلام است؟! مضافاً بر اینکه در تفسیر آورده‌اید که حضرت حسنین علیهما السلام بیمار شدند و حضرت علی و حضرت زهرا برای سلامتی آنها، نذر کردند که سه روز، روزه بگیرند. علی علیه السلام سه صاع جو تهیه نمود و آن را آرد کردند تا برای افطار و سحر نان تهیه کنند. روز اول موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج قرص نان را به او دادند! و همگی حتی کنیزشان فضّه با آب افطار کردند! روز

۱- به صفحه‌ی ۱۵۵ کتاب حاضر مراجعه شود، یا به عنوان نمونه به صفحه‌ی ۷۶۲ و ۷۶۳ عرض اخبار

اصول بر قرآن و عقول رجوع شود.

دوم نیز وقت افطار نان‌ها را به یتیم و روز سوم به اسیر دادند و دچار ضعف و گرسنگی شدیدی شدند! و آیه‌ی: ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الإنسان: ۸] «به رغم علاقه و میل به طعام، بینوا و یتیم و اسیر را اطعام می‌کنند» درباره‌ی ایشان نازل گردید؟! اگر این قصه راست باشد، حضرت علی علیه السلام و اهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند. مگر برای یک نفر نصف نان یا یک نان کافی نبود؟ مگر مسکین می‌خواست دکان نانویی باز کند که همه‌ی نان‌ها را به او دادند؟! به اضافه این که شما می‌دانید چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. کسانی که خود گرسنه‌اند و روزه گرفته و دو روز دیگر نیز می‌خواهند روزه بگیرند لازم نبود همه‌ی نان‌ها را به مسکین بدهند بلکه نصف نان یا یک نان را به او داده و خود برای حِفْظُ الصَّحَّةِ و سدِّ جوع با بقیه‌ی نان‌ها افطار می‌کردند. اهل بیت بنا به ادعای شما به فرمان خدا که به پیغمبرش فرموده: ﴿لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا﴾ [الاسراء: ۲۹] «همه‌ی [دست خویش را به بخشش] مگشای تا خود ملامت شده و وامانده بنشینی». و به آیه‌ی ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷]<sup>(۱)</sup> «و کسانی که چون انفاق نمایند، اسراف نکرده و بخل نمی‌ورزند که اعتدال درمیانه‌ی این دو است» عمل نکرده‌اند! خدا پیروی از عقل را حتی بر رسول خود واجب فرموده پس چگونه ممکن است علی و اهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکنند؟! چگونه علی علیه السلام اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ دیگر آن که کنیز بیچاره چه گناهی کرده بود که نان او را هم به دیگری دادند؟!<sup>(۲)</sup> خدا برای تجلیل و تکریم کسی که جاهل به قرآن بوده و از عقل پیروی نکند، آیه نازل نمی‌کند! به عقیده‌ی ما قرآن مجموعه‌ای از حقائق و مطابق با فطرت است و حضرت علی و حضرت

۱- و آیه‌ی ۱۴۱ سوره‌ی انعام.

۲- جالب است که گویا مسکین و یتیم و اسیر در این سه روز اهل خانه را کاملاً تحت نظر داشته و دقیقاً وقتی در می‌زدند و طلب انفاق می‌کردند که آن بزرگواران، دست به نان نبرده بودند و حتی یکی از آن سه تن چند دقیقه دیرتر به سراغ اهل خانه نیامد تا آن‌ها فرصت یابند یک یا دو لقمه از نان خویش بخورند و باقیمانده را انفاق کنند!

زهرا علیها السلام عاقل و عالم به شریعت بوده‌اند و آنچه زُوات خرافی نوشته‌اند، تهمت به ایشان است. اگر در آیه‌ی شریفه بدون تعصّب، تأمل شود ملاحظه می‌کنیم که مسکین و یتیم و اسیر با «واو» به یک‌دیگر عطف شده‌اند که دلالت بر جمع آن‌ها با هم دارد و حداکثر می‌توان گفت که آن‌ها در یک‌شب هر سه با هم به در خانه‌ی حضرت علی علیه السلام آمده‌اند و آن حضرت نان خود را به ایشان داده‌اند و البته برای سحر خود نان تهیه کرده‌اند. باید توجه داشت که با سه صاع جو، بیش از پانزده قرص نان می‌توان تهیه کرد<sup>(۱)</sup>. (فتاؤل). و جداً چون در آیه، مسکین و یتیم و اسیر با لفظ «ثُمَّ» به یکدیگر عطف نشده‌اند لزومی به تفسیر آیه‌ی شریفه، به سه روز نیست که در این صورت نیز موجه نخواهد بود پنج گرسنه‌ی روزه دار، به سه گرسنه، پنج قرص نان بدهند بلکه شرع پسندتر، آن است که به آن‌ها حداکثر سه قرص نان بدهند، دلیل ندارد که نان کنیز خود را نیز بخشش کنند!<sup>(۲)</sup> و دو کودک خود را که تازه از بستر بیماری برخاسته‌اند، گرسنه نگذارند! بنابراین آنچه در روایات آمده موافق قرآن نیست و هم برخلاف عقل و منطق بوده و هم امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیتش را جاهل به شریعت جلوه داده است! ﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾.

### فصل هفتم و هشتم

این دو فصل مختصّ ماه محرّم و صفر است و مؤلف مفاتیح می‌گوید: «شیخ طوسی فرموده که مستحب است روزه‌ی دهه‌ی اوّل محرّم و لکن روز عاشوراء را امساک نماید از طعام و شراب بعد از عصر، آن وقت به قدر کمی تربت<sup>(۳)</sup> تناول نماید!» آیا شیخ طوسی حقّ تشریح دارد که مستحبّ یا مکروه به شریعت اضافه نماید؟! آیا اسلام دستور خلاف بهداشت دارد؟! آیا اینان خیر خواه اسلام و مسلمین‌اند؟!». 

---

۱- اگر هر صاع ۲۴۰۰ یا ۲۱۷۶ گرم باشد، سه صاع جو بیش از شش کیلو و نیم خواهد بود و با این مقدار

بیش از پانزده قرص نان پخته می‌شود!

۲- تاکنون نشیده‌ام که بگویند آیات مذکور فضّه را هم شامل می‌شود!

۳- منظور او تربت حضرت امام حسین علیه السلام است.

در صفحه ۲۹۰ نمازی به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده که راوی آن «وهب ابن مبنه» است که مروج اسرائیلیات بود! و درباره‌ی ماه صفر گوید: «بدان که این ماه معروف به نحوست است!»<sup>(۱)</sup> آیا این به وضوح خرافه نیست که یک ماه را نحس بدانیم؟! همین سخنان بلا دلیل است که عده‌ای از اهل تحقیق و افراد فکور را نسبت به اسلام بدبین می‌کند.

شیخ عباس می‌نویسد: و از حضرت عسکری علیه السلام روایت شده که فرموده: علامات مؤمن پنج چیز است پنجاه و یک رکعت نماز فریضه و نافله در شب و روز گذاردن و زیارت اربعین کردن و انگشتر بر دست راست کردن و جبین را در سجده بر خاک گذاشتن و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بلند گفتن<sup>(۲)</sup>. این روایت را شیخ طوسی در مصباح المتهجد (ص ۷۳۰) بدون ذکر روات آورده است زیرا می‌دانسته که ناقلین آن از ضعفاء و مجاهیل هستند. اما مهم‌تر از این‌ها متن معیوب روایت است که نماز را که مورد سفارش قرآن کریم است در ردیف انگشتر بر دست راست کردن یا زیارت اربعین - که مروی است از «ابن فضال» واقفی و «سعدان بن مسلم» که توثیق نشده - دانسته است! آیا اگر کسی این کارها را نکرد مؤمن نیست؟! در حالی که ما آن‌چه در کتاب خدا می‌خوانیم برخلاف این روایت است. خدای متعال صریحاً نشانه‌های مؤمن را بیان فرموده و سه صفت از صفات فوق در آن‌ها نیست. چنانکه فرموده: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾﴾ [الأنفال: ۲، ۳] «همانا مؤمنان کسانی هستند که چون خداوند یاد شود دل‌هایشان بیمناک شود و چون آیات او بر آنان تلاوت شود. ایمانشان را بیفزاید و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند، همانان که نماز را پیا داشته و از آن‌چه بدیشان روزی عطا کرده‌ایم، انفاق کنند». و

۱- چنان که در آخر فصل یازدهم، ماه نهم سال‌های رومی (=حزیران) را که شمسی است نحس دانسته و با توجه به این که ماه صفر قمری و در نتیجه غیر ثابت است، طبق این دو روایت تکلیف مردم درباره‌ی نحس دانستن ایام مشکل خواهد بود! (فتأمل).

۲- شیخ عباس یک بار دیگر این روایت را بعد از «زیارت عاشورای غیر معروفه» (ص ۴۶۸ مفاتیح) آورده است!

فرموده: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنْ أَبْغَىٰ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [المؤمنون: ١، ٩] «به راستی که مؤمنین رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتن‌اند و همانان که از [قول و فعل] بیهوده رویگردان هستند و همانان که زکات می‌پردازند و همانان که شرمگاه خویش را جز بر همسران یا کنیزیانی که مالک گشته‌اند، محفوظ می‌دارند که در این صورت ملامتی برایشان نیست که هر کس فراتر از این بجوید، آنان تجاوزگر هستند. مؤمنان همانان هستند که امانات و پیمان خویش را مراعات کرده و همانان هستند که نمازهای خویش را [از خلل] محافظت می‌نمایند». در قرآن علائم متعدّد برای مؤمنین ذکر شده ولی سه صفت فوق در آنها نیست حال آن‌که در شهر ما تهران، بسیاری از کسانی که انگشتر به دست راست می‌کنند و یا زیارت اربعین می‌خوانند، زکات نمی‌دهند زیرا مقلّد علمایی هستند که زکات را به ۹ چیز منحصر کرده و شرایط عجیبی برای آن قائل شده‌اند که کمتر کسی مشمول آن می‌شود!<sup>(۱)</sup> چرا وضع ما این طور شده، برای این که در میان مردم ما مفاتیح بیشتر از قرآن مشتری دارد و کسی از علماء به عوام نمی‌گوید که شما مفاتیح را نمی‌فهمید ولی اکثراً می‌گویند قرآن ظنی الدّلاله است و برای فهمیدن آن باید سال‌ها در حوزه‌ی علمیّه درس بخوانید تا قرآن را به صورت ظنی بفهمید!

## فصل نهم

این فصل مربوط به ماه ربیع الأوّل است. مؤلف مفاتیح گوید: «شب اوّل سال سیزدهم بعثت مبدأ هجرت حضرت رسول ﷺ بود از مکه‌ی معظّمه به مدینه منوره‌ی و در آن شب در غار ثور مخفی شد و حضرت امیر المومنینؑ جان خود را فدای جان شریف او نمود و در جای

۱- در این مورد ضروری است به جلد اوّل کتاب شریف «حقائق عریان در اقتصاد قرآن، (زکات)»

تألیف مرحوم حیدر علی قلمداران مراجعه شود.

آن حضرت خوابیده از شمشیرهای قبائل مشرکین پروا نکرد و فضل خود و مواساة و برادری خود را با حضرت رسول ﷺ بر جمیع عالم ظاهر گردانید و آیهی کریمه‌ی: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۰۷] در شأنش نازل شد. می‌گوییم: این کلام کاملاً صحیح است و همه قبول دارند ولی شما می‌گویید چیزی - از جمله گذشته و آینده - بر امام مخفی نیست (باب ۱۰۶ کافی)<sup>(۱)</sup> بنابراین امام عالم به «ما كان وما يكون وما هو كائن» می‌دانست که از مشرکین صدمه‌ای به او نمی‌رسد و کسی که بداند ضرری به او نمی‌رسد و به کاری ظاهراً خطرناک اقدام کند امتیاز و فضیلتی برای او نخواهد بود. به علاوه این که در همین شب رسول خدا ﷺ با همراهی ابوبکر به غار ثور رفت و مقدمات سفر آن حضرت از طعام و سایر لوازم را ابوبکر فراهم کرده بود و در غار ثور ابوبکر که علم به آینده نداشت با خطر مشرکین مواجه بود و آیهی ۴۰ سوره‌ی توبه در شأن رسول خدا ﷺ و ابوبکر نازل گردید. شما اگر پیرو علی عليه السلام هستید که مظهر انصاف و عدالت بود، چرا به زحمات ابوبکر در طول سفر مخفیانه به مدینه و این اقدام خطرناک او، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اید؟! متأسفانه درباره‌ی این آیه که نزولش در مورد ابوبکر قابل انکار نبوده به عوام سخنانی از این قبیل می‌گویند که: بودن ابوبکر با رسول خدا ﷺ در غار ثور، فضیلتی برای او نیست چنان که حضرت یوسف عليه السلام نیز در زندان با چند مشرک همراه و مصاحب بوده است! اما پرواضح است که مصاحبت و هم‌نشینی مشرکان با حضرت یوسف عليه السلام در زندان اختیاری و به خواست خودشان نبوده اما همراهی و همکاری ابوبکر با پیغمبر اکرم عليه السلام در طول سفر هجرت و در غار ثور خود خواسته و انتخابی بوده است و او بدون اطلاع از آینده، جان و مالش را در همراهی با پیامبر در طبق اخلاص نهاد و در معرض خطر قرار داد.

و یا می‌گویند معیتِ الهی که در آیه ۴۰ سوره توبه آمده همان معیت و احاطه‌ی الهی است که همه کس و همه چیز را شامل می‌شود و حتی کفار نیز از این معیت و احاطه خارج نیستند و طبعاً این موضوع فضیلتی برای ابوبکر نخواهد بود! حال آنکه مغالطه و عوامفریبی می‌کنند،

۱- درباره‌ی احادیث باب ۱۰۶ کافی مراجعه شود به عرض اخبار اصول، ص ۶۱۳ تا ۶۲۰.

زیرا معیت و إحاطه مورد نظر آنها احاطه و قیومیت تکوینیِ الهی است که در این آیه، مورد نظر نیست و پیامبر در موقع خطر به همراه خود نمی‌گوید که اندوه مدار که خدا با ماست همچنانکه با کفار و حیوانات و جمادات است! اینها با این سخنان متعصبانه، حتی شأن پیامبر را مراعات نمی‌کنند! بدیهی است که در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی توبه معیت تأییدی و مشفقانه مورد نظر است. یعنی لطف و حمایتِ الهی با من و تو است چنانکه خدا به حضرت موسی و هارون - عَلَيْهِمَا السَّلَام - فرموده: ﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾ [طه: ۴۶] «بیم مدارید که همانا من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم». آیا خدا هنگامی که موسی و هارون بیمناک اند به آنها می‌فرماید من همان طور که با فرعون و سایر موجودات ام با شما هستم؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ خدا در مورد معیت لطفی خود نسبت به متقین فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ يُحْسِنُونَ﴾ [النحل: ۱۲۸] «همانا خداوند با کسانی است که تقوی پیشه کردند و کسانی که نیکو کردار هستند». بنابراین معیتِ الهی در آیه‌ی منظور، فضیلت بزرگی برای ابوبکر است زیرا معیت تأییدی و حامیانه‌ی خدا، مؤمنین و متقین واقعی را شامل می‌شود.

و یا می‌گویند ابوبکر ایمان درستی نداشته و إلا کسی که با پیامبر خدا باشد از چیزی نمی‌ترسد! در حالی که قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰] «اندوه مدار که همانا خدا با ما (= من و تو) است». اول آن که شما «لَا تَحْزَنُ = اندوه مدار» را به معنای «لَا تَحْزَفُ = نترس» می‌گیرید که این خیانت به آیه و بر خلاف انصاف علمی است! به نظر ما درست نیست که پیرو علی علیه السلام صداقت را کنار بگذارد و آیه‌ی قرآن را نادرست ترجمه کند! (فتأمل دون العصبية).

دوم: آن که حزن و غصه‌ی ابوبکر فاقد علم غیب بجا و نامذموم است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظاهراً و کاملاً در معرض خطر بود و با در خطر بودن او مجاهدت‌ها و تعالیم و شریعت او نیز در معرض خطر بود و به نظر ما هر مسلمان صادقی باید در این موقع محزون باشد. چگونه شما حزن و اندوه ابوبکر را مذموم شمرده‌اید؟! به اضافه این که مغموم بودن از غربت و ناامنی خصوصاً برای کسی که عالم به غیب نیست، محسوب نمی‌شود.

سوّم: آن که نهی در این آیه، نهی حرمت نیست بلکه نهی همدلانه و برای دلداری است. چنان که خدا مکرّر به رسول خود فرموده: ﴿وَلَا تَحْزَنْ﴾ «اندوه مخور» از آن جمله می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ [التحل: ۱۲۷ و النمل: ۷۰] و بر آنان اندوه مخور و از آن چه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش». قرآن از زبان فرشتگان به حضرت لوط علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ﴾ [العنکبوت: ۳۳] و (فرستادگانِ الهی) گفتند: نترس و اندوه مدار که همانا ما نجات دهندگان تویم». و یا به پیغمبر اکرم فرموده: ﴿فَلَا يَحْزُنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ﴾ [یس: ۷۶] پس گفتارشان تو را اندوهگین نسازد که همانا ما آن چه را نپنهان می‌سازند و آن چه را آشکار می‌نمایند، می‌دانیم». آیا این که رسول خدا از عداوت و مکر و نیرنگ کفار و مخالفین محزون بوده، کار حرامی مرتکب شده است؟ البته خیر. بنابراین نهی در آیهی ۴۰ سورهی توبه نیز، نهی تحریمی نبوده بلکه نهی دلداری است. اگر ما راست می‌گوییم که شیعیی علی علیه السلام هستیم باید انصاف و صداقت او را نیز سرمشق خود قرار دهیم و إلا صِرْفِ ادْعَا هِیْجِ سُوْدِی نَدَارِد. (فتأمل).

دربارهی روز نهم ربیع الأوّل گوید: «روز عید بزرگ و روز عید «بقر» یعنی شکافتن است و از برای آن شرح بزرگی است که در جای خود ذکر شده». ولی توضیح نداده که چرا عید است. مقصود اینان روزی است که خلیفه‌ی ثانی در محراب نماز، با شمشیر یک کافر مجوس گردید و بر اثر جراحت در گذشت. اما اینان به جای لعن و نفرین آن مجوس قاتل که داماد علی علیه السلام و پدر زن رسول خدا صلی الله علیه و آله را کشته، این روز را عید بزرگ می‌خوانند و کسی را که امتیاز بیعت علی علیه السلام با خود را دارا بوده، شهید محراب نمی‌شمارند و در این روز چه کارهای نامعقول و لغوی انجام می‌دهند! کسی که مدّتی را در حوزه‌های علمیّه‌ی شیعه گذرانده باشد می‌داند که چه می‌کنند! مجلسی دربارهی این روز در «زاد المعاد» (ص ۴۰۴ به بعد) می‌نویسد: «و اما روز نهم این ماه بدان که میان علمای خاصّه و عامّه در تاریخ قتل عمر بن الخطاب - عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ وَالْعَذَابُ - خلاف است و مشهور میان فریقین آن است که قتل آن ملعون در روز بیست و ششم ماه ذی الحجّه واقع شد و بعضی بیست و



هفتم نیز گفته‌اند و مستند این دو قول نقل مورخان است و از کتب معتبره چنان معلوم می‌شود که چنانچه الحال میان عوام شیعه مشهور آن است که قتل او در نهم ماه ربیع الأول واقع شده است و سابقاً میان جمعی از محدثین شیعه نیز چنین مشهور بوده است و سید بزرگوار علی بن طاوس در کتاب «إقبال [الأعمال]» اشاره نموده است به آنکه ابن بابویه رحمته الله روایتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که آن ملعون در روز نهم ماه ربیع الأول به درک أسفل جحیم متوجه شده است.....».

با این که اسلام بر وحدت و اتحاد مسلمین تأکید شدید نموده، نمی‌دانم چرا این نویسندگان این قدر بر ایجاد تفرقه و فاصله میان مسلمین اصرار دارند؟! وای به حال مسلمین با این نویسندگان!

درباره‌ی دعای «اللَّهُمَّ أَنْتَ حَيٌّ لَا تَمُوتُ....» می‌گوید: «چون سندش را منتهی به معصوم ندیدم مراعات اختصار را اهمّ دیدم، هر که طالب است رجوع به زاد المعاد نماید!» باید پرسید: آیا سایر مطالبی که نقل کرده، سند صحیحی دارد؟! البته خیر! ثانیاً نقلی را که مدرک صحیح ندارد باید رها کرد نه آن که رجوع دهیم به کتاب‌های دیگر!

همچنین از قول سید بن طاوس خرافی می‌گوید: «من یافتم طائفه‌ی نصاری و جمعی از مسلمین (!؟) را که تعظیم بزرگی از روز ولادت عیسی علیه السلام می‌نمایند و تعجب کردم که چگونه مسلمانان قانع شدند که روز مولود پیغمبرشان که أعظم از همه‌ی پیغمبران است به این مرتبه از تعظیم باشد.... الخ». باید گفت: آیا نصاری که جشن می‌گیرند و اموال بسیار در این کار صرف می‌کنند به امر حضرت عیسی علیه السلام چنین می‌کنند؟! البته خیر. در اسلام نیز چنین توصیه‌ای نیست و شارع صرف کردن اموال برای چراغانی و چاپ انواع اوراق و.... را برای ولادت انبیاء و اولیاء نمی‌پسندد در حالی که این همه فقیر و بیمار و بی‌سواد در جامعه‌ی مسلمین وجود دارد. به همین سبب امیرالمؤمنین در دوره‌ی خلافت خود، برای سالگرد تولد یا وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله یا پسران پیامبر یا حضرت زهرا علیها السلام، مراسم جشن یا عزاداری نگرفت و اعلام تعطیل نکرد و به خلفای قبل از خود نیز اعتراض نفرمود که چرا

برای توگد و رحلت پیامبر ﷺ مراسم جشن یا عزاداری برپا نمی‌کنند؟! آیا شما میل دارید در این امور، مسلمین مقلد نصاری باشند؟!

## فصل دهم

این فصل مربوط به ماه‌های ربیع الثانی و جمادی الأولى و جمادی الآخرة است. در این جا نیز قول سید بن طاوس خرافی و سایرین را نقل کرده است. باید گفت چیزی که در کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ نیست نه سید بن طاوس و نه سایرین حقّ دارند که آن را از مستحبات یا مکروهات دینی قرار دهند<sup>(۱)</sup>. در این فصل بر حضرت زهراء ع دستور اقامه‌ی ماتم داده و با این توصیه‌ها ایام فاطمیّه‌ی متعدّد به وجود آورده‌اند که دکان پرونقی شده برای مدّاحان و روضه‌خوان‌ها که مکرّر در مجالس خود اشعار مدحی یا ذکر مصائب غالباً غیرواقعی و عزاداری و نوحه‌خوانی و سینه‌زنی و زنجیر زنی و.... برپا می‌کنند. اموال زیادی صرف این کارها می‌شود. متأسفانه این کارها محلّ در آمد عده‌ای افراد خرافی کم سواد فرصت طلب شده که در مجالس شعر می‌خوانند و نوحه‌خوانی می‌کنند و از مردم پول می‌گیرند! و به واسطه‌ی منقولات ناصحیح و نامعتبر و مجعول اینان، فاصله بلکه عداوت بین شیعه و سنی بیشتر شده و تفرقه و تشّت مسلمین را محکم‌تر می‌کنند تا استعمار بهتر بتواند استفاده کند! در حالی که در اسلام و در شریعت خاتم المرسلین ع جشن گرفتن برای توگد اشخاص و یا عزاداری سالانه برای رحلت اشخاص جزء برنامه‌ی دین نبوده است و چنان‌که در آخر فصل مربوط به ماه ربیع الأوّل ملاحظه شد این کارها را مسلمین از طوائف دیگر تقلید کردند.

مدّاحان و روضه‌خوانان قضایای هزار و چهار صد سال قبل را بهانه کرده و دائم تکرار می‌کنند در حالی که خداوند فرموده: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: ۱۳۴ و ۱۴۱] «آنان امتی بودند که در گذشتند آنچه

۱- مثلاً زیارتی که برای سوّم جمادی الآخرة از اقبال سید بن طاوس (ص ۳۰۱ مفاتیح) نقل کرده، سندش معلوم نیست!

کردند مربوط به خودشان است و دستاورد شما از آن شماس است و شما از آن چه ایشان می کرده‌اند، پرسیده نمی‌شوید». اگر مسلمین به این آیه توجه کافی کرده بودند این همه مخارج برای مجالس عُمرکشان یا عزاداری‌هایی که در آن مطالب خرافی و جعلی بیان می‌شود و در آن‌ها درباره‌ی غیرخدا غلو می‌کنند و مجالس زنجیرزنی و.... که موجب ترویج خرافات و ایجاد فاصله بین مسلمین است، صرف نمی‌شد بلکه این اموال را صرف ساختن مدرسه و بیمارستان و جلسات تعلیم قرآن و سایر امور عامّ المنفعه می‌کردند.

### فصل یازدهم

مختصّ اعمال نوروز و ماه‌های رومی است! چنان که در مقدمه‌ی کتاب حاضر (ص ۳۲) اشاره شد، شیخ عباس در این فصل به نقل از مجلسی روایتی بسیار عجیب آورده است<sup>(۱)</sup> که ما اصرار می‌کنیم اطباء و دانشجویان طبّ و مردم فکور و اهل تحقیق این فصل را حتماً مطالعه کرده و سایرین را مطلع کنند که امثال مجلسی با مردم ما چه کرده‌اند؟! در این فصل خواصّی برای آب نیشان ذکر کرده که پرداختن به این امور از وظایف رسولان الهی نبوده است چون وظیفه‌ی آنان فقط بشارت و انذار بوده و قرآن کریم مکرّر به پیامبر ﷺ امر فرموده که بگوید: ﴿إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ﴾ [الأعراف: ۱۸۸] «من جز هشدار دهنده و نوید بخش نیستم». حال چگونه است که مردم با وجود چنین آیات روشن، بیدار نمی‌شوند و هر خرافاتی را به نام دین قبول می‌کنند؟ خدا می‌داند.

مسأله‌ی دیگر آن است که شیخ عبّاس در منتهی الآمال (ج ۲، ص ۱۸۷) از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل کرده که آن حضرت فرمود: «من در اخباری که از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده تفتیش کردم در مورد این عید چیزی نیافتم و این عید سنّتی برای قُرس [= پارس] بوده

۱- حدیث مذکور از مهملی به نام «عیسی بن هارون» نقل شده است! مخفی نماند که در «مهیج الدّعوات» سید بن طاوس (ص ۳۵۶ انتشارات سنائی) نافع از عمر (= نافع عن عُمر) نقل می‌کند اما مجلسی در «بحار الأنوار» (ج ۹۵ ص ۴۱۹) و «زاد المعاد» (ص ۵۳۴) نافع از عبدالله پسر عمر (نافع عن ابنِ عُمر) نقل کرده و مؤلف مفاتیح از «زاد المعاد» تبعیت کرده است.

و اسلام او را محو نموده و به خدا پناه می‌برم از آن که إحياء کنم چیزی را که اسلام آن را محو کرده باشد..... الخ».

مخفی نماند که اخبار مربوط به عید نوروز که قبل از اسلام عید مجوس بوده، ضدّ و نقیض است یعنی تعدادی از اخبار، آن را اسلامی ندانسته، مانند روایت بالا و شماری بر خلاف آن‌هاست! نگارنده به روایتی معتبر که مؤید نوروز باشد برنخورده است و شاید روایات موافق نوروز جعل کسانی باشد که قصد ترویج این مراسم را درمیان مسلمین داشته‌اند! وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

## باب سوم

باب سوم مفاتیح در زیارات است و مقدمه‌ی این باب در آداب سفر است و مؤلف چند روزی را برای سفر نحس شمرده است! در حالی که اگر سفر معصیت نباشد و سفر مباح و یا برای کسب علم یا کسب روزی حلال باشد، هر روزی که سفر را آغاز کند، اشکالی ندارد. کافی است که با نام و یاد خدا شروع کند و صدقه بدهد و از باب اِذْنِ عَامِّ شَرَعٍ به دعا؛ خواندن دو دعایی که در صفحه‌ی ۳۰۷ نقل کرده بلاشکال و مناسب است. اَمَّا قِصَّةُ ای که درباره‌ی انگشتر فیروزه و شیری که زبان عربی را می‌فهمیده (!؟) آورده ساخته‌ی افراد خرافی است و ربطی به اسلام و مسلمانی ندارد. در صفحه‌ی ۳۱۰ حدیث بسیاری خوبی از رسول اکرم ﷺ آورده که بسیار مفید و آموزنده است.

مؤلف مفاتیح می‌گوید: «فصل اول در آداب زیارت است!» بدان که زیارت قبور چنان که در میان ما شایع و رایج است در اسلام تشریح نشده و هرچه در این مورد نوشته‌اند از مجعولات مذاهب منحرف و اهل خرافات است و الا - چنان که بر کسی پوشیده نیست - رسول خدا ﷺ را در خانه‌ی خودش و در اطاق عائشه دفن کردند و عائشه تا زمانی که زنده بود در آن جا سکونت داشت و در این مدت چهل یا سی و چند ساله - و در واقع تا سال ۹۱ هجری<sup>(۱)</sup> - هیچ یک از اصحاب پیامبر نیامدند به در حجره‌ی عائشه که ما می‌خواهیم مرقد رسول خدا را زیارت کنیم و یا به آن حضرت سلام بگوییم و یا او را وسیله و واسطه قرار

۱- ر.ک. حاشیه‌ی صفحه‌ی ۲۰۳ کتاب حاضر.

دهیم! این خود دلیلی است باین برایین که زیارت در اسلام تشریح نشده و مسلمین صدر اسلام و اصحاب پیامبر و تابعین چیزی به نام «زیارت قبور بزرگان دین و واسطه قرار دادن ایشان» در شریعت اسلام نمی شناخته‌اند و این رسم بعدها وارد اسلام شده است!

از وقتی که مسلمین با اقوام و پیروان ادیان دیگر اختلاط یافتند و هم‌چنین سلاطین و حکومت‌های جائز که پول ناحق از مردم می‌گرفتند مسأله‌ی بزرگ‌داشت و تقدیس قبور و ساختن گنبدهای زرین و ضریح‌های سیمین در میان مسلمین رواج یافت و حُکام جور برای کسب و جاهت در میان مردم، به ساختن مقبره‌های باشکوه برای بزرگان و پیشوایان دین اقدام کردند و فکر مردم را از عمل به قرآن و احکام اسلام و مجاهدت برای وحدت مسلمین منصرف ساخته و توجه آن‌ها را به قبرپرستی و زیارت قبور و عزاداری و..... جلب کردند.

ما اگر بخواهیم احادیث بسیاری را که در مذمت قبرپرستی و شدّ رحال برای زیارت قبور، وارد شده در این جا بیاوریم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. درباره‌ی موضوع «زیارت قبور» در کتاب «زیارت و ریارتنامه» به اندازه‌ی لازم توضیح داده شده و باید به کتاب مذکور مراجعه شود. ما در این جا فقط به ذکر دو حدیث از کتاب کهن و معتبر «عبدالرزاق صنعانی» که از قدمای شیعه بوده است، اکتفاء می‌کنیم:

۱- «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ تَجْصِيسِ الْقُبُورِ وَتَكْلِيلِهَا وَالْكِتَابَةِ عَلَيْهَا» «رسول خدا ﷺ

از گچ کاری قبور و از زینت آن و از نوشتن بر آن نهی فرمود». (المُصَنَّف، ج ۳، ص ۵۰۷).

۲- رسول خدا ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَنَنَا يُصَلِّي إِلَيْهِ فَإِنَّهُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَي

قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدًا». «خدایا، قبر مرا بت قرار مده که به سوی آن نماز گزارده شود زیرا غضب خدا شدت گرفت بر قومی که قبور پیامبرانشان را مسجد [و عبادتگاه] گرفتند» (المُصَنَّف، ج ۱، ص ۴۰۶).

صاحب مفاتیح از صفحه‌ی ۳۱۱ به بعد به زیارت و آداب زیارت پرداخته و ۲۸ ادب برای زیارت برشمرده است در حالی که برای رفتن به خانه‌ی خدا و مسجد این همه آداب ذکر نمی‌کنند! اینان از غلوی که نسبت به بزرگان دارند، مناسک و آداب زیارت

می‌نویسند! آیا این آداب و سُنن را رسول خدا ﷺ تعلیم فرموده است؟ آیا برای رفتن بر سر قبور انبیاء و صالحین، رسول خدا ﷺ آدابی بیان فرمود؟! لا وَاللّهِ.

مثلاً در کتب ما در زیارت حضرت رسول ﷺ نوشته‌اند که چون خواستی در غیر مدینه آن حضرت را زیارت کنی، پیش روی خود شبیه آن قبر را بساز و آن را زیارت کن!<sup>(۱)</sup> در صورتی که این کار عقلانی نیست. آیا به واسطه‌ی ساختن یک مقبره‌ی دروغین، روح رسول خدا ﷺ نزد ما حاضر می‌شود؟! أَفَلَا تَعْقُلُونَ؟! تعجب است که در اکثر زیارات اوراق بسیاری را به مدّاحی و ثناخوانی غلوآمیز نسبت به ائمهٔ علیهم‌السلام اختصاص داده‌اند! آیا ائمه‌ی خودشان دستور داده‌اند که برای ما طومارها از مدح‌های غلوآمیز بخوانید و یا در مقابل قبر ما مدّت‌ها مدّاحی و تمجید فراوان به جای آورید تا ما از شما خشنود شویم؟! پس چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام چون دید کسی نسبت به او مدّاحی می‌کند وی را نهی نموده و فرمود: «فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِحَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقِ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا... فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقَ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي؛ فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى» «مرا با ثناخوانی زیبا مستایید برای این که باید خود را مهیا سازم تا نسبت به خدای سبحان و شما حقوقی را که باقی مانده و از ادای آن‌ها فارغ نشده‌ام [به جای آورم].... من خود را بالاتر از این که اشتباه کنم، نمی‌دانم و در کار خویش از خطا ایمن نیستم مگر این که خداوند که از من نسبت به من مالک‌تر است مرا کفایت فرماید، همانا من و شما مملوک و بنده‌ی پروردگاری می‌باشیم که جز او پروردگاری نیست او مالک و صاحب اختیار است نسبت به ما و آن‌چنان اختیاری دارد که ما درباره‌ی خود نداریم. خداوندی که ما را از آن‌چه بودیم به سوی شایستگی برون آورد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل فرمود و پس از نابینایی و کوردلی به ما بینش و بصیرت بخشید». (نهج

البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶). حضرت امیر علیه السلام همان کسی است که چون مردم مدائن برای تعظیم و تکریم او در مسیرش حاضر گردیده و از اسب‌ها پیاده شدند و برایش همچون امرای سابق کرنش کردند ایشان را نهی فرمود و راضی نشد که در برابرش کرنش کنند. حال چنین بزرگواری آیا راضی است که در زیارتنامه برایش صفات غُلُوْآمیز ذکر کنند و عتبه و بارگاهش را ببوسند و برایش مدّاحی کنند؟ لا والله. به نظر ما حضرتش از جاعلین و خوانندگان چنین زیارت‌نامه‌هایی بیزار است. جای تعجب است صد یک آن چه برای ائمه جعل کرده‌اند، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگفته‌اند.

از عجایب آن که در حاشیه‌ی صفحه‌ی ۳۱۲ آمده است که زائر شایسته است متمثل شود

به این اشعار:

ها عَبْدُكَ واقِفٌ دَلِيلٌ  
یا أَكْرَمَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ  
بِالبَابِ يَمُدُّ كَفَّ سَائِلٍ!  
عَنْ بَابِكَ لَا يُرَدُّ سَائِلٌ!<sup>(۱)</sup>

و هم بگوید:

شاه‌ها چه تو را سگی بباید  
هستم سگگی ز حبس جسته  
گر من بوم آن سگ تو شاید  
بر شاخ گل هوات بسته  
افکن نظری بر این سگ خویش  
سنگم مزن و مرانم از پیش

درحالی که خود را بنده‌ی غیر خدا شمردن شرک است. آیا اینان پیرو علی علیه السلام نبوده‌اند که فرموده است: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» «بنده‌ی دیگری مباش در حالی که خداوند تو را آزاد آفریده است». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱). این سخنان همه چاپلوسی و تملق است در حالی که امام داعی علیه السلام الی الحق بوده و تملق پرور و چاپلوس پسند نبوده و از مدّاحی و تملق بیزار است. امامی که از مدّاحی و ثنا گویی خود نهی فرموده قطعاً

۱- هان، بنده‌ی تو ذلیل بر درگاهت ایستاده

و دست خویش را به گدایی دراز کرده است!

ای گرامی‌ترین کسی که امیدواری به او امید می‌برد

خواهنده از درگاهت [نا امید] باز گردانده نمی‌شود!



از این که مردم خود را سگ بخوانند بیزار است. مگر امام سگ باز است که مردم خود را سگ او بخوانند؟! زمانی که امام به حیات دنیوی زنده بود، از تملق بیزار بود و اکنون که حیات دنیوی نداشته و به سرای باقی شتافته، از دنیا و سگهای متملق خبر ندارد<sup>(۱)</sup>.

صاحب مفاتیح (ص ۳۱۳) نوشته: «دهم بوسیدن عتبه و آستانه‌ی مبارکه است». گوییم: چنین دستوری دلالت بر غرور و نخوت گوینده دارد و ائمه‌ی بزرگوار خودپسند و متکبر و از خدا بی‌خبر نبوده‌اند. و یا می‌نویسد: سوّم غسل برای زیارت هر امامی و خواندن دعاهاى وارده! می‌پرسیم: آیا رسول خدا ﷺ فرموده بود که هرگاه کسی می‌خواهد آن حضرت را ملاقات و زیارت نماید باید غسل کند و دعاهاى وارده را بخواند و عتبه و آستان خانۀ آن حضرت را ببوسد؟! اگر در زمان حیات پیغمبر و امام چنین دستوری نبوده، چگونه برای قبر ایشان چنین دستوری آمده است؟! ثانیاً: قبور پیغمبر و ائمه تا سال‌ها پس از وفاتشان فاقد حرم و ضریح و عتبه و..... بوده چنین اوامری از جانب ایشان صادر نگردیده بلکه بعداً جعل شده است. (فَلَا تَتَجَاهَلْ).

۱- روزی در تا کسی مردی از نویسنده پرسید: آیا امام زمان سگ‌پرور است و از سگ‌بازی یا تملق و چاپلوسی خوشش می‌آید؟ گفتم: چطور؟ گفت: من در مسجد گوهرشاد مشهد بودم و دیدم شیخ «احمد کافی» (که روضه‌خوانی مشهور و عوام‌فریب بود و درآمد خوبی از این کار کسب می‌کرد و اوائل انقلاب ایران خود و خانواده‌اش در تصادف اتومبیل کشته شدند) در حضور ده‌ها نفر از معّمین و علماء بر منبر رفته و پس از روضه‌خوانی و گریه و زاری گفت: ای مردم، همه سرها را بر زمین بگذارید و یک پای خود را نیز بر زمین گذاشته و پای دیگر را بلند کنید و همگی بگویند: ای امام زمان، ما همه سگِ توایم عو عو عو. در این حال همه یا بیشترین حاضرین چنان کردند که گفته بود و گفتند: ما سگِ توایم عو عو عو و این جمله را چند بار تکرار کردند!

نگارنده بسیار ناراحت شدم که در این فرصت کوتاه جواب سائلی را که از دیدن این ماجرای بسیار بدبین شده بود چه بگویم تا به اصل اسلام و قرآن کریم بدبین و بدگمان نشود و نتوانستم جواب مفیدی بدهم فقط اکتفا کردم به این که بگویم: نباید حساب همه‌ی معّمین را یک سان بدانیم و خودمان نیز باید در قرآن تأمل و تدبّر کنیم. در این جا از دانشمندان مسؤول و خیرخواه می‌خواهم که برای آشنایی مردم با اسلام حقیقی از بذل کوشش دریغ نکنند و خود نیز کتاب حاضر و سایر تألیفاتم را به همین

منظور نوشته‌ام، امید است که مفید افتد. ﴿وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾.

در کتب دعا و زیارت نوشته‌اند که چون به زیارت رسول خدا ﷺ بروی منبر او را ببوس و نزد ستون حنّانه چنین و چنان کن و چشم خویش را به ستون بمال، گویا این نویسندگان خبر ندارند که صدها سال است منبر رسول خدا ﷺ از بین رفته و ستون حنّانه خراب شده و تغییرات بسیاری در مسجدالرسول به وجود آمده اما این‌ها می‌پندارند در دیوار و ستون مسجد همان است که در زمان رسول اکرم ﷺ بوده است!

در کتب دعا و زیارات مطالب و جملاتی است برخلاف تواریخ معتبر که از بافته‌های جاعلین جاهل است مثلاً در آداب زیارت امام حسین ﷺ در همین مفاتیح (ص ۴۱۶ و ۴۱۷) از قول امام صادق ﷺ آمده است که زائر چون بخواهد داخل حرم مقدّس شود، از دری که جانب مشرق است وارد شود! در صورتی که در آن دوران، قبر حضرت سیدالشهداء ﷺ ساختمانی نداشته تا در شرقی یا غربی داشته باشد! گویا خرافیین به یاد نداشته‌اند - چنان که در مفاتیح نیز آمده (ص ۴۲۳) - که امام صادق ﷺ فرموده: «هر که به سوی قبر پسرش [یعنی فرزند امام حسین] نظر می‌کند در پایین پای او افتاده در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست». و یا در صفحه‌ی ۳۵۵ مفاتیح از قول صفوان<sup>(۱)</sup> آمده است که او به زیارت قبر امیرالمؤمنین ﷺ رفته و رسیده به جایی که تلّ خاکی بوده و در آن ناحیه جستجو کرده تا اثری از یک قبر یافته است! معلوم می‌شود که تا آن زمان حرمی وجود نداشته تا ائمه آدابی برای آن ذکر کنند و تمام آداب زیارت حرم بعد از ائمه جعل شده مانند اذن دخول‌ها که تماماً مجعول است و یا در صفحه‌ی ۳۴۲ روایتی از قول «محمد بن علی شیبانی» آورده که او در سال دویست و شصت و اندی به همراه پدر و عمویش شبانه پنهانی به زیارت قبر امیرالمؤمنین ﷺ رفته‌اند و دیده‌اند که دور قبر مطهر آن حضرت «سنگ‌های سیاه گذاشته شده و بنایی ندارد» که این خبر نیز دلالت دارد لااقلّ تا زمان مذکور قبر امام بنایی نداشته و فاقد صحن و حرم و گنبد و ضریح و... بوده و بعداً چنان که گفته شد توسط سلاطین جبار و قدرتمندان عوام فریب ساخته شده است.

۱- چنان که در زیارت و زیارت‌نامه (ص ۲۶۶ و ۲۶۷) نیز گفته‌ایم از قول همین صفوان آورده‌اند که چون به دیوار نجف رسیدی چنین بگو و چون گنبد را دیدی چنان بگو.....!

اما متأسفانه مؤلف مفاتیح می‌نویسد: یکی از آداب، بوسیدن عتبه‌ی حرم است و یا در بند بیستم آداب زیارت حرم امام حسین می‌نویسد زائر خود را به ضریح بچسباند و ببوسد! در صورتی که این ضریح‌ها را چنان‌که در کتاب زیارت و زیارت‌نامه بیان گردید امرای جبار و عوام‌فریب از پول‌های حرام و یا شبه‌ناک و پس از زمان ائمه ساخته‌اند و کار آن‌ها ربطی به دین ندارد.

مؤلف مفاتیح در آداب زیارت (ص ۳۱۵) می‌نویسد: «بیست و پنجم انفاق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانه‌ی شریفه!» حال آن‌که، این گفته‌ی ضدّ فرموده‌ی امام است. اصولاً اگر کسی برای کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آنچه نذر کرده به حاجیانی بدهد که زاد و توشه‌ی ایشان تمام و یا سرقت شده و یا مال خود را گم کرده‌اند و یا اصلاً فقیر بوده‌اند. در وسائل الشیعه (ج ۹ باب ۲۲ از احکام طواف) چندین روایت مذکور است که رسول خدا ﷺ و حضرات صادقین (علیهم‌السلام) فرموده‌اند هر کس وصیت و یا نذری برای کعبه نمود باید به مسجد الحرام برود و زوّار کعبه را ندا کند: هر کس نیازی دارد بیاید و دریافت کند. و به دربان و خُدّام و حُجّاب کعبه و مسجد الحرام پردازد. حکمت این حکم آن است که عدّه‌ای مفت‌خور عاطل و بیکار به عنوان خُدّام و حُجّاب زیاد نشوند و این کار وسیله‌ی کسب در آمد زیاد نباشد و مردم به کارهای مفیدتر پردازند و افراد بیش از حدّ لزوم، به کار خدمت و نظافت مسجد روی نیاورند و اگر به این کار می‌پردازند بیشتر قصد قربت داشته باشند نه قصد کسب در آمد. (فتاؤل).

لازم است خواننده‌ی محترم توجّه داشته باشد که اداره کنندگان و خُدّام ضرایح و زیارتگاه‌ها و وابستگان آن‌ها از برپا کردن زیارتگاه بسیار منتفع می‌شوند و روی آوردن عوام ناآشنا با قرآن به این مکان‌ها، باعث ساختن خانه و مغازه و مسافرخانه پیرامون این مکان‌ها شده و خرید زمین‌های آن‌جا برای قبر، موجب ترقّی بسیار قسمت زمین‌های آن نواحی گردیده و علاوه بر این اموالی که به عنوان نذر و صدقه و وقف متوجّه این مکان‌ها می‌شود منافع هنگفتی به جیب عدّه‌ای خاصّ سرازیر می‌کند و این منافع افراد عوام‌فریب را به ترویج زیارت قبور تحریک می‌کند! (فتاؤل جدّاً).

متأسفانه این مشکل به مردم ما اختصاص ندارد و در سرزمین‌های دیگر نیز دیده می‌شود، چنان‌که نویسنده‌ی مشهور مصری «مصطفی لطفی المنفلوطی» در کتاب «نظرات» گفته، عده‌ای عوام فریب مشابه همین توصیه‌ها را در باب زیارت قبر «عبدالقادر گیلانی» بین عوام رواج داده‌اند! در کتاب «نظرات» آمده است که «زائر قبر عبدالقادر گیلانی باید وضویی شاداب بگیرد و خاشعانه و با حضور قلب دو رکعت نماز بخواند سپس به آن مرقد شریف روی آورد و پس از سلام بر صاحب بزرگوار آن ضریح بگوید: ای صاحب ثقلین (۱۴) مرا با برآوردن حاجتم و گشایش مشکلم و رفع اندوهم یاری کن و مدد نما. ای محیی الدین عبدالقادر، مرا یاری کن، ای ولی عبدالقادر، مرا یاری کن، ای سلطان عبدالقادر، مرا یاری کن، ای شاه عبدالقادر، مرا یاری کن، ای خواجه عبدالقادر، مرا یاری کن!

مردم به خُدام ضریح او پول فراوان می‌دهند و در ایام تولد یا وفات او خرج‌های فراوان می‌کنند!». (فتاؤل)

متأسفانه مردم نمی‌دانند که جاعلین زیارتنامه‌ها با قرآن ناآشنا بوده‌اند و غالباً به قرآن نسبت‌هایی نادرست داده‌اند و می‌پندارند که این زیارتنامه‌ها اعتبار شرعی دارند! مثلاً - چنان‌که در مفاتیح (ص ۳۲۱) آمده - در زیارت رسول خدا ﷺ گفته می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ لِتَبِيِّكَ: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ وَإِنِّي أَتَيْتُكَ مُسْتَغْفِرًا... الخ = پروردگارا، همانا تو به رسول خود فرمودی: اگر آنان (= منافقین) هنگامی که به خویش ستم کردند (و حکمیت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح دادند) نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست هرآینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند [النساء: ۶۴] و همانا من [ای پیامبر] آمرزش خواهانه به نزد تو آمده‌ام.... الخ»<sup>(۱)</sup>.

۱- این زیارت‌نامه را «حسین بن سعید» و «ابن ابی عمیر» و «معاویة بن عمّار» نقل کرده‌اند که هر سه را در تحریر دوم عرض اخبار اصول (ص ۳۰۲ و ۱۸۵ و ۱۷۵) معرفی کرده‌ایم (ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۵۰ و ۱۵۱).

ملاحظه فرمایید چگونه این زیارت‌نامه‌سازان از آیه‌ی قرآن نتیجه‌ی باطل گرفته‌اند! در حالی که آشنایان به قرآن می‌دانند که آیه‌ی مذکور راجع است به منافقینی که در تنازع خویش به قضاوت و حکمیت و پذیرش حکم رسول خدا ﷺ راضی نشدند و داوری یک یهودی را بر قضاوت آن حضرت ترجیح دادند که این اهانت بزرگی به رسول خدا ﷺ و آیین آن حضرت و دلیل کفر ایشان بود، چنان که در آیه‌ی بعد می‌فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيهِ أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ..﴾ [النساء: ۶۵] «نه، به پروردگارت سوگند که ایشان ایمان ندارند تا این که تو را در آن چه میانشان [مایه‌ی] مشاجره و اختلاف بود، داور نموده و آن‌گاه در دل‌های خویش [نیز] از آن چه داوری کرده‌ای تنگی و ناخرسندی نیابند». با رجوع به قرآن کریم به وضوح معلوم می‌شود از آیه‌ی ۵۹ تا ۶۵ سوره‌ی شریفه‌ی نساء سخن از تنازع میان مسلمین است و این که مؤمن باید به حکم خدا و رسول گردن نهاده و از صمیم قلب آن را بپذیرد و عدم پذیرش حکم خدا و ترجیح حکم دیگری بر حکم خدا و رسول دلیل بی‌ایمانی است و منافقین را ذکر می‌کند که مرتکب چنین گناهی شدند<sup>(۱)</sup>.

بنابراین، آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء بلا تردید راجع است به منافقین که رسول خدا ﷺ را آزرده بودند و وظیفه‌ی ایشان و هر که پیامبر را آزرده بود، این است که در حیات دنیوی رسول خدا ﷺ از آن حضرت عذر خواهی نموده و حلالیت طلب کنند و هم‌چنین بخواهند که حضرتش از خداوند متعال نیز برای آن‌ها آمرزش بخواهد و آیه ربطی به سایر مؤمنین ندارد. مگر سایر مؤمنین تماماً منافق‌اند و پیامبر را آزرده‌اند؟! آیا مؤمنین همگی به حکمیت غیرشرعی روی آورده‌اند که بروند از صاحب شریعت عذر خواهی کنند؟! غیر شرعی روی آورده‌اند که بروند از صاحب شریعت عذر خواهی کنند؟!!

اصولاً خدا نفرموده در هر جای دنیا هر که گناهی کرد برود نزد رسول خدا ﷺ و نفرموده گنه‌کاران بعد از صد سال یا هزار سال که از رحلت رسول خدا ﷺ گذشته، بروند نزد رسول خدا ﷺ که در دسترس نیست! اگر به منافقین توصیه شده که نزد پیامبر بروند،

۱- درباره‌ی آیه‌ی سوره‌ی نساء به توضیحاتی که در صفحه‌ی ۲۲۷ کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود.

منظور آیه ملاقات با آن حضرت و حضور در محضر شریف آن بزرگوار و طلب پوزش از فاصله‌ای متعارف است زیرا آیه صریحاً فرموده: «جَاءُوكَ» «نزد تو می‌آمدند». و نفرموده با فاصله‌ی چند کوچه و خیابان با حضرتش سخن می‌گفتند! بنابراین آیه‌ی منظور، مربوط است به زمان حیات دنیوی پیامبر ﷺ و ربطی به پس از رحلت حضرتش ندارد اما امروز مردم نزد آن حضرت نمی‌روند بلکه نزد مرقد آن حضرت می‌روند و مرقد غیر از شخص است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

آیا شما درباره‌ی آیات: ﴿وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ ۙ وَهُوَ يَخْشَىٰ ۙ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ۝۱۰﴾ [عبس: ۸، ۱۰] «و اما کسی که نزد تو آمده [در طلب حق] می‌کوشد در حالی که [از خدا] بیمناک است پس تو از او [به دیگری] می‌پردازی؟!»<sup>(۱)</sup> معتقد هستید که امروز هم اگر کسی بر سر قبر پیامبر حاضر شود پیامبر به وی توجه نکرده و از او به دیگری می‌پردازد؟! تردید نیست که هر عاقل منصفی این آیه را مربوط به زمان پیامبر دانسته و آن را شامل موارد دیگر نمی‌داند. بنابراین چرا آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نساء را که در شأن نزولش اختلافی میان مسلمین نیست بی‌دلیل به همه‌ی زمان‌ها تعمیم می‌دهید؟!

به هر حال تکلیف کسی که حاجتی دارد و یا می‌خواهد توبه کند این نیست که سر قبر پیامبر یا امام برود. اما ببینید که زیارت‌سازان چگونه از آیه‌ی شریفه‌ی قرآن، نتیجه‌ی باطلی گرفته‌اند؟! آری، کشیشان نصاری می‌گویند هر کس گناهی کرده باید برود نزد کشیش و برایش اعتراف کند تا خدا از او بگذرد. به نظر ما بعید نیست افرادی از یهود و نصاری و مجوس بعد از اظهار مسلمانی، عقاید خود را به شکل حدیث یا زیارت‌نامه میان مسلمین نشر داده باشند ولی قرآن کریم - بر خلاف قول نصاری - فرموده خدا به همه از رگ گردن نزدیک‌تر است و هر کس باید بدون واسطه به او روی آورد و مستقیماً او را بخواند، چنان که می‌فرماید: ﴿فَاسْتَقِمْوْا اِلَيْهِ وَاَسْتَعِزُّوْهُ﴾ [فصلت: ۶] «مستقیماً به سوی او روی آورید و از او آمرزش بخواهید».

۱- لازم است درباره‌ی آیات فوق رجوع شود به تفسیر تابشی از قرآن.

صاحب مفاتیح می گوید زائر در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبر منور بایستد! معلوم می شود که غلاة قبر را بر قبله ترجیح می دهند! وی روایتی از «علی بن یقین» آورده که او در بقیع مدینه سوار شتری شده که شبانه او را با طیّ الأرض به کوفه به در خانه ی ابراهیم جمال رسانده و همان شب باز گردانیده است! در حالی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام هجرت از مکه به مدینه با طیّ الأرض به مدینه نرسید و چند روز در راه بود، چگونه علی بن یقین با طیّ الأرض به کوفه می رود و برمی گردد؟! مخفی نماند که این قصّه از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده که مملو از روایات جعلی و فاقد سند صحیح است.

مؤلف مفاتیح به عنوان ادب نهم می گوید: (صاحب مزار) «می بیند ایستادن او (= زائر) را و می شنود کلام او را و جواب می دهد سلام او را... الخ» در صورتی که این ادعا مخالف قرآن است که فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى﴾ [النمل: ۸۰ و روم: ۵۲] «همانا تو به مردگان نمی شنوایی». و فرموده: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲] «تو به آنان که در قبر [خفته اند] نمی شنوایی». و مخالف قول امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده در گذشتگان کسی را که بر سر گورشان آید نمی شناسند و جواب او را نمی دهند «لَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ» (نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۰)<sup>(۱)</sup>.

اما عجیب تر از همه این است که مؤلف مفاتیح به خواننده توصیه می کند «ترک خواندن زیارت های مخترعه» را که بعضی بی خردان از عوام آنها را با بعضی از زیارات تلفیق کرده و نادان را به آن مشغول ساخته اند! آیا مگر خودش چیزی جز آداب و زیارت نامه های مجعول، در کتابش آورده است؟ ما نادرستی بسیاری از زیارت نامه هایی را که او در این جا گرد آورده در کتاب «زیارت و زیارت نامه» بیان کرده ایم. (مراجعه شود).

شیخ عباس به عنوان ادب ۲۶ می نویسد: «انفاق و احسان بر فقراء مجاورین..... بلد امام علیه السلام... که همواره علم تنظیم شعائر الله را برپا نموده... الخ». باید گفت: ای مرد خرافی بی خبر، کارها و شعائری که در اطراف قبور بزرگان، بدعت نهاده اند شعائر الله نیست بلکه

۱- ر.ک زیارت و یارتنامه، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

شعائر النَّاس و شعائر الخِرَاقِيّون و المُبَدَعين و شعائر دکان‌داران مذهبی است و پیغمبر و امام از این کارها بیزارند.

## فصل دَوّم

این فصل مربوط است به «إِذْنِ دُخُولِ هَرِّ يَكِّ مِنْ حَرَمِ هَآئِ شَرِيفِهِ»، لذا می‌پرسیم: آیا کسی که می‌خواهد بر سر قبری حاضر شود اذن دخول می‌خواهد و اجازه می‌گیرد؟ و اگر اجازه می‌گیرد چه کسی به او اجازه می‌دهد؟

صاحب مفاتیح می‌گوید: «اوّل شیخ کفعمی فرموده چون خواستی داخل شوی به مسجد حضرت رسول ﷺ یا در یکی از مشاهد مشرفه‌ی ائمّه علیهم السلام پس بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي وَقَفْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ... أَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَخُلَفَاءَكَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ يَرُونَ مَقَائِي وَيَسْمَعُونَ كَلَامِي وَيُرَدُّونَ سَلَامِي... الخ» «خدایا، من به دری از درهای خانه‌های پیامبرت ایستاده‌ام..... می‌دانم که رسول تو و خلفای تو نزد تو زنده‌اند و روزی می‌خورند و ایستادنم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند... الخ!»<sup>(۱)</sup> می‌خواهد بگوید قبور امامان و امام‌زادگان، خانه‌های پیامبر ﷺ است! آیا این دروغ نیست؟! آیا هنوز خانه‌ی رسول خدا ﷺ باقی است؟! آیا اصحاب پیامبر به زیارت قبر مطهر پیامبر می‌رفتند و اذن دخول می‌خواندند؟!

۱- عجیب است که شیخ عباس خودش می‌گوید: «(روایات بسیار وارد شده که از هر کجا سلام و صلوات بر حضرت رسول ﷺ فرستاده شود به آن حضرت برسد و در روایتی وارد شده که ملکی موکل است بر آن که هر مؤمنی که بگوید: «صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» آن ملک در جواب گوید: «وَعَلَيْكَ» پس از آن به حضرت پیغمبر ﷺ عرض کند: یا رسول الله! فلان شخص سلام بر شما رسانید آن حضرت فرماید: وَعَلَيْهِ السَّلَامُ). (مفاتیح الجنان، ص ۳۳۰) حال اگر کسی بگوید شما که می‌گویید که پیغمبر و ائمّه ایستادنم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند پس چطور در این جا می‌گویید رسول خدا ﷺ زائر را نمی‌بیند و کلامش را نمی‌شنود بلکه ملک مأمور به او خبر می‌دهد؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ جواب خواهند گفت: فضولی موقوف! (فتأمل).



دیگر آن که بزرگان دین گرچه زنده‌اند اما در دنیای باقی و عِنْدَ رَبِّهِمْ زنده‌اند و در دنیای فانی نیستند. یعنی ﴿أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ می‌باشند نه «أَحْيَاءٌ عِنْدَ خَلْقِهِ وَا عِنْدَ قَبْرِه!» (فتاوی). رسول خدا ﷺ که مقامش از همه بالاتر بود، زمانی که در دنیای فانی و بین مردم بود یعنی قبل از رحلت، از همه چیز باخبر نبود و همه جا را نمی‌دید و در یک آن، جواب چندین نفر را نمی‌داد و لازم نیست که پیامبر یا امام از همه جا و همه چیز مطلع باشد. علاوه بر این، خدا درباره‌ی ایشان فرموده: ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ یعنی: بزرگان دین در دنیای باقی نه بیمی دارند و نه اندوهی. در حالی که اگر از احوال و گفتار مردم دنیای فانی با خبر باشند همواره باید غصّه و اندوه داشته باشند.

بنابراین، معلوم می‌شود آن‌چه اهل غلوّ از قبیل کفعمی و نظایر او بافته‌اند ضدّ قرآن است. زیرا قرآن فرموده انبیاءِ الهی پس از رحلت از دنیا خبر ندارند و در قیامت نیز می‌گویند ما را پس از وفات علمی به احوال امت نیست. [البقرة: ۲۵۹ و المائدة: ۱۰۹ و ۱۱۷].

سپس می‌گوید: «أَدْخُلُ يَا حُجَّةَ اللَّهِ؟» «ای حجت خدا آیا وارد شوم؟» در حالی که بنا به فرموده‌ی قرآن پس از انبیاء کسی از جانب خدا حجت نیست. [النساء: ۱۶۵]. و امیرالمؤمنین نیز تصریح فرموده که با حضرت ختمی مرتبت ﷺ حجتِ الهی پایان یافته است. «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ حُجَّتُهُ». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱).

و می‌گوید: «پس عتبه‌ی مبارک را ببوس» در حالی که می‌دانیم در زمان ائمه‌ی عتبه‌ای نبوده تا ایشان امر به بوسیدن کنند و تمام این ضرایح و مقابر با شکوه و جلال را شاهان ستم‌گر و وزرای غارتگر ساخته‌اند!

گذشته از این‌ها مدرک و سند کفعمی و نظایر او برای این اذن دخول‌ها چیست؟ آیا کفعمی حقّ تشریح دارد و می‌تواند چیزی به دین اسلام بیفزاید؟! چرا کفعمی سند ادعای خود را ذکر نکرده است؟

مؤلف مفاتیح اضافه می‌کند که: «دوم اذن دخولی است که علامه‌ی مجلسی (ره) از نسخه‌ای قدیمه از مؤلفات اصحاب برای دخول در سرداب مقدّس و بقاع منوره‌ی ائمه ﷺ نقل فرموده!»

کدام نسخه‌ی قدیمه؟ چرا از مؤلف آن نامی نبرده است؟ آیا این هم شد مدرک شرعی؟! آیا صرف قدیم و کهنه بودن نسخه‌ای موجب حجّیت شرعی آن می‌شود؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

جالب این که در این إذن دخول بی‌سند و مدرک هر چه خواسته، خرافات به هم بافته که نه با دین موافقت دارد نه با تاریخ، از قبیل این که گوید: «مُلُوكُنَا أَفْضَلُ الْمَخْلُوقِينَ» که این به وضوح تمام، دورغ است و کسی نیست که نداند پادشاهان ما بهترین مخلوقات نبوده‌اند! و یا گوید: «مِنَ أُمَّةٍ مَّعْصُومِينَ» در حالی که آنان خود را معصوم نخوانده‌اند! و یا گوید: «وَاللَّهُ أَكْبَرُ الَّذِي أَظْهَرَهُمْ لَنَا بِمُعْجَزَاتٍ يَعْجُزُ عَنْهَا الثَّقَلَانِ» «و خداوند بزرگی که ایشان را برای ما با معجزاتی که ثقلین از آوردنش عاجزند، ظاهر فرمود!» می‌پرسیم خداوند امام حسن علیه السلام را با چه معجزه‌ای آشکار فرمود؟ و امام حسن علیه السلام کجا فرمود من حُجَّةٌ اللهُ هستم؟! عجیب این است اینان إذن دخول می‌خوانند ولی بدون آن که إذن داده شود، وارد می‌شوند؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

در صفحه ۳۱۸ گوید: «بدان که مستحبّ مؤکد است در حقّ قاطبه‌ی مردم خصوص حُجَّاج، مشرف شدن به زیارت روضه‌ی مطهره و آستانه‌ی منوره‌ی فخر عالمیان حضرت سید المرسلین محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و ترک زیارت آن حضرت باعث آن می‌شود که در حقّ او جفا شود(۱)؟» در روز قیامت و شیخ شهید (که از فقهای شیعه بود) فرمود که اگر مردم ترک زیارت آن حضرت کنند بر امام است که ایشان را مجبور کند به رفتن به زیارت آن حضرت زیرا که ترک زیارت آن حضرت موجب جفای مُحرّم است! حال اگر کسی از این بدعت‌گذاران بپرسد: آیا در زمان حیات دنیوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر مؤمنی که مثلاً در قبیله‌ای دور از مدینه زندگی می‌کرد و به زیارت آن حضرت نمی‌رفت، مقصر بود و مرتکب جفا شده بود؟ جوابی جز هیاهو و تهمت و افتراء نخواهند داشت! معلوم می‌شود که شهید از احوال و کردار اصحاب پیغمبر پس از رحلت آن بزرگوار <sup>(۱)</sup> مطلع نبوده و یا تجاهل کرده تا خرافات خود را به کرسی بنشاند!

۱- ر.ک. کتاب حاضر، حاشیه‌ی صفحه‌ی ۱۹۴ و کتاب زیارت و زیاتنامه، ص ۱۲ به بعد.

در صفحه‌ی ۳۱۹ حدیثی نامعتبر از «اسماعیل بن مهران»<sup>(۱)</sup> آورده که مدعی است امام صادق علیه السلام فرموده: «هرگاه احدی از شما حجّ کند باید که حجّش را ختم کند به زیارت ما که این از تمامی حجّ است». (بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۳۹) و یا از قول دو راوی ضعیف موسوم به «هارون بن مسلم» و «مسعدة بن صدقه»<sup>(۲)</sup> مدعی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: «هر که مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از وفات من، در روز قیامت شفیع او گردم». ما عیوب این روایات و سایر احادیثی که در این فصل آورده، در کتاب «زیارت و زیارت‌نامه» (ص ۲۳۰ به بعد) بیان کرده‌ایم و در این جا تکرار نمی‌کنیم.

متأسفانه خرافه‌فروشان دائماً سعی دارند که مردم ندانند که انتخاب شفیع با مردم نیست بلکه با خداست. دیگر آن که انبیاء و اولیاء پس از رحلت به دنیای باقی، با عالم فانی ارتباط ندارند. در حالی که همان امامانی که خرافه‌فروشان دائم مردم را به زیارت مرقد ایشان تشویق و ترغیب می‌کند برخلاف خواسته‌ی ایشان فرموده‌اند! از آن جمله امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَالْإِسْتِغْفَارُ لَكُمْ حِصْنَيْنِ حَصِينَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، فَمَضَى أَكْبَرُ الْحِصْنَيْنِ وَبَقِيَ الْإِسْتِغْفَارُ؛ فَأَكْثَرُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ مِمْحَاةٌ لِلذُّنُوبِ؛ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ [الأَنْفَال: ۳۳] «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و استغفار برای شما دو دژ مستحکم در برابر عذاب [الهی] بودند، دژ بزرگ‌تر [از میان ما] رفت و استغفار [برایمان] باقی ماند. بدان بسیار پردازید که محوکننده‌ی گناهان است. خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - فرموده: (ای پیامبر) تا تو در میان ایشان خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد درحالی که استغفار می‌کنند»<sup>(۳)</sup>.

(بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۷۹ و ۲۸۱). بنابراین ما امروز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دسترسی نداریم و باید استغفار کنیم، اما متأسفانه افراد خرافی از قبیل مؤلف مفاتیح مردم را تشویق می‌کنند که به

۱- وی در عرض اخبار اصول ص ۷۰۶ و ۸۶۵ معرفی شده است.

۲- هر دو در عرض اخبار اصول، ص ۲۱۶ و ۲۲۲ معرفی شده‌اند.

۳- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۹۱.

زیارت مراقد بزرگان دین بروند از جمله حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ که قبر حضرتش معلوم نیست و می گوید قبر آن حضرت در سه موضع محتمل است، و در هر سه موضع مطلوب است که آن حضرت با جملات رکیکه<sup>(۱)</sup> زیارت شود! در این زیارت خطاب به آن حضرت می گوید: «إِنْ كُنَّا صَدَقْنَاكَ إِلَّا أَلْحَقْتِنَا بِتَصَدِيقِنَا لَهُمَا» یعنی: «اگر ما تو را تصدیق نمودیم تو ما را به پدر و شوهر خود ملحق فرما!» آیا ائمه‌ی مأمور ایصال مردم به مقامات مختلف آخرت هستند؟! دیگر آن که آیا اگر کسی یک ساعت مقابل قبرشان تملق بگوید و چاپلوسی کند می‌پسندند؟! علاوه بر این اموات، گوشی که با آن صداها‌ی طبیعی این عالم را بشنوند ندارند و آن‌ها بدون آلت شنوایی دنیوی، صداها‌ی دنیای فانی را نمی‌شنوند و فقط خداست که برای شنیدن محتاج آلت شنوایی نیست چنان‌که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در وصف حق تعالی فرموده: «وَالسَّمِيعُ لَا بِأَدَاةٍ وَالْبَصِيرُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ» «شنوای بدون وسیله‌ی شنوایی و بینای عاری از وسیله‌ی [بینایی]». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۲) و فرموده: «بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَّةِ» یعنی: «بینایی است که [نیاز به] حسّ بینایی ندارد» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۹)، ولی سایر موجودات برای دیدن و شنیدن و.... نیازمند آلت مخصوص هستند.

البته گوش جاعلین زیارت‌نامه‌ها شنوای این حقایق نیست زیرا غرض آن‌ها علاوه بر سودجویی، ایجاد تفرقه بین مسلمین بوده تا از یکدیگر دور شده و ضعیف شوند. چنان‌که در زیارت حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ (ص ۳۲۳) پس از این که مقداری بر آن مخدّره تملق و چاپلوسی می‌کند، می‌گوید: «وَمَنْ جَفَاكَ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ..... أَشْهَدُ اللَّهُ وَرُسُلَهُ وَمَلَائِكَتَهُ أَيْ رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيَتْ عَنْهُ، سَاخِطٌ عَلَى مَنْ سَخِطَتْ عَلَيْهِ». «هر که به تو جفا کند به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جفا کرده و هر که تو را بیازارد، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آزرده است.... خدا و پیامبران و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که همانا من از کسی که تو خشنود باشی نیز خشنودم و بر هر که غضبناک باشی من نیز غضبناکم!»

می‌خواهد بگوید اصحاب پدرت که سال‌ها تحت تعلیم و تربیت آن بزرگوار بودند یعنی مهاجر و انصار که خدای متعال در آیات متعدّد ایشان را ستوده است به تو جفا کردند و ما باید با چنین کسانی اظهار عداوت کنیم تا دشمنان اسلام خوشحال شوند! حال اگر به فرض محال فاطمه علیها السلام زنده شود و به دنیای فانی باز گردد و بگوید من کینه‌ی کسی را ندارم و بر کسی غضبناک نیستم و دست از این جنجال و غوغا بردارید و دست اتحاد به هم داده و به فکر مشکلات اسلام و مسلمین باشید، در جواب می‌گویند: خیر! باید غضبناک باشی و اگر تو راضی باشی ما راضی نیستیم! زیرا رونق دکانشان به همین اختلاف و کینه‌ورزی‌هاست!

روضه خوانی در روضه‌ی حضرت زهرا علیها السلام این بیت را می‌خواند که:

عُمَر در زد به پهلویش شکست از کینه بازویش... الخ

چون از منبر پایین آمد به او عرض کردم به اتفاق مورّخین و محدّثین شیعه حضرت علی علیه السلام دختر همین حضرت فاطمه علیها السلام را به عقد خلیفه‌ی ثانی عُمَر بن الخطّاب در آورد (کافی، ج ۲ ص ۳۱۱ طبع هند، تهذیب الأحکام طوسی، ج ۳ ص ۳۸۰ و مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳ ص ۱۶۲ و مسالک الأفهام، شهید ثانی، چاپ ایران، باب النکاح و سایر کتب معتبره‌ی دیگر) و امیرالمؤمنین علیه السلام از عمر دو نواده داشت به نام زید الأكبر و رقیه. سپس به روضه خوان عرض کردم اگر آن‌چه تو می‌گویی راست بوده چگونه علی علیه السلام به این عمل اقدام کرد و دختر حضرت زهرا علیها السلام را به عقد قاتل او در آورد و چگونه دختر فاطمه به این عمل راضی شد و با قاتل مادرش ازدواج کرد و چگونه حضرات حسنین علیهم السلام دو برادر غیرتمند او به این کار راضی شدند؟! در جواب گفت: من این موضوع را نمی‌دانستم! چه کنیم با کسانی که این قدر جاهل‌اند اما پول می‌گیرند و روضه می‌خوانند و هر سال بین مسلمین ایجاد عداوت می‌کنند؟!

در فضل زیارت ائمه‌ی بقیع خطاب ائمه می‌گوید: «یا أبناء رسول الله عبّدکم واین اَمّتیکم الدلیل بین ایدیکم» «ای فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بنده‌ی شما و کنیززاده‌ی ذلیل

شما در برابر شماست!»<sup>(۱)</sup> آیا کسی که چنین می گوید رسول خدا ﷺ را می شناسد و از سیره ی آن بزرگوار اندک خبری دارد؟ لا وَاللَّهِ. آیا رسول خدا ﷺ اجازه می داد که اصحابش با او بدین صورت سخن بگویند؟ یا این که آن ها را نهی می فرمود؟ معلوم می شود که این زیارت سازان هیچ اطلاعی از سیره ی پیغمبر اسلام ﷺ و حضرت علی عليه السلام نداشته اند و نمی دانسته اند که حضرت امیر فرموده: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» «بنده ی دیگری مباش که خدایت آزاد آفریده است». (نهج البلاغه، نامه ی ۳۱). نمونه ی دیگر از جهل این بدعت گذاران این است که می گویند: «وَهَذَا مَقَامٌ مَنْ أَسْرَفَ وَأَخْطَأَ وَاسْتَكَانَ وَأَقْرَبَ بِمَا جَنَى، وَرَجَا بِمَقَامِهِ الْخُلَاصَ، وَأَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلَكِيِّ مِنَ الرَّدَى، فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ...». «این ایستادن کسی است که زیاده روی و خطا کرده و سستی ورزیده و به آنچه جنایت کرده اقرار نموده و با این ایستادنش [در مقابل شما] امید خلاصی دارد که خود را به وسیله ی شما از پستی و نابودی نجات دهد، پس شما شفیعان من باشید...!» باید به این نادان خرافی گفت: اولاً: انتخاب شفیع با خداست نه با بنده ی خدا، ثانیاً: مگر نمی دانی که رسول خدا ﷺ و ائمه ی بزرگوار اسلام در زمان حیات دنیوی خود نیز دوست نداشتند مردم خلافکاری های خود را به ایشان بگویند. مثلاً اگر زنا یا دزدی یا... مرتکب شده اند به نزد ایشان بیایند و کار نادرست خود را به آن حضرات اعلام کنند و به منظور پاک شدن از عواقب گناه و خطای خویش تقاضای بخشش و شفاعت یا تقاضای اقامه ی حد کنند و اگر کسی چنین می کرد آن بزرگواران از آن ها روی گردانده و به آن ها بی اعتنایی می کردند، چنانکه حضرت علی عليه السلام فرموده: «مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِي بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيُفْضِحَ نَفْسَهُ عَلَى رُءُوسِ الْمَلَائِكَةِ أَفَلَا تَابَ فِي بَيْتِهِ؟ فَوَاللَّهِ لَتُؤْتَبَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدَّ». «چه زشت است بر مردی از شما [مسلمین] که برخی از این کارهای زشت و ناپسند را مرتکب شود، آنگاه خود را در حضور مردم رسوا سازد! چرا در خانه ی خویش [و در خلوت با خدایش] توبه نمی کند؟! به خدا سوگند، هر آینه توبه ی [صادقانه] او

۱- مشابه این قول را در زیارت امام حسین عليه السلام در عیدین نیز آورده است.

درمیان خود و خداوند بهتر است از این که من حدی بر او اقامه کنم<sup>(۱)</sup>. حال چگونه ممکن است چنین بزرگواری راضی باشد که پس از وفاتش مسلمین از راه‌های دور بر مرقدش حاضر شده و به اسراف و خطا و جنایت و گناه خویش اقرار کنند و نجات خود را از ایشان بخواهند؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟!

به افراد راه نیافته باید گفت: بروید صادقانه توبه کنید و برای جبران گناه، اعمال خیر به جای آورید و گناه خود را برای غیرخدا بیان نکنید زیرا غیرخدا نمی‌تواند شما را نجات دهد چنانکه خداوند به پیامبرش فرموده: ﴿أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ﴾ [الزمر: ۱۹] «آیا کسی را که فرمان عذاب بر او سزا و روا گشته، پس آیا تو (ای پیامبر) کسی را که در آتش دوزخ است می‌رهانی؟!» بنابراین، رسول خدا ﷺ نمی‌تواند کسی را از عذاب الهی برهاند، چگونه دیگران می‌توانند؟! کسانی که زائرین از آن‌ها نجات خویش از عذاب الهی را می‌خواهند، خود از عذاب الهی خائف‌اند و نمی‌توانند بی‌إذن حقّ سخنی بگویند و خود با اعمال خیر نزد خدا منزلت می‌جویند، بنابراین به جای تملق‌گویی و اظهار ذلّت بر مرقدشان، از اعمال و اقوال ایشان پیروی کنید.

در صفحه‌ی ۳۳۷ برای ترغیب به خواندن زیارتنامه برای بزرگان دین و زیارت قبورشان مطالبی آورده است. باید گفت: ای نادان خرافی برو قرآن و سنت و سیره را یاد بگیر تا بدانی کردار رسول خدا ﷺ چگونه بوده و بدان که کلمات دیگران بر تو حجت نیست.

زیارتی هم برای شهدای اُحُد - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - ذکر کرده که مجلسی سندی برایش نیاورده است (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۲۱ و ۲۲۲) معلوم نیست این بافندگی‌ها بر اثر بیکاری بوده یا غرض و مرض دیگری در کار بوده است. وَاللَّهُ أَعْلَمُ. در صفحه‌ی ۳۳۹ از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده می‌گوید: قبر رسول خدا ﷺ و ائمه اشرف از کعبه‌ی معظمه است! در حالی که خود پیغمبر به زیارت کعبه می‌رفت و در برابر کعبه رکوع و سجود می‌کرد. آری، این است معلومات این غالیان! و مخفی نماند که در همین صفحه

۱- فروع کافی، ج ۸، ص ۱۸۸.

روایتی آورده که مدّعی است نماز در مسجد پیامبر اکرم ده هزار برابر نماز در مکان‌های دیگر است و کعبه را استثناء نکرده (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۴۷ و فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶). جالب است بدانیم که راوی این دروغ نیز «علی بن الحکم»<sup>(۱)</sup> است که قائل به تحریف قرآن بود! ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾.

### فصل چهارم در زیارت حضرت امیرالمؤمنین

حضرت علی علیه السلام فرموده: «هَلَكَ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ عَالٍ وَمُبْغِضٌ قَالٍ» «دو مرد درباره‌ی من هلاک شدند: دوست‌دار غلوکننده و دشمن بدخواه». و فرموده: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ» «دو فرد درباره‌ی من هلاک شوند: دوستدار افراطی و دشمن بهتان‌زننده». (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷ و ۴۶۹) خوشبختانه در زمان ما کسی که ارادتمند آن حضرت نباشد، پیدا نمی‌شود اما دوستان نادان که از دشمن بدترند، بسیارند!

چون به زیارات مذکور در این باب، در کتاب زیارت و زیارت‌نامه (ص ۲۵۹ به بعد) پرداخته‌ایم لذا خوانندگان محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم و در این جا به اختصار مطالبی را به اطلاع شما می‌رسانیم. شیخ عباس می‌گوید: چون به دروازه‌ی نجف بررسی بگو... الخ» در حالی که در زمان امام، نجف دروازه نداشته و هنوز قریه‌ای نبوده تا امام دستور دهد چون به دروازه رسیدی چنین و چنان بگو! معلوم می‌شود تمام این اقوال در قرون بعدی جعل شده است! و یا نقل کرده: «والله نمی‌خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آورده شود در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواه پیاده رود، خواه سواره!» بنابراین اهل عراق همگی اهل بهشت هستند و دوزخ را نمی‌بینند، چرا، برای این که مرقد علی علیه السلام را زیارت می‌کنند! در حالی که اگر در زمان حیات حضرت علی علیه السلام کسی آن بزرگوار را ملاقات و زیارت می‌کرد، بهشت بر او لازم نمی‌شد اما قبر او در نظر غلاة از خودش مهم‌تر است! در آخر حدیث می‌گوید: «بنویس این حدیث را به آب طلا». آری، جعلیات این

۱- او را در عرض اخبار اصول، صفحه‌ی ۲۸۱ و ۶۸۰ و ۷۷۴ معرفی کرده‌ایم.



جاهلین غالی را باید با آب طلا نوشت چون سهم مؤثری در گمراه کردن مردم دارند و ایشان را از قرآن دور کرده و به خرافات مشغول ساخته و استعمارگران را بسیار خرسند می‌کنند!

و یا خبری بی‌اعتبار نقل کرده که «در پشت کوفه قبری هست که پناه نمی‌برد به آن قبر دردناکی، مگر آن‌که حقّ تعالی او را شفا کرامت فرماید!» حال اگر کسی پرسد پس چرا مراجع تقلید ساکن نجف هر وقت بیمار می‌شوند به جای رفتن بر مرقد حضرت علی به ممالک اروپا رفته و یا از آن‌جا برایشان طبیب می‌آورند؟! علاوه بر این که خود حضرت امیر علیه السلام بیمار می‌شد! پس چگونه رفتن بر مرقدش موجب شفا یافتن می‌شود؟! چه جوابی می‌دهند؟ خدایا، زین معماً پرده بردار. و یا می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْحَرَمَ حَرْمُكَ وَالْمَقَامُ مَقَامُكَ» «پروردگارا، این حرم - را که ستمگری از اموال حرام یا شبهه‌ناک ساخته - حرم توست و این جایگاه جایگاه توست!» آیا خود ائمه این جملات را به مؤمنین تعلیم داده و خود را تا این اندازه بالا برده‌اند و تا بدین حدّ خودپسند و مغرور بوده‌اند یا جاعلین این زیارتنامه‌ها را از قول ایشان ساخته‌اند. این‌ها نه خدا را شناخته‌اند و نه با سیره‌ی پیامبر و ائمه آشنا هستند.

در زیارت مطلقه در وصف حضرت امیر علیه السلام می‌گوید: «إِنْتَجَبْتُهُ مِنْ خَلْقِكَ وَالذَّلِيلَ عَلَى مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَانَ الدِّينِ... الخ» «او را بر خلق خویش برگزیدی و راهنمای کسانی - که به رسالت مبعوث فرمودی و جزا بخش [روز] قیامت... الخ» آیا این سخنان کفر نیست؟ مخالفت با علی نیست؟ اگر این‌ها کفر نباشد پس کفر چیست؟! آیا علی علیه السلام که فرموده: «به سنّت پیامبر اقتدا کردم» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۵) پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده یا راهنمای او؟ چرا خدا هدایت امت را به راهنمای انبیاء نسپرد؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

خدا لعنت کند کسانی را که با مدّاحی و تعریف و تمجید و اظهار ارادت و..... هر خرافه و هر باطلی را در میان مسلمین و پیروان قرآن رواج دادند. باید به مردم فهمانید که اسلام دین مدّاحی و نوحه‌خوانی و کارهای غیرمنطقی نیست و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این گونه کارها نهی نموده است. چنان‌که فرموده: «أَحْثُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابَ» «به صورت

مداحان خاڪ پاشيد»<sup>(۱)</sup>. و در باره‌ی نوحه خوانی فرموده: «الَّتِيَاحَةُ مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ» «نوحه خوانی از کارهای [عهد] جاهلیت است»<sup>(۲)</sup>. و «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ الرِّثَةِ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ وَنَهَى عَنِ التِّيَاحَةِ وَالِاسْتِمَاعِ إِلَيْهَا» «رسول خدا ﷺ از فریاد کردن به وقت مصیبت و از نوحه خوانی و گوش کردن به آن نهی فرمود»<sup>(۳)</sup>. و هنگامی که جناب جعفر بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ کشته شد به حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: «لَا تَدْعِي بَدْلًا وَلَا تُكَلِّ وَلَا حُزْنَ» «واذلّه و اوویلاه و واحزنانه مگو»<sup>(۴)</sup>. و «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا تَحْمِشِي عَلَيَّ وَجَهًا وَلَا تَرَخِي عَلَيَّ شَعْرًا وَلَا تُنَادِي بِالْوَيْلِ وَلَا تُقِيمَنَّ عَلَيَّ نَائِحَةً». «رسول خدا ﷺ به حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: چون من وفات یافتم صورت مخراش و مو پریشان مکن و فریاد اوویلاه بر نیاور و نوحه خوانی بر یا مکن»<sup>(۵)</sup>. و فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْخَامِشَةَ وَجَهَهَا وَالشَّاقَّةَ جَبِيهَا وَالِدَاعِيَةَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورَ» «خدا لعنت کند زنی را که [به هنگام مصیبت] چهره‌ی خویش بخراشد و گریبان بدرّد و فریاد و فغان بر آورد»<sup>(۶)</sup>. و «لَيْسَ مِنَّا مَنْ حَلَقَ وَلَا مَنْ سَلَقَ وَلَا مَنْ حَرَقَ وَلَا مَنْ دَعَا بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ» «از ما نیست آن که موی خویش بکند (یا بترشد) و صدای خود را بلند کند و گریبان بدرّد و فریاد و فغان اوویلاه و واثبورا

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۲، حدیث اول.

۲- من لایحضره الفقیه، ج ۴ ص ۳۷۶ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

۳- وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۹۱۵ و ج ۱۲، ص ۹۱ - در مسند زید (ص ۱۷۵) نیز از حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ مروی است که «نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنِ التَّوَجُّحِ» «پیامبر عَلَيْهِ السَّلَامُ از نوحه خوانی نهی فرمود».

۴- وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۹۱۵ و ج ۱۲، ص ۹۱.

۵- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۶ - حضرت سید الشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز به پیروی از سنت جدّاً کرمش به حضرت زینب فرمود: «يَا أُخَيَّةُ! إِنِّي أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي: لَا تُشَقِّي عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَحْمِشِي عَلَيَّ وَجَهًا وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ» «خواهر جان، من تو را به [خدا] سوگند دادم و تو به سوگندم پایبند باش که چون شهید شدم بر [مصیبت] من گریبان چاک مکن و رخسار خویش مخراش و فریاد اوویلاه و واثبورا بر میاور» (الإرشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۷).

۶- مُسَكَّنُ الْفُؤَادِ، زین الدین العاملی، ص ۱۰۸ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۴.

بر آورد»<sup>(۱)</sup>. و فرمود «إِنَّمَا نُهَيْتُ عَنِ النَّوْحِ عَنِ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجِرَيْنِ صَوْتِ عِنْدَ نَعْمٍ لَعِبٍ وَلَهُوَ وَمَزَامِيرِ شَيْطَانٍ وَصَوْتِ عِنْدَ مُصِيبَةٍ حَمِيشٍ وَجُوهٍ وَشَقِّ حُيُوبٍ وَرَنَّةِ شَيْطَانٍ» «همانا نهی شدم از نوحه خوانی، از دو صدای دو احمق فاجر یکی صدای به وقت لُهو و لعب و مزمارهای شیطانی و دیگر صدایی به وقت مصیبت که خراشیدن صورت‌ها و دریدن گریبان‌ها و فریادهای شیطانی است»<sup>(۲)</sup>. و فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهُنَّ: الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالِاسْتِسْقَاءُ بِالنَّجُومِ وَالتَّيَاحُفُ» «چهار چیز در امتم از امور جاهلیت است که آن‌ها را ترک نمی‌کنند: فخر فروشی به بستگان، طعنه زدن در نسب‌ها و به ستارگان باران خواستن و نوحه سرایی»<sup>(۳)</sup>. پیامبر ﷺ در هنگام شهادت عمویش جناب حمزه -رَضُوا اللهُ عَلَيْهِ- مردم را از نوحه خوانی نهی فرمود<sup>(۴)</sup>. و فرمود: «صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ يُبْعِضُهُمَا اللهُ إِعْوَالٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَصَوْتُ عِنْدَ نَعْمَةٍ يَعْنِي النَّوْحَ وَالْغِنَاءَ» «دو صدا مورد لعن است که خدا آن‌ها را دوست نمی‌دارد، ناله‌های وقت مصیبت و صدای وقت نغمه یعنی نوحه خوانی و آواز غنایی»<sup>(۵)</sup>. و هم‌چنین فرمود: «صَرَبُ الْمُسْلِمِ يَدُهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَابٌ لِأَجْرِهِ» «هنگام مصیبت مسلمانی که با دست بر ران خویش می‌کوبد، اجرش از بین می‌رود»<sup>(۶)</sup>. چنان‌که حضرت باقر عليه السلام نیز فرموده: «أَشَدُّ الْجُرْعِ

۱- مسند الإمام زید، ص ۱۷۵ - این حدیث را شهید ثانی به صورت: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ صَرَبَ الْحُدُودَ وَشَقَّ

الجُيُوبَ» «از ما نیست کسی که [به وقت مصیبت] بر گونه‌ها (صورت) بزند و گریبان بدرد» آورده است.

(مُسَكَّنُ الْفُؤَادِ، ص ۱۰۸).

۲- مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳- المصنّف، ج ۳، ص ۵۵۹ - وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۹۱ و مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۱۴۳.

۴- المصنّف، ج ۳، ص ۵۶۱.

۵- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۴.

۶- فروع کافی، ج ۱ ص ۲۲۴ - چنان‌که امیرالمؤمنین نیز فرموده: «مَنْ صَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِهِ حَبِطَ

أَجْرُهُ (عَمَلُهُ)) = کسی که هنگام مصیبت دستش را بر رانش بکوبد پاداش او (پاداش علمش) ضایع

شود» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۴).

الصُّرَاخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَلَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ وَجَزُّ الشَّعْرِ مِنَ التَّوَاصِي، وَمَنْ أَقَامَ التَّوَاخَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ وَأَخَذَ فِي غَيْرِ طَرِيقِهِ» «هنگام مصیبت شدیدترین شکل بی‌تابی و بی‌صبری فریاد و اوایله برآوردن و به صورت و سینه زدن و زدن موی جلوی سر است و کسی که نوحه‌خوانی برپا دارد. هرآینه صبر و بردباری را ترک نموده و راهی جز راه صبر را در پیش گرفته است»<sup>(۱)</sup>.

\*\*\*

سایر زیارتی که برای حضرت امیر علیه السلام در مفاتیح آمده - و ما در کتاب زیارت و زیارت‌نامه به اختصار به آن‌ها پرداخته‌ایم - نیز معیوب‌اند، خصوصاً زیارت ششم که هرچه کفریات و خرافات بوده جمع‌آوری کرده است! یکی از رُوات این زیارت «سیف بن عمیره» است که مورد لعن ائمه بوده است<sup>(۲)</sup>. در این زیارت حضرت علی را «بَابُ اللَّهِ» و «عَيْنُ اللَّهِ» و «جَنبُ اللَّهِ» و «وَجْهُ اللَّهِ» و «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالتَّار» و... خوانده است، سپس آن حضرت را «نور الأنوار» شمرده که معلوم است بافنده‌ی این زیارت تحت تأثیر عقاید فلاسفه‌ی یونان بوده که می‌گفتند خدا عقل اول یا نورالأنوار را خلق کرد و آن‌گاه همه چیز را عقل اول و یا از نورالأنوار خلق نمود! هم‌چنین علی را «حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِين» خوانده در حالی که حضرت امیر علیه السلام قرآن را حبل محکم إلهی شمرده است (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۶ و ۱۷۶ و ۱۹۰) در این زیارت می‌گوید: «الْسَّلَامُ عَلَى الْأَصْلِ الْقَدِيمِ وَالْفَرْعِ الْكَرِيمِ الْوَسَّلَامُ عَلَى الثَّمَرِ الْجَنِيِّ» که معلوم می‌شود جاعل آن را متأثر از نصاری بوده و مضمون تثلیث را در زیارت وارد کرده و خواننده‌ی غافل، زیارت مذکور را که مضمونی شرک آلوده دارد به قصد تقرب می‌خواند! ما رأی شیخ محمد حسن نجفی صاحب «جواهر» را درباره‌ی این زیارت در کتاب زیارت و زیارت‌نامه (ص ۲۷۲) آوردیم. درباره‌ی این زیارت و زیارت هفتم مطالعه‌ی کتاب مذکور ضروری است.

۱- فروع کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲- وی در صفحه‌ی ۹۸ عرض اخبار اصول معرفی شده است.

در صفحه‌ی ۳۶۵ می‌گوید: «چون خواستی وداع کنی آن‌حضرت را، این وداع را بخوان!» جای تعجب است که خرافیین از یک سو علی را همه‌جا حاضر و ناظر می‌دانند و در همه‌حال او را می‌خوانند و «یا علی مدد» می‌گویند و از سوی دیگر او را فقط در حرمش می‌دانند و با او وداع و خداحافظی می‌کنند! اگرچه هر دو غلط است زیرا آن‌حضرت پس از شهادت، دنیای مادی و فانی ما را ترک کرده و به عالم باقی رحلت فرموده و ارتباطی با دنیای مادی ما ندارد و منتعم به نعمت‌های پروردگار است.

در مقصد دوم از زیارات مربوط به امیرالمؤمنین علیه السلام زیارتی آورده که مخصوص روز عید غدیر است و برای آن ثواب‌های عجیب و غریب ذکر کرده‌اند و ناقل این ثواب‌ها راوی بی‌اعتباری است موسوم به «ابن ابی‌نصر»<sup>(۱)</sup> ما در کتاب حاضر (ص ۳۶۷ به بعد) درباره‌ی عید غدیر و مسائل مربوط به آن تا حدودی سخن گفته‌ایم و در این جا تکرار نمی‌کنیم و علاوه بر مطالب مذکور، خوانندگان محترم را به کتاب شریف «شاهراه اتحاد» ارجاع می‌دهیم که امید است از مطالعه‌ی آن غفلت نکنند.

متأسفانه تأکید و اصرار بر مسأله‌ی غدیر، صدها سال پس از دوران خلفای راشدین، هیچ نفعی برای مسلمین زمان ما ندارد و در این زمانه که بین مسلمین تفرقه ایجاد شده و پیروان هر مذهب با پیروان مذاهب دیگر عداوت دارند و مسلمانان در کمال ضعف بسر می‌برند و از ملل دیگر عقب مانده‌اند اصرار بر اثبات خلافت زید یا عمرو به چه کار می‌آید؟! شاید اگر بلافاصله پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام زمام خلافت را به دست می‌گرفت بهتر بود اما این که در آن زمان چه کسی خلیفه باشد به ما در زمان حاضر مربوط نیست و از قدرت ما خارج بوده و ما نمی‌توانیم ابوبکر را خلع و علی را به خلافت برسانیم. بی‌سبب نیست که قرآن درباره‌ی گذشتگان به ما تعلیم فرموده که: ﴿تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾﴾ [البقرة: ۱۳۴ و ۱۴۱] «آنان امتی بودند که گذشتند آنچه [از اعمال نیک] کسب کردند به نفع خودشان و آنچه [از اعمال

۱- وی در عرض اخبار اصول معرفی شده است. (ص ۲۵۸)

ناپسند] کسب کردند به زیان خودشان است و دستاورد شما [نیز چه خوب و چه بد] از آن شما است و درباره‌ی آن چه ایشان می‌کردند از شما سؤال نخواهد شد».

حال شما شیعیان که این همه شب و روز و پنهان و آشکار به فکر زمامدار مُحِقِّ یا نَامُحِقِّ در هزار سال قبل هستید، الآن زمامداران شما به مراتب از زمامداران صدر اسلام بدتراند، چرا به فکر امروز خود نیستید تا حقوق خود را استیفاء کنید؟!

باری، در زیارات «مقصد دوم» برای فریب عوام النَّاس، حقّ و باطل را مخلوط کرده و به بهانه‌ی اظهار ارادت به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند که تو ایمان داشتی و دیگران مشرک بودند و تو تصدیق کردی و دیگران تکذیب کردند و تو جهاد کردی و دیگران نکردند. باید گفت: یکی از این افراد بی‌ایمان، جاعل این زیارت است و خواسته فتنه‌گری کند و گرنه پس از چند قرن، بدگویی از گذشتگان و مذمت ایشان چه فایده‌ای برای ما دارد. آری، معلوم است که ابتداء اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرک و کافر و اهل تکذیب بودند ولی به تدریج ایمان آوردند و خداوند منان نیز پذیرفت و حتی گروهی از ایشان را در کتابش مورد تمجید قرارداد. حال به شما چه مربوط است که آنان چگونه بوده‌اند؟ خصوصاً کسانی که امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از ایشان به نیکی یاد کرده است.

اما این جاعل برای وصول به مقصود خود - که قطعاً خیر نبوده است - به چاپلوسی پرداخته که ای سیدالوصیین، ای سیدالمسلمین، ای مَوْلَى المؤمنین، ای امام المتّقین، ای سیدالأوصیاء، ای «وارث علم النَّبیین» (درحالی که علم ارثی نمی‌شود) من شهادت می‌دهم که تو چنین و چنانی....الخ.

باید گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام هر فضیلتی داشته به تو مربوط نیست. حضرت امیر علیه السلام بیش از همه در راه وحدت و اتحاد مسلمین می‌کوشید و فداکاری می‌کرد اما تو جُز در راه تفرقه نمی‌کوشی، تو را به او چه کار؟! باری این تفرقه‌انداز آمده آیاتی از قرآن را مختصّ علی علیه السلام شمرده و شهادت داده «الشَّاكُ فَيْكَ مَا آمَنَ بِالرَّسُولِ الْأَمِينِ = شكّ کننده درباره‌ی تو به پیامبر امین صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده است!» و می‌خواهد علی را از اصول دین قلمداد کند زیرا ایمان به همه‌ی اصول دین، واجب است. در حالی که علی علیه السلام خود را تابع دین می‌شمارد و

خود را نه از اصول دین می‌داند و نه از فروع آن. سپس می‌گوید خدا دین را به ولایت تو کامل فرمود (أَكْمَلَهُ بِوِلَايَتِكَ) و این تهمت به خداست که فرموده: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۴۴]

«پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا به دروغ افترا بزند تا مردم را از روی نادانی گمراه سازد همانا خداوند گروه ستمکاران را هدایت و رهنمایی ننماید». زیرا خدا اصول دین را در قرآن به وضوح تبیین فرموده و در آن ذکری از ولایت نیست<sup>(۱)</sup>. (فتأمل جداً).

سپس می‌گوید: شهادت می‌دهم که تو صراط مستقیمی! به عبارت دیگر آیا به نظر این جاعل، حضرت علی علیه السلام که هر روز در نمازهایش بارها عرض می‌کرده: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶] «(پروردگارا) ما را به راه راست و درست رهبری فرما» شوخی می‌کرده و خودش صراط مستقیم بوده است؟! و یا منظورش این بوده که خدایا، ما را به خودم رهبری فرما؟! معلوم است که جاعل با قرآن کریم آشنا نبوده که می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتُنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً﴾ [الأنعام: ۱۶۱] «ای پیامبر! بگو: همانا پروردگارم مرا به راهی راست و درست هدایت فرمود، دینی پایدار و استوار، کیش ابراهیم حق‌گرای». بنابراین، بنا به فرموده‌ی قرآن پیغمبر یا حضرت علی صراط مستقیم نیستند بلکه به صراط مستقیم هدایت شده‌اند و مردم را به صراط مستقیم دعوت می‌کنند.

اگر جاعل این زیارت با قرآن آشنا بود، در می‌یافت که به صلاح نیست که علی علیه السلام را صراط مستقیم قلمداد کنیم زیرا کتاب خدا فرموده: ﴿قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الأعراف: ۱۶] «(شیطان) گفت: پس از آن رو که مرا به بیراهه افکندی، من هم هرآینه البته [برای فریفتن ایشان] بر راه راست تو می‌نشینم». آیا می‌توان گفت که شیطان فقط بر سر راه علی علیه السلام می‌نشیند؟! حال خواننده ملاحظه کند که این جاعل زیارت ساز چه خیانتی به قرآن کریم کرده و آیات الهی را تفسیر به رأی کرده و مکرراً می‌گوید هرکسی این بافته‌ها را نپذیرفته گمراه است و از حق عدول کرده و با حق

عناد دارد درحالی که خود بافنده، به خدا و کتابش ایمان نداشته و گرنه چندین صفحه مطالب دینی جعل نمی کرد و به بزرگان دین نسبت نمی داد.

در این زیارت با بسیاری از آیات قرآن بازی کرده که از آن جمله آیهی ۱۵۳ سورهی مکی أنعام است. اگر خوانندهی محترم به قرآن کریم مراجعه کند ملاحظه خواهد کرد که خدا در دو آیهی قبل فرموده: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ ۗ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِءِ شَيْئًا ۗ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۗ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ ۗ مِنْ أَمَلِكِ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ ۗ وَلَا تَقْرُبُوا أَلْفَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنٌ ۗ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ ۗ إِلَّا بِالْحَقِّ ۗ ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ ۗ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۱﴾ وَلَا تَقْرُبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۗ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ بِالْقِسْطِ ۗ لَّا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۗ وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا ۗ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۗ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ۗ ذَلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ ۗ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۲﴾﴾ [الأنعام: ۱۵۱، ۱۵۲] «(ای پیامبر)، بگو: بیاید تا آن چه را که پروردگارتان بر شما حرام فرموده، [بر شما] بخوانم، این که چیزی را با او شریک نپندارید و به پدر و مادر نیکویی کنید و از بیم تنگدستی فرزندان خویش را نکشید ما شما را با ایشان روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت و ناپسند، خواه آشکار و خواه نهان، نزدیک نشوید و نفسی را که خداوند حرام فرموده جز به حق مگشید، این هاست که خدا شما را بدانها سفارش فرموده؛ باشد که ببیندیشید و به مال یتیم، جز به نیکوترین صورت، نزدیک مشوید تا به حد رشد خویش برسد و پیمانۀ و ترازو را به دادگری بیمایید. ما هیچ کس را جز قدر طاقتش تکلیف نمی‌کنیم و چون [به وقت گواهی] سخن گوید انصاف و عدل پیشه کنید گرچه [درباره‌ی] خویشاوند [شما] باشد و به پیمان الهی وفا کنید، این هاست که خدا شما را بدانها سفارش فرموده، باشد که به یاد آرید». سپس فرموده: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾ [الأنعام: ۱۵۳] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید». اولاً این سورهی مکی است و در دوران مکه مسأله‌ی ولایت و خلافت علی علیه السلام اصلاً مطرح نبوده، ثانیاً: چنانکه ملاحظه می‌کنید آیات فوق هیچ ربطی به حضرت امیر علیه السلام ندارد ولی جاعل زیارت می‌گوید: «وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ



بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ﴾.....» و شهادت می‌دهم که در گفته خداوند پیروزمند مهربان [که فرموده] و همانا این راه راست من پس آن را پیروی کنید، تو مورد نظر بوده‌ای! و در واقع با آیات قرآن بازی کرده است. ولی هر که اندکی با قرآن مانوس باشد می‌داند که پیغمبر و امام، «صراط مستقیم» نیستند بلکه سالک صراط مستقیم و هادی سایرین به «صراط مستقیم» می‌باشند. چنان که قرآن به پیامبر فرموده: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥١﴾ صِرَاطِ اللَّهِ﴾ [الشوری: ۵۲، ۵۳] «(ای پیامبر) همانا تو به راهی راست هدایت می‌کنی، راه خداوند». و فرموده تو همان صراط هستی. (فَلَا تَتَجَاهَلْ).

دیگر آن که می‌گوید: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَاوَاكَ بِمَنْ نَاوَاكَ» «خدا لعنت کند کسی که تو را با رقیبت برابر شمرده است». و این مخالفت با خود امیرالمؤمنین است که در خطبه‌ی ۱۶۴ نهج البلاغه به عثمان می‌فرماید: «به خدا سوگند نمی‌دانم تو را چه بگویم! چیزی نمی‌شناسم که تو ندانی و نتوانم تو را به امری رهنمون شوم که ندانی، همانا تو هر آینه آن چه را که می‌دانیم، می‌دانی و در چیزی بر تو پیشی نجسته‌ایم که [اینک] تو را از آن آگاه سازیم و چیزی را در خفا در نیافته‌ایم تا [اینک] به تو برسانیم، و به راستی که [امور را] دیده‌ای هم چنان که ما دیدیم و شنیدی هم چنان که ما شنیدیم و با رسول خدا ﷺ هم‌نشینی کردی هم چنان که ما هم‌نشینی کردیم و فرزند ابی قحافه (= ابوبکر) و فرزند خطّاب (= عمر) به انجام کردار نیک از تو سزاوارتر نبودند و تو به رسول خدا ﷺ به لحاظ پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیکتری و از نظر دامادی پیامبر ﷺ به امتیازی نائل شده‌ای که آن دو بدان نرسیدند..... الخ».

به هر حال آیاتی که در این زیارتنامه آورده یا عمومیت داشته - و هر چند که حضرت علی از بهترین مصادیق آیات مذکور باشد - ولی اختصاص به آن حضرت ندارد (فَتَأْمَلْ) و یا این که اصلاً مربوط به آن حضرت نیست. مثلاً می‌گوید: «وَلَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيكَ مِنْ قَبْلُ وَهُمْ كَارِهُونَ» «و هر آینه خداوند متعال درباره‌ی تو از قبل [آیه‌ای] نازل فرمود در

حالی که ایشان خوش نداشتند». سپس آیه‌ی ۵۴ تا ۵۶ سوره‌ی مائده را که مربوط به علی علیه السلام نیست می‌آورد. آیات مذکور می‌فرماید: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ - فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ - أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ - ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٥﴾ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٦﴾﴾ [المائدة: ۵۴، ۵۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دین خویش باز گردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست می‌دارند. [آنان] با مؤمنان فروتن و با کافران سرفرازاند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری بیم ندارند. این فضل و رحمت خداست که آن را به هر که بخواهد عطا فرماید و خدا گشایش دهنده‌ی داناست. همانا ولیّ و دوست شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند، همانان که نماز به پا داشته و خاضعانه زکات می‌پردازند<sup>(۱)</sup> و هر که خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولیّ و دوست خود بگیرد [بداند که] حزب خدا همان پیروزمندان هستند».

درباره‌ی آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده باید توجه داشت که این زیارتنامه‌ساز کاملاً جاهل (و یا جداً معاند) بوده و حتی از تفاسیر شیعه اطلاع نداشته و الاّ می‌دانست که ۱۳ طائفه - سه گروه در سال آخر حیات پر برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بقیّه در خلافت ابوبکر - مرتدّ شدند که از آن جمله اُسود عنسی کاهن در یمن و مسیلمه‌ی کذاب در یمامه و طلیحه بن خویلد از بنی اُسد و.... - که در کتب مفصل تفسیر و تاریخ مذکور هستند - و در زمان خلافت ابوبکر، مسلمین با آن‌ها جهاد کرده و همگی به فضل و نصرتِ الهی سرکوب شدند و اسلام پیروز گردید. باید توجه داشت که فعل آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی مائده مستقبل است (فَسَوْفَ يَأْتِي... = خواهد آورد) و چون سوره‌ی مائده آخرین سوره‌ی بلندی است که نازل شده، در

۱- درباره‌ی آیه‌ی ۵۵ سوره‌ی مائده‌ی ضروری است که مراجعه شود به شاهراه اتحاد، ص ۱۴۵ به بعد و عرض اخبار اصول، ص ۳۲۳ و ۴۲۷ تا ۴۲۹ و ۶۶۴ و ۶۷۰.

این آیه از قبل، خبر داده که عده‌ای مرتد می‌شوند و این خبر قرآن، تحقق یافت و عده‌ای در سال آخر حیات رسول خدا ﷺ و گروهی نیز پس از رحلت پیامبر مرتد شدند.

بنابراین واضح‌ترین مصداق «يُجِبُّهُمْ وَيُجِبُّونَهُ» «گروهی که خدایشان دوست می‌دارد و آنان نیز خدای را دوست می‌دارند» همان مجاهدین اسلام در زمان ابوبکر است که با مرتدین جهاد کردند. (فَلَا تَتَجَاهَلْ) گرچه آیه‌ی مذکور منحصر به حضرت علی عليه السلام نیست اما این موضوع منافات ندارد با این که آن حضرت، به سبب همدلی و همکاری جدی با ابوبکر در جنگ‌های مذکور، در صدر مصداق این آیه قرار داشته باشد.

اما قول آن دسته از علمای شیعه که می‌گویند مصداق آیه‌ی مذکور، علی عليه السلام است که با اهل بصره و شام جنگید، درست نیست، زیرا اگرچه حضرت امیر عليه السلام با مخالفین خود بسیار جنگید ولی آن‌ها را مرتد ننماید (فَلَا تَتَجَاهَلْ) و آن‌ها را ریشه کن نکرد و با آن‌ها به عنوان مسلمان باغی رفتار نمود و آن‌ها را کافر و مرتد نشمرد<sup>(۱)</sup>، در حالی که آیه‌ی منظور،

۱- اگر به کتبی که در سیره‌ی امیرالمؤمنین علی عليه السلام تألیف شده مراجعه شود خواهیم دید که حضرت امیر به هیچ وجه با کسانی که با او جنگیدند مانند مرتد و کافر رفتار نفرمود. این روزها کتب لازم را در دسترس ندارم. لذا فقط به عنوان نمونه از قول محمد بن جریر طبری نقل می‌کنم که در وقایع سال سی و شش هجری نوشته است، حضرت امیر پس از پیروزی در جنگ جمل سه روز در اردگاه خود باقی ماند و داخل بصره نشد تا مردم بر مقتولین خویش عزاداری کنند سپس بر مقتولین جنگ اعم از اهل بصره و کوفه و کشتگان قرشی که در هر دو سپاه بودند نماز میت گزارد و آنچه از وسائل را که در عرصه‌ی جنگ باقی مانده بود، جمع‌آوری فرمود و به مسجد بصره فرستاد و فرمود به جز اموالی که علامت خزانه‌ی حکومتی و بیت المال را دارد و باید به بیت المال اعاده گردد، هر که مال خود را شناخت، برگیرد و فرمود: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ مِنْ مَالِ الْمُسْلِمِ الْمُتَوَفَّى شَيْءٌ» «برای مسلمان، چیزی از مال مسلمان متوفی حلال و روا نیست». (تاریخ الأمم و الملوك، دار القاموس الحدیث، ج ۵، ص ۲۲۲). چنان که ملاحظه می‌شود حضرت علی عليه السلام کسانی را که به جنگ او آمده بودند مرتد و کافر نشمرد و با ایشان مانند بغاة رفتار نمود. آن حضرت در تمام جنگ‌هایش از قبیل جمل و نهروان و صفین چیزی از اموالشان را غنیمت نگرفت و بر کُشتگان آن‌ها نماز خواند.

درباره‌ی مرتدین است و به همین سبب جنگ‌های ابوبکر در تاریخ به «حروب الرِّدَّة» (= جنگ‌های ارتداد) معروف گشته است و جنگ‌های حضرت علی را جنگ با قاسطین و ناکثین و مارقین می‌نامند. نَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْعَصَبِيَّةِ.

در زیارت مخصوصه‌ی دوم نیز قرائن کذب بسیار است از آن جمله در این زیارت اوصافی ذکر کرده‌اند که حضرت امیر علیه السلام از آن‌ها بیزار است، مثلاً می‌گوید یا عِصْمَةَ الْأَوْلِيَاءِ يَا خَالِصَ الْأَخِلَاءِ که باید خود سازنده بیاید و مقصود خود را توضیح دهد و یا گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَلِظَى. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ شَرُفَتْ بِهِ مَكَّةُ وَمِنِّي» «سلام بر تو ای قسمت کننده‌ی بهشت و دوزخ (!؟) سلام بر تو ای کسی که به او مکه و منی شرافت یافت (!؟)» در حالی که آن حضرت هیچ گاه خود را بدین اوصاف نخوانده و خود را به تعظیم و زیارت مکه و منی مکلف و مُثَاب می‌دانسته و خود به قصد کسب أجر و ثواب حج می‌کرد. چنان که عرض می‌کند: «أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَبْرُورِ حَجُّهُمْ» «(پروردگارا، از تو می‌خواهم) که مرا در شمار حاجیانِی که حجی نیکو و مقبول به جای

آن حضرت در صفین با دستگیرشدگان به صورت زیر رفتار فرمود، نخست به آن‌ها پیشنهاد می‌فرمود که اطاعت او را پذیرفته و با وی بیعت کنند که اگر قبول می‌کردند آن‌ها را آزاد می‌فرمود اما اگر نمی‌پذیرفتند، سلاحشان را می‌گرفت و آنان را سوگند می‌داد که از این پس به جنگ او نیایند سپس آزادشان می‌فرمود و در صورتی که دو پیشنهاد فوق را نمی‌پذیرفتند آن‌ها را در بازداشت نگه می‌داشت.

حضرت علی علیه السلام در مورد شامیان فرموده: «إِنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ وَنَبِيَّنَا وَاحِدٌ وَدَعْوَتُنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ وَلَا نَسْتَرِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالْتَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ وَلَا يَسْتَرِيدُونَنَا» «نه ما از آن‌ها بیش از ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواستیم و نه ایشان بیش از این از ما می‌خواستند». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۵۸) و حتی راضی نبود که سپاهیانِش آن‌ها را دشنام دهند بلکه فرمود درباره‌ی آن‌ها بگویند: «اللَّهُمَّ أَحَقُّنْ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ» «پروردگارا، خون ما و خون ایشان را حفظ فرما و (رابطه‌ی) میان ما و میان ایشان را اصلاح فرما». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۶) بدیهی است که این رفتار به وضوح می‌رساند که آن حضرت آن‌ها را مرتد و کافر نمی‌دانسته است. (فَلَا تَتَّجَاهَلْ).

آورده‌اند، بنویسی»<sup>(۱)</sup>. پس ذکر این جملات مُسَجَّعُ جُزْ غُلُوًّا - که مورد نهی اسلام است [النساء: ۱۷۱] - چیزی نیست و همه می‌دانند که آن حضرت از مدّاحی بیزار بود. آیا ممکن است که آن حضرت خوش داشته باشد کسی مقابل قبرش این همه تملّق گوید و چاپلوسی کند؟ لا وَاللّهِ، بلکه با خواننده‌ی این زیارتنامه روز قیامت مخاصمه خواهد کرد. چنان که خدای تعالی فرموده: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفْلُونَ ﴿٦﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأحقاف: ۵، ۶] «و کیست گمراه‌تر از آن که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ ندهد و آنان (= مدّعوین) از دعای ایشان (= خوانندگان) غافل و بی‌خبر هستند و چون [در روز قیامت] مردم محشور شوند، [خواننده‌شدگان] دشمنان ایشان باشند و به عبادت ایشان انکار و مخالفت ورزند».

اگر علی‌السلام روز قیامت به ایشان بگوید آیا در قرآن خوانده بودید که باید حتی پس از وفاتم مرا بخوانید و یا از راه‌های دور بر مرقد حاضر شوید و حوائج خود را بگویید و مدح و ثنا برایم بخوانید؟! چرا و به دستور که این غلوها و تملّقات را برایم ساختید؟! چرا مرا ابزار دست خود کردید و تا زنده بودم مرا آزار دادید و پس از وفات نیز دست برنداشتید و به نام من و به بهانه‌ی طرفداری از من آن‌همه غوغا برپا کردید و دشمن یکدیگر شدید و آن‌همه خونریزی به بار آمد!

اصلاً خدا از ما مدّاحی گذشتگان را نخواسته و رسول خدا ﷺ و بزرگان اسلام علاقمند به این تملّقات و مدایح و مرثی نیستند. در عوض این کارها باید کتاب خدا را خواند و فهمید و عمل کرد. خدا و رسولش این کار را از ما خواسته‌اند. ائمه زمانی که در دنیای فانی ما زنده بودند به مردم توصیه نکردند که بیایید در حضور ما تملّق و مدّاحی کنید، حتی از مدّاحی نهی می‌کردند، حال که به دنیای باقی رفته‌اند و از مدّاحی ما خبر ندارند، کار ما چه فایده‌ای دارد؟! کسی که در زمان حیات دنیوی به شنیدن مدّاحی راضی نیست چه طور

۱- الصّحیفة العلوّیة، دعاؤه فی الیوم الثّلاثین من الشّهر.

می توان گفت توصیه کرده پس از ممات، ده ها صفحه برایش مدّاحی کنند؟! ولی چه می توان کرد که این حقائق را نمی توان به عوام فهماند! شاعر چه نیکو گفته است:

در حیرتم از مرام این مردم پست	این طایفه ی زنده کُشِ مُرده پرست!
تا هست به ذلّت بگشندش به جفا	تا مرد به عزّت بیرندش سر دست!
تا که بودیم نبودیم کسی	کُشت ما را غم بی هم نفسی!
تا که رفتیم، همه یار شدند	خُفته ایم و همه بیدار شدند!

درباره ی زیارت شب و روز مبعث سه زیارت نقل کرده که هیچ کدام از خدا و رسول خدا ﷺ نیست بلکه زیارت اوّل از صاحب مزار و شیخ محمّد بن المشهدی و زیارت دوّم از صاحب مزار قدیم و سوّم از شیخ مفید و سیّد بن طاووس و امثال ایشان است! حال باید پرسید: شیخ «محمّد بن المشهدی» یا صاحب مزار در دین چه کاره هستند که زیارت به مردم عرضه می کنند؟ آیا اعمال دینی را خدا و رسول باید تعلیم بدهند یا فلان شیخ و بهمان مقدّس مآب؟!

درباره ی این زیارات یادآور می شویم که مبعث را ۲۷ رجب گفته اند که قبلاً گفته ایم (ص ۲۵۷ به بعد) این قول جلداً محلّ تأمل است و تحقیق خلاف آن را می رساند و قول اقوی و أرجح آن است که مبعث در ماه رمضان بوده است.

در این زیارات نیز کَلّی تملّق و چاپلوسی و غلوّ کرده که نه مورد قبول حضرت امیر است و نه سودی برای خواننده دارد. علاوه براین فضایی که ردیف کرده، مربوط به حضرت علی علیه السلام است که بسیار عالم و عابد و زاهد و عامل به اوامر الهی بوده و بسیار جهاد کرده است طبعاً أجر و ثواب أعمالش متعلّق به خود اوست و ثواب أعمالش را به دیگران نمی دهند.

البته تعدادی از تعابیری که در این زیارت آمده نابجا و غلوّ است مانند «مَعْدَن النّبوّة» که باید پرسید: علی علیه السلام چگونه معدن نبوّت بوده است؟! ایراد دیگر آن است که تعصّبات جاهلانه ی خود را وارد کرده تا فتنه گری و ایجاد اختلاف کند، از این رو خطاب به علی علیه السلام می گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الصِّدِيقُ الْأَكْبَرُ، السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ»

چون می دانسته که اهل تاریخ و سیره به ابوبکر «صدیق» گفته اند و خلیفه ی ثانی را «فاروق» خوانده اند، این زیات نامه ساز خواسته تفاخر کند که ما صدیق اکبر و فاروق اعظم داریم! به نظر ما اگر کسی واقعاً خیر خواه مسلمین و خواهان وحدت آنها باشد چنین کاری نمی کند و الا گمان ندارم مسلمانی باشد که حضرت علی علیه السلام را صدیق نداند. (فتأمل).

در قسمتی از این زیارت می گوید: «وَلَكَ عِنْدَ اللَّهِ... الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ» «ای امیر المؤمنین) تو نزد خدا..... شفاعت مقبوله داری». در حالی که نمی دانست و یا تجاهل کرده که حتی پیامبران تا قبل از اذنِ إلهی «شفاعت مقبوله ی مطلقه» ندارند [طه: ۱۰۹، هود: ۴۵ و ۷۴ و ۷۶، التوبة: ۸۰] و یا حضرت علی علیه السلام را «تاج سر» رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته، آیا کسی که چنین تعبیری درباره ی حضرت امیر علیه السلام به کار می برد واقعاً مرید و تابع و پیرو آن حضرت است؟! (فَلَا تَتَّجَاهَلْ).

حال باید از این مداحان و متملقین پرسید: این بافندگی ها که مخالف تعالیم علیه السلام است، چه نتیجه دارد جز جری و مغرور نمودن عوام شیعه؟! چنان که شاعرشان می گوید:

در مذهب عارفان آگاه      الله علی است علی است الله <sup>(۱)</sup>!

و یا می گوید:

از گرمی روز محشرم غم نیست      تا سایه ی مرتضی علی بر سر ماست!

و دیگری گفته است:

لِي خَمْسَةٌ أُطْفِي بِهِمْ نَارَ الْجَحِيمِ الْهَٰوِيَةِ      الْمُصْطَفَى وَالْمُرْتَضَى وَابْنَاهُمَا وَالْفَاطِمَةَ <sup>(۲)</sup>

و یا می گویند: علی دارم چه غم دارم؟!!

آری ثمره ی جعل چنین غلوه ها و تملق هایی این کفریات و خرافات است! چنان که زیارت نامه ساز خبیث در آخر زیارت نامه می گوید: «مُتَعَوِّدًا بِكَ مِنَ النَّارِ هَارِبًا مِنَ دُنُوبِي

۱- گویا این بیت از صغیر اصفهانی است.

۲- پنج تن دارم که با آنان آتش دوزخ را فروشانم

پیامبر و مرتضی علی و دو فرزندانشان و فاطمه!

الَّتِي احْتَضَبْتُهَا عَلَى ظَهْرِي» از آتش دوزخ به تو پناه آورده‌ام از گناہانی که بر پشت خود بار کرده‌ام، گریخته‌ام!» در حالی که به این غالی گمراه باید گفت برو از گناہانت صادقانه توبه کن و علی خیالی خود را کنار بگذار و بین علی حقیقی چه می‌گوید. آن امام راستین و امام متقین می‌گوید غیر از خدا پناهی<sup>(۱)</sup> نیست و با این زیارت‌نامه‌های جعلی مردم را فریب مده و مغرور نکن.

بالآخره در آخر می‌گوید: «حضرت خضر علیه السلام در روز شهادت امیر المؤمنین علیه السلام گریه‌کنان و استرجاع‌گویان به سرعت آمد و ایستاد بر در خانه‌ی امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت.... قریب به همین عباراتی که در همین زیارت مذکور است». باید گفت: اولاً خضر موهوم شما که هنوز زنده است فاقد مدرک شرعی است و خدا فرموده: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخَلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿۳۴﴾ كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ ﴿۳۵﴾ [الأنبياء: ۳۴، ۳۵] «ما پیش از تو برای هیچ بشری جاویدانی را قرار نداده‌ایم. آیا اگر تو بمیری، ایشان جاودانه‌اند؟! هر نفسی چشنده‌ی مرگ است». ثانیاً: بسیاری از تعبیر این زیارت‌نامه معیوب است و جناب خضر عبارات معیوب نمی‌خواند. اینان خیال می‌کنند که اولیاء خدا مانند ایشان تملق‌گویی و مداحی را دوست دارند!

### فصل پنجم

در فصل پنجم به فضیلت کوفه و مسجد آن پرداخته که ما قبلاً درباره‌ی این فصل توضیحاتی آورده‌ایم (ص ۳۰) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. در این فصل مطالبی از «مصباح الزائر» سید بن طاوس خرافی نقل کرده که در کوفه و مسجد آن چنین و چنان بگو. آیا هر چه در «مصباح الزائر» آمده از طرف خداست؟! و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به مسلمین تعلیم فرموده است؟!!

باز در مسجد کوفه نیز به زیارت‌نامه‌خوانی برای امیر المؤمنین علیه السلام بنا کرده است. مگر مسجد کوفه، مسجد خدا نیست؟! آیا مسجد کوفه بر خلاف مساجد دیگر است؟! آیا در

۱- ر.ک. زیارت و زیارت‌نامه، ص ۲۶۳ و ۲۶۵ و...



مسجد هم باید غیر خدا را بخوانیم و برایش مدّاحی و چاپلوسی کنیم؟! آن‌هم با عبارتی که یکی از آن جملات را خود حضرت درباره‌ی خود یا فرزندانش نفرموده است! آیا علی هم در مسجد حضور دارد و هم در مرقدش و گفته‌ی شما را می‌شنود؟! در این زیارت مشابه به قول مشرکین [الزُّمَر: ۳] می‌گوید: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! بِكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى، أَنْتَ وَلِيِّي وَسَيِّدِي وَوَسِيلَتِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» «ای امیر مؤمنان، با تو به سوی خدا نزدیکی و تقرّب می‌جویم تو ولیّ و سرور و وسیله‌ی من در دنیا و آخرت هستی». آیا اگر آن حضرت در دنیای فانی ما زنده بود و می‌گفت: من به این مدّاحی‌ها راضی نیستم و وسیله‌ی شما نمی‌شوم<sup>(۱)</sup> مگر گفته‌های مرا در «نهج البلاغه» (خطبه‌ی ۱۱۰) که وسیله ایمان و عمل است، نه اشخاص، نخوانده‌ای؟!

مگر قول نواده‌ام را نخوانده‌ای که گفته است: «مَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ مُجِئِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلحِرْمَانِ، وَاسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ قَوْتَ الإِحْسَانِ» «(خدایا) هر کس برای حاجت خویش به یکی از آفریدگانت روی آورد یا جز تو را [وسیله و] سبب (وصول به مقصود یا) رفع حاجت خود قرار دهد قطعاً در معرض محرومیت قرار گرفته و سزاوار آن است که از جانب تو احسان و نیکویی نیابد»<sup>(۲)</sup>.

این موهومات چیست که درباره‌ی من گفته‌ای؟ من کجا خود را صدیق اکبر و فاروق مبین خوانده‌ام؟ من کجا خود را «الحُبْلُ الْمَوْصُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبَادِهِ» «ریسمان متصل میان خدا و بندگانش» خوانده‌ام؟ «حَاصَةُ نَفْسِ الْمُنتَجِبِينَ» که درباره‌ی من گفته‌ای یعنی چه؟ چرا پریشان گویی کرده‌ای که: «أَنْتُمْ نُورُ اللَّهِ مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَمِنْ خَلْفِنَا أَنْتُمْ سُنَّةُ اللَّهِ» «شما نور خدایید از پیش و پس ما و شما سنت خدایید!» آیا علی تابع سنت خداست یا خود سنت؟ هر نادانی می‌داند که این جملات موهومات است، چگونه نویسندگان دعاها ندانسته‌اند؟!

۱- ضروری است که رجوع شود به کتاب حاضر، صفحه ۲۰۵ به بعد، بررسی شبهه‌ی هفتم.

۲- الصّحيفة السّجادية، دعای سیزدهم.

بعد افسانه‌ای درباره‌ی حضرت امیر علیه السلام به عنوان معجزه‌ی <sup>(۱)</sup>؟! آن حضرت نقل کرده است! و در این افسانه می‌گوید زالویی که در شکم دختری رفته بود؟! و از خون وی مکیده بود چنان بزرگ شد که شکم آن دختر را نیز بزرگ کرده بود! در حالی که زالو هرچقدر بزرگ شود چنان نیست که شکم را بزرگ کند. دیگر آن که بنا به این افسانه، حضرت علی علیه السلام قابله‌ای ماهر را دعوت نکرد و «إِلَّا يَكُ قابله‌ی ماهر به سادگی می‌فهمد که زن حامله است یا نه. سوّم آن که می‌گوید بنابه بعضی روایات حضرت از کوفه «دست دراز کرد از کوه‌های شام قطعه برفی آورد و نزدیک آن طشت نهاد!» أَفَلَا تَعْقُلُونَ؟ مؤلف مفاتیح باب الفرج مسجد کوفه را معروف به مقام نوح علیه السلام می‌داند در حالی که شهر کوفه در زمان خلیفه‌ی ثانی بنا گردید و قبلاً در این جا شهری نبوده، حال این شهر و مسجد آن چه ربطی به حضرت نوح علیه السلام دارد؟! وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این کارها را کرده و این کلمات عجیب و غریب نامأنوس را ادا کرده است، مثلاً می‌گوید: «لَا تَجْعَلْ هَذِهِ الشَّدَّةَ وَلَا هَذِهِ الْمِحْنَةَ مُتَّصِلَةً بِاسْتِيصَالِ الشَّافَةِ» («پروردگارا) این سختی را و این رنج و منت را پیوسته و متصل به ریشه کنی قرار مده!» کدام یک از بزرگان دین چنین عبارات نخراشیده و نتراشیده‌ای را بر زبان آورده است؟! شما این تعبیر را با دعاهای معتبری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده مقایسه کنید تا بدانید تفاوت راه از کجا تا به کجاست!

### فصل ششم و هفتم

در ابتدای فصل ششم (ص ۴۰۴) از قول راوی بی‌اعتباری موسوم به «محمد ابن جمهور» <sup>(۲)</sup> روایتی را به امام صادق علیه السلام نسبت داده که متن آن گواه دروغ بودن آن است. در

۱- نویسندگان ما غالباً برای فریب عوام کارهای خارق العاده‌ای را که به غیرانبیاء نسبت می‌دهند، «کرامت»

می‌نامند ولی شیخ عباس در این جا «معجزه» ذکر کرده است!

۲- وی در صفحه‌ی ۳۲۲ کتاب عرض اخبار اصول معرفی شده و روایت او در بحار الأنوار، ج ۹۷، ص

۴۳۵ آمده است.

مقصد سوم از فصل هفتم از همین باب سه زیارت آورده که زیارت اول را کلینی از «حسین بن ثویر» که توثیق نشده و حالش معلوم نیست و او از «یونس بن ظبیان» خبیث ملعون که حضرت رضا علیه السلام هزار بار او را لعنت کرد زیرا او ادعا می کرد که به وی وحی می شود و گفته بود: مشغول طواف بودم که از بالای سرم ندایی شنیدم که می گوید: ای یونس، ﴿إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ [طه: ۱۴] چون سرم را بالا گرفتم به سرعت رفت و ناپدید شد!!<sup>(۱)</sup> راوی دیگر «مفضل بن عمر» نام دارد که بسیار ضعیف است.<sup>(۲)</sup> متن زیارت نیز دروغ واضح فاضح است زیرا می گوید: «بَكِيَ لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا وَمَا يَرَى وَمَا لَا يَرَى» «برای او (= حضرت سیدالشهداء) همه ی خلایق گریستند و آسمان های هفت گانه و زمین های هفت گانه و آنچه در آنها و در میان آنها و کسانی که در بهشت و دوزخ آمد و شد می کردند و آنچه دیده می شود و آنچه دیده نمی شوند نیز گریستند!» از این جاهل جاعل باید پرسید: آیا بنی امیه که ساکن زمین بودند گریه کردند؟! آیا کفار و منافقینی که اسلام را نمی خواستند، گریه کردند؟! چگونه اهل بهشت - یعنی سرایی که در آن حزن راه ندارد - گریه کردند؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

زیارت دوم مروی است از «سَلَمَةَ بْنِ الْحَطَّابِ الْبَرَاوَسْتَانِي» که از ضعفاست<sup>(۳)</sup>. (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۷۲). زیارت سوم نیز مروی از عده ای از غلاة و ضعفاء که یکی از آنها «مفضل بن عمر» (راوی زیارت اول) است! سایر زیارت نیز وضع بهتری از سه زیارتی که اشاره کردیم، ندارند و ما خوانندگان را به کتاب زیارت و زیارت نامه (ص ۳۱۸ به بعد) ارجاع می دهیم. زیارت هفتم که مشهور است به زیارت وارث حال زوات آن معلوم نیست. این زیارت مجموعه ای است از جعل و دروغ و مطالب خلاف عقل و شرع که عیوب

۱- رجال کتبی، چاپ کربلاء، ص ۳۰۹.

۲- برای آشنایی با او رجوع شود به زیارت و زیارت نامه، ص ۸۶.

۳- برای شناخت او ر.ک. عرض اخبار اصول، ص ۵۳۰.

روایات قبلی را با هم جمع کرده، مثلاً می گوید: «هر که زیارت کند [قبر امام حسین علیه السلام] را و غسل کند از فرات بریزد از گناهان او مانند روزی که مادر او را متولد کرده است!» این ادعا به وضوح صحیح نیست بلکه گناه کار باید توبه کند، اگر حقی از مردم بر ذمه اوست، ادا کند و اگر به کسی ظلم کرده از مظلوم عفو و رضایت بخواهد و اگر مردم را گمراه کرد و مطالب نادرست به آنها گفته و حقایقی را کتمان کرده، بیان نماید و هکذا.... تا شایسته‌ی رحمت و فضل و کرم خدای تعالی قرار گیرد.

ثانیاً: می گوید که چون به در حائر بررسی بایست و چنین و چنان بگو و یا می گوید اذن دخول بخوان و یا «بیرون بیا از دری که پایین پای علی بن الحسین علیه السلام است». و اما چنان که قبلاً نیز گفته شد (ص ۴۷۸) در زمان حضرت صادق علیه السلام مرقد امام حسین علیه السلام بنایی نداشته تا درب و قبه و.... داشته باشد. ثالثاً: می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ الْمُقَرَّبُ بِالرَّقِّ» «سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین بنده (غلام) تو و پسر بنده (غلام) تو و پسر کنیز تو که به رقیبت خود اقرار می کند!» که معلوم می شود چنان که قبلاً نیز گفته ایم (ص ۴۲۹) زیارت نامه ساز با سنن و سیره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام آشنا نبوده است. رابعاً: می گوید: «اگر دلت خاضع و دیده‌ات گریان شد پس آن علامت رخصت است!» حال اگر چشم زائر گریان نشد رخصت و اذن دخول صادر نشده و نباید افراد غیرگریان داخل شوند! پس چرا شما از ورود افراد غیرگریان منع نمی کنید؟ عاقلی نبوده بگوید این جملات چه معنی دارد؟ یا اگر کسی بپرسد مقصود از

جمله‌ی «بِإِيَابِكُمْ مَوْقِنٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي» چیست، بافنده چه جوابی دارد؟

مطالبی که مؤلف درباره‌ی تربت امام حسین علیه السلام آورده نیز نیازی به توضیحات ما ندارد و خوانندگان خود قضاوت می کنند فقط به همین نمونه اکتفا می کنیم که روایتی از «حسن بن محبوب» (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۳۳) آورده که مدعی است که تسبیحی که از تربت امام حسین علیه السلام ساخته شود در دست آدمی تسبیح خدا می گوید بی آن که صاحبش تسبیح بگوید! زیارت دیگری که در میان مردم ما رواج بسیار دارد، زیارتی معروف به زیارت عاشورا است. مؤلف مفاتیح دو زیارت برای عاشورا نقل کرده که اولی منقول است از یکی از

رُوات بد نام که علمای رجال همگی او را تضعیف کرده‌اند از آن جمله «علامه‌ی حلّی» درباره‌ی او فرموده: «صالح بن عُقبَة بن قیس... کذاب و غالی است و به او اعتناء نمی‌شود». بسیاری از احادیث عجیب و نامعقول درباره‌ی امام حسین علیه السلام از اوست. از آن جمله می‌گوید: کسی که در عزای حسین به قدر بال پشاهی اشک از چشمش خارج شود ثوابش بر عهده‌ی خداوند است و خدا برایش جُز به بهشت راضی نمی‌شود! <sup>(۱)</sup> پدرش «عقبه بن قیس» نیز مجهول الحال است.

راوی بی‌اعتبار دیگر «سیف بن عمیره» است <sup>(۲)</sup>. و اما راوی زیارت دوّم فرد مجهولی است به نام «عَلَقَمَة بن مُحَمَّد الحَضَرَمِیّ!»

در این زیارت می‌گوید: «إِنِّي حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُم» «من در جنگ‌ام با هر که با شما جنگیده است!» جاعل مدعی است که خواهد با محاربین با حضرت سیّد الشهداء علیه السلام که صدها سال است نابود شده‌اند، محاربه کند! اگر راست می‌گوید چرا دین خدا را و کتاب خدا را یاری نمی‌کند و سعی نمی‌کند در مسیر وحدت و اتحاد مسلمین مجاهدت کند، چرا با کسانی که به نام دین نان می‌خورند و برای مسلمین مذهب آورده‌اند و موجب جدایی آن‌ها از یک‌دیگر شده‌اند، مبارزه نمی‌کند و چرا خود به نام دین، زیارت‌نامه می‌سازد؟! و با کسانی که برای یک زیارت‌نامه‌ی چند سطری یا چند صفحه‌ای، ثواب‌های عجیب و غریب - که با عمل مذکور هیچ تناسب ندارد - می‌تراشند؛ مبارزه نمی‌کند تا عوام فریب این دروغ‌ها را نخورند؟! را

در این زیارت‌نامه مکرراً از ظالمین بیزاری جُسته و آن‌ها را لعن کرده است اما درباره‌ی علمای شیعه مانند علامه‌ی حلّی و خواجه نصیرالدین طوسی که از ندما و وزرای سلاطین وحشی و ستم‌گر مغول بوده‌اند و یا شیخ بهایی و میر داماد و مجلسی و خصوصاً محقق

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، (أبواب المزار وما يُناسبه)، ص ۳۹۶ - او را در عرض اخبار اصول ص ۳۱۴ و ۸۶۳

معرفی کرده‌ایم و ر.ک. زیارت و زیارت‌نامه، ص ۶۹ و ۶۵.

۲- وی در صفحه‌ی ۹۸ عرض اخبار اصول معرفی شده است.

کَرکی که از مؤیدین سلاطین آدم خوار و فاسق و ستمگر صفوی بوده‌اند و از آن‌ها تعریف و تمجید می‌کردند، چیزی نمی‌گویند ولی برای حضرت سید الشهداء - عَلَيْهِ آلاُفُ التَّحِيَّةِ وَالنَّاءِ - که به هیچ وجه اهل مماشات با ظلمه نبود، عزاداری و اظهار ارادت می‌کنند! ولی باید بدانند که با آن بزرگوار هیچ نسبتی ندارند! باید بدانند با زیارت‌نامه خواندن کاری صورت نمی‌گیرد و اثری ندارد بلکه باید از سیره‌ی آن بزرگواران عملاً پیروی کنیم. به عمل کار برآید به سخنرانی نیست.

در دعای پس از نماز زیارت، راوی تا توانسته عقاید خرافی خود را به نام دعا و زیارت به خواننده تزریق کرده است، از آن جمله می‌گوید: «بِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَبِهِ خَصَّصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَبِهِ أَبْنَتْهُمْ وَأَبْنَتْ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعًا» [و به آن اسمت که نزد ایشان نهادی و تنها آنان را از جهانیان به آن [اسم] مخصوص داشتی و با آن ایشان را آشکار ساخته [و مقامشان را بیان کردی] و برتری ایشان را بر جهانیان بیان فرمودی و ظاهر ساختی تا این که فضیلت و برتری ایشان بر فضیلت همه‌ی جهانیان فائق و برتر آمد]. این جملات دروغ است. جاعل از کجا دانسته که نزد آن‌ها اسمی است که مخصوص آن‌هاست؟! ائمه مکرراً فرموده‌اند هر کس به فضل و مقامی می‌رسد به عمل و مجاهدت و تقوی و طاعت است نه به اسمی که خداوند نزد کسی گذاشته باشد. آن هم اسمی که خدا به افراد خاصی دهد. اسماء الهی و معارف اسلام را خدا برای همه‌ی بندگانش نازل فرموده و رسول خدا ﷺ بدون پنهان کاری به همه اعلام فرموده است [الأنبياء: ۱۰۹] و همه باید سعی کنند که آن‌ها را فراگیرند. آری دعایی که مرد مجهولی مانند «محمد بن خالد طيالسي» یا ضعیفی از قبیل «سیف بن عمیره» نقل کنند، بهتر از این نمی‌شود. عجیب‌تر این که پس از این دعا از قول امام صادق عليه السلام گفته: «به درستی که من ضامنم بر خدا برای هر که زیارت کند به این زیارت..... زیارتش مقبول شود..... و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی به هر مرتبه که خواهد برسد (!؟)..... و به تحقیق که خداوند - غَزَّوَجَلَّ - قسم خورده به ذات مقدس خود که..... قبول می‌کنم از او زیارت او را و می‌پذیرم از او خواهش او را به هر قدر که باشد و می‌دهم مسألتش را..... و بازش گردانم با چشم روشن

به بر آوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کسی که شفاعت کند.....!» حال باید پرسید: خدای تعالی این ضمانت را در کجا بیان فرموده که جز افراد مجهول یا ضعیف از آن خبر ندارند؟! پیامبری که [به امر خدا] فرموده: ﴿وَمَا أَدْرِي مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا بِيَكُمُ﴾ [الأحقاف: ۹] «نمی دانم که با من و شما چه خواهند کرد» چگونه نواده اش ضامن دیگران می شود؟!

جالب است که در این زیارت بر ضد سایر زیارات خطاب به خدا می گوید: «اَكْفِنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكْفِينِي سِوَاكَ، فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا كَافِي سِوَاكَ، وَمُفَرِّجٌ لَا مُفَرِّجَ سِوَاكَ وَمُعِثٌ لَا مُعِثَ سِوَاكَ وَجَارٌ لَا جَارَ سِوَاكَ، حَابٌ مَن كَانَ جَارُهُ سِوَاكَ وَمُعِثُهُ سِوَاكَ وَمَفْرَعُهُ إِلَى سِوَاكَ وَمَهْرَبُهُ إِلَى سِوَاكَ وَمَلْجَأُهُ إِلَى غَيْرِكَ (سِوَاكَ) وَمَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ.....» (پروردگارا) مرا کفایت فرما ای کافی که غیر تو احدی [مرا] کفایت نتواند کرد، زیرا تو [فقط] کفایت کننده ای و جز تو کافی و کفایت کننده ای نیست و گشایش دهنده ای که غیر تو گشایش بخشی نیست و فریادرسی که جز تو فریادرسی نیست و پناه دهنده ای که جز تو پناه دهنده ای نیست، نومید شد هر که پناهش غیر تو باشد و فریادرسش غیر تو باشد و پناه گاهش جز به سوی تو و گریز گاهش جز به سوی تو و پناه گاهش به سوی غیر تو و نجات خویش را غیر از تو از مخلوقی بخواهد.....». اما در زیارات و دعاهاى دیگر پیغمبر و امام را هم کافی و فریادرس شمرده اند!<sup>(۱)</sup> معلوم می شود کسانی که این ادعیه و زیارات را جمع کرده اند متوجه ضد و نقیض بودن آنها نبوده اند! (فتأمل).

در صفحه ی ۴۷۱ از قول عدّه ای از ضعفاء که یکی از ایشان «یونس بن عبد الرّحمان»<sup>(۲)</sup> است (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۶۵) می گوید: امام صادق علیه السلام به سَدِیر فرمود: «چه می شود برای تو که زیارت کنی قبر حسین علیه السلام را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روزی یک مرتبه». و سپس یک جمله ی یک سطری به او تعلیم داده که ثواب یک حجّ و عمره دارد! سپس

۱- به عنوان نمونه ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۵ و ۱۵۵.

۲- وی در عرض أخبار أصول، ص ۲۱۴ معرفی شده است.

چندین صفحه از فضیلت تربت امام حسین علیه السلام سیاه کرده است. در حالی که حرم امام حسین با سنگ مرمر فرش شده و کسی نمی تواند مثقالی خاک از آن جا بردارد. اما متأسفانه در زمان ما در قم و مشهد و کاظمین و نجف و کربلاء و.... صدها دکان مُهر و تربت فروشی هست که تربت و خاک قبر می فروشند و مثلاً روی مهر مشهد می نویسند:

مشهد مقدّس

تربت اقدس

و روی تربت کربلاء می نویسند:

مال کربلا

تربت اعلی

صاحب مفاتیح از قول ابن المشهدی خرافی (الْمَزَارُ الْكَبِيرُ، ص ۱۱۹) نقل کرده که فرشتگان بهشتی چون یکی از ملائکه را می بینند که برای کاری به زمین می رود از او التماس می کنند که برایشان تسبیح و تربت امام حسین علیه السلام را بیاورد! معلوم می شود از نظر غُلاة در بهشتی که خدا فرموده: ﴿وَهُمْ فِي مَا أُشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿۱۳۶﴾﴾ [الأنبياء: ۱۰۲] «و ایشان در آن چه دل و جانشان بخواهد جاویدان اند». و فرموده: ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ ﴿۳۱﴾﴾ [فصلت: ۳۱] «و شما در آن آن چه دل و جانتان بخواهد و آن چه درخواست کنید، دارید» کمبودهایی هست، از آن جمله خاک قبر امام حسین علیه السلام! در همین جا می گوید خاک امام حسین دوی تمام دردها و شفای تمام مرض هاست! حال اگر کسی خاک آلوده را خورد و حالش بهبود نیافت می گویند عقیده ی او خراب و پالانش کج شده و البته معنای حقیقی این کلام آن است که دیگر نمی شود سوار او شد! به عبارت دیگر او با حقایق دین و قرآن آشنا شده و فریب خرافات ما را نمی خورد.

باری، تربت فروشی دکانی است برای کسب درآمد در حالی که مؤلف مفاتیح در صفحه ی ۴۷۵ می نویسد: «هر که خاک قبر امام حسین علیه السلام را بفروشد چنان است که گوشت آن حضرت را فروخته و خریده باشد». (فتأمل).

از این ها عجیب تر - چنان که قبلاً نیز گفته ایم (ص ۱۵۵ به بعد) - مسأله ی زیارت نُوابِ اربعه است! می پرسیم: آیا نُوابِ اربعه أعلم همه ی مردم زمان خود بودند؟ آیا منصبی از طرف خدا داشته اند؟! آیا زیارت قبر ایشان از احکامِ الهی و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ این



افراد حدّ اکثر کسانی بوده‌اند که وجوهات را از مردم می‌گرفتند و به قول خودشان(!؟) به ناحیه می‌رسانیدند. حال می‌پرسیم: آیا اگر امامی به امر خدا غایب گردید احتیاج به مال و اموال دارد؟! صاحب مفاتیح می‌گوید: اینان منصب وساطت و سفارت داشته‌اند. می‌گوییم: به گواهی تاریخ بسیاری از وُکلاء و نُواب و نمایندگان ائمه علیهم‌السلام غیر عادل و خائن و عوام‌فریب از کار در آمدند. مانند برخی از منصوبین حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (۱) و یا وکلا و نُواب حضرت کاظم (۲) که پس از وفات وی مذهب واقفیه را ایجاد کرده و موجب تفرقه میان اُمت اسلام و گمراهی گروهی از مسلمین شدند! و یا وکلای سایر ائمه (۳) که وضع خوبی نداشته‌اند. (فتاُمَل).

در زیارت ایشان (ص ۴۹۳) می‌گوید: خطاب به نُواب بگو: «أشهدُ... أَنَّكَ ماخُذتَ فِي التَّأْدِيَةِ وَالسَّفَارَةِ» «شهادت می‌دهم که همانا تو در انجام وظیفه و ادای امانت و سفارت، خیانت نکردی!» در حالی که زائر، آن نائب را نمی‌شناسد و به احوال او علم ندارد و جز ادّعا چیزی درمان نیست. فی المثل «أبو عمرو عثمان بن سعید العمري» که اولین مدّعی وکالت و نیابت امام زمان است و با همین عنوان از مردم پول می‌گرفته جز ادّعی خودش، دلیلی بر صدق کلام او در دست نیست! و پر واضح است که شهادت مدّعی به نفع خودش، مسموع نیست. مضافاً بر این که در وجود مُوَكَّلِ او تردید هست تا چه رسد وکیل و نائِبش. (فتاُمَل) خصوصاً که در اسلام شهادت باید با علم باشد و شهادت زور و ندانسته حرام است. بنابراین صرف داشتن عنوان وکالت یا سفارت و نمایندگی کافی نیست و دلیل بر اعلمیّت یا عدالت و برخورداری از تأییدِ اِلهی نیست و نمی‌توان بدون دلیل متقن شرعی پس از وفاتشان، برایشان زیارتنامه تراشید و به مدّاحی پرداخت.

۱- ضروری است که مراجعه شود به زیارت و زیارتنامه، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۲- درباره‌ی وکلای آن حضرت ر.ک. عرض اخبار اصول، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳- در مورد ایشان مطالعه‌ی صفحه‌ی ۹۰۲ تا ۹۱۵ عرض اخبار اصول ضروری است.

مؤلف مفاتیح (ص ۴۷۷) قصه‌ای از یک زن بغدادی و مردی حنبلی مذهب به نقل از تاریخ بغداد آورده که روات آن معلوم نیستند! و یا در صفحه‌ی ۴۹۳ می‌نویسد: «سزاوار است نیز آن که زیارت شود در بغداد شیخ اجلّ عالی مقام ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - عَطَّرَ اللهُ مَرَقَدَهُ - که شیخ و رئیس شیعه و اوثق و أثبت ایشان بود در حدیث و کتاب شریف کافی را که روشنی چشم شیعه است در مدت بیست سال تألیف نمود و الْحَقَّ مَتَّ عَظِيمَ بر شیعه خصوص بر اهل علم نهاد و به جهت جلالت و عظمت شأن آن معظّم، این اُثیر او را مُجَدِّدِ مذهبِ إمامیه در رأس مائه‌ی ثالثه شمرده..... الخ».

مفید است که خواننده‌ی محترم بداند که ما در مدت یک ماه کتابی نوشتیم به نام «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» که البته خالی از اشکال نبود و پس از خروج از زندان چهارم آن را تهذیب و اصلاح نموده و «تحریر دوّم» نامیدیم. در این کتاب جلد اول اصول کافی را سَنَدًا و متناً مورد بررسی قرار داده‌ایم و با دلایل روشن معلوم کرده‌ایم که اکثر اخبار آن ضدّ قرآن یا ضدّ عقل و یا ضدّ تاریخ است! با مطالعه این کتاب حداقل معلوم می‌شود که او فردی مطلع و قرآن شناس نبوده و اخبار خرافی را از اخبار صحیح، تمییز نمی‌داده است، ما گمان داریم که او مغرض نبوده و بر اثر قَلتِ اَطّلاع این خرافات عجیب را جمع‌آوری کرده است و إلا اگر کلینی عالماً و عامداً این خرافات را جمع و تدوین کرده باشد، قطعاً به اسلام و قرآن خیانت نموده است. علی‌أی حال چه جای آن است که برای قبر او یا شیخ صدوق ضریح بسازند و زیارت‌نامه انشاء کرده و وقت مردم را با خواندن آن تلف کنند!؟

نگارنده روزی به مسجد جمکران که در یک فرسخی قم واقع است رفتم. در این مسجد چاه کوچکی هست که عوام به امام زمان‌نامه می‌نویسند و حوائج خود را در نامه ذکر می‌کنند و نامه‌ی خود را در آن چاه می‌اندازند! نزدیکِ درِ مسجد میزی گذاشته بودند که روی میز اوراق چاپی قرار داشت و هر ورق بیست ریال قیمت داشت و هر که می‌خواست به امام زمان نامه بنویسد یکی از آن اوراق را می‌خرید، حقیر نگاه کردم دیدم روی آن اوراق مطالبی چاپ کرده و در آخر آن چند سطر سفید گذاشته بودند که خریدار، حاجت خود را

در محلّ خالی بنویسد و پس از محلّ خالی مجدداً به طور چاپی نوشته بودند که ای حسین بن روح (که یکی از نُواب اربعه است) این نامه را خدمت امام زمان برسان! خریدار ورقه‌ی مذکور پس از نوشتن حاجت خود در آن ورقه، آن را داخل چاه می‌انداخت. حقیر از کسی که پشت میز نشسته و فروشنده‌ی اوراق بود، پرسیدم که این نایب هزار و دویست سال است که وفات کرده، چگونه کسی که وفات کرده نامه را می‌گیرد و خدمت امام زنده می‌رساند؟! إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ.

شخصی که پشت میز بود گفت: این جا حوزه‌ی علمیه است و اگر این کار اشکالی داشت مراجع و علمای قم اعتراض می‌کردند؟! حقیر چاره‌ای جز سکوت ندیدم زیرا متأسفانه نه تنها علما و نویسندگان با این خرافه مخالفت نمی‌کنند بلکه در کتب ایشان از جمله مفاتیح (ص ۴۹۳) مذکور است که: «و مخفی نیست که هم‌چنان که این بزرگواران در حیات خود واسطه بودند میان ولیّ عصر - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - و رعیت و از جمله‌ی مناصب ایشان رسانیدن عرایض و رقع‌های حاجت خلق به آن حضرت بود حال نیز به همان منصب شریف مفتخرند و باید رقع حاجت که در شدائد و سختی‌ها نوشته می‌شود به توسط ایشان به آن حضرت برسد؟! باید گفت: این است معلومات این علما و محدثین و نویسندگان که مردم ما را مجذوب خود کرده و به انحراف کشانده‌اند. هیچ کس از ایشان نمی‌پرسد چگونه مرده‌ای نامه‌ی مردم را به امام زنده می‌رساند؟! گویی ایشان قبول ندارند که قرآن کریم فرموده: مرده و زنده یکسان نیستند [فاطر: ۲۲]. ﴿فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾.

در صفحه‌ی ۵۱۰ می‌گوید: «در بیست و پنجم ذی‌الحجه‌ی سنه‌ی هزار و شش شاه عباس اوّل وارد مشهد مقدّس گردید..... الخ». ولی به نظر ما یکی از جهالت‌ها و بدبختی‌های ملّت ما همین است که در زمانی که اروپا از خواب خرگوشی قرونِ وسطی بیدار شدند و پس از استفاده از فرهنگ اسلامی که از طریق اسپانیا به اروپا رفته بود به صنایع و پیشرفت علوم و فنون و جهانگردی و آشنایی با نقاط مختلف دنیا پرداختند سلاطین جهان اسلام من جمله صَفَوِيّه به لهو و لعب و عوام‌فریبی و کارهای بی‌فایده از قبیل پیاده رفتن به مشهد مشغول

بوده‌اند! شاه عباس که نماز نمی‌خوانده و شراب‌خوار و جانی بوده و یکی از پسران خود را کشت و دو پسر دیگرش را کور کرد و جنایات بسیار دیگر، به منظور فریب عوام شش ماه چندین هزار نفر از قشون خود را برای حرکت دادن کبکبه و دبدبه‌اش به منظور رفتن به مشهد و برگشتن معطل کرده است! در حالی که ملت تحت امر او برای یک گلوله محتاج اروپا بودند و یک سوزن برای خیاطی خود نداشتند و می‌بایست از خارج تهیه کنند! شاه ملّتی که از جهت صنعت و علوم و فنون از ملل اروپا عقب‌تر هستند به جای آن‌که آن‌ها را به صنعت و علوم روز و به صنعت چاپ و..... ترغیب کند و در راه آبادانی مملکت و اتحاد مسلمین بکوشد، به پیاده‌روی مشهد و صرف هزینه‌های بسیار برای بزرگ کردن قبور و ساختن گنبد و گلدسته‌ی زرّین و سیمین پرداخته تا مردم را به مرقد و قبرپرستی توجّه داده و به قول خودشان کعبه‌ی حوائج برای فقراء درست کند!

آیا شیخ بهایی که مرام شاه عباس و اجداد او را خوب می‌شناخته<sup>(۱)</sup> و می‌دانسته او چگونه آدمی است، به سبب تقوایش خطاب به شاه گفته:

مقراض به احتیاط زن ای خادم  
ترسم ببری شهپر جبریل امین

آیا این که جبرئیل عظیم الشان را پروانه‌ی شمع حرمی که از اموال غارتی هرات ساخته شد، قرار دهیم، توهین و تحقیر دین نیست؟! آیا معلّم رسول خدا ﷺ یعنی جبرئیل را کوچک کردن، جایز است؟! آیا از کثرت تقوای شیخ بهایی بوده که خود را مدّاح شاه عباس خونریز نموده است؟! و آیا اگر به فرض امیرالمؤمنین علیؑ از این کارها باخبر شود از چنین غلام شاه مردان و کلب آستان علی، راضی و خشنود می‌باشد؟! آیا در شرع اسلام تذهیب گنبد و طلاکاری قبور و صرف بیت المال در این گونه کارها جایز است؟! به فرض این که از پول حلال باشد؟! (فتأمل جدّاً).

در صفحه‌ی ۵۱۱ درباره‌ی معجزات و کراماتی که در مشهد به وقوع پیوسته سخن گفته که ما قبلاً در همین کتاب توضیحات لازم را بیان کرده‌ایم (ص ۲۶۳ تا ۲۷۷) و در این جا

۱- لازم است بدانیم که شاه عباس و اجدادش و اصولاً قزلباشان، شیعه نبودند بلکه بر مذهب سراسر انحراف «اهل حق» بوده‌اند! (فَلَا تَتَّجَاهَلُ)

تکرار نمی‌کنیم<sup>(۱)</sup>. متأسفانه در کشور ما کار خرافات به جایی رسیده که شهرهای ما پر است از مجالس توسل به رقیه در حالی که حضرت سید الشهدا علیه السلام دختری به نام رقیه نداشته است! آیا مداحان و روضه‌خوانان از این موضوع بی‌اطلاع‌اند یا تجاهر می‌کنند تا نانی به کف آرند و به غفلت بخورند؟!

در آداب سرداب نیز مطالبی نوشته که مایه‌ی تأسف است. اینان برای سردابی که هزار و دویست سال قبل در خانه‌ی حضرت عسکری علیه السلام بوده و مکرر خراب شده و باز تجدید بنا شده إذن دخول و آداب و ادعیه تراشیده‌اند؟! آیا این‌ها از بی‌فکری است یا از بیکاری؟ اگر می‌گویند در و دیوار سرداب به واسطه‌ی تماس با بدن امام متبرک شده باید به ایشان فهمانید که آن در و دیوار به قول شما متبرک، از بین رفته اما مهم‌تر این که می‌پرسیم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که جد بزرگوار همه‌ی ائمه است برای در و دیوار خانه‌ی خود از طرف خدا آداب و ادعیه‌ای آورده بود که اصحابش به آن عمل کنند؟! اگر چنین نبوده پس این آقایان برای چه این آداب را به دین او افزوده‌اند؟! این در و دیوار بوسیدن و ادعیه خواندن آیا علتی جز تملق و چاپلوسی که محبوب سلاطین و جابره است، دارد؟ زهی خیالات واهی.

اگر بخواهیم آدابی که خرافیین و غلاة ساخته‌اند، جمله به جمله بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود! لذا چند جمله را به عنوان نمونه می‌آوریم تا خواننده به جهل یا میزان دانش جاعلین این آداب پی‌برد. می‌گوید: «شیخ جلیل أحمد بن اُبی طالب طبرسی (ره) در کتاب شریف احتجاج روایت کرده که از ناحیه‌ی مقدسه بیرون آمد به سوی محمد حمیری... الخ» می‌گوییم: اولاً: ناحیه‌ی مقدسه که کسی ساکن آن را ندیده و خطّ نویسنده را رؤیت نکرده، از کجا بدانیم که راست و درست است؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

ثانیاً: محمد حمیری از نواب اربعه نیست و طبعاً توسط او نباید چیزی از ناحیه‌ی امام زمان به مردم برسد؟!

۱- همچنین ر.ک. زیارت و زیارت‌نامه، ص ۳۵۸ تا ۳۶۱.

ثالثاً: زمان احمد بن ابی طالب طبرسی پنج قرن بعد از حِمیری بوده معلوم نیست که راویان واسطه چه کسانی هستند!

رابعاً: از همه این‌ها مهم‌تر این که باید در متن این مطلب که به قول شما از ناحیه‌ی مقدّسه بیرون آمده تأمل کنیم که آیا با عقل و قرآن موافق است یا خیر؟ در این نامه می‌گوید: «..... هرگاه خواستید توجّه کنید به وسیله‌ی ما به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما(؟!؟) پس بگویید چنان که خدای تعالی فرموده: **سَلَامٌ عَلٰی آلِ یس.....**».

باید دانست چنان که بارها و بارها گفته‌ام کسی که به خدا توجّه می‌کند، واسطه و وسیله‌ای<sup>(۱)</sup> که او را به خدا برساند، به هیچ وجه لزومی ندارد زیرا خدا دور نیست و شنوا و عالم به جمیع موجودات و بصیر و خبیر است و از خود بنده به احوال او آگاه‌تر و از رگ گردن به او نزدیک‌تر است.

ثانیاً: این عبارتی مهمل است که کسی بگوید «هرگاه خواستید توجّه کنید به وسیله‌ی ما به سوی خداوند و به سوی ما» و کلمات «به سوی ما» در این جا لغو و زائد است. زیرا وقتی کسی را وسیله قرار دادیم طبعاً به او توجّه کرده‌ایم. آیا امام این گونه سخن می‌گوید؟! ثالثاً: می‌گوید چنان که خدای تعالی فرموده: **سَلَامٌ عَلٰی آلِ یس... یعنی سلام بر آل و اولادِ یس یعنی رسول خدا که ماییم!**

این دروغ و افترا بر خداوند متعال است. همان خدایی که فرموده: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأَنْعَام: ۱۴۴] «کیست ستمکارتر از آن که بر خدا دروغ بندد تا مردم را با بی‌دانشی [خویش] گمراه سازد؟». آری، خدای تعالی در قرآن پس از سلام بر موسی و هارون فرموده: ﴿سَلَّمَ عَلٰی آلِ یاسین ﴿۱۳۰﴾ اِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

۱- درباره‌ی «وسیله» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۲۱۹ به بعد.

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الصافات: ۱۳۰، ۱۳۲]<sup>(۱)</sup> «درود بر الیاس همانا ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم همانا او از بندگان مؤمن ما بود». اما این جاعل «الف و لام» ابتدای «الیاسین» را جدا حساب کرده و به الف آن مدّ اضافه کرده تا کلمه‌ی «آل» به دست آورد در حالی که «الف» در کلمه‌ی «الیاسین» مکسور و «لام» نیز ساکن است ولی جاعل جاهل، آن را مکسور (= علامت جرّ) قرار داده و با کمال وقاحت با آیه‌ی قرآن بازی کرده است! اما غافل بوده که در آیه‌ی بعدی خدا فرموده «همانا او از بندگان مؤمن ما بود» یعنی ضمیر را مفرد آورده در حالی که اگر در آیه‌ی ۱۳۰ سخن از «آل» رفته بود خداوند ضمیر را جمع ذکر می کرد یعنی می فرمود: «إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا» چنان که فی المثل هر جا در قرآن درباره‌ی «آل لوط» یا «آل فرعون» سخن گفته درباره‌ی آن‌ها ضمیر جمع یا فعل جمع آورده است. (فَلَا تَتَّجَاهَلْ) آیا جاعلین بازی کردن با آیات قرآن را جایز می دانند؟!

سپس می گوید «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ» که این دروغی دیگر است. زیرا اگر مقصود داعی مخصوص باشد که خدا تعیین و نصب فرموده، در این صورت فقط رسول خدا ﷺ مشمول این عنوان است و نه دیگری، چنان که قرآن کریم فرموده: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ﴾ [الأحزاب: ۴۵، ۴۶] «ای پیامبر، همانا ما تو را گواه و نوید بخش و هشداردهنده فرستادیم و خواننده‌ی به سوی خدا به رخصت او». و در سوره‌ی احقاف آیات ۳۱ و ۳۲ نیز به رسول خدا ﷺ «داعی الله» گفته شده است. اما اگر داعی منصوب من عند الله مقصود نباشد پس تمام مؤمنین باید به دستور

۱- با توجه به آیه‌ی ۱۲۳ سوره‌ی شریفه‌ی صافات معلوم می شود که نام آن حضرت «الیاس» و «الیاسین» بوده مانند «سینا» و «سینین» که نام یک کوه واحد است یا میکائیل و میکائین یا «اسرائیل» و «اسرائیل» که هر دو نام یک فرد است چنان که شاعر عرب گفته است:

يقول أهل السوق لما جينا هذا ورب البيت إسرائينا

و البته باید توجه داشت که وزن آیات در این جا و در سوره‌ی «تین» با «یاء» و «نون» می باشد، لذا از اسم دوم استفاده شده است.

قرآن داعیِ اِلَى الله باشند و این معنی مختصّ فردی خاصّ نیست چنان که فرموده: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۴] «و باید شما امتی باشید که به نیکی فرا خوانند و به کردار پسندیده فرمان دهند و از کارهای ناپسند باز دارند که آنان همان رستگاران اند»<sup>(۱)</sup>.

۱- بدان که «مِن» در آیه‌ی فوق «بیابانه» است نه تبعیضیه. اولاً: بدان سبب که قرآن مشمولین آیه را «رستگار» شمرده که طبعاً دین رستگاری و فلاح همه‌ی مؤمنین را می‌خواهد نه بعضی از ایشان را، درباره‌ی این آیه لازم است بدانیم که ((کلام خداوند بر این حدّ می‌باشد که گویند: (لِيَكُنْ لِي مِنْكَ صِدِّيقٌ = تو باید دوست من باشی) بنابراین امر خدا در اینجا امر عامّ است و بر این معنی گفتار خداوند دلالت می‌کند که: ﴿وَالْعَصْرِ ۝۱ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۝۲ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ۝۳﴾ [العصر: ۱، ۳] «سوگند به عصر، که آدمی در زیان کاری است مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حقّ و به مقاومت و پایداری سفارش نمودند». سفارشی که در این آیه از آن سخن رفته همان امر به معروف و نهی از منکر است و قول خداوند - عَزَّوَجَلَّ - که فرمود: ﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ۝۷۸ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝۷۹﴾ [المائدة: ۷۸-۷۹] «کفار بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند، این نفرین به خاطر نافرمانی و تجاوزی بود که روا می‌داشتند. ایشان از هیچ عمل زشتی که کردند یکدیگر را باز نمی‌داشتند، چه کار بدی انجام می‌دادند». این آیه نیز بر همان معنی گواه است زیرا که خداوند چیزی از اخبار اُمم گذشته را برای ما حکایت نکرده مگر آن که عبرت گیریم.

[جلال الدّین سیوطی] اشاره به اعتراضی کرده که قول «همگانی بودن وظیفه‌ی امر به معروف» را ردّ می‌کند. و آن این است که فرمان دهنده به نیکی و باز دارنده از بدی‌ها شرط است که از معروف و منکر آگاه باشد ولی در میان مردم کسانی هستند که در نادانی به سر برده و احکام خدا را نمی‌شناسند! لیکن این سخن با وظیفه‌ای که هر مسلمانی نسبت به [کسب] علم دارد منطبق نیست و حکم لازمی که سزاوار است خطاب قرآن بر آن حمل شود این است که مسلمان نباید از واجبات خود بی‌اطلاع باشد و او مأمور به [کسب] علم و تمییز میان معروف و منکر است، به ویژه که هر گاه «معروف» اطلاق گردد، مراد همان اموری است که عقل سالم و طبع سلیم آن را می‌شناسد و «منکر» ضدّ آن است یعنی آنچه که عقل و طبع سلیم زشت می‌شمارد و برای شناسایی «معروف و منکر» لازم نیست حاشیه‌ی ابن عابدین



بعد می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ» که این نیز دروغ دیگری است، زیرا خدا باب ندارد<sup>(۱)</sup> و دیان دین فقط خدا است که مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ است و جزای هر امام و مأمومی را او معین می کند. هم چنین می گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ» باید پرسید: خدا کجای کتابش این امام را حجت قرار داده و آیا مگر به امام وحی می شود و خدا او را از اراده‌ی خود مطلع می سازد که او دلیل اراده‌ی خدا باشد؟! چون شیعیان کورکورانه هر چه این گویندگان بافته‌اند، پذیرفته‌اند ایشان نیز تا توانسته‌اند خرافات به هم بافته و در میان مردم رواج داده‌اند!

مؤلف مفاتیح در باب «ذکر صلوات بر آن حضرت» (مقصود امام زمان است) (ص ۵۳۳) دعایی را به نقل از امام زمان آورده که با جمله‌ی «اللَّهُمَّ عَظَمَ الْبَلَاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ» شروع می شود که مضمون آن چنان که قبلاً گفته‌ایم (ص ۵۳ و ۵۵) کفر و شرک و برخلاف آیات الهی است. ولی شیخ عباس قمی درباره‌ی چنین دعای شرک آمیزی می گوید: «دعای شریفی است و سزاوار است خواندن آن در آن جا مکرر و در غیر آن مکان!» نَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنَ الضَّلَالَةِ. درباره‌ی زیارات همین اندازه اکتفا می کنیم و می پردازیم به «دعای ندبه».

---

را بر [کتاب] «الذُّرُّ الْمُخْتَارُ» یا «فتح القدير» و «المبسوط» قرائت گردد! تنها رهنمای مسلمانان به سوی «معروف و منکر» - به شرط سلامت فطرت - کتاب خدا و سنت رسول اوست که از راه تواتر و به شکل عمل متصل از صدر اسلام نقل شده و رسیده و هیچ مسلمانی نمی تواند از آن بی خبر باشد و مسلمان، مسلمان نیست مگر در پرتو شناسایی آن، بنابراین کسانی که عمومیت وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را منع و رد کرده‌اند، در حقیقت جایز شمرده‌اند که مسلمان جاهل بماند و میان معروف و منکر تشخیص ندهد! و این چیزی است که شرعاً جایز نمی باشد)). (به نقل از کتاب شریف «شیخ محمد عبده، مصلح بزرگ مصر»، تألیف مصطفی حسینی طباطبائی، انتشارات قلم، ص ۱۱۲ - ۱۱۳).

۱- در مورد در و دربان داشتن خداوند، رجوع شود به عرض أخبار أصول، ص ۲۸۹ و ۳۲۲.

## دعای ندبه

بدان که رسول خدا ﷺ فرموده: «مَا مِنْ شَيْءٍ [لَيْسَ شَيْءٌ] أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الدُّعَاءِ» «هیچ چیز برای خدا از دعا گرامی تر نیست»<sup>(۱)</sup>. اما در عین حال نباید غافل شویم (یا تغافل کنیم) از این که از ائمه منقول است که «خُذُوا مَا رَوَوْا وَذَرُّوا مَا رَأَوْا» «آن چه را که [مسنداً از ما] نقل و روایت کرده‌اند بگیریید و آن چه را [بنا به رأی شخصی] اظهار کرده‌اند رها کنید»، لذا مسلمان باید در اخذ مطالب شرعی جدّیت و دقّت بسیار مبذول دارد و متسامح نباشد و هر چیزی را بدون تأمل و توجّه به مدارک آن نپذیرد و خصوصاً توجّه داشته باشد که مطالب مذکور موافق کتاب خدا باشد. در حالی که ما می‌بینیم در کتب ادعیه، بسیاری از علما و نویسندگان، دعایی که فلان عالم یا فلان زاهد در جایی خوانده و پسندیده، در تألیفات خود آورده‌اند و با آن چنان رفتار کرده‌اند که همانند است با دعایی که دارای سند درست بوده و مطالب آن موافق قرآن کریم است! حال آن که چنین نبوده و عالم منظور، آن دعا را مناسب دیده و در واقع تحت عنوان عمل به عمومیتِ اِذْنِ شَرَعِ به دعا، مضامین آن را خود ساخته و آن را مسجّع نموده و خواسته به خیال خود اظهار ارادتی کرده باشد و از حُسنِ اِتِّفَاقِ به پیغمبر یا امامی هم نسبت نداده است ولی محدّثین ساده لوح بعدی چنان رفتار کرده‌اند که گویی مطلب مذکور بی‌واسطه یا با واسطه از امامی نقل شده است! و دیگر دقّت نکرده‌اند که ذکر نشدن راوی یا رُوات و عدم انتساب به امام، خود دلیل واضح است که ناقل اول، آن را به امام منسوب نمی‌دانسته است.

به هر حال بسیاری از دعاها و زیارتنامه‌ها و اِذْنِ دُخُولِها که در کتب ذکر شده و ما تحقیق کرده‌ایم چنین است که یا سند آن به پیغمبر و امام نمی‌رسد و از منشآت سایرین است و مأثور و مروی از امام نیست مانند بسیاری از مطالبی که در مفاتیح و کتب مشابه آمده است، تعدادی از دعاها نیز سندشان غیرقابل اعتماد و مخدوش است. یکی از مشهورترین این دعاها و رایج‌ترینشان دعای ندبه است. این دعا ماجرای دارد که برای ثبت

۱- مستدرک الوسائل (چاپ سنگی)، ج ۱، ص ۳۶۱ و التّاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۱۰۹.

در تاریخ، آن را در این جا می‌نگارم تا آیندگان از آن بی‌خبر نباشد و هوشیار شوند و إلا از مردم زمانه‌ی خود مأیوس‌ام.

سال‌ها قبل یکی از دوستان نگارنده به نام حجّت الإسلام «علی أحمد موسوی» تقریر این جانب درباره‌ی «دعای ندبه» را تحریر کرد و به نام «بررسی دعای ندبه» در ۲۴ صفحه با قطع جیبی منتشر ساخت که موجب هیاهوی آخوندهای خرافه‌فروش گردید! وی در صفحه‌ی شش جزوه‌ی مذکور متعهد شد که: «حال اگر کسی قول ما را نمی‌پذیرد برود تحقیق و تجسس کند و اگر مدرکی آورد، نشان دهد، ما ده هزار تومان به او حقّ الزّحمه می‌دهیم و اگر مدرکی ندید به بدگویی و هو و جنجال و افتراء نپردازد». اما آخوندها طبق معمول بدون این‌که سندی درست و متقن برای آن ارائه کنند، به مخالفت پرداختند لذا این جانب شخصاً درباره‌ی این دعا مطالبی را تقریر کردم البتّه بسیار مایل بودم که قول نگارنده در مجله‌ی «مکتب اسلام» چاپ شود تا خوانندگان آن از این مطالب بی‌خبر نباشند ولی چون می‌دانستم که مسؤولین خرافی و متعصّب مجله‌ی مذکور، قول این جانب را چاپ نمی‌کنند لذا آن را در مجله‌ی «رنگین کمان» چاپ و منتشر کردم. مطالب این جانب در هشت صفحه‌ی قطع جیبی نیز به عنوان ضمیمه‌ی مجله منتشر گردید<sup>(۱)</sup>. در آن جا گفتم:

«رسول خدا ﷺ فرموده: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظَهِّرَ عِلْمَهُ، وَإِلَّا فَعَلَيْهِ

۱- مسؤول مجله در صفحه‌ی دوم جزوه‌ی مذکور نوشته است: «این روزها در بین جامعه‌ی مسلمانان شیعه‌ی ایران صحبت از دعای ندبه است. حجّت الإسلام موسوی از وعاظ مشهد در جزوه‌ای که انتشار داده‌اند خواندن دعای ندبه را بی‌مدرک و برخلاف موازین دین اسلام دانسته‌اند، در جراید اسلامی «ندای حقّ» و «مکتب اسلام» به نویسنده‌ی جزوه حمله کرده‌اند و جبهه‌ای در برابر کسانی که طرفدار دعای ندبه نیستند تشکیل داده‌اند. عده‌ی زیادی از خوانندگان مجله از ما خواسته‌اند نظر خود را ابراز داریم و بنویسیم حقّ با کدام طرف است، چون اکثر خوانندگان مجله نوشته‌های طرفین را خوانده‌اند از نقل قول‌ها و نوشته‌ها صرف نظر می‌کنیم و به عنوان «بحث آزاد» نظر حضرت آیت الله علامه‌ی برقی که از نظر ادای تکلیف شرعی برای از بین بردن بدعت، به خصوص بدعتی که قرآن را نفی می‌کند، مرقوم فرموده‌اند و به دفتر مجله فرستاده‌اند درج می‌نماییم. نظر ما این است آن چه حقّ و حقیقت است آشکار می‌شود و تردید نمی‌تواند برای همیشه مردم را تحت سیطره‌ی خود نگاه دارد».

لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». یعنی: «چون بدعت‌ها در میان امت من پیدا شد بر عالم است که علم خود را برای از بین بردن آن ظاهر کند و گرنه خدا و فرشتگان و همه‌ی مردم او را لعنت می‌کنند».

عده‌ای از ترس کسادى بازار و کم‌شدن مرید در مقابل بدعت‌ها و خرافات ساکت‌اند و عده‌ی دیگر برای آن که خود را به مرجعیت برسانند و طرف توجّه ملت شوند بدعت‌ها را امضاء و تصویب می‌کنند ولی باید دانست بدعت موقعی آشکار می‌شود و طرفدار پیدا می‌کند که قرآن کنار رود و طرفدار او کم و بی‌اعتبار شود تا جایی که یک دعا و یا یک فتوی و یا خبر مجعول را بر قرآن ترجیح می‌دهند! در این روزها سر و صدایی بلند شده راجع به دعای ندبه و صحّت و بطلان آن؟ تعجّب و تأسّف ما این است که چگونه طرفداران این دعا قرآن را کآن لم یکن پنداشته و آن را از اعتبار انداخته و توجّهی ندارند! جملات بسیاری در این دعا به چشم می‌خورد که قبول آن‌ها موجب بی‌اعتباری قرآن است. ما به بیان بعضی از آن جملات پرداخته و فقط برای خشنودی خدا پرده از آن بر می‌داریم».

هم‌چنین در جزوه‌ی مذکور گفتیم که: این جانب چون «مکتب اسلام» را خواندم تعجّب بسیار کردم زیرا از نویسندگان فاضل آن توقع نداشتم که یک جا بنویسند دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای مبارزات اجتماعی و بر ضدّ ظلم، در صورتی که دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای قبول ظلم و ستم و برای سکوت تا این که امام زمان بیاید و خودش اصلاح کند زیرا دعای ندبه می‌گوید: «أَيْنَ الْمُعَدِّ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُنتَظِرُ لِإِقَامَةِ الْأَمْتِ وَالْعَوْجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجِي لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ...؟» یعنی کجا است آن که مهیا شده برای قطع دنباله‌ی ستمگران، کجاست آن که بیاید و کجی‌ها را راست کند، کجاست آن که به او امیدواریم دفع جور و ستم کند؟! معنی این جملات این است که ملت باید منتظر او باشد و دست از پا خطا نکند گویا ملت مکلف نیست جز برای ندبه و زاری و ننه من غریب کردن، تا به همین چیزها دل خود را خوش و حرارت خود را خاموش و ستمگران هم بر خر مراد سوار باشند تا امام بیاید! استعمار چقدر خرسند است که ده‌ها هزار نفر به ندبه و زاری مشغول باشند و به کار او کاری نداشته باشند! شما اگر از هریک از خوانندگان دعای ندبه

پرسی آقا در مقابل این همه کفر و جور و ستم چه باید کرد؟ در جواب می گوید: امام زمان باید بیاید خودش اصلاح کند!

آیا سزاوار نبود «مکتب اسلام» مطلب به این روشنی را بیان کند و لااقلّ ضدّ آن را نگوید و به خوانندگان خود بگوید که فعلاً دولت و ملت باید برای اصلاح بکوشند و متحد شوند نه این که تنبلی را شعار و ندبه و زاری را مدار کار خود قرار دهند.

شخص نادانی از «مکتب اسلام» در شماره‌ی ۶ سال ۱۳ سوّالی کرده راجع به دعای ندبه و گوید امام همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی‌دهیم! این مجلّه جواب این جملات شرک‌آمیز را نداده که صفت لامکانی و حضور در همه جا مخصوص خدای تعالی است که جسم و جوهر و محدود نیست و این شرک به خداست که امام را متصف به صفات خدایی بدانی.... مدرک حضور امام در همه جا، چه می‌باشد؟ کدام دلیل عقلی و شرعی این شرک را تصویب کرده است؟!<sup>(۱)</sup>

سزاوار بود «مکتب اسلام» او را ارشاد کند نه این که آن‌جا سکوت کند فقط برای تثبیت دعای ندبه قلم‌فرسایی کند! آیا نفی شرک بهتر است یا اثبات یک دعا که طرفداران، آن را مستحبّ می‌دانند؟! تعجّب است که این دعا بیشتر از توحید طرفدار دارد!.... خدای تعالی در صد آیه از قرآن فرموده: غیر مرا نخوانید و غیر مرا قاضی الحاجات ندانید، آیا خواندن امام و رسول مدرکی دارد؟ آیا دعای ندبه خواندن غیر خدا نیست؟ آیا پرهیز از شرک لازم نیست؟ آنان که مسیح یا بودا را می‌خوانند چرا مشرک می‌دانید؟

با این حال آقای رشاد زنجانی نشریه داده و تمام آیاتی که می‌گوید غیر خدا را نخوانید به میل خود تفسیر به رأی کرده و می‌گوید مقصود از خواندن غیر خدا به عنوان پرستش

۱- ادّعی حضور امام در همه جا از دعای ندبه نیز استفاده نمی‌شود بلکه بعضی از جملات دعا مخالف این ادّعاست، چنان‌که خواننده‌ی دعا خطاب به امامی که انتظار ظهورش را دارد می‌گوید: «مَتَى تَرَانَا وَتَرَاكَ» کی شود که تو ما را بینی و ما تو را ببینیم». طبق این جمله پس از ظهور است که امام می‌تواند پیروان خود را ببیند نه در حال غیبت. پس چگونه می‌توان گفت او در همه جا حاضر و ناظر است!؟

است نه به عنوان واسطه!<sup>(۱)</sup> او خیال کرده بین خالق و مخلوق دوری و بُعدی و بلکه واسطه‌ای می‌باشد و یا خدا بی‌خبر از دعای بندگان و یا کر است و یا غیرخدا را مهربانتر از خدا می‌داند! ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] را تفسیر کرده به «ادْعُوا مُقَرَّبَ درگاهم!» و تازه خود به دیگران اعتراض دارد که چرا قرآن را تفسیر به رأی کرده‌اند. قواعد عرف عرب تفسیر کرده، مردود می‌دانید ولی خودتان بر خلاف قواعد مرتکب تفسیرهای به رأی شده‌اید و شرک را به جای توحید آورده‌اید!

اینان خیال می‌کنند که فتوای بی‌مدرک و یا کتاب دعای فلان مقدّس قدیمی اهل غلو برای تثبیت بدعت‌ها مدرک و دلیل می‌شود! در دعای ندبه جسارت کرده به خدا می‌گوید: «وَقُلْتُ: مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» یعنی «خدایا، تو گفتی: اجری که سؤال کردم به سود شماست». در صورتی که خدا از کسی سؤال اجر نکرده بلکه به رسول خود فرموده تو چنین بگو: ﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ﴾ و متوجّه نشده که این آیه‌ی قرآن کلمه‌ی «قُلْ» دارد و نباید قرآن را کم و زیاد کند! خواننده‌ی عزیز رجوع کن به سوره‌ی سبا آیه‌ی ۴۷، تا حقیقت را دریابی.

مختصر اینکه نویسنده‌ی فاضل متدین نباید طبق میل عوام چیز بنویسد و مانند سایر مجلات روز، عرضه را طبق تقاضا بیاورد! «مکتب اسلام» در شماره‌ی ۷ همین سال برای تصحیح سند دعای ندبه قول چند نفر آخوند قدیمی اهل غلو را که اهل رجال ایشان را به تقدّس شناخته‌اند، ذکر کرده ما نمی‌دانیم چگونه مقدّسین نهروان مردود هستند اما مقدّسین اهل غلو مقبول هستند! البتّه قول هیچ کدام سند و مدرک نمی‌شود و قول اینان حجّت نیست. ولی «مکتب اسلام» در این جا چند اشتباه کرده است: یکی این که می‌گوید «بزوفری» سازنده‌ی دعای ندبه، ثقه و استاد شیخ مفید و در زمان غیبت صغری بوده و شاید<sup>(۲)</sup> این دعا

۱- ما در صفحات گذشته‌ی کتاب حاضر درباره‌ی «واسطه» و «وسیله» و..... به قدر کفایت سخن گفته‌ایم، مراجعه شود.

۲- باید توجه داشت که با «اگر» و «شاید» و «ممکن است» و «احتمال می‌رود» و..... نمی‌توان موضوعی را اثبات کرد. (فَلَا تَتَغَفَّلْ).

را از امام گرفته! ما از غفلت این فضلا تعجب داریم، اولاً: «بزوفری» که ثقه و استاد شیخ مفید است نامش «حسین بن علی بن سفیان» است ولی مؤلف دعای ندبه نامش «محمد بن حسین» و مجهول الحال است. ثانیاً: هیچ کدام نه پدر و نه فرزند در غیبت صغری نبوده‌اند. ثالثاً: ایشان از وکلای ناحیه‌ی مقدسه نبوده‌اند تا این دعا را از امام بگیرند<sup>(۱)</sup>.

الحمدلله پس از این همه گفتگوهای طرفین، ثابت و محقق شد که دعای ندبه سند و مدرکی نداشته و مردی پیدا نشد که ده هزار تومان جائزه‌ی حلال را از نویسنده‌ی «بررسی دعای ندبه» یعنی حضرت حجّت‌الاسلام والمسلمین سیدمجاهد آقای حاج سید «علی احمد موسوی» - دامت فیوضاته - دریافت کند! به هر حال ما بیداری و توفیق همه را خواستاریم، والسلام».

۱- در صفحه‌ی ۴ جزوه‌ی «بررسی دعای ندبه» چنین آمده است: «..... ابن طاوس این دعا را از امام و رسول نقل نکرده بلکه از بعضی از شیعیان مجهول الحال نقل کرده و عبارت کتاب او این است که می‌نویسد: «ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزَوْفَرِيِّ «دُعَاءَ النَّدْبَةِ» وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ». در این عبارت ابن طاوس چند چیز روشن است: اول این که سید معلوم نکرده بعضی آن اصحاب که از او نقل کرده کیست و نام او چیست؟ دوم این که محمد بن حسین بن سفیان را صاحب کتب رجال مجهول الحال دانسته‌اند. سوم این که محمد بن حسین بن سفیان در قرن چهارم بوده و زمان ائمه نبوده تا از امام أخذ کرده باشد و معلوم نیست از کجا و از که این دعا را گرفته است، نه از امام اسمی برده و نه از غیر امام! خود مرحوم شیخ عباس در کتاب «هدیه الأجباب» خود (ص ۱۰۶) می‌نویسد: این محمد بن حسین سفیان دعای ندبه را در کتاب خود آورده است. چهارم این که گوید: این دعا برای صاحب الزمان است = أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ. خیلی خوب، ولی بیان نکرده به چه مدرک؟ پس معلوم شد که ابن طاوس چنانکه بحار (جلد ۲۲، ص ۲۶۲) از او نقل کرده مدرک صحیحی نشان نداده به عنوان تسامح در ادله‌ی سُنَن ممکن است این دعا را آورده باشد و دیگران نیز به او اقتدا کرده و اعتماد نموده‌اند در حالی که تسامح در ادله‌ی سُنَن در این جا مورد ندارد و تسامح در سُنَن در جایی است که به سند ضعیفی به معصوم برسد ولی چون از سُنَن و مستحبات است مسامحه می‌کنند و ضعف آن را نادیده می‌گیرند [مخفی نماند چنان که در کتاب حاضر ملاحظه شد اینجانب با این قاعده موافق نیستم] اما این جا اصلاً سند ضعیفی هم برای آن ذکر نشده، پس جای تسامح نیست..... الخ».

لازم است بدانیم حتی «حسین بن علی بن سفیان البزوفری» که از او تعریف و تمجید کرده‌اند راوی همان روایتی است که می‌خواسته دوازده مهدی برای مردم بترشد! برای اطلاع از حدیث مذکور ضرور است مراجعه کنید به کتاب شریف «شاهراه اتحاد»، بررسی حدیث نهم تا بدانید که این جناب «حسین بزوفری» از چه کسانی اخذ حدیث می‌کرده است!

مخفی نماند که دکتر علی شریعتی (ره) نیز درباره‌ی دعای ندبه مطالبی نوشت که حاج شیخ «محمد تقی شیخ شوشتری» به مطالب او پاسخ داد. ما برای اطلاع خوانندگان محترم نوشته‌ی آن مرحوم و سپس قسمت‌هایی از جواب علامه‌ی شوشتری را نیز در این جا، می‌آوریم<sup>(۱)</sup>. امید است که مورد تأمل خواننده‌ی گرامی قرار گیرد.

«در دعای ندبه به این مسأله اشاره شده که می‌پرسد: (نمی‌دانم کدام سرزمین تو را در بر گرفته است؟ قرارگاهت کجاست؟ در کوه رَضوی یا ذی طوی...؟). و من نمی‌دانم این دعا که امروز آن را در بسیاری از محافل مذهبی خطاب به امام زمان ما می‌خوانند - و در سال‌های اخیر سخت رواج یافته و گروه‌های خاصی برای این کار تشکیل شده است - چرا سراغ حضرت مهدی را در ذی طوی و کوه رَضوی می‌گیرند که جایگاه «محمد حقیقه»، امام زمان فرقه‌ی کیسائیّه است که معتقدند در این کوه از انظار مخفی شده و از آن جا ظهور خواهد نمود و پیروانش با ندبه و زاری در پای این کوه و یا از دور، رو به این کوه دعا می‌کردند که خارج شود و قیام نماید. گذشته از این که سرنوشت حضرت مهدی، نه در زندگی و نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد. اساساً غیبت او بدین صورت نیست که در جای مخصوصی پناه گرفته باشد بلکه همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی‌دهیم».

قبل از ذکر بقیه‌ی مطالب مرحوم شریعتی لازم است توجه شما را به این نکته جلب کنیم که برخلاف مسئولین «مکتب اسلام» که در مورد حضور همه جایی امام، سکوت کردند علامه‌ی شوشتری در جوابیه‌اش نوشت: «حضرت مهدی علیه السلام چون انسان است هم

۱- ما این مطالب را از مجله‌ی «کیهان فرهنگی» سال دوم، فروردین ۱۳۶۴، شماره‌ی اول صفحه‌ی ۲۰ و ۲۱



مستقری دارد و هم سیری و هرکدام در وقتی جداگانه و گرنه کسی که همیشه در همه جا بوده و مکان نداشته باشد، ذات مقدّس حضرت اُحدیّت - جَلَّ وَ عَلا - است». (فَتَأْمَلُ جِدًّا فَلَا تَتَّجَاهَلُ). اینک ادامه‌ی نامه‌ی مرحوم شریعتی:

«بنابراین سؤال از این که «تو در کدام جایگاه مخفی به سر می‌بری؟» ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدی موعود شیعه‌ی امامی سازگار نیست. مطالعه‌ی دقیق متن دعای ندبه که از ائمه‌ی ما به تصریح و ترتیب نام نمی‌برد و پس از حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) - که به تفصیل از مناقب و فضائل وی سخن می‌گوید - ناگهان و بی‌واسطه به امام غائب خطاب می‌کند؛ باز این سؤال را بیشتر در ذهن طرح می‌کند.

به هر حال من این مطلب را فقط به عنوان یک سؤال علمی مطرح می‌کنم نه یک قضاوت قطعی؛ به این امید که به جای دشنام و اتهام، پاسخ معقول منطقی بشنوم و این ابهام در ذهنم رفع شود و اگر کسی که در این مورد مطالعه دارد این مسأله را روشن کند، منّتی بر من نهاده است».

علامه‌ی شوشتری درباره‌ی سند این دعا خطاب به مرحوم شریعتی نوشت: «و اما در مورد سند دعای ندبه، کتاب «بحار» از کتاب مزار علی بن طاوس نقل می‌کند که: «ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفِيَانَ الْبَزُوفِيِّ (رض) وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ (علیه السلام) وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ وَهُوَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا، اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ....» و دعا را تا آخر نقل می‌کند و بعد از آن می‌گوید: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمَشْهَدِيِّ فِي الْمَزَارِ الْكَبِيرِ: قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ قُرَّةَ: نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفِيَانَ الْبَزُوفِيِّ إِلَى آخِرِهِ مِثْلَ سَيِّدٍ» و ظاهراً مفهوم این فقره از خبر مذکور «وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ (علیه السلام)» این است که «بزوفری» آن را از امام الزمان

روایت کرده که بنابراین دعای ندبه انشای خود آن حضرت است<sup>(۱)</sup> مثل دعای افتتاح<sup>(۲)</sup> و نیز احتمال می‌رود که دعای ندبه انشای «بزوفری» باشد زیرا ممکن است مفهوم فقره‌ی مذکور این باشد که دعای ندبه باید برای آن حضرت یعنی برای فرج و گشایش و ظهور وی خوانده شود، به هر حال اصل سند همین است که در «بحار» گفته شده است و اما آن که در «زادالمعاد» گفته شده: «دعای ندبه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این دعا را در چهار عید بخوانند یعنی روز جمعه، عید فطر، عید قربان، عید غدیر» ظاهراً مؤلف، مراجعه به مدارک نکرده بلکه از خارج نقل کرده و اشتباه نموده است، چه اگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده بود، در «بحار» که موضوعش ذکر اسانید و مستندات است، نقل می‌شد. خواننده‌ی محترم این قول علامه‌ی شوشتری را مقایسه کن با آنچه در کتاب حاضر (حاشیه‌ی صفحه‌ی ۴۷۳) به نقل از صفحه‌ی ۴ جزوه‌ی «بررسی دعای ندبه» آورده‌ایم.

دیگر آن که علامه‌ی شوشتری نوشته است: «آری در نصوص معتبره<sup>(۳)</sup> (!؟) که از طرف ائمه‌ی اطهار (ع) واصل شده، آمده است که جایگاه حضرت مهدی هم در دوران غیبت صغری و هم در دوران غیبت کبری کوه رضوی است!» و سپس روایتی از «محمد بن حسن صفار» نقل کرده که در أخذ حدیث بسیار متساهل بود و نیز حدیثی از کتاب «الغیبه» ابو عبدالله نعمانی آورده که وی نیز هرچه به دستش می‌رسید، در کتابش جمع کرده و اخبار کتابش قابل اعتماد نیست و پرواضح است که صرف نقل این گونه افراد، موجب اعتبار حدیث نمی‌شود، چنان که یکی از روات حدیثی که علامه‌ی شوشتری از غیبت نعمانی آورده، منصور بن یونس است که در رجال کشی (ص ۳۹۸) تضعیف شده است.

- 
- ۱- چنانکه گفته‌ایم با «احتمال می‌رود» و «شاید» و «ممکن است» و.... موضوعی اثبات نمی‌شود. خصوصاً که متن دعای بسیار معیوب است و قطعاً امام دعای معیوب به اُمت تعلیم نمی‌دهد.
  - ۲- برای اطلاع از کم و کیف دعای افتتاح ضرور است که مراجعه کنید به کتاب حاضر صفحه‌ی ۳۱۴ به بعد.
  - ۳- درباره‌ی «نصوص معتبره‌ی» مربوط به مهدی ضروری است که مراجعه شود به تحریر دوم عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۷۰۹ تا ۷۲۸ و ص ۷۴۵ تا ۷۵۰ و ۹۰۱ تا ۹۱۵ و نیز کتاب نگارنده موسوم به «تحقیق علمی در احادیث مهدی».

بنابراین علامه شوشتری صرف نظر از ادّعا، «نصوص معتبره‌ای» عرضه نکرده است در حالی که لازم بود که ایشان حداقل یک نمونه از آن «نصوص معتبره» را ارائه می‌فرمود. ثانیاً: این ادّعا که محلّ اختلافی مهدی در غیبت صغری، کوه رضوی می‌باشد بر خلاف آن ادّعاست که مهدی به منظور عدم دسترسی دشمنان به او و خلاصی از شرّ ایشان، غیبت کرده است! اگر جایگاه او در غیبت صغری معلوم باشد که دشمنان به او دسترسی می‌یافتند. ثالثاً: چنان که در کتاب شریف «شاهراه اتّحاد» (ص ۲۳۷ تا ۲۶۵) اثبات گردیده «نصوص معتبره» (۱۴!) که امروزه در کتاب‌ها درباره‌ی ائمه‌ی اثنی عشر می‌بینیم، بعداً جعل گردیده و بر خلاف ادّعا، به هیچ وجه معتبر نیستند.

درحالی که در زمان هریک از ائمه، امام بعدی برای مردم معلوم نبود چگونه ممکن است که ائمه از جمله امام باقر و صادق علیهما السلام هم درباره‌ی غیبت و هم درباره‌ی دفعات غیبت و هم درباره‌ی مکان‌های اختفای امام دوازدهم و.... «نصوص معتبره» (۱۴!) به مردم عرضه کرده باشند؟! استاد «محمد باقر بهبودی» نوشته است: «این که [علمای ما درباره‌ی کسی] می‌گویند:

«فلانی کیسانی است» و معتقد بود محمد بن علی فرزند حنفیه، امام چهارم است و همانا او وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غیبت کرده و در آینده خروج خواهد کرد و پس از این که زمین از ظلم و جور پرشد آن را از عدالت و دادگری سرشار خواهد ساخت!.... [و یا می‌گویند:] «فلانی ناووسی است» و معتقد بود جعفر بن محمد همان مهدی است که در آینده قیام نموده و زمین را از عدل و داد پر می‌کند.... [و یا می‌گویند:] «فلانی واقفی است» و معتقد بود موسی بن جعفر وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غایب گردیده و در آینده خروج خواهد نمود و زمین را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت! قدمای اصحاب ما [شیعیان] در غیبت صغری و پس از آن این گونه اعتقادات را موجب طعن راوی دانسته و بنابه روش معهودشان درباره‌ی ضعفاء، به آن چه که فقط از معتقدین به این فرق، روایت شده بود عمل نمی‌کردند اما متأخرین [از علمای ما] احادیث ایشان را در ابواب فقه می‌آوردند و اگر روایت موافق رأیشان باشد درباره‌ی طعن و جرح راوی سکوت کرده [و چیزی نمی‌گویند] و هرگاه روایت مخالف رأیشان باشد بنا به روشی که [شیخ الطائفه]

ابوجعفر طوسی در کتابش «تهذیب الأخبار» (یا تهذیب الأحام) ابداع کرده احادیث آن‌ها را مورد طعن و جرح قرار می‌دهند!

همانا ترتیب امامت ائمه‌ی اثنی عشر به عنوان اشخاص معین و معلوم و مشخص - چنان‌که امروز ما آن‌ها را می‌شناسیم - از آغاز محقق [و آشکار] نبود بلکه دوره به دوره و زمانی پس از زمان دیگر، تحقّق یافت..... و بدین سبب است که می‌بینیم خواصّ اصحاب ائمه [کسانی را نزد امام حاضر اعزام کرده و از او درخواست می‌کردند که قائم به امر امامت پس از خود را معرفی کند و آنان نیز پاسخ آن‌ها را جز در صورت تنگی وقت و در صورت ایمن بودن از شرّ دشمنان نمی‌دادند..... بدین سبب نصوص کم بود و اخبار بر آنان پوشیده و نادیده می‌ماند و شبهات و شکوک ظلمانی در سینه‌هایشان راه می‌یافت و هر امامی که از ائمه‌ی عترت طاهره در می‌گذشت شیعیان با این که در میانشان فقها و متکلمین بزرگ و حفاظ حدیث و امنای دین وجود داشتند، [اما با این حال] در امام قائم پس از او (= امام متوفی) اختلاف کرده و نمی‌دانستند امامت که را بپذیرند و به چه مرجعی مراجعه کنند! در حالی که اگر این نصوص فراوان که برای ما روایت می‌شود، در زمان غیبت صغری و یا اندکی قبل از آن، در دسترسشان می‌بود کارشان به این تفرقه‌ی فاضح و اظهار اقوال باطل نمی‌انجامید..... و چندین سال برای اساطین و بزرگان مذهب تردید و حیرت رخ نمی‌داد و نیازی نمی‌دیدند که برای زدودن سرگردانی و حیرت و اثبات مسأله‌ی غیبت، بدین کثرت [که می‌بینیم] به تألیف کتب شتاب و اهتمام ورزند»<sup>(۱)</sup>.

۱- «وَأَمَّا قَوْلُهُمْ «فُلَانٌ كَيْسَانِيٌّ» كَانَ يَعْتَقِدُ بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ هُوَ الْإِمَامُ الرَّابِعُ وَأَنَّهُ لَمْ يَمُتْ بَلْ غَابَ فِي جَبَلِ رَضْوَى وَسَبَخْرَجَ وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدَلاً بَعْدَ مَا مُلِّتْ ظُلماً وَجوراً..... «فُلَانٌ نَاوُوسِيٌّ» كَانَ يَعْتَقِدُ بِأَنَّ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ هُوَ الْمَهْدِيُّ وَسَيِّعْتُ وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدَلاً..... «فُلَانٌ وَاقْفِيٌّ» كَانَ يَعْتَقِدُ بِأَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ لَمْ يَمُتْ بَلْ غَابَ فِي جَبَلِ رَضْوَى وَسَبَخْرَجَ وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدَلاً. فَقَدْ كَانَتْ الْقُدَمَاةُ مِنْ أَصْحَابِنَا فِي عَهْدِ الْغَيْبَةِ الصَّغْرَى وَبَعْدَهَا، يَعُدُّونَ هَذِهِ الْمَعْتَقَدَاتِ طَعْناً وَلَا يَعْمَلُونَ بِهَا تَفَرُّدَ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفِرَقِ مَشِياً عَلَى سَبِيلِهِمْ الْمَعْهُودَةِ فِي أَصْحَابِ الضَّعْفِ وَالتَّأَخُّرِ مِنْهُمْ يوردون احادیثهم في أبواب الفقه فإذا كانت موافقة لرايهم يسكتون عن الطعن فيهم وإذا كانت مخالفة لرايهم يردون احاديثهم بالطعن فيهم مشياً على الخطأ التي أبدعها

بنابراین علامه‌ی شوشتري دليلی بر ادّعاى خود نياورده و چه بسا که دقيقاً بر خلاف ادّعاى ایشان، جاعلين احاديث و ادّعيه، برای رقابت با فرق متنازع و از میدان به در کردن ایشان، کوه رضوی و ذی طوی را از فرقه‌ی کيسائيه يا وافقيه‌ی يا..... که به لحاظ زمانی متقدّم بر مدّعیان غيبتِ پسر حضرت عسکری بوده‌اند، گرفته باشند و نه بالعکس.

عقلاً نیز موجه نیست که دعای ندبه منسوب به یکی از ائمه باشد زیرا امام اول تا یازدهم همگی عاقل و کامل بودند و می‌دانستند که امام دوازدهم به دنیا نیامده و غائب نشده و کسی که به دنیا نیامده چگونه در این دعا به او می‌گویند: «لَيْتَ شِعْرِي أَيَّنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ التَّوَى بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُثِقُّكَ أَوْ تُرَى أَمْ بِرَضْوَى أَمْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طَوَى..... بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَحُلْ مِنَّا..... = ای کاش می‌دانستم محلّ نزول تو کجاست و یا کدام زمین و یا خاک تو را دربر گرفته آیا [برکوه] رضوی هستی یا غیر از آن، یا [برکوه] ذی طوی قرار داری..... به جان خودم سوگند تو غائبی هستی که از میان ما بیرون نیستی.....».

آیا درست است که امام صادق یا امام جواد یا..... به نواده‌ی خود که به دنیا نیامده و غائب نشده، بگوید تو کجایی من می‌خواهم تو را بینم که در کدام کوه منزل گزیده‌ای؟! آیا ائمه نمی‌دانستند که او به دنیا نیامده و هنوز کوه نشین نشده؟! شاید می‌گویند امام

---

أبو جعفر الطوسي في كتابه «تهذيب الأخبار»..... فَإِنَّ سِيَاقَ الإِمَامَةِ فِي الأئمةِ الاثني عَشَرَ بِأعيانِهِم وَأشخاصِهِم - على ما نعرفهم اليوم - لَمْ يَكُنْ مَتَحَقِّقاً مِنْ أَوَّلِ الأَمْرِ وَإِنَّمَا تَحَقَّقَ دَوْرًا دَوْرًا وَعَهْدًا فَعَهْدًا..... وَلِذَلِكَ نَرَى الخواصَّ مِنْهُمْ كَانُوا يَفِدُونَ إِلَى الإِمَامِ الحاضرِ وَيَلْتَمِسُونَ مِنْهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمُ الإِمَامَ القائِمَ مِنْ بَعْدِهِ فَلَا يُجِيبُهُمْ إِلَّا عِنْدَ ضيقِ المجالِ والأمنِ مِنَ الأعداءِ..... وَلِذَلِكَ قَلَّتِ النُّصُوصُ وَعَوِيَّتِ الأَنْبَاءُ عَلَيْهِمُ وَدَخَلَتِ الشَّبهاتُ المُظْلِمَةُ فِي صدورِهِم. كُلُّهَا مَضَى إِمَامٌ مِنْ أئمةِ العترة الطاهرة، اختلفت الشيعة في الإمام القائم من بعده لا يَدْرُونَ بِمَنْ يَأْتُمُونَ وَإِلَى ماذَا يَرِجِعُونَ؟ مَعَ أَنَّ فِيهِمْ كَبارَ الفُقهاءِ وَالمُتَكَلِّمِينَ وَحُفَظَ الحديثِ وَأَمَءَ الدِّينِ وَلَوْ كَانَتْ عِنْدَهُمْ فِي مُتَنَاقُضِهِ هَذِهِ النُّصُوصُ الكَثيرةُ الَّتِي تُرَوِّاهَا مِنْ عَهْدِ الغيبةِ الصَّغرى وَقَبْلَهُ بِقَلِيلٍ لَمَّا آلَ بِهِمُ الأَمْرُ إِلَى هَذِهِ التَّفَرُّقَةِ الفاضحةِ والقولِ بالأهواءِ الباطلة..... وَلَمَّا وَقَعَتِ الحيرةُ لِأَساطينِ المذهبِ وَأركانِ الحديثِ سنواتٍ عديدةٍ وَكانوا فِي غنى أَنْ يَسْرِعُوا إِلَى تَأليفِ الكُتُبِ لِإثباتِ الغيبةِ وَكشْفِ الحيرةِ عَن قُلُوبِ الأُمَّةِ بِهَذِهِ الكثرةِ)) (معرفة الحديث، شيخ محمدباقر البهودي، مركز انتشارات علمي وفرهنگي، ص ۹۰ تا ۹۴ و ۱۰۹).

دوازدهم خود این دعا را برای خودش خوانده و از فراق خود ندبه و ناله می‌کند! آیا ممکن است امام جای خودش را نداند و بگوید کاش می‌دانستم تو (یعنی خودم) کجایی و کدام زمین تو را (یعنی خودم را) در بر گرفته است؟! آیا کسانی که این دعا را به امام نسبت می‌دهند، حیا نمی‌کنند؟!

اشکال دیگر ما به علامه‌ی شوشتری این است که ایشان اصلاً مضامین معیوب این دعا را به روی خود نیاورده است! در حالی که لازم بود برای بیداری مردم، عیوب این دعا را بیان کند. جای تعجب بسیار است که به جای تبیین عیوب این دعا، در خاتمه‌ی نامه‌ی خود نوشته است: «البتّه چه بهتر که کارهای خوب<sup>(۱)</sup> زیاد شوند و شاید به امید گشایش و فرج به این دعا متوسل می‌شوند، چون خداوند فرموده: ﴿أَدْعُوْنِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰] می‌گوییم خداوند فرموده: مرا بخوانید، تا شما را اجابت کنم» و نفرموده مخلوقات و مقرّبین مرا بخوانید، در حالی که مردم دعای پر از عیب ندبه و نظایر آن را در همه جا و همه وقت می‌خوانند و امامی را که به قول شما «هم مستقرّی دارد و هم سیری و هر کدام در وقتی جداگانه.... الخ» در همه جا حاضر و ناظر و شنوای دعای خود می‌دانند! بنابراین خواندن دعاهایی از قبیل دعای ندبه هیچ ارتباطی به خواندن خدا ندارد و البتّه این موضوعی نیست که بر علامه‌ی شوشتری پوشیده باشد! (فتأمل).

متأسفانه امت اسلامی امروز از سنت رسول خدا ﷺ فاصله گرفته و به بدعت‌ها آلوده شده و مردم کارهایی را به نام دین خدا انجام می‌دهند که در صدر اسلام نبوده و رسول خدا ﷺ انجام نداده است که یکی از این بدعت‌ها خواندن دعای ندبه است. حال اگر کسی بخواهد این مطلب را به مردم بفهماند دگاندارانی که سال‌ها به نام دین این کارها را انجام داده‌اند و به جاه و مال رسیده‌اند، مانع می‌شوند و به فرد خیرخواهی که بخواهد مردم را آگاه ساخته و از بدعت برهاند، هزاران تهمت و افتراء می‌زنند و چنان هیاهو می‌کنند که

۱- البتّه پر واضح است که اشاعه‌ی دعاهای جعلی با مضامین نادرست و برخلاف توحید قرآنی، به هیچ وجه جزو «کارهای خوب» محسوب نمی‌شود. (فَلَا تَتَّجَاهَلْ).

دیگر کسی به سخن او توجه نکند و از وی کناره بگیرند. البته مردم نیز مقصراند که حاضر نیستند در مسائل دینی تأمل و تفکر کنند و شاید فهمیدن مطالب دینی را وظیفه‌ی خود نمی‌دانند! و این صفت مردم موجب رواج بدعت‌ها شده است. البته مروّجین بدعت نیز بدعت‌های خود را به دین خدا و رسول و امام نسبت می‌دهند و مردم نیز درباره‌ی صحّت و سُقم این نسبت‌ها دقت نمی‌کنند. وضع امروز ما کاملاً مطابق حدیثی است که حضرت عسکری علیه السلام فرموده که: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ... السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَالْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ... كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَيْرٌ... لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الصَّانَ مِنَ الدَّنَابِ عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلَقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ<sup>(۱)</sup> وَ التَّصَوُّفِ... إلخ» «به زودی زمانی بر مردم بیاید که سنت و روش اسلام در میان ایشان بدعت [پنداشته] شود و بدعت در میان ایشان سنت [محسوب] می‌شود هر جاهلی نزد ایشان آگاه و خبیر است! مخلص [خبر خواه] را از شکاک تمیز نمی‌دهند و میش را از گرگ‌ها باز نمی‌شناسند! علمای ایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین هستند زیرا به فلسفه و عرفان‌بافی مایل هستند...». (سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷) در این احوال است که آشنایان به قرآن و مسائل اسلام باید برای بیداری مسلمین با رنج و زحمت و مرارت بکوشند تا مسؤولیت الهی را از گردن خویش بردارند و به اجر جزیل پروردگار نائل شوند.

به هر حال یکی از کارهای بی‌مدرکی که به نام دین انجام می‌شود خواندن دعای ندبه است که بسیاری از عبارات و جملات آن بر خلاف کتاب خدا و عقل و تاریخ است و ما به زبان ساده پاره‌ای از آن‌ها را به عنوان نمونه و به منظور ادای وظیفه، ذکر می‌کنیم:

۱- خطایی که درباره‌ی آیه‌ی ۴۷ سوره‌ی «سبا» مرتکب شده است.<sup>(۲)</sup>

۱- مخفی نماند که باید بین تبعیت از عقل سلیم و مکاتب خرافی و متعدّد فلسفی که میان اقوام مختلف دنیا رواج دارد، تفاوت قائل شویم. (فَلَا تَتَّجَاهَلْ)

۲- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۶۹.

۲- می گوید: «يَا بَنَ النَّبَأِ الْعَظِيمِ» «ای پسر نَبَأِ عَظِيمِ» معلوم می شود تحت تأثیر اخبار مجعوله که گفته اند مقصود از «نَبَأِ عَظِيمِ» حضرت علی عليه السلام است می خواهد بگوید امام زمان فرزند علی عليه السلام است که همان نَبَأِ عَظِيمِ است! در حالی که سوره ی صاد (آیات ۶۷ و ۶۸) و هم سوره ی نَبَأِ هر دو در مکه نازل شده اند و در آن زمان کسی درباره ی پسر عموی پیغمبر با آن حضرت اختلاف نداشت تا خدا آیه نازل کند بلکه مکّیان درباره ی قیامت با پیامبر اختلاف داشتند. درباره ی «نَبَأِ عَظِيمِ» در کتاب حاضر به قدر لازم گفته ایم، مراجعه شود. (ص ۴۰).

۳- می گوید: «جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾» «(پروردگارا) پاداش محمد - درود تو بر او و خاندانش باد - را در کتابت، دوستی ایشان (= آل البيت) قرار دادی و فرمودی: بگو من مزد [رسالت] از شما نمی خواهم مگر دوستی در امر خویشاوندی را!»

بافنده ی دعای ندبه مانند سایر خرافیین مدّعی است که دوستی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مزد رسالت اوست و این ادّعا با قرآن و عقل و تاریخ مخالف است <sup>(۱)</sup>. ما درباره ی این آیه ی شریفه در کتاب «عرض أخبار أصول با قرآن و عقول» (ص ۶۷۵ تا ۶۷۹ و ۸۲۲) به قدر لازم سخن گفته ایم و در این جا تکرار نمی کنیم فقط در این جا یادآور می شویم چنان که در آیات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ سوره ی مکی شوری ملاحظه می شود، خطاب آیات فوق به مشرکین مکه است که پیغمبر را قبول نداشتند تا این که أجر رسالت او (یعنی به قول شما دوستی اهل بیت) را بپذیرند بنابراین پیامبر از مردمی که او را قبول ندارند و با او مخالفت و مبارزه می کردند چگونه أجر رسالتش (به قول شما دوستی اهل بیتش) را

۱- مخفی نماند ما مودّت خویشاوندان مؤمن رسول خدا صلی الله علیه و آله را لازم می دانیم ولی نه به سبب آیه ی ۲۳ سوره ی شوری بلکه به دلیل آیات و روایات دیگر، چنان که خدا فرموده: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» [التوبة: ۷۱] «مردان و زنان مؤمن دوست و دوستدار یکدیگرند». و آیات بسیار دیگر و البتّه اهل بیت و خویشاوندان مؤمن پیغمبر، افراد کامل مؤمنین می باشند که مودّت و محبّت ایشان بر هر مسلمانی لازم است ولی این موضوع ارتباطی به بحث ما درباره ی سوره ی مکی شوری ندارد و در موضوع حُبِّ آلِ رسول باید به آیات دیگر مراجعه شود.



می خواهد؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ ثانیاً: در مکه هنوز امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) ولادت نیافته بودند تا پیامبر به مشرکین بگوید مزد رسالتم دوست داشتن آنهاست! ثالثاً: اگر لفظ «الْقُرْبَى» را به معنای مورد پسند شما بگیریم معنای آن بسیار وسیع تر از «اهل بیت» ادعایی شما خواهد بود. به چه دلیل شما آن را به معنای «اهل بیت» و اهل بیت را هم به معنای مورد پسند خودتان محدود می کنید؟!

با توجه به اشکالات متعدّد نظر شما، کسانی که از تاریخ و سیره‌ی پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطلاع کافی دارند به خوبی می دانند که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علاوه بر علقه‌ی قبیله‌ای و عشیره‌ای با بسیاری از اهل مکه رابطه‌ی خویشاوندی داشت لذا خدا به آن حضرت می فرماید به اهل مکه بگو من در برابر رنج‌ها و زحماتی که برای دعوت شما به دین و آیین الهی و توحید پروردگار می کشم هیچ مزدی نمی طلبم ولی توقع دارم اصل دوستی و عدم دشمنی به سبب قرابت و خویشاوندی را که ربطی به اختلاف ما ندارد و مورد قبول شما نیز هست، رعایت کنید و با من درست و غیر خصمانه رفتار کنید زیرا دشمنی و توطئه علیه من، بر خلاف مقتضای قرابت و خویشاوندی است.

حال ملاحظه کنید کسی که «ذِي الْقُرْبَى» و «ذَوِي الْقُرْبَى» را از «فِي الْقُرْبَى» تمییز نداده، از خود دعایی بافته و با آیات قرآن بازی کرده است! و بی پروا به خدا نسبت داده که خداوندا تو اجر رسالت پیامبر را دوستی خویشاوندان او قرار داده‌ای! و در واقع از شیطان پیروی کرده و کار حرامی مرتکب شده و غافل بوده که قرآن فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ [الأعراف: ۳۳] «همانا پروردگارم حرام فرموده..... که بر خدا آنچه را که نمی دانید، بگویید». و فرموده: ﴿لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۶۸﴾ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ... وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۶۹﴾ [البقرة: ۱۶۸، ۱۶۹] «گام‌های شیطان را پیروی نکنید که دشمن آشکار شماست و همانا شما را فرمان می دهد..... که بر خدا آنچه را که نمی دانید بگویید».

۴- می گوید: «يَابْنَ مَنْ ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى. فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ دُنُوًّا وَاقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى» ای فرزند کسی که [در شب معراج] به قدر دو کمان یا کمتر نزدیک شد و نزدیک آمد در نزدیکی و قرب به خداوند والای اعلیٰ! واضح است که این جملات اشاره است به قرآن کریم که فرموده: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿٦﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾﴾ [النجم: ۴-۱۰] «این [قرآن] جز وحی نیست که بدو فرستاده می شود که آن را سرورش بس نیرومند به او آموخته است. سرورش نیرومند [مسلط] ایستاد در حالی که در افق برین بود آن گاه نزدیک شد و نزدیک تر آمد [تا بدان جا که فاصله اش به قدر] دو کمان یا نزدیک تر بود، آن گاه به بنده ی او [بنده ی خدا] وحی کرد آن چه را که وحی کرد».

در این آیات شریفه، خدا اوصاف جبرئیل امین را بیان فرموده که چگونه بر رسول خدا حضرت محمد ﷺ آشکار و به او نزدیک شده و آیات الهی را به او وحی نموده است. اما بافنده ی دعا خیال کرده آیات فوق اوصاف پیامبر ﷺ است لذا امام زمان را فرزند رسول خدا ﷺ که به خیال او چنین اوصافی داشته قرار داده است و لذا خطاب «ای فرزند کسی که نزدیک شد و نزدیک تر شد» را به او گفته است! پس از آن از خود چیزی افزوده که موجب کفر است زیرا گفته: «دُنُوًّا وَاقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى» که در این جمله می خواهد بگوید جدّ امام به خدای والای اعلیٰ نزدیک شد! در حالی که «دُنُوًّا» قرب مکانی است و به همین سبب در قرآن از مقیاس کمان برای بیان فاصله استفاده شده، بنابراین جاعل دعای نده به برای خدای متعال مکان قائل شده است! به هر حال بافندگان وقتی قافیه جور شود، هر چه بخواهند می گویند! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الضَّلَالَةِ.

۵- در مورد آیه ی تطهیر [الأحزاب: ۳۳] و درباره ی «وسیله» که در این دعا ذکر گردیده نیز رجوع کنید به عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول (۶۵۴ تا ۶۶۳) و کتاب حاضر (صفحه ی ۲۲۰ به بعد).

۶- می گوید: «فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ» «ایشان (= ائمه) راه به سوی تو بوده اند». و یا می گوید: «يَابْنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» «ای پسر صراط مستقیم». و یا می گوید: «يَابْنَ السُّبُلِ

الواضحة» و یا می گوید: «أَيْنَ السَّبِيلِ بَعْدَ السَّبِيلِ؟!» ما درباره‌ی این موضوع به قدر لازم در همین کتاب سخن گفته‌ایم (ص ۴۳۹) لذا در این جا به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که قرآن کریم پس از بیان حرام بودن شرک و کشتن فرزندان از بیم فقر و قتل نفس و زشت کاری‌های نهان و آشکار و.... [الأنعام: ۱۵۱ و ۱۵۲] یعنی دعوت به ترک محرّمات و عمل به واجبات، می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۗ ذَٰلِكُمْ وَصَلْتُكُمْ بِهِ ۗ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۵۲﴾ [الأنعام: ۱۵۳] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید و دگر راه‌ها را پیروی نکنید که شما را از راه او جدا و پراکنده می‌سازد، این‌هاست که [خدا] شما را بدان سفارش فرموده، باشد که پارسایی کنید». و دین بدون تحریف و خالص ابراهیمی را صراط مستقیم شمرده [الأنعام: ۱۶۱] و به رسول خود فرموده: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿۵۳﴾ [الشوری: ۵۲، ۵۳] «و همانا تو هرآینه به راهی راست ره می‌نمایی، راه خداوندی که از آن اوست هر آن چه در آسمان‌ها و هر آن چه در زمین است، آگاه باشید که همه‌ی امور به سوی خدا باز می‌گردد».

بنابراین قرآن پیامبر را سالک صراط و راه مستقیم دانسته نه خود راه! بدیهی است که پیغمبر و حضرات ائمه سالک سبیل الله و صراط مستقیم بودند، نه خود سبیل. اما چه می‌توان کرد که بافنده‌ی دعا هر چه خواسته و هوای نفس او حکم کرده، آورده است و علمای ما نیز ساکت‌اند!

۷- بافنده‌ی دعا می‌خواهد بگوید حضرت علی علیه السلام ریسمان محکم خداست لذا او را «حَبْلِ اللَّهِ الْمَتِين» خوانده در حالی که خدا که در قرآن فرموده: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳] «همگی به ریسمان الهی چنگ زنید و پراکنده نشوید». طبعاً خود آن حضرت نیز باید به این آیه عمل کند و هر عاقل منصفی می‌فهمد که آیه نمی‌گوید حضرت علی به خودش معتصم شده و پراکنده نشود و یا پیغمبر به حضرت علی علیه السلام معتصم شود! مضافاً بر این که تکلیف باید برای همه مقدور باشد اما در زمان ما علی علیه السلام نیست و بسیاری از اقوال که به او نسبت داده‌اند گفته‌ی آن حضرت نیست و ما به حضرتش دسترسی نداریم که بدانیم کدام

یک از این اقوال واقعاً گفته‌ی اوست، بنابراین توانایی آن که به او چنگ زنیم، نداریم ولی خدا به چیزی تکلیف فرموده که همیشه در دسترس باشد و آن قرآن است که باید به آن چنگ زد و باید حتی اقوال منسوب به علی و اولادش علیهم‌السلام را نیز با آن سنجید.

چنان که در زیارت و زیارتنامه (ص ۲۷۳) گفته‌ایم حضرت علی علیه‌السلام خود نیز قرآن را حَبْلُ اللَّهِ شمرده نه خودش را و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِمِثْلِ الْقُرْآنِ فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ» «همانا خداوند سبحان به احدی هم چون این قرآن عطا نفرموده، همانا آن حبل متین پروردگار و سبب [هدایت] امن آور اوست». (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۶) پس معلوم می‌شود خود علی علیه‌السلام هم باید به این حبل چنگ بزند نه آن که خودش حبل باشد، چنان که خدا فرموده: ﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾ [الأعراف: ۱۷۰] «و کسانی که به کتاب [خدا] چنگ زده و نماز برپا داشته‌اند همانا ما پاداش اصلاح‌گران را تباه نسازیم». و قطعاً ائمه بیش از دیگران به کتاب خدا و حبل الله چنگ می‌زنند نه آن که خود حبل الله باشند. بنابراین بافنده‌ی دعا بر خلاف قرآن بر خلاف قول امام بافته است!

۸- می‌گوید: «يَا ابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» «ای پسر آنکه در أم الكتاب (أصل کتاب = لوح محفوظ) نزد خدا علی و حکیم است!» و صفت «علی» را به معنای اسمی یعنی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام گرفته و امام زمان را فرزند او خوانده است! آری، جاعلین دعا در عوض این که دیگران داروهای مفید و هواپیما و ناوهای عظیم و.... می‌سازند از «علی» و صفی، «علی» اسمی می‌سازند!

لازم است خواننده‌ی محترم بداند که خدا در قرآن کریم فرموده: ﴿حَمَّ ۙ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ۝﴾ [الزخرف: ۱، ۴] «حم، به این کتاب مبین و روشن سوگند که ما آن را قرآنی به زبان عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید [و در آن تأمل کنید] و همانا این [کتاب] در أصل کتاب (= لوح محفوظ) نزد ما والا و با حکمت و استوار است».

چنان که ملاحظه می کنید آیات فوق که در سوره‌ی مکی زخرف آمده، راجع به قرآن است و دو لفظ «عَلِيٌّ حَكِيمٌ» صفت قرآن است نه این که اسم باشند و ربطی به حضرت علی علیه السلام ندارند و اصولاً در مکه مسأله‌ی ولایت و خلافت علی علیه السلام به هیچ وجه مطرح نبود و مشرکین مکه قرآن را قبول نداشتند و اگر بخواهیم «علی» را در این آیات اسم محسوب کنیم آیات قرآن را بی تناسب و ارتباط با یکدیگر شمرده‌ایم و بلاغت قرآن را نادیده گرفته‌ایم. (فتأمل).

۹- می گوید: «وَسَأَلَك لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَيْنِ فَأَجَبْتَهُ وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» و از تو درخواست نمود که در اَمَم آخر دارای لسان صدق باشد و تو اجابت فرمودی و آن را علی قرار دادی». چنان که در مجله‌ی «رنگین کمان» گفته‌ام: «یک نفر آخوند خرافی نشریه صادر کرده و می گوید مقصود از آیه‌ی ۸۴ سوره‌ی شعراء که حضرت ابراهیم عرض کرده: ﴿وَأَجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرَيْنِ﴾ علی بن ابی طالب است! چرا؟ برای اخبار مجعوله‌ی غلاة و برای حفظ دعای ندبه! ما به چنین آخوندی کاری نداریم ولی از نویسندگان «مکتب اسلام» که دارای دانش و فضل‌اند توقع داریم که به عوض بیان حقایق، تعصبات باطله و خرافات را تأیید نمایند و قرآن را بیش از هر چیز مراعات کنند. «مکتب اسلام» می نویسد مقصود از «عَلِيًّا» در قصه حضرت ابراهیم «وَجَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» که در دعای ندبه آمده، علی وصفی است که به معنای «عالی و کامل» باشد. خیلی خوب، قبول، ولی با آن کسی که عده‌ای از عوام او را حجت الاسلام می دانند و آمده بر ضد نظریه‌ی «مکتب اسلام» نشریه صادر کرده، چه باید کرد؟ این آقا می گوید طبق تفسیر ائمه و تمام علمای شیعه مقصود از «عَلِيًّا» در این جا علی اسمی یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام است! آیا جلوی این حجت الاسلام و این تفاسیر را چه کسی باید بگیرد؟ آیا مروّجین اسلام چرا ضد و نقیض یکدیگر می گویند؟ آیا «مکتب اسلام» این تفاسیر را ندیده و اگر دیده چرا نادیده گرفته کسانی را که قرآن را از اعتبار ساقط کرده‌اند؟..... الخ».

۱۰- می گوید: «وَأَوَدَعْتُهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ» (پروردگارا) و علم آنچه بوده (= گذشته) و آنچه خواهد بود (= آینده) تا زمان انقضای خلقت را به او (پیامبر) به ودیعت داری! در حالی که این قول بر ضد قرآن است که فرموده پیامبر زمان قیامت را نمی داند و نمی داند فردا چه خواهد شد و یا در کدام سرزمین وفات می یابد و نمی داند در قیامت او و سایرین چه می کنند. [الأعراف: ۱۸۷، لقمان: ۳۴، الأحقاف: ۹]. اگر رسول خدا ﷺ همه چیز را می دانست، در مسائلی که به او رجوع می شد فوراً جواب می داده و احتیاجی به این که منتظر وحی شود، نبود. چنان که درباره‌ی سؤالاتی که در سوره‌ی کهف آمده تا چندین روز که وحی نازل نشد، آن حضرت ندانست که چه جواب بگوید. پس این ادعا با حقائق تاریخ و سیره‌ی پیغمبر نیز مخالف است.

مخفی نماند که این ادعای باطل مطابق است با احادیث باب ۱۰۶ «کافی» کلینی و هم چنین جمله‌ای که می گوید: «أَيُّنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى؟» «کجاست آن در خدا که از آن وارد شوند؟» مطابق است با باب ۷۰ «کافی» و جمله‌ای که می گوید: «أَيُّنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟» «کجاست آن وجه خدا (= امام منتظر) که دوستان به سوی او رو کنند؟» مشابه است با باب ۴۶ «کافی» (باب النّوادر) و لازم است که خواننده‌ی محترم باب ۱۰۶ و ۷۰ و ۴۶ و صفحه‌ی ۲۴۷ و ۳۲۲ کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» را مطالعه کند تا صحت و سقم این جملات برایش معلوم شود.

البته، جمله‌ی سوم «أَيُّنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟» مشابه خرافات صوفیه هم هست که می گویند هر که خدا را عبادت می کند باید به وجه و صورت پیر و مرشد خود توجه کند و طلعت او را در نظر آورد! چنان که «صفی علی شاه» همین مطلب را در کتاب به اصطلاح تفسیرش (!؟) در تفسیر آیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ سوره‌ی مبارکه‌ی «حمد» گوید:

این عبودیت ز عشق است و نیاز

طاعت بی عشق، مکر است و مجاز

عشق هم ناید به دل بی علّتی

علّت آن باشد که بینی طلعتی

طلعتِ حقّ أحمد است و حیدر است

یا ولیّی کاین دو تن را مظهر است

و در شعر دیگر گوید:

بر زبان رانم چو لفظِ «إِهْدِنَا»  
باشدم دل پیشِ پیرِ رهنما!

و این عین شرک و انحراف است، در حالی که قرآن فرموده: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۱۵] «و مشرق و مغرب از آن خداوند است پس به هر سو که روی آورید پس همان‌جا خدا هست همانا خداوند فراگیر و داناست». و به فردی از مخلوقات اختصاص ندارد، خدایی که فرموده: ﴿وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ [الحديد: ۴] «هرجا که باشید او با شماست و خدا بدان‌چه می‌کنید بیناست». نیاز به وسیله و واسطه و مظهر و... ندارد. رسول خدا ﷺ نیز هرگز نفرموده من مظهرِ خدایم بلکه همواره می‌فرمود من بنده و فرستاده‌ی خدایم.

۱۱- می‌گوید: «أَيْنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» «کجاست آن سبب پیوسته‌ی میان زمین و آسمان؟!». اگر منظور از سبب همان «وسیله» است که ما درباره‌ی «وسیله» در کتاب حاضر به قدر لازم سخن گفته‌ایم (ص ۲۲۰ به بعد) اما اگر می‌گوید: امام سبب اتصال زمین و آسمان است برخلاف قرآن گفته که می‌فرماید: ﴿أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ [الأنبياء: ۳۰] «آیا کافران نظر نکردند که آسمان‌ها و زمین پیوسته و به هم بسته بودند، آن‌گاه آن‌ها را برگشادیم و جدا ساختیم». سپس می‌فرماید زمین را با کوه‌ها آرام قرار بخشیدیم و آسمان را چون سقفی محفوظ قرار دادیم.

گویا بافنده‌ی دعا نذر کرده، هرچه قرآن فرموده، خلاف آن را بگوید!

۱۲- می‌گوید: «قَدَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ» «او را بر پیغمبرانت مقدم داشتی!» که این جمله به وضوح برخلاف قرآن و عقل و تاریخ است. قرآن فرموده محمد آخرین پیامبر است [الأحزاب: ۴۰] و به پیامبر فرموده که به هدایت انبیاء پیش از خود اقتداء کن [الأنعام: ۹۰] و فرموده: [نام] او را در نزد خویش در تورات و انجیل (که قبل از قرآن نازل شده‌اند) نوشته

می‌یابند [الأعراف: ۱۵۷]. بنابراین، باید آن انبیاء، قبل از رسول خدا ﷺ باشند تا نام پیامبر را در کتب خویش بیابند و پیامبر نیز به هدایت ایشان اقتداء کند. و فرموده: ای پیامبر، اگر تو را تکذیب و استهزاء می‌کنند، با انبیاء پیشین نیز چنین می‌کرده‌اند [آل عمران: ۱۸۴ و الأنعام: ۱۰] و آیات بسیار دیگر.

اگر کسی بگوید: «تقدیم» در این جمله به معنای تفضیل و برتری و شرافت است؟ جواب این است که توجیه شما درست نیست زیرا تفضیل و برتری را قبلاً در جمله‌ای آورده و گفته است: «فَكَانَ كَمَا أَنْتَجَبْتَهُ سَيِّدَ مَنْ خَلَقْتَهُ وَصَفْوَةَ مَنْ اصْطَفَيْتَهُ وَأَفْضَلَ مَنْ اجْتَبَيْتَهُ وَأَكْرَمَ مَنْ اعْتَمَدْتَهُ» «او چنانکه وی را انتخاب کرده بودی سرور همه‌ی کسانی بود که آفریده‌ای و زبده‌ی کسانی بود که به رسالت برگزیدی و برترین کسی که او را برگزیدی و گرامی‌ترین کسی که مورد اعتماد قرار دادی».

۱۳- می‌گوید: «أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا» «کجاست آن مضطری که چون دعا کند اجابت می‌شود!» باید پرسید: امام زمان چرا مضطرب شده است؟ و اگر مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ است چرا برای رفع اضطرار خود دعا نمی‌کند؟!

مهم‌تر این که خدا به کسی قول نداده که هروقت دعا کند دعایش را محقق سازد، خدای متعال تابع بندگانش نیست و دعای انبیاء را اجابت نفرموده است. آیا امام از انبیاء بالاتر است. خداوند خواست حضرت نوح عليه السلام را که نجات پسرش را می‌خواست، نپذیرفت [هود: ۴۶] و درخواست حضرت ابراهیم عليه السلام درباره‌ی قوم حضرت لوط عليه السلام را نپذیرفت [هود: ۷۶] و درباره‌ی منافقین به رسول خود فرموده اگر برای آن‌ها طلب مغفرت کنی، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. [التوبة: ۸۰].

۱۴- جالب است که می‌گوید: «عَرَجَتْ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» (پروردگارا) روح او (=پیامبر) را به آسمانت عروج دادی». و این قول با رأی علمای شیعه که معراج را جسمانی می‌دانند، موافق نیست!

۱۵- «ثُمَّ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَحِكْمَتَهُ» «آنگاه رسول خدا ﷺ علم و حکمت خویش را به او [= علی] سپرد و نزد او به ودیعت و امانت نهاد!» در حالی که قرآن بر خلاف این می‌فرماید:





إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلَكًا... قَالَ إِنَّ اللَّهَ أُصْطَفَهُ عَلَيْكُمْ ﴿البقرة: ۲۴۷﴾ «و پیامبرشان بدیشان گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخته... گفت: همانا خداوند او را بر شما برگزیده است». و یا فرموده: ﴿يَمْرُؤٌ إِنَّ اللَّهَ أُصْطَفَكَ وَطَهَّرَكَ وَأَصْطَفَكَ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿۴۲﴾﴾ [آل عمران: ۴۲] «ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک گردانیده و بر زنان جهانیان برگزیده است». اما فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آلَ مُحَمَّدٍ﴾ (فتاؤل) ملاحظه کنید خدای متعال در کتابش، برگزیدگان خود را که قبل از پیامبر اکرم ﷺ بوده‌اند، به صراحت معرفی فرموده (از قبیل آیهی ۱۴۴ سورهی اعراف و سورهی ص آیهی ۴۵ و ۴۸) پس چگونه کسانی را که سعادت آیندهی امت پیامبر خاتمش به شناخت آنها منوط است، در کتاب خود معرفی فرموده است؟! (فتاؤل دُونَ الْعَصِيَّةِ).

آری، می‌دانیم که برای ما اخباری می‌آورند که آل محمد ﷺ مصطفای الهی هستند ولی دربارهی صحت و سقم این اخبار، لازم است رجوع کنید به کتاب حاضر (ص ۳۹۶).

۱۸- می‌گوید: «أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ» «بقیه الله کجاست؟!» در شهرهای ما تابلوهای بسیار زیادی برای اظهار ارادت به امام زمان با قیمت گزاف چاپ و آیهی ۸۶ سورهی هود را بر آن می‌نویسند و دانسته یا نادانسته با قرآن بازی می‌کنند!

سورهی هود مکی است و خدا در این سورهی مبارکه پس از بیان ماجرای حضرت نوح (آیهی ۴۸ تا ۷۵) و حضرت هود (آیهی ۵۰ تا ۶۰) و حضرت صالح (آیهی ۶۱ تا ۶۸) و حضرت ابراهیم و حضرت لوط (آیهی ۶۹ تا ۸۳)، به بیان ماجرای حضرت شعیب پرداخته و می‌فرماید: ﴿وَيَقَوْمٌ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۸۵﴾ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿۸۶﴾﴾ [هود: ۸۵، ۸۶] «شعیب گفت) ای قوم من، پیمان‌ه و ترازو را به دادگری، تمام دهید (از حق مردم کم مگذارید) و از مردم کالایشان را کم مدهید و در این سر زمین کار فسادگرانه مکنید؛ اگر ایمان دارید [بدانید] که باقی گذاشته‌ی خدای [از کسب حلال] برایتان نیکوتر است و من بر شما نگهبان نیستم».

اولاً: در زمان حضرت شُعَيْب، امام زمانی نبوده تا شعیب درباره‌ی او سخن بگوید. ثانیاً: در زمان رسول خدا ﷺ در مکه نیز بحثی از امامت و غیبت و امام زمان نبوده تا پیامبر اکرم از او بگوید و اصلاً آیه مربوط به هیچ امامی نیست!

بافنده‌ی دعای ندبه خرافات دیگران را در این دعا جمع کرده است بدون آن که مطالب خود را با قرآن بسنجد و موافقت آن را با قرآن معلوم کند. در حالی که طبق دستور رسول خدا صَحَّتِ هر حدیثی را با سنجیدن با قرآن باید معلوم نمود.

۱۹- می گوید: «يَا بِنَ الْحُجَجِ الْبَالِغَاتِ» «ای فرزندان حجّت‌های بالغه‌ی الهی!» در حالی که بنابه فرموده‌ی قرآن پس از انبیاء هیچ کس حجّت نیست چنان که می فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبْتَلِّينَ وَمُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵] «پیامبرانی نویدبخش و بیم‌رسان [فرستادیم] تا پس از [اعزام] پیامبران مردم را بر خدا حجّتی نباشد که خداوند پیروزمند و حکیم است». حضرت صادق نیز در حدیث ۲۲ کتاب العقل و الجهل «کافی» - که از نظر علمای ما بهترین کتاب حدیث است! - حجّت خدا بر بندگان را دو حجّت دانسته، حجّت باطنی که «عقل» باشد و حجّت ظاهری که «انبیاء» باشند و غیر از این دو، حجّتی بیان نفرموده است. این حدیث موافق قرآن است و ما آن را بر قول بافنده‌ی دعای ندبه که حجّتی غیر از دو حجّت فوق تراشیده، ترجیح می دهیم.

۲۰- می گوید: «وَلَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي» «(پیامبر فرمود) ای علی، اگر تو نبودی، مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند!» در حالی که مطلعین از سیره‌ی علی (علیه السلام) می دانند که آن حضرت حتّی دشمنانش را که با او جنگیدند، کافر و غیرمؤمن ندانست<sup>(۱)</sup>. بنابراین آن حضرت قولاً و فعلاً مخالفین خود را خارج از ایمان و کافر و مرتدّ نشمرد پس چگونه مؤمنین از غیر مؤمنین به وسیله‌ی آن حضرت شناخته می شدند؟!

۲۱- الف) می گوید: «يَا ابْنَ طَةَ وَالْمُحْكَمَاتِ» «ای پسر طاء، هاء و آیات محکم!» باید گفت: فرزند دو حرف از حروف مقطّعه بودن و یا فرزند «محکمات» بودن معنی ندارد و

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۴۲.

بافنده نفهمیده چه بافته است فقط می‌خواسته خواننده را مرعوب سازد! آیا آیات «محکّمات» فرزند دارند و «مُتَشَابِهَات» فرزند ندارند؟! شاید مقصود و هدف بافنده عبارت‌سازی و قافیه‌پردازی بوده است.

ب) می‌گوید: «يَا ابْنَ يَسِّ وَالذَّارِيَاتِ» «ای فرزند یاء، سین و بادهای وزنده (دمنده)!» یعنی چه، چه فرق است میان (ط، ه، ی، س) با «ح» یا «م» یا «ص» یا «ر» یا «ع»<sup>(۱)</sup> آیا گروه اوّل فرزند دارند و گروه دوّم اجاقشان کور است! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ دیگر این که آیا امام را فرزند بادِ وزنده دانستن، توهین به امام نیست؟

ج) می‌گوید: «يَا ابْنَ الطُّورِ وَالْعَادِيَاتِ» «ای فرزند (کوه) طور و اسبان دونده!» باید برسید: این عبارت نیز مانند جمله‌ی قبلی احترام است یا اهانت؟!

اگر کسی بگوید همان طور که حضرت سَجَادٌ عليه السلام در مجلس یزید فرمود: «أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمَنِي أَنَا ابْنُ رَمَزَمَ وَالصَّفَا» «من فرزند مکه و منی و فرزند زمزم و کوه صفایم». و خود را فرزند «مکه» خوانده، همان طور هم اگر امام زمان فرزند «طور» باشد اشکال ندارد! باید بدانیم چنین کسی قطعاً قصد فریب عوام را دارد و إلاّ پرواضح است که چون اجداد حضرت سَجَادٌ عليه السلام زاده‌ی مکه بودند و یا خود مدّتی ساکن بوده می‌توان گفت او فرزند مکه و منی است چنان که ساکن کاشان را بچّه‌ی کاشان و اهل قم را بچّه‌ی قم می‌گویند. ولی امام زمان نه خودش در کوه طور زاده و بزرگ شده و نه پدران بزرگوارش! گیرم که با این توجیّهات بارده در این مورد عوام را فریفتید با «فرزند اسبان دونده» چه می‌کنید؟! آیا فرزند اسبان دونده بودن امتیازی برای انسان محسوب می‌شود؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

د) می‌گوید: «يَا ابْنَ الْآيَاتِ وَالْبَيِّنَاتِ» «ای فرزند آیات و بینات!» باید گفت: اگر مقصود آیات قرآن است که نیازی به توضیح ندارد آیات قرآن والد کسی نیست. دیگر آن که گفته

۱- اگر ادّعا شود که مقصود از (یس و طه) رسول خدا عليه السلام می‌باشد، باید توجّه داشت که در همین دعا به وضوح گفته: «أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى» «کجاست پسر پیامبر برگزیده» و دیگر نیازی به این جملات پر اِعْوَاج نیست.

است: «يَا بَنَ الْمُعْجِزَاتِ الْمَوْجُودَةِ» «ای فرزند معجزات موجوده!» می‌پرسیم: معجزات موجوده کجاست؟ غیر از قرآن کریم که از انبیاء معجزه‌ای موجود نمانده و آن هم یک معجزه است که شما در همین دعا ذکر کرده‌ای و گفته‌ای: «ای پسر آیات و بیّنات». بنابراین، این جمله زائد است و جمله‌ی اخیر نیز معنای مفیدی ندارد زیرا آیات و بیّنات فرزند ندارد.

۲۲- می‌گوید: «أَيْنَ الظَّالِمِ بَدَمِ الْمُقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ» «کجاست آن که برای کشته شده‌ی در کربلاء خونخواهی کند؟». و یا می‌گوید: «أَيْنَ الظَّالِمِ بِدُحُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ» «کجاست آنکه [برای ظلم و ستمی که بر] انبیاء و فرزندان انبیاء رفته دادخواهی کند؟! آیا بافنده‌ی دعا فکر نکرده که امام منتظر از که خونخواهی کند؟ قاتلین امام حسین علیه السلام و یا کسانی که به انبیاء ستم کرده‌اند که در زمان او زنده نیستند.

برای توجیه همین خرافات است که که مجبور شده‌اند، خرافه‌ای تحت عنوان «رجعت»<sup>(۱)</sup> جعل کنند و در میان شیعیان رواج دهند! در حالی که طبق فرموده‌ی قرآن روز قیامت روز محاسبه و اجرای عدالت در مورد انبیاء و غیر انبیاء است نه دنیا.

۲۳- می‌گوید: «عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَبْكِيكَ وَيَحْذُلُكَ الْوَرَى» «سخت است که بر تو بگریم و دیگران تو را خوار واگذارند!» این که می‌گوید: «دیگران تو را خوار واگذارند یا یاری نکنند» یعنی چه؟ مگر می‌توان امامی را که دیده نمی‌شود و معلوم نیست کجاست، یاری کرد که مردم را سرزنش کنیم چرا او را یاری نمی‌کنند؟! اگر منظورش این است که برایت گریه نمی‌کنند، چنان که در همین دعا گفته است: «هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَالْبُكَاءَ» آیا یآوری هست که [به کمک او] ناله و گریه را طولانی کنم؟! و یا گفته است: «هَلْ قَدِيَتْ عَيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى» «آیا چشمی هست که اشک بریزد تا چشم من هم [در اشک ریختن] با او مساعدت کند؟!» در این صورت باید بداند که اصولاً گریه کردن خصوصاً اگر ارادی باشد، فایده ندارد و اسلام دین گریه و زاری نیست مگر بنا به مذهب

۱- درباره‌ی افسانه‌ی «رجعت» مطالعه‌ی کتاب مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی مفید است که متأسفانه

حکومت زمان ما اجازه‌ی تجدید چاپ آن را نمی‌دهد!

روضه خوانان که البته بسیار پرفائده است! اما اسلام از مسلمین گریه نخواست و فرموده: ﴿قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [یونس: ۵۸] «بگو: پس باید به فضل خداوند و رحمت او شاد باشند». بلکه به کفار و منافقین فرموده برای نفاق و بدبختی خود گریه کنند: ﴿فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [التوبة: ۸۲] «پس باید به کيفر آن چه می کردند اندکی بخندند و باید بسیار بگریند».

دین اسلام دین گریه و زاری و جامه دریدن و زنجیر کوبیدن نیست بلکه دین رشادت و شجاعت و مقاومت است چنان که قیام امام حسین علیه السلام نمونه‌ی بارز آن است. (فتأمل) حضرت علی علیه السلام به خلفای قبل از خود نفرمود چرا در سالروز وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مراسم روضه و عزاداری برپا و مساجد را سیاهپوش نمی کنید و دسته جات سینه زنی و طبل کوبی به راه نمی اندازید؟ و در زمان خلافت خود نیز برای شهدای بدر و أحد و سایر غزوات مراسم مرثیه خوانی و یا برای وفات پیغمبر و حضرت زهرا، روضه خوانی و سینه زنی و زنجیرزنی و گریه و زاری اقامه نکرد.

۲۴- می گوید: «يَا ابْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ يَا ابْنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ» «ای فرزند دلایل آشکار ای فرزند براهین واضح و روشن!» این جمله به وضوح تمام، دروغ و برخلاف تاریخ است، زیرا اگر چنین بود پس از وفات هر امامی این همه اختلافات که در تاریخ مضبوط است، ایجاد نمی شد و پس از هر امامی پیروان او دچار حیرت و اختلاف نظر نمی شدند<sup>(۱)</sup>. (فَلَا تَتَجَاهَلْ) این دلایل ظاهر و براهین واضح بعداً جعل شده اند!

۲۵- می گوید: «خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَمَلَاذًا» (پروردگارا) تو او (= امام زمان) را برای نگاهداری و پناه ما آفریدی!» این جمله مخالف قرآن است. واقعاً که اهل خرافات سرگردان و حیراناند زیرا از یک طرف ادعا می کنند خلقت جهان و جهانیان برای وجود امام است و از طرف دیگر این جا می گوید امام برای حفظ و نگهبانی ما خلق شده اند. در حالی که قرآن به رسول خود فرموده: ﴿فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [النساء: ۸۰] «پس ما تو را نگاهبان ایشان قرار

۱- ضروری است که شاهره اتحاد، ص ۲۷۲ به بعد و کتاب حاضر، ص ۳۹۵ به بعد، مطالعه شود.

ندادیم». هم چنین درباره‌ی خلقت زمین و آسمان و جهان می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [البقرة: ۲۱، ۲۲] «ای مردم، پروردگارتان که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفریده، عبادت کنید باشد که پارسایی کنید. همان پروردگاری که زمین و آسمان را برای شما گسترده و آسمان را بنایی برافراشته قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن برای روزی شما میوه‌ها برون آورد پس برای خدا انبازی قرار ندهید در حالی که خود می‌دانید [که خدا انبازی ندارد]» که معلوم می‌شود خلقت عالم برای همه‌ی مردم است نه برای اشخاص مخصوصی، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾﴾ [الرحمن: ۱۰] «و خداوند [زمین را برای آدمیان قرار داد].»

علاوه بر این قرآن فرموده: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢١﴾ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢٢﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٣﴾﴾ [الجن: ۲۰، ۲۲] «(ای پیامبر) بگو: من فقط پروردگارم را می‌خوانم و احدی را [در خواندنم] با او شریک نمی‌سازم، بگو: من برای شما اختیار زیان رساندن و یا هدایت کردن ندارم، بگو: هرگز احدی مرا در برابر خدا پناه ندهد و هرگز جز او پناه‌گاهی نیابم». بنابراین، مسلمانی که پیرو رسول خدا ﷺ باشد، هیچ‌گاه بنده‌ی خدا را ملاذ و پناهگاه خود نمی‌شمارد! (فتاوی‌المجدد)

۲۶- می‌گوید: «وَاجْعَلْ صَلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً وَدُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً» «به واسطه‌ی او (= امام زمان) نماز ما را قبول فرما و به واسطه‌ی او گناهانمان را بیامرزا!» این جمله نیز با تعالیم قرآن سازگار نیست که فرموده: ﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [المائدة: ۲۷] «خداوند [اعمال نیک را] فقط از پرهیزگاران می‌پذیرد». بنابراین، خدا اعمال را اعم از نماز و روزه و... را از متقین قبول می‌کند و إلا حتی اگر معاصر پیامبر باشد و دائم آن حضرت را مدح و ثنا بگوید ولی بر اساس تعالیم آن حضرت تقوی را رعایت نکند، سودی به حالش نخواهد داشت.

گناهان نیز به وسیله‌ی توبه به پیشگاه خدا و عزم صادقانه بر ترکِ آن بخشوده می‌شود نه از طریق تعریف و تمجید کردن از پیغمبر و امام.

اشکالات دعای ندبه بیش از این‌هاست که ما به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم ولی باید پرسید: چرا دعایی که این قدر اشکال و ایراد علمی و ناسازگاری با قرآن کریم دارد، اصرار دارند که هر هفته خوانده شود و مردم را به خواندن آن تشویق و ترغیب می‌کنند و برای خواندنش مجالس پرجمعیت تشکیل می‌شود؟ برای این‌که بنا به گفته‌ی حضرت عسکری علیه السلام<sup>(۱)</sup> در زمانه‌ی زندگی می‌کنیم که بدعت‌ها، سنت شمرده می‌شوند و علما نیز برای جلب نظر عوام، با بدعت‌ها مخالفت نکرده و سکوت کرده‌اند بلکه اگر کسی بخواهد یکی از بدعت‌ها را برای عوام بیان کند، همین علمای اعلام و آیات عظام (!؟) به عوض آن‌که با او همراهی کنند با او مقابله کرده و عوام را علیه او تحریک می‌کنند و هزاران تهمت به او می‌زنند و شبه دلایل عوام‌پسندانه می‌آورند مثلاً می‌گویند این همه علماء نفهمیده‌اند فقط این یک نفر فهمیده؟! در حالی که این قول صحیح نیست و بدعت‌ها را غالباً عوام ایجاد نکرده‌اند بلکه افراد با اطلاع و ملقب به دانشمند و..... رواج داده‌اند و به عنوان دین به مردم عرضه کرده‌اند. این همه فرقه‌های مختلف و اعمالی که مورد قبول فلان فرقه و به همان طریقت و مورد مخالفت فرقه‌ی مقابل است توسط اهل علم به وجود آمده، نه توسط عوام. مذاهب باطله و مسلک‌های فاسده از طریق علمای ایشان به وجود آمده است نه عوام بی‌اطلاع. مضافاً بر این‌که بسیاری از علما فهمیده‌اند ولی متأسفانه سکوت می‌کنند شما چرا به جای این ادعاها، دلایل ما را با دلیل و مدرک جواب نمی‌دهید. اگر با دلیل ایرادات ما را ردّ کنید دیگر نیازی نخواهد بود که بگویید چه طور علمای دیگر نفهمیده‌اند و فلانی فهمیده است؟!

حال چرا علما حقایق را نمی‌گویند و مردم را در بی‌خبری نگاه داشته‌اند؟ یک دلیل آن تعصب و رقابت‌هایی است که میان علمای فرقی مختلف وجود دارد و علاقه‌ی شدید به

۱- قول آن حضرت را در کتاب حاضر، صفحه‌ی ۴۷۷ آورده‌ایم.



آداب و عادات آباء و اجدادی و جاه طلبی و نظایر این‌هاست، علت دیگر که مجلسی اوّل نیز بدان اعتراف کرده این است که «اکثر طباع مائل‌اند به عُلُو»<sup>(۱)</sup> اما باید توجه داشت که قرآن به لسان عربیّ مُبیین برای همه آمده است و اختصاص به علما و معممین ندارد و اگر علما حقائق را بیان نکردند از عوام رفع تکلیف نمی‌شود به اضافه‌ی این که خدا قرآن را حجّت قرار داده ولی قول و فعل علما را حجّت قرار نداده است مضافاً بر این که حتی اگر علما به علم خود عمل کنند خدا ثواب علم و عمل ایشان را به حساب عوام نمی‌گذارد، هرکس باید خود مجاهده کند تا بفهمد و عمل کند و برای فهمیدن باید دلیل طلب کند و اطلاع از مهمّات و اصول دین و مواردی که مورد تأکید بسیار شرع است، تقلیدی نیست و اگر تقلید در این موارد جائز باشد، جهّال تمام مذاهب باید مسؤول نباشند زیرا تماماً مقلد علمای مذهب خود می‌باشند. امید است دانشمندانی که از خدا می‌ترسند و به روز قیامت یقین دارند با ما هم‌نوا شده و ملت ما را بیدار ساخته و از شرک و خرافات برهانند.

پس از دعای ندبه، به عنوان امر دوّم چنین نوشته است: زیارتی است که هر روز بعد از نماز صبح مولای ما صاحب الزّمان علیه السلام به آن زیارت کرده می‌شود و آن زیارت این است: «اللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزّمانِ ..... الخ» یعنی: پروردگارا، صلوات و تحیّات را به مولای من صاحب الزّمان برسان!

خواننده‌ی عزیز، ملاحظه کن اینان از یک طرف می‌گویند امام همه جا حاضر و ناظر است و می‌شنود و او را بی‌قید و شرط می‌خوانند و «یا صاحب الزّمان» می‌گویند و پس از نمازها می‌ایستند به ایشان «السّلامُ عَلَیْكَ» می‌گویند و اعتقاد دارند امام از احوال آن‌ها بی‌خبر نیست و از طرف دیگر معتقدند امام حاضر و ناظر نیست لذا می‌گویند خدایا، سلام ما را به او برسان!

یک بام و دو هوا را!

قربان شوم خدا را

۱- مفاتیح الجنان، زیارت دوّم از زیارات جامعه، ص ۵۴۵.

در دعای عهد که پس از زیارت فوق آمده و سند آن معلوم نیست، می‌خواهد با امام ناپیدای نادیده بیعت کند و می‌گوید اگر قبل از ظهور امام مُردم «فَأَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتِزِرًا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي» «پس مرا از قبرم برون آر در حالی که کفن پوشیده شمشیرم را کشیده‌ام و نیزه‌ام را آماده به دست گرفته‌ام!» جالب است که نمی‌داند زمانی که امام ظهور کند دیگر شمشیر و نیزه هیچ مصرفی ندارد و به کار نمی‌آید اما مهم‌تر این که تصور می‌کند خدا إذن بازگشت به دنیای فانی را می‌دهد و نمی‌داند که خدا در جواب کسی که می‌خواهد به دنیای ما بازگردد می‌فرماید: ﴿كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [المؤمنون: ۱۰۰] «نه چنین است، همانا این سخنی است که او گوینده‌ی آن است در حالی که در برابرشان برزخ و حائل است تا روزی که برانگیخته شوند». یعنی تا نفخ صور مرده زنده نخواهد شد.

هم چنین می‌گوید: «اللَّهُمَّ وَسِّرْ نَبِيَّكَ مُحَمَّدًا ﷺ بِرُؤْيَيْتِهِ» «پروردگارا، پیامبرت محمد ﷺ را به دیدن او خوشحال گردان!» معلوم می‌شود که جاعلین این زیارات و ادعیه تملق و چاپلوسی و مداحی بلکه ذکر مطالب و تعارفات واهی و بی‌حقیقت را دوست دارند و آیا جاعل جاهل نمی‌داند که در زمان امام مورد انتظارش قرن‌هاست که رسول خدا ﷺ به دیار باقی رحلت فرموده و به جهان فانی اعتنایی ندارد تا از ظهور امام خوشحال شود و آیا نمی‌داند که خدا در قرآن به پیامبرش فرموده: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾﴾ [الزمر: ۳۰، ۳۱] «همانا تو می‌میری و همانا ایشان نیز می‌میرند سپس همانا شما روز رستاخیز در پیشگاه پروردگارتان نزاع و مجادله می‌کنید». این گونه دعاها و ادعاهای نشانه‌ی کثرت خرافات و بدعت‌ها و علاقه به اقوال و افعال باطله است. خصوصاً که وجود این امام منتظر که فرزند نداشته‌ی حضرت عسکری ﷺ است. نه مدرکی از قرآن و نه از سنت رسول ﷺ دارد!

سپس به عنوان امر چهارم دعایی آورده که ناقل آن «یونس بن عبدالرحمان» است که مورد طعن علمای قم بوده است! جالب این که راوی مذکور دعایی نقل کرده که در آن به خدا می‌گوید: رسول خدا ﷺ و پدران او (= امام منتظر) را حفظ فرما و آن قدر شعور

نداشته که اجداد امام زمان یعنی پیامبر و سایر ائمه از دنیا رفته‌اند و محتاج این دعا نیستند و خواسته‌ی او لغو است! این نمونه‌ای است از فهم و شعور این جاعلین که باطیل خود را به بزرگان دین نسبت می‌دهند!

مؤلف مفاتیح فصلی را به «زیارات جامعه» اختصاص داده و پنج زیارت ذکر کرده که مهم‌ترین و معروف‌ترین آن‌ها دوّمین زیارت و موسوم به زیارت جامعه‌ی کبیره است. زیارات جامعه به زیاراتی می‌گویند که اختصاص به پیغمبر یا امام خاصی ندارد و به قول خودشان «هر امامی را به آن می‌توان زیارت نمود». (مفاتیح، ص ۵۴۳).

ما در طول عمر خود کوشیده‌ایم به عوام بفهمانیم که خواندن نامقید غیر خدا، عبادت است و عبادت غیر خدا جایز نیست و این مسأله‌ی را در کتاب حاضر نیز بارها و بارها تکرار کرده‌ایم اما لازم می‌دانیم که قبل از پرداختن به «زیارت جامعه‌ی کبیره» بازهم مختصری بر این مسأله‌ی مهم تأکید کنیم تا شاید عوام بیدار شده و به بطلان این زیارت‌نامه‌ها که در هزاران مکان و در همه آن خوانده می‌شود پی ببرند:

باید دانست که برای غیر خدا - چه پیامبر باشد چه امام - ممکن نیست که در آن واحد در دو مکان و ممکن نیست در آن واحد چندین صوت و صدا را به صورت مستقل بشنود و یا جهات مختلف را در آن واحد ببیند و قس علی هذا، زیرا جسم و روح او محدود و مقید است. چنان که خداوند در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی قمر فرموده: ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿۴۹﴾﴾ «ما هر چیز را به اندازه آفریدیم». پس هر مخلوقی حتی پیغمبر دارای حدود و اندازه‌ی محدودی است و فقط خدا وجودش نامحدود است. هر محدودی به صورت نامحدود نمی‌تواند در مکان‌ها حاضر باشد بلکه در هر زمانی یک مکان بیش ندارد. شنوایی هر مخلوقی نیز محدود و مقید است یعنی باید اولاً آلت شنوایی داشته باشد. ثانیاً: قوه‌ی شنوایی او نیز محدود و مقید به سلامت و فاصله‌ی محدود است و نمی‌تواند به صورت نامقید و نامحدود و نامشروط هر صدایی را و یا چند صدا را به صورت مستقل از هم و در آن واحد بشنود. حال اگر کسی این مطلب واضح عقلی را نمی‌خواهد بفهمد ما از کسانی که او مدعی

حبّ ایشان است و خود را پیرو آنان معرفی می‌کند، مطالبی ارائه می‌کنیم<sup>(۱)</sup>. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: جز خدا کسی نمی‌تواند هم همراه مسافر باشد و هم همراه خانواده‌ی او که در شهر مانده‌اند. (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۶) و یا دربند ۹۹ دعای جوشن کبیر آمده است که ای خدایی که شنیدنی او را از شنیدن دیگر مشغول نمی‌کند و ای کسی که گفتاری او را از گفتار دیگر غافل نمی‌گرداند و ای کسی که سؤال و خواسته‌ای او را از سؤال دیگر باز نمی‌دارد و به غلط نمی‌اندازد. این مطلب در بسیاری از دعاها آمده است. بنابراین غیرخدا به واسطه‌ی شنیدن صوتی، از صوت دیگر در همان آن، غافل شود و با توجه به شخصی یا موضوعی از شخص دیگر باز می‌ماند. علاوه براین، همه‌ی اصوات را بلااستثناء نمی‌شنود و فقط میزان و امواج مشخص و محدودی از اصوات را می‌شنود. حضرت علی علیه السلام فرموده: «كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَيُصِمُّهُ كَبِيرُهَا وَيَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا... الخ» «هر شنوایی جز خدا از درک آواهای ضعیف ناشنواست و صداها‌ی شدید و قوی او را کر می‌کند و [آواهای] دور را در نمی‌یابد (و از دست می‌دهد)... الخ» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۵)<sup>(۲)</sup> چنان‌که حضرت موسی علیه السلام که از پیامبران اولوا العزم الهی بوده است و از غیر انبیاء مقامش والاتر است چون صدای انفجار کوه را شنید افتاد و بیهوش گردید ﴿وَحَرَّ مُوسَى صَعِقًا﴾ [الأعراف: ۱۴۳] «و موسی مدهوش افتاد». زیرا شنوایی او نامحدود و نامقید نبود. و حضرت مریم علیها السلام که نصاری او را در همه وقت و همه حال به صورت نامقید می‌خوانند فرشته‌ی انسان نمای الهی را نشناخت [مریم: ۱۸] و حضرت زکریا که پیغمبر خدا بود نمی‌دانست که رزق حضرت مریم از کجا آمده است [آل عمران: ۳۷] زیرا آنان علم نامحدود نداشتند.

بنابراین، پیغمبر و امام چه در زمان حیات دنیوی و چه پس از انتقال به جهان باقی؛ در همه جا بلکه در دو جا نیست که صدای همه را بشنود و به تمام کسانی که به او «السَّلَامُ

۱- کتاب حاضر، ص ۴۲۹.

۲- کتاب حاضر، ص ۴۲۹.

عَلَيْكَ» می گویند، گوش دهد و هم‌زمان به آن‌ها توجه کند، چنان‌که در زمان حیات دنیوی خود نیز چنین نبوده و اگر دو نفر در یک زمان با او تکلم می‌کردند، فقط سخن یکی از ایشان را متوجه می‌شد و سخن دومی از دست می‌رفت و اکنون که هم آلت شنوایی صداهای دنیوی را از دست داده و هم از جهان فانی به جهانی دیگر (جهان باقی) رفته است، طبعاً صدای ما را نمی‌شنود و به این جهان توجه ندارد.

این مطالب را هر عاقل مؤمنی که قرآن را بی‌تعصب بخواند، می‌فهمد مگر آن‌که متعصبی خرافه‌فروش باشد و یا به عادات و آداب اجدادی عشق و اعتیاد شدید داشته باشد. با این مقدمه معلوم است که زیارت جامعه چه کبیره، چه صغیره و همه‌ی زیارات و ادعیه‌ی مشابه از جانب شارع نیست بلکه مردم خرافی آن‌ها را ساخته و میان مردم رواج داده‌اند.

زیارت جامعه که با تعریف و تمجید و غُلُو و چاپلوسی آغاز شده با سیره‌ی متواضعانه‌ی ائمه، مناسب ندارد. آیا ممکن است امام علیّ النقیّ الهادی علیه السلام که در منزلش «روی ریگ و سنگ ریزه نشسته به ذکر خدا و راز و نیاز با ذات پروردگار مشغول»<sup>(۱)</sup> می‌شد و اسوه‌ی تقوی و تواضع بود به مردم گفته باشد چند صفحه در جلوی قبر ما سخنان غُلُو آمیز و دور از حقیقت و تملق بگو. آیا چنین کسی یک امام موحد زاهد است یا یک قلدر جاه طلب؟!

امام ما، متواضع و فروتن است و توجه مردم را دائماً به‌خدا جلب می‌کند. متکبر و خودپسند نیست که چندین صفحه از خود تعریف و تمجید کند و از مردم بخواهد که به صفات عُلیا - بلکه به صفات مخصوصه‌ی خدا - او را بخوانند تا او خشنود شود! (فتأمل) در این زیارت به تقلید از دعاهای جعلی دیگر ائمه را «صَفْوَةُ الْمُرْسَلِينَ» «برگزیدگان پیامبران» نامیده که معلوم نیست کدام پیغمبر و بنا به کدام دلیل و مدرک این بزرگواران را به امامت برگزیده است!

در این زیارت درباره‌ی ائمه می‌گوید: «عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْئِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» و آن‌ها را مصداق آیه‌ی ۲۷ سوره‌ی انبیاء دانسته است در حالی که این آیه

۱- داستان راستان، مرتضی مطهری، ص ۷۷ به نقل از بحار الأنوار.

راجع به ملائکه است نه آدمیان، چنان که آیات قبل و بعد آیه‌ی مذکور نیز بر همین معنی دلالت دارد و حضرت علی علیه السلام نیز آیه‌ی مذکور را درباره‌ی ملائکه دانسته است (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹۱). در این زیارت می‌گوید: «بِكُمْ فَتَحَّ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ (اللَّهُ) وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْعَيْثَ.....» «به وسیله‌ی شما خداوند گشود یا آغاز کرد و به وسیله‌ی شما پایان داد و به وسیله‌ی شما باران را فرو فرستاد.....». درباره‌ی این غُلُوها مفید است که رجوع شود به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (باب ۳۳، حدیث سوم، ص ۲۸۸ تا ۲۹۰).

زیارت جامعه‌ی کبیره اشکالات زیادی دارد که چون سند و متن آن در کتاب زیارت و زیارت‌نامه (ص ۹۷ تا ۱۰۱ و ۳۵۰ تا ۳۵۶) مورد بررسی قرار گرفته، در این جا تکرار نمی‌کنیم و خواننده‌ی محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم. درباره‌ی سومین زیارت جامعه نیز قبلاً سخن گفته‌ایم (ص ۳۶۶) و تکرار نمی‌کنیم.

در مقام دوم (ص ۵۵۴ و ۵۵۵ مفاتیح) دعاها‌یی آورده که نه با قرآن سازگار است و نه با عقل زیرا می‌گوید: «يا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيَّهَا إِلَّا رِضَاكَ» «ای ولیّ خدا همانا میان من و خداوند - عَزَّوَجَلَّ - گناهانی است که بر نمی‌دارد آن‌ها را مگر رضا و خشنودی تو!» باید به خواننده‌ی این دعا گفت: ای نادان بی‌خبر از قرآن، به جای آن که بر سر قبر امام چاپلوسی و دروغ‌گویی کنی، برو توبه کن، خدا در قرآن گنهکاران را به توبه امر فرموده، خدا در کجای کتابش گفته که بندگان صالح من می‌توانند شما را از مسؤولیت گناهانتان نجات دهند؟! مکالمه با أموات بر سر قبرشان و در خواست از آن‌ها بدعت است و امام اگر از این کار تو با خبر می‌شد از تو بیزار بود. امامی که به سرای باقی شتافته از گفته‌های تو خبر ندارد و اگر در دنیای فانی بود و سخنان تو را می‌شنید مکلف نبود که به موهومات تو گوش فرا دهد. چرا در آمرزش‌خواهی به غیر خدای مهربان و أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ رجوع می‌کنی؟! مقام عبادت که مانند کارهای دنیا نیست که محتاج واسطه و پارتی باشد! با خدایی که همه جا حاضر و بر همه چیز ناظر است نیازی به واسطه و میانجی نیست.

مقام سوم از فضل زیارات جامعه، مربوط است به «صلوات بر حُجَجِ طاهره علیهم السلام» که منقول است از «ابوالفضل الشیبانی» که علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند و استاد «محمدباقر بهبودی» او را با شماره‌ی ۱۲۱ در کتاب «معرفة الحديث» (ص ۲۰۹ تا ۲۱۲) کاملاً معرفی کرده است. این راوی بی اعتبار نقل کرده از «أبو محمد عبدالله بن محمد عابد» که مهمل و مجهول است! حال خواننده خود درباره‌ی اعتبار مرویات این فصل قضاوت کند.

### خاتمه در بیان زیارت انبیای عظام علیهم السلام و زیارت امامزادگان عالی مقام

مؤلف مفاتیح در صفحه‌ی ۵۶۱ درباره‌ی عنوان این فصل می گوید: «در اخبار، زیارت مخصوصی برای ایشان به نظر نرسیده مگر زیارت حضرت آدم و نوح علیهم السلام بعد سعی کرده که زیاراتی برای آنها بتراشد. اما باید خدا را شکر کرد که زیارتی به نظر نرسیده و گرنه می‌خواستند برای هر یک از صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و برای صدها هزار امامزاده زیارت‌نامه بسازند و از شرق تا غرب عالم را از گنبد و بارگاه و صحن و حرم و ضریح و گلدسته و..... بسازند.

با این که شیخ عباس خود نوشته است که «خطیبی در محضر حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی - طاب ثراه - در ذیل قصه‌ای درباره‌ی حضرت سید الشهداء علیه السلام گفت که آن حضرت فرمود: «یا زینب، یا زینب»، آن فقیه و رع بی محابا در ملا عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنش را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه یک دفعه فرمود! اینک سلسله‌ی جلیله‌ی اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاصد کذب فی الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند بلکه نقل نکنند هر چه دیده یا شنیده‌اند و اقتصار کنند بر مطالبی که ناقل آن ثقة باشد». و نیز نوشته است: «کار به جایی رسیده که در مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر می‌شود و نهی از این منکر میسر نیست (!؟) و جمله‌ای از ذاکرین مصائب باک از اختراع وقایع مُبکیه (=گریه آور) ندارند، بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث «مَنْ أَبْكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ» می‌داند و به طول زمان همان حرف دروغ، شیوعی در تألیفات جدید پیدا کند و هرگاه محدث مطلع آمین منع از آن اکاذیب نماید، نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع دهد یا تمسک به

قاعده‌ی تسامح در ادلّهٔ سُنَن نماید و دستاویز نقل‌های ضعیفه قرار دهد، موجب ملامت و توییح مَلْکِ خارجه خواهد شد مانند جمله‌ای از وقایع معروفه که در کُتُبِ جدیده مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن وقایع نیست، مانند عروسی قاسم در کربلاء که در کتاب «رَوْضَةُ الشُّهَدَاءِ» تألیف فاضل کاشفی نقل شده است. شیخ طُرَيْحِي که از أَجَلَهی علماء و معتمدین است؟! (۱) از او نقل نموده ولی در کتاب «منتخب» مسامحات بسیاری نموده [چگونه با این که بسیار متسامح بوده از أَجَلَهی معتمدین است؟!] که بر اهل بصیرت و اطلاع پوشیده نیست»<sup>(۱)</sup>. اَمَّا مَتَأَسَفَانَه خُودِش بَه تَوَصِيه‌هَی بِالَا عَمَل نَمِي كُنْد وَ دَر بَارَه‌ی زيارت حضرت معصومه از «علی بن ابراهیم» که بسیاری از خرافات کتاب «کافی» از اوست و از «عمرکی» که مرویاتش وضع خوبی ندارد روایتی آورده، بدین مضمون: «هر که او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای اوست بهشت = مَنْ زَارَهَا عَارِفًا بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ!»<sup>(۲)</sup> باید گفت: چگونه زیارت رسول خدا ﷺ و حضرت علی علیه السلام در زمان حیات دنیوی آنان باعث وجوب دخول در بهشت نمی‌شد اما زیارت قبر یکی از نوادگانشان سبب وجوب دخول در بهشت می‌شود؟! آیا کسی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را در زمان حیاتش می‌دید واجبُ الْجَنَّةِ می‌شد؟ البتّه خیر. جاعلین و مردم کذاب مردم را فریفته و هر چه خواسته‌اند به دین خدا افزوده‌اند!

در زمانی که در قم بودم اگر برای نماز صبح در شهر می‌گشتی بسیاری از مساجد بسته بود ولی صحن و مقبره‌ی حضرت معصومه مملوّ از جمعیت بود. چگونه مسلمین را از توحید دور و به خرافات مغرور کرده‌اند چنانکه خدای تعالی درباره‌ی اهل کتاب فرموده: ﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۲۴] «و آن‌چه به دینشان افتراء می‌بسته‌اند ایشان را فریفته است».

۱- منتهی الآمال، کتابفروشی اسلامیّه، ج ۱، ص ۴۷۰ و ۴۷۳.

۲- و نیز در صفحه‌ی ۵۶۶ مفاتیح درباره‌ی زیارت عبدالعظیم نوشته است: «هر که زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود».



ملاحظه کنید با وجود همین احادیث بی اعتبار در قم گنبدها و گلدسته‌ها و موقوفات و دگان‌ها آن قدر زیاد شده که خدا می‌داند. هر ساله در ضریح‌ها میلیون‌ها پول می‌ریزند. در زمان پهلوی دو نفر از اغنیاء در بالای سر مرقد حضرت معصومه دو قبر خریدند هر یک به مبلغ ششصد هزار تومان! خدا می‌داند پول‌هایی که اکنون برای چنین قبرهایی می‌دهند، چقدر است و هم‌چنین نذورات و فرش‌ها و لوسترهایی که برای حضرت معصومه و سایر امامان و امام زادگان هر ساله می‌دهند و به حراج و مزایده گذاشته می‌شود، خدا می‌داند مبلغ آن‌ها چقدر است!؟

برای حضرت عبدالعظیم نیز مطالبی به هم بافته‌اند که به نفع خودشان است مثلاً در صفحه‌ی ۵۶۵ از قول فرد مجهولی می‌گوید: «شخصی از شیعه، حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را در خواب دید که فرمود: مردی از فرزندان مرا از سگّه‌ی الموالی برخوانند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالوہاب و اشاره فرمود به همان مکان که در آنجا مدفون شد پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب باغ بخرد صاحب باغ گفت که برای چه می‌خری این درخت و جای آن را؟ آن شخص خواب خود را نقل کرد. صاحب باغ گفت: من نیز چنین خواب دیده‌ام [پس خواب خریدار زائد بوده و فائده‌ای نداشته] و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کرده‌ام بر آن سید و سایر شیعیان که در آنجا مرده‌های خود را دفن کنند..... الخ». و روایتی نیز از فرد مجهولی آورده‌اند که مدّعی است حضرت هادی فرموده زیارت عبدالعظیم مانند زیارت قبر امام حسین علیه السلام است! ملاحظه کنید ادّعی فرد مجهولی و خواب فرد مجهولی را دلیل فضیلت شمرده‌اند و از برکت این خواب نان و آب دار، شهر ری پُر شده از گلدسته و گنبد و ضریح و... و مردم میلیون‌ها تومان نذور و موقوفات به آنجا اهداء می‌کنند و محلّ درآمد خوبی برای مفت‌خواران شده است. به هر حال مردم عامی زمان ما معذوب و مفتون گنبد‌های طلا و نقره و بارگاه‌های پر آینه و.... هستند!

\*\*\*

در بررسی متن مفاتیح به همین مقدار بسنده می‌کنیم و متذکر می‌شویم که مفاتیح ملحقاتی دارد<sup>(۱)</sup> که خرافی‌تر و بدتر از متن آن است و به نظر ما خواننده‌ی محترم پس از خواندن کتاب حاضر، خود می‌تواند، اعتبار یا بی‌اعتباری سایر مطالب مفاتیح را تشخیص دهد. اما لازم می‌دانم درباره‌ی «حدیث کِساء» که در آخر مفاتیح ملاحظه می‌شود، مطالبی را به اطلاع برسانم:

در ابتدای این حدیث بدون ذکر رجال آمده است: از کتاب «عوامل» به سندی معتبر<sup>(۲)</sup> از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت فاطمه علیها السلام روایت شده است. این ادعا دروغ است و هیچ سندی برای این حدیث دیده نشده است. اگر سند این حدیث، «صحیح» یا لأقل «حسن» می‌بود قطعاً از آوردن سندش دریغ نمی‌کردند تا بر اعتبار و اهمیّت آن بیفزایند.

مهم‌تر از این اعتراف خود شیخ عبّاس قمی است که گفته است: «و اما حدیث معروف به حدیث کِساء که در زمان ما شایع است به این کیفیّت در کتب معتبره‌ی معروفه و اصول حدیث و مجامع متقنه‌ی محدّثین دیده نشده و می‌توان گفت از خصائص کتاب «منتخب» است»<sup>(۳)</sup>.

چنانکه ملاحظه می‌شود، شیخ عبّاس قمی که به بسیاری از اخبار ناموثق و کتب بی‌اعتبار، اعتماد می‌کند، تصریح کرده که چنین حدیثی در کتب متقدّمین نیست. و چنان که در صفحات گذشته دیدیم به منقولات «طُرّیحی» خوشبین نیست و او را متسامح می‌داند<sup>(۴)</sup>. علاوه بر این «فخرالدّین طُرّیحی» در قرن دهم می‌زیسته و بین او و جابر بن عبدالله حدود

۱- به توضیحات صفحه‌ی ۳۶ کتاب حاضر مراجعه شود.

۲- در بعضی از نسخ به جای «معتبر» کلمه‌ی «صحیح» نوشته‌اند.

۳- منتهی الآمال، کتاب فروشی اسلامیّه، (به خطّ حاج میرزا حسن هریسی ارونقی)، ج ۱، ص ۴۴۵.

۴- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۰۲ - همچنین شیخ عبّاس یک بار دیگر عدم اعتماد خود بر تألیفات «طُرّیحی» را چنین بیان کرده است: «مؤلف گوید که ذکر محامل و هودج در غیر خیر مسلم جصاص نیست، و این خبر را گرچه علامه‌ی مجلسی نقل فرموده لکن مأخذ نقل آن «منتخب» طُرّیحی و کتاب «نور العین» است که حال هر دو کتاب بر اهل فنّ حدیث مخفی نیست». (منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۰۹).

هزار سال فاصله بوده، پس چگونه این حدیث را که محدثین قبل از او نمی‌شناخته‌اند، نقل کرده است؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

اگر به کتاب «غایة المرام» و تفسیر «برهان» سید هاشم بحرانی، مراجعه شود ملاحظه می‌کنید که وی هر خبری را که مربوط به مسأله‌ی کساء بوده، جمع‌آوری کرده است. اما این حدیث «طُرِیحی» شباهتی به هیچ یک از آن‌ها ندارد، فی‌المثل احادیث می‌گویند حضرت زهرا علیها السلام به خانه‌ی پیامبر آمد ولی این حدیث برخلاف آن‌ها می‌گوید پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه‌ی فاطمه علیها السلام آمد! بیشتر احادیث، کساء را خیرری دانسته‌اند ولی این حدیث کساء را یمانی گفته است، دیگر آن که می‌گوید پیامبر چنان خود را با کساء پوشاند که هر کس وارد می‌شد پیامبر را نمی‌دید بلکه از رائحه‌ی تن آن حضرت به حضورش پی می‌برد، و تقاضا می‌کرد که زیر کساء قرار گیرد، در حالی که احادیث دیگر می‌گویند پیامبر آن‌ها را به قرار گرفتن زیر کساء دعوت فرمود.

در اواسط این حدیث بدون واسطه‌ی پیامبر، از قول خدا و جبرئیل مطالبی می‌گوید، می‌پرسیم آیا به غیر پیامبر نیز وحی شود و کسی می‌تواند از احوال ملکوت به ما خبر دهد؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ.

در این حدیث خدا قسم خورده و فرموده: «وَعَزَّيْتِي وَجَلَالِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً... الخ» «قسم به عزت و جلالم که آسمان بنا شده و زمین گسترده شده و ماه تابان و خورشید پرتوافکن و افلاک و دریاها را خلق نکردم مگر برای شما و محبت شما پنج تن که زیر کساء جمع شده‌اید!»

این قول مخالف آیات قرآن است که فرموده: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ... الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾﴾ [البقرة: ۲۱، ۲۲] «ای مردم، پروردگارتان را عبادت کنید..... که زمین را برای شما [مانند] بستری و آسمان را [مانند] سقف بنا ساخت و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن میوه‌ها را برای روزی شما برون آورد، پس برای خدا انباز قرار مدهید در حالی که می‌دانید [خدا انبازی ندارد]». و فرموده: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ﴿البقرة: ۲۹﴾ «اوست آن [خدایی] که همه‌ی آنچه در زمین است برای شما آفرید». و فرموده: ﴿أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [لقمان: ۲۰] «همانا خداوند برای شما آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است، رام ساخت». و در سوره‌ی ابراهیم فرموده: «خدا برای شما کشتی‌ها و رودها و خورشید و ماه و شب روز را تسخیر و رام نموده است و از هر چه خواستید و نیاز داشتید به شما عطا فرمود». (ابراهیم: ۳۲ تا ۳۴). به هر حال خدا هیچ کس را استثناء نفرموده و جهان خلقت را به کسی یا کسانی اختصاص نداده است. ولی جاعلین بی‌خبر از قرآن و بی‌خبر از قیامت می‌نویسند که خدا آسمان و زمین و افلاک و ..... را برای پنج نفر خلق کرده است. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخُسْرَانِ وَمِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ الشُّبْحَانِ. البته این حدیث اشکالات دیگری از قبیل زیر کساء رفتن جبرئیل و ..... نیز دارد که ما به همین مقدار بسنده کرده‌ایم.

خرافات و موهومات درمیان مردم ما بسیار است و من نیز این روزها توان تفصیل بیشتر ندارم و به نظر ما همین مقدار برای تنبّه و بیداری مردم فکور و پیرو قرآن کافی است. از خدا خواهیم که مردم ما را از شرّ دکانداران و خرافه‌فروشان نجات دهد و ما را یاری نموده و از شرّ اهل دنیا و خرافیین حفظ فرماید.

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، وَمَا أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

خادم الشريعة المطهرة: سيّد ابو الفضل ابن الرضا (البرقي)



## سوانح ایام

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

زندگینامه‌ی خودنوشت مرحوم ابوالفضل برقعی، از سردمداران مبارزه با خرافات و بدعت‌های شیعه در ایران معاصر است. کتاب حاضر از آن نظر حایز اهمیت است که تاریخ تحولات سیاسی- مذهبی ایران معاصر را در دوران حکومت پهلوی (رضا و محمدرضا شاه) پس از انقلاب ایران تا سال هفتاد شمسی روایت کرده و نقش و موضع‌گیری روحانیون شیعه را در قبال رویدادهای مختلف جامعه‌ی ایران شرح و تحلیل می‌کند و پرده از حقایق برمی‌دارد که برای بسیاری از خوانندگان، مجهول بوده‌اند. بنابراین، «سوانح ایام» علاوه بر اینکه شرح حال شخصی علامه برقعی است، بیان ناگفته‌های تاریخی و پرده‌برداری از چهره‌ی حقیقی حکومت به ظاهر اسلامی ایران نیز می‌باشد. نویسنده پس از معرفی نسب و خاندان خود، شمه‌ای از دوران کودکی و تحصیلات ابتدایی و سپس آموزش‌های حوزوی خود را شرح می‌دهد. بیان فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او در دوران جوانی، معرفی اساتید حوزوی و متن اجازه‌های نقل حدیث از ایشان در ادامه‌ی کتاب آمده است. شرح ملاقات‌ها و صحبت‌های برقعی با بسیاری از روحانیون سرشناس شیعه و نامه نگاری با بسیاری از آنها - از جمله خمینی و خامنه‌ای - بخش مهمی از کتاب است، که صفحات زیادی را به خود اختصاص داده است. فصل‌های پایانی کتاب، به نحوه‌ی برخورد حکومت ایران با او و شرح آزار و اذیت‌ها، حوادث زندان و ترور نافرجام وی اختصاص دارد.



## عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی جامع درباره‌ی احادیث «اصول کافی» و ذکر موارد مغایرت آن با قرآن، سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و موازین عقل و منطق است. نویسنده، بسیاری از مندرجات اصول کافی را خلاف عقل و قرآن دانسته و در مقدمه‌ی نسبتاً مفصلی با بهره‌گیری از منابع دست اول شیعی، دلایل ارجحیت و حجیت قرآن را نسبت به سنت و روایات، به تفصیل بیان می‌کند. وی در ابتدا با بیانی موجز، شیوه‌ی تدوین احادیث شیعه را بیان داشته و علت و چگونگی ورود احادیث جعلی را به کتب و سپس تفکر شیعی شرح می‌دهد و انگیزه‌ها و عواملی را که به این نابسامانی دامن زده‌اند، بیان می‌کند. در ادامه، هر یک از ابواب اصول کافی را به تفکیک و در قالب ۱۸۲ فصل جداگانه بررسی نموده و احادیث جعلی آن را با ذکر دلایل قرآنی، سنت نبوی، روایات ائمه‌ی شیعه و بررسی سلسله روایات مشخص می‌سازد. این اثر، در کنار «صحیح کافی» محمد باقر بهبودی، یکی از مهم‌ترین آثار در پالایش و تنقیح اصول کافی کلینی است.



## تضاد مفاتیح الجنان با قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

به بررسی و تحلیل ادعیه «مفاتیح الجنان» شیخ عباس قمی و مقایسه‌ی آن با ارزش‌ها و حقایق اسلام اختصاص دارد. نویسنده، کتاب را با معرفی و تحلیل و نقدِ قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» و حدیث «مَنْ بَلَغَهُ...» و ردّ این حدیث آغاز می‌کند. سپس شرح حالی از شیخ عباس قمی ارائه داده و انگیزه‌های او را از تألیف مفاتیح‌الجنان برمی‌شمرد. وی یکایک ادعیه‌ی این کتاب را بررسی نموده و دعاهایی را که در تضاد با افکار و عقاید ناب اسلامی هستند، نقد می‌کند. او دعای کمیل، عشرات و سمات را با ارائه‌ی دلایل متعدد، دعاهایی می‌داند که دارای تعبیر صوفیانه و ناشر این مکتب هستند. در ادامه، به بحث دعاهای ناقص و معیوب می‌پردازد و از دعای مشلول، یستشیر، عدلیه، جوشن کبیر، جوشن صغیر و قاموس نام می‌برد. بررسی هشت شبهه‌ی مهم در توحید عبادت، بخش مفصل دیگری از کتاب را به خود اختصاص داده است. وی سپس دعای توسل، حرز امام زین‌العابدین و مناجات امیر المومنین را مورد مذاقّه قرار می‌دهد. ادامه‌ی کتاب نیز بررسی بخش‌های دیگری از مفاتیح الجنان است که در تعارض با قرآن کریم و آموزه‌های اصیل دینی هستند.



## بررسی علمی در اخبار مهدی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

پژوهشی است در اخبار و احادیث منقول درباره‌ی مهدی - دوازدهمین امام شیعیان - و بررسی صحت و سقم آنها. نویسنده در این اثر می‌کوشد تا با بهره‌گیری از آیات قرآن، گزاره‌های تاریخی و روایات ائمه‌ی شیعه، اصالت وجود امام زمان را بررسی نماید. آغاز کتاب، مقاله‌ی مستقل کوتاهی است به قلم یکی از همفکران مؤلف (بدون ذکر نام) تا خواننده بدین صورت بتواند در مورد محتوای کتاب و جهت‌گیری آن، ذهنیتی کلی پیدا کند. نخستین فصل کتاب به بررسی روایات شیعی درباره‌ی مادر امام زمان و تولد و زندگی او اختصاص دارد. نویسنده، فصل بعد را به مسئله‌ی رجعت و کمّ و کیف آن و اتفاقاتی اختصاص داده است که شیعیان معتقدند پس از ظهور مهدی رخ خواهد داد. وی بلافاصله پس از نقل هر روایت، ضدیت آن را با موازین عقل و منطق و قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت به اثبات می‌رساند. در فصل بعد، آیاتی از قرآن را شرح و تفسیر می‌کند که مدعیان وجود مهدی به وی نسبت می‌دهند و سپس روایاتی را که به پیشگویی حوادث پس از مرگ او اختصاص دارد نقل می‌کند. او در ادامه، به احادیث اهل سنت در مورد مهدی می‌پردازد. از آنجا که مهم‌ترین اخبار و روایات در مورد مهدی، در بحار الانوار مجلسی آمده است، نویسنده به تفصیل، سی و دو باب مختلف بحار را بررسی و تک تک روایات آن را موشکافی کرده و سقم و ضعف آنها را به اثبات می‌رساند.





## خرافات وفور در زیارات قبور

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

دیدگاه اسلام و قرآن را درباره‌ی زیارت قبور بررسی نموده و آن را با موازین عقلی می‌سنجد. کتاب با طرح پرسش‌هایی این چنین آغاز می‌شود که ارواح انبیا و اولیا پس از وفات کجا می‌روند و آیا آنان از زوآر خود مطلع می‌شوند. نویسنده ضمن پاسخگویی مستدل و منطقی به این پرسش‌ها، به موضوع شرعی بودن ساخت گنبد و بارگاه پرداخته و احادیث و روایاتی را که در این مورد از ائمه‌ی شیعه رسیده است، نقل می‌کند. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، روایاتی را که شیعیان درباره‌ی زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام، ائمه‌ی بقیع و حضرت علی رضی الله عنه نقل کرده‌اند مطرح نموده و به پاسخگویی و احتجاج و استدلال علیه آنها می‌پردازد. سپس، زیاراتی را که از قول برخی بزرگان شیعه همچون شیخ مفید، صفوان، ابن طاووس، جابر جعفری، کفعمی، سید مرتضی و... نقل شده مورد مذاقه قرار داده و تناقض‌های آنها را با عقل و دین، برجسته می‌سازد. در پایان، مضرات و مفسد دینی و اجتماعی‌ای را برمی‌شمارد که در نتیجه‌ی خرافه‌ی زیارت در جامعه‌ی شیعه شیوع یافته است.



## شاهراه اتحاد (بررسی نصوص امامت)

حیدر علی قلمداران

پژوهشی جامع است که به بررسی نصوص و متون معتبر دینی (قرآن، احادیث و روایات) درباره‌ی مسئله امامت و نقد و تحلیل آنها اختصاص دارد. این کتاب، که یکی از مهم‌ترین آثار فارسی در زمینه‌ی نقد و عیارسنجی مفهوم امامت است، آن دسته از آیات قرآن را که شیعه دالّ بر حقانیت سلسله‌ی امامت می‌داند، شرح و تفسیر کرده و یکایک احادیث و اخبار رسیده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صحابه‌ی کرام و ائمه‌ی شیعه را از لحاظ سند و راوی حدیث، به دقت بررسی نموده و پس از جدا کردن اخبار شاذّ و دروغ (که بخش اعظم این روایات را تشکیل می‌دهد) مفهوم و مصداق هر یک را تبیین می‌کند. نویسنده پس از بیان علل و ریشه‌های اصلی اختلاف و جدایی امت اسلام از یکدیگر، ماجرای سقیفه‌ی بنی ساعده و مذاکرات و رویدادهای آن را مورد مذاقه قرار داده و ضمن شرح مآوِقع، کیفیت بیعت حضرت علی با ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و روایات شیعه را در این موضوع، نقل می‌کند. در بخش بعد، ماجرای غدیر خم و حقیقت آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در این بخش، شرح واقعه‌ی غدیر، انگیزه‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ایراد خطبه‌ی مشهور غدیر و نقد برداشت شیعه از آن، محور کلام است. نویسنده در فصل آتی، ماجرای سقیفه را به روایت کتاب «احتجاج» طبرسی نقل کرده و نشان می‌دهد که حبّ و بغض‌های مذهبی، چگونه حقیقت را واژگون و نادرست جلوه می‌دهند. نویسنده در ادامه، ده حدیث مهم شیعه را که در استدلال‌های خود در بحث امامت بدان استناد می‌کنند، به دقت تحلیل و بررسی می‌کند. بیان انگیزه‌های قیام سادات علوی در زمان امویان، گفتار صریح ائمه‌ی شیعه درباره‌ی خلافت و دلایل تاریخی‌ای که همگی حاکی از عدم وجود نصّ درباره‌ی امامت هستند، موضوع فصل بعدی کتاب است. او در پایان، فرقه‌های متعدد شیعه را که پس از هر یک از ائمه سر بر آوردند، معرفی کرده و اعتقاداتشان را شرح می‌دهد.



## راه نجات از شر غلاة

حیدر علی قلمداران

اثر مبسوطی است که به طرح و نقد رایج‌ترین خرافات و غلو غلاة در بین شیعیان پرداخته و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. نویسنده، کتاب خود را با بحث علم غیب و اختصاص صرف آن به خداوند متعال آغاز می‌کند و ضمن اشاره به روایات متعدد شیعی در نفی علم غیب ائمه، به رساله‌ی «سهو النبی ﷺ» محمد تقی شوشتری استناد می‌کند. مبحث بعدی، ولایت و حقیقت آن است. در این بخش، مدعی شیعیان درباره‌ی ولایت منصوص علی و فرزندانش مطرح شده و آیات متعدد قرآن و گفتار خود آنان، به عنوان دلایل رد این باور، نقل می‌شود. بحث در حقیقت شفاعت، موضوعی است که در ادامه می‌آید. در این بخش، ابتدا مفهوم شفاعت و منظور قرآن از آن، به روشنی تبیین می‌گردد و آنگاه، قرائت شیعی از شفاعت و تأثیر آن بر باورهای شیعیان بررسی می‌گردد. چگونگی نشر این خرافه در مذهب تشیع و سیر تاریخی کتب و باورهای غلاة، موضوعی است که در ادامه آمده است. فصل بعدی کتاب، بحث مفصلی است در زیارت قبور و خرافات پیرامون آن. در این فصل، نویسنده ابتدا دلایل عقلی و تاریخی‌ای را بیان می‌کند که در نفی زیارت قبور از جانب رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی شیعه نقل شده است. سپس علت توجه شیعیان به زیارت و دلایل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌ای را برمی‌شمارد که موجب شیوع این خرافه در جوامع شیعی شده است. چگونگی تعارض احادیث زیارت با قرآن و بررسی رجالی آنها و تعمیر قبور در اسلام، از دیگر مباحث این فصل است. بخش پایانی کتاب، نگاهی است کلی به پدیده‌ی غلو و آفات و خبائث اجتماعی و دینی آن.



## خمس

حیدر علی قلمداران

تحقیق جامع و مبسوطی است که بنیان‌های شرعی و منطقی خمس را بررسی نموده و اصالت و صحت آن را در اندیشه‌ی اقتصادی اسلام مورد مذاقه و قضاوت قرار می‌دهد. این کتاب، که جامع‌ترین اثر مستقل در زمینه‌ی نقد خمس در جهان تشیع است، با هدف عیار سنجی مهم‌ترین روایات و مستندات شیعه درباره‌ی خمس به رشته تحریر درآمده است. هدف نویسنده از نگارش این اثر، پیرایش خمس از زوائدی است که برخی علمای شیعه بدان افزوده و به گفته‌ی وی «آن را ممری مطمئن برای روزی خود کرده‌اند». او در این اثر، ضمن بررسی دقیق و موشکافانه معنا و تفسیر آیه‌ی ۴۱ سوره‌ی انفال، که درباره‌ی خمسِ غنائم جنگی نازل شده است، سنت پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و دیدگاه ائمه‌ی شیعه را در این باره به تفصیل شرح می‌دهد. نویسنده، کتاب را با بررسی سند خمس در قرآن آغاز می‌کند و ضمن بیان کاربردهای اصلی خمس در جامعه‌ی اسلامی، به روایاتی می‌پردازد که آن را محدود و منحصر به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت وی نموده‌اند. در ادامه، ضمن بیان موارد شمولِ خمس، احادیثی را که در وجوب خمس و کاربردهای آن آمده است، به لحاظ منطقی سنجیده و پس از مقایسه‌ی آن با قرآن کریم و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، با دقت خاصی سند و سلسله روایات هر یک را بررسی می‌کند و در نهایت ثابت می‌کند که خمس فقط در غنائم جنگی و معادن می‌باشد. سپس، اخبار بخششِ خمس به شیعیان را از جانب ائمه‌ی شیعه نقل و تحلیل و در پایان، موارد مصرفِ خمس و سهم امام را در زمان غیبت بررسی می‌کند. آنگاه، فتاوی

علمای طراز اول شیعه را در مورد تحلیل و اباحه‌ی خمس نقل می‌کند؛ کسانی همچون اسکافی، ابن جنید، شهید ثانی، محقق سبزواری، ابن عقیل، شیخ صدوق، شیخ طوسی، مقدس اردبیلی، محقق ثانی، قطیفی، ملا حسن فیض کاشانی، شیخ حر عاملی، شیخ یوسف بحرانی، شمس‌الدین عاملی، شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) و دیگران که همگی به اجماع، قائل به اسقاط خمس ارباح مکاسب از شیعیان در زمان غیبت هستند. بدین منظور، تمام اقوال و دیدگاه‌های آنان را در این مورد، در آثارشان به تفکیک بیان می‌کند. بخش پایانی کتاب، مجموعه پاسخ‌های نویسنده به ردیه‌هایی است که ناصر مکارم شیرازی، رضا استادی اصفهانی و سید حسن امامی اصفهانی بر کتاب خمس نوشته‌اند و در ویراست جدید به آن اضافه شده است.



## جواب یک دهاتی به آقای محلاتی

حیدر علی قلمداران

این اثر، استدلال‌ها و مدعیات ذبیح الله محلاتی را در کتاب «جواب مناقشات بر خطبه‌ی غدیر و وجوب خمس ارباح مکاسب و مسئله‌ی شفاعت» بررسی کرده و به آنها پاسخ می‌دهد. محلاتی، کتاب مذکور را در جواب مقاله‌ای نوشته است که سید ابوالفضل برقعی با عنوان «رد بر خطبه‌ی غدیر» در مجله‌ی رنگین کمان منتشر کرده بود. از آنجا که محلاتی کتاب خود را به صورت پرسش و پاسخ فرضی با برقعی نوشته است، نویسنده در این اثر نیز روش مشابهی اتخاذ کرده و پاسخ‌های خود را به سؤالات و ایرادات محلاتی تبیین می‌دهد. وی در آغاز، داستان غدیر و آنچه را که در آنجا رخ داد بیان و دلایلی را مطرح می‌کند که بنابر آنها نمی‌توان از خطبه‌ی رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشت خلافت و جانشینی علی رضی الله عنه را نمود. این دلایل، به چهار دسته‌ی عقلی، نقلی، وجدانی و تاریخی تقسیم می‌شوند. در ادامه و در بحثی مبسوط با عنوان «سند رسوای غدیر» به بررسی سلسله روایة غدیر پرداخته و با استناد به منابع مهم رجال شیعه، وثاقت و اعتبار آنها را زیر سؤال برده و در نتیجه، جعلی بودن بسیاری از بخش‌های آن را به اثبات می‌رساند و بر نتایج و مفاهیمی که از آن استنتاج می‌شود، خط بطلان می‌کشد.



## تابشی از قرآن

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

ترجمه و تفسیر قرآن کریم به زبان فارسی است. هدف نویسنده در چهار جلد کتاب مذکور، بیان مفاهیم آیات قرآن و شرح پیام هدایت بخش آن، به دور از تعصبات مذهبی و جهت گیری های فرقه ای است. وی در جلد نخست کتاب و در مقدمه ای مبسوط که نیمی از حجم این جلد را در بر گرفته، اطلاعات جامعی درباره ی مهم ترین مباحث علوم قرآن ارائه می دهد تا به این صورت خواننده ی نا آشنا نسبت به مفاهیم تخصصی و اصطلاحات قرآنی، شناختی نسبی پیدا کند؛ از جمله مباحثی همچون: شیوه ی کتابت قرآن، قرائت های مختلف، انگیزه و چگونگی تدوین قرآن در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه، تحریف در قرآن، محکم و متشابه، اعجاز قرآن و انواع آن، ویژگی های منحصر به فرد نصّ قرآن و غیره. شیوه ی وی در تفسیر، به گونه ای است که از پرداختن به اصطلاحات ثقیل و فنی تفسیری اجتناب کرده و در نتیجه، خواننده با متنی روان و ساده روبه رو است. او پس از ارائه ی ترجمه ای روان از آیه، معنا و تفسیر واژگان خاصی از آن را که دارای وجوه و نظایر چندگانه است و یا نیازمند تعریف می باشد بیان کرده و خواننده را یاری می رساند تا پیام اصلی هر آیه را به درستی دریابد. جلد نخست کتاب، تفسیر سوره های فاتحه تا نساء، جلد دوم، سوره های مائده تا یوسف، جلد سوم، ادامه ی یوسف تا فاطر و جلد چهارم، به تفسیر سوره ی یس تا ناس اختصاص دارد.



## نقد مراجعات

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

نقد و بررسی مدعیات سید عبدالحسین شرفالدین در کتاب «المراجعات» است. کتاب مذکور با هدف نقد و به چالش کشیدن دیدگاه‌های اهل سنت تألیف شده و برقی در این اثر می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن، احادیث نبوی و روایات ائمه‌ی شیعه، به اظهارات شرفالدین پاسخ گوید. کتاب با طرح مفهوم سنت و تشیع آغاز می‌شود و در ادامه، رویکرد مذهبی کلینی را، به عنوان یکی از مهم‌ترین محدثین شیعه، در قبال حدیث و تدوین آن بازگو می‌نماید. آنگاه نگرش باطنیه را در تفسیر قرآن شرح داده و تأثیر این نگرش را در برداشت مفاهیم حدیثی بررسی می‌کند. وی سپس به بحث پیرامون علم غیب ائمه می‌پردازد و با استناد و اشاره به روایات شیعی، نادرستی این مفهوم را در تفکر شیعه ثابت می‌کند. شأن نزول و تفسیر آیات تطهیر، مباحله و مودت در اندیشه‌ی ائمه و مفسران شیعه، موضوعی است که در پایان به آن پرداخته شده است.





## چگونه هدایت یافتیم؟ تولدی دوباره و انتخابی نو

حجت الاسلام والمسلمین مرتضی رادمهر

زندگینامه‌ی خود نوشت مرتضی رادمهر - از روحانیون شیعی معاصر - و شرح علل گرایش وی به اهل سنت و مصائب و مشکلاتی است که از این راه برای وی پیش آمده است. نویسنده‌ی کتاب، که از طلاب برجسته‌ی حوزه علمیه‌ی قم بوده است، انگیزه‌هایی که وی را از اندیشه‌های شیعی خرافی جدا کرده و به سوی اهل سنت سوق داده، شرح می‌دهد و از این راه، خوانندگان را نیز با مبانی فکری اهل سنت و نقاط اختلاف آنان با شیعیان آشنا می‌سازد. مجموعه رویدادهای پیش آمده در زندگی وی، به عنوان یک طلبه و شرح مناظرات و مواجهه‌هایش با علمای سنی، پاسخگوی بسیاری از پرسش‌ها و شبهات شیعیان درباره‌ی اهل سنت است؛ لذا این اثر، نه یک زندگینامه‌ی صرف، بلکه درسنامه‌ای عقیدتی از تفکرات اهل سنت است. وی در آغاز، مختصری از وضعیت خانوادگی و دوران کودکی و سپس چرایی و چگونگی حضورش در حوزه‌ی علمیه و دانشگاه را شرح می‌دهد. در فصل بعد، از سفرش به بلوچستان و آشنایی با مولانا (رهبر معنوی و عقیدتی اهل سنت منطقه) سخن می‌گوید و ملاقاتش با وی و مذاکراتشان با او را شرح می‌دهد. سفر حج و بازدید از سلیمانیه‌ی عراق و سوریه و تأثیراتی که این سفرها بر وی گذاشتند، مطالبی است که در ادامه‌ی کتاب آمده است. فصل پایانی، شرح تحولات درونی عمیق نویسنده، دستگیری‌های مکرر و برخوردهای وزارت اطلاعات با وی می‌باشد که شکنجه‌های شدید و وحشتناکی در زندان را برایش به همراه داشته است. بخش پایانی کتاب، که شرح واپسین روزهای زندگی رادمهر است، به قلم شخص دیگری است؛ زیرا نویسنده‌ی کتاب، در اثر عوارض جسمی ناشی از شکنجه توسط مأموران اطلاعات، در گذشته است.



## کلید فهم قرآن شریعت سنگلجی

بیان شیوه‌های تدبیر در قرآن و چگونگی فهم و استخراج پیام آیات آن است. نویسنده‌ی کتاب با اشاره به همگانی بودن پیام اسلام و درس‌های آن، قرآن کریم را کتابی می‌داند که مخاطب عام دارد و فهم معنا و پیام آن، منحصر و محدود به گروه خاصی نیست و می‌کوشد تا با زبانی ساده، اصول فهم قرآن را بیان نماید. بدین منظور، در ابتدا مفاهیم کلیدی‌ای را که برای درک آیات قرآن ضروری است معرفی کرده و توضیح مختصری درباره‌ی هر یک ارائه می‌دهد؛ از جمله: ظاهر و باطن، محکم و متشابه، تفسیر به رأی جایز و ممنوع، ضروریات و ناسخ و منسوخ. در ادامه‌ی فصل‌های کتاب، به انواع سوگندهای قرآن و مفاهیم آن پرداخته و سپس در مورد فواتح سُور و امثال قرآن توضیح می‌دهد. کتاب با بحث پیرامون شیوه‌های استدلال قرآن و ماهیت و کیفیت وحی ادامه می‌یابد. رویکرد فرقه‌ها و نحله‌های فکری‌ای همچون سوفسطائیان، حسیون، تجربیون و صوفیه در فهم و تفسیر قرآن، موضوعی است که در ادامه به تفصیل مورد بررسی قرار می‌گیرد. بحث پیرامون نبوت، قیامت و معاد از دیدگاه قرآن، از جمله دیگر مباحث کتاب است.



## دعا

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقعی قمی

بررسی مفهوم دعا در اسلام و بیان شرایط دعاهای توحیدی و چگونگی تمیز آنها از دعاهای شرک آلود و نادرست است. در این اثر، نویسنده برخی از مهم‌ترین کتب ادعیه‌ی شیعی را بررسی کرده و علت انحرافی بودن مطالب آنها را بیان می‌کند. او می‌کوشد تا با استناد به آیات قرآن کریم و احادیث موثق، نشان دهد که دعاهای خود ساخته و گمراه‌کننده، چه مضراتی برای فرد و جامعه در پی خواهند داشت. وی برخی از شبهات و سؤالات رایج در مورد دعا و توسل را مطرح می‌کند و مستنداً به آنها پاسخ می‌گوید.



## رهنمود سنت در رد اهل بدعت

مؤلف: شیخ الاسلام ابن تیمیه

مترجم: آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

این اثر، برگردان فارسی کتاب «المنتقى» تألیف محمد بن عثمان ذهبی است. کتاب مذکور، برگزیده و فشرده‌ی کتابی است به نام «منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة» که شیخ الاسلام، احمد بن تیمیه دمشقی، آن را در رد افکار و عقاید باطل تشیع، به رشته‌ی تحریر درآورده است. شیوه‌ی نویسنده در این اثر، ابتدا نقل عقاید شیعه درباره‌ی امامت و خلافت و سپس، پاسخگویی به آنها با استناد به آیات قرآن کریم، سخنان پیامبر گرامی اسلام ﷺ و منطق و عقل سلیم است. وی استدلال‌های علامه حلی را در مورد لزوم زعامت علی علیه السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سزاوارتر بودن علی علیه السلام برای خلافت و اثبات امامت او در قرآن ذکر کرده و در هر مورد، به تفصیل به آنها پاسخ گفته و نادرستی و ضعف هر یک را نشان می‌دهد.



## تأملی در آیهی تطهیر

آیت الله العظمی نعمت الله صالحی نجف آبادی

شرح و تفسیر آیهی تطهیر و بررسی دیدگاه شیعیان در مورد مصادیق این آیه و پاسخگویی به آنهاست. یکی از مهم‌ترین آیاتی که در عقاید شیعی برای عصمت اهل بیت و ائمه بدان استناد می‌گردد، آیهی ۳۳ سورهی احزاب می‌باشد که به «آیهی تطهیر» مشهور است. مؤلف این اثر، تلاش دارد تا وقایعی را که منجر به نزول این آیه شد، بازگو نماید. وی برای اثبات گفته‌های خود، آیات صدر و ذیل آیهی فوق را به دقت بررسی می‌کند و با دقت و ظرافت خاصی، ارتباط و یکدستی آیات را در بیان پیام واحد آنها برای خواننده متبلور می‌سازد و با استدلال‌هایی موجز و منطقی، بر مدعای شیعیان در این باره، خط بطلان می‌کشد.



## تضاد در عقیده

محمد باقر سجودی

بررسی تاریخی وقایع پس از رحلت پیامبر ﷺ و رویدادهایی است که منجر به خلافت سه خلیفه اول مسلمین ﷺ شد. هدف نویسنده از نگارش این اثر، نه اهانت به عقاید شیعیان، بلکه کمک به آنان در درک حقانیت صحابه و شناخت صحیح آنان است. وی در آغاز، دلایلی را برمی‌شمارد که به خاطر آنها رسول اکرم ﷺ از انتخاب جانشین اجتناب کرد. در ادامه، به طرح و تفسیر آیاتی از قرآن می‌پردازد که به قدردانی و ستایش صحابه پیامبر ﷺ اختصاص دارد. او ویژگی‌هایی را که خداوند در توصیف یاران حقیقی پیامبرش بیان کرده است، در ۱۳ گروه دسته‌بندی کرده و به تفکیک شرح می‌دهد. در فصل بعد، منافقین را معرفی و صفاتشان را با بهره‌گیری از آیات قرآن کریم بازگو می‌نماید. بررسی دلایل اختلاف بین صحابه، دوستان اهل بیت پیامبر و ویژگی‌های آنان، تحلیل واقعه‌ی اِفک و رفتار پیامبر ﷺ در قبال دخترانش، از دیگر موضوعاتی است که در ادامه به آنها پرداخته شده است.



## توحید عبادت

شریعت سنگلجی

بیان موازین و معیارهای توحید در اسلام و شرح و معرفی عقاید خرافی و شرک‌آلود است. نویسنده، کتاب را با طرح اصل توحید و معنا و مصادیق آن آغاز می‌کند. سپس به بیان مفهوم عبودیت و شرایط تحقق آن پرداخته و عبودیت عام و خاص را شرح می‌دهد. در ادامه، ضمن تبیین معنای شرک، اعمال و اندیشه‌های شرک‌آمیزی را که در آداب و مناسک مسلمانان، به ویژه شیعیان، راه یافته است، برمی‌شمرد. وی شرک را به دو گروه اکبر و اصغر تقسیم می‌کند و مصادیق هر یک را نام می‌برد. بحث تبرک، ذبح قربانی برای غیر خدا، توسل به غیر خدا، ریا و شفاعت، از جمله دیگر مباحثی است که در این بخش مطرح می‌گردد. در بخش بعد، به معنی و حقیقت سببیت پرداخته و اشتباه عوام را در این مورد شرح می‌دهد و سپس، زیارت قبور بزرگان دینی، پیامبر ﷺ و ائمه را به عنوان نمونه‌های شرک‌آمیز این سوء برداشت، تحلیل می‌کند. بخش پایانی کتاب، به دلایل تاریخی و اجتماعی پیدایش بت‌پرستی و اسباب شیوع شرک و خرافه در اسلام، اختصاص دارد.



## خلافت و امامت

حیدر علی قلمداران

طرح پرسش‌های بنیادین درباره‌ی اعتقادات شیعه درباره‌ی امامت ائمه و خلافت صحابه‌ی بزرگوار پیامبر اسلام است. نویسنده در این اثر، با استعانت از آیات نورانی قرآن کریم، سخنان گهربار پیامبر گرامی اسلام ﷺ، صحابه و تابعین ارجمند ایشان، مسایل مهمی را درباره‌ی امر خلافت و امامت مطرح کرده و شیعیان را به تفکر و انصاف در مورد آن دعوت می‌کند. وی در آغاز کتاب، به بحث درباره‌ی رویکرد حضرت علی علیه السلام به مسئله‌ی انتخاب خلفای قبل از خود پرداخته و خطبه‌ها، نامه‌ها و روایات رسیده از وی را درباره‌ی رضایت از این امر، نقل می‌کند. در ادامه، به موضوع ذکر نام ائمه‌ی شیعه در قرآن می‌پردازد و ضمن تفسیر آیه‌های مورد ادعای شیعیان، نادرستی برداشت آنان از این آیات را به اثبات می‌رساند. بخش پایانی کتاب، به عصمت و بی‌خطایی ائمه‌ی شیعه می‌پردازد. در این بخش، نویسنده پس از استدلال‌های متعدد قرآنی، روایات متعددی از خود ائمه درباره‌ی عدم مصونیت‌شان در برابر خطا و لغزش نقل می‌کند.





## عقیده اسلامی

آیت الله العظمی سید ابوالفضل ابن الرضا برقی قمی

بیان عقاید اصیل و ناب اسلامی بر پایه‌ی آیات نورانی قرآن کریم و سنت حسنه‌ی پیامبر رحمت و مغفرت - محمد مصطفی صلی الله علیه و آله - است. مترجم در خلال مقدمه‌ی کتاب، به دشمنی کورکورانه و جاهلانه شیعیان - به ویژه در ایران - با یکتاپرستان عربستان اشاره می‌کند، که در ایران با نام وهابی شناخته می‌شوند. انگیزه‌ی اصلی وی از ترجمه فارسی این کتاب، معرفی مشرب فکری و عقیدتی آنان و شرح عقاید و آموزه‌های محمد بن عبدالوهاب - مصلح دینی حجاز در قرن ۱۲ هجری - است. این اثر، مرامنامه‌ی توحیدی و ایمانی مسلمان آزاده‌ای است که کتاب خدا و سنت رسول پاکش را برای هدایت و نیل به سعادت ابدی، کافی و وافی می‌داند و به دور از هرگونه تعصب و جانبداری، تعالیم راستین اسلام را بازگو می‌کند. کتاب حاضر، مشتمل بر سه رساله از شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب است: در رساله‌ی نخست، مبانی توحید و خدانشناسی، چگونگی شناخت پیامبر صلی الله علیه و آله، کارکرد و تأثیرات دین در جامعه و وظایف مؤمنان در قبال خداوند و رسولش، بیان شده است. نویسنده در رساله‌ی دوم، ملاک‌های تمیز حق از باطل را در پیروی از دین حنیف شرح داده و در رساله‌ی سوم، شبهاتی را که مغرضین و مشرکین بر اسلام و اندیشه‌های توحیدی آن وارد نموده‌اند، مطرح کرده و به آنها پاسخ‌های مستدلی می‌دهد.